تهران در گذرگاه تاریخ ایران

تألیف: ح. م. زادش

نقد و تحقیق تاریخی و اجتماعی

تهران در گذرگاه تاریخ ایران

تألیف: ح. م. زاوش

تهران، ۱۳۷۰

تهران در گذرگاه تاریخ ایران

ملکی، حسین (ح. م. زاوش)

چاپ اول: ۱۳۷۰؛ تیراژ: ۳۳۰۰ نسخه

حروفچینی: حیدری

لیتوگرافی: نقره‌آبی؛ چاپ و صحافی: حدیث

ناشر: نشر اشاره، تهران، خیابان انقلاب، روبروی دانشگاه، تلفن: ۶۴۰۴۸۷۳

مؤلف آرزومند بود، که کتاب حاضر به مناسبت دویستمین سال پایتخت بودن تهران در سال ۱۳۶۸ چاپ و نشر یابد، و در متن کتاب نیز به این موضوع اشاره شده است.

متأسفانه ناشری که قرار بود آن را چاپ و انتشار دهد به سبب تنگنای مالی نتوانست تعهد خود را به انجام رساند.

اکنون انتشارات «اشاره» رسالت چاپ و نشر آن را ـ با دو سال تأخیر ـ بعهده گرفته، امید است در اقدام خود کامیاب گردد.

تقدیم:

به پزشک دانشمند و جراح برجسته،

دکتر بهزاد جزایری

و

همهٔ زندگیِ آفرینانِ زحمتکشِ تهران

فهرست مطالب

بخش اول:	تهران در ادوار تاریخ	۹
فصل اول:	تهران و تطوُّر تاریخی آن	۱۱
فصل دوم:	جایگاه تاریخی تهران در روزگاران پیشین	۲۱
	۱. روستای تهران	۲۳
	۲. تهران در عصر صفویان، افشاریان و زندیان	۲۷
	۳. تهران در آغاز پادشاهی آقامحمدخان قاجار و فتحعلی‌شاه	۳۰
فصل سوم:	تهران در عصر سلطنت ناصرالدین شاه قاجار	۳۵
	۱. نگاه اجمالی به دوران پادشاهی ناصرالدین‌شاه	۳۷
	۲. تهران، دارالخلافه ناصری	۴۴
	۳. وضع عمومی بازار تهران در عصر ناصرالدین‌شاه	۵۶
	۴. آثاری از نویسندگان ایرانی دربارهٔ تهران عصر ناصری	۵۹
فصل چهارم:		۶۳
	۱. تهران در آستانه و آغاز عصر مشروطیت	۶۵
	۲. تهران از دیدگاه سیاحان خارجی در آستانه مشروطیت	۶۶
فصل پنجم:	تهران در عصر کودتا و زمامداری دودمان پهلوی	۷۳
	۱. نگاهی به چشم‌انداز سیاسی ایران و جهان	۷۵
	۲. تهران در دوران رضاشاه	۸۶
	۳. مدنیت شهری و جمعیت تهران در عصر رضاشاه	۸۹

فصل ششم:	تهران در آغاز پادشاهی محمدرضا پهلوی تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲	۹۵
	۱. نگاهی گذرا به فروپاشی حکومت رضاشاه و آغاز سلطنت محمدرضا پهلوی	۹۷
	۲. تهران در آغازین سال‌های سلطنت محمدرضا پهلوی	۱۰۱
	۳. تهران و دولتها در سال‌های ۲۱ ـ ۱۳۲۲	۱۰۳
	۴. تهران در نیمهٔ دوم دههٔ ۲۰ ـ ۱۳۳۰	۱۰۸
	۵. تهران از دیدگاه مدوّنان فرهنگ جغرافیایی کشور	۱۱۰
	۶. تهران در دوران زمامداری رزم‌آرا	۱۱۳
	۷. تهران در دوران زمامداری دکتر مصدق	۱۱۵
بخش دوّم:		۱۱۹
	۱. توضیح اجمالی پیرامون مباحث بخش دوم	۱۲۳
	۲. مشخصات روستاهایی که به کام تهران بزرگ رفته	۱۲۷
	۳. بازارها، بازارچه‌ها، گذرها، محلات و تکایای تهران	۱۵۱
	۴. بقاع متبرکه و امامزاده‌های تهران	۱۵۷
بخش سوم:	پیشینهٔ تاریخی آب، نان، امنیت شهری و مشاغل در تهران	۱۶۳
فصل اوّل:	آب	۱۶۷
	۱. نگاهی گذرا به پیشینهٔ تاریخی آب تهران	۱۶۹
	۲. خاطره‌ای از دیدار با محمد مسعود مدیر روزنامه مردامروز در رابطه با آب تهران و پی‌آمدهای وخیم آن	۱۷۵
	۳. حرفه‌ها و مشاغلی در رابطه با آب	۱۸۰
	۴. سخنی دربارهٔ قنات‌های تهران	۱۸۶
	۵. شرح اجمالی قنات‌های تهران	۱۸۷
	۶. ضرورت لوله‌کشی آب تهران	۱۹۹
	۷. تاریخچه‌ای از لوله‌کشی آب تهران	۲۰۱
فصل دوم:	نان و نانوایی در تهران	۲۱۳
	۱. نگاهی به پیشینهٔ تاریخی گندم، جو، نان و نانوایی	۲۱۵
	۲. گندم و نان، به منزلهٔ حربهٔ سیاسی دولتها	۲۲۰
	۳. بلوای معروف نان در دورهٔ نخست‌وزیری رضاخان پهلوی	۲۲۳

۴. سردستگان نانواهای تهران بازیچهٔ دولت قوام ۲۲۸
۵. نقشهٔ رزم‌آرا دربارهٔ نان و نانوایی تهران ۲۳۶
۶. پیشینه‌ای از پیدایی و رواج اقسام نان در تهران ۲۳۸
الف: نان لواش ۲۴۰
ب: نان تافتون ۲۴۳
ج: نان سنگک ۲۴۴
د: نان بربری باکویی و افغانی ۲۴۶
هـ: نان بولکی و فانتزی و سایر نان‌ها ۲۴۷
۷. نگاهی به پیشینهٔ مراحل تبدّلات سوخت «تنور پخت نان» در نانوایی‌های تهران ۲۴۸
۸. خاستگاه اجتماعی صاحبان نانوایی‌ها و کارگران نانوا و «کاست حرفه‌ای» در تهران ۲۵۰
فصل سوم: پیشینهٔ تاریخی امنیت (انتظامی) شهری تهران ۲۵۵
۱. نگاهی به انتظامات و امنیت شهری تهران در روزگاران پیشین ۲۵۷
۲. نقش اجتماعی لوطیان تهران و رابطهٔ پنهانی آنان با کلانتران شهر ۲۶۲
۳. تأسیس ادارهٔ پلیس تهران در عهد ناصرالدین‌شاه ۲۶۸
۴. نظمیهٔ تهران در زمان سلطنت مظفرالدین‌شاه و آستانهٔ مشروطیت ۲۷۶
۵. رابطهٔ پدیدهٔ مشروطیت با انتصاب یپرم‌خان به ریاست نظمیهٔ تهران ۲۷۹
۶. یپرم کی بود؟ و نقش او در مقام رئیس نظمیه تهران چی و چگونه بود؟ ۲۸۳
الف: بیوگرافی کوتاهی از یپرم ۲۸۳
ب: ریشهٔ حزب راستگرای داشناکستیون از کجا آب می‌خورد؟ ۲۸۵
ج: همدستی یپرم در ایجاد فاجعهٔ پارک اتابک و قتل عام مجاهدین تبریز و تیرخوردن ستارخان ۲۸۷
د: نقش یپرم در تخته بند کردن مجلس دوره سوّم، تعقیب و دستگیری آزادیخواهان ۲۹۱
۷. نظمیه تهران و مستشاران سوئدی ۲۹۵
۸. کمیته مجازات و مجموعه تلویزیونی هزاردستان ۳۰۸
۹. شهربانی تهران و امنیت اجتماعی در عصر رضاشاهی ۳۱۹

بخش چهارم: سیمای امروز و مشکلات فردای تهران ۳۳۱

فصل اوّل: ارثیهٔ شوم از نظام پیشین ۳۳۵

	۱. نگاهی به سیمای امروز تهران	۳۳۷
	۲. آلودگی هوا و محیط زیست تهران	۳۴۰
	۳. دودهای حاصله از منابع صنعتی و کوره‌های آجرپزی	۳۵۰
	۴. خطرات پیشروی کویر و تاثیر آن در آلودگی فضای تهران	۳۵۴
فصل دوّم:	سوختنی‌های زاید و راه‌های رهایی	۳۵۷
	۱. اشتعال مواد سوختنی و سوختنی زاید	۳۵۹
	۲. راه‌هایی برای رهایی از آلودگی هوای تهران	۳۶۶
	۳. مبحثی مهم در رابطه با رفع مشکلات و تنگناهای تهران	۳۶۹
فصل سوّم:	مهاجرت و محلات تازهٔ تهران	۳۸۱
	۱. پدیدهٔ مهاجرت به تهران و پی‌آمدهای آن	۳۸۳
	۲. پیدایش محلات تازه در رابطه با مهاجرت	۳۹۵
	۳. مسئله ترافیك در تهران	۳۹۸
فصل چهارم:	نارسایی‌ها و تنگناها و خطر سر و صداها	۴۰۳
	۱. نارسایی شبکه‌های آب، برق، تلفن ناشی از تراکم جمعیت در تهران	۴۰۵
	۲. مشکلات ناشی از توزیع کالاهای اساسی و پی‌آمدهای آن	۴۰۸
	۳. خطر سر و صدا (آلودگی صوتی) در تهران	۴۱۱
فصل پنجم:		۴۱۵
	۱. امکانات مساعد زیستی در تهران	۴۱۷
	۲. اهمیت فضای سبز در تهران	۴۲۰
	۳. پارك طبیعت «پردیسان»	۴۲۲
	۴. کتاب‌خانه‌های مهم تهران	۴۲۶
	۵. موزه‌های تهران	۴۲۷
	۶. آماری از نهادهای فرهنگی و اجتماعی تهران (میانگین سال‌های ۶۳ تا ۱۳۶۵)	۴۲۹
فصل فرجامین		۴۳۳
	۱. پیشینه‌ای از نگارش املای تهران	۴۳۵
	۲. پی‌گفتار	۴۳۹
	۳. پیش از تهران چه شهرهایی پایتخت ایران بوده‌اند؟	۴۵۱
	۴. کتابنامه	۴۵۹

بخش اول

تهران در ادوار تاریخ

فصل اوّل

تهران و تطوّرِ تاریخیِ آن

اشاره

بخش اوّل، مشتمل بر شش فصل می‌باشد، و در هر فصل مباحث تازه و ویژه‌ای مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته که به شناخت خواننده از گذشته و پیشینهٔ تهران یاری خواهد داد.

تهران در ادوار تاریخ مشتمل بر عصر صفویان، افشاریان، زندیان، قاجاریان و دودمان پهلوی، با آثار و شواهدی از صاحب‌نظران و نویسندگان خارجی و ایرانی در این فصول شرح داده شده است.

در این نوشته‌ها، که با نگرش نقادانه گوشه‌هایی از تاریخ میهنمان نیز در بستر تاریخی تهران ارائه گردیده امیدواریم که بر آگاهی خواننده بیفزاید، و به رضایت باطنی علاقمندان و مشتاقان این قلم بینجامد.

تهران و تطوّر تاریخی آن

تهران در مسیر حیات اجتماعی و سیاسی خود به منظور احراز هویت یك کلان شهر، و کسب عنوان پایتخت ایران و مرکزیت سیاسی کشور، چندین مرحلهٔ مشخص تاریخی را ـ چه از نظر مناسبات اجتماعی و اقتصادی و چه از لحاظ تحولات فرهنگی و دگرگونی های سیاسی ـ پشت سر نهاده، تا به مقام و موقعیت امروزین رسیده است.

گرچه نسبت به دوره‌های زمانی و مراحل مشخص تاریخی که تهران در ارتقاء و اعتلای خود به جایگاه کنونی پیموده، مرزهای قاطع و دقیقی را نمی توان ترسیم کرد، لیکن ویژگی های معیّنی، هر یك از این مراحل و دوره‌ها را تا حدودی از یك دیگر متمایز و قابل شناسایی کرده است.

ما، به اتکای همین ویژگی ها، سعی کرده‌ایم حدود و مشخصهٔ تاریخی این دوره‌ها را از هم تفکیك نموده، و در یك مرزبندی دهگانه، آنها را به شرح زیر نشان دهیم:

۱. تهران، روستایی از روستاهای قصران بزرگ تابع شهر ری.[۱]
۲. تهران، در آخرین ادوار پادشاهی صفویان.
۳. تهران، در آغاز سلطنت آقامحمدخان قاجار مؤسس سلسلهٔ قاجاریان، و دورهٔ پادشاهی خان باباخان جانشین وی، معروف به فتحعلی شاه.
۴. تهران، در عصر پادشاهی پنجاه سالهٔ ناصرالدین شاه.

---

۱. در مورد آشنایی با موقعیت جغرافیایی قصران، کتاب قصران تألیف دکتر حسین کریمان استاد دانشگاه تهران را بنگرید.

۵. تهران، در آستانه و آغازین عصر مشروطیت.
۶. تهران، از کودتای سیاه ۱۲۹۹ رضاخان میرپنج و نخست‌وزیری سردار سپه تا استعفای وی از سلطنت و فروپاشی نظام دیکتاتوری رضاشاه.
۷. تهران، در آغاز سلطنت محمدرضا پهلوی ـ از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای آمریکایی ـ انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سرنگونی دولت قانونی دکتر محمد مصدق.
۸. تهران، از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا آغاز اجرای اصول به اصطلاح انقلاب سفید.
۹. تهران، در عصر دولت هویدا، عصر چیرگی دیپلماسی آمریکا در امور کشورداری ایران، تا سقوط رژیم مشروطه سلطنتی.
۱۰. تهران، در عهد نظام جمهوری اسلامی.

* * *

هر یك از این مراحل دهگانه، در ترکیب، ساختار، حیات اجتماعی و سیاسی تهران، پویش شهرنشینی، رشد جمعیت، گسترش فضای شهری دارای مشخصات ویژهٔ تاریخی است. وجود همین ویژگی‌ها و خصیصه‌های تاریخی است که هر پژوهنده ژرف نگری را به مرزبندی‌های معین تاریخی ملزم می‌سازد. تنها در چهارچوب این مرزبندی‌های تاریخی است که می‌توان سیاست نظام حاکم، انگیزه‌های رشد و ترقی، جابجایی نیروی کار، دگرگونی‌های مناسبات اجتماعی، زیر ساخت‌های تمرکز، تحولات سیاسی، عملکردهای اقتصادی و مبادلاتی و ارتباطاتی، عوامل پایه‌ای در پویش شهرنشینی، مرکزیت خدمات و نکات و مسائل بسیاری را در رابطه با تهران مورد پژوهش، بررسی و تحلیل قرار داد.

هر یك از این عوامل که برشمردیم در فورمول‌بندی قوانین اجتماعی و قلمرو علوم انسانی، اقتصادی، سیاسی و جامعه‌شناسی و دانش شاخه‌های منشعب از آنها، جایگاه ویژه‌ای دارند، چنانچه به شرح و بسط دقیق و علمی یکایك آنها پرداخته شود، هریك کتاب قطور و حجیمی را می‌طلبد. بدین‌جهت ما درپی آن نیستیم که تمامی مراحل دهگانه را در درون مرزبندی تاریخی مورد نظر تحت بررسی و تحلیل قرار دهیم، هدف عمدهٔ ما از نشر کتاب حاضر که به انگیزهٔ دویستمین سال پایتخت بودن تهران، طرح آن ریخته شده ضمن ارائهٔ طرح اجمالی از

هویت گذشتهٔ تهران، نشان دادن سیمای امروز و مشکلات فردای تهران به شهروندان تهرانی و هموطنان خود می‌باشد.[۱]

شهری که در آن زندگی می‌کنیم از نظر اقلیمی و جغرافیایی، تمرکز اداری، کانون‌های اقتصادی، پایگاه‌های صنعتی، وسعت، جمعیت، بخصوص آلودگی‌های هوا و صدا مشکلات فراوانی را درپیش روی شهروند خود قرار داده است.

در تهران ۲۵ محلهٔ آلونک‌نشین وجود دارد[۲]، کمربندهای فقر در پیرامون تهران چون حلقهٔ نگین آن را احاطه کرده، و یکی از عوامل مهم اجتماعی در کشانیدن ساکنان آنها به جرائم اجتماعی و بخصوص اعتیاد و توزیع مواد مخدر است، و مشوق کوچ بی‌رویهٔ روستائیان و جذب آنها به‌درون خود و عامل ریشه‌دار در ایجاد مشاغل کاذب، و زندگی انگلی می‌باشد. آلونک‌ها و حلبی‌آبادها در کمربند فقر تهران پدیده‌های رنج‌آوری است که از زمان پیشین شکل گرفته و گسترش یافته، و امروزه جزو مشکلات عمدهٔ مسئولان دولتی و گردانندگان نظام شهری و شهروندان تهرانی شده است.

اگر تک تک این مشکلات را نشناسیم و در پی قلع و قمع این ره‌آوردهای استعمار نباشیم، و خود چاره‌ساز چارهٔ خود نگردیم، دیگر جایی برای ادامهٔ حیات سالم ـ از جهات اجتماعی ـ و زندگی اندرخور زمان و شایستهٔ قرن بیست و یکم که در پیش روی خود داریم، نخواهیم داشت.

* * *

روزگاری نه چندان دور، یعنی حدود صد سال پیش، در میهن ما، در درون همین مرزهای جغرافیایی کنونی، تنها نه میلیون نفر می‌زیسته، و امروز در تهران بزرگ ـ در این کلان شهر خاورمیانه ـ از مجموع افرادی که صدسال پیش در سطح مملکت سکونت داشته‌اند، سه میلیون نفر بیشتر زندگی می‌کنند.

شاهد را از اوراق تاریخ می‌آوریم.

س. و. بنجامین نخستین سفیر ایالات متحدهٔ آمریکا در سال‌های ۱۸۸۳ ـ ۱۸۸۵ در ایران در کتاب ایران و ایرانیان در فصل ششم زیر عنوان «نژادهای مختلف ایران» دربارهٔ جمعیت آن روزی ایران چنین نوشته است:

---

۱. در نخستین صفحهٔ کتاب علت تأخیر چاپ و نشر کتاب را توضیح داده‌ایم.

۲. این مطلب در رسانه‌های گروهی آمده است.

جمعیت ایران بطور تقریب درحدود نه میلیون نفر حدس زده می‌شود، ولی عده‌ای این جمعیت را بالغ بر هفت و نیم میلیون نفر می‌دانند. منابع روسی جمعیت را همان ۷/۵ میلیون نفر و خود ایرانی‌ها، آن را متجاوز از ۹ میلیون نفر حدس می‌زنند. اما به عقیدهٔ من این جمعیت بیش از نه میلیون نفر نیست. این جمعیت تا چند سال قبل زیادتر بود، ولی پس از قحطی و به‌دنبال آن وبایی که در سال ۱۸۷۵ گریبانگیر ایران شد، عدهٔ زیادی تلف شدند و جمعیت کاهش پیدا کرد. ظاهراً دلیلی در دست نیست که سکنهٔ ایران در گذشته خیلی بیش از این مقدار باشد.[۱]

راستی را که جای شگفتی است در فاصله یکصد سال در سرزمینی که مساحت آن بالغ ۱/۶۴۸/۱۹۵ کیلومترمربع می‌باشد، و از لحاظ وسعت زمین شانزدهمین کشور جهان به شمار می‌رود، تنها در پایتخت آن ـ تهران بزرگ ـ و در مساحت حدود ۱۹/۱۱۸ کیلومترمربع، دوازده میلیون جمعیت تمرکز یابند، که اندکی کمتر از یك چهارم کل جمعیت کشور را شامل می‌شود.

گرچه توسعهٔ نامعقول و رشد هیولایی تهران و تبدیل آن به یك کلان شهر (متروپل) خاورمیانه، خودزادهٔ علل و عوامل و شرایط بسیاری است، لیکن نباید فراموش کرد که بسط سرمایه‌داری[۲] و منافع سرمایه‌داری جهانی ـ که الزاماً به ایجاد حکومت مقتدر و متمرکز نیاز داشت ـ و رشد سریع فعالیت‌های اقتصادی و پابه‌پای آن الزام به زیر ساخت‌های ویژه، لوکس و گسترده[۳]، همراه با تمرکز اداری و مرکزیت تصمیم‌گیری و اجرایی و جذب سیل‌آسای نیروی کار، و پیدایی مشاغل خدمات در ابعاد وسیع و گوناگون، در جهش تهران به سوی کلان‌شهر از عوامل مؤثر بوده است.

باید یادآور شویم که تهران در عرصهٔ رشد هیولایی خود، بیش از صد و یك

---

۱. صفحهٔ ۱۰۱ ـ این کتاب با ترجمهٔ حسین کردبچه، در سال ۱۳۶۳ از سوی سازمان انتشارات جاویدان، منتشر شده است.

۲. باید بدین نکته توجه داشت که ریشه‌های بنیادین آن به دهه‌های آخر قرن نوزدهم می‌رسد ولی از سال ۱۳۳۲ چیرگی دیپلماسی آمریکا در آئین کشورداری ایران، واجرای برنامه‌های استراتژیست‌های آن کشور در جهت گسترش کیفی و کمی شهرها، با هدف ایجاد جامعهٔ مصرفی در رشد بی‌رویهٔ تهران دارای اهمیت خاصی است، و ما در جای خود به بحث پیرامون آن پرداخته‌ایم.

۳. منظور از زیرساخت‌های موردنظر، ایجاد کوی‌های اختصاصی و گران‌قیمت، شبکه‌های ارتباطی، هتل‌های لوکس، پیدایی مراکز تفریحی ویژهٔ مخصوص سرمایه‌داران، و در عرصهٔ مبادلات تعدد بانکها و بسیاری چیزهای دیگر...

روستای آباد و معمور را به‌کام خود کشیده و هویت آنها را از فرهنگ جغرافیایی کشور محو کرده است. ما، نام و نشان و هویت این روستاها را با ذکر جمعیت و محصولات و دیگر خصوصیات آنها در مبحث مربوط خواهیم آورد.

فزون بر مجموعهٔ انگیزه‌ها و عوامل یاد شده در تبدیل تهران به کلان‌شهر (متروپل)، کارگزاران و مهره‌های منسوب به استعمار، جاسازی شده و استقرار یافته در بخش فوقانی هرم نظام دولتی، برمبنای برنامه‌های ازپیش تدوین شدهٔ استعمارگران، در توسعهٔ بی‌رویهٔ تهران که به معضل لاینحل بدل می‌شود، نقش اساسی داشته‌اند. بدین‌ترتیب ادارهٔ امور شهری تهران بار بسیار سنگینی شده است، که عوامل امپریالیستی با نقشه‌های حساب شده بردوش دولتهای ایران نهاده‌اند. تا جایی که دشواری زندگی در تهران و مشکلات گردش امور آن هم شهروند تهران و هم‌مسئولان شهری و دولتی را به‌ستوه آورده است.

شاید این پرسش برذهن برخی از خوانندگان بنشیند: چرا و چگونه؟ گردانندگان نظام وابسته به استعمار جهانی در این امر دخالت داشته‌اند؟ پاسخ این چراها بسیار روشن است.

تهران بنا به شرایط اقلیمی و جغرافیایی نه تنها برای ایجاد صنایع، حتی برای پایتخت شدن مناسب نبوده است. زیرا تهران در منطقه خشك و استپی واقع شده و هیچ رودخانه‌ای در کناره و درون آن ـ که از نظر پالایش هوا مؤثر است ـ جاری نیست، و محصور به سلسله جبال البرز در شمال و شمال غربی و یك رشته ارتفاعات در شرق و جنوب و جنوب غربی می‌باشد و فاقد گلوگاه‌ها و کانال‌های هوایی برای خروج هوای آلوده است. جریان هوا در فضای شهر بسیار ضعیف و هوای آلوده در جوّ تهران و بالای شهر چون کاسهٔ معلق در حالت پایدار باقی می‌ماند، و به‌علت اختلاف دمای شب و روز و نسیم توچال این هوای آلوده در شمال و جنوب شهر دائماً در حرکت است.

چنین شهری با این توصیف اقلیمی و ویژگی‌های جغرافیایی به هیچ‌وجه قابلیت صنعتی شدن را نداشته ـ ما در مبحث مربوط به آلودگی هوای تهران در این زمینه به شرح دقیق‌تر و مبسوط‌تر خواهیم پرداخت ـ از این ویژگی اقلیمی مسئولان درجه اول کشور، به اتکای نظرات کارشناسان و صاحب‌نظران آگاهی لازم را داشتند، با وجود این تهران را به مرکز تجمع صنایع و کارخانه‌های آسیب‌زا تبدیل کردند. چرا؟ آشنایی با ماهیت و چند و چون این چراهاست که هر انسان

آزاده و دلبسته وطن را می‌آزارد. چون که سرمایه‌گذاران عوامل وابسته به استعمار و شرکت‌های خارجی می‌خواستند، برگردش سرمایه و تولیدات کارخانه‌ها نظارت دائم و سهل‌الوصول داشته باشند، بازار جذب تولیدات را در مرکز کشور و در مجاورت کارخانه‌های مونتاژ دراختیار خود بگیرند، هم‌چنین بانک‌های وجوه انتقالی را در کنار آنها قرار دهند، و از امنیّت لازم برای حفظ سرمایه، و درصورت لزوم در جهت سرکوب اعتصابها و طغیان‌های کارگری برخوردار باشند، و مهمتر از همه در موارد لازم به مهره‌های درجه اول تصمیم‌گیری در مرکز کشور به‌فوریت و سهولت دست یابند، گاهی نیز عوامل و شرکای داخلی سرمایه‌گذاران خارجی خود نقش درجهٔ اول تصمیم‌گیری را داشتند، و ناگزیر به اقامت دائم در تهران بودند، و بسیاری علل و انگیزه‌های دیگر که شرح اجمالی همهٔ آنها در حوصلهٔ این مقال نمی‌گنجد.

* * *

ما، مراحل دهگانه‌ای را که در ارتقاء تهران به مرحلهٔ کنونی، با مرزبندی‌های معیّن تاریخی فورموله کرده‌ایم، در فصلهای بعدی سعی خواهیم کرد برخی از این مراحل را در مبحث جداگانه‌ای مورد بررسی قرار دهیم.

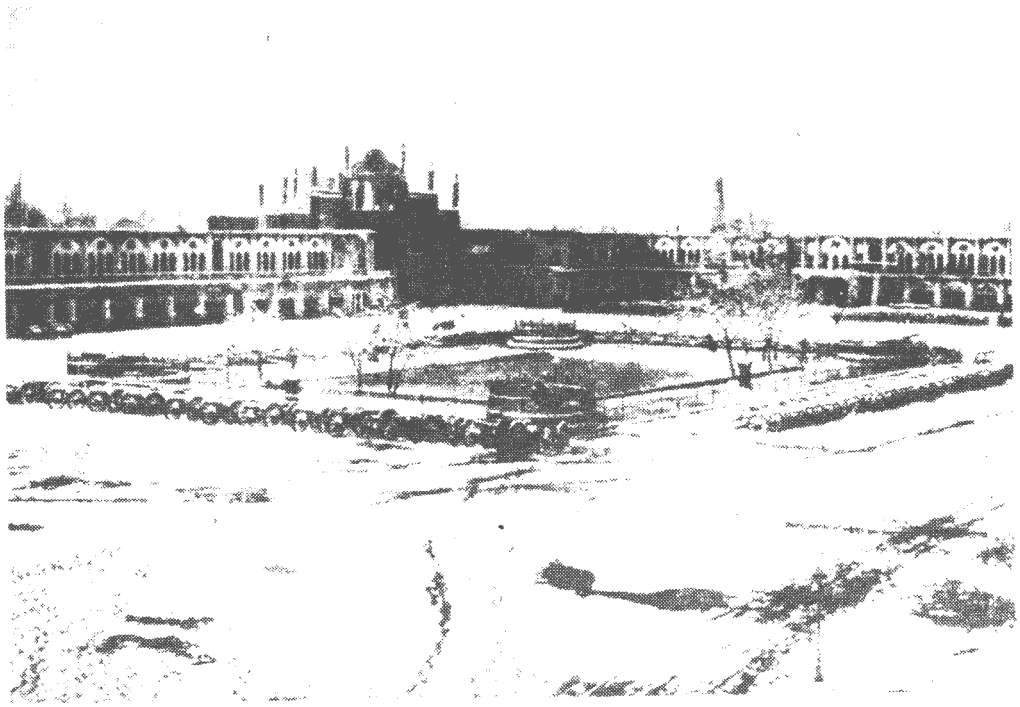

تهران در آستانهٔ تحول ـ منظره‌ای از تهران در دههٔ اوّل قرن حاضر

فصل دوم

جایگاه تاریخی تهران در روزگاران پیشین

۱. روستای تهران
۲. تهران در عصر صفویان، افشاریان و زندیان
۳. تهران در آغاز پادشاهی آقامحمدخان قاجار و فتحعلی‌شاه

۱. روستای تهران

شهری که امروز در آن زندگی می‌کنیم و مرکز اداری و سیاسی کشور است، و از لحاظ گسترش شتابنده و ابعاد شهرك‌های اقماری در زمرهٔ بزرگترین و مهمترین پایتخت‌های جهان به شمار می‌رود، در روزگاری نه‌چندان دور، روستایی کوچك و گمنام و بی‌نام و نشانی بوده، که توجهی را به سوی خود جلب نمی‌کرده است، جز اینکه جهانگردان و جغرافی‌نویسان که گاهی اشاراتی به آن داشته‌اند.

مقدر بود که این روستای کوچك که روزگاری بس دراز در دامن جنوبی سلسله جبال البرز آرمیده بود و هیچ کشش و جذابیتی نداشت، به مرکز پرجوش و خروش فعالیت چندین میلیون انسان و پایگاه شکوه و جلال شهرهای ایران درآید، و نخستین نظام جمهوری اسلامی، بعد از دو هزار و چندصد سال رژیم سلطنتی، از درون آن زاده شود، و توجه جهانی را به سوی خود جلب نماید.

تصویری که از تهران در آئینهٔ تاریخ نقش بسته، بسیار خواندنی و شنیدنی است.

زکریا ابن محمد بن محمود القزوینی از دانشمندان قرن ششم هجری (متولد ۶۰۰ هجری ـ ۵۸۲ شمسی ـ ۱۲۰۳ میلادی) که در علوم طبیعی و سیاسی و تاریخ و جغرافیای آن زمان و فن شعر و شاعری و خوش‌نویسی یگانهٔ زمان خود بوده، در اثر معروف خویش آثارالبلاد و اخبارالعباد دربارهٔ تهران چنین نوشته است:

تهران، روستایی است پرجمعیت و بزرگ، تابع مرکز ری است. باغ و باغاتش زیاد و میوهٔ باغات تهران بین میوه‌ها ممتاز است، و بویژه انارش بسیار مشهور است. خانه‌های مسکونی در ده تهران علی‌الاکثر خانه‌های زیرزمینی است و به لانهٔ

موشِ کور بسیار شبیه‌اند. هرگاه دشمنی از خارج هجوم آورد، تهرانی‌ها در این سوراخ موشهای زیرزمینی‌شان می‌خزند و از نظر ناپدید می‌شوند. دشمن روزی، دو روز، سه روز، چند روز که کسی را نمی‌بیند و لانه و سوراخ‌ها را نمی‌یابد ناچار عقب می نشیند. اهل محل هرگاه دیدند که خطر رفع شده است از لانه بیرون می‌آیند و آن هنگام است که شیطان از دست آنها نعوذبالله می‌گوید. اهل دوازده محله همگی با هم دشمنند و همدیگر را می‌کشند و غارت می‌کنند، تهرانی‌ها در همسایه‌آزاری و خرابکاری از هر قومی در هر جایی گوی سبقت ربوده‌اند.

به ندرت اتفاق افتد که تهرانی اطاعت از دولت کنند. اگر احیاناً این ندرت صورت یابد و تهرانی‌ها بپذیرند که باج و خراج به سلطان بپردازند، آنگاه بیا، تماشاکن که چه هنگامه‌ها برپاست. کدخدای ده می‌آید مردم را ندا در دهد که هرکس خراج خود را نزد او جمع کند که به مأموران سلطان تسلیم شود، یکی خروسی می‌آرد می‌فرماید: این یك دینار، یکی سبویی شکسته آورده است بفرما این هم یك دینار. مأمور سلطان ناچار است بپذیرد وگرنه با دست خالی برگردد و جنگ و جدال به راه افتد. برای والی همین بس که گوید تهرانی‌ها اطاعت ما می‌کنند و باج و خراج می‌پردازند.

کشاورزان تهرانی با گاو شخم نمی‌زنند، دام شیرده ندارند، با بیل آهن زمین را شخم می‌کنند، زیرا همگی می‌دانند امکان دارد در هر آنی دارایی‌شان تاراج گردد.[۱]

بدین ترتیب می بینیم تهران از لحاظ پیشینهٔ تاریخی شناسنامه معتبر و هویت درخشانی نداشته، چنانکه کسروی مورخ ایرانی نیز در سال‌های بعد نوشته است:

تهران که امروز تکیه بر جای همکتان، شوش، استخر و تیسفون زده و پایتخت کشور ایران است در قرن‌های نخستین اسلامی نامی از آن نتوان یافت و در قرن‌های دیرتر شهرچهٔ بیش نبوده و اکنون بهترین و بزرگترین شهر ایران است.[۲]

از نوشتهٔ کوتاه این مورخ پژوهنده چنین پیداست که تهران قرنها پیش از اسلام، همچون شهرچه (شهرك) در عرصهٔ جغرافیایی ایران حیات اجتماعی داشته، لیکن به دلایلی که چند و چون آن روشن نیست، در قرن‌های نخستین پیدایی اسلام

---

۱. صفحات ۱۱۲ ـ ۱۱۳. این کتاب توسط عبدالرحمن شرفکندی (هژار) از عربی به فارسی برگردانده شده، و مؤسسهٔ علمی اندیشهٔ جوان در سال ۱۳۶۶ در ۳۳۰۰ نسخه آن را چاپ و نشر داده است.

۲. کتاب چهل مقاله، مقالهٔ شهرها و شهریاران ـ صفحه ۱۱۵.

چندان نام و نشانی نداشته است، شاید هم در آغاز تسلط اعراب، و رونق‌یابی و گسترش شهر ری، تهران از نظر افتاده، و جاذبهٔ ترقی و پیشرفت شهرری، موجب روی‌آوری ساکنان شهرك تهران به آن شهر شده است.

سید ظهیرالدین مرعشی مؤلف تاریخ طبرستان و رویان و مازندران در فصل مربوط به رویان، بهنگام شرح جنگ‌های منوچهر و افراسیاب، نامی از تهران به‌میان می‌آورد، و این اشاره یکی از موارد نادری است که حکایت از دیرندگی و دیرپایی تهران در روزگاران پیش از اسلام دارد.

او می‌نویسد:

«چون افراسیاب بر لشگر منوچهر غالب آمد و سپاهش منهزم گشته به عراق آمدند، و بعد از آن منوچهر غَدر افراسیاب را معلوم کرد و قارن را تسلی خاطر داد و بند برداشت و به مرتبهٔ خود بازفرستاد و منوچهر به نفس خود با لشگر به ری نزول فرمود و افراسیاب مقابل منوچهر در دولاب تهران لشگرگاه کرد...»[1]

ناصر نجمی مؤلف کتاب دارالخلافه تهران می‌نویسد:

از آنجائیکه تهران در سر راه شهر «ری» قرار داشته و گاه و بیگاه از این راه کاروان‌های متعدد می‌گذشته است، این قریه کانون و مرکز چپاول وغارتگری بوده است و راهزنان و قطاع‌الطریق‌ها و غارتگرانی که در این قریه می‌زیسته‌اند غالباً قوافل و کاروان‌هایی را که از نزدیك این قریه عبور می‌کرده مورد دستبرد و غارت قرار می‌داده‌اند و نیز بعلت اینکه گاه و بیگاه به خاطر تصرف شهر ری که در آن عصر یکی از مراکز مهم فعالیت‌های سیاسی و بازرگانی و اداری بوده است، مدعیان و نام‌آوران و قدرتمندانی که در خیال تصرف و قبضه کردن این شهر بوده‌اند، با سپاهیان و مردان جنگی و لشگریان آراسته به شهر ری حمله می‌آوردند، تا آن را به تصرف خود درآورند. درگیر و دار این لشگرکشی‌ها و دشمنی‌ها و کینه‌توزی‌ها و زورآزمایی‌ها، تهران توجه سران سپاه و مهاجمان را به سوی خود جلب می‌کرد، و یا اینکه اتفاق می‌افتاد که برای تهیهٔ آذوقه و سیورسات رزمی و تدارك جنگی، یا اینکه به منظور اطراق کردن به این قریه یورش می‌آوردند، به همین دلیل تهران و تهران نشینان به خاطر حفظ و حراست خود در شهر سرداب‌ها و نقب‌ها تعبیه کرده بودند، که به محض اینکه دشمنانی به آن صوب حمله می‌کردند، خود را در این

---

۱. صفحهٔ ۱۱ ـ این کتاب به اهتمام عباس شایان در بهمن ماه ۱۳۳۳ شمسی به چاپ رسیده است.

محل ها که البته استحکام و حفاظی داشت، یا به دلیل اینکه از چشم دشمنان پوشیده بود، مخفی می نمودند و معمولاً هم برای اینکه بتوانند مدتی در این نقاط دوام بیاورند، و از گرسنگی تلف نشوند، در آن زاغه‌ها و سرداب‌ها آذوقه و خواربار فراوانی از پیش تهیه و تدارك دیده بودند.

شهاب‌الدین یاقوت حموی در معجم البلدان که تاریخ معتبر و مستندی است و بسال ۶۲۱ تألیف یافته دربارهٔ تهران، نظرات محمد قزوینی را در کتاب آثارالبلاد و اخبارالعباد تأیید کرده، و می نویسد:

تهران قریهٔ بزرگی است که در زیر زمین ساخته شده، و راهی به هیچ یك از خانه‌های زاغه مانند آن نیست، مگر به دلخواه و خواستهٔ خودشان.

امّا کهن ترین سند تاریخی معتبری که نام تهران در آن برده شده، المسالک و الممالک نوشتهٔ ابواسحق استخری است. وی اثر خود را در تاریخ ۳۴۰ هجری قمری نگاشته، او به تفصیل از قریهٔ تهران سخن به میان آورده است.

متعاقب ابواسحق استخری، سه تن از مورخان اسلامی یاقوت حموی، محمد قزوینی و ابن حوقل مؤلف کتاب صورة الارض، هریك شرح مبسوطی دربارهٔ تهران نگاشته‌اند که به برخی از آنها در سطور پیشین اشارت رفت.

جملهٔ این مورخان و تذکره نویسان و جغرافی دانان اتفاق نظر دارند، که تهران قریهٔ بزرگی بوده، که در زیرزمین ساخته شده بود، و درون آن فزون بر هزارها خانه، هزارها زاعه و سرداب نیز وجود داشته، و پیشهٔ اهالی نیز بطور عمده راهزنی و غارت کاروان هایی بوده که از شمال یا غرب و شرق ایران به سوی شهر ری روان بوده‌اند.[1]

ابوالقاسم بن حوقل در کتاب صورة الارض ـ که در حدود سال ۳۶۶ هجری تألیف کرده ـ در توصیف تهران چنین می نویسد:

تهران در شمال ری واقع است، و دارای باغهای فراوانی است و میوهٔ آن بسیار متنوع می باشد. مردم قریه بیشتر اوقات در زیرزمین زندگی می‌کنند، و پیشهٔ بسیاری از آنان راهزنی است.

در پایان این مقال به تعدادی از مورخان و جغرافی نویسان اشاره می‌کنیم، که

---

۱. اطلاع یافته‌ایم، که سرانجام مسئولان صدا و سیمای ایران درصدد تهیهٔ شناسنامهٔ تصویری برای تهران هستند، امیدواریم بتوانند تهران را با همان پیشینه‌ای که داشته به تصویر بکشند و چنان از عهدهٔ کار برآیند، که مُعرّفِ همهٔ ویژگیهای دوران گذشتهٔ آن باشد.

هریك به گونه‌ای در آثار خود از تهران یاد کرده‌اند.

ابوزید احمدبن سهل بلخی، معروف به ابن بلخی در کتاب فارس‌نامه که در زمان پادشاهی سلطان محمدبن ملکشاه (۴۹۸ ـ ۵۱۱) تألیف شده، اشارتی به تهران دارد، و میوه‌های آن را می‌ستاید، در فصل «کورتهای فارسی» در ذکر کوار می‌نویسد:

... وهمهٔ میوه‌های آنجا به غایت نیکوست، خاصه انار کی مانند انار تهرانی است.

سمعانی نیز در کتاب الانساب نوشته است:

... تهران قریه‌ای است در ری...

راوندی مؤلف کتاب راحة الصدور و آیة السرور که به سال ۵۹۹ هجری تألیف شده، و محتوای آن تاریخ سلطنت ارسلان بن طغرل است، در ذکر وقایع سال ۵۶۱ نوشته است:

... روز شنبه هفتم ماه رجب والدهٔ سلطان و امیر سپهسالار کبیر مظفرالدوله والدین قزل ارسلان از لشگرگاه حرکت فرموده و بر عزیمت نخجوان، و به بالای تهران فرود آمدند.

امین احمد رازی مؤلف تذکرهٔ هفت اقلیم، که کتابت آن در سال ۱۰۰۲ به اتمام رسیده، مشروحترین مطلب در جغرافیا و تاریخ تهران به میان آورده است.

حمدالله مستوفی قزوینی مورخ سرشناس ایرانی که در اوایل قرن هشتم می‌زیسته، و بعد از مورخان یاد شده ـ به استثنای امین احمدرازی ـ از تهران دیدن کرده، و در کتاب نزهة القلوب تفصیل آن را نوشته است.

از نوشتهٔ این مورخ چنین برمی‌آید، که تهران از حیث جمعیت، وسعت و مساحت رو به گسترش بوده است، و احتمالاً هجوم سپاهیان مغول به شهر ری، سبب گردیده بود، که ساکنان آن شهر به تهران که دارای سردابها و زیرزمینهای متعدد بوده، پناه بیاورند.

به این ترتیب شواهد تاریخی بیانگر این است، که نخستین گام در راه توسعه و گسترش تهران، از لحظهٔ آغازین حملات مغولان به شهر ری، برداشته شده است.

۲. تهران در عصر صفویان، زندیان و افشاریان

دومین مرحلهٔ حرکت سریع تهران در مسیر پیشرفت و ترقی از دوران صفویان آغاز گردیده است. ناصر نجمی به استناد متون تاریخی می‌نویسد:

شاه طهماسب صفوی، که قزوین را پایتخت خود قرار داده بود، چون جدّ اعلای صفویان به نام «سیدحمزه» در جوار حضرت عبدالعظیم مدفون بود[1] و گاه به گاه به زیارت آن مرقد می‌رفت، و علاوه بر این به علت وجود آبهای گوارا و باغهای متعدد فراوان و هم‌چنین چون در حول وحوش تهران شکار می کرد، کم کم به قریهٔ تهران میل و رغبتی پیدا کرده، و تدریجاً در این محل سکونت‌های طولانی می نمود، و همین قضیه توجه سلطان صفوی را به تهران برانگیخت، بحدی که دستور داد پیرامون قریه باروی محکمی بکشند.

شاه طهماسب اولین پادشاه صفوی بود، که دستور داد در تهران بناهای تازه و کاروانسراها و برج و باروهای مستحکم بنا کنند. بهرحال اولین بناهای رسمی تهران در ۹۶۱ هجری قمری به دستور شاه طهماسب ساخته شد، و صد و چهارده برج در آنجا ایجاد کرد، که مطابق با سوره‌های قرآن، و زیر هر برج نیز سوره‌ای از قرآن را دفن نمود.

فزون بر برجها و حصاری که به دور تهران کشیده شد، و در حدود شش هزار قدم دور آن بود، برای ساختمان این حصار عظیم و باروها و برج‌های آن از دو منطقه خاك برداری کردند، که بعدها یکی از این مناطق به «چال‌میدان» و دیگری به «چال‌حصار» معروف گردید.

بعد از شاه طهماسب صفوی، در زمان شاه عباس، به علت مجاورت تهران با شاه عبدالعظیم باغ بزرگی در تهران احداث گردید، و ساختمانی نیز برای سکونت موقتی شاه در آن ایجاد شد. این باغ در سال ۹۹۸ هجری از هر حیث آماده گردید، و شاه عباس به هنگام زیارت شاه‌عبدالعظیم، در این باغ بطور موقت سکونت می کرد.

در زمان پادشاهی سلیمان صفوی، عمارت دیگری با تجمل بیشتر در آن باغ بنا گردید و شاه سلطان حسین صفوی، سفیر دولت عثمانی را نیز در عمارت همین باغ بحضور پذیرفت.

دری افندی سفیر عثمانی خاطرهٔ بار یافتن خود را در دی ماه سال ۱۱۳۴ هجری قمری چنین بیان کرده است:

---

۱. اطلاق نسب سیادت به جدّ صفویان منشأ تاریخی ندارد، مورخان ایرانی پیرامون این موضوع به تحقیق پرداخته و ثابت نموده‌اند، که صفویان در این باره به جعل شجره‌نامه و نسب سیادت دست زده‌اند، که انگیزه‌های سیاسی آن، برای مقابله با ترکان سنی مذهب عثمانی بوده است.

چون در تهران، سایر تشریفات دولتی و سلطنتی و تجملات ملوکانه حاضر نبود به همین قدر اکتفا شده بود، که ما را وارد چهارباغی کردند، که اکنون ارگ سلطنتی و عمارات دیوانی است، و بعضی از چنارهای کهن در آن محوطه دیده می شد که حاکی از آبادی سابق این باغ است، و معروف به چنارهای شاه‌عباس می باشد که به امر وی در آنجا غرس شده است.

بعد از حملهٔ افغانها به ایران و تصرف اصفهان پایتخت ایران توسط محمود افغانی، شاه طهماسب دوّم، چندی در تهران اقامت گزید، و همین که افاغنه نزدیك تهران رسیدند، وی به مازندارن گریخت، و مردم تهران در برابر تهاجم دشمن مقاومت دلیرانه‌ای از خود نشان دادند، و بسیاری از مهاجمان افغانی را کشتند و سرانجام شهر به‌دست سپاهیان افغان افتاد، و آنان در عمارات حکومتی و ارگ تهران جای گرفتند، و برای اینکه از حملهٔ ناگهانی مردم شهر در امان باشند، و راه فراری نیز برای روزهای مبادا داشته باشند، بر روی خندق شمالی ارگ پلی بستند، و در کنار آن نیز دروازه‌ای به نام «دروازهٔ ارگ» ساختند، که بعدها به‌دروازهٔ دولت معروف گردید.

* * *

پیتر دِر لاوال، سیاح ایتالیایی که به سال ۹۹۷ هجری (۱۶۱۸ میلادی) به ایران آمده، و از تهران دیدن کرده، و دربارهٔ تهران بعد از عمران و آبادی که توسط دو تن از پادشاهان صفوی (شاه طهماسب و شاه عباس) صورت گرفته، چنین نوشته است:

تهران، از کاشان بزرگتر و جمعیت آن کمتر است، یك سوم از زمین‌های شهر را ـ در این زمان تهران صورت شهر را پیدا کرده بود ـ به ساختمانها و دو سوم آن را به احداث باغات اختصاص داده‌اند، و در همهٔ کوچه‌های خیابان مانندِ آن، درخت چنار کاشته‌اند، و دور محیط بعضی از چنارها چنان است که اگر چهار نفر دست بهم بدهند، به زحمت می توانند تنهٔ درخت را در میان بگیرند، و به همین جهت تهران را از نظر وفور چنار، باید «چنارستان» نامید.[1]

روضة الصفای ناصری دربارهٔ تهران نوشته است:

تهران و شمیران دو قریه بودند، که پس از تهاجم مغولان به شهرری، و ویرانی و نابودی آن شهر، بازماندگان آن ناحیه به تهران پناه آورده، و در آنجا مسکن

---

۱. مرآت البلدان، جلد اوّل، صفحهٔ ۵۱۱ صفحهٔ ماقبل آخر

گزیدند.

بعد از انقراض سلسلهٔ صفویان، نادرشاه افشار، در سال ۱۱۵۴ هجری، تهران را در تیول پسر خود رضا قلی میرزا قرار داد.

پس از کشته شدن نادر، و پیدایی زندیان در صحنهٔ سیاسی ایران، کریم‌خان زند به سبب منازعهٔ دائمی که با محمدحسن‌خان قاجار داشت، تهران را چون نزدیک به مازندران ـ محل سکونت اصلی و عمدهٔ ایل قاجار ـ بود، مرکز استقرار خود قرار داد، و در آبادی آن تا حدّی کوشید، و دستور داد عمارت بزرگی دیوانی و حرمخانه در آنجا بنا کنند، و از تابستان ۱۱۷۳ هجری ساختمان آن آغاز گردید، و بعد از اینکه محمد حسن خان قاجار در ساری به قتل رسید، ایمنی خاطر کریم خان تا حدّی فراهم گشت. غفورخان نامی را حاکم تهران نمود، و خود به شیراز رهسپار گردید، و ساختمان عمارت دیوانی ناتمام ماند.

پس از فوت کریم‌خان زند، آقا محمد خان قاجار فرزند محمدحسن‌خان در سال ۱۱۹۳ هجری قمری به همراه چهارده تن از بستگان خود، از شیراز فرار کرد، نخست خود را به شاه عبدالعظیم رسانید، و شهرت داد که به میان اهل و قبیلهٔ خود باز می گردد، لیکن در خفا عدّهٔ سوار به دور خود جمع کرد، و بعد از چندین جنگ، غفورخان حاکم شهر را مغلوب نمود، و تهران را به تصرف خود در آورد.

۳. تهران در آغاز پادشاهی آقا محمد خان قاجار و فتحعلی شاه

آقا محمد خان قاجار، مرد بی‌رحم و سنگ‌دل که بر اریکهٔ قدرت دست یافته بود، پس از ۱۷ سال تاخت و تاز و خونریزی و تاراج مردم، در سال ۱۲۱۰ هجری، در همان تالاری که روزی به‌عنوان اسیر و گروگان همراه بستگان و نزدیکانش به حضور کریم‌خان زند آورده شده بود، تاج پادشاهی برسر نهاد، و تهران را به پایتختی خود برگزید، و چون سبکسرانه در پی بلند پروازی و جهانگردی بود، تهران را دارلخلافه نامید، تا روزی خود خلیفهٔ مسلمین گردد.

او، در ارگ تهران فقط به ساختن تخت مرمر اکتفا کرد، و گویند که سنگهای مرمر ستونها و آئینه‌های آن را نیز از تالار سلام کریم خانی کنده، و در اینجا به کار داشته‌اند.

آقا محمدخان در پی کشورگشایی، به سوی گرجستان لشگر کشید، و از راه [illegible] به کنارهٔ رودخانهٔ ارس رسید، و در آنجا اردوگاهی ترتیب داد، و بخشی از

نیروهای خود را برای پس گرفتن قلعهٔ پناه آباد فرستاد، تا حکمران قراباغ (ابراهیم خلیل خان) را که از اطاعت سربرتافته، و سر به شورش نهاده، و در قلعه پناه، سنگربندی کرده بود، دستگیر سازند.

اما نیم‌خربزه‌ای موجب قتل او گردید، شبانگه سه تن از خدمه مخصوص وی، از بیم جان، در خواب بر او حمله بردند، و آقا محمد خان در شب جمعه بیست و یکم ذی حجه ۱۲۱۲ در سن شصت و سه سالگی پس از نوزده سال تاخت و تاز، قتل و غارت، و دو سال پادشاهی چشم از جهان فرو بست و تهران به عنوان پایتخت کشور ایران، مقر دائمی پادشاهان قاجار گردید.

جرج کروزن در کتاب ایران و قضیهٔ ایران دربارهٔ حدّ و وسعت آن موقع شهر تهران چنین می نویسد:

با اینکه آقامحمد خان تهران را به مقام پایتخت ارتقاء داد گویا، یا چنانکه باید و شاید سلیقه نداشت و یا اینکه عمر زمامداری او به حدّ کافی طولانی نبود که به آنجا همان مزایا را اعطا کند که اسلاف او پیوسته در مورد آسایش و بهبود پایتخت و مقر حکومت خویش کرده بودند.[1]

اولیویه که در سال ۱۷۹۷ یعنی سال قتل آقا محمد خان در تهران بوده می نویسد که:

محیط شهر دو میل و دارای پانزده هزار جمعیت بود، که سه هزار نفر آنها افراد درباری و سپاهی خاصه پادشاهی بودند، ولی در دورهٔ فتحعلی شاه که افکار و خیالات عالی تری در کار پادشاهی داشت حدود شهر وسعت یافت و آراستگی آن بالا گرفت.[2]

ژنرال گاردان نمایندهٔ ناپلئون که در سال ۱۸۰۷ به ایران اعزام شده بود، نوشته است:

جمعیت تهران در زمستان پنجاه هزار نفر بوده است. هر چند که در تابستان که دربار از تهران می‌رفته، اهالی نیز به ییلاقات در کوهستان نقل مکان می کردند.

جیمز موریه و سرگور اوزلی هم که چند سال بعد در تهران بودند نظریهٔ مشابهی دارند، موریه نوشته است:

شهر تهران دوازده هزار خانه داشت.

---

۱. صفحهٔ ۴۰۲.

۲. همان مأخذ، همان صفحه.

اوزلی هم نوشته:

تهران، بین چهل و شصت هزار نفر جمعیت داشته است.

جرج کروزن این دو نظر را کم و بیش با هم متقارن می‌داند و معتقد است تهران بهرحال وسعت زیادی نداشته، و طی هفتاد سال اوّل قرن حاضر ـ منظور قرن نوزدهم است ـ در همین حدود بوده، تا بدست ناصرالدین شاه تغییرات اساسی یافته است.[۱]

وی سپس به شکل ظاهری تهران عصر آقامحمد خان قاجار و آغاز پادشاهی فتحعلی شاه پرداخته و آن را چنین ترسیم کرده است:

اینکه در نخستین دورهٔ زندگی تازه و دگرگون خود، این شهر چه شکل و صورتی داشته است، حکایات و تصاویر عدّهٔ کثیری از نویسندگان با ذوق و فاضل ما را قادر می‌سازد که در این باره با یقین کامل اطلاع وافی حاصل کنیم. این شهر که در میان جلگه‌ای خالی واقع و بوسیلهٔ بیابان های خشك و سخت محاصره شده با چند حومهٔ مختصر و یا بدون آن با حواشی مشخص و روشن شهر تهران آن زمان بوده و آن صورتی مستحکم و کثیر الاضلاع داشته که محیط خارجی آن بین پنج تا شش میل بوده که با دیوار گلی به ارتفاع بیست پا احاطه شده بود و در اطراف آن برج های گردی قرار داشته و با خندقی دفاع می گردیده که چهل پا عرض آن و بیست تا سی پا عمق آن بوده است.

دیواره های آن بی‌اهمیت و در پاره‌ای قسمت‌ها مخروب و خندقش ویران و از گوشه و کنار شکسته بود. شهر شش دروازه با ساختمانی پر زرق و برق و آراسته با کاشی های شفاف و کوچه‌های تنگ و کثیف با جدول های سرباز در وسط کوچه‌ها داشت و روی هم‌رفته یگانه بنای قابل توجه آن ارگ شهر بود که در سمت شمال واقع است، آنجا دیوانخانهٔ شاه یا در خانه است. بعد از دیوار شهر کاخ ییلاقی قصر قاجار است که فتحعلی شاه بر تپه‌ای در شمال شهر ساخته که تنها پیکر متفاوت و خوش‌آیند در میان بیابان قهوه‌ای‌فام گرداگرد شهر است.

دماوند تنها منظرهٔ ممتاز طبیعی است که با رفعت تمام بر همهٔ آن حدود مسلط می نماید. این بود وصف تهران از دیدگاه سرجان ملکم، هارفورد جونز، سرگرد اوزلی و نویسندگان مرکب از افراد نظامی یا دیپلمات‌ها که با دسته و بساط و با ارمغان های گرانبها در طی ده سال اوّل قرن حاضر ـ قرن نوزدهم ـ از خلیج فارس راه شمال در پیش گرفته بودند، تا در دربار با شکوه و جلال فتحعلی شاه بار یابند.[۲]

---

۱. صفحهٔ ۳۰۴.

۲. همان مأخذ، همان صفحه.

ژاك موریه نیزکه به سال ۱۲۳۲ هجری قمری به تهران سفر کرده بود، دربارهٔ تهران عصر فتحعلی شاه چنین نوشته است:

تهران، پایتخت ایران بارویی به طول چهارده ونیم میل به دور خود دارد، و دارای شش دروازه است، که به دستور فتحعلی شاه آنها را به طرز زیبایی کاشی کاری کرده‌اند. شهر تهران به بزرگی شیراز است، لیکن عمارات آن به مراتب کمتر است. ساختمانهای تهران چندان خوب نیست، و غالباً با خشت خام ساخته شده، و شباهت چندانی به بناهای عالی ندارد. تنها بنایی که درخور ذکر است، بنای مسجد شاه می‌باشد، که به دستور فتحعلی‌شاه ایجاد گردیده، و غیر از این مسجد بزرگ، در تهران شش مسجد کوچکتر نیز وجود دارد، علاوه‌براین تهران صد و پنجاه گرمابه و صد و پنجاه کاروانسرا، و دو میدان بزرگ دارد که یکی از آنها در شهر و دیگری در ارگ می‌باشد، و دو عمارت ییلاقی سلطنتی نیز در تهران وجود دارد، که به نام قصر قاجار و نگارستان خوانده می‌شود و قصر اخیر را به تازگی بنا نموده‌اند.

فتحعلی شاه، مدت ۳۷ سال بر کشور بلا دیدهٔ ایران فرمانروایی کرد، گرچه در عصر سلطنت وی، تهران آباد گردید، و بر وسعت و جمعیت آن افزوده شد، لیکن کشور ایران رو به ویرانی نهاد. بخش‌هایی از سرزمین اصلی جدا گشت، و خزانهٔ مملکت صرف هزینهٔ جنگ‌های بیهوده، و پرداخت غرامات جنگی سنگین شد، که عقل و تدبیر می توانست مانع پیدایی آنها شود. پس از مرگ فتحعلی شاه، محمدشاه ملقب به غازی فرزند عباس‌میرزا بر سریر سلطنت نشست، و همین که با حسن تدبیر قائم مقام فراهانی بر مدعیان سلطنت پیروز گشت تحت تأثیر القائات کارگزاران استعمار انگلیس، آزاده‌مرد ایران را کشت، و صدارت را به مردی که به رغم نوشته های مورخان ماسونی چندان هم بی کفایت نبود، به‌نام حاج ملا عباس ایروانی معروف به‌حاجی میرزا آقاسی سپرد.[1] در عصر این شاه، تهران به همان

---

۱. وی به سبب رابطهٔ «مرید و مرادی» که با محمد شاه داشت، بعد از قتل شخصیت کاردان و میهن پرستی چون میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی ـ به رغم نظر کارگزاران وابسته به انگلیس ـ به مقام صدارت رسید، و دائماً در معرض تحریکات و توطئه‌های رنگارنگ عوامل انگلیسی و فراماسونها قرار داشت ـ در جلد دوم نخستین کارگزاران استعمار به شرح مستدل این نظریه پرداخته شده‌است ـ به هر حال میرزا آقاسی، اولین مقام مسئول دولتی است که طرح استفاده از آب رودخانه‌های کرج و جاجرود را به اجرا گذاشت. کرزن نیز در کتاب ایران و قضیهٔ ایران این اقدام وی را ستوده، و برخلاف میل خود نوشته است: این کار را حاجی میرزا آقاسی صدراعظم خارق‌العادهٔ محمد شاه که علاقهٔ سرشاری در انجام کارهای عام‌المنفعه داشت، شروع و با موفقیت تمام کرد. وی به بند آوردن آب رودخانهٔ جاجرود اقدام نمود که به واسطهٔ شکایت زارعین ورامین جهت کم‌آبی، آن نقشه از بین رفت، و بعد از سقوط حاجی آب کرج را هم بستند. صفحهٔ ۴۴۳ ـ جلد اوّل.

وضع سابق ماند، و تغییرات چندان مهمی که درخور ذکر باشد صورت نگرفت، بعد از وی فرزندش ناصرالدین میرزا نیز به همت وزیر کاردان و میهن‌پرست نامدار ایران میرزاتقی خان امیرکبیر، به پادشاهی رسید. او، نیز چندی بعد صدراعظم لایق، اصلاحگر و ایراندوست خود را با توطئهٔ فراماسونها و تفتین مادرش (مهدعلیا) از کار برکنار و به فین کاشان تبعید کرد،[1] سپس فرمان قتل وی را به‌دست جلادی که حاج علی خان حاجب‌الدوله نام داشت، سپرد، و او نیز به سرعت رهسپار کاشان گردید، و در حمام فین رگ‌های امیرکبیر را زد، آنگاه با دستمال وی را خفه نمود، و به تهران مراجعت کرد، در فصل بعدی به شرح تهران در عصر ناصرالدین‌شاه خواهیم پرداخت.

---

۱. جزئیات توطئه‌ای که از سوی فراماسون‌ها علیه امیرکبیر صورت گرفت و منجر به برکناری، سپس قتل وی گردید در کتاب نخستین کارگزاران استعمار در ایران، جلد دوّم، پرداخته شده است.

فصل سوم

تهران در عصر سلطنت ناصرالدین‌شاه،

چهارمین پادشاه قاجار

۱. نگاه اجمالی به دوران پادشاهی ناصرالدین‌شاه

عصر ناصرالدین‌شاه، بعد از دوران پادشاهی ۳۷ سالهٔ فتحعلی‌شاه‌قاجار، یکی از تاریك‌ترین ادوار تاریخی ایران و طولانی‌ترین سلطنت یك پادشاه بود، که کشور ما به‌خود دیده است. این پادشاه عیاش و میخواره[1]ـ وی به هنگام مستی کلاه خود را کج بر سر می نهاد، به همین جهت به شاه کج کلاه معروف شده بود ـ که دوران طولانی نزدیك به پنجاه سال در ایران سلطنت کرد[2]، و پیش از آنکه بتواند جشن آغاز پنجاهمین سال پادشاهی خود را برپا سازد، در زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم، به‌دست میرزارضای کرمانی ـ از مریدان سیدجمال‌الدین اسدآبادی ـ ترور گردید.

ایام پادشاهی ناصرالدین‌شاه، مصادف با گذار دوران کاپیتالیستی به مرحلهٔ امپریالیستی بود. دولتهای استعمارگر اروپا، و در رأس آنها امپریالیسم تازه نفس آن روز انگلیس پنج قارهٔ عالم را به عرصهٔ رقابت‌های خونین و تاخت وتاز مرگبار و غارت ثروتها و منابع ملی کشورهای آسیا و آفریقا در آورده بودند، ایران نیز به سبب همسایگی با مستعمرهٔ زرخیز هند و دارا بودن موقعیت استراتژیك در

---

۱. اعتمادالسطنه در یادداشت‌های روزانهٔ خود می‌نویسد: شنبه ۶ رمضان ۱۳۰۲ صبح دربخانه رفتم سرنهار یك مرتبه سر «شاه» گیج رفت، خیلی وحشت کردند، خدا حفظ کند که تمام از اثر شراب شیراز و جماع زیاد و سواری‌های بی‌معنی است. خداوند انشاءالله حفظ کند که در این سن افراط در همه چیز بد است. بخصوص این سه چیز. آخر قرار شد روز دوشنبه زالو بیندازند...

۲. روز شنبه ۲۲ شوال ۱۲۶۴ هجری قمری براریکهٔ سلطنت قرار گرفت و روز جمعه ۱۷ ذی‌قعده ۱۳۱۳ هجری قمری مقتول گردید و مدت ۴۹ سال و یکماه و سه روز پادشاهی نمود.

خاورمیانه به کانون جدال دائمی امپریالیستها درآمده بود. بخصوص امپریالیسم انگلیس و روس هریك سعی داشتند با کسب امتیازاتی نفوذ خود را در ایران گسترش دهند. ناصرالدین‌شاه نیز با استبداد مطلقه بر مردم مفلوك و درماندهٔ ایران فرمان می‌راند و در حرمسرای خود فارغ از غم ایران و ایرانی، به خوشگذرانی و هوسرانی سرگرم بود.

در عصری که ناصرالدین‌شاه فرمانروایی خود را بر ایران آغاز کرد، دنیا چهار اسبه به سوی ترقی و پیشرفت‌های صنعتی، اقتصادی و اجتماعی پیش می‌رفت، ولی شاه ایران هر روز با شیوه‌های بیدادگرانه پایه‌های تخت خود را بر دوش مردم بینوا و ستمدیده استوارتر می‌کرد، و با نادانی و سبکسری به کارهای کودکانه‌ای نظیر بازی با ملیجك‌های اوّل و دوم دست می‌زد، ومادر حیله‌گر و هوسبازش ـ مهدعلیا ـ نیز با همدستی رجال درباری وابسته به بیگانه شاه را به بازیچهٔ بوالهوسی‌های خود و سوداگری‌های آزمندانهٔ همسایگان قدرتمند ایران در آورده بود، تا جایی که فرمان قتل شخصیت نامدار و وطن‌پرست بزرگ ایران میرزاتقی‌خان‌امیرکبیر را به هنگام سرمستی‌شاه، از او گرفت و ایران را از داشتن مردی بزرگ، مصلح و خیراندیش محروم نمود، قتل هولناك امیرکبیر یکی از ناشایست‌ترین و ننگین‌ترین اعمالی است، که ناصرالدین‌شاه در دوران سلطنت خود مرتکب گردید. پس ازقتل امیرکبیر صدارت ایران به میرزا آقاخان نوری ـ نیای خاندان خواجه‌نوری‌ها ـ عنصر خائنی که تابعت دولت انگلیس را داشت، و در توطئهٔ قتل فجیع امیرکبیر نقش حساسی را عهده‌دار بود، سپرده شد.[1]

مهدی‌بامداد، مؤلف تاریخ رجال ایران دربارهٔ فساد اخلاقی مهدعلیا ـ مادرشاه ـ چنین می‌نویسد:

«... مانند بسیاری از مادران، خواهران و دختران شاهان سابق بدعمل بوده، یعنی چهار دلداده به این شرح داشته است: علی‌قلی‌میرزا اعتضادالسلطنه، میرزا آقاخان نوری (صدراعظم و همدست وی در قتل امیرکبیر)، علیخان حاجب‌الدوله

---

۱. میرزا آقاخان‌نوری، بعد از این که مقدمات احراز مقام صدارتش فراهم شد، به وزیر مختار انگلیس در ایران نوشت تا زمانی که وی در مقام صدارت اعظمی ایران قرار دارد، تابعیت وی را به‌حالت تعلیق درآورد. وی در حاشیهٔ درخواست میرزا آقاخان نوری نوشت: این بیچاره نمی‌داند که تابعیت انگلیس به صدتاج کیان می‌ارزد!

(قاتل اصلی امیرکبیر) و فریدون میرزا فرانفرما برادرشوهر خود.»

ناصرالدین شاه با داشتن چنین مادری هوسباز و فاجره، خود نیز در زن‌بارگی همتای جدش فتحعلی‌شاه بود.

کاساکوفسکی که از سال ۱۳۱۱ تا ۱۳۲۰ هجری قمری فرمانده قزاقخانهٔ ایران بود، در خاطراتش نوشته است:

«... ناصرالدین‌شاه فقط چهار زن عقدی داشت، امّا زنان صیغه‌اش ۱۰۶ نفر بودند که مجموعاً با خدمتکاران به ۱۲۰۰ نفر بالغ می‌گردید، ولی چون همهٔ این زنان تقریباً همیشه مهمان داشتند، جمعیت اندرون هیچوقت از ۱۶۰۰ نفر کمتر نمی‌شد.»[1]

اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه زن‌های شاه را این طور شرح می‌دهد:

«... روز چهارشنبه ۱۳ شعبان ۱۳۰۵ هجری، من صبح که منزل اعتمادالحرم[2] رفته بودم می‌گفت: هفتصد زن مدخوله و غیرمدخوله و کنیز و کلفت در اندرون شاه است و هفتصد و پنجاه نفر نیز نوکرهای درب اندرون است. غیر از اقوام خانم‌ها، سی و هشت خواجه است.»

وی از زنان خود دارای بیست و هفت فرزند دختر و پسر بود، که به نوشتهٔ برخی مورخان از جمله مهدی بامداد، از لحاظ اخلاقی چندان مطلوب نبوده‌اند.

ایام پادشاهی ناصرالدین‌شاه را عصر بی‌خبری ایرانیان نام نهاده‌اند، زیرا در این دوران استعارگران باکسب امتیازات، در پی غارت ملّی برآمدند، و کشور را به سرزمین نیمه‌مستعمره بدل نمودند. رئوس امتیازات آنها به‌شرح زیر بود:

امتیازات انگلیسیان:

۱. تلگراف هند و اروپ: بغداد ـ تهران ـ بوشهر در ۱۸۶۴ میلادی ـ ۱۲۸۱ قمری. بعداً دامنهٔ این امتیاز به مناطق دیگر جنوب ایران نیز تسرّی داده شد.

---

۱. دکتر فوریه، طبیب مخصوص ناصرالدین‌شاه، ضمن توصیف عمارت خوابگاه می‌نویسد: «البته کسی که در چنین قصر آرام مجللی که هزار زن به پاسداری آن مشغولند می‌خوابد، بهترین خوابها را می‌بیند. بلی هزار زن، بلکه اگر بتوان به گفتهٔ کسی که بی‌اطلاع نبود، اطمینان حاصل کرد، از این تعداد هم بیشتر.» سه سال در دبار ایران، صفحهٔ ۱۷ ـ ۱۶.

۲. حاجی سرورخان‌اعتمادالحرم، نخست خواجه سیاه دوستعلی‌خان‌معیرالممالک بود، که به شاه تقدیم کرد. وی بعد از مرگ حاجی آغاجوهر معتمدالحرم ـ ۱۳۰۵ قمری ـ خواجه‌باشی شاه گردید.

۲. اعطای امتیاز تمام منابع تولید ثروت ایران برای مدت هفتادسال به بارون ژولیوس دو رویتر در سال ۱۸۷۲ میلادی برابر با ۲۸۹ قمری. این امتیاز به مرحلهٔ اجرا درنیامد. زیرا آش به قدری شور بود، که خود انگلیسیان منصرف شدند، و عوض آن به اخذ امتیاز بانك شاهنشاهی اکتفا نمودند.

۳. کشتیرانی در رودخانه کارون: ۱۸۸۴ میلادی برابر ۱۳۰۲ قمری.

۴. امتیاز بانك شاهنشاهی: ۱۸۸۹ میلادی برابر ۱۳۰۶ قمری به مدت ۶۰ سال. این امتیاز در سال ۱۳۰۹ شمسی از سوی دولت ایران برای نشر اسکناس ـ امتیاز انتشار اسکناس در اختیار این بانك بود ـ به ۲۵۰/۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ بازخرید شد (نرخ تسعیر ارزی لیر در آن تاریخ ۹۰ ریال بود، و در واقع برای بازخرید امتیاز نشر اسکناس ۲۲/۵۰۰/۰۰۰ ریال پرداخت گردید)، و از مرداد ۱۳۰۹ شمسی بانك ملی ایران نشر اسکناس را در اختیار خود گرفت.

۵. امتیاز تنباکو و توتون معروف به امتیاز رژی: سال ۱۸۹۰ میلادی برابر ۱۳۰۷ قمری که منجر به پیدایی نخستین نهصت ضداستعماری گردید. و ناصرالدین‌شاه ناگزیر به ابطال آن شد.

۶. اعطای وام با وثیقه گمرکات بنادر خلیج فارس یا گمرکات جنوب: ۱۸۹۲ میلادی برابر ۱۳۱۰ قمری

۷. امتیاز راه از خرمشهر تا تهران.

رئوس امتیازات روسیه تزاری:

۱. تأسیس قزاقخانه در سال ۱۸۷۸ میلادی برابر با ۱۲۹۵ قمری؛

۲. امتیاز شیلات بحرخزر (دریای مازندران)؛

۳. امتیاز بانك رهنی؛

۴. امتیاز راه عشق‌آباد تا مشهد.

دکتر فوریه فرانسوی طبیب مخصوص ناصرالدین‌شاه در کتاب سه‌سال در دربار ایران زیر عنوان «امتیاز در امتیاز» می نویسد:

«به نظر می رسد که با اعطای این امتیازات پی‌درپی بالاخره ایران به تمامی به‌دست اجانب خواهد افتاد.»

کنت‌دوگوبینو نویسنده و پژوهشگر فرانسوی که مدتی نایب‌سفیر، بعد

کاردار، سپس وزیرمختار فرانسه در ایران بود، و چندین کتاب راجع به ایران تألیف نموده، ازجمله درکتاب سه سال در آسیا دربارهٔ فساد و رشوه‌خواری درباریان و رجال عصر ناصرالدین چنین نوشته است:

«... یکی از عیوب وبلکه یکی از بلاهایی که در ایران ریشه دوانیده و قطع ریشهٔ آن هم بسیار مشکل و بلکه محال می‌باشد رشوه گیری است. این کار به‌قدری رایج است که از شاه گرفته تا آخرین جزء دولت رشوه می گیرد و در عین حال هیچ کس هم صدایش درنمی‌آید، گویی تمام مأمورین و مستخدمین ایرانی از بالا تا پایین هم‌پیمان شده‌اند که موضوع را مسکوت بگذراند. قبل از اینکه به ایران بیایم در لندن کتاب حاجی با بای اصفهانی به دستم افتاد و در حین خواندن این کتاب به نظرم رسد که زمان سلطنت فتحعلی‌شاه وزیرمختار انگلیس مقداری سیب‌زمینی برای دولت ایران هدیه آورده و گفته بود که اگر این گیاه را در ایران بکارید هرگز دچار قحطی نخواهید شد، زیرا کشت و زرع آن آسان است و محصول فراوان می‌دهد و به‌خوبی جانشین نان می گردد، ولی صدراعظم‌فتحعلی‌شاه (میرزامحمد شفیع بندپئی مازندرانی اصفهانی‌الاصل که بعد از قتل‌عام خانوادهٔ میرزا ابراهیم‌خان کلانتر به صدراعظمی رسید) پیش از دریافت سیب‌زمینی گفته بود چقدر به من رشوه می‌دهید که کشت این را در ایران رایج کنم.

آن هنگام که هنوز به ایران نیامده بودم حیرت می کردم که چگونه می‌شود صدراعظم دولت بزرگی نظیر دولت ایران برای توسعه کشت و زرع محصولی که نفع آن عاید تمام افراد ملت می‌شود تقاضای رشوه نماید. ولی اینك که مدتی است در ایران زندگی می کنم احساس می کنم که آن گفته حقیقت داشته است. محال است که شما در ایران با یکی از مأمورین دولت کاری داشته باشید و موفق شوید که بدون پرداخت رشوه کار خود را بگذرانید. هنگامی که امیرنظام ـ منظور میرزاتقی‌خان امیرکبیراست ـ زمامدار شد تصمیم گرفت که اصول رشوه گیری را براندازد و برای حصول این منظور مقرر داشت که اولاً به مقدار کافی به کارمندان حقوق بدهند و ثانیاً حقوق آنها را در سرماه بپردازند. ولی بااینکه کارمندان دولت حقوق خود را مرتباً دریافت می کردند طولی نکشید که صدای آنان بلند شد. زیرا خود را از گرفتن رشوه محروم می‌دیدند. کارمند دولت ایران ترجیح می‌دهد که صدتومان حقوق دریافت نموده و ماهی صدتومان دیگر را رشوه بگیرد ولی دویست تومان

حقوق مرتب را دریافت نکند.»[۱]

حادثهٔ دیگری که در عصر ناصرالدین‌شاه روی داد، و سرشکستگی و رسوایی و زیانهای مادی و معنوی بسیار به‌بارآورد، موضوع رابطهٔ زن میرزاهاشم‌نوری ـ باجناق شاه ـ با وزیرمختار انگلیس بود، اجمال داستان چنین است:

میرزاهاشم‌خان فرزند محمد رحیم‌خان نوری از غلام‌بچگان اندرون محمدشاه، بعد از جلوس ناصرالدین‌شاه به تخت سلطنت، ابتدا به سمت غلام پیشخدمتی با ۲۰۰ تومان حقوق منصوب گشت، سپس، وارد خدمت نظام شد. ظاهراً میرزاهاشم تقاضای اضافه حقوق کرده بود، و چون دولت این تقاضا را ردّ کرد، به سفارت انگلیس پناهنده شد. تامسن ـ شارژ دافر انگلیس ـ درصدد اعطای منصبی در سفارت به میرزاهاشم‌خان برآمد که با مخالفت دولت ایران روبرو شد، لیکن آنچه در پشت‌پرده جریان داشت جز آن بود که تظاهر می نمود.

مسئلهٔ تحت‌الحمایگی میرزاهاشم‌نوری که سفارت انگلیس به شدت از آن دفاع می کرد، به رابطهٔ پنهانی و نامشروع زن میرزاهاشم با تامسن‌شارژدافر و ماری سفیر انگلیس مربوط بود.

پروین زن میرزاهاشم، خواهر گلین‌خانم همسر ناصرالدین شاه بود، و اشاعهٔ روابط نامشروع دوتن از اعضای دیپلماتیك سفارت انگلیس با خواهرزن شاه، خشم ناصرالدین‌شاه را به شدت برانگیخت، و دستور داد اورا در خانهٔ برادرش سلطان‌حسین‌میرزا بازداشت نمایند. وزیرمختارانگلیس به این دستور شاه شدیداً اعتراض نمود، و خواستار آزادی پروین و بازگرداندن وی به نزد شوهرش در سفارت انگلیس گردید. تبادل مکاتبات اعتراض‌آمیز بین سفارت و دولت ایران و عنوان‌کردن مسئلهٔ این زن که با حرم‌شاهی قرابت نزدیك داشت برای شاه بسیار ناگوار بود به‌طوری که ادامهٔ کشمکش در این امر در سال ۱۸۵۵ منجر به قطع رابطهٔ سیاسی با انگلیس گردید.

---

۱. مهدی بامداد مؤلف تاریخ رجال ایران، ضمن نقل نوشته‌های کنت‌دوگوبینو، با لحن کنایه آلود می‌نویسد: این قبیل اعمال درصدوچند سال پیش در ایران معمول بوده، والحمدالله اکنون گمان نمی‌کنم که در وزارتخانه‌های ما از قبیل وزارت دارایی ـ دادگستری ـ کشور ـ جنگ ـ آموزش و پرورش ـ راه و غیره و هم‌چنین ادارات تابعهٔ هریك از وزارتخانه‌های مذکور از قبیل دخانیات، گمرك، ادارهٔ ثبت، غله و نان، ادارهٔ آمار، ژاندارمری، شهربانی، شهرداری و غیره چنین جریاناتی اصلاً وجود داشته باشد؟!

باوجود این، باز هم جوهر مطلب چیز دیگر بود، در پشت پرده مسائل سیاسی بسیار حائز اهمیت مطرح بود. این ترفند و بهانه تنها برای پیشبرد و اجرای نقشه سیاسی به‌کار گرفته شده و با این شدت پیگیری می‌شد. اجمال آن نیز چنین است:

همزمان بااین حادثه آفرینی، مأمورین زبردست انتلیجنس سرویس نظیر سِر جان لارنس، لرد رابرت، هربرت ادوارد و غیره، دوست محمد خان نامی را در افغانستان به شورش و طغیان علیه دولت ایران واداشته بودند. در سال ۱۸۵۶ دولت ایران، نیرویی به فرماندهی حسام‌السلطنه به هرات گسیل داشت. این نیرو، به قلع و قمع اشرار پرداخت و نزدیك بود که کار فیصله پیدا کند و حاکمیت ایران بر سراسر آن دیار مجدداً برقرار گردد، که امپریالیستهای انگلیسی که خود سرنخ این شورش را به‌دست داشتند، ظاهراً به انگیزهٔ قطع رابطهٔ سیاسی، و باطناً به حمایت از شورشیان و جلوگیری از شکست قطعی آنان به‌دولت ایران اعلام جنگ دادند، و توسط ناوگان جنگی خود مستقر در خلیج‌فارس، نخست جزیرهٔ خارك، سپس بوشهر و محمره (خرمشهر) را به‌تصرف خود درآوردند. عمال استعمار و خاندان‌های حکومتگر خوانین جنوب که معاهدات پنهانی با انگلستان بسته بودند، زمینهٔ پیشروی نیروهای متجاوز انگلیس و تصرف دهلیزهای نفوذی به‌درون خاك ایران را فراهم نمودند. ناصرالدین‌شاه ناگزیر شد نیروهای حسام‌السلطنه فاتح هرات را فراخواند، و به تسلیمی تن دردهد، که منجر به عقد قرارداد خائنانهٔ صلح پاریس در سال ۱۸۵۷ میلادی گردید.

قرارداد ننگین صلح‌پاریس وسیلهٔ دوتن از چهره‌های سرشناس فراماسونری، فرخ‌خان امین‌الدوله (جد خاندان غفاری‌های کاشان) و میرزاملکم‌خان مؤسس لژ فراماسونری برملت ایران تحمیل شد و براساس مادهٔ ۶ این قرارداد، حق حاکمیت ایران بر هرات سلب گردید، آنگاه سفیرکبیرانگلیسی یعنی همان فاجر و فاسق خواهرزن شاه باجلال و جبروت از مرز خانقین وارد ایران و مورد استقبال باشکوه قرار گرفت.

دامنهٔ آثار و اثرات شوم پادشاهی ناصرالدین‌شاه آن چنان گسترده است که اگر فهرست‌وار نیز به نوشته آید، خود کتاب قطوری خواهد شد، بدین جهت چه بهتر که سخن خود را در راستای همان آماج اصلی کتاب، تهران عصر ناصرالدین‌شاهی ادامه دهیم.

۲. تهران، دارالخلافهٔ ناصری

به رغم اثرات شوم و فاجعه باری که پادشاهی و یکه تازی ناصرالدین شاه بر عرصهٔ سیاسی ـ اجتماعی ایران به وجود آورده بود، و بخش های بزرگی از سرزمین های حریم جغرافیایی میهنمان از ایران متنزع شد و کشور در معرض دست اندازی های غارتگران استعمار جهانی قرار گرفت؛ مردم مفلوك، فقیر و درمانده تر شدند. تهران، از زاویهٔ نگرش بر روند سرمایه داری و دگرگونی در مناسبات اجتماعی ناشی از بسط سرمایه داری، تحول تازه‌ای یافت. ضرورت تاریخی در مسیر رشد و بسط و تکامل اولیهٔ سرمایه داری در ایران زمینه ساز تغییرات محسوس در ساختار جامعهٔ شهری بخصوص در گسترهٔ تجددگرایی و الگوبرداری از جوامع کشورهای صنعتی اروپا گردید، تاجایی که ناصرالدین شاه در دوران زمامداری خود دوبار محدودهٔ تهران را تغییر داد، و بر وسعت آن افزود، و برج و باروی تازه‌ای به دوران تهران کشید، و دورازه های جدید بنا نهاد.

مرتضی راوندی مورخ و محقق اجتماعی در اثر ارزندهٔ خود تاریخ اجتماعی ایران اشاراتی به وضع گذشتهٔ تهران دارد، از جمله نوشته است:

«باوجودی که فتحعلی شاه و محمدشاه و رجال درباری ایشان در آبادی تهران و بنای قصور و عمارات و مساجد و بازارهای چند کوشیدند، و روز به روز ترقی و شکوه آن را بیشتر کردند، بازمهمترین قدم در این راه در عهد سلطنت ۴۹ سالهٔ ناصرالدین شاه برداشته شد، تهران قدیم از مساجد، مدارس، بازارها، خیابان ها و میدانها و ابنیهٔ سلطنتی و باغها تا قبل از دورهٔ پهلوی، آنچه داشته، از بناهای عهدناصری بوده است.»

وی سپس ادامه می دهد:

«... بدبختانه، ما هنوز هیچ نوشتهٔ مستند و معلومی درباب تاریخ تهران دردست نداریم و تا امروز هیچکس همت نکرده است که درباب پایتخت کشور ایران، کتاب یا رساله‌ای تألیف کند تا معاصرین و آیندگان بدانند که براین شهربزرگ، لااقل از همان اوانی که پایتخت ایران شده تا امروز، چه گذشته است. ابنیهٔ مهم چه بوده یا چه هست. بانیان آنها چه مردمی بوده و در چه تاریخی آنها را بنا کرده‌اند. محلات و کوچه های قدیمی و مدارس و مساجد آن به چه کسانی یا چه حوادثی منسوب است و در طی این مدت یك قرن و نیم، که از پایتخت شدن تهران

می گذرد، آبادی و خرابی آن به چه حالت درآمده و چه تغییراتی از این جهت در آن راه یافته است.»[۱]

«تصور می کنم کمتر کسی بداند که مثلاً «زنبورکخانه» و «چال سیلابی» و بازارچهٔ زعفران باجی و گود اخترکور و گذر لوطی صالح و بازارچهٔ حاج سیدابراهیم، و چهارسوی شیرازی‌ها و کوچهٔ غریبان و کوچهٔ هفت‌تن، و بازارچهٔ مهدی‌موش و سرپولك و هزارها مثل این اسامی که هنوز هم معمول است، به چه علل به این عناوین خوانده شده یا اشخاصی که این مواضع را به ایشان منسوب داشته‌اند، چه کسانی بوده‌اند.»[۲]

وی می نویسد: به گمان ما، هنوز هم وقت برای تحقیق این مجهولات دیر نشده است.

اعتمادالسلطنه از مورخان عصر ناصری در کتاب المآثر والآثار تصویری از گذشتهٔ سبزه‌میدان ارائه داده و دربارهٔ وجه تسمیهٔ آن می نویسد:

«... مکشوف باد که این میدان را بدان جهت، سبزه‌میدان گفته‌اند که در زمان سلطنت زندیه، آنگاه قاجاریه برای تدارك ترِجات و سبزی آلات اهالی دارالخلافه، در فصل بهار، این محوطه را که با حوالی و حواشی به منزلهٔ دشتی بود عریض، انواع سبزی‌ها می کاشتند و از عهد دولت شاه مرحوم، محمدشاه غازی، تا همین سال مزبور (یعنی ۱۲۶۹ هجری، سال ششم از سلطنت ناصرالدین‌شاه) قاپوق که مقصرین را به پای آن سیاست می کردند در وسط این میدان بود و کسبهٔ بسیارپست، از قبیل جگرك بره و گاوفروش و نعلبند وامثالهم، سایبان‌های کرباس میدانیِ در آنجا افراشته، امتعهٔ نالایق خود را می فروختند، الغرض، این مکان که فعلاً متنزهی است نمایان، محلی بسیار کثیف و مجتمع هرگونه فضول قاذورات بود، و در تاریخ مزبور، به دست پدرم (یعنی حاجی علی‌خان حاجب‌الدوله) ساخته و از هرپلیدی پرداخته شد، به‌حدّی که امروز نزهتگاه مردم است و چند سال، اینجا در ایام رمضان، بساط‌اندازی می‌شد و امتعهٔ متنوعهٔ ایران و فرنگ (مشابه اکسپوزیسیون)

---

۱. البته باید در نظر داشت که در این فاصله آثاری در زمینه تهران منتشر شده، از جمله آثار تاریخی تهران از باستانشناس ایرانی سیدمحمدتقی مصطفوی، قصران و هم‌چنین تهران در گذشته و حال اثر دکتر حسین کریمان و کتاب دارالخلافه از ناصرنجمی و چندین رساله و کتاب دیگر، امّا بازهم آنچنانکه راوندی نوشته، حق مطلب ادا نشده است.

۲. مرتضی راوندی: تاریخ اجتماعی ایران، جلد پنجم، صفحهٔ ۳۶۵.

در نهایت آراستگی عرضه میشد، افسوس که این وضع به هم خورد.»

راوندی نیز در این باره می نویسد:

« نام قدیم دیگر سبزه میدان «تخته پل» بود که ظاهراً به معنی پل تخته‌ای است، امّا درست معلوم نیست که چرا به آن این نام را داده بوده‌اند. به احتمال قوی، این نقطه محل پلی بوده است برروی یکی از رودخانه های مغرب تهران (مثل رودخانهٔ ونك یا کن) که از اراضی نزدیك به تهران قدیم که حالیه داخل شهر شده، عبور می کرد، و بعد از وسعت پیداکردن شهر وخراب کردن خندق اوّل آن (در سال ۱۲۸۴ قمری) که حدّ شمالی آن خیابان برق کنونی و حدّ غربی آن به ضلع شرقی خیابان ناصریه، معروف به کنارخندق بوده، مجاری آنها را دورتر، یعنی بیشتر به‌طرف مغرب، برده‌اند.»[1]

رضاقلی خان هدایت، معروف به لله باشی در روضة الصفای ناصری، درباب بنای سبزه‌میدان چنین می نویسد:

«... دیگر از بناهای عهد ناصری، عمارت میدان در تخته‌پل مشهور به سبزه‌میدان است که سال های بسیار، محل ذبح گاو و گوسفند و بخس و خار و جیفهٔ مردار متعذر بود، و گناهکاران واجب‌القتل را در آن محل بردار می‌زدند و مقتول می کردند و فی‌الواقع بس ناشایسته و ناپسند بود که مبتدای دربار ارك خاص شاهنشاهی مطرح و ملعب‌الواط و مذبح حیوانات باشد، حضرت شاهنشاهی مقرر فرمود که دار را به خارج شهر برپای دارند، و این مکان لایق را سرایی دولتی و تاجرنشین سازند و در اطراف آن، حجرات فوقانی و تحتانی پردازند، و دکاکین آن را بلورفروشان به بلورینه آلات رنگین نمایند و حوضهٔ آب صاف در سبزه‌میدان، چون ناف‌خوبان، بیارایند،و چنین کردند و اکنون محلّی پاك و جایی باصفاست ...»[2]

نظر مرتضی راوندی حاکی از اینست که بنای میدان تخته‌پل، یا سبزه‌میدان، در سال ۱۲۶۹، یعنی قریب به یکسال بعد از عزل و قتل میرزاتقی‌خان امیرکبیر انجام یافته ولی ظاهر این است که شروع این کار، مثل شروع بنای مدرسهٔ دارالفنون و بسی ابنیهٔ دیگر، در عهد صدارت او شده منتها عمر وی به اتمام آنها وفا نکرده است.

روضة الصفای ناصری، خیابان تخته‌پل را از ابنیهٔ عهد ناصرالدین‌شاه

---

۱. همان مأخذ، صفحهٔ ۶۳.

۲. جلد دهم، صفحهٔ ۸۱۴.

می شمارد که به مباشرت حاجی علی‌خان حاجب‌الدوله اتمام پذیرفته بود، و غرض از این خیابان، همان خیابان شرقی ـ غربی است بین گلوبندك و انتهای خیابان ناصریه، که سابقاً به مناسبت نزدیکی به ذخیرهٔ اسلحهٔ دولتی، آن را خیابان «جبّه‌خانه» می نامیدند ولی امروز جزء خیابان بوذرجمهری است.

از جمله مؤسساتی که امیرکبیر طرح انشاء آن را ریخته بود ولی مثل بسیاری دیگر از اقدامات خیر او پس از قتلش مفتوح شده و به ثمر رسیده، مدرسه یا مؤسسهٔ مجمع‌الصنایع است برای تربیت شوق اهل هنر و ترویج صنایع داخلی در سرای بزرگی که هنوز هم به همین اسم موسوم است، و محل آن، در انتهای بازار توتون فروشها در جنوب غربی محل سبزه‌میدان قرار دارد.

در این مؤسسهٔ بالنسبه بزرگ، عده‌ای به کارهای دستی، نظیر زردوزی، ملیله دوزی، تفنگ سازی، قداره‌گری، تعمیر ساعت، کلیدسازی، نقاشی، صحافی، تذهیب کاری، آهنگری، نجاری، کالسکه‌سازی، و جز اینها اشتغال داشتند.[1]

دکتر فوریه فرانسوی طبیب مخصوص ناصرالدین‌شاه در کتاب خود سه سال در دربار ایران از تهران عصر ناصری چنین یاد می کند:

تهران دارای صد و سی هزار نفر جمعیت است، و در دورادور خود بارویی دارد که منحصراً آن را از گِل ساخته‌اند. در هرطرف از چهار جهت آن، سه دروازه است که مجموعاً ۱۲ دروازه می‌شود. هر دروازه طاق‌های برج مانند و بلند دارد که با کاشی های الوان مزین ساخته‌اند. میان شهر تهران و بارو، باغهای محصور و اراضی بایر پهناور، مزارع، مُوِستان و قبرستان قرار گرفته است. میدان توپخانه، میدان مرکزی شهر است. خیابان‌های مهم عبارتند از: خیابان امین‌السلطان (فردوسی کنونی)، لاله‌زار، خیابان الماسیه (باب همایون)، ناصریه، چراغ گاز (خیابان امیرکبیر)، خیابان مریضخانه.

فوریه می نویسد:

قسمت شمالی تهران با داشتن کوچه‌های زیبا و مستقیم و حیاطها و باغ‌های وسیع و عمارات زیاد ممتاز است. خیابان الماسیه که داخل ارك می‌شود، و خیابان ناصریه یا شمس‌العماره، راه وصول به محلات قدیمی شهرند. در این محلات، کوچه‌ها و محلات تنگ و پرپیچ و خم است و جمعیتی که چندان پاك و پاکیزه هم

---

۱. مجلّهٔ یادگار، سال چهارم، شماره ۱۰ ـ ۹، صفحهٔ ۵۹ به‌بعد.

نیستند در هر قدم در رفت و آمدند. کثافات آنها بی نهایت است. مخصوصاً پایین بازار و در کوچه‌هایی که راه میدان قاپوق و میدان مال‌فروشها و محلهٔ یهودی‌هاست، ممکن نیست که انسان از آنها بگذرد و دائم با بوی عفونت لاشهٔ مردار همراه نباشد.

وی سپس از مختصات بازارهای تهران و سوارخ‌های نورافکن سقف و کثرت آمد و رفت در آنها سخن می‌گوید و می نویسد: آب مشروب تهران، مثل غالب شهرها از قنات است. و در مورد بناهای تهران اظهار نظر می کند، که همه از خشت و گل است، دیوارها و بامها را با کاهگل ضخیم می‌اندایند. به همین علت، در زمستان، براثر ریزش برف و باران، خطر خراب‌شدن سقف‌ها و دیوارهای پوسیده و تلف‌شدن انسانها و حیوانات زیاد است.[1]

احمد امین، که در اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه در ایران بوده است، از تهران عهد ناصری چنین یاد می کند:

«... تهران متجاوز از ۲۵۰ هزار نفر جمعیت دارد، قسمت خارجی ابنیهٔ گلی است. کوچه‌ها تنگ و غیرمنظم می باشد. اخیراً جاده‌های قسمت شمالی شهر توسعه پیدا کرده و در طرفین، جاده‌ای که به سفارتخانه‌ها منتهی می‌شود، درختکاری شده است.

تهران دارای بازار سرپوشیدهٔ بزرگی است. شهر با قلعهٔ خاکی محصور، و بیرون قلعه، خندقی به عمق ۱۵ متر دورادور شهر را احاطه نموده و در جهات مختلف قلعه، دروازه‌های متعدد موجود است که مأمورین گمرك در این دروازه‌ها، از واردات و صادرات شهر، حقوق گمرکی اخذ می نمایند. برای رهایی از هوای گرم تهران در تابستان، از شمیرانات که به مسافت دو ساعت از تهران در قسمت شمال قرار دارد، استفاده می‌شود. بناها را با خشت خام می سازند، فقط در اطراف در و پنجره‌ها آجر مصرف می کنند و از چوب درختان تبریزی و نی‌هایی که از رشت می‌آورند، برای پوشش سقف‌ها استفاده می‌کنند، زیرا سقف را بغدادی نصب می‌کنند و بر روی آن، صنعتکاران ماهر گچ‌بری‌های نفیس پدید می‌آورند، که بنا را به‌صورت زیبا و گرانبها جلوه‌گر می‌سازد، معذلك دارای استحکام زیاد نمی‌باشد. اتاق‌ها دورادور حیاطها بنا شده و پنجره‌های آن مشرف به حیاط خانه است.

در این اواخر، اعیان و اشراف که در صدد تجدید بنا هستند، ساختمان‌های

---

۱. سه سال در دربار ایران، صفحات ۱۳۳ ـ ۱۳۸.

خود را با چوب‌های ساج که از هندوستان می‌آورند، می‌سازند.

مشهورترین مساجد تهران، مسجد شاه و سپهسالار است. این مساجد با آجر بنا شده، شاه در مناطق مختلف شهر، قصرهای متعدد دارد. اکثریت این قصرها چهار یا پنج طبقه به شکل مخروطی است. به نام دولت ایران، از طرف سرمایه‌داران انگلیس، بانکی تأسیس شده و روسها هم بانکی در ایران دارند که در مقابل رهن گرفتن اموال، قرض می‌دهند.»[1]

لرد کرزن سیاستمدار محافظه‌کار انگلیسی که مدتها نایب‌السلطنهٔ هندوستان بود، در پاییز ۱۸۸۹ میلادی به عنوان خبرنگار روزنامهٔ تایمز لندن به ایران آمد، و کتاب دوجلدی ایران و قضیهٔ ایران نتیجهٔ مسافرت وی به ایران است. وی دربارهٔ تهران عصر ناصرالدین‌شاهی می‌نویسد:

«... ناصرالدین‌شاه علاوه بر موجبات عمدهٔ دیگر حق این ادعا را هم دارد که شهر خود را غیر از نام از جهات دیگر نیز به صورت پایتخت درآورده است. بعد از بیست سال که از دوران فرمانروایی او گذشته از قرار معلوم به فکرش رسید که قبلهٔ عالم در محوطهٔ غیرکافی محصور گردیده، از این رو ناگهان تهران بر مدار گسترش افتاد و او در صدد برآمد که حدود سابق آن را خراب کند و محلاتش را وسعت دهد. پس قسمت عمدهٔ برج و باروهای کهنه را خراب و خندق‌ها را صاف و حاشیه‌ای از بیابان اطراف را داخل شهر کردند و در یك میلی گودال سابق، خندق و سنگر جدید از روی طرح وبان ساختند که از نوع استحکامات پاریس پیش از جنگ با آلمان (جنگ ۱۸۷۰ میلادی) بوده است، و مبلغ کلی از وجوهی که برای دستیاری قحطی‌زدگان سال ۱۸۷۱ از انگلستان ارسال شده بود، صرف مزد کارگران برای حفر این خندق گردید که از طرف بیرون دیواره‌ای سخت عمودی دارد، و هم‌چنین برای ایجاد سنگرهای بلندی که در آن طرف خندق است. در این اقدامات سنگرسازی مصالح ساختمانی به کار نرفته است و حتی یك توپ هم برای دفاع مهیا نیست، پیکره‌ای است هشت ضلعی که محیط آن یازده میل است و گمان می‌کنم که از لحاظ مهندسی نظامی برای منظور دفاعی بی‌ارزش باشد.

فایدهٔ عمدهٔ آنها تسهیل کار وصول مالیات نواقل در دروازه‌ها است. با وجود این تهران حق این لاف را دارد که یازده میل محیط آن است و دارای استحکاماتی

---

۱. «ایران در سال ۱۳۱۱ هجری قمری» (مقاله)، ترجمهٔ غروی در مجلهٔ بررسی‌های تاریخی، سال نه، شماره ۴، نقل از: تاریخ اجتماعی ایران، جلد پنجم، صفحهٔ ۳۶۷.

اروپایی است با دوازده دروازه و درون شهر نیز به همین نسبت ترقی کرده است.»

تصویری که لردکرزن از درون شهر تهران ترسیم کرده، چنین است:

«... عنوانی بر سر در کارخانهٔ چراغ گاز ناگهان در ردیف آلونك های گِلی که به صورت بارزی آسیایی است توجه را جلب می نماید. تراموا‌ها در بعضی خیابان‌ها بالا و پایین می‌روند و در میان انبوه جمعیت عمامه و کلاه شرقی و کلاه نمدی اروپایی درهم آمیخته است و از میان موج ازدحام سواران و پیاده‌ها و شترها و الاغ‌ها و درشکه‌های دو اسبه حامل یکی از وزراء یا رجال در حرکت است، مغازه‌ها شیشه و عناوین اروپایی دارند.

تیرهای چراغ که برای گاز در خیابان‌ها نصب شده بود، اینك چراغ‌های نفتی را به‌طور موقت و نامطمئن بر آنها قرار داده، و با این کار جهان تمدن را مسخره کرده‌اند. معابری که پیاده‌رو دارد و درخت کاری است نمودار مختصری از سبك و سلیقهٔ اروپایی است. خیابان‌های سنگ‌فرش شده و با آب جاری کم‌و بیش حالت وجد و تکانی در انسان ایجاد می کند و شگفت‌آور این است که ظاهراً اهالی شهر این نهرها را با مجاری فاضلاب اشتباه نمی کنند.

ما، در امتداد کوچه‌های عریض و مستقیم سواره پیش می‌رویم که به میدان‌های وسیع منتهی می‌شود که در حاشیهٔ آن رواق عمارت‌های بزرگی است. خلاصه ما در شهری هستیم که در شرق واقع شده و رشد و ترقی کرده است، ولی رفته‌رفته جامهٔ فرنگی برتن می کند و اگر مقصد و نهایتی قابل تصور باشد می توان گفت که خواه ناخواه تهران درراهی افتاده است که برمبنای آسیایی شکل و قیافهٔ اروپایی خواهد یافت.

در بخش شمالی شهر جدید، ولی در بیرون حد دیوار قدیم میدان عمده یا مرکز عمومی تهران واقع گردیده، آنجا میدان توپخانهٔ معروف است، که سربازخانه‌های رسد توپخانه در اطراف آن قرار دارد، به‌علاوه پارکی در آنجاست که قسمتی از یك توپ زنگ‌زدهٔ دوران بی تاریخ گذشته در آنجاست. طول این میدان دلپذیر که با سنگ صاف فرش شده است ۲۷۰ یارد و عرضش ۱۲۰ یارد می باشد. ضلع های درازتر که در جهت شمالی و جنوبی است با عمارت‌های کوتاه یك طبقه محصور گردیده که نفرات و توپها در آنجا استقرار دارند.

در سمت غربی کارخانهٔ اسلحه‌سازی واقع است که در جلو آن بیست و پنج توپ سبك ۲۴ پوندی که بکلی بی‌خاصیت است برپایه‌های متحرك قدیمی خود

استوار شده است. در سراسر شرقی عمارت زیبایی با روکاری پاکیزهٔ گچی هست که حالا در اختیار بانك شاهنشاهی ایران است. در وسط میدان حوض بزرگی است که در اطرافش نردهٔ آهنی است با چند مجسمهٔ فلزی و چهار عدد توپ بزرگ، در چهارگوش حوض را با روکش قیراندود پوشانده‌اند، ولی از خصایص عمدهٔ میدان، چهار دروازه ورودی و خروجی آن است که درنظر ایرانی‌ها نمونهٔ عالی مهارت در معماری جدید است.

از این دروازه‌ها دوتا که خیلی مهم و جالب توجه است در سمت جنوبی میدان قرار دارد و به خیابانی باز می‌شود که دیوارهای خارجی ارگ را از دو طرف سیر می کند و محوطهٔ داخلی آن شامل عمارات درباری و ساختمانهاست. از گوشهٔ جنوب‌شرقی دروازهٔ ناصریه به درب شرقی قصر و بازار منتهی می گردد و از جنوب‌غربی که دروازه دولت نام دارد به خیابان الماسیه که راه غربی ارگ و یا قصر است، برفراز این دروازه وقتی که شاه در تهران باشد پرچم سلطنتی برافراشته است.

دو میدان دیگر را هم می‌توان در تهران نام برد. یکی میدان مشق که محلی وسیع و باز است و یك ربع میل طول دارد، برای تعلیمات و زمین رژهٔ سربازان است. من در آنجا شاهد نمایش‌های نظامی بودم ـ که شرحش را بعداً ذکر خواهم کرد. این میدان در شمال‌غربی میدان توپخانه است، و از دروازه‌ای در شمال‌غربی از طریق خیابان سفراء (که بعداً علاءالدوله، اکنون فردوسی نامیده می‌شود. ـ م.) به آنجا می رسند. میدان دیگری هم به نام میدان شاه است که در بیرون باغ وزارت جنگ واقع است و بخش جنوبی محوطهٔ سلطنتی است که حوض بزرگی در وسط و توپ عظیم برنجی دارد موسوم به توپ مروارید[1] که همواره در تهران مکان مقدس

---

۱. این توپ مروارید، داستان‌های مضحك و یا تأثرانگیز بسیار آفریده، و به ادبیات و تاریخ نیز راه یافته است. فؤاد فاروقی مؤلف کتاب خواجه‌های تاریخ می‌نویسد: در همین تهران هم، توپی بوده است موسوم به «توپ مروارید» که اغلب مردم، به خصوص بیوه‌زنان و دختران دم‌بخت، مشتریان سرسختش بوده‌اند، و از توپ، برآورده‌شدن حاجات‌شان را می‌خواسته‌اند، آن هم نه با کلام عادی، بلکه با شعرهایی از این دست:

یا حضرت خضر زنده — تویی حاجت‌دهنده
به حق یوسف ثانی — مرادم ده به آسانی

دربارهٔ این توپ داستان مضحکی بر زبانها بود که معرف نادانی و سبکسری شاهان قاجار است. عصر یکی از روزها که فتحعلی‌شاه سرمست بوده، از درباریان حاضر دربارگاه می‌پرسد: این توپ مروارید، به چه درد می‌خورد؟

پاسخ مداهنه‌آمیز درباریان بر دل فتحعلی‌شاه نمی‌نشیند، سرانجام مصلحت را در این می‌بیند که پاسخ

بست برای مجرمان فراری است و پناهگاهی واقعی بوده است.

لرد کندن می نویسد:

تاریخ نویسان متعدد شرح و بسط متفاوت و متضاد راجع به این توپ تنومند نوشته‌اند، بعضی‌ها گفته‌اند که آن را نادرشاه از دهلی آورده و در آنجا اصلاً بر دهنهٔ آن یك رشته مروارید نصب شده بود، و بعضی دیگر نوشته‌اند که نادرشاه مروارید را در ایران بر آن تعبیه کرد.

سر. ار. کرپورتر می نویسد: این همان توپی است که شاردن در میدان اصفهان دیده بود، ولی چون شاردن در آنجا توپی خواه بزرگ یا کوچك ندیده یا تعریف نکرده بود، تأیید این نظریه مقدور نیست. در جاهای دیگر خوانده‌ام که کریم‌خان زند آن را در شیراز نصب کرده بود و چون مدتی در یکی از امامزاده‌های شیراز پنهان ماند قدس و برکتی به آن نسبت می‌دهند، که پس از انتقال به پایتخت قاجاریه

سئوال را از توپچی بخواهند. شبانه به سراغ وی می‌روند، او که از ماجرا بی‌خبر بوده، تا به حضور شاه‌قاجار برسد، هزاربار جان می‌دهد و زنده می‌شود. احضار ناگهانی و شبانه چنان ترسی بر دل توپچی نشانده بود، که مبادا بر سر او آن رود، که با غلام‌بچه‌ها...

فتحعلی‌شاه با لبان متبسم چشم به او می‌دوزد، و به سوی خود فرا می‌خواند و می‌پرسد:

ـ توپچی سئوالی دارم... می‌توانی جواب بگویی؟ می‌خواهم بدانم این توپ مروارید به چه دردی می‌خورد؟

ـ قربان، چطور ذات ملوکانه از خواص توپ مروارید بی‌اطلاع است؟ این توپ، هزار و یك خاصیت دارد! مثلاً از همین جا می‌شود، آن را به طرف روسیه گرفت و «پطرزبورغ» را زیرورو کرد!

این گفته بیش از آن که انتظار می‌رفت بر دل فتحعلی‌شاه نشست، فی‌البداهه به‌سرودن این دو بیت پرداخت:

کشم شمشیر مینایی — که شیر از بیشه بگریزد
زنم بر فرق پاسکویچ — که دو از پطر برخیزد

حاضران هم توپ مروارید و هم شعر شاه را ستودند، متملقین خواندن دوبارهٔ آن را از شاه درخواست کردند!

همان شبانه دستور صادر گردید، که نمایندگان خارجی و رجال سرشناس مملکتی را برای روز بعد به خیابان الماسیه دعوت کنند تا شاهد شکست روس‌ها باشند.

روز بعد همین که فرمان ملوکانه برای آتش توپ صادر شد، آتش فتیله به مخزن کهنه پارچه‌ها و کاغذها رسید، انفجاری روی داد و صدای هولناکی برخاست، سر و روی حاضرین به دوده آلوده شد. فتحعلی‌شاه با خشم و عصبانیت به توپچی گفت: این چه کثافتی بود که بر سر و روی مبارك ما زدی!؟ توپچی با لحن مضطرب در حالی که خود را بر زمین انداخته بود، عرض کرد وقتی اینجا چنین باشد، خبر ندارید که بر سر مردم پطرزبورغ چه آمده، اصلاً از پطرزبوغ دیگر چیزی باقی نمانده است!!

محفوظ مانده است، ولی جهانگیرخان آخرین وزیر صنایع ظریفه برای اینجانب حکایت می کرد که بنابر قول وقایع نگاران این یکی از توپهایی است که نیروی مشترك ایران و انگلیس به سال ۱۶۲۲ در جزیرهٔ هرمز از پرتغالی‌ها به‌دست آوردند. حقیقت هرچه باشد این اختصاص نیمه قدیمی توپ خلل‌پذیر نیست. یك گارد توپخانه در کنار آن گماشته‌اند و زنان عقیم به قصد درك فیض به آنجا می‌روند و از زیر توپ می گذرند تا شاید باردار شوند، و به مراد خویش برسند.»

دربارهٔ نقاره‌خانهٔ تهران نیز، سیاحان اروپایی که در عصر ناصرالدین‌شاه به ایران آمده‌اند، مطالب بسیاری نوشته‌اند از جمله تاورنیه و کرزن شرح زیر را آورده‌اند:

عمده‌ترین اختصاص این میدان کوچك دروازهٔ طاق‌داری است که محل نقاره‌خانه است و در آنجا هر روز هنگام غروب به‌وسیلهٔ بوق و کرناهای عجیب و دهل و فلوت و شیپور که جزء لاینفك دستگاه سلطنتی در ایران است و شامگاه از بالای برج و یا سکوی بلندی در هر شهر ایران که به‌داشتن حاکمی از خانوادهٔ شاهی یا شاهزادگان سرافراز باشد، نواخته می‌شود.

بالغ بر دویست سال پیش صدای آن ظاهراً خواب و آسایش را بر تاورنیه و شاردن در اصفهان حرام ساخته بود. در آنجا هم غروب و هم سحرگاه نقاره می‌نواختند.

تصور عمومی این است که نقاره‌خانه از آثار آتش‌پرستی و مهرپرستی دوران قدیم است که خورشید را هم موقع غروب و هم هنگام برآمدن با آن وسیله احترام می‌نهادند و درود و سلام می‌فرستادند. در اینکه این مطلب صحت دارد یا نه من چیزی نمی‌توانم گفت، ولی آنچه تردید پذیر نیست آن است که همواره آن را به دستگاه پادشاهی نسبت داده‌اند.[1]

راجع به جمعیت تهران در عصر ناصری و هم‌چنین اقلیت‌های مذهبی و افراد خارجی ساکن تهران آن روز نیز مطالب فراوانی نگاشته شده، که جامع‌ترین آن را در کتاب ایران و قضیهٔ ایران می‌خوانیم. بخشی از آن نوشته، چنین است:

برآوردهای راجع به جمعیت تهران، مثل محاسبه‌های دیگر آماری در ایران، خالی از اختلافات فراوان نیست، ولی به من اظهار داشتند تخمینی که بیش از حدّ

---

۱. مأخذ یاد شده، تلخیص از صفحات ۴۰۵ ـ ۴۱۱.

مقرون به صحت است و از روی تعداد موالید و فوت‌شدگان در شهر و مقدار وصول آذوقه به بازار استنباط می‌شود و مجموع سکنهٔ فعلی را بین ۲۰۰/۰۰۰ و ۲۲۰/۰۰۰ نفر نشان می‌دهد، هر چند که بعضی از سکنهٔ قدیمی، تعداد جمعیت را بیش از ۱۷۵/۰۰۰ تن محسوب نمی‌دارند.

بیست سال قبل پیش از آنکه تجدید بنای این شهر به‌طوری که اشاره نمودم، آغاز شود، بالاترین رقمی که قابل قبول می‌نمود ۱۲۰/۰۰۰ نفر بود، و این خود صائب‌بودن پادشاه کنونی را تأیید می‌کند.

می‌گویند در پایتخت چهار هزار نفر کلیمی اقامت و آنان ده کنیسه و چندین مدرسه دارند و عدهٔ بیشتر ایشان به کار تجارت و دلالی و شراب‌سازی و پزشکی اشتغال دارند. در آنجا هم مانند دیگر جاهای ایران، یهودیان ناگزیر با رعایت احتیاط رفتار می‌کنند، ولی دچار آزار تعصبات مذهبی که بعضی اوقات در قسمتهای جنوبی‌تر در محیط متعصب اصفهان و شیراز پیش می‌آید نیستند.

کلنی بزرگ ارامنه در تهران ۱۰۰۰ نفر است که دو کلیسا دارند، و هم‌چنین گفته‌اند که چند صد نفر پارسی یا گبر در پایتخت اقامت دارند. آنان بیشتر با مراکز خود در یزد و کرمان ارتباط تجارتی دارند، یك وقتی تمام باغبانان‌های سفارت انگلیس از میان این طبقه انتخاب می‌شده‌اند.

عنصر اروپایی: تا حال برجسته‌ترین نظام جدید امور در تهران افزایش تعداد عناصر اروپایی پایتخت است. در سال ۱۸۵۱ آقای بی‌نینگ نوشته بود که تنها افراد اروپایی مقیم تهران اعضای سفارتخانه‌های مختلف و چند نفر افسر که در خدمت قشون ایران بودند و سه چهار تا مغازه‌دار فرانسوی و ایتالیایی و یك نفر هم انگلیسی که شاه برای ترجمه کردن مطالب روزنامه‌های خارجی و تحریر روزنامهٔ سبك خود استخدام کرده بود، بودند.

در سال ۱۸۶۵، مونسی، جمع عدهٔ آنها را پنجاه نفر نوشته، و امّا در موقع مسافرت خود به تهران در پاییز و زمستان ۱۸۸۹ می‌گفتند که عدهٔ آنان به پانصد نفر رسیده بود. این افزایش مربوط به نفرات رسمی نیست که شامل اعضای سفارتخانه‌ها و افسران قشون و مأموران ادارهٔ تلگراف و چند صاحب منصب روسی و اتریشی و چند نفری هم که در خدمت ایران‌اند، باشد که عدهٔ آنها در همین حدود پانصد نفر می‌باشد بلکه می‌توان گفت که هیأت‌های مذهبی و بازرگان و کمی هم مسافران جهانگرد که هر ساله در اثر بیکارگی گذارشان به ایران می‌افتد،

این ازدیاد را سبب شده‌اند. در واقع این فزونی عدّه بیشتر در میان سوداگران و تجار جزء و کسانی است که دنبال امتیازات اقتصادی می‌دوند و شوالیه‌های سرگردان عالم صنعت و کار و از این قبیل افراد و تمام گروه‌های عالی که فی‌الواقع وجودشان مصداق این گفتار است که هر کجا که کرکس باشد لاشخور هم خواهد بود و روزی فرا خواهد رسید که خیابان‌های تهران نیز مثل اسلامبول و قاهره نمایشگاه جامه و لباس اروپایی از هر قبیل خواهد گردید.

عناصر این جماعت که به چندین زبان حرف می‌زنند، ولی بدبختانه رنگ واحدی دارند در هر حال با هم حشر و نشر می‌نمایند و طرز فکرهای خاص و ضعف اخلاقی و زد و بندها و رقابت‌ها و نقشه‌های آنها منشأ بی‌انتهای شایعات محلی و تقریباً تنها کانون جالب توجهی علاوه بر امور سیاسی است.

سفارتخانه‌های خارجی: در تهران فقط یك سفارت کبرا هست که متعلق به سلطان عثمانی است. این اقدام متقابل شایسته‌ای است که دو دولت بزرگ اسلامی نسبت به‌یکدیگر نموده‌اند، ولی اروپا با شش سفارتخانه در تهران نمایندگی دارد:

انگلستان، روسیه، فرانسه، آلمان، اتریش و ایتالیا. در موقع مسافرتم قرار بود وزیر مختاری هم از بلژیك وارد شود، و کارداری نیز از جانب دولت هلند تعیین شده بود.

امریکا در سال ۱۸۸۳ برای نخستین بار وزیر مختاری مقیم اعزام داشت. بیشتر این دیپلمات‌ها اقامتگاه‌های راحتی دارند که در محوطهٔ وسیع و خوش ترکیبی واقع شده است. نظیر آنچه وزیر مختار بریتانیا دارد. البته نه با آن وسعت زیاد و من نتوانسته‌ام درست دریابم که غیر از نمایندگان روسیه و انگلستان و سفیر عثمانی این حضرات چه کار عمده‌ای دارند، و یا اصلاً کاری دارند یا نه و برای بیشتر ایشان، آن مقام یا تبعیدی آبرومندانه است و یا وسیلهٔ آسایش جالب و سودمند.[۱]

باید یادآور شویم، که مؤلف کتاب ایران و قضیهٔ ایران صفحات زیادی به شرح جزئیات تهران از قبیل گرمابه، قصر قاجار و سایر قصور، زندگانی در بیرون خانه، مساجد، تکیه دولت، شمس‌العماره و مزایا و نقایص آن روز تهران پرداخته، که نقل همهٔ آنها را صفحات محدود کتاب اجازه نمی‌دهد.

---

۱. مأخذ پیشین، تلخیص از صفحات ۴۴۰ ـ ۴۴۲.

۳. وضع عمومی بازار تهران در عصر ناصرالدین‌شاه

دکتر چارلز جیمز ویلس که در عصر ناصرالدین‌شاه مسافرتی به ایران نموده، و کتابی زیر عنوان «ایران آنطور که هست» نوشته، اطلاعات جامعی از آداب، رسوم، زندگی مردم، خصوصیات شهرها ارائه داده، که بخش بازار آن خواندنی است، وی می‌نویسد:

بازارهای مشرق زمین غالباً عبارت از یك کوچهٔ تنگ مسقفی است که دکان‌ها در اطراف ساخته شده‌اند، سقف آنها برای این ساخته شده است که صاحبان دکاکین و عابرین را از حرارت آفتاب و هواهای متعفن و باران و برف محافظت نماید و باعث دیگرش اینست که در ایران برداشتن چتر چندان معمول و شیوع ندارد، و غیر ازمتمولین هیچ یك از اهالی با خود چتر برنمی‌دارند، زیرا که گرد و خاك و کثافات به هیچ‌وجه در بازارها دیده نمی‌شود، از این جهت است که بازارها مسقف و مستور ساخته می‌شود، و به‌ندرت بعضی از دکان‌های ایران دیده می‌شود که محض حفظ از حرارت آفتاب و باران و برف در جلو آنها پرده زده‌اند، لیکن بعضی از بازارها در مشرق زمین ساخته شده است که فی‌الحقیقه وضع معماری و ساختمان آنها شکوه و جلوهٔ مخصوصی دارد، از جمله بازارهای تهران است که در بعضی جاها ارتفاع آن به شصت زراع می‌رسد، ولی این نوع بازار مستثنی هستند چه عموماً سقف بازارهای آنجا که از آجر ساخته شده است، گویا به اتاق دکان‌ها وصل کرده‌اند و تا زمین بازار چندان ارتفاعی ندارند، و در مراکز بازارها کاروانسراها ساخته شده است که در حجرات آن تجار و صرافان معتبر منزل گرفته‌اند، بعضی از کاروانسراها در ایران ساخته شده است که از جهت وضع معماری و طرز بنای آن مناسب است، که تجار آنها را انبار اجناس خود قرار بدهند و در آنجا برای خود منزل اختیار نمایند.

دکاکین بازارهای ایران تماماً به یك وضع ساخته نشده، بلکه بعضی از آنها بالنسبه به دیگری بزرگ و بعضی کوچك‌تر ساخته شده، در جلو هر یك از آنها سکویی از آجر ساخته‌اند که عرض آنها تقریباً به چهار ذراع می‌رسد، و دکان عبارت از یك اطاق مربع کوچکی است که سه دیوار آن با گچ سفید و آجر ساخته شده و سمت چهارم را اُرسی یا تخته گذارده‌اند و شب‌ها دکاندار اُرسی را پایین کرده و آن را مقفل می‌نماید، و در صفحهٔ اُرسی‌ها به هیچ‌وجه پنجره و غیره از

جهت روشنایی دکان قرار نداده‌اند، و در وسط سکوی جلو دکان صاحب دکان نشسته و در اطراف خود از هر قبیل جنس می‌چیند.

در فصل زمستان کاسب‌های ایران ملبس به پوستین و یا خرقهٔ افغانی شده و هر یك در مقابل خود یك منقل پر از آتش گذارده و دست‌های خود را بر روی آن گرم می نماید و در حالتی که نی‌غلیان را در دهان دارد پیوسته انتظار مشتریان و خریداران را می کشد، و در تمام اوقات در بازارها صدای قیل و قال زیاد شنیده می‌شود و اگر از برای کاسب یا تاجر مشتری پیدا نشود، لابد خود را مشغول به صحبت می‌نماید یعنی یا با کاسب همسایهٔ خود و یا عابرین صحبت و گفتگو می نماید. کاسب‌ها و تجار ایرانی غالباً چندین شاگرد از جهت انعام کارهای خود نگاه می‌دارند، و اتفاق می‌افتد که شاگردهای ایشان از خویش و اقوام آنها باشند، چه در ایران بسیاری از صنایع به‌طور ارث از پدر به پسر منتقل می‌شود و اکثر دیده می‌شود که تمام یك خانواده فقط به یك صنعت و یا به یك کسب اشتغال دارند.

دکاندارهای بازار به عادت خوبی معتاد شده‌اند، یعنی اگر مشتری یك چیزی را از دکان یکی از تجار بازار خرید وبعد آن را به خانه برد و اهل بیت او آن را نپسندیدند آن وقت می تواند در ظرف بیست و چهار ساعت آن جنس را به صاحبش مسترد سازد و پول خود را دریافت نماید. بعضی از دکاکین در کمال خوبی تزیین شده‌اند، مثلاً در بسیاری از آنها چند دسته از گل‌های مختلف تازه گذارده شده‌اند و در قرب بعضی از آنها ظرف‌های پر از آب یخ از جهت رفع عطش عابرین و مشتریان گذارده‌اند، و نیز در بالای اغلب دکاکین قفس‌ها آویخته که در میان آنها بلبل و طوطی و طرقه وسایر طیور خوش‌الحان مشغول خواندن می‌باشند.

* * *

از اوّل طلوع آفتاب الی دو ساعت بعد تمام دکاکین باز می‌شوند، و در فصل تابستان غروب آفتاب و در زمستان نیم ساعت به غروب مانده تمام دکاکین بسته می‌شود، و چون یك ساعت از غروب آفتاب گذشت درهای بزرگ بازار و کاروانسراها نیز بسته می‌شود، و دیگر ذیروحی در بازارها دیده نمی‌شود جز کشیك‌چیان و سگ‌های بسیار، و فرضاً اگر کسی مجبور شود که از وسط بازارهای آنجا عبور نماید، حتماً باید احتیاط خود را از سگ‌ها داشته باشد، والاّ به سلامت به منزل نخواهد رسید. یا خود او را مجروح یا لباسش را پاره و ناقص خواهند نمود و غذای این سگ‌ها منحصر به همان لقمه نانی است که دکاندارها در روز به آنها

می خورانند، یعنی شب‌ها به فکر غذا نیستند، بلکه روزها به‌خواب می‌روند. به هیچ‌وجه پارس نمی‌نمایند، ولی همین که تاریکی شب تمام عالم را فرو گرفت، آن وقت پارس و صدای آنها به اعلی درجه می‌رسد و به عابرین صدمه زیاد وارد می آورند.

* * *

در یکی از بازارها روزی عبور می کردم، ناگاه یك نفر از میرغضب‌ها را دیدم که دماغ یك شخص بدبختی را مهار کرده و با یك دست او را با کمال وحشی گری به امر حاکم قطع کرده و در حالتی که ریسمان مهاری آن شخص را در دست داشت آن بیچاره را در دکانها و حجرهٔ تجار می گردانید و محض گرفتاری آن دزد پول طلب می نمود، و از هر کس چند پول سیاه می گرفت، و دست آن دزد را یك ساعت قبل از آن بریده بودند و در عقب آن میرغضب دو نفر دیگر بود که آنها از کسبه و تجار و دکاندار پول می گرفتند و در ظرفی جمع می نمودند، و در عقب آنها تماشائیان هجوم آورده به تماشا مشغول بودند، و چند نفر غلیان‌فروش و چای‌فروش هم دیده شد که آنها هم در حالت حرکت از تنباکو و چای خود تعریف نموده و به نظر مشتریان می‌رساندند. دراویش و فقرا نیز با لباس‌های بسیار کثیف و تنفرانگیز خود از عابرین و مشتریان استدعای تصدق می نمودند. علاوه‌بر آنچه ذکر نمودیم، در همه جای بازار صدای قیل و قال زنهای ایران شنیده می شد، که با آن جمعیت زیاد خود مشغول خریدن اشیاء بودند، و در حالتی که استماع صدای قیل و قال را می نمودم، دیدم حاکم شهر در صورتی که اطراف و مقدم و مؤخر او را چاکران و غیره احاطه کرده بودند، بر اسب بسیار خوبی سوار بود داخل بازار گردید وتمام کسبه و تجار و دکاندارها برای تشریفات او از جای برخاسته و او را تعظیم و سلام می نمودند.

وقت غروب آفتاب بغتتاً صدای شیپور اعلان زده می شود که کسبه دکان‌ها را ببندید، به مجرد بلند شدن صدای شیپور فوراً تجار و کسبه و غیره اجناس و اشیاء خود را با کمال عجله در دکان برده و درِ دکانها را تخته می نمایند، و ارُسی‌ها را پایین می آورند و به‌واسطهٔ قفل‌های روسی آنها را مقفل می نمایند و بعد به‌طرف خانه‌های خود روانه می‌شوند، و چون نیم ساعت از شب گذشت دیگر در بازارها غیر از کشیك‌چی‌ها و تعداد زیادی از سگهای گرسنهٔ درنده دیگر کسی توقف

نمی نماید.[۱]

* * *

از میان اروپاییان، فرد ریچارد، در سفرنامهٔ خود شرح جالب و دلکشی در توصیف بازارهای ایران نوشته است:

بازارهای ایران هنوز مقدار زیادی از جذابیت وفریبندگی خود را حفظ کرده، و هنوز زیباترین گوشهٔ زندگی مردم را تشکیل می‌دهد... این بازار، ممکن است شلوغ باشد، ولی هرگز کسل کننده نیست، و صرف نظر از انداختن اخلاط سینه و خارج ساختن صداهایی پس از نوشیدن چای زیاد، می‌توان آن را یکی از مطبوع ترین و وسیع ترین باشگاههای جهان خواند. هیچ چیز ملال‌آور در این بازارها یافت نمی‌شود، و اخبار در اندك مدت در آن پخش می گردد... دکانداران مزاحم رهگذران نمی شوند. ایرانیان مؤدب، فقط به انداختن یك نگاه پنهانی به خارجیان اکتفا می کنند... هرگز مانند فروشندگان قاهره و استانبول، که سیاحان، آنها را بدعادت کرده‌اند، آستین کت شما را نمی‌چسبند. به همان اندازه که ادب و تواضع ایرانیان معروف است، گستاخی و خودنمایی فروشندگان قاهره و استانبول شهرت دارد.

... هنگام ظهر موقعی که صدای اذان از مناره‌های مساجد نزدیك بلند می شود... پسر بچه‌های پنج‌شش ساله در آستانهٔ دکان پدر یا کارفرمای خود می‌ایستند و با صدای زیر و جیغ مانند، اذان ظهر می گویند. این صدا، آمیخته با صدها صدای دیگر، از قبیل صدای سندان آهنگران، چکشِ مسگران، و نقره‌سازان، و نالهٔ گدایان، عرعر خران و غرش اعتراض‌آمیز شتران... آهنگ مطبوع و موزونی به وجود می آورد.[۲]

۴. آثاری از نویسندگان ایرانی دربارهٔ تهران عصر ناصری

از میان آثاری که نویسندگان ایرانی به شرح تهران عصر ناصری پرداخته‌اند، کتاب جام جم اثر فرهادمیرزا معتمدالدوله،توصیف دقیقتری دارد. وی می نویسد:

تهران، به‌طور تخمین، جمعیتی در حدود یکصد و پنجاه هزار نفر داشت، و چون هر روز رو به گسترش بود، و برج و باروهای دوران صفوی نیز توسعهٔ آن را

---

۱. از صفحات ۳۰۴ـ۳۰۹.

۲. تلخیص از صفحهٔ ۲۴ به‌بعد.

محدود می‌ساخت، به‌دستور ناصرالدین‌شاه، میرزایوسف مستوفی‌الممالك صدراعظم و میرزاعیسی وزیر تهران مأموریت یافتند که برای پایتخت محدودهٔ تازه‌ای در نظر گرفته و نقشهٔ آن را تهیه نمایند. این دو نفر با همکاری یك مهندس فرانسوی به‌نام الگر ـ در بعضی منابع نام این مهندس فرانسوی را «وبان» نوشته‌اند ـ و جمعی از معماران ایرانی، نقشه‌ای برای آیندهٔ تهران طرح کردند، که در آن مسیر خندق‌ها تغییر یافت، و ابعاد چهارگانه شهر گسترش پیدا نمود، و با اجرای این طرح اراضی وسیعی داخل محدودهٔ تهران قرار گرفت، و خندق‌های تازه حفر گردید و ارتباط شهر با خارج از طریق دوازده دروازه‌ای که در نقاط مختلف در نظر گرفته شده بود، تأمین گردید.

در روز یکشنبه یازدهم شعبان سال ۱۲۸۴ هجری قمری محدودهٔ جدید شهر طی مراسمی در بیرون از شهر برگزار گردید، و در این مراسم که با حضور ناصرالدین‌شاه صورت گرفت، رجال درباری و امنای دولت و وزرای مختار کشورهای خارج مقیم تهران و اعیان کشوری حضور یافته بودند، و از این تاریخ به بعد تهران به عنوان دارالخلافهٔ ناصری نامیده شد ـ اطلاق دارالخلافه ناصری به تهران یك مقابله و هم‌چشمی با سلاطین عثمانی بود، که خود را خلفای عثمانی می‌خواندند ـ، و پس از قتل ناصرالدین‌شاه و آغاز سلطنت فرزندش مظفرالدین‌شاه، به دارالخلافه مظفری تغییر عنوان پیدا کرد، و سرانجام در عصر مشروطیت به‌نام مطلق «تهران» خوانده شد.

* * *

ساختن بارو و خندق های تهران در عصر ناصرالدین‌شاه، نزدیك به دو سال طول کشید، و شهر چند برابر توسعه پیدا کرد، و طول باروی آن بالغ بر سه فرسنگ و نیم شد.

محل دروازه‌هایی که پیرامون باروی جدید بنا گردیده بود به این ترتیب بود:

۱. دروازه‌های دولت، یوسف‌آباد و شمیران در شمال؛

۲. دروازه‌های خراسان، دولاب و دوشان‌تپه در شرق؛

۳. دروازه‌های باغشاه، قزوین و گمرك در غرب؛

۴. دروازه‌های غار، رباط‌کریم و شاه‌عبدالعظیم در جنوب.

این دروازه‌ها با طرحی زیبا، از دو جرز آجری عریض و مرتفع، یك سردر قوسی شکل و یك در آهنی بزرگ و جالب ساخته شده بودند، که روی جرزها و

سردر برخی از دروازه‌ها با کاشی‌های رنگین نفیس مزین بودند و در سال ۱۳۰۹ شمسی، در سال‌های آغازین پادشاهی رضاشاه، که کفالت شهرداری تهران به سرلشگر کریم بوذرجمهری ـ معروف به کریم خشتمال ـ واگذار گردیده بود، به انگیزهٔ گسترش خیابان‌ها، بی آنکه به اهمیت آنها از لحاظ آثار تاریخی اندیشیده شود، و یا ترتیبی برای حفظ و نگهداری آنها داده شود، به‌دستور این نظامی ناآگاه تخریب گردید.

مشفق کاظمی مؤلف کتاب روزگار و اندیشه‌ها می نویسد:

علاقمندان به ابنیه و آثار قدیم و هنری در حفظ این دروازه‌ها تذکراتی دادند، سپس اعتراضاتی کردند، لیکن به هیچیك از آنها ترتیب اثری داده نشد.

به نوشتهٔ ناصر نجمی، آن عده از محلاتی که در محدودهٔ تهران قدیم ـ منظور تهران عصر ناصری است ـ از اهمیتی برخوردار بودند، عبارت بودند از:

محلات سنگلج ـ چاله‌میدان ـ چاله‌حصار ـ عودلاجان ـ سرپولك ـ خانی آباد ـ قنات‌آباد ـ پاچنار ـ دروازه قزوین ـ گارماشین ـ باجمالوها ـ گود زنبورك‌خانه ـ صابون‌پزخانه و بازار بزرگ سرپوشیده.

* * *

در عصر ناصرالدین‌شاه، محلّهٔ حسن‌آباد، توسط میرزایوسف مستوفی‌الممالك صدراعظم وقت ایجاد گردید، و آن را به‌نام فرزندش حسن – که بعدها لقب پدری را گرفت و در تاریخ معاصر ایران به میرزاحسن‌خان مستوفی‌الممالك معروفیت یافت و رکورد نخست‌وزیری عصر مشروطیت را شکست ودوازده بار به این مقام دست پیدا کرد ـ نامگذاری کرد.

تیمچهٔ حاجب‌الدوله نیز ـ که بعد مرکز بلورفروشان تهران شد ـ به‌دستور حاج علی‌خان حاجب‌الدوله قاتل امیرکبیر ساخته شد، و در عصر خود، یکی از نقاط دیدنی بازار تهران به شمار می‌رفت و به‌صورت گردشگاه عمومی درآمده بود.

کاخ سپهسالار، که از باشکوه‌ترین قصرهای دارالخلافه عصر ناصری محسوب می‌شد، در فضای وسیعی توسط حاج میرزاحسین‌خان سپهسالار (مشیرالدوله)[1] بنا

---

۱. در تاریخ معاصر ایران، شش تن از رجال ایران ملقب به مشیرالدوله بوده‌اند، و این هم یکی از آنهاست، اما نسبتی با مشیرالدوله‌های نائینی ندارد، متأسفانه هر پنج نفر و هم‌چنین میرزاحسن‌خان مستوفی‌الممالك ـ که در این صفحه نام او را آورده‌ایم ـ از اعضای سازمان سری فراماسونری بوده‌اند، و از این راه آسیب‌های فراوانی بر جامعهٔ ایرانی وارد نموده‌اند.

گردیده بود ـ این قصر در آغازین عصر مشروطیت به مرکز مجلس شورای ملّی تبدیل شد، و کتابخانه مجلس (شماره ۱) نیز در مجاورت آن قرار دارد. در همجواری این کاخ نیز مسجد سپهسالار (مسجد و مدرسه عالی مطهری) را ساخت، که آن روزها از مساجد بزرگ تهران به حساب می آمد.

یکی دیگر از آثار معتبر فرهنگی عصر ناصری مدرسهٔ دارالفنون است، که به دستور میرزاتقی خان امیرکبیر صدراعظم اصلاحگر ایران با اسلوب جدید مدارس اروپایی بنا گردید، و روز پنجم ربیع‌الاول سال ۱۲۶۸ هجری قمری رسماً گشایش یافت، متأسفانه بانی آن، به هنگام افتتاح از کار برکنار شده بود، و در باغ فین کاشان بسر می برد.

فصل چهارم

تهران در آستانه و آغاز عصر مشروطیت

۱. تهران در آستانه و آغازین راه مشروطیت
۲. تهران از دیدگاه ویلیامز جکسن

۱. تهران در آستانه و آغازین عصر مشروطیت

بررسی منابع و آثاری که در راستای پویش شهرنشینی و مسیر اعتلای تهران نگاشته شده، نشان می دهد که تجددگرایی در آستانهٔ پیدایی پدیدهٔ مشروطیت، تنها دگرگونی که در راه تجدد بنای تهران به همراه داشت، تغییراتی بود که در عصر مظفرالدین‌شاه بر وسعت تهران افزود ولی چهرهٔ تهران همان وضع عمومی را داشت که ناصرالدین‌شاه آن را آراسته و پیراسته بود.[1]

پدیدهٔ مشروطیت، بخصوص از آن زمان که محمدعلی‌میرزا ـ نوهٔ ناصرالدین‌شاه ـ به اندیشهٔ براندازی آن، مجلس شورای ملی را به توپ بست؛ و خود در باغشاه موضع گرفت و بگیر و ببند آزادیخواهان را آغاز کرد؛ و تبریز پایگاه پیکارجویان انقلابی گردید و مسلّحانه به دفاع از مشروطیت برخاست؛ در اوضاع سیاسی و اجتماعی تغییرات بزرگی را به وجود آورد و آوازهٔ دلاوری‌های مجاهدان تبریز به رهبری ستارخان سردار ملّی از فراز مرزهای ایران گذشت، و بردل‌های باشندگان سرزمین‌های استعمارزدهٔ خاورزمین، امیدها آفرید.

لیکن این دگرگونی اجتماعی ـ سیاسی، هیچ تغییری در ساختار و سیمای شهر تهران درپی نداشت، پس از آنکه محمدعلی‌میرزا به سفارت روسیه پناهنده شد، تهران ـ پایتخت ایران ـ به رغم شرکت همه‌جانبهٔ بسیاری از هواخواهان راستین انقلاب، به چنگ گروهی از سردمداران مشروطیت افتاد که پنهانی سر و سرّی با امپریالیستهای انگلیسی داشتند. این گروه ـ زیر نام آزادی‌خواهان جملگی

---

۱. در دورهٔ مظفرالدین‌شاه بر وسعت تهران افزوده شد و مساحت آن به ۱۸ میلیون زرع مربع رسید، و محیط باستیان‌های تهران به ۱۴۸۰ زرع افزایش یافت، ولی تغییر عمده بر چهرهٔ شهر پدید نیامد.

از اعضای لژ فراماسونری بیداری بودند، حکومت را در دست خود قبضه کردند، چون جز سودای فرمانروایی و سوداگری هدفی نداشتند، پست‌های عالی را در هرم فوقانی دولتی میان اعوان و انصار خود به مانند گوشت قربانی قسمت نمودند، که شرح جزئیات آن را باید در اوراق تاریخ جستجو کرد.

تهران از آغاز مشروطیت تا کودتای سیاه سوم اسفند ۱۲۹۹ به همان وضع که در عصر ناصری و جانشینان او ـ مظفرالدین‌شاه و محمدعلی‌میرزا ـ بود، باقی ماند، جزاینکه کاخ میرزاحسین‌خان سپهسالار در مجاورت مسجد سپهسالار، به مرکز تصمیم گیری دولتی انتخاب گردید، و نمایندگان منتخب حکومتگران در آنجا گرد آمدند، و نام مجلس شورای ملی بر آن نهادند ـ و در عرصهٔ اجتماعی ـ سیاسی دگرگونی‌های سطحی به وجود آمد، احزاب وابسته به دولتمداران به فعالیت پرداختند، تعدّد انتشار روزنامه‌ها فزونی گرفت، که بحث پیرامون آنها خارج از هدف مقال ماست.

* * *

در آستانهٔ مشروطیت و پس از آن، اروپاییانی که به ایران آمدند، آثاری از مشاهدات خود را در مغرب زمین منتشر ساخته‌اند، از جمله ویلیامز جکسن که در سال ۱۹۰۳ از ایران دیدار کرده، و دربارهٔ تهران مطالبی نگاشته که نکات چندی را به اختصار می آوریم:

۲. تهران از دیدگاه سیاحان خارجی در آستانهٔ مشروطیت

چون از نظرگاه تاریخ نگاه کنیم تهران را می توان وارث افتخارات باستانی پازارگاد و تخت جمشید و جانشین مقام والایی دانست، که تا چند قرن قبل از آن شیراز و اصفهان واجد بودند. با قدرت یافتن تهران، ماد، یك بار دیگر تفوق خود را که در زمان کوروش در برابر پارس از دست داده بود بازیافت، زیرا پایتخت جدید در جایی قرار گرفته است که تقریباً با شهر باستانی رگا (در اوستا رگها)، ری امروزی، که در افتخارات باستانی اکتابان در تفوق ایران شریك است، یکی است. باوجود این، اگر از نظر مقایسه نگاه کنیم تهران شهر جدیدی است، شهری که کمتر از هفتصد سال پیش، مقارن ایامی که رگا یا «ری» به دست فراموشی سپرده می شد، قدم به هستی گذاشت. در حقیقت، رسیدن تهران به مرتبهٔ پایتختی از ۱۷۸۸ میلادی (۱۲۰۳ هجری)، با روی کار آمدن سلسلهٔ قاجار آغاز شد...

* * *

وسعت و ظاهر فعلی شهر مدیون اقدامات ناصرالدین‌شاه فقید است که پس از مسافرت اوّلش به فرنگ با شور و شوق به توسعه و زیبا ساختن مقر حکمرانی خویش پرداخت. دیوارهای قدیمی شهر را در بیشتر جاها ویران ساختند. خندق‌ها را پر کردند، و بارویی جدید که حدود هزار و ششصد متر بیرون حصار اولی بود ساختند، و به این ترتیب مقدار معتنابهی بر محیط شهر افزودند، این دیوار که محیط آن بیش از شانزده کیلومتر است، دارای چندین دروازه است که مهمترین آنها را با برج‌های پر نقش و نگار و مناره‌های درخشانی تزیین کرده‌اند که کاشی‌های براق و درخشندهٔ آنها از دور دست دیده می‌شود.

چون شهر در دشتی شنی و پست افتاده است،چشم‌انداز و اشراف ندارد، امّا یك رشته تپه در شمال آن است که در پشت آنها سلسله جبال البرز با قلهٔ عظیم دماوند سربرافراشته است، و در تضاد با دشت همواری که در جنوب تا کیلومترها ادامه دارد منظرهٔ گیرا و با هیبتی بوجود آورده است. کوهها در زمستان جلو بادهای شمال را می‌گیرند، و دامنهٔ تپه‌سارها، با باغها و باغستانهایشان در گرمای تابستان تفرجگاه خنك و مطبوعی به وجود می‌آورند.

* * *

اگر نقشه‌ای از شهر تهران جلو رو می‌داشتیم از روی نقشه معلوم می‌شد که تهران تقریباً به شکل یك هشت ضلعی است، و قلب شهر در شمال مرکز این هشت ضلعی محصور قرار دارد. میدان عمدهٔ این قسمت از شهر میدان توپخانه نام دارد و آن پهنهٔ چهارگوشی است که حدود ۲۷۵ متر طول ۱۳۷ متر عرض دارد، و ضلع بزرگتر آن در امتداد شرقی ـ غربی، و سطح آن با قلوه‌سنگ مفروش شده است. قسمت مرکزی این متوازی‌الاضلاع پهناور را حوض بزرگی فراگرفته که اطرافش را نردهٔ آهنی کشیده‌اند، و در اطراف آن توپ‌های چرخدار قدیمی را قطار کرده‌اند. منتهی‌الیه شرقی میدان عملاً به ساختمان و زمین‌های بانك شاهی ایران اختصاص داده شده است، که عمارت سفید معظمی است به سبك مختلط فرنگی و ایرانی، و دروازهٔ طاقدار طرف چپ آن به درون باغ مصفایی باز می‌شود، و در آنجا اعضای انگلیسی بانك در روزهای تعطیل به تنیس بازی می‌پردازند. خیابان عمدهٔ شهر، یعنی خیابان علاءالدوله (فردوسی کنونی ـ م.) از شمال میدان بزرگ می‌گذرد، و در امتداد آن سفارتخانه‌های خارجی و تعدادی از خانه‌های زیبای شهر قرار گرفته‌اند، در مغرب میدان توپخانه، سربازخانه و عماراتی از نوع

ساختمان های شمال و جنوب میدان واقع شده است، دروازه هایی که در مدخل چند خیابانی که از میدان منشعب می شود ساخته شده است به علت کاشی های درخشان و تزیینات خیال انگیزشان تماشایی هستند. چشمگیرترین این دروازه ها آن است که مدخل خیابان الماسیه را پاس می دارد. این خیابان از گوشهٔ جنوب غربی میدان به قصر سلطنتی می پیوندد، و در مواقعی که شاه در تهران است پرچم سلطنتی بر فراز دروازهٔ الماسیه در اهتزاز می باشد.

* * *

... دیدن قسمتی از شهر که در جنوب میدان واقع شده، برای مسافرین خارجی تماشایی تر و جالبتر است، زیرا این قسمت کهنه ترین و دیدنی ترین بخش شهر است و دارای میدان های عمومی کوچکتر، استحکامات قدیمی، املاك سلطنتی، و بازارها می باشد. اولین نقطه‌ای که توجه مسافران را به خود جلب می کند میدان کوچکی است در جلو حیاط قصر و تا حدّی در جانب جنوب که بدان میدان ارگ یا میدان شاه می گویند. در اینجا در کنار حوض بزرگی توپ عظیمی قرار گرفته است که بدان توپ مروارید می گویند، بنابر بعضی روایات سر این توپ در اصل به رشته های مروارید مزین بوده است، ولی توجیهات دیگر نیز در باب این وجه تسمیه وجود دارد. تاریخچهٔ آن نیز به صور مختلف داده شده است، امّا تاریخچه و وجه تسمیهٔ آن هرچه باشد، این توپ عظیم‌الجثه اینك وجودی نیمه مقدس دارد، جنایتکاران بدان پناه می برند و در زیر سایه‌اش بست می نشینند، و حتی، در نتیجهٔ خرافه پرستی، مردم بدان معجزاتی نسبت می دهند، و از جمله می گویند اگر زن نازایی دهانهٔ برنجین آن را لمس کند صاحب فرزند می شود. در یك جانب این میدان عمارت باشکوهی قرار دارد که نقاره خانهٔ شهر می باشد، و از میان اتاق های آن به هنگام طلوع و غروب آفتاب موسیقی پر سر و صدایی، راه می اندازند.

* * *

دومین نقطه‌ای که در جنوب میدان توپخانه جالب توجه و دیدنی است، ارگ شهر است که قصر شاه در میان دیوارهای گلین آن قرار دارد. احتیاج به گفتن ندارد که قصر شاه و عمارات و املاك مختلف وابسته بدان از قبیل حیاط ها، کلاه‌فرنگی ها، فواره ها و باغها از جملهٔ مفاخر پادشاه به شمار می روند. در موزهٔ قصر، صرف نظر از چیزهای جالب دیگر، شمشیر امیرتیمور، قبای شاه‌عباس، مجموعهٔ قیمت ناپذیر جواهرات سلطنتی و به نظر اهل فن چیزهای پر زرق و برق

امّا بی قیمت دیگر وجود دارد. از میان اشیاء موزه دو چیز به عنوان زیباترین آثار هنری مکّرر مورد توصیف و تعریف قرار گرفته است؛ و این دو یکی کرهٔ جغرافیایی عظیم جواهرنشانی است از زمرد، الماس و فیروزه؛ و دیگری تخت طاووس.

* * *

بازارهای تهران نیز مانند بازارهای مسقف و سرپوشیدهٔ دیگر شهرها هستند که وصف کرده‌ام، با همان مغازه‌ها و غرفه‌ها و معابر پیچاپیچ و سرای‌ها برای بار انداختن کاروانها، منتها به مقیاسی بزرگتر از تمام نقاط ایران. میزان عرضهٔ کالا در این بازارها به نظر من بسیار است، امّا یك چیز را در این بازارها هرچه جستم کمتر یافتم، و آن پرچم ایران با نشان شیر و خورشید بود. پرچم در میهن‌دوستی ایرانیان اهمیتی ندارد، و به این علت معمولاً در بازارها برای فروش عرضه نمی‌شود، از این رو ناچار سفارش دادم یکی برایم درست کنند. باری، در اینجا باید بیفزایم که به‌راستی این پرچم سفارشی را خوب رنگ‌آمیزی کرده بودند، و هم‌اکنون در کتابخانهٔ من، به عنوان یادبود سفر ایران، از دیوار آویخته است.

* * *

عمارات دیگر قسمت جنوب تعریفی ندارد. مساجد تهران، با توجه به اینکه در پایتخت واقعند، چندان مهم نیستند و هیچ یك از نظر حرمت و تقدیس به مزار حضرت عبدالعظیم در ری، حومهٔ ویران تهران، نمی‌رسند. در تهران تعدادی مدرسهٔ دینی، و چند مؤسسهٔ تعلیم و تربیتی هست، و مخارج مؤسسات اخیر که مدرسهٔ شاه نیز از آن جمله است، به وسیلهٔ دربار تأمین می‌شود. در مدرسهٔ شاه معلمان اروپایی و ایرانی کار تدریس را عهده‌دار هستند و تعلیمات و لباس و خوراك رایگان است؛ معهذا، بسیاری از جوانان ایرانی به مدارسی که به وسیلهٔ میسیونهای خارجی تأسیس شده است می‌روند، و مثلاً بیش از یك صد تن در مدرسهٔ آمریکایی پسران در تهران درس می‌خوانند.

* * *

چون از قسمت جنوبی شهر به مدخل جنوب شرقی میدان توپخانه بازگردیم، از کنار عمارت بزرگی می گذریم که در اختیار شرکت تلگراف هند و اروپاست. از آنجا می توان تلگرامی به وطن مخابره کرد. از جانب شمال غربی میدان از دروازه‌ای خارج می‌شویم که بر مدخل خیابانی که به محوطهٔ محصور بزرگی راه می‌برد، طاق بسته است. این محوطه که بزرگترین میدان‌های تهران، امّا نه مهمترین آنها را

تشکیل می دهد، میدان مشق شهر است و تمرین نظامی که در دنیا وجود دارد، و در اینجا سپاهیان شاه که به وسیلهٔ معلمان اروپایی به روش غربیان تربیت می شوند تعلیمات نظامی می بینند. امّا اکنون این میدان عظیم کمتر مورد استفاده قرار می گیرد، و در موقعی که من آنجا را دیدم زمین بازی خوبی برای بچه ها شده بود، و محلّی برای انداختن لاشهٔ حیوانات ولگردی که از ناخوشی یا علت دیگر مرده بودند، تا خوراك سگها گردد.

* * *

منتهاالیه شمال تهران بشتر اروپایی نشین است. به مسافت کوتاهی از میدان مشق زمین ها و ساختمانهای میسیون «پرسبیتری» آمریکایی قرار دارد، که دارای ده یا دوازده نفر عضو است، و به کارهای تبلیغی، پزشکی و آموزشی می پردازند. از محل میسیون تا هتل انگلیسی چندان راهی نیست. این مهمانخانهٔ کوچك جایی است که خارجیانی که برای دیداری کوتاه به تهران آمده‌اند، در آن منزل می کنند، مهمانخانه در جای مناسبی، یعنی نزدیك خیابان علاءالدوله قرار گرفته است، که هنگام عبور از آن انسان از کنار ادارات سیاسی مختلف می گذرد. عمارت سفارت کشورهای متحده در جای دلگشایی واقع است، و محوطه‌ای دلپسند دارد، و از سال ۱۸۸۳ یعنی بیست سال قبل تاکنون در اختیار سفارت بوده است.

* * *

پارسیان تهران، تا آنجا که من می دانم، به آموزش و پرورش علاقمند هستند، و من می توانم عکسی از مدرسهٔ پسرانهٔ آنها عرضه کنم. در این عکس معلم مدرسه کیومرث وفادار در جلو، و شاگردان و عده‌ای از کارمندان ارباب جمشید که در کنار آموزگاران ایستاده‌اند، در عقب دیده می شوند. تعداد کسانی که به مدرسه می روند نسبتاً زیاد است و این تعداد با توجه به وسعت نسبی دو جامعهٔ یهودی و زرتشتی تهران که به ترتیب ۵۱۰۰ و ۳۲۴ نفر جمعیت دارند، از محصلان مدارس یهودی بیشتر است. زیرا بنابر آمار سال ۱۹۰۴ از پنج هزار نفر یهودی ساکن تهران فقط ۳۷۲ تن پسر و دختر، به دو مدرسه‌ای که در سال ۱۸۹۸ به وسیلهٔ اتحادیهٔ جهانی یهودیان برای آنها ساخته شده است می روند ـ و این نکته‌ای است که باید در خور توجه انجمن های رفاه هر دو جامعه که درپی بهبود بخشیدن و بهتر ساختن وضع همکیشان خود در ایران هستند ـ قرار گیرد. خیلی جالب توجه و آموزنده می بود اگر می شد بین دو واقعیت مذهبی مقایسه‌ای به‌عمل آورد، و نتایج اقدامات

انجمن ها و گروه های خاص مسئول منافع این اقلیتها را نشان داد. چنین مقایسه‌ای باید کار مدارس مبلغان مختلف مسیحی تهران را نیز در بر گیرد، هم چنین قبل از نتیجه‌گیری نهایی، در ارتباط با مؤسسات اسلامی بررسی گردد.[۱]

---

۱. سفرنامهٔ جکسن، ایران در گذشته و حال، صفحات ۴۷۳ ـ ۴۸۱، به اختصار.

فصل پنجم

تهران در عصر کودتا و زمامداری دودمان پهلوی

۱. نگاهی به چشم‌انداز سیاسی ایران و جهان
۲. تهران در دورهٔ رضاشاه
۳. مدنیت شهری و جمعیت تهران در عصر رضاشاه

۱. نگاهی به چشم‌انداز سیاسی ایران و جهان

آنچه بر گستره و ساختار تهران در سال پایانی عصر مشروطیت و پیروزی انقلاب (۲۲ بهمن ۱۳۵۷) خودنمایی می‌کرد، جلوه‌ها و نشانه‌های آشکاری از عملکرد نظامی بود که دودمان پهلوی در عرصهٔ سلطنت پنجاه و چند سالهٔ خود بجای گذاشته بود.

نه تنها تهران، بلکه همه شهرهای ایران در پهندشت سرزمین ما، سیمای بزك کرده از پویش شهرنشینی و گسترش شهری در فرانید دگرگونی‌هایی که در ساختار جامعهٔ ایرانی پدید آمده بود، به نشانهٔ اعتبار زمامداری پهلوی‌ها با خود داشتند، و به مفهوم روشنتر همه آثار و تغییرات که در عرصهٔ شهرها دیده می‌شد، موارد این دورهٔ پنجاه و چند ساله بود.

لیکن در کنار این سخن، باید به یك واقعیت مسلم تاریخی توجه داشت: در دورانی که رضاخان میرپنج بر اریکهٔ قدرت دست یافت، و در مسیر عروج و اعتلای خود به سردار سپهی، نخست‌وزیری و سپس به‌پادشاهی رسید عصر تازه‌ای در دنیا پدید آمده بود. این عصر که با پیروزی دول متحد در جنگ جهانی اول، و شکست آلمان و محو امپراتوری هنگری در قلب اروپا، و تقسیم مستعمرات آنها بین دولتهای فاتح، و تلاشی و تجزیه خاك امپراتوری بزرگ عثمانی و پیدایی کشورهای کوچك چون سوریه، لبنان، اردن هاشمی، عراق، عربستان سعودی، و در کنار این دگرگونی های بنیادین، ظهور دولت نوبنیادی در سرزمین وسیع تزارها، آغاز گردیده بود، پی‌آمدهای خاصی را به‌دنبال داشت. رویارویی با این پی‌آمدها در همهٔ جهان بخصوص در خاورمیانه سیاست ویژه‌ای را می‌طلبید، و یکی از مشخصهٔ این

سیاست ویژه، همان چیزی بود، که بخشی از آن در اقدامات اصلاح گرانهٔ رضاشاه تجلی می‌کرد.

* * *

لرد کرزن که در سال ۱۸۸۹ میلادی به ایران آمده، و کتاب دوجلدی ایران و قضیهٔ ایران را نوشته، دربارهٔ مزیت سیاسی تهران به نکاتی اشاره می‌کند، که از نظر شناخت روند بعدی دیپلماسی انگلیس و مباحثی که در پی خواهیم داشت، یادآوری این نکات ضروری است.

او می‌نویسد:

«... من با این حرف که مخالفان سرسخت اظهار می‌دارند که پایتخت ایران در معرض تهاجم آسان روس است، و مایهٔ ترغیب قصد تجاوز می‌شود، موافقت ندارم.

انتخاب محل پایتخت را اساساً نبایستی فقط از لحاظ امکان خطر تهاجم یا عدم آن از جانب دشمن واحدی در نظر گرفت، بلکه باید موقع مرکزی یا قدرت تمرکز و چیرگی آسان بر جاده‌هایی که به ایالات عمدهٔ مملکت مربوط می‌شود ملحوظ داشت، و از این جهت است که وضع تهران نیک‌ممتاز به شمار می‌رود. به‌واسطهٔ وقوع آن در فواصل کم و بیش مساوی نسبت به دو حاکم‌نشین شرقی و غربی یعنی مشهد و تبریز، به آن دو ایالتی که این دو شهر مرکز حکومتشان است تسلط دارد.[1]

از جهت دیگر هم وضع مسلطی نسبت به پایتخت‌های سابق ـ اصفهان و شیراز ـ دارد، که در صورت پیش‌آمد فاجعهٔ تهاجمی از شمال پیوسته این امکان در میان خواهد بود که پایتخت را به آسانی به آن بلاد انتقال داد. بنابراین، این اندیشه وخیال که ایران با تغییر دادن پایتخت به شهر دیگری در سمت جنوب وضع قوی‌تر و بهتری خواهد داشت من چنین حرکت عنیفی را انصراف بی‌موردی از داشتن محل و موضعی می‌شمارم که اهمیت سرشار دارد، و آن را انگیزه‌ای برای خیالات تهاجمی زمامداران مسکوی محسوب می‌دارم.»[1]

این شاهد تاریخی را از نوشتهٔ سیاستمدار معروف انگلیسی ـ که بعدها نایب‌السلطنهٔ هندوستان شد و نظراتش در سیاست عمومی منطقه و ایران

---

۱. مأخذ یاد شده، صفحات ۴۴۳ ـ ۴۴۴.

نقش‌آفرین بود، و به هنگام کودتای رضاخان نیز مقام وزارت خارجهٔ انگلستان را به‌عهده داشت و از طراحان کودتا به شمار می‌رفت ـ از آن‌رو آوردیم که نشان دهیم حتی مسائلی چون موقعیت سیاسی پایتخت ایران، از توجه دائمی و دقیق دیپلماسی انگلیس دور نبوده، و خود این نوشته در حکم توصیه‌ای بوده به طراحان دیپلماسی وزارت خارجه انگلستان که مراقب موقعیت سیاسی تهران باشند.

باید دانست هر طرحی که برای اجرای در ایران پیاده می‌شد، دیپلماسی بیگانه موقعیت و چند و چون آن را از نظرگاه منافع و مصالح خود می‌سنجید، و اگر کمترین ناهماهنگی با اصول کلی سیاست خود، در آن می‌دید هرگز به اجرا در نمی‌آمد.

دومین شاهد تاریخی را از نوشتهٔ یك افسر ایرانی دربارهٔ ایجاد راه‌آهن سراسری می‌آوریم.

سرهنگ ستاد غلامرضا مصور رحمانی در کتاب خود کهنه سرباز در بخش اول می نویسد:

وقتی مطلب دربارهٔ چگونگی سوء استفاده از احساسات معصومانهٔ یك ملت شریف است که در طول عمر یك نسل، ناگزیر شد بنیهٔ مالی ناچیز و انرژی خود را به تصور فعلیت دادن به یکی از آرزوهای ملی به مصرف برساند تا طرح بیگانگان در تأمین هدف استراتژیکی استعمار صورت عمل به خود بگیرد، گفتگو در آن باب یك ضرورت ملّی است.

... در ایجاد راه‌آهن سراسری ایران دفاع استراتژیکی هندوستان در قبال تعرض احتمالی روسها هدف اساسی بود، فکر و طرح آن را انگلیس به رضاشاه مخلوع دادند. تمام تسهیلات مالی و بین‌المللی را هم در اختیار نامبرده گذاردند (موافقت در تبدیل لیرهٔ حاصل از قرارداد نفت به ارزهای مختلف، علی‌رغم مخالفتی که در تمام موارد دیگر از قبیل کورهٔ ذوب آهن اعمال می‌کردند، تشویق دول اروپایی به همکاری فنی و صنعتی و بازرگانی با ایران از مجرای سیاسی برای اجرای طرح) تا هر چه زودتر کار به نتیجه برسد و فکر آنها از لحاظ دفاع استراتژیکی هندوستان راحت شود.

تبلیغات بسیار ماهرانهٔ استعمار در عین حال انجام آن طرح استعماری را به صورت عملی ساختن یکی از آرزوهای ملّی ایرانیان وانمود کرد؛ تا همکاری صمیمانهٔ ایرانیان در اجرای آن طرح جلب شود. این در واقع به سخرّیه گرفتن هوش

سیاسی ملّت ایران بود.

مؤلف کتاب کهنه سرباز با ذکر این جمله: که طرح اصلی راه آهن ایران مسبب گرانی و فقر مزمن ملت ایران بوده است، چنین ادامه می دهد:

... ساختمان راه آهن سراسری در یك کشور به قیمت تحمل فداکاری های سنگین مالی، فعالیتی، زمانی و جانی (پرت شدن مهندسان و کارگران از کوههای سخت، هلاك شدن در اثر انفجار صخره ها و ریزش تونل ها، ابتلاء به بیماریهای مختلف و غیره) انجام می شود، به همین جهت کوشش فوق العاده ای به عمل می آید که از فداکاریها حداکثر استفاده برای ملت به دست آورده شود.

یك راه آهن سراسری باید جامع سه خاصیّت، استراتژیکی (برای دفاع ملی)، اقتصادی (ترانزیت بین المللی و معاملات بازرگانی) و ارتباطی برای ملت باشد. مسیر راه آهن سراسری باید، شهرهای مهم کشور را که اهمیت اقتصادی دارند به دو نقطهٔ انتهایی «آزاد» متصل کند، تا ارتباط بین المللی با نقاط مهم اقتصادی کشور تأمین شود.

مسیر راه آهن سراسری که برای ایران انتخاب کرده به نحو عنادآمیز بر خلاف تمام اصول اقتصادی، هیچیك از هفت شهر مهم کشور را که از لحاظ جمعیت و ارزش اقتصادی بعد از پایتخت قرار داشتند به هم ارتباط نمی داد، این هفت شهر عبارت بودند از تبریز، اصفهان، مشهد، همدان، رشت، شیراز، و کرمانشاه.

آن مسیر عجیب که هیچ ایرانی در انتخاب آن شرکت نداشت، نه فقط هیچیك از شهرهای مهم ایران را به هم متصل نمی کرد، در منتهی الیه شمال به «بن بست» بندرگز ختم می شد که به هیچ نقطه ای در کرهٔ زمین ارتباط نداشت (و از این جهت در تاریخ راه آهن سراسری دنیا منحصر به فرد بود) و در منتهی الیه جنوب به «خور موسی» ختم می شد که به علت نزدیکی به مرز خشکی عراق از نظر دفاعی آسیب پذیر و ناچار از لحاظ استراتژیکی نامناسب بود.

در مقابل چنان وضع که به شرح آن پرداخته شد، این سئوال ذهن آدمی را می خلد: انتخاب چنان مسیر خارق العاده و دور از فکر که شهرهای مهم ایران را به هم مربوط نمی کرد، ترانزیت بین المللی را که اصولاً مهمترین عامل درآمدهای سراسری است، امکان پذیر نمی نمود، انتهای جنوبی اش وضع دفاعی مناسب نداشت، انتهای شمالی اش به «بن بست» بندرگز ختم می شد، و بنابراین جوابگوی انتظارات و احتیاجات ملت ایران از راه آهن سراسری نمی توانست باشد، به دستور

چه کسی و برای چه منظوری بود؟

پاسخ سئوال بسیار روشن است:

وجود راه‌آهن سراسری ایران با مسیر معینهٔ خود می توانست اولین عناصر نظامی انگلستان را در ظرف چهل و هشت ساعت از جنوب غربی خلیج فارس به منطقهٔ گرگان برساند، جهت دفاع عادی از هندوستان از طریق قطع خط عقب نشینی ارتش متعرض به هندوستان، در منطقهٔ مشهد ـ هرات برای دولت انگلستان به منزلهٔ نعمتی بود که از لحاظ استراتژیکی اهمیتی مافوق ارزش‌گذاری داشت، بخصوص که برای ایجاد چنان راه‌آهن، دیناری هم نمی پرداخت.

آری، منظور از ایجاد راه‌آهن سراسری ایران، قطع خط عقب نشینی و وارد آوردن ضربه به پهلوی ارتشی بود که از ترکستان روس از طریق شرق خراسان به مرز دفاعی هندوستان حمله کند.

شاخهٔ شمالی راه‌آهن سراسری نیز به‌دلیل نداشتن خاصیت ترانزیتی بین‌المللی بندرگز، همواره از لحاظ استفادهٔ مالی زیان‌بخش بود، و جریمهٔ آن را ملت فقیر ایران داده و می دهد.[1]

* * *

وضع احداث راه‌های شوسه نیز در گرو رعایت مصالح بیگانگان قرار داشت، برای نمونه باید بگوییم «... راههایی که در کمسیون ایجاد یا توسعهٔ آنها از طرف وزارت راه با موافقت وزارت اقتصاد پیشنهاد شده بود، و مشمول یك برنامهٔ پنج ساله بودند، و عموماً مسیرهایی در نظر گرفته شده بود، که به‌طور واضح مساعد به وضع اقتصادی و کشاورزی مناطق مورد استفاده به نظر می‌رسیدند، به شرح زیر:

تعمیر پل‌های مخروبهٔ راه آستارا به بندر انزلی

ایجاد راه اهر به خمارلو ۹۹ کیلومتر

ایجاد راه اهر به علمدار، گرگر و جلفا ۱۳۰ کیلومتر

ایجاد راه سردشت به خانه ۹۷ کیلومتر

ایجاد راه سرخس به گوش‌لاغر و تایباد ۱۹۰ کیلومتر

بررسی مقدماتی راه اردبیل به هروآباد و میانه

بررسی مقدماتی راه میاندوآب به بیجار و همدان

---

۱. مأخذ یاد شده، صفحات ۸۳ ـ ۱۰۱.

به بهانهٔ «نظّریهٔ راه‌های نفوذی» با مخالفت روبرو شد، و در دوران رضاشاه به مرحلهٔ اجرا درنیامد.[۱]

* * *

سومین شاهد تاریخی را در همین زمینهٔ مورد بحث، از بیانات دکتر محمد مصدق می‌آوریم:

«... دیکتاتور با پول ما و به ضرر ما راه‌آهن کشید و ایمان و رجال مملکت را از بین برد، املاك مردم را ضبط کرد و فساد اخلاق را ترویج و اصل ۸۲ قانون اساسی را تفسیر نمود، و قضات دادگستری را متزلزل کرد ـ برای بقای خود قوانین ظالمانه وضع نمود ـ چون به کمیت اهمیت می‌داد بر عدهٔ مدارس افزود و به کیفیت عقیده نداشت سطح معلومات تنزل کرد، کاروان معرفت به اروپا فرستاد، نخبهٔ آنها را ناتوان و معدوم کرد.

اگر خیابانها اسفالت نمی‌بود، چه می‌شد؟ و اگر عمارتها و مهمانخانه‌ها ساخته نشده بود، به کجا ضرر می‌رسید؟

من می‌خواستم روی خاك راه بروم و وطن را در تصرف دیگری نبینم. این است کار سیاستمداران وطن‌پرست که کسی را آلت اجراء مقصود قرار می‌دهند، و پس از اخذ نتیجه از بردن او به مردم منت می‌گذارند و بر فرض که با هواخواهان این رژیم موافقت کنیم و بگوییم دیکتاتور به مملکت خدمت کرد، در مقابل آزادی که از ما سلب نمود، چه برای ما کرد!! »[۲]

* * *

چنین شواهد روشن و قاطع تاریخی که بیانگر نظارت و دخالت مستمرّ دیپلماسی دولت امپریالیستی انگلیس در جزئیات تمامی برنامه‌ها و پروژه‌های اجتماعی ـ اقتصادی و اجرایی عصر رضاشاه می‌باشد، آن‌چنان زیاد است، که اگر به ذکر بخشی از آنها پرداخته شود، خود کتاب حجیمی خواهد شد. با وجود این کارگزاران همین دولت استعماری در راستای پنجاه و چند سال حاکمیت دودمان پهلوی در زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و سیاسی کتاب‌های بسیاری را با عناوین رنگارنگ در جهت واژگونه نشان دادن رویدادهای داخلی و خدمات پهلوی‌ها چاپ و منتشر ساخته‌اند، که آماج همهٔ آنها ایجاد اغتشاش ذهنی و فکری در درك و

---

۱. همان مأخذ، صفحهٔ ۱۱۲.

۲. از نطق دکتر مصدق به هنگام مخالفت با اعتبار نامهٔ سید ضیاء الدین طباطبایی در مجلس دورهٔ چهاردهم.

دانستن حقیقت تاریخ معاصر ایران بوده است. حتی در عرصهٔ پویش شهرنشینی و گسترش شهرهای ایران در دوران رضاشاه پهلوی، آثاری از پژوهشگران نسل جوانتر در دسترس خوانندهٔ ایرانی قرار می‌گیرد، که گرچه ظاهراً هیچ نوع پیوند فکری و رابطهٔ معنوی و سیستماتیك با دست‌پروردگان استعمار ندارند، ولی زیر تأثیر تعالیم دانشگاهی دوران گذشته، به طرح مسائلی می‌پردازند که نمودار ناآگاهی مؤلفان آن از ماجراهایی است که بر میهنمان گذشته است.

به عنوان نمونه از کتابی به نام شهرنشینی در ایران اسم می‌بریم که در سال ۱۳۶۳ ـ عصر نظام جمهوری اسلامی ـ از سوی موسسهٔ انتشاراتی معتبری چون «آگاه» چاپ ونشر یافته است.

در روی جلد کتاب با نام‌هایی آشنا می‌شویم که مؤلفان کتاب یادشده، هستند.

فرخ حسامیان، گیتی اعتماد و محمدرضا حائری مؤلفان کتاب در اثر تحقیقی خود ـ که شیوهٔ آن اصطلاحاً «مدرنیسم» خوانده می‌شود[1] ـ رضاشاه را آغازگر روند مدرنیزاسیون در ایران، معرفی کرده[2]، و در زمینهٔ «خصلت‌یابی شهرنشینی ۱۳۰۰ ـ ۱۳۴۰ شمسی» مسائلی را به عنوان الگوی توسعهٔ اقتصادی و بازتاب فضایی این الگو و تأثیر آن بر شهرنشینی ایران، مطرح ساخته و نوشته‌اند:

«... اقدامات و تحولات دورهٔ رضاشاه تقریباً تنها حیات شهری را دستخوش تحول ساخت... راه‌های ساخته شده در این دوره تنها مراکز شهری و خاصه شهرهای بزرگ را به یکدیگر مرتبط می‌ساختند، و بازارهای کوچك محلی را در جهت یکپارچگی بیشتر بازار شهری داخلی با یکدیگر مربوط می‌ساختند، ادارات مختلف به همراه مدرنیزاسیون دستگاه دولت یکی پس از دیگری در شهرهای مهم کشور ظاهر می‌شدند، کارخانجات و صنایع نیز در سطح محدودتری در شهرها مستقر شده، و چهرهٔ شهر و نیز ساخت اشتغال شهری را دستخوش تحول ساختند[3]

---

۱. تئوری «مدرنیسم» را چنین تعریف کرده‌اند: نگرشی است ترکیبی از علم و جامعه که به تدریج از تحولات اروپا در دو قرن گذشته پدید آمده است، این نگرشی کلی است که علم را تا حدّ قوانین تکنولوژیك یا مکانیکی عام تقلیل می‌دهد و پیشرفت اجتماعی را صرفاً به رشد کمی تولید و تکنولوژی محدود می‌کند. امّا آنچه را که مؤلفان کتاب زیر پوشش «مدرنیسم» مطرح ساخته‌اند، رابطه‌ای با تئوری «مدرنیسم» که به تعریف اجمالی آن پرداخته شد ندارد، واین یك «شبه مدرنیسم» است، که از بدو مشروطیت به بعد برخی از روشنفکران لیبرال با یك برداشت سطحی از مدرنیسم اروپایی، خود را در اسارت این خط فکری گرفتار کرده‌اند.

۲. صفحهٔ ۲۵

۳. منبع یاد شده، صفحهٔ ۳۸

... رونق تجارت در شهرها که به دلیل گسترش زیرساخت‌های ارتباطی و برقراری امنیت سیاسی در این دوره تشدید شده است، باعث وابستگی حیات روستایی به رونق شهری می‌گردد.»[۱]

چنین شیوهٔ تحلیل از پویش شهرنشینی و مطلق‌انگاری آن به عملکرد دولتهای ایران، که همان نگرش غیرعملی «شبه مدرنیستی» است، اگر هم با الگوهای مدرنیسم اروپایی به تألیف آن پرداخته باشند، با شرایط رشد و گسترش شهرها و پویش شهرنشینی در ایران در عصر رضاشاه، هیچ رابطهٔ علمی ندارد. این‌ها نظرات قالبی است که با توجیهات ذهنی مؤلفان آمیخته شده، و با فرایند سلطه‌جویی برنامه‌ریزی شدهٔ سرمایه‌داری جهانی در دوران پهلوی منطبق نمی‌باشد.

مؤلفان کتاب یاد شده، با قالب‌های از پیش‌ساخته‌ای که از نظریه‌پردازان برخاسته از بطن سوداگران غربی به عاریت گرفته شده ـ در زیرنویس‌های بسیاری از صفحات کتاب خواننده را به بازخوانی آثار آنان حوالت داده‌اند ـ، سعی بر آن دارند، که پویش شهرنشینی و گسترش شهرهای ایران را یك روند طبیعی، مستقل و ملّی معرفی کنند، و رضاشاه را سکاندار طبیعی آن جا بزنند.

باید از این مؤلفان پرسید: که کدام راه‌های ارتباطی؟ کدام امنیت سیاسی در آن دوران سیاه دیکتاتوری بر اساس نیازهای اصولی و اساسی جامعه، و روند پویش طبیعی شهرنشینی و گسترش شهرها، و بنا به مصلحت ملّی و آرمان مردم به وجود آمده بود، که در قالب‌های پیش‌ساخته به توجیه آن پرداخته‌اند؟

برای اینکه نشان دهیم این نوع تحقیق‌های الگویی تا چه حدّ دور از واقعیت بوده، به آوردن آن شواهد مستند و معتبر تاریخی اکتفا کردیم، که مشت خود نمونهٔ خروار است.

به رغم نظریه‌پردازی‌های مؤلفان کتاب شهرنشینی در ایران نه تنها رضاشاه آغازگر مدرنیزاسیون در ایران نبود، بلکه مصلحت جهانی سرمایه‌داری که رضاشاه را بر اریکهٔ قدرت نشانده بود، او را به اجرای برنامه‌های معینی ملزم ساخته بود، که بخشی از آن به‌طور اجمال در نطق دکتر محمد مصدق انعکاس یافته است.

فزون بر انگیزه‌های سیاسی ـ که به‌شرح آن در سطور آینده پرداخته خواهد

---

۱. صفحهٔ ۴۰

شد ـ مشخصهٔ دینامیك این دگرگونی های بنیادین در عرصه های گوناگون از جمله ساخت طبقاتی جامعه، پویش شهرنشینی، بافت اقتصادی، مناسبات تولیدی، روابط اجتماعی، سیستم اداری، ایجاد نظام فرهنگی و آموزشی و از بین بردن سنن ملی و رسوم قومی، تنها در خط سیر تکاملی ایران به سوی سرمایه‌داری وابسته بوده است و بس، و لازمهٔ آن نیز نظام خودکامه و سر سپرده‌ای بوده، که در نقطهٔ فوقانی هرم آن «دودمان پهلوی» قرار داده شده بود، که در تعریف عام و اذهان ساده از این نظام وابسته به نام حکومت دیکتاتوری رضاخان پهلوی یاد می‌شود.

* * *

کلام راستین که از دل برخیزد نه‌تنها بردل می نشیند، بلکه جوهر نیك‌بختی و برهان ماندگاری هر ملّتی نیز از صداقت کلام توأم با درستی کردار تك‌تك افراد آن ملت مایه می‌گیرد و نشأت می‌یابد. عصارهٔ سخن ما در این مبحث که به‌طرح آن پرداخته‌ایم، بر این حقیقت استوار است، که عاملان سیاسی ـ نظامی کودتای سیاه ۱۲۹۹ یعنی سیدضیاء الدین طباطبایی کارگزار سیاسی و رضاخان میرپنج ـ سردار سپه بعدی و رضاشاه بعدتر ـ فرمانده نظامی کودتا برگزیدهٔ استعمار قدرتمند روزگار خود بودند.

ذات نا یافته از هستی بخش　　کی تواند که شود هستی بخش

سقوط تزاریسم در آخرین سال‌های جنگ جهانی اول و پیدایش دولت نوبنیاد شوروی در عرصهٔ سیاسی جهان، معادلات برنامه‌ریزی شدهٔ استراتژیست‌های امپریالیسم آن روز جهان را بر هم زد، خاور میانه با ذخایر سرشار انرژی، موقعیت ممتاز جغرافیایی و سوق‌الجیشی حساس، محور اصلی اقتصاد پرسود، نقطهٔ مرکزی تجمع اصلی مسلمانان، وجود مستعمرهٔ زرخیز هند در کنارهٔ جنوب شرقی آن، و شاهراه آبی خیلج فارس در گسترهٔ اقیانوس هند در معرض تهدید جدی نفوذ افکار کمونیستی و جاذبهٔ تبلیغاتی دولت نوظهور قرار گرفت، پس از یك رشته تشبثات و مداخله گری‌های قهرآمیز علیه آن دولت نوخاسته، سرانجام چاره‌جویی‌ها و کنکاش‌های امپریالیستها بر این نظر استوار گشت، که دولتهای مقتدر نظامی زیر نقاب ناسیونالیستی در پیراگرد سرزمین وسیع شوروی به‌وجود بیاورند، و این دولتها دارای قدرت مرکزی قوی باشند، و یك سلسله رفورم‌های ظاهرفریب نیز در عرصهٔ اجتماعی آنها به اجرا گذارده شود، بدین ترتیب از مطالعهٔ تاریخ دوران

معاصر درمی‌یابیم که در فاصلهٔ کوتاهی دولتهای نظامی قدرتمندی چون مصطفی کمال پاشا (آتاتورك) در ترکیه، رضاخان میرپنج معروف به ماکسیم در ایران، امان‌الله خان در افغانستان و چیان کای شك در چین پدیدار شدند، و حربهٔ تبلیغاتی همهٔ آنها نیز تشبث به ملّی‌گرایی بود.[1]

به جهات یادشده، آن رفورم شهری و دگرگونی‌هایی که در ساختار تهران در پی روی کار آمدن رضاشاه صورت پذیرفت، چون بر یك سلسله دستورالعمل‌های خارجی متکی بود و آماجهای معین سیاسی را تعقیب می‌کرد، و هیچ نوع اصول و ضوابط شهرسازی، بخصوص در زمینهٔ آینده‌نگری و انگیزه‌ها و اندیشه‌های ملی در آن رعایت نمی‌گردید در چهارچوب هیچ یك از ضوابطی که برای روند «مدرنیسم» شناخته شده، قرار نمی‌گیرد. چنانکه شهرهای اصلی و مهم کشور در مسیر راه‌آهن به‌هم مرتبط نمی‌شوند، و راه‌های شوسه نیز، به بهانهٔ «راه‌های نفوذی» فقط در نقاط مورد نظر عوامل بیگانه ساخته می‌شود. یك مثال تاریخی چهرهٔ عاریتی و کلیشه‌ای رفورم‌های رضاشاهی را در عرصهٔ گسترش شهری به‌خوبی نمایان می‌سازد.

شاه‌عباس صفوی در چهارصد سال پیش وقتی می‌خواهد، میدانی را در پایتخت احداث کند، طرح و نقشهٔ میدان «نقش جهان» را می‌ریزد، که امروز هم از میادین بزرگ شهرهای ایران به شمار می‌رود، و یا خیابانی را به‌نام «چهارباغ» پی می‌افکند، که هنوز هم برای سال‌های بعد نیز جزو خیابان‌های عریض شهرهای ایران است. ولی ۳۵۰ سال بعد رضاشاه با اصلاحاتی میدان توپخانه را به میدان سپه تبدیل می‌کند، که چهل سال بعد برای حل مشکل ترافیك مجبور می‌شوند ساختمان شهرداری را در ضلع شمالی آن از بین ببرند، و به‌صورت گذرگاه

---

۱. ملّی‌گرایی «ناسیونالیسم» مفهوم فلسفی انتقالی از اروپاست، که در زیر بنای ایدئولوژی سرمایه‌داری برای سلطه‌جویی جهان سوم نقش محوری بازی می‌کند. در ایران تا آغاز نفوذ سرمایه‌داری، ناسیون و مفهوم اروپایی ملیّت هرگز وجود نداشت. سیر رویدادهای ایران نشان می‌دهد، چیرگی این واژه بر اذهان روشنفکران دلبسته به غرب، موجب پیدایی شوونیسم ایرانی و فضیلت‌یابی استبداد کاست حکومتی ساسانیان و هخامنشیان گردید، و همهٔ ارزش‌های ایرانی که بعد از اسلام در ایران به عرصهٔ ظهور رسیده بود، سرچشمهٔ حقارت‌های ملی محسوب شد. مفهوم فلسفی و سیاسی واژهٔ «ملی‌گرایی» هیچ رابطه‌ای با میهن‌پرستی که ریشهٔ لاتینی آن «پاتریوتیسم» است، ندارد، و ملّی‌گرایان «ناسیونالیستها» همواره سعی بر آن دارند، که مفاهیم و معانی متفاوت این دو واژه را در هم ادغام کرده، و در اذهان افراد سادهٔ جامعه آن را یکسان نشان داده و خود را میهن‌پرست جلوه دهند!

اتومبیل ها در بیاورند، یا عریض ترین خیابانی به نام «شاهرضا» ـ خیابان کنونی انقلاب ـ احداث می کند، که بعد از ۵۰ سال برای حل گرهٔ کور ترافیك، ناگزیر می شوند ترکیب و چهرهٔ آن را درهم بریزند.

بی برنامگی، فقدان احساس ملی، بی توجهی به مسئولیت های تاریخی، تبعیت از فرامین دیگران، اعمال رابطه به جای ضابطه، گماردن اشخاص نالایق به مسئولیت های شهری آن می شود، که سرلشگر کریم بوذرجمهری ـ در انظار عامهٔ مردم به کریم خشتمال شهره بود[1] ـ درعین داشتن مسئولیت فرماندهی لشگر باغشاه، به مقام شهرداری پایتخت نیز منصوب می گردد، آثار تاریخی را تخریب و نابود می کند وخیابان هایی چون سعدی، سپه، نادری (جمهوری) می سازد، که امروز آثار نابخردی های او و امثال او هم وقت مردم را می کُشد و هم جان شان را می گیرد.

در خاتمهٔ این مقال با نقل سطوری چند از کتاب دولت و حکومت در ایران نوشتهٔ دکتر شاپور رواسانی، به بحث پیرامون «دورنمای سیاسی ایران در آغازین دوران رضاشاه» پایان می دهیم:

«به طور خلاصه می توان دورهٔ سلطنت رضاشاه را دورهٔ تجدید سازمان و تحکیم موقعیت طبقه و دولت وابسته به استعمار سرمایه داری در ایران شمرد. هدف دولتی شدن امور اقتصادی و تمرکز شدید نظامی، اداری و فرهنگی و بخصوص توسعهٔ قدرت ارتش و سازمان های پلیسی، تثبیت موقعیت طبقهٔ حاکم وابسته به استعمار

---

۱. وی هنگامی که هم شهردار تهران و هم فرمانده لشگر باغشاه بود، روزی به هنگام عزیمت به مقر فرماندهی مشاهده می کند، مقدار زیادی زباله در پشت دیوار باغشاه تلمبار شده. گویا به سرگرد منشی یا منشی‌زاده که رئیس ستادش بوده دستور می دهد، نامه‌ای به شهرداری بنویسند که این زباله‌ها را جمع کند .دو روز بعد که در پشت میز ریاست شهرداری قرار می‌گیرد، آن نامهٔ کذایی را نیز به عرض وی می‌رسانند. در حاشیه‌اش می نویسد که شهرداری امکانات ندارد، لشگر از کامیون‌های خود برای حمل زباله اقدام کند. سه روز بعد در دفتر فرماندهی همین که این نامه را می‌بیند رو به رئیس ستاد می‌کند و می‌گوید: ما زباله‌ها را برمی‌داریم ولی پدری از شهرداری دربیاورم که آن سرش ناپیداست.

... نامه‌ای از ستاد ارتش به فرماندهی لشگر باغشاه می‌رسد، که فلان دستور را «طابق‌النعل و بالنعل» انجام دهید، وقتی چشمش به کلمهٔ نعل می‌خورد، زیر نامه می نویسد: به نعلبند خانهٔ لشگر مراجعه شود.

... می‌گویند روزی رضاشاه از سربازان لشگر باغشاه سان می‌دید ،وقتی سربازان جوان را که با آراستگی در صف ایستاده بودند می‌بیند به‌یاد دورهٔ جوانی خود می‌افتد، و خطاب به سرلشگر بوذرجمهری می‌گوید: کریم! راستی حیف از جوانی. او بی‌آنکه متوجه نکتهٔ مورد اشارهٔ رضاشاه باشد، و از شعر فقط کلمهٔ جوان را فهمیده بود، بلافاصله این بیت را می‌خواند:

گرچه پیرم توشبی تنگ درآغوشم گیر تا سحرگه ز کنارتو جوان برخیزم

سرمایه داری (انگلیس) و جلوگیری از رشد مبارزات ضد استعماری و ضد استثماری مردم محروم و آزادی‌خواهان طبقات و قشرهای متوسطه ملی بود.

سلسله‌ای که به این صورت پایه‌گذاری شد، وظایفی را که استعمار بر عهده‌اش گذاشته بود، انجام داد؛ چرا که سلطنت پهلوی در ایران فرع تسلط استعمار وجه داخلی آن بود.

پس از اینکه رضاشاه به کمك انگلستان قدرت را در دست گرفت، اجرای برنامه‌های مهم این دولت استعماری و در مرحلهٔ اول تجدید سازمان ارتش و تشکیل وزارتخانه‌ها و به‌کار بردن شیوه‌های جدید اداری، موجب تثبیت قدرت دولت مرکزی (وابسته به استعمار) در کشور شد.

اگر دربار قاجار به تدریج تحت نفوذ و سلطهٔ امپریالیسم روسیه قرار گرفت، دربار پهلوی از همان اول یك مؤسسهٔ استعماری بود، که دولت انگلستان به ایران تحمیل کرد، و تا زمان سقوط نیز تحت نفوذ و نظارت استعمار سرمایه‌داری و به‌طور عمده (آمریکا) ـ منظور مؤلف دوران ۱۷ سالهٔ آخر دودمان پهلوی است. م ـ استعمار سرمایه‌داری به کمك دربار و وابستگان دولتی و طبقهٔ حاکم وابسته، توانست از رشد اقتصادی ایران جلوگیری کرده، و تلاش سرمایه‌داری ملّی در ایجاد بانك و سرمایه‌گذاری در صنایع را درهم شکسته. به فروش کالاهای وارداتی صنعتی و صدور کالاهای کشاورزی و مواد معدنی توسعه داده و به سرمایه‌گذاری در رشته‌های تولیدی و غیر تولیدی در ایران بپردازد.»[1]

* * *

ما بر این باوریم که این روشنگری که به مستندات موثق تاریخی متکی است، برای شناخت انگیزه‌های گسترش شهرها و پویش شهرنشینی در ایام سلطنت رضاشاه، به حدّ کافی مقنع و گویا بوده، و نیاز به شرح و بسط بیشتری ندارد. اکنون دنبالهٔ موضوع را در بستر اصلی و در مبحثی جداگانه پی می‌گیریم.

۲. تهران در دورهٔ رضاشاه

همچنانکه در مبحث پیش یادآور شدیم، سیمای تهران در دوران رضاشاه، به دلایل و عللی که برشمردیم، دگرگونی عمده‌ای پیدا کرد، و ساختار شهری

---

۱. مأخذ یاد شده، صفحات ۲۳ ـ ۱۴۱.

برمبنای نیاز حکومت مقتدر مرکزی موردنظر نیاز استعمار تغییر یافت. ساختمانها و اماکن و خیابان‌های تازه احداث گردید، یا نوسازی شد، و بر وسعت شهر افزوده گشت و زیرساخت‌های متکی بر محور نیاز اقتصادی ـ اجتماعی نظام نو استعمار تدارك دیده شد.

رضاشاه پس از آنکه از نخست‌وزیری دوران دوساله به اریکهٔ سلطنت دست یافت، نخست برای ایجاد قدرت متمرکز مورد نظر استعمار، به سرکوب ایلات و عشایر پرداخت. در نخستین سالهای سلطنت رضاشاه در چند نقطهٔ کشور شورشها و طغیان‌های گستردهٔ ملی بر ضد پادشاهی وی به‌راه افتاد. نظامیان پادگان خوی و سلماس سر به شورش برداشتند. لهاك‌خان باوند در مراوه تپه بجنورد علیه سلطنت رضاشاه برخاست، و حکومت جمهوری اعلام کرد. دولت انگلیس با تجهیزاتی که فوراً در اختیار رضاشاه گذاشت، قیام مراوه‌تپه به شدت سرکوب گردید.

مؤلف کتاب حکومت و دولت در ایران در رابطه با رویدادهای این دوران می‌نویسد:

در اینموقع شگرد تبلیغاتی طبقهٔ حاکم و وابستگان استعمار می‌کوشید، سلطنت پهلوی را به عنوان یك مؤسسهٔ ملی و رضاشاه را به‌عنوان یك وطن‌پرست ضدانگلیسی معرفی کنند. بررسی حوادث آن زمان یك‌بار دیگر نشان می‌دهد که چگونه عوامل استعمار برای ادامهٔ حکومت طبقاتی و حفظ سلطهٔ استعمار سرمایه‌داری برای فریب مردم زحمت‌کش، احساس ملی و ضداستعماری محرومین ایران را به بازی می‌گیرند، و در پشت الفاظ و ادعاها به تحکیم سلطهٔ سرمایه‌داری و ادامهٔ غارت مردم می‌پردازند.[1]

* * *

رضاشاه، پس از تحکیم و تثبیت موقعیت سلطنت خود به رفرم‌های اصلاحگرانه‌ای که طرح آن قبلاً ریخته شده بود، دست زد، و نخستین اصلاحات خود را نیز از شهر تهران آغاز کرد.

روند پویش شهرنشینی و گسترش شهر تهران عمدتاً از سال ۱۳۰۸ شمسی در پی یك رشته اقدامات بنیادی در زمینهٔ زیرساخت نظام نوین[2]، شروع شد.

---

۱. صفحهٔ ۱۲۹

۲. مهمترین این اقدامات انحلال وزارت دادگستری در ۵ اردیبهشت ۱۳۰۶ و تجدید سازمان آن در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۰۷ وسیلهٔ علی‌اکبر داور وزیر وقت دادگستری بود.

نخست بر مبنای نقشه‌ای که از سوی شهرداری آن روز تهران تهیه شده بود، یك کیلومتر بر وسعت شهر افزوده شد، و حدود چهارگانهٔ تهران از سمت شمال به خیابان شهرضا (خیابان کنونی انقلاب)، و از جنوب به ایستگاه راه‌آهن، و از جانب خاور به کارخانهٔ جدید برق (میدان ژاله ـ میدان کنونی شهدا) و از باختر نیز به باغشاه محدود گردید. ورای این محدوده جزو حومهٔ شهر اعلام شد، و مساحت تهران در چارچوب محدودهٔ جدید به بیست و پنج میلیون متر مربع رسد.

روز هجدهم خرداد ۱۳۰۸ واگن‌های اسبی از خیابانهای تهران برچیده شدند، و در واقع خطوط آنها حین تسطیح خیابان‌ها زیر خاك مدفون گردید.

دربارهٔ خطوط واگن‌های اسبی باید توضیح دهیم، در آغاز کار، فقط یك خط ترامواى اسبی از گار ماشین ـ ایستگاه راه‌آهن تهران ـ شهر ری واقع در خیابان ری ـ تا سبزه میدان کشیده شده بود، بعدها تعداد این خطوط افزایش یافت، و تعداد آن به چهار خط رسید، مسیر آن سه خط دیگر عبارت بودند از: ۱. توپخانه تا دروازه قزوین که از ناحیهٔ سنگلج عبور می‌کرد؛ ۲. میدان توپخانه تا چهاراه مخبرالدوله؛ ۳. از میدان پاقاپوق یا محمدیه تا میدان شاه سابق. این خطوط را یك شرکت بلژیکی که عهده‌دار ریل‌گذاری خط آهن تهران ـ شهر ری بود، کشیده بود.

پیش از انهدام خطوط واگن‌های اسبی، در سال ۱۳۰۵ وزارت فوائد عامهٔ کابینه حسن مستوفی لایحهٔ تأسیس اتوبوسرانی در تهران که امتیاز آن به یك شرکت دانمارکی به مجلس داده بود، که با هفت خط اتوبوسرانی در تهران جابه‌جایی مسافران را به عهده بگیرد، لیکن این لایحه در مجلس مسکوت ماند، و چنانکه می‌دانیم بیست و نه سال بعد در سال ۱۳۳۴ شرکت اتوبوسرانی در تهران دایر گردید، و هم‌اکنون نیز به‌نام ـ شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه ـ جابه‌جایی مسافران را در تهران و حومه به‌عهده دارد.

این را نیز باید بگوییم، که سال ۱۳۰۸ از لحاظ ورود تعداد وسائط نقلیه نقطه عطفی در تاریخ گسترش عمومی شهرها، بخصوص تهران به شمار می‌رود. در این سال تعداد ۱۵۲۲ دستگاه اتومبیل سواری، و تعداد ۱۰۱۵ دستگاه کامیون، و تعدادی اتوبوس و مینی‌بوس از ۱۵۴ کارخانهٔ مختلف به ایران وارد گردید. اکثر اتومبیل‌ها آمریکایی و بقیهٔ آنها ساخت آلمان، فرانسه، ایتالیا و یا انگلیس بودند.

افزایش وسایط نقلیه در روند پویش شهری و رونق بازرگانی داخلی و مبادلات تجاری و ساخت اشتغال تازه، هم‌چنین رشد مهاجرت شهر تهران، آغازگر راهی

نوین در مدنیّت شهری شد.

مبادلات کالاهای تجاری سرعت گرفت، نواحی دوردست کشور را در دایرهٔ روابط متقابل اقتصادی قرار داد، ارتباط پایگاههای بازرگانی و گسترش نقل و انتقال مسافر در سطح کشور، سبب پیدایی سازمان‌هایی گردید، که ضرورت ابعاد توسعه وجود آنها را لازم ساخته بود.

چنانکه در کتاب پلیس خفیهٔ ایران نوشتهٔ سیفی‌قمی تفرشی آمده است:

به موجب پیشنهاد شهربانی برای نخستین بار آیین‌نامهٔ دوچرخه‌سواری در ۲۰ ماده تدوین شد و انتشار یافت، و برای اولین بار مقرر گردید اتومبیل‌هایی که به شمیران می‌روند از خیابان لاله‌زار رفته، و از خیابان علاء الدوله ـ فردوسی کنونی ـ مراجعت نمایند، و این در حقیقت نخستین اقدام در یك طرفه کردن معابر و کاربرد آن در تسهیل ترافیك آن روز تهران بود، و نیز افزایش سال به سال اتومبیل‌های شخصی و دیگر وسایط نقلیه اعم از موتوری و کندرو، شهربانی وقت را به فکر تأسیس شعبهٔ «آلات ناقله» در تهران واداشت، که همان ادارهٔ راهنمایی و رانندگی امروز فرزند خلف آن است.

شهربانی وقت در اعلان (آگهی) سبب تأسیس شعبهٔ «آلات ناقله» چنین نوشته بود:

«نظارت بر حرکت، توقف و کورس درشگه‌ها و برقراری نظم رفت و آمد وسائط نقلیه».

* * *

۳. مدنیّت شهری و جمعیت تهران در عصر رضاشاه

همپای گسترش شهر تهران، که با تخریب دروازه‌ها و پرکردن خندق‌ها و برداشتن سایر آثار و برج و باروهای قدیم همراه بود، تهران به تدریج هویت گذشتهٔ خود را از دست می‌داد، و در مسیر تازه‌ای پیش می‌رفت. نظامات و مدنیّت شهرنشینی خاصی که اندر خور زمان و اقتضای رژیم متمرکز بود، پدید می‌آمد، تا آثار قاجاریان بکلّی از ناحیهٔ تهران زدوده شود. خیابان‌های تازه، میدان‌های جدید احداث می‌گردید و ساختمانهایی با اسلوب نوین که رنگ و روی شوونیستی در آنها خودنمایی می‌کرد، ساخته می‌شد، شناسنامهٔ جدیدی به تهران می‌داد، که نام و نشان حکومت مقتدر مرکزی بر چهرهٔ آن نقش بسته باشد.

مبلغان رژیم با تبلیغات گستردهٔ ناسیونالیستی، هیستری شوونیسم ایرانی به‌راه انداخته بودند، تا استبداد کاست ساسانیان و حکومت قومی هخامنشیان به عنوان مظهر ایرانیت، جایگزین همهٔ ارزشها، سنن، آداب و رسومی باشد، که ایرانیان در عرصهٔ حیات سیاسی ـ اجتماعی بعد از اسلام به‌خصوص در ادوار تاریخی صفویان، زندیان و افشاریان به‌دست آورده بودند. نتایج نامیمون اثرات تبلیغ فرهنگی این دوره از تاریخ ایران به تشدید خصومت‌های قومی، تحقیر اقوام دیگر نظیر ترک‌ها، ترکمن‌ها و بلوچها و غیره دامن می‌زد، و سبب آزردگی خاطر و آزار روحی ایرانیان آذری تبار و ترک زبان آذربایجانی می‌گردید؛ دشوارترین و خطیرترین نقش را در احداث پل‌ها، تونل‌ها، راه‌آهن و راه‌های دیگر و کارهای سنگین ساختمانی و بناها را آذربایجانیان بر عهده داشتند، ولی در همه‌جا به ویژه در تهران از طرق گوناگون از جمله با راه‌اندازی نقالی‌ها در قهوه‌خانه‌ها که از حمایت ضمنی رژیم برخوردار بود، با سخیف‌ترین کلمات مورد اهانت قرار می‌گرفتند و نسبت‌های ناروا به آنان داده می‌شد. این‌ها مظاهر ساده‌ای از شوونیسم طلبی حکومت رضاشاهی بود، که به نحو مشمئزکننده در همه‌جا به‌چشم می‌خورد، و ترک‌زبانان با تمام ذرات وجود خود آن را لمس می‌کردند.

شهریار، شاعر آزاده و آذری تبار از دیدن و شنیدن چنین شیوهٔ وهن‌آور، زبان به اعتراض می‌گشاید و آن مسدس معروف را زیرنام تهران و تهرانی می‌سازد، و ما چند بیت آن را به‌عنوان شاه‌مثال در زیر می‌آوریم:

الا ای داور دانا تو میدانی که ایرانی
چه محنتها کشید از دست این تهران و تهرانی
چه طرفی بست ازین جمعیّت، ایران جز پریشانی
چه داند رهبری سرگشتهٔ صحرای نادانی
چرا مردی کند دعوی کسی کو کمتر است از زن
الا تهرانیا انصاف می‌کن خر تویی یا من
تو ای بیمارِ نادانی چه هذیان و هدر گفتی
به رشتی کلّه ماهی خور به طوسی کلّه‌خر گفتی
قمی را بد شمردی اصفهانی را بتر گفتی
جوانمردان آذربایجان را ترک خر گفتی
تورا آتش زدند و خود بر آن آتش زدی دامن
الا تهرانیا انصاف می‌کُن خر تویی یا من

تو اهل پایتختی باید اهل معرفت باشی
به فکر آبرو و افتخار مملکت باشی
چرا بیچاره مشدی،وحشی و بی تربیت باشی
به نقص من چه خندی خود سر منقصت باشی
مرا این بس که می‌دانم تمیز دوست از دشمن
الا تهرانیا انصاف می‌کن خر تویی یا من
چو خواهد دشمنی بنیاد قومی را براندازد
نخست آن جمع را از هم پریشان و جدا سازد
چو تنها کرد هر یك را، به تنهایی بدو تازد
چنان اندازدش از پا که دیگر سر نیفرازد
تو بودی آنکه دشمن را ندانستی فریب و فن
الا تهرانیا انصاف می‌کن خر تویی یا من[1]

اینکه گفته‌اند: «از کوزه برون همان تراود که در اوست» سخن تجربه شده و سنجیده‌ای است. به‌راستی حکومتی که شیشهٔ عمرش به‌دست استعمارگران باشد، جز این ره‌آورد معنوی و فرهنگی نمی‌توانست داشته باشد.

* * *

به هرحال، همپای استقرار حکومت کودتا، رشد جمعیت شهری نیز فزونی گرفت. جمعیت تهران که در سال ۱۳۰۲ شمسی تعداد آن به ۱۹۶/۰۰۰ تن می‌رسید، در سال ۱۳۱۰ به ۳۰۰/۰۰۰ نفر افزایش یافت، واین افزایش همچنان ادامه یافت، به‌طوری‌که در سال ۱۳۱۹ بر طبق آمار منتشره از نتایج سرشماری تهران که صورت پذیرفت، جمعیت تهران ۵۴۰/۰۸۷ تن اعلام گردید.

نرخ رشد جمعیت تهران در این سال‌ها، بیشتر معلول مهاجرت افراد روستایی و شهرستانی به تهران بود، و این مهاجرتها ـ که بعدها با شدت بیشتر شتابنده شد ـ یك مدنیت دوگانهٔ شهرنشینی در شهر تهران پدید آورد ـ که در بخش سوم کتاب، در مبحث مربوط به «مهاجرت» به شرح آن خواهیم پرداخت

باید به این نکتهٔ مهم توجه داشت که ضرورت بسط سرمایه‌داری وابسته در عصر رضاشاه، مظاهر مدنیت شهری را که تا پیش از کودتا در عرصهٔ اجتماعی

---

۱. کلیات دیوان شهریار، جلد اول، صفحات ۶۸۵ ـ ۶۸۶، انتشارات زرین و نگاه، چاپ هفتم، سال ۱۳۶۶.

تهران دیده می‌شد، به‌کلی تغییر داد، رسوم و مقررات تازه‌ای جانشین روابط عمومی بین مردم گردید، و مناسبات اجتماعی به اقتضای تحول زمان، دستخوش دگرگونی های خاصی شد، که در گسترهٔ اجتماعی تغییر لباس عصر قاجار به مدل های اروپایی، و تعویض کلاه ـ وهلهٔ اول به کلاه معروف پهلوی سپس کلاه شاپو، کپی، کاسکت، بره و غیره ـ و هم‌چنین دستورالعمل مربوط به کشف حجاب و لباس متحدالشکل کارمندان ادارات دولتی از نمونه های آن بود.

مؤلف کتاب روزگار و اندیشه‌ها از رسوم جایگزین شده در سالهای ۸ـ۱۳۰۷ چنین یاد می‌کند: «... رضاشاه در حقیقت دامنهٔ اقدامات خود را به تمام کشور توسعه داده، و هیچیك از رشته‌ها را از نظر دور نساخته بود، چنان که جسته و گریخته صحبت از آزادی بانوان می‌رفت و گاه‌گاه حتی بعضی از آنان جرأت و جسارت کرده و با روی باز در محافل و معابر می‌آمدند، و کسی هم جرأت اعتراض را نداشت، درشگه ها هم رسم قدیم را کنار گذارده، و به اشارهٔ شهربانی دیگر ناچار نبودند مانند گذشته هرگاه مسافرشان زن باشد، کروك آن را پائین بیاورند، و بعلاوه نشستن زن و مرد در کنار یکدیگر در درشگه مورد ایراد و خرده‌گیری واقع نمی‌شد.»[1]

سیفی قمی تفرشی نیز در کتاب پلیس خفیهٔ ایران از قیافهٔ شهر تهران در سال ۱۳۱۰، بدینگونه توصیف می‌کند:

«... قیافهٔ شهر تهران به تدریج دگرگون می‌شد، در سال ۱۳۱۰ میدان توپخانه و خیابان لاله‌زار را اسفالت کردند، و شرکت بانوان در امور اجتماعی روز به‌روز زیادتر می‌شد و می‌گویند از همین سال بود که پای زنان کم‌کم به رستورانها و کافه ها باز شد و با چادر یا بی‌چادر در کنار مردان می نشستند. رضاشاه با سرکوبی مخالفان مرکزیت نیرومندی به کشور داده بود و با قدرت در سراسر مملکت حکومت می‌کرد ولی آزادی‌های فردی اندك اندك محدود می‌شد...

بعضی از رجال و صاحبان مقامات آن دوره، شبها را بیشتر در باشگاههای ایران و ایران‌جوان می‌گذراندند...»[2]

در سال ۱۳۱۰ ملك فیصل اوّل پادشاه عراق به ایران آمد و تمام دستگاهها برای پذیرایی وی بسیج شدند، از جمله اقدامات ناروا که در مسافرت وی به ایران صورت

---

۱. مأخذ یاد شده، صفحهٔ ۲۹۹ به نقل از کتاب پلیس خفیهٔ ایران، صفحهٔ ۹۹.
۲. مأخذ پیشین، صفحهٔ ۱۲۷.

گرفت، تخریب سردر نقارخانهٔ قدیم در ابتدای میدان ارگ و هم‌چنین سردر عمارت تخت مرمر بود، تا میهمانان با اتومبیل تا در باغ گلستان بروند!!

بعد از تخریب نقارخانهٔ قدیم، سردر باغ ملّی را ساختند، و نقاره‌زنان در اتاقکی که بالای آن تعبیه شده بود، به نقاره‌زنی پرداختند.

تهران در عصر رضاشاه را در همین‌جا به پایان می‌بریم، اوراق دیگری از تاریخ تهران را می‌گشاییم که سرآغاز دور تازه در تاریخ معاصر ایران به‌شمار می‌رود.

فصل ششم

تهران در آغاز پادشاهی محمدرضا پهلوی

تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

۱. نگاهی گذرا به فروپاشی حکومت رضاشاه و آغاز سلطنت محمدرضا پهلوی
۲. تهران در آغازین سال‌های سلطنت محمدرضا پهلوی
۳. تهران و دولتها در سال‌های ۲۱ - ۱۳۲۲
٤. تهران در نیمهٔ دوم دههٔ ۲۰ - ۱۳۳۰
۵. تهران از دیدگاه مدوّنان فرهنگ جغرافیایی کشور

۱. نگاهی گذرا به فروپاشی حکومت رضاشاه و آغاز سلطنت محمدرضا پهلوی

شیفتگی رضاشاه به آلمان هیتلری، و پیروزی‌های برق‌آسای نیروهای نازی در اروپا، سپس در سرزمین غربی شوروی که مورد هجوم گستردهٔ ماشین مهیب جنگی نازی‌ها قرار گرفته بود، او را به چنان رؤیاهای پندارگرایانه فرو برده بود، که به هشدارها، اخطارها و یادداشتهای رسمی دولتهای متفق که علیه آلمان هیتلری می‌جنگیدند، وقعی ننهاد، و از خواست دولتهای مذکور مبنی بر اخراج جاسوسان آلمانی که زیر پوشش کارشناس، مهندس و کارمند شرکت‌های بازرگانی در ایران لانه کرده و به توطئه و تحریك مشغول بودند، خودداری کرد، و همچنان در این رؤیا به‌سر می‌برد که به زودی پیشتازان نیروهای زرهی آلمان با درهم شکستن استحکامات دفاعی قفقاز، وارد ایران خواهند شد.

این کوته‌بینی و فقدان درایت سیاسی بالاخره بدانجا منجر شد، که سحرگاه سوم شهریور ۱۳۲۰ نیروهای شوروی و انگلیس از شمال و جنوب وارد ایران شدند، نظام دیکتاتوری در همان ساعات اولیه از هم فرو پاشید، رضاشاه که سخت متوحش شده بود نخست به اصفهان فرار کرد، سپس تشبثات و اقدامات محمدعلی فروغی «ذکاء الملك» ـ که از استادان اعظم لژهای فراماسونری بود و به نخست‌وزیری منصوب شده بود ـ رضاشاه را به هوش آورد، و متوجه شد با این اضطرابی که وی از خود نشان می‌دهد، سلطنت موروثی در دودمان پهلوی جداً به خطر خواهد افتاد. چنین بود که با صلاحدید فروغی بار دیگر به تهران مراجعت کرد، و در بیست و پنجم شهریور از مقام سلطنت کنار رفت، و محمدرضا پهلوی به‌جای پدر بر تخت سلطنت نشست. روز بیست و ششم شهریور در مجلس شورا

حضور یافت، مراسم تحلیف و سوگند وفاداری به قانون اساسی را به‌جای آورد.

رضاشاه، که در سوم اسفندماه ۱۲۹۹ به کمك انگلستان با کودتای خود به هرم فوقانی قدرت دست یافت، سپس به مقام نخست‌وزیری رسید، و پس از ۲۴ ماه با دوز و کلك‌ها و شگردهایی که چند و چون آن را باید در متون تاریخ مطالعه کرد، احمدشاه را از سلطنت خلع کرد و سلسلهٔ قاجار را منقرض نمود، و پادشاهی را در دودمان خود استوار ساخت، افسری بود با درجهٔ میرپنجی ـ سرتیپ ـ تنها دارایی‌اش منحصر به حقوقی بود که از دولت می‌گرفت و در خانهٔ اجاره‌ای می‌نشست، امّا روزی که ایران را ترك می‌کرد یکی از متمول‌ترین مردان آن روز جهان به‌شمار می‌رفت.

چه بهتر شاهد گفته‌های خود را از نوشتهٔ کتاب دولت و حکومت در ایران اثر دکتر شاپور رواسانی بیاوریم. خوشتر آن باشد که سرّ دلبران گفته آید از زبان دیگران!

او می‌نویسد:

وی (رضاشاه) که از خانوادهٔ فقیری بود، و به هنگام کودتای سال ۱۲۹۹ ثروتی نداشت، اما توانست در فاصلهٔ زمانی ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۰ یعنی در مدت بیست سال، ثروت کلانی جمع‌آوری کند. در سال ۱۳۲۰ پس از اخراج رضاشاه از ایران، یکی از وکلای مجلس شورای ملی ایران به نام مؤید احمدی در جلسهٔ مجلس اعلام کرد که رضاشاه صاحب ۴۴ هزار مستغل و هفتاد میلیون ریال پول نقد در بانك ملی ایران می‌باشد. درآمد سالیانه رضاشاه هرساله به ۷۰۰ میلیون تومان می‌رسید، که از این مبلغ هرساله ۶۰ میلیون تومان ـ تقریباً برابر ۲۵ میلیون دلار آمریکایی در آن زمان ـ (مطلب داخل خط تیره از خود مؤلف است) به خارج منتقل می‌شد. ثروت رضاشاه در سال ۱۳۲۰ احتمالاً به ۳۶۰ میلیون دلار و یا ۶۰۰ میلیون مارك می‌رسید. در سال ۱۳۲۰ در مجلس شورای ملی گفته شد که رضاشاه خود از سهامداران شرکت نفت جنوب ایران بود. وی سالی ۱۲۰۰۰ پوند استرلینگ از شرکت نفت جنوب بابت حق عبور لوله‌های نفتی از اراضیئی که تصاحب کرده بود دریافت می‌کرد. این مبلغ را قبلاً شرکت نفت به سران ایل بختیاری می‌پرداخت، امّا پس از اینکه دولت مرکزی قدرت گرفت و ارتش مرکزی سامان یافت، دولت انگلستان قبول کرد این پول در اختیار نمایندهٔ مستقیمش در ایران، یعنی رضاشاه قرار گیرد. کل ثروت رضاشاه چنانکه خود در موقع خروج از ایران اعتراف کرد مبلغی بود قریب بر ۷

میلیارد تومان (نزدیك به سه میلیارد آمریکایی در آن زمان)، تعداد دهاتی که رضاشاه در مدت سلطنت تصاحب کرد بالغ بر ۲۱۶۷ پارچه به شرح زیر می‌شد:

استان فارس	تعداد دهات ۱۹	تعداد خانوار ۲۰۰
استان کرمان	تعداد دهات ۱۹۱	تعداد خانوار ۴۲۵۰
استان آذربایجان غربی	تعداد دهات ۱۱۵	تعداد خانوار ۶۳۶۵
استان تهران	تعداد دهات ۴۲۸	تعداد خانوار ۴۴۲۴
استان گیلان و مازندران	تعداد دهات ۱۲۴۱	تعداد خانوار ۳۲۸۷۸.

مؤلف ادامه می‌دهد:

اگر تعداد هر فامیل (خانوار) رابه‌طور متوسط ۵ نفر به حساب بیاوریم، تعداد کسانی که در دهات سلطنتی ایران برای «ذات اقدس مبارك ملوکانه» کار می‌کردند و نتیجهٔ زحماتشان به جیب قبلهٔ عالم می‌رفت به ۲۵۴/۵۸۵ نفر می‌رسید.[1] رضاشاه تمام این دهات را به زور به تصرف درآورد. این دهات از جملهٔ مرغوبترین زمین‌های زراعتی محسوب می‌شدند. به این دهات باید جنگلها، شکارگاهها و مراتع فراوان و زمین‌هایی را که فرزندان و افراد خانواده و نزدیکان شاه تصرف کرده بودند، نیز اضافه کرد.

و به‌دنبال مطالب بالا می‌افزاید:

آنچه که در دورهٔ سلطنت رضاشاه تحت عنوان مبارزه با خوانین و زمین‌داران بزرگ انجام گرفت، کوششی بوده است برای تحکیم قدرت سلطنت استعماری و ایجاد پایگاه اجتماعی وسیع برای سلطنت پهلوی. رضاشاه خود زمینداری بزرگ شد و به هیچ‌وجه در سیستم زمینداری ایران تغییرات اساسی داده نشد، مگر آنکه تعداد زیادی از زمین‌ها که در دست اشخاص مختلف بود به تصرف شخص شاه درآمدند. وضع روابط استثماری دهقانان با مالکان نه‌فقط بهبود نیافت بلکه بدتر نیز شد. در شمال ایران عدهٔ زیادی از مردم محل و صاحبان مشاغل و حرفه‌های

---

۱. بررسی این آمار نشان می‌دهد، که دهات متعلق به رضاشاه در استان خراسان و کرمانشاهان در این سیاهه به‌حساب نیامده، و از این نظر آمار ناقصی است، تا جایی که راقم سطور به‌یاد دارد رضاشاه در استان خراسان مرغوبترین روستاها را به تصرف خود درآورده بود، از جمله قریهٔ معروف فریمان بود، که دارای کارخانهٔ قند نیز می‌باشد. هم‌چنین در گیلان‌غرب و شاه‌آباد (اسلام شهر) روستاهایی را تصاحب کرده بود که در این آمار به‌حساب نیامده است.

مختلف و دهقانان مجبور بودند بدون اجر و مزد برای دربار سلطنتی و شخص شاه بیگاری کنند. در سال ۱۳۲۸ قانونی به تصویب رسید تا ادارهٔ ثبت اسناد و املاك کشور تمام زمین‌های کشاورزی و مستغلات موجود در ایران را ثبت و برای آن مدراك قانونی صادر کند. هر قطعه زمینی که مدت سی سال در تصرف شخصی بود به‌موجب این قانون به‌عنوان ملك به آن شخص واگذار شد، به این ترتیب بر اثر تصویب و اجرای این قانون مالکیت زمینهای بزرگ زراعتی برای عدهٔ محدودی که آن را به زور و به عنف در طی سالیان دراز تصرف کرده بودند، تثبیت شد و به آن به اصطلاح جنبهٔ قانونی داده شد دولت به عنوان مجری قانون حافظ زمینداری بزرگ شد. برای مالکیت زمین به‌هیچ‌وجه حدّاکثری تعیین نشد و به‌همین‌جهت زمینداران بزرگ می‌توانستند به کار خود ادامه دهند. در نتیجهٔ اجرای این قانون و قوانین دیگر که قبلاً تصویب شده بود، تمرکز شدید زمین در دست خاندان پهلوی و زمینداران بزرگ قرار گرفت، چنانکه ۲۶ هزار روستا به ۳۷ خانواده تعلق داشت.[۱]

* * *

رضاشاه با چنین پیشینه‌ای از ظلم و بیدادگری، سرانجام از ایران به جزیرهٔ موریس برده شد، و در هین موقع بود که در خیابان‌های تهران این بیت بر در و دیوار نوشته می‌شد:

افسوس که این مزرعه را آب گرفته　　دهقان پدرسوخته را خواب گرفته

عبدالله کتابی شاعر برخاسته از شهر زنجان در منظومهٔ بلندی تحت عنوان «عبرت نامه» تأثرات رضاشاه را به هنگام خروج از ایران، به نظم کشیده، و زبان حال وی را در رابطه با دهقان ایران چنین یاد می‌کند:

نکِشتم چرا تخم نیکیّ و داد　　نکردم ز دهقان بیچاره یاد
که تا مهر ورزند و یاد آیدم　　چنین روز سختی به‌کار آیدم؟[۲]

---

۱. صفحات ۱۲۳ ـ ۱۲۴ ـ شرح مختصری از جنایات رضاشاه و اینکه چگونه او توانست در عرض مدت کوتاهی زمین‌ها و روستاهای فراوانی را تصاحب کند، در کتابی که به‌نام اسرار املاك شاهنشاهی در سال ۱۳۲۴ به قلم لطفعلی بریمانی منتشر شده، ذکر گردیده. گرچه در این کتاب نویسنده کوشش کرده است رضاشاه را تا حدّی تبرئه کند، امّا از شرح وقایعی که ذکر می‌شوند، می‌توان به‌خوبی به روشهایی که برای غارت مردم به‌کار می‌رفت، پی‌برد.

۲. دیوان دست‌نوشتهٔ این شاعر آزاده در سال ۱۳۲۶ بهنگام دستگیری به جرم فعالیت‌های فرهنگی، از سوی شهربانی ضبط گردید.

۲. تهران در آغازین سال‌های سلطنت محمدرضا پهلوی

با خروج رضاشاه از ایران، نظام دیکتاتوری همچون کاخ مقوایی از هم گسیخته شد و فرو پاشید. اقتصاد کشور که ظاهری رنگ و لعاب‌زده داشت به وضع فلاکت‌باری گرفتار آمد. بیکاری، فقر و گرسنگی چهرهٔ مهیب خود را نشان داد. مردم که از پس سالها فریب سراب‌کیش شخصیت با واقعیت تلخ روزگار خود روبرو شده بودند، به امید یافتن راه چاره و نجات مهاجرت به تهران را آغاز کردند ولی تهران نیز همچون سایر شهرهای ایران در غرقاب فقر و گرسنگی و قحطی دست و پا می‌زد. سربازان رها شده از سربازخانه‌ها پابرهنه و با وضع اسفبار در خیابان‌های تهران پرسه می‌زدند و بسیاری نیز با پای پیاده در جاده‌ها راهی دیار و روستای خود بودند. با وجود چنین نابسامانی‌ها در تهران، سرشماری سال ۱۳۱۸ در این سال‌ها به ۸۸۰/۲۰۰ نفر افزایش یافته است.

تداوم سیل مهاجرت به تهران، به تشدید فقر، بیکاری، گرسنگی و قحطی دامن می‌زد، آنانکه اندك درآمدی داشتند ساعتها برای گرفتن چند قرص نان در جلو نانوایی‌ها از سر و کول هم بالا می‌رفتند، که گاهی به جدال‌های لفظی و زد و خوردهای دو نفر یا چند نفری و دسته جمعی منجر می‌شد، تا جایی که در ۱۷ آذرماه ۱۳۲۱، حدود یکسال و دو ماه و اندی بعد از سقوط حکومت استبدادی رضاشاه، شورش عمومی تهران را فرا گرفت، شمار زیادی از مردم در خیابان‌ها به تظاهرات اعتراض‌آمیز دست زدند، و در جلو مجلس فریاد «ما نان می‌خواهیم» فضای تهران را می‌شکافت و به آسمان می‌رفت. تظاهرات عمومی کم‌کم به شورش تبدیل شد و در اندك زمانی چهرهٔ آشوب و بلوا به‌خود گرفت. تهیدستان و بینوایان و گرسنگان به‌خشونت متوسل شدند، اوباش‌ها دست به غارت مغازه‌ها در خیابان‌های شاه‌آباد ـ جمهوری کنونی قسمت الف ـ و لاله‌زار و سعدی و فردوسی زدند، دولت بلافاصله حکومت نظامی اعلام کرد، و سپهبد احمدی ـ معروف به سپهبد کنتوری[1] و قصاب لرستان ـ به فرماندار نظامی منصوب شد، مسلسل‌ها در

---

۱. سپهبد امیر احمدی را بدین‌جهت سپهبد کنتوری می‌گفتند، که صاحب ۷۰۰ کنتور برق بود، و هر کنتور نمایندهٔ یك مستغل شهری، و او دارای هفتصد مستغلات در تهران بود. عنوان قصاب لرستان نیز از این جهت به وی داده‌شده بود، که در جریان سرکوب ایلات و عشایر لرستان، ظهر قرآن را ممهور به مهر خود نمود و برای تأمین به‌میان عشایر فرستاد، تسلیم‌شدگان را دسته‌جمعی به‌دار آویخت یا تیرباران نمود. وی یکبار دیگر قبلاً به هنگام فرار رضاشاه به اصفهان، به فرمانداری نظامی تهران منصوب شده بود، وجود وی در رأس فرمانداری نظامی تهران به رضاشاه ایمنی خاطر بخشید، و جرأت آن را یافت که از اصفهان به تهران برگردد و رسماً استعفا دهد.

چهارگوشهٔ میدان مخبرالدوله و نبش شمالی و جنوبی تقاطع خیابان‌های لاله‌زار و اسلامبول به‌کار افتاد رگبار مسلسل‌ها مردم را درو می‌کرد، شورش به شدت سرکوب شد[۱]، ولی هیولای قحطی و گرسنگی همچنان بلای جان مردم بینوا و گرسنه بود، و آنان را با بی‌رحمی به کام مرگ می‌کشید.

* * *

دولت بعد از شورش ۱۷ آذر، طرح دادن یك وهله غذای گرم به درماندگان و تهی‌دستان را به اجرا گذاشت، و در راهروهای داخلی مسجدشاه ـ شاخه‌های چپ و راست ـ دیگ‌های «دمپختك» کار گذاشته شد. هر روز صف‌های طویلی برای دریافت این غذای نامأکول در جلو خان مسجدشاه تشکیل می‌شد، همین مسئله نیز عامل تازه‌ای در جهت افزایش مهاجرت تهی‌دستان شهرها به تهران گردید. در این زمان طرح توزیع کوپن مواد غذایی ضروری از قبیل نان، قند و چای نیز به اجرا گذاشته شده بود، عده‌ای از فرصت‌طلبان و قلتشن‌ها به شغل تازه روی آوردند و سرگرم خرید و فروش کوپن مهاجرین بی‌جا و مکان و تهیه شناسنامه‌های مردگان برآمدند، و از این راه ثروتها اندوختند. عده‌ای به‌دنبال کارهای بی‌دردسرتر نظیر گرفتن حواله ورود آرد به تهران و فروش آن در بازار آزاد، و هم‌چنین دریافت سهمیهٔ لاستیك و غیره رفتند. تهی‌دستان نیز در اطراف اردوگاههای نیروهای خارجی با کاویدن زباله‌ها و جمع‌آوری شیشه و قوطی و غیره و فروش آن روزگار تلخ‌تر از زهر را سپری می‌کردند.[۲]

در این روزگار تیره، بدبختی دیگری در میان مردم محروم و بینوا و مهاجران شهرستانی ـ که اغلب شبها را در قهوه‌خانه‌ها بیتوته می‌کردند ـ پدیدار شد، و آن شیوع بیماری تیفوس در تهران بود. آن‌چنان که آن روزها گفته می‌شد، تسرّی این بیماری از طریق بیماران اردوی «زنان لهستانی»[۳] آغاز گردیده بود. مراکز تجمع

---

۱. راقم سطور تا چند روز بعد از سرکوب شورش ۲۱ آذر، مسلسل‌ها را که همچنان در مراکز یاد شده مستقر بودند به چشم خود دیده بود.

۲. راقم سطور که از اردیبهشت ۱۳۲۱ تا اردیبهشت سال ۱۳۲۳ دوران خدمت وظیفهٔ خود را در تهران انجام می‌داد، مشاهدات زنده‌ای از آنچه که در آن‌روزها بر مردم تهران می‌گذشت به خاطر سپرده، که بخشی از آنها را در همین سطور به نظر خوانندگان رسانیده است.

۳. زنان و دختران لهستانی که از چنگ وحشیگری‌های سربازان نازی فرار کرده، و خود را به سرزمین شوروی رسانیده‌بودند، به سبب اشتعال نایرهٔ جنگ در شوروی به تهران ـ که مکان امن‌تری بود ـ انتقال داده شدند، و در دو نقطه (بیمارستان هزار تختخواب ـ که آن‌روزها ساختمان ناتمامی بود ـ و باغ یوسف‌آباد ـ بیمارستان

محرومان شهری و قهوه‌خانه‌های جنوب تهران، چنان چهرهٔ مرگباری داشت، که گویی غبار ماتم بر رخسارهٔ مردم پاشیده شده است.[۱]

۳. تهران و دولتها در سال‌های ۲۱ ـ ۱۳۲۲

پس از فروپاشی نظام دیکتاتوری با آزادی نسبی که در جامعه به‌وجود آمده بود، علی‌الاصول می‌بایست مردم ایران به حقوق و آزادی‌های سیاسی ـ اجتماعی مصرّحه در قانون اساسی «مشروطه» دست یابند و سرنوشت خود را به‌دست گیرند، و برای بهره‌وری از عدالت اجتماعی به ساخت حکومت تازه که مبعوث ملت باشد، بپردازند. لیکن چنانکه دیدیم، این آرزوی به‌حق مردم هرگز تحقق نیافت. چرا؟

پاسخ به‌این چرا؟ رازگشای بسیاری از معماها و روشنگر ماهیت پدیده‌هایی است،که در چند دههٔ اخیر بر میهنمان گذشته است. ما، سعی می‌کنیم جواب آن را به اختصار بدهیم.

نخستین و مهمترین عاملی که سبب شد ملت ایران همچنان در بند اسارت نظام نواستعماری باقی بمانند، وجود محمدعلی فروغی «ذکاء الملك» نخست‌وزیر وقت بود. او با تدابیر ویژه و شگردهایی که به کار گرفت به هیأت حاکمهٔ ایران فرصت داد، تا شیرازهٔ از هم گسیختهٔ خود را ترمیم کنند و مواضع خویش را تحکیم بخشند، و همچنان بر اریکهٔ قدرت پایدار باشند. آری او، بنیان نظام جابرانه و حاکمیت دودمان‌های طراز اوّل و کهن وابسته به انگلیس را برای چند دههٔ دیگر در

---

۵۰۴ ارتش در سه‌راهی ولیعصر و خیابان دکتر بهشتی در محل آن باغ ساخته شده ـ) نگهداری می‌شدند. تعدادی از این زنان و دختران با مردان ایرانی ازدواج کردند و در تهران ماندند، بعضی از آنان نیز بدون رعایت قیودات اخلاقی آمیزش‌های نامشروع با ایرانیان داشتند. زنان و دختران لهستانی از طریق راه آبی جنوب به نقطهٔ دیگر منتقل شدند، و پس از پایان جنگ به وطن خود بازگشتند.

۱. آن‌روزها استادی داشتم که نزدش تلمذ می‌کردم، او که به چند زبان زندهٔ دنیا مسلط بود، دورهٔ پزشکی را در آلمان نیمه‌تمام رها کرده، به استخدام وزارت امورخارجه درآمده بود و بعداً به سبب اختلاف‌نظر با علی سهیلی نخست‌وزیر وقت، منتظر خدمت گردید بود. در بعضی روزها همراه وی به قهوه‌خانه‌های جنوب شهر سر می‌زدیم، و او با داروهایی که در کیف دستی خود داشت به مداوای بیماران مبتلا به تیفوس می‌پرداخت، من از نزدیك با بسیاری از رموز دردناك تلخکامی‌های مردم بی‌سرپناه آشنایی پیدا کردم. این استاد را در کتاب تاریخچه‌ها که با نام اطلاعات عمومی سپیده منتشر شده، معرفی کرده، و گوشه‌ای از حق استادی را ـ که دین خود می‌دانم ـ ادا کرده‌ام.

ایران تثبیت کرد.

باید دانست که از ابتدای قرن نوزدهم دیپلماسی استعماری انگلیس شبکه‌ای از وابستگان خود را در یك سازمان سری منسجم نمود، و اینان در تمامت دوران قاجار ـ اعم از عصر استبداد و مشروطیت ـ و هم‌چنین دوران حکومت پهلوی‌ها رهبری سیاسی کشور را ـ به استثنای دورهٔ ۱۷ سالهٔ پایانی رژیم پیشین ـ به دست داشتند، بی‌آنکه نقش فریب‌کارانه و ماهیت وابستگی پنهانی آنها به استعمار جهانی شناخته شود. این گروه همان فراماسونها هستند، که از قانون اساسی واحد در سطح جهانی تبعیت می‌کنند، و صیانت منافع موطن ممتاز «انگلستان» در رأس آماج‌های جهانی آنها قرار دارد، محمدعلی فروغی که دارای تبار یهودی بود، یکی از سرشناس ترین استادان اعظم لژهای ماسونیك ایران به‌شمار می‌فت. این مهرهٔ کارگزار بیگانه همواره در حساس‌ترین مقاطع تاریخی، مهمترین نقش‌ها را به‌عهده داشت. از شگفتی‌های نقش درجه اول این مهرهٔ وابسته همین بس، که اولین نخست‌وزیر رضاشاه بود، که به استقبال پادشاهی وی رفت و مراسم تاجگذاری او را راه انداخت، و هم آخرین نخست‌وزیر وی بود، که متن استعفای رضاشاه، به تقریر او نوشته شد. بدین ترتیب هم در روی‌کارآمدن (آوردن) رضاشاه، هم در بدرقه و «بردن» او از ایران، این مهرهٔ کارگزار نقش نمایندگی استعمار انگلیس را بازی کرد، و الحق از عهدهٔ وظیفهٔ محوله به‌خوبی برآمد. هم‌چنین محمدعلی فروغی نخستین نخست‌وزیر دوران سلطنت محمدرضا پهلوی بود. رضاشاه دست پسرش را به دست او داد، تا در پناه خود ـ و در حقیقت زیر چتر حمایتی فراماسونها ـ او را نگهدارد. او بعد از چند ماه از نخست‌وزیری کنار رفت، و سمت وزارت دربار را به‌عهده گرفت، تا همچنانکه رضاشاه را برای رهانیدن از خشم ملت به انگلیسی‌ها سپرده بود، فرزندش را از نظر آموزش سیاسی و فراگیری راه و رسم کشورداری به شیوهٔ سنتی فراماسون‌ها، تعلیم بدهد، و در همین سمت بود که در سن ۶۴ سالگی چشم از جهان فرو بست، و کارنامه‌ای از خود بجای گذاشت، که هیچ نقطهٔ روشنی در جهت بهروزی مردم در آن دیده نمی‌شود.

فروغی بزرگترین گام را علیه مصالح ملّی زمانی برداشت، که عناصر برگزیدهٔ دوران رضاشاه را به‌عنوان نمایندگان مردم در صندلی‌های دورهٔ سیزدهم مجلس نشانید، که خود پی‌آمدهای گسترده‌ای از لحاظ تضییع حقوق اجتماعی ـ سیاسی و زیان‌های فراوان اقتصادی و مالی به‌دنبال داشت.

حسین کی استوان مؤلف تاریخ نهضت‌های ایران در دوران معاصر به‌درستی نوشته‌است:

اگر مرحوم محمدعلی فروغی گذاشته بود انتخابات مجلس سیزدهم تجدید شود و عناصر ملی و بقیةالسیف رجال آزادیخواه قدیم در آن مجلس شرکت جویند، بسیاری از آمال اصلاح‌طلبان انجام می‌گرفت و عاملین سیه‌روزی ایران به مجازات می‌رسیدند، و کشور ما یك دورهٔ تحول اساسی به خود می‌دید، و فصل جدیدی در تاریخ ایران آغاز می‌شد. لیکن این‌کار نشد و صد یك آنچه در اثر جنگ جهانی می‌بایست از حکومت دموکراسی نصیب ما بشود، نشد.[1]

* * *

اقدام بعدی کابینهٔ فروغی که دست‌کمی از مشی ضد ملّی قبلی نداشت، افزایش نرخ لیرهٔ استرلینگ و به تبع آن دلار، به سود انگلستان و آمریکا بود، و با این کاهش عمدی ارزش ریال، نرخ همه چیز به‌طور سرسام‌آور در ایران بالا رفت و مردم ایران را به روز سیاه نشانید.

فروغی پس از انجام مأموریت تاریخی خود، جای خود را به برادر دیگر ماسونی، یعنی علی سهیلی و او نیز پس از مدت کوتاهی به‌برادر دیگر احمد قوام (قوام‌السلطنه) داد، و در دورهٔ زمامداری وی که ۱۸ مرداد ۱۳۲۱ آغاز شده بود، در آذرماه با شورش بزرگی در تهران روبرو شد، که در صفحات پیشین به شرح آن پرداخته‌ایم.

آنگاه باز هم نوبت به علی سهیلی رسید، و او مجدداً در ۲۸ بهمن ۱۳۲۱ ـ دو ماه و ده روز بعد از شورش ۱۷ آذر ـ جای احمد قوام را گرفت.

چون در این زمان هنوز مسئلهٔ خواربار مشکل عمدهٔ جامعه بود، در کابینهٔ دوم علی سهیلی وزارتخانهٔ تازه‌ای به نام وزارت خواربار تأسیس گردید، و سید محمد تدین ـ باز هم یکی از برادران ماسونی ـ در رأس آن قرار گرفت. این برادران که پست‌های نخست‌وزیری و وزارتخانه‌ها را بین خود تقسیم کرده بودند، به‌جای اینکه در پی رهایی مردم ایران از چنگ فقر و گرسنگی، و مضیقهٔ مایحتاج عمومی و تأمین نیازمندی‌های غذایی برآیند، چنان دست به چپاول و غارت اموال عمومی و بودجهٔ مملکتی زده بودند، که اندك مدتی تمام اعتبارات این وزارتخانهٔ

---

۱. جلد اول، صفحهٔ ۲۵۶.

جدیدالتأسیس را بالا کشیدند، رسوایی این اختلاس چنان ابعادی پیدا کرد، که ناگزیر در آن تخته کردند، و بساط ناگسترده را برچیدند.

در دورهٔ چهاردهم مجلس شورای ملّی دکتر محمد مصدق نمایندهٔ مردم تهران علیه سهیلی و تدین اعلام جرم کرد. به‌رغم حمایت فراماسون‌ها از برادران خود، پافشاری دکتر مصدق و چند نمایندهٔ دیگر و هم‌چنین پیگیری روزنامه‌ها عرصه را بر هیأت حاکمه آن‌چنان تنگ کرد، که لایحهٔ تعقیب کیفری این دو به جرم اختلاس اموال دولتی در مجلس به تصویب رسید (تعقیب قانونی و کیفری نخست‌وزیران و وزرا نیاز به تصویب مجلس داشت.) پرونده به دیوان کیفر کارکنان دولت فرستاده شد، منتها دادگستری ـ که همواره بهشت خیانتکاران بود - این برادران را از اتهام منتسبه تبرئه کرد!!

* * *

در این دوران دو حادثهٔ تاریخی در تهران روی داد: نخست اینکه در فروردین‌ماه ۱۳۲۱ دولت ایران به سبب اعلان جنگ ژاپن به آمریکا و انگلیس، با آن دولت قطع رابطه نمود، و وزیر مختار ایران را از آن کشور فرا خواند. دومین رویداد بزرگ سال ۱۳۲۲، تشکیل کنفرانس سران دولتهای متفقین در تهران بود. این کنفرانس که با شرکت مارشال استالین، سِر وینستون چرچیل و فرانکلین روزولت رؤسای کشورهای شوروی، انگلیس و آمریکا تشکیل یافته بود، اعلامیه‌ای با امضای سران متفقین انتشار یافت که مؤید تضمین استقلال ایران بود.

برای حفظ خاطرهٔ این کنفرانس، سه خیابان از خیابان‌های تهران به نام‌های مارشال استالین، چرچیل و روزولت نامگذاری گردید و لوحهٔ آن‌ها بر خیابان‌های مذکور نصب گردید.[1]

* * *

والنتین برژکف، مترجم انگلیسی استالین در کنفرانس تهران در کتاب خاطرات[1] دو صفحه‌ای را به شرح مشاهدات خود در تهران اختصاص داده، که تصویر نیم‌رخی است از تهران و مردم آن‌روزهای تهران. وی چنین نوشته است:

صبح روزی که قرار بود برای آشنایی با تهران به شهر بروم زودتر از خواب برخاستم تا قبل از شرکت در جلسات مربوطه، چند ساعتی فرصت داشته باشم از

---

۱. این کتاب با ترجمه هوشنگ جعفری، زیر عنوان خاطرات برژکف در سال ۱۳۶۳ از سوی نشر نو با تیراژ ۵۰۰۰ نسخه چاپ و منتشر شده است.

شهر دیدن کنم.

خورشید تازه از پشت تپه‌هایی که اطراف پایتخت را احاطه کرده بودند، بالا می‌آمد. در پارك سفارت زیر شاخ و برگ‌های درختان کهنسال سایهٔ مطبوعی حس می‌شد، در خارج از سفارت در خیابان، هوا آفتابی حتی داغ بود. در امتداد پیاده‌رو جوی آبی بود که آب گل‌آلودی در آن جریان داشت، درختان چنار کنار پیاده‌رو با سایهٔ درازشان قسمتی از پیاده‌رو را پوشانده بودند.

خیابان‌ها خلوت بود و عدهٔ کمی در رفت و آمد بودند. من در حالی که هیچ آشنایی با شهر نداشتم از روی حدس و گمان به طرف مرکز شهر حرکت کردم. هرچه به مرکز شهر نزدیکتر می‌شدم خیابانها شلوغ‌تر می‌شد، در آنجا ساکنین ثروتمند پایتخت در حال گردش صبحگاهی بودند. خانمهای ظریف و خوش لباس عینك‌های تیره‌ای به چشم زده بودند که تقریباً نیمی از صورتشان را پوشانده بود. در مقایسه با اشخاص مسن که خود را در لباس‌های مشکی گشاد می‌پوشاندند، این قبیل خانمهای مدپرست غالباً لباس‌های گلدار و چسبان به تن داشتند. اغلب این خانمها را آقایان جا افتاده‌ای که لباس مد روز به تن داشتند و موهایشان را صاف شانه کرده بودند همراهی می‌کردند. انگشتریهای درشت آقایان، گوشواره و گردنبند و النگوهای گرانقیمت خانمها نشانهٔ برخورداری از یك زندگی مرفه و ثروتمند بود، در حالی که در گوشه‌ای از همین شهر فقر وجود داشت. حتی در همین محله‌های اعیان نشین افراد ژنده‌پوش و فقیری که با التماس گدایی می‌کردند، به چشم می‌خوردند.

پس از رسیدن به میدان مرکزی به سمت بازار رفتم. به نظرم آمد که نزدیك باشد. از کنار لیموزین‌های مجلل، الاغ‌های مردنی که بارهای سنگینی را بر پشت داشتند عبور می‌کردند، همراه الاغها، دهقانانی که از روستاهای نزدیك به شهر آمده بودند تا سبزی و میوه و سایر محصولات خود را به فروش برسانند حرکت می‌کردند. در پیاده‌رو، نزدیك دیوار، نامه‌نویسهای خیابانی نشسته بودند و در ازای دریافت مبلغی برای افراد بی‌سواد نامه و عریضه می‌نوشتند.

میدانی که من وارد آن شده بودم «توپخانه» نام داشت و نزدیك آن بازار بزرگ سرپوشیدهٔ «امیر» واقع شده بود. این بازار از چند محوطهٔ وسیع و مسقف تشکیل شده بود که چندین دالان بلند و باریك آنها را به هم متصل می‌کرد، نور آفتاب به زحمت از سوراخهای نسبتاً کوچکی که در سقف بازار تعبیه شده بود به درون دالانها

می تابید. در دو طرف دالان تعداد زیادی مغازهٔ کوچك ساخته بودند.

بازار محوطهٔ بسیار بزرگی را شامل می‌شد. در آنجا چندین مسجد و حمام و مدرسهٔ علوم دینی و نیز چند کارگاه مختلف صنایع دستی ساخته شده بود. در برخی از کارگاهها صدای کوبیدن چکشهای مسگران به ظروف مسی گوش را کر می‌کرد. سر و صدای دکاندارها و قهوه‌چی‌ها در فضای بازار طنین‌انداز بود. بوی تند و تیز ادویه و دودی که از سرخ کردن گوشت گوسفند بلند شده بود و بوی عطر میوه‌جات شامهٔ انسان را غلغلك می‌داد.

بازار تهران نه تنها در حکم بطن پایتخت ایران است، بلکه در زندگی سیاسی و اقتصادی کشور نیز نقش یك هوا سنج مهم را بازی می‌کند. بازار در تمام جریانات و حوادث به‌طور محسوسی عکس‌العمل نشان می‌دهد.

مثلاً همانطور که اتکاء نیویورك به وال استریت است در تهران به بازار توجه می‌شود. و می‌گویند: «بازار مخالفتی ندارد... بازار نگران است... بازار مخالف است...»[۱]

۴. تهران در نیمهٔ دوم دههٔ ۲۰ ـ ۱۳۳۰

چنانکه در صفحات پیشین اشاره کردیم، تهران در سال ۱۳۲۵ بر مبنای سرشماری که صورت گرفته بود دارای ۸۸۰/۲۰۰ نفر جمعیت بود، لیکن در سال‌های بعد نیز مهاجرت مردم به تهران همچنان ادامه داشت، و بر جمعیت تهران روز به روز افزوده می‌شد. گرچه از تعداد جمعیت تهران در این سال‌ها آمار دقیقی در دست نیست، ولی کارشناسان حدس می‌زدند، که جمعیت ساکن تهران از مرز یك میلیون نفر گذشته است.

در بیستم فروردین‌ماه ۱۳۲۸ طرح تصویبنامه‌ای در هیأت وزیران کابینهٔ محمد ساعد برای تعیین محدودهٔ جدید شهر مطرح گردید، که تصویب آن تا هفتم خردادماه همان سال به‌طول انجامید. به‌موجب این تصویبنامه حدود نهایی شهر تغییر داده شد و بر محدودهٔ آن افزود، و وسعت تهران در آن‌روز ۳۶ کیلومتر مربع تعیین گردید، که در صورت لزوم و در حدّ نهایی تا ۵۸ کیلومتر مربع قابل افزایش بود.

---

۱. مأخذ یاد شده، صفحات ۱۰۴ ـ ۱۰۵.

صدور این تصویبنامه که حدود تازهٔ شهر تهران در آن مشخص گردید، در پی یك رشته اقداماتی بود، که از دیرباز در جهت لوله‌کشی آب تهران در اولویت خاص قرار گرفته بود. ـ ما در مبحث مربوط به آب تهران به پیشینهٔ این اقدامات اشاره خواهیم کرد.

آمار ممیزی که در سال‌های ۲۵ ـ ۱۳۲۶ از سوی شهرداری تهران تهیه شده بود، انواع مستغلات موجود در تهران را به شرح زیر نشان می‌داد.

خانه و آپارتمان	۶۳/۳۶۱	باب
مغازه و دکان، فروشگاه و نظایر آن	۳۲۱۱۲	باب
زمین غیر محصور	۸۲۲۹	قطعه
گاراژ	۷۶۸	باب
حمّام	۲۶۵	باب
مسجد	۱۵۹	باب

البته ارقام بالا، که شهرداری در آن تاریخ اقدام به تهیه آن کرده بود، نمی توانست ارقام واقعی و حقیقی مستغلات تهران باشد، چون روند غیرقابل کنترل مهاجرت روستائیان و شهرستانی‌ها به تهران، سبب شده بود، که تهران روز به روز در خارج از محدودهٔ قانونی گسترش بی‌رویه‌ای پیدا کند. منازل مسکونی و مغازه‌ها برای رفع حوایج ساکنان در گوشه و کنار بیرون از حدود رسمی تهران، چون قارچ می‌روییدند، و دولت نیز هیچ‌نوع کنترل و نظارتی بر آنها نداشت.

بنابراین آماری که در بالا ذکر شده، فقط مربوط به مستغلات داخل محدودهٔ شهری در آن زمان است، تنها از این نظر بر مقرون به حقیقی بودن آنها می توان اطمینان داشت.

در همین سال‌ها، گروه تهیه‌کنندگان فرهنگ جغرافیایی کشور نیز فعالیتی را آغاز کرده بودند، که تهران و روستاهای وابسته به آن را شناسایی و در کتاب مدوّنی انتشار دهند. تصویری که در فرهنگ جغرافیایی کشور از تهران ترسیم شده، نمودار موقعیتی است که تهران در آن سالها داشته است، چون این کتاب نایاب و در دسترس همگان نیست، از لحاظ آشنایی خواننده با سیمای آن‌روز تهران، عین آن را استنساخ کرده، در صفحه بعد خواهیم آورد.

* * *

باید در پایان این مقوله، به مطلبی اشاره کنیم که آن‌روزها سخن روز محافل و مطبوعات بود، و آن منظرهٔ آب‌های کثیف جویهای خیابان‌های تهران بود، در پیرامون آن مطالب و مقالات فراوانی در جراید و مطبوعات داخلی و خارجی نگاشته می‌شد. معروفترین این نوشته‌ها، شرحی است که «ویندل ویکلی» کاندیدای معاونت ریاست جمهوری آمریکا، پس از دیدار از تهران در کتاب مشهور خود به نام یک جهان نوشته است. این نوشته آن‌روزها سر و صدای فراوانی را برانگیخت، و در مطبوعات ایران «له و علیه» آن مقالات تندی نگاشته شد. ترجمهٔ آن نوشته چنین است:

برجسته‌ترین نمونهٔ عدم بهداشت که در تهران پایتخت ایران شیوع دارد، آب مشروب تهران است، که در جویهای سرباز در کنار خیابانها جاری است، و اهالی بدن و لباس خود را در آن شستشو نموده، سپس به‌وسیلهٔ پمپ به اشکوبه‌های مختلف خانه‌های خود بالا برده، از آن می‌نوشند و با آن طبخ می‌کنند. مَثَلِ قدیم که گفته‌اند: آب پس از هفت مرتبه جابه‌جا شدن به‌خودی خود تمیز می‌شود، اهالی را لاابالی نموده، ولی اسهال و وبا و مالاریا و دوازده بیماری دیگر که به‌وسیلهٔ آب سرایت می‌کند بر کنار نیستند و از هر پنج کودك که در تهران متولد می‌شوند، یك کودك تا سن شش‌سالگی فوت می‌نماید.

۵. تهران، از دیدگاه مدوّنان فرهنگ جغرافیایی کشور

تهران، مرکز و پایتخت کشور شاهنشاهی ایران و مرکز استان مرکزی و شهرستان تهران.

تهران، در ۵۱ درجه و ۲۴ دقیقه طول خاوری گرینویچ و ۳۵ درجه و ۴۱ دقیقه عرض شمالی واقع است.

ارتفاع متوسط در قسمت شمالی شهر ۱۲۰۰ متر از سطح دریاست. تهران به خط مستقیم در ۱۰۰ کیلومتری جنوب دریای خزر و ۶۰۰ کیلومتری شمال خلیج فارس واقع گردیده است.

ولی با خط‌آهن ۴۶۱ کیلومتر تا بندرشاه (بندر ترکمن کنونی) کنار دریای خزر و ۹۳۷ کیلومتر به بندر شاهپور (بندر امام خمینی) کنار خلیج فارس واقع شده، ایستگاه مرکزی راه‌آهن سرتاسری کشور در جنوب تهران می‌باشد.

موقع ظهر تهران (ساعت ۱۲)، شهرهای مسکو و بغداد ساعت ۱۱/۳۰،

اسلامبول ۱۰/۳۰، برلین ۹/۳۰، پاریس و لندن ۸/۳۰، نیویورك ۳/۳۰، سان‌فرانسیسکو ۰/۳۰، بمبئی ۱۴، پکن ۱۶ و توکیو ساعت ۱۷/۳۰ می باشد.

تهران در زمان آبادی شهرری، قریه بوده و پس از خرابی ری از زمان سلاطین صفویه توسعهٔ آن شروع و در سلطنت آقا محمدخان قاجار رسماً پایتخت تعیین،ولی عظمت و آبادی حقیقی آن از زمان سلطنت اعلیحضرت رضاشاه پهلوی آغاز گردید. کلیّه خندق و دروازه‌های قدیمی را از بین برد و از هر طرف، خصوصاً به سمت دامنه‌های شمال توسعه و به تدریج به وضعیت فعلی رسید، و روز به‌روز به وسعت و اهمیت آن از هر حیث افزوده می‌گردد.

تهران از لحاظ شهرداری به ۱۰ برزن و از لحاظ شهربانی به ۱۲ کلانتری و ۱۶ پاسگاه (انتظامی) تقسیم گردیده است.

جمعیّت تهران که در زمان قاجار از ۱۵۰/۰۰۰ تجاوز نمی نمود، در سرشماری سال ۱۳۱۸ به رقم ۵۴۰/۰۰۰ نفر، و در سرشماری ۱۳۲۱ قریب به ۷۰۰/۰۰ نفر رسیده بود، حالیه نزدیك به یك‌میلیون نفر می‌رسد.

تهران در دامنهٔ جنوبی رشته کوه‌های البرز واقع شده، از طرفی انتهای شمال باختری کویر مرکزی محسوب می‌شود، با این وضع دارای هوای نسبتاً معتدل است و چهار فصل مشخص دارد، و ییلاق و قشلاق آن تقریباً متصل به شهر است.

آب شهر بر حسب اقتضای موقعیت به‌طور کلی جریان شمال جنوبی است، و از ۲۵ رشته قنات و نهر معروف کرج مشروب می‌گردد.

در صورتیکه مذهب رسمی شیعه است، طبق سرشماری سال ۱۳۱۸ از پیروان ادیان مختلفه به‌شرح زیر در تهران ساکن هستند:

مسیحی در حدود ۳۰/۰۰۰ نفر؛ کلیمی ۱۵/۰۰۰ نفر؛ زردشتی ۲/۰۰۰ نفر و سایر ادیان در حدود ۸/۰۰۰ نفر ثبت گردیده است.

زبان رسمی و رایج فارسی است، ولی پیروان ادیان مختلفه و هم‌چنین قسمتی از سکنه که از نقاط مختلف کشور در مرکز سکونت نموده‌اند، به زبان معمولی خود تکلم می نمایند.

تهران دارای میدان‌های متعدد وسیع و خیابان‌های طولانی و زیبای شمال جنوبی، و شرقی غربی است که طولانی‌ترین خیابان شمال جنوبی به‌نام پهلوی (بعد از انقلاب نخست به‌نام مصدق و سپس به‌نام خیابان ولیعصر تغییر نام یافت) که ۶/۲۰۰ متر، و شرقی غربی خیابان معروف شاهرضا (به نام خیابان انقلاب تغییر یافته است) ۵/۵۰۰ متر است.

فعلاً در حدود ۳۳ خط اتوبوسرانی در داخل شهر و ۱۲ خط به ییلاقات و قراء حومه، بعلاوه در سالهای اخیر هزاران اتومبیل تاکسی جهت ایاب و ذهاب ساکنین مهیا شده است.

از بناهای معظم و قابل ملاحظه ساختمانهای کاخ سلطنتی، دادگستری، دارایی، بانك ملّی، شهربانی، وزارت جنگ، وزارت خارجه و هزاران بناهای دولتی و ملّی (خصوصی) دیگر که از حیث زیبایی جالب توجه می باشند در تهران ملاحظه می شود، که تماماً در دوران اعلیحضرت رضاشاه پهلوی ایجاد گردیده و فعلاً رو به افزایش است.

علاوه بر مجلس شورای ملی ـ آن روزها هنوز مجلس سنا دایر نشده بود ـ کلیهٔ وزارتخانه‌ها و ادارات کشوری و لشگری و بنگاه‌های دولتی و ملّی (خصوصی) و قسمت مهمی از رسته‌های مختلف ارتش در این مرکز استقرار دارند.

فعلاً در حدود ۳۰ سفارتخانه از کشورهای عالم در این مرکز برقرار و عهدنامهٔ معروف کنفرانس تهران سران متفقین (روزولت، استالین و چرچیل) در نهم بهمن سال ۱۳۲۲ شمسی برابر با ۲۹ ژانویه سال ۱۹۴۲ میلادی در این شهر برقرار گردید.

تهران مرکز دانشگاهها و دانشکده‌های مختلف است از جمله دانشگاه تهران ـ دانشگاه جنگ ـ دانشکده پزشکی ـ حقوق ـ ادبیات ـ فنی ـ دامپزشکی ـ علوم معقول و منقول ـ کشاورزی و غیره.

موزهٔ آثار باستانی و کتابخانهٔ آن بسیار قابل ملاحظه است.

در تهران ۵۰ دبیرستان (دخترانه و پسرانه) ـ ۱۰۰ دبستان پسرانه ـ ۱۲۰ دبستان دخترانه ـ ۳۵ کودکستان وجود دارد.

۳۰ بیمارستان دولتی و ملی (خصوصی) و ۷۰ درمانگاه، ۶ بانك با ۳۰ شعبه و باجه در نقاط مختلف شهر وجود دارد.

۱۶ باجهٔ پستی و ۳۵ صندوق پست و ۱۶ شعبهٔ آمار در تهران دایر است.

۷۰ روزنامه و مجلات مختلف منتشر می‌گردد.

۲۵ کارخانهٔ دولتی و ملّی (خصوصی) ـ ۳۰ چاپخانه ـ ۵۰ بنگاه مسافربری ـ ۴۰ تماشاخانه و سینما ـ و ۹ جایگاه پمپ بنزین در فعالیت می‌باشند.

گورستان تمام ادیان مختلف در جنوب خاوری شهر، حدود مسگر آباد واقع شده است.

تهران علاوه از راه خشکی و راه دریای آزاد، به وسیلهٔ خطوط هوایی باتمام مراکز مهم عالم ارتباط داشته، و با بیشتر کشورهای خارجی روابط بازرگانی دارد.

صنایع مختلف ماشینی و دستی از قبیل قالی بافی ـ پارچه بافی ـ بلورسازی ـ چرم سازی ـ شیمیایی ـ سیمان ـ کبریت سازی ـ صابون ـ گلیسیرین ـ اقسام فلزکاری ـ نقره سازی ـ میناکاری ـ مُنبّت کاری ـ اقسام مشروبات الکلی ـ دخانیات و غیره به بهترین نوع برای مصرف داخلی و صدور به خارج تهیه می نماید.

۶. تهران در دوران زمامداری رزم‌آرا

تهران در سال ۱۳۲۹ شمسی، در حیات سیاسی و اجتماعی تاریخ ایران، یکی از حساس ترین مقاطع تاریخی خود را می گذرانید. کابینهٔ نظامی رزم‌آرا ـ مرد قدرتمند آن روز ارتش ـ برای این روی کار آورده شد، که مسئلهٔ نفت را به سود استعمار پیر انگلیس فیصله دهد. رزم‌آرا برای پیشبرد آماج های خود به یك رشته اقدامات حادّی دست زد، که هریك در جای خود حاوی اهمیت در خور توجه بود ـ که شرح تحلیلی یکایك آنها در این مقال نمی گنجد.[۱]

رئوس برخی از این اقدامات عبارت بود از: اعلام هویت کارمندان عالی رتبهٔ دولتی مشمول بند «ج» ـ کارمندان والامقام ناصالح که صلاحیت خدمت در هریك از ارگان های دولتی از آنان به‌کلی سلب شده بود ـ تعطیل ایستگاه رادیو آمریکا که در داخل ایران برای افراد نظامی آمریکا سخن پراکنی می کرد، انعقاد قرارداد بازرگانی با دولت اتحاد جماهیر شوروی، ارائهٔ لایحهٔ تشکیل انجمن های استان و شهرستان به مجلس شورای ملی، انتزاع ادارهٔ کل جنگلها از وزارت کشاورزی و سازمان دهی «بنگاه جنگلها» با عناصر جدیدالاستخدام، و ایجاد آموزشگاه های جنگلبانی و کمك مهندسی و متخصص جنگل به‌منظور صیانت منابع ملّی از تعرض متنفذان محلی و مرکز، نظارت مستقیم در امور نان شهر تهران و توزیع آرد به نانوایان و غیره...

درکنار این اقدامات، طرح فیصله دادن نفت که به مسئلهٔ غامض روز درآمده بود، و ملت ایران خواهان قطع نفوذ استعمار در صنعت نفت بودند، هدف اصلی و مهم رزم‌آرا شمرده می شد. اقدامات رزم‌آرا عمدتاً بدین منظور صورت می گرفت تا

---

۱. برای آگاهی از جزئیات آنها، کتاب دولتهای ایران در عصر مشروطیت، جلد اول، اثر قلمزن را بنگرید.

توجه افکار عمومی و پشتیبانی اقشار محروم را به‌سوی خود معطوف کند، و خود را دولتمرد اصلاحگرا و نیرومند بشناساند، و احتمالاً مجموعه اقدامات رزم‌آرا در حکم پردهٔ «ساتری» بود، بر آنچه وی به‌عنوان هدف غایی می‌خواست انجام دهد، مانند کودتا و نظیر آن.

رزم‌آرا با همهٔ زرنگی و هوشمندی در آخرین نطق خود در مجلس، دست خود را ناشیانه رو کرد، به دفاع از طرح تجدید قرارداد نفت پرداخت، لیکن هرگز فرصت آن را نیافت تا متن آماده شدهٔ طرح قرارداد را که بر مبنای اصل تنصیف ۵۰ ـ ۵۰ تنظیم شده بود و در کیف دستی خود داشت، در معرض قضاوت مردم قرار دهد. وی روز ۱۶ اسفندماه ۱۳۲۹ در مسجدشاه که به اتفاق اسدالله علم وزیر دربار در مجلس ترحیم آیت‌ا... فیض شرکت کرده بود، ترور گردید.

* * *

باید در نظر داشت که رزم‌آرا در دوران کوتاه نخست‌وزیری خود در زمینهٔ اصلاحات شهری در جنوب تهران دست به اقدامات و عملیاتی زد، که بخشی از آنها از خواستهای مکرّر ساکنین تهران، از دولتهای پیشین بود. اقدامات اصلاحی و عمرانی رزم‌آرا در جنوب شهر تهران سخت مورد توجه اقشار محروم و تهی‌دستان و زاغه‌نشینان قرار گرفت و سبب کسب محبوبیت وی شد. پوشاندن نهر فیروزآباد که از آرزوهای دیرین ساکنین جنوب تهران بود، و دولتهای قبلی هنگام روی‌کار آمدن وعده‌هایی در این باره می‌دادند، و بی‌آنکه به مواعید خود عمل کنند، کنار می‌رفتند. رزم‌آرا این خواست دیرین مردم را جامهٔ عمل پوشانید، که در حفظ بهداشت عمومی و بهبودی محیط زیست کار بسیار شایسته‌ای بود.

هم‌چنین برچیدن زاغه‌های جنوب با هدف احداث پارك عمومی در اراضی آن، و طرح خانه‌سازی برای زاغه‌نشینان از اقدامات عمرانی و آبادی رزم‌آرا به‌شمار می‌رفت.

ناگفته نباید گذاشت، که توجه بیش‌از حدّ رزم‌آرا به عمران و آبادی جنوب شهر تهران، و ایراد سخنرانی‌های پرشور در زمینهٔ اشتغال بیکاران و غیره که خبرهای آن با آب و تاب بسیار در روزنامه‌های خبری عصر و مجلاتی چون تهران مصور به چاپ می‌رسید، همچنانکه گفتیم هدف معینی را تعقیب می‌کرد: جلب نظر تهی‌دستان و بیکاران شهری و افراد بی‌چیز زاغه‌نشین و ایجاد محبوبیت برای خود، در درجهٔ اول پیشبرد عمده‌ترین برنامهٔ دولت یعنی حلّ معضل نفت و عقد

قرارداد بود، و بعد آرزوهایی که در سر می‌پرورانید ولی مرگ ناگهانی وی همهٔ برنامه‌های او را درهم ریخت، و وی را ناکام به مغاك تیرهٔ خاك سپرد.

با کشته شدن رزم‌آرا، تاریخ ایران ورق خورد، و دور پر تپش تازه‌ای آغاز گردید، و تهران به یکی از خبرسازترین شهرهای جهان درآمد.

۷. تهران در دوران زمامداری دکتر محمد مصدق

تهران، در آغازین دور حکومت دکتر محمد مصدق، به شهر پرخروش سیاسی در خاورمیانه بدل شده بود، و مسئلهٔ ملّی شدن صنعت نفت، کم‌کم از خواست اولیهٔ مردم فراتر رفت، و به یك نهضت فراگیر ضد استعماری ملت ایران درآمد، تا جایی که بعد از تصویب قانون ۹ ماده‌ای طرز اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت، که بنا به پیشنهاد دکتر مصدق صورت گرفته بود، و اجرای خلع ید از شرکت نفت جنوب، روابط ایران و انگلیس به تیرگی بیشتر انجامید، و به تدریج کار بدانجا رسید، که دولت رابطهٔ سیاسی خود را با انگلیس قطع کرد، و ایران از درآمد حق‌الامتیاز صدور نفت عملاً محروم شد. دولت به تنظیم برنامهٔ سیاست اقتصاد بدون نفت پرداخت، و برای نخستین‌بار توازن و تعادل هزینه و درآمد در بودجهٔ مملکتی برقرار گردید. در امور داد و ستدهای بین‌المللی و معاملات بازرگانی و تحصیل ارز خارجی خلاقیت و ابتکارات تازه‌ای که تا آن روز بی‌سابقه بود، به‌وجود آمد. احساس غرور ملّی، بالندگی به هویت ایرانی و رهایی از قید و بندهای استعماری به توان مبارزهٔ مردم در رویارویی با ترفندها، و توطئه‌ها و تهدیدهای کهن‌ترین استعمار جهانی، نیروی تازه‌ای بخشید، و در دل‌های نسل جوان آن‌روز ایران امیدهای فراوان آفرید. لیکن دربار پهلوی، امرای ارتش، عناصر ارتجاعی، دلبستگان به امپریالیسم تازه‌نفس آمریکا، فراماسونهای وابسته به انگلیس و افراد مشکوکی چون مظفر بقایی، حسین مکّی، ابوالحسن حایری‌زاده، احمد ملکی، عباس خلیلی، خلیل ملکی و غیره که سرنخ رهبری جبههٔ ملّی را برخی از آنان به‌دست گرفته بودند، در ایجاد تفرقه و سنگ‌اندازی در راه نهضت ضداستعماری ملّت ایران از هیچ کوششی فروگذار نبودند، و سرانجام نیز توانستند زمینهٔ شکست نهضت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سقوط حکومت قانونی دکتر مصدق را با پخش دلارهای آمریکایی فراهم آورند، و ملت ایران از ثمرات مبارزات خود محروم نمایند، و آرزوهای شریف پیکارگران جان‌باخته را در مقدم امپریالیسم تازه‌نفس به‌باد

دهند. که تفصیل آن را باید در تاریخ پی‌جویی کرد.[۱]

* * *

دکتر محمد مصدق به‌رغم دام‌گستری‌هایی که ایادی سرشناس جبهه ملی در فراراه دولتش گسترده بودند، در دوران ۲۷ ماههٔ حکومت خود موفق شد، خدمات چشم‌گیری در جهت رفاه ساکنان تهران و گسترش شهری بر مبنای نیازهای اساسی مردم انجام دهد.

در زمان دکتر مصدق از رشد روند مهاجرت به تهران به طرز محسوس کاسته شد. اجرای سیاست اقتصاد بدون نفت زمینهٔ پیدایی اشتغال‌های تازه‌ای را در شهرستان‌ها فراهم ساخت و سبب رونق کشاورزی در روستاها شد. صدور تولیدات کشاورزی از جمله پسته، بادام، فندق و خشکبار ـ زردآلو، قیسی، کشمش و غیره ـ، صنایع دستی، فرش، گلیم، جاجیم، و محصولات اراضی مباحه و مرتعی و جنگلی نظیر زدو، انگم، کتیرا، شیرین‌بیان، باریجه، بهدانه، انچوچك، حتی شاخ حیوانات مذبوحه به ایجاد درآمدهای دولتی و اشتغالات عمومی کمك کرد، و خودبه‌خود جلو مهاجرت روبه رشد روستاییان و شهرستانی‌ها را به تهران گرفت.

* * *

در زمان مصدق که تعداد جمعیت تهران از مرز یك‌میلیون نفر گذشته بود، مسئلهٔ مسکن و داشتن سرپناه روز به‌روز به‌یك نیاز عمومی و اساسی بدل می‌شد، و محلات تازه در خارج از محدودهٔ قانونی شهر از هر سو با رشد بی‌رویه و غیرمعمول پدیدار می‌گشت.

از محلات تازه‌ای که در این دوره بر سر زبانها افتاد «تهران‌نو» بود. اراضی تهران‌نو در شرق تهران به خانوادهٔ وثوق تعلق داشت[۲]، و آن‌را به قطعات کوچك

---

۱. دولتهای ایران در عصر مشروطیت، جلد اول، بخش مربوط به کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ را بنگرید.

۲. پیشینهٔ تملك اراضی تهران‌نو توسط حسن وثوق (وثوق‌الدوله) ـ برادر احمد قوام (قوام‌السلطنه) بدین‌ترتیب است: اصفهانك از آبادی‌های مرغوب و قدیم تهران بود و نزدیك دولت قرار داشت (در بخش دوم ـ روستاهایی که به کام تهران بزرگ رفته، شرح بیشتر داده شده)، سه‌دانگ این ده به ماه‌رخسار فخرالدوله خواهر محمدشاه قاجار و چند نفر از سادات لاریجانی تعلق داشت، و سه‌دانگ جزو خالصه بود. وقتی که به‌دستور ناصرالدین‌شاه سلطنت‌آباد ساخته شد، چون قنات قریهٔ اصفهانك از سلطنت‌آباد می‌گذشت، شاه دستور تملك آن‌را داد. و اصفهانك به‌سبب نرسیدن آب خشك و بایر شد. چندی بعد اراضی خالصه اصفهانك را به علی‌رضاخان ایلخان قاجار ملقب به عضدالملك ـ وی بعدها نایب‌السلطنهٔ احمدشاه شد ـ فروختند. او سه‌دانگ دیگر را از ورثهٔ فخرالدوله و بازماندگان سادات لاریجانی خرید، و قنات تازه‌ای برای

تقسیم کرده، و به مردم فروختند.

در این هنگام مردم در شرق تهران دست به تصرف عدوانی اراضی بایر زده و شروع به دیوارکشی و ساختمان نمودند و آن را «مفت‌آباد» نام نهادند. این اقدام بی‌سابقه مردم و ساختمانهای بی‌ضابطه‌ای که در اراضی متصرفی ساخته می‌شد دولت دکتر مصدق را بر آن داشت، که برای رفع نیاز مردم متوسط شهری فکری عاجل و اساسی بکند، و نتیجهٔ تصمیمات دولت بدان منجر شد، که پروژهٔ دو شهرك بزرگ و اساسی با رعایت ضوابط شهرسازی در دو نقطهٔ تهران ـ اراضی نازی‌آباد در جنوب و اراضی نارمك در شمال شرقی تهران ـ طرح و پیاده شود، و با پیش قسط مناسب و اقساط درازمدت به افراد بی‌خانه و علاقمندان واگذار گردد.

اقدام اصولی دولت مصدق و ملاحظات تمام وجوه شهرنشینی در احداث این دو شهرك در خور تحسین و در زمرهٔ کارهای به‌یاد ماندنی دورهٔ حکومت مصدق است.

متأسفانه خانه‌های ساخته شده در هر دو شهرك مورد تعرض بساز بفروشها قرار گرفت و از ریخت و طرح زیبای اصلی خود خارج گردید.

ما، در بخش چهارم در مبحث مربوط به «پیدایی محلات تازه در رابطه با پدیدهٔ مهاجرت» بار دیگر در این زمینه مطالبی به‌میان خواهیم آورد.

بدین ترتیب بخش اول کتاب در اینجا پایان می‌یابد، و به‌سراغ بخش دوم: شرح روستاهای ازبین رفته، و بازارهایی که هویت آنها در متون و نوشته‌های پیشین به‌یادگار مانده، و هم‌چنین اماکن متبرکه‌ای که هم‌اکنون در تهران وجود دارد، می‌رویم؛ که آگاهی خواننده بر آنها خالی از لطف و فایده نخواهد بود.

مشروب کردن آن احداث کرد، و اصفهانك را به اسم پسرش سلیمان‌خان، سلیمانیه نامگذاری کرد، آب قنات چندان نبود که به همهٔ اراضی برسد و فقط باغی که مساحتش سه‌چهار هکتار بود، آباد شد. پس از مدتی حسن وثوق (وثوق‌الدوله ـ عاقد قرارداد ایران برباد ده ۱۹۱۹)، این باغ را ـ یعنی همان سه‌چهار هکتار را به مبلغ سی‌ودوهزارتومان خرید، و در زمانی که برادرش احمد قوام نخست‌وزیر بود، با تشبثات غیرقانونی همه اراضی حول و حوش را به‌نام محدودهٔ مالکیت قانونی خود در سلیمانیه، به ثبت داد، و بدین طریق سی‌و پنج میلیون متر اراضی شرق تهران را ـ که تهران‌نو در آن احداث گردیده ـ تملك و تصرف نمود. فرزندان وی که وارث این اراضی غصبی شدند علی و جمشید وثوق (فرزندان پسر) افسر همسر امیراعلم ـ نیمتاج قراگوزلو همسر سردار اکرم همدانی ـ تورانتاج عضد همسر امیر اعظم ـ ملکه همسر نظام امامی، بتول همسر دکتر علی امینی، منصوره همسر دکتر معاون، مهین همسر دکتر آشتیانی (دختران). نام وارثان وثوق از جزوهٔ چهاردهم رهبران مشروطه، نوشتهٔ ابراهیم صفایی اقتباس شده (این جزوه به‌همراه سایر جزوات به صورت کتاب انتشار یافته است.)

بخش دوّم

روستاهایی که به کام تهران بزرگ رفته

و

نام و نشان بازارها، بازارچه‌ها و گذرها

و

امامزاده‌ها و اماکن متبرکهٔ تهران

اشاره

در این بخش، به شرح مشخصات جغرافیایی، جمعیت و محصولات و سایر خصوصیات یك‌صد و یك روستایی که به کام تهران بزرگ رفته، از نام و نشان آنها تنها در کتاب‌های جغرافیا و تاریخ تصویر کم‌رنگی باقی مانده، پرداخته‌ایم.

هم‌چنین مشخصات بازارها، بازارچه‌ها، گذرها و محلات قدیمی را که بسیاری از آنها نیز امروز وجود خارجی ندارند و تهران در کمین رشد هیولایی خود آنها را نیز بلعیده است، آورده‌ایم.

فزون بر اینها اماکن متبرکه و امامزاده‌ها را که اکنون تنها بازماندهٔ تاریخ و یادمان‌های تاریخی است و به‌سبب قداستشان تهران بزرگ یارای هضم آنها را نداشته، با ذکر قدمت تاریخی و سایر مشخصات ذکر کرده‌ایم.

باید یادآور شوم، که مشخصات روستاها به‌همان کیفیتی که از کتابها و فرهنگ‌های جغرافیایی استخراج کرده‌ایم، آورده شده و برای حفظ امانت در نحوهٔ نگارش آنها دخل و تصرفی نکرده‌ایم.

مطالب بخش دوم:

۱. توضیح اجمالی پیرامون مباحث بخش دوم
۲. مشخصات روستاهایی که به کام تهران بزرگ رفته
۳. بازارها، بازارچه‌ها، گذرها، محلات و تکایای تهران
۴. بقاع متبرکه و امامزاده‌های تهران

توضیح اجمالی پیرامون مباحث بخش دوم

همچنانکه در مقدمهٔ کتاب یادآور شده‌ایم، تهران در گسترهٔ فرایند رشد ناموزون و ناهماهنگ خود از دورهٔ صفویان به‌بعد، به‌ویژه از زمانی که از سوی آقامحمدخان قاجار مؤسس سلسلهٔ قاجار به‌عنوان پایتخت ایران برگزیده شد هرچندگاه یکبار محدودهٔ رسمی و مرزهای مشخص شهری خود را درهم پیچید و از هرسو شروع به پیشروی و روبندگی نمود، بدون اینکه مسئولان درجه اول شهری و مملکتی بخواهند یا بتوانند نظارت و کنترل دقیق در آن رشد هیولایی و مرزبندی پیش‌بینی شده داشته باشند، و ضوابط اصولی و قواعد دقیق علمی بر اساس نیازهای مدنیت شهری و پویش شهرنشینی در روند گسترش ناموجه و نامعقول آن برقرار سازند. در نتیجهٔ چنین بی‌مسئولیتی‌ها، تهران بدون پیش‌بینی‌های لازم و آینده‌نگری‌ها در اصول شهرسازی با حرکت خزنده به رشد هیولایی خود ادامه داد، و آنچه در سر راه خود داشت فرو بلعید، و شهری بدون حفظ هویت تاریخی و شناسنامهٔ معتبر به‌وجود آورد، و به متروپل (کلان‌شهر) خاورمیانه درآمد، و نابسامانی‌ها، تنگناها و پیچیدگی‌ها و گره‌های کور بسیار در امور ترافیك شهری، استشمام هوای سالم، بهره‌وری از نیروی سازندهٔ کار، کسب و کار معقول، و دردسرهای بی‌شمار دیگر برای شهروندان تهرانی به‌وجود آورد ـ جزئیات آنها را در بخش چهارم (آخرین بخش کتاب) به‌طور مشروح مورد بحث قرار داده‌ایم:

* * *

تهران به موازات گسترش نامتوازن و بی‌رویّه، و نامعقول خود، روستاهای آباد و معموری را نیز با کشتزارها، باغها و مزارع وسیعی به‌کام خود کشید، که

روزگاری دستهای تلاشگر و قلب‌های تپندهٔ دهقانان در اراضی آنها هستی و زندگی می‌آفرید، و امروز از هیچیك آنها نام و نشانی در صفحهٔ روزگار نمانده است.

معدودی از این روستاها نظیر دولاب، با پیشینهٔ تاریخی خود در حوزهٔ فرهنگ ملی و هویت ایران و ایرانی جایی برجسته و درخور تحسین داشته‌اند، و شخصیت‌های نام‌آور از آنها برخاسته بودند و می‌بایست به‌عنوان مظاهر تاریخی و قومیت ایرانی حفظ می‌شدند - که چنین نشدند - نابخردی مسئولان درجهٔ اول مملکتی آنها را از حصار تاریخی خود بیرون کشید، و در مقدم کلان‌شهر ایران آنگونه که خواست استعمارگران جهانی بود، معدوم کرد.

حتی دژهای چهارگانه «قزل‌قلعه‌ها» نیز قربانی هوس‌های بزرگ‌نمایی تهران شد، و آثار آنها نیز برچیده گشت. درحالی‌که به‌عنوان یادمان و نمودار دوران خاصی از تاریخ تهران می‌بایست آنها را - آنچنان‌که بودند - بازسازی و نگهداری می‌کردند و درون آنها را به موزه‌های مختلف - از جمله موزه سلاح جنگی - اختصاص می‌دادند، که متأسفانه چنین نشد.

به‌هرحال بررسی‌ها و پژوهش‌های ما در جهت گردآوری مطالب کتاب، نشان می‌دهد، که حدود صد و یك روستا در فرایند رشد بی‌رویهٔ تهران، به‌کام این کلان شهر رفته و مشخصهٔ تاریخی خود را از دست داده‌اند.

ما، مشخصات این روستاها را از متون تاریخ و فرهنگ جغرافیایی کشور و سایر کتاب‌ها جمع‌آوری نموده، وآنها را یك‌جا در این بخش آورده‌ایم، تا به‌عنوان یك مجموعهٔ واحد مدوّن در کتاب تهران در گذرگاه تاریخ ایران پایدار ماند و دستیابی اهل تحقیق را بر آنها میسور گرداند. اگر در این مجموعه، نام ونشان روستایی از قلم افتاده باشد - که احتمال چنین سهوالقلم ضعیف است - به‌این‌جهت است که کار گروهی و متدیك را به تنهایی انجام داده‌ایم - تذکر و یادآوری در این‌زمینه بر غنای محتوای کتاب در چاپ‌های بعدی خواهد افزود - مشخصات روستاها را به‌همان سبك و نگارش که در فرهنگ جغرافیایی و متون تاریخی ضبط گردیده، با اندك دخل و تصرفی نقل کرده‌ایم.

* * *

موضوع دوم این بخش، ذکر مشخصات بازارهای تهران است، که برخی از آنها به‌کلی از بین رفته، و بعضی دیگر نیز در جریان بازسازی‌های مکرّر بازار تهران و احداث بناها و سراهای متعدد تغییر شکل یافته، و نام و نشان گذشته و هویت

اصلی خود را از دست داده، و معدودی نیز با همان مشخصهٔ دوران پیشین خود نظاره‌گر گذشت زمان و دگرگونی‌هایی است که بر کار و کاسبی ساکنانش پدیدار گشته، و رویدادهایی که در بازار رخ داده است.

سومین مبحث در بخش دوم، شرح مشخصات بقاع متبرّکه و امامزاده‌های تهران است که روزگاری چنان مهجور و دور از هم بوده، که هریك زیارتگه خاص افراد محل خود به‌شمار می‌رفته، و شاید هم نسلی می‌آمد و می‌رفت و از وجود آنها در خارج از محدودهٔ زندگی خویش بی‌خبر می‌ماند. و امروز همهٔ آنها در محدودهٔ جغرافیایی یك کلان‌شهر قرار گرفته و حکم مجموعه‌ای از یادمان‌های تاریخی را در یك شهر پیدا کرده است.

خوشبختانه قداست این اماکن سبب شده، که تهران در رشد هیولایی خود، توان هضم آنها را در کام خود نداشته باشد.

فهرست روستاها و آبادی‌هایی که به‌کام تهران بزرگ رفته‌اند

۱. اکبرآباد:

روستایی جزء بخش شمیران

۵ کیلومتری جنوب خاوری تجریش، متصّل به رستم‌آباد

موقعیت جغرافیایی: دامنه، سردسیر، سکنه ۲۰۰ نفر، شیعه ـ فارسی

دارای قنات، شغل کارگری مهمات‌سازی ارتش و چند نفر کارمند ادارات شهر، برق از سلطنت‌آباد.

۲. امام‌زاده حسن:

متصّل به شهر تهران، در سازمان کشور جزء بخش شهرری می‌باشد.

۳. امامیّه:

ده کوچکی که فعلاً متصل به تهران شده است.

۴. امیرآباد:

این ده در ۲ کیلومتری شمال باختری تهران واقع و در جنگ بین‌المللی دوم اردوگاه نظامی آمریکائیان بوده و فعلاً جزء دانشگاه تهران است (بنای این آبادی را به میرزا تقی امیرکبیر نسبت می‌دهند، و نام‌گذاری امیرآباد نیز به‌همین سبب بوده است. ـ م.)

۵. اوین:

روستایی جزء بخش شمیران، ۴ کیلومتری باختر تجریش

۶. باغ فیض:

روستایی جزء بخش کن شهرستان تهران؛

۵ کیلومتری جنوب خاوری، مرکز بخش، ۶ کیلومتری شمال راه شوسه تهران به قزوین.

۷. بریانک:

ده جزء دهستان غار، بخش شهر ری، شهرستان تهران

۱۴ کیلومتری شمال باختر مرکز بخش ـ معتدل، سکنه ۱۰۰ نفر، شیعه ـ فارسی دارای قنات، غلات، صیفی، انگور ـ شغل زراعت ـ راه شوسه.

۸. پونک:

ده جزء دهستان حومه بخش کن شهرستان تهران

۶ کیلومتری خاور کن، ۱۲ کیلومتری راه عمومی

واقع در دامنه، معتدل، سکنه ۱۷۵ ـ شیعه ـ فارسی

قنات ـ غلات، انار، انجیر، میوه‌جات صیفی

شغل زراعت، امامزاده دارد، از طریق باغ فیض ماشین می‌رود.

۹. جعفرآباد:

ده جزء بخش شمیران شهرستان تهران

۲ کیلومتری شمال تجریش، سر راه شوسه دربند و متصل به تجریش و سعدآباد است

سردسیر ـ سکنه ۵۰ نفر ـ شیعه ـ فارسی

قنات و رودخانه دربند، غلات پنبه، بن‌شن، میوه‌جات، شغل زراعت و باغبانی

۱۰. جماران:

ده جزء بخش شمیران شهرستان تهران

۲ کیلومتری خاور تجریش به نیاوران

در دامنه ـ سردسیر ـ سکنه ۷۳۸ تن ـ شیعه ـ فارسی ـ ۲۰ خانوار در تابستان اضافه می‌شود

قنات و از آب درّهٔ دربند نیز استفاده می‌کند ـ غلات، بن‌شن، میوه‌جات سردسیری ـ شغل زراعت، عملگی و باغبانی ـ یك تلفن خصوصی دارد.

مزرعه جوستان و درهٔ جنی جزء این ده منظور شده.

۱۱. جمال‌آباد:

ده جزء بخش شمیران شهرستان تهران

۲ کیلومتری خاور تجریش، متصل به نیاوران

در دامنه، سردسیر ـ سکنه ۱۷۸ تن ـ شیعه ـ فارسی
قنات و با نیاوران مشترك است ـ غلات، بن‌شن، میوه‌جات سردسیری، شغل زراعت، یك تلفن خصوصی دارد ـ راه شوسه است.

۱۲. جوادیه:

ده جزء بخش شمیران شهرستان تهران
۱۴ کیلومتری جنوب خاور تجریش، کنار راه شوسه تهران ـ دماوند
در دامنه، معتدل، سکنه ۵۰ تن ـ شیعه ـ فارسی
از قنات امامیه استفاده می نمایند ـ غلات، باغ میوه، شغل زراعت و باغبانی و گل‌کاری

۱۳. چاله هرز:

ده جزء بخش شمیران شهرستان تهران
۴ کیلومتری جنوب تجریش ـ کنار راه شوسه تهران به تجریش
در دامنه، سردسیر، سکنه ۸۰ تن ـ شیعه ـ فارسی
قنات، رودخانه دربند، غلات، بن‌شن، صیفی ـ شغل زراعت و باغبانی راه ماشین‌رو است.
چند مزرعه و باغ‌های جدیدالاحداث در اراضی این ده واقع و قنات کوچك دارند.

۱۴. حشمتیه:

ده جزء بخش شمیران شهرستان تهران که فعلاً یك قسمت سربازخانه و قسمتی جزء شهر تهران شده است.

۱۵. حصارک:

ده جزء بخش شمیران شهرستان تهران
۲ کیلومتری خاور تجریش ـ ۱ کیلومتری شمال راه شوسه تجریش به نیاوران
دامنه ـ سردسیر ـ سکنه ۲۷۰ ـ شیعه ـ فارسی
قنات چشمه‌سار ـ غلات، بن‌شن، میوه‌جات، شغل زراعت و باغبانی، راه ماشین‌رو ـ تلفن خصوصی دارد ـ مزرعه تنگ‌درّه جزء این ده است.

۱۶. حصارک:

ده جزء بخش کن شهرستان تهران
۳ کیلومتری خاور کن ـ ۱۰ کیلومتری شمال راه شوسه کرج ـ تهران

در دامنه، معتدل ـ سکنه ۴۰۰ نفر ـ شیعه ـ فارسی
قنات دو رشته در بهار از رودخانهٔ چناران ـ غلات، صیفی، انار، انجیر ـ میوه‌جات در کوه‌های آن شیرخشت به‌عمل می‌آید ـ شغل زراعت و مکاری و تهیهٔ شیرخشت راه مالرو از طریق باغ فیض ماشین می‌رود.

۱۷. خواردین (خوردین):
ده جزء بخش شمیران شهرستان تهران
۶ کیلومتری جنوب باختری تجریش ـ ۲ کیلومتری ونك
در دامنه ـ سردسیر، سکنه ۸۵ ـ مسیحی ـ ارامنه فارسی
قنات ۲ رشته، در بهار از رود اوین ـ درکه ـ غلات، بن‌شن، یونجه و یك باغ اربابی دارد.
شغل زراعت ـ ژاکت ـ شال پشمی برای خود می‌بافند، چنار کهن‌سالی دارد.
از ونك می‌توان ماشین برد.

۱۸. دارآباد:
ده جزء بخش شمیران شهرستان تهران
۴ کیلومتری خاور تجریش
در دامنه ـ سردسیر ـ سکنه ۳۶۷ ـ شیعه ـ فارسی
چشمه‌سار کوهستانی و قنات ـ غلات مختصر ـ بن‌شن و میوه‌جات مختلف
شغل زراعت، کسب و باغبانی ـ راه شوسه به تجریش دارد
شاه‌آباد که بیمارستان مسلولین در آن واقع است مجاور دارآباد و جزء دارآباد منظور شده ـ در این بیمارستان ۸۰۰ الی ۱۰۰۰ نفر مریض معالجه می‌شود.

۱۹. داودیه:
ده کوچکی است از بخش شمیران شهرستان تهران
۴ کیلومتری جنوب تجریش ـ سکنه ۳۰ نفر

۲۰. دربند:
قصبه جزء بخش شمیران شهرستان تهران
۲ کیلومتری شمال تجریش ـ سردسیر ـ سکنه ۱۰۰۰ نفر ـ شیعه ـ فارسی
رودخانه پست‌قلعه ـ میوه‌جات مختلفه بقدر احتیاجات ـ شغل کسب و باغبانی ـ ادارات کلانتری و شهرداری. ساختمانهای بسیار عالی و ویلاهای زیبا در طول دره بنا شده

در تابستان اکثر ساختمان‌ها به اجاره داده می‌شود. ایام تعطیلی عده زیادی از مردم برای هواخوری به دربند می‌روند. مرتباً از تجریش ماشین‌های سواری و اتوبوس ایاب و ذهاب می‌کنند. در حدود ۵۰ باب دکاکین و مغازه‌های مختلفه دارد. در تابستانها تعدادی قهوه‌خانه و رستوران در طول دره دایر می‌شود.

۲۱. دربندسر:

ده جزء دهستان رودبار قصران بخش افجه شهرستان تهران

۳۴ کیلومتری شمال باختر افجه ـ سردسیر ـ سکنه ۱۱۱۶ نفر، شیعه ـ فارسی مازندرانی

چشمه‌سار ـ غلات ـ شغل زراعت و کارگری در معدن زغال سنگ.

مشغول احداث راه‌اند.

۲۲. درکه:

جزء بخش شمیران شهرستان تهران

۱۲ کیلومتری باختر تجریش

کوهستان ـ سردسیر ـ سکنه ۸۶۰ تن ـ شیعه ـ فارسی

رودخانه محلی سرچشمه از توچال ـ انواع میوه‌جات

در کوه آن سنگ‌های الوانی وجود دارد که برای موزائیك‌سازی مورد استفاده است. راه فرعی دارد.

۲۳. دزاشوب (دزاشیب):

قصبه جزء بخش شمیران شهرستان تهران

۱. کیلومتری خاور تجریش

دامنه سردسیر ـ سکنه ۱۵۰۰ تن ـ شیعه ـ فارسی

قنات ۲ رشته و در بهار از رودخانهٔ دربند ـ غلات، میوه‌جات ـ شغل زراعت و سبدبافی، راه شوسه به تجریش دارد. در حدود ۲۰ باب دکاکین مختلفه و از برق سلطنت‌آباد استفاده می‌نمایند. تابستان صدها خانوار از تهران در این ده ساکن هستند.

۲۴. دوشان تپه:

فعلاً متصل به تهران است.

۲۵. دولت‌آباد قیصریه:

ده جزء دهستان غار، بخش شهرری شهرستان تهران ـ متصل به شهرری

در جلگه ـ معتدل ـ سکنه ۳۴۶ تن ـ شیعه ـ فارسی
قنات ـ غلات، سبزی، صیفی، چغندر قند، شغل زراعت، راه مال‌رو
۲۶. دولت‌آباد شعاع‌السلطنه:
ده جزء دهستان غار، بخش ری شهرستان تهران
۴ کیلومتری شمال خاوری
در جلگه ـ معتدل ـ سکنه ۴۰ تن ـ شیعه ـ فارسی
قنات، غلات، چغندر قند، صیفی، سبزی، شغل زراعت ـ عده‌ای از مردان در کارخانهٔ سیمان ری کار می‌کنند.
راه ماشین‌رو ـ دبستان دارد.
۲۷. رستم‌آباد علیا و سفلی:
قصبه جزء بخش شمیران شهرستان تهران
۴ کیلومتری جنوب خاور تجریش ـ ۳ کیلومتری خاور قلهك
در دامنه ـ سردسیر ـ سکنه ۴۰۰ ـ شیعه ـ فارسی
از دو رشته قنات ـ در بهار از رودخانهٔ دارآباد ـ غلات، میوه‌جات، شغل زراعت و کسب و کارگری در مهمات‌سازی ارتش و باغبانی
راه فرعی از قلهك دارد ـ ماشین بین شهر و این ده آمد و رفت می نماید.
دبستان مختلط ـ شعبهٔ کلانتری ـ ۳ شماره تلفن به شهر دارد
قسمتی از ساختمانها از برق سلطنت‌آباد استفاده می‌کنند ـ در حدود یك‌صد باب دکاکین مختلفه دارد.
عده‌ای از کارگران کارخانه ممهمات‌سازی و درجه‌داران هنگ‌سوار فاتح در این قصبه ساکن می باشند.
در حدود چند خانوار از مالکین در تابستان موقتاً ساکن هستند
اخیراً اراضی جنوب قصبه فروخته شده و مشغول ساختمان هستند و روبه آبادی می‌رود
در شمال رستم‌آباد باغ فرمانیه واقع است که خود دارای قنات و متعلق به سفارت ایتالیا است و محل تابستانی سفارت مزبور می باشد.
۲۸. سرخک حصار:
ده کوچکی است از بخش شمیران شهرستان تهران
دارای ۱۵ نفر جمعیت ـ قنات ـ غلات ـ میوه ـ شغل زراعت ـ راه ماشین‌رو

۲۹. سرخ حصا:

ده کوچکی است از بخش شمیران شهرستان تهران
در دامنه ـ معتدل ـ سکنه ۵۰ تن ـ شیعه ـ فارسی.
قنات ـ غلات ـ صیفی ـ اشجار ـ شغل زراعت و باغبانی.
از ابنیهٔ قاجاریه در این ده دیده می‌شود. راه شوسه دارد.

۳۰. سعدآباد:

جزء بخش شمیران شهرستان تهران ـ بین تجریش و دربند
یکی از نقاط خوش‌آب و هوای کشور و دارای کاخ و ابنیهٔ باشکوه
مقر ییلاقی دربار شاهنشاهی

۳۱. سلطنت‌آباد:

ده جزء بخش شمیران شهرستان تهران
۴ کیلومتری جنوب خاوری تجریش ـ ۳ کیلومتری خاور شوسه قلهك به تهران
در دامنه ـ معتدل ـ سکنه عدّه‌ای از افسران و کارمندان مهمات‌سازی
قنات ـ غلات جزیی ـ شغل کارگر کارخانه مهمات‌سازی و تسلیحات ارتش
راه شوسه به تهران دارد و همه روزه اتوبوس رفت و آمد می‌نماید.

۳۲. شمس‌آباد:

ده کوچکی است از بخش شمیران شهرستان تهران ـ سکنهٔ آن ۲۰ نفر است.

۳۳. ضرابخانه:

ده جزء بخش شمیران شهرستان تهران
۵ کیلومتری جنوب خاور تجریش ـ سر راه تهران سلطنت‌آباد
قنات ـ بهار از رود دربند ـ مختصر غلات ـ شغل کارگری در ضرابخانه.
ادارهٔ ضرابخانه در این قریه است ـ دبستان ـ برق ـ تلفن به شهر دارد.

۳٤. طرشت:

ده جزء بخش کن شهرستان تهران
۲ کیلومتری باختر تهران ـ ۱۰ کیلومتری جنوب خاور کن ـ ۱ کیلومتری شمال راه شوسه تهران ـ کرج.
دامنه ـ معتدل ـ سکنه ۱۴۵۷ نفر ـ قسمتی از سکنه در تهران سکونت کرده‌اند ـ شیعه ـ فارسی
قنات ـ بهار از رودخانهٔ کن ـ غلات ـ انار ـ انجیر ـ صیفی ـ مختصر

میوه‌جات.

شغل زراعت ـ دبستان ـ پاسگاه ژاندارمری موقّت دارد.

راه فرعی به تهران دارد.

۳۵. علی‌آباد مجدالدوله:

ده جزء دهستان غار، بخش ری شهرستان تهران.

۶ کیلومتری شمال شهر ری ـ ۳ کیلومتری جنوب تهران.

در جلگه ـ معتدل ـ سکنه ۳۷۷ نفر ـ شیعهٔ صوفی ـ فارسی.

قنات ـ غلات ـ صیفی ـ چغندر قند ـ شغل زراعت.

راه مالرو ـ از طریق زمان‌آباد می‌توان ماشین برد.

۳۶. فرح‌آباد:

ده جزء بخش شمیران ـ متصل به دوشان‌تپه است.

۳۷. فرح‌زاد:[1]

ده جزء بخش شمیران شهرستان تهران

۹ کیلومتری باختر تجریش ـ ۱۲ کیلومتری تهران

دامنه ـ کوهستان ـ سردسیر ـ سکنه ۱۲۰۰ نفر ـ شیعه ـ فارسی.

قنات ـ در بهار از رودخانه تنگهٔ یونجه‌زار ـ غلات ـ یونجه ـ توت ـ شغل زراعت ـ مکاری.

دبستان دارد. راه ماشین‌رو ـ مزرعه یونجه‌زار کهریزك جزء این ده است.

راه امامزاده داود که تابستان زوّار زیاد از تهران و اطراف به آنجا می‌روند از فرح‌زاد است ـ تا فرح‌زاد ماشین‌رو از آنجا به‌بعد مالرو و صعب‌العبور است. زوّار الاغ یا قاطر از فرح‌زاد کرایه نموده به امام‌زاده داود می‌روند. بنابر این در تابستان هنگام حرکت زوّار شغل ساکنین این قریه بیشتر مکاری است.

تابستان در حدود ۲۰۰ خانوار از تهران برای هواخوری و گذراندن ایام گرما در این قریه با اجاره نمودن باغچه و خانه ساکن می‌شوند.

---

۱. قریهٔ فرح‌زاد را بدین‌جهت آورده‌ایم، که بیشتر اراضی شرقی و جنوب شرقی این روستا به کام تهران بزرگ رفته و آپارتمان‌سازی گسترده‌ای صورت پذیرفته است.

در شبهای تابستانها نیز سیل اتومبیل‌ها به‌روی این روستا سرازیر می‌شود. خانواده‌های تهران به توت‌خوری و صرف کباب به آنجا می‌روند. بدین‌جهت یکی از مشاغل عمدهٔ اهالی دایر کردن مغازه توت‌فروشی، کباب‌پزی، و قهوه‌خانه شده است.

۳۸. قصر فیروزه:

ده کوچکی است از دهستان غار، بخش ری شهرستان تهران

۱۴ کیلومتری شمال خاوری شهر ری

در دامنه ـ سکنه آن ۲۲ نفر، قصر فیروزه از بناهای قاجاریه است

۳۹. قلعه ارامنه (ونک ارامنه):

۴ کیلومتری باختر تجریش، متصل به ونك

در دامنه ـ سردسیر ـ سکنه ۲۰۰ تن ـ مسیحی ـ ارمنی و فارسی

قنات و در بهار از رودخانهٔ اوین و درکه ـ غلات، اسپرس و مختصر بن‌شن و سبزیجات

شغل زراعت و جوانان ده اکثر در تهران به‌کارهای مکانیکی و رانندگی مشغول و امورات آنها از اجاره‌خانه و باغ و کسب در تهران می‌گذرد و تابستان در حدود ۵۰ خانوار از تهران برای استفاده از هوا در این ده ساکن ـ صنایع دستی زنان ژاکت و شال پشمی‌بافی رواج دارد ـ این ده دارای دبستان است.

۴۰. قلعه مرغی:

ده جزء دهستان غار، بخش شهر ری شهرستان تهران.

۹ کیلومتری شمال باختری ری، جنوب باختری و متصل به شهر تهران.

در جلگه ـ معتدل ـ سکنه ۲۰ تن ـ شیعه ـ فارسی.

قنات ورود کن ـ غلات صیفی ـ باغات میوه ـ شغل زراعت و گاوداری.

راه ماشین‌رو ـ فرودگاه هنگ شکاری نیروی هوایی در اراضی این ده است.

۴۱. قلهک:

قصبه جزء بخش شمیران شهرستان تهران.

۳ کیلومتری جنوب تجریش ـ ۹ کیلومتری شمال تهران ـ سر راه اسفالته تهران و تجریش واقع است.

خوش‌آب و هوا، دارای ۵ الی ۶ هزارسکنه دائم، تابستان نفوس آن به ده‌هزار نفر می‌رسد. اکثر سکنه مسلمان ـ فارسی‌زبان در حدود ۲۰ خانوار ارمنی و چند خانوار یهودی است.

آب آن از ۷ رشته قنات تأمین و در بهار از رودخانهٔ دربند حق آب دارد.

محصول عمده مختصر غلات و انواع میوه‌جات و سبزیجات، شغل سکنه کسب و کارگری در کارخانه‌های مهمات‌سازی و در ضرابخانه و باغبانی.

در حدود ۷۰ باب مغازه و دکاکین مختلفه در طرفین خیابان‌ها و کوچه‌ها، از جمله ۵ نانوایی، ۳ قصابی، یك باب آسیاب موتوری ـ دبیرستان ۸ کلاسه پسران و دبستان ۶ کلاسه دختران و کودکستان دارد.

ادارهٔ شهرداری، شعبه کلانتری، نماینده بهداری، دفتر پست و تلفن عمومی در حدود ۷۰ الی ۸۰ شماره ـ از برق سلطنت‌آباد استفاده می نماید. روز به‌روز به تعداد ساختمانهای آن اضافه شده و رو به آبادی است.

محل ییلاقی سفارت انگلیس از زمان‌های قدیم در شمال این قصبه واقع است.

۴۲. قنات کوثر:

ده کوچکی است از بخش شمیران شهرستان تهران

سکنهٔ آن ۲۰ نفر.

(اراضی این ده بعد از انقلاب ۲۲ بهمن به‌سرعت مورد استفاده سودجویان قرار گرفت، بطوریکه هم‌اکنون از مراکز پرجمعیت تهران شده است.)

۴۳. قیطریه:

ده کوچکی است از بخش شمیران شهرستان تهران

سکنهٔ آن ۵۰ نفر

از عهد قاجاریه ۲ دستگاه ساختمان وجود دارد ـ تلفن خصوصی به تجریش دارد.

۴۴. کاشانک:

ده جزء بخش شمیران شهرستان تهران

۶ کیلومتری خاور تجریش

در کوهستان ـ سردسیر ـ سکنه ۳۲۲ نفر ـ شیعه فارسی

قنات و رودخانه دارآباد ـ غلات، بن‌شن، میوه‌جات ـ شغل زراعت و باغبانی و کسب ـ راه ماشین‌رو دارد.

۴۵. کاظم‌آباد:

ده جزء بخش شمیران شهرستان تهران

۶ کیلومتری جنوب خاور تجریش ـ ۳ کیلومتری راه شوسه تهران به تجریش

در دامنه ـ سردسیر ـ سکنه ۲۵۰ نفر ـ شیعه ـ فارسی

راه فرعی به راه شوسه تهران تجریش دارد.

۴۶. کامرانیه و حصار بوعلی:

ده جزء بخش شمیران شهرستان تهران

۳ کیلومتری خاور تجریش، کنار راه شوسه تجریش به اراج
دامنه ـ سردسیر ـ سکنه ۱۶۲ نفر ـ شیعه ـ تاتی فارسی
قنات، و رودخانهٔ دارآباد ـ غلات، بن‌شن، میوه‌جات. شغل باغبانی و زراعت دبستان و راه ماشین‌رو دارد.
حصار بوعلی و کامرانیه متصل به‌هم هستند.

۴۷. لویزان:
ده جزء بخش شمیران شهرستان تهران
۶ کیلومتری جنوب خاور تجریش ـ ۲ کیلومتری خاور سلطنت‌آباد
دامنه ـ سردسیر ـ سکنه ۵۰۸ تن ـ شیعه فارسی
قنات و رودخانهٔ دارآباد ـ غلات، بن‌شن و صیفی ـ شغل زراعت.
یك عده از سکنه در مهمات‌سازی کار می‌کنند ـ یك ساختمان از عهد قاجاریه دارد.
مزرعهٔ حسین‌آباد جزء این ده است.

۴۸. مبارک‌آباد:
ده جزء بخش شمیران شهرستان تهران
۶ کیلومتری جنوب خاوری تجریش؛ ۲ کیلومتری خاور راه سلطنت‌آباد به تهران
در دامنه ـ سردسیر ـ سکنه ۳۰۸ تن ـ شیعه فارسی
قنات دارد. غلات، بن‌شن، صیفی، انار، انجیر. شغل زراعت. عده کمی در مهمات‌سازی کار می‌کنند.
یك دستگاه ساختمان از عهد قاجاریه و یك تلفن خصوصی به قلهك دارد.
مزرعهٔ مخلص‌آباد جزء این ده است. راه از طریق سلطنت‌آباد مجیدیه ماشین‌رو است.

۴۹. مجیدآباد:
ده جزء بخش تجریش شهرستان تهران
۱۲ کیلومتری جنوب خاور تجریش ـ ۳ کیلومتری شمال راه شوسه تهران ـ دماوند
در دامنه ـ معتدل ـ سکنه ۱۰۰ نفر ـ شیعه، چند خانوار زردشتی ـ زبان فارسی
قنات ۳ رشته، غلات، صیفی، مختصر انار، انجیر، شغل زراعت و باغبانی و

گله‌داری ابنیه از دورهٔ قاجار ـ تلفن خصوصی، موتور برق دارد.
مزرعهٔ حسین‌آباد جزء این ده است.

۵۰. مجیدیه:

ده جزء بخش شمیران شهرستان تهران
۸ کیلومتری جنوب خاور تجریش
دامنه ـ سردسیر ـ سکنه ۱۲۰ نفر، شیعه ـ فارسی، ترکی
آب از قنات ـ شغل کارگری در کارخانه آبجوسازی؛ تلفن، برق دارد.
کارخانه معروف آب‌جوسازی مجیدیه در این محل و کارگران این کارخانه جزء سکنهٔ این ده منظور شد. راه ماشین‌رو است.

۵۱. محمودیه:

ده جزء بخش شمیران شهرستان تهران
۲ کیلومتری جنوب باختر تجریش ـ ۱ کیلومتری راه عمومی
در دامنه ـ سردسیر ـ سکنه ۶۰ نفر ـ مسیحی ـ زبان ترکی، فارسی و ارمنی
قنات ـ غلات، بن‌شن، شغل زراعت و خوك‌داری.
تلفن خصوصی دارد. راه ماشین‌رو است.

۵۲. مسگرآباد:

ده جزء دهستان غار، بخش شهر ری شهرستان تهران
۹ کیلومتری شمال خاور شهر ری ـ ۲ کیلومتری شمال راه شوسه تهران ـ سمنان
در دامنه ـ معتدل ـ سکنه ۴۵۵ تن ـ شیعه فارسی
چشمه ـ مختصر غلات، انار، چغندر قند. شغل زراعت و گله‌داری و گلیم‌بافی.
گله‌دارها در تابستان به حدود لار می‌روند. راه مال‌رو، از طریق راه شوسه ماشین به ده می‌توان برد.

۵۳. منصورآباد شعاع‌السلطنه:

ده جزء دهستان غار، بخش شهر ری شهرستان تهران
۳ کیلومتری شمال شهر ری ـ یك کیلومتری راه شوسه
در جلگه ـ معتدل ـ سکنه ۲۸۸ نفر ـ شیعه، مسیحی ـ فارسی ارمنی.
قنات ـ غلات، صیفی،سبزی، چغندر قند، شغل زراعت. دبستان و قلعه خرابه

دارد.

راه شوسه به آبادی دارد.

۵۴. منظریّه:

ده کوچکی است از بخش شمیران شهرستان تهران

سکنه آن ۴۰ نفر ـ یك دستگاه ساختمان از ابنیهٔ قاجاریه. زمین ورزش و استخر شنای دولتی دارد.

تابستان عدّه زیادی برای تمرین شنا و انجام ورزش‌های مختلف به منظریه می‌آیند. راه ماشین‌رو است.

۵۵. مهدی‌آباد:

ده جزء بخش شمیران شهرستان تهران

۱۲ کیلومتری تجریش سر راه شوسه تهران به دماوند

در سال‌های اخیر قنات آن به‌وسیلهٔ سفارت آمریکا خریداری شده و با لوله آب آن‌را به سفارت‌خانه آورده‌اند. بنابراین نه زراعت و نه سکنه دارد.

۵۶. مهرآباد:

ده کوچکی است از دهستان غار، بخش شهر ری شهرستان تهران

۱۰ کیلومتری شمال باختر شهر ری و باختر شهر تهران ـ کنار راه قزوین.

فرودگاه هواپیمایی کشوری در اراضی آن واقع است. سکنه ۸ خانوار

۵۷. مهران اردشیر:

ده کوچکی است از بخش شمیران شهرستان تهران

سکنه ۵۰ نفر

۵۸. مهران قورخانه:

ده کوچکی است از بخش شمیران شهرستان تهران

سکنهٔ آن ۳۰ نفر ـ شعبهٔ از تسلیحات ارتش در این ده چند خانوار از کارمندان در آنجا ساکنند.

۵۹. نارمک:

ده جزء بخش شمیران شهرستان تهران

۹ کیلومتری جنوب خاور تجریش ـ ۵ کیلومتری شمال راه شوسه دماوند به تهران

دامنه ـ سردسیر ـ سکنه ۱۰۰ نفر ـ شیعه ـ فارسی

قنات ـ غلات، باغات انار ـ شغل زراعت ـ باغبانی
قلعه خرابهٔ قدیمی دارد. راه فرعی است.

۶۰. نازآباد:
ده کوچکی است از بخش شمیران شهرستان تهران
سکنه آن ۱۲ نفر. راه ماشین‌رو

۶۱. نازی‌آباد:
ده کوچکی است از بخش ری شهرستان تهران
سکنه ۲۰ نفر ـ راه ماشین‌رو

۶۲. نجف‌آباد:
فعلاً جزء تهران محسوب می‌شود

۶۳. وسفنارد:
ده جزء دهستان غار، بخش ری شهرستان تهران
۹ کیلومتری شمال باختری شهر ری. کنار راه شوسه و راه‌آهن رباط‌کریم
جلگه ـ معتدل ـ سکنه ۷۳۹ ـ شیعه فارسی
قنات در بهار از سیلاب کن. غلات، صیفی، چغندر قند. شغل زراعت

۶۴. ولنجک:
ده جزء بخش شمیران شهرستان تهران
۲ کیلومتری شمال باختر تجریش ۱/۵ کیلومتری راه تهران تجریش
دامنه ـ سردسیر ـ سکنه ۸۰ تن ـ شیعه سادات ـ فارسی
چشمه‌سار ـ غلات، بن‌شن، صیفی و میوه‌جات مختلفه
شغل زراعت و باغبانی ـ راه ماشین‌رو.
اشخاصی که در آنجا ساختمان دارند، تابستان برای استفاده از هوا به این ده می‌آیند

۶۵. هاشم‌آباد ارباب کیخسرو:
ده جزء دهستان غار، بخش ری شهرستان تهران
۱۵ کیلومتری شمال باختر شهر ری ـ ۲ کیلومتری شمال راه رباط‌کریم
جلگه ـ معتدل ـ سکنه ۱۶۳ نفر ـ شیعه ـ فارسی
قنات، در بهار ازسیلاب رود کن. غلات، چغندر قند، صیفی ـ شغل زراعت
راه مال‌رو، و از ایستگاه تپه سفید ماشین می‌رود.

۶۶. همه‌سین (ترکمان ده)

ده جزء بخش شمیران شهرستان تهران

۲۱ کیلومتری جنوب خاور تجریش ـ ۶ کیلومتری جنوب راه شوسه تهران به دماوند.

کوهستان ـ سردسیر ـ سکنه ۱۹۱ تن ـ شیعه ـ ترکی ـ فارسی.

چشمه‌سار ـ غلات، صیفی ـ شغل زراعت. اکثر بوته‌کنی و عده‌ای قُرقچی و کارمندان اداره بیوتات سلطنتی هستند.

راه مال‌رو. حدود این ده شکارگاه سلطنتی است. ساکنین از نژاد ترکمن هستند.

۶۷. یافت‌آباد:

قصبه جزء دهستان غار، بخش ری شهرستان تهران

۱۲ کیلومتری شمال باختر ری ـ ۶ کیلومتری جنوب باختری تهران و بین راه شوسه قزوین و رباط‌کریم

جلگه ـ معتدل ـ سکنه ۱۹۰۵ تن ـ شیعه فارسی.

قنات ـ غلات، میوه، صیفی، چغندر قند. شغل زراعت و گله‌داری. راه شوسه دارد.

۶۸. اکبرآباد دولاب:

این آبادی در نزدیکی دولاب و شمال غربی آن قرار داشته است.

۶۹. اکبرآباد امامزاده حسن:

این آبادی در شمال بریانك و جنوب غربی باغشاه در باختر تهران بوده، و اکنون فقط سه‌راه اکبرآباد در جنوب غربی باغشاه از این آبادی به‌جای مانده است.

۷۰. امامزاده قاسم:

در شمال تجریش و در فاصله ۱/۵ کیلومتری آن واقع شده و از رود دربند و گلاب‌دره مشروب می‌شده و دارای ۱۱۱۳ تن سکنه بوده است.

این محل از یك‌سو با دربند و از سوی دیگر با تجریش اتصال یافته، قبرستان ظهیرالدوله و محل دفن جمعی از رجال در آنجاست.

۷۱. امانیه:

این محل در شمال دوشان‌تپه و شمال خاوری تهران واقع شده، و در گذشته به نام گنج‌آباد خوانده می‌شده، و سبب آن خرابهٔ بسیار کهن و باستانی است که در آنجا آثارش باقی مانده است.

۷۲. امجدیه:

اکنون در مرکز شهر قرار گرفته، و به نام مجموعه ورزشی (شهید شیرودی) نام‌گذاری شده و در سابق باغ بزرگی بوده، که ذکرش در کتاب اسامی دهات کشور (جلد اول، صفحه ۲۳۶) آمده است.

۷۳. ایلمان:

جزو شهر ری می‌باشد و عامه مردم آن‌را «الیمون ـ الیمان» تلفظ می‌کنند

این آبادی به موجب فرمان شاه طهماسب صفوی جزو موقوفه‌های شاه‌عبدالعظیم به شمار می‌رفته است.

۷۴. باکک:

ده کوچکی در شمال شرقی تهران از بخش حومه شمیران بوده، و در فرهنگ جغرافیایی ایران به صورت باغکك ضبط گردیده، و نامش در نقشهٔ ترسیمی اشتال آلمانی به سال ۱۹۰۰ میلادی نیز آمده است.

۷۵. باغ صبا:

این باغ توسط فتحعلی خان صبا ـ ملك‌الشعراء عصر قاجار ـ احداث گردیده بود، و در جنوب باختری قصر قاجار قرار داشت. (تاریخ تهران، حجت بلاغی، جلد اول، صفحه ۱۰۶).

۷۶. بهجت‌آباد:

روستایی بوده در فاصلهٔ یك‌کیلومتری شمال تهران در عصر قاجار، و امروز فقط نامی از آن مانده.

این قریه را میرزا یوسف آشتیانی صدراعظم وقت احداث کرده بود. یوسف‌آباد نیز از مستحدثات شخص موصوف بوده است.

۷۷. جلالیه:

آبادی جلالیه که به‌آن نصرت‌آباد نیز می‌گفته‌اند، جلال‌الدوله پسر ظل‌السلطان احداث کرده بود، در شمال غربی تهران واقع گردیده بود. در عصر رضاشاه پهلوی در اراضی آن میدان وسیعی برای سان و رژهٔ نیروهای نظامی ساخته شد، و اکنون پارك لاله بخشی از اراضی جلالیه را به‌خود اختصاص داده، و بناهای دولتی دیگر در آن به‌وجود آمده است.

۷۸. جمشیدآباد:

بخش وسیعی از اراضی پشت جلالیه که توسط ارباب جمشید از جلال‌الدوله

خریداری شده بود باغی را در شمال غربی آن احداث کرد و قناتی را به‌وجود آورد، و آن‌را جمشیدآباد نام نهاد. پادگان جمشیدیه از بقایای همان اراضی است و امروز هم به‌همان نام خوانده می‌شود.

۷۹. جوانمردقصاب:

جزء دهستان غار غربی از توابع شهر ری به‌شمار می‌رود، و به‌مناسبت مدفن جوان‌مرد قصاب که در شمار اولیا و اکابر متصوفه بوده، به‌این نام موسوم گشته، و در فاصلهٔ یك کیلومتری باختر راه تهران به شهر ری واقع شده، و اندکی در شمال خط‌آهن فرعی کارخانه‌های گلیسیرین و سیمان قرار دارد.

۸۰. جی:

روستای قدیمی و بزرگی بوده، و اکنون در داخل شهر تهران ـ جنوب باختری ـ موجودیت خود را به‌عنوان روستا از دست داده، و پادگان نظامی جی نیز در اراضی این روستا به‌وجود آمده است.

۸۱. چیذر:

ده جزء بخش شمیران شهرستان تهران
۳ کیلومتری جنوب خاوری شمیران
در دامنه ـ سردسیر ـ سکنه ۹۸۶ ـ شیعه ـ فارسی
قنات و در بهار از رودخانهٔ دربند و دارآباد ـ غلات، بن‌شن، صیفی و انار
شغل زراعت و کسب ـ در حدود ۲۵ باب دکاکین مختلفه دارد.
ابنیهٔ قدیمی در روی تپه مشاهده می‌شود. راه ماشین (فرهنگ جغرافیایی ایران، جلد یکم، صفحهٔ ۶۳).

چیذر اکنون داخل محدودهٔ شهر تهران قرار گرفته، و چهرهٔ روستایی خود را به‌کلی از دست داده، و فقط دو امامزاده به‌نام‌های امام‌زاده علی‌اکبر و امامزاده اسماعیل‌بن زکریا هنوز به‌صورت اولیهٔ خود باقی است.

۸۲. حسن‌آباد:

این محل همانجایی است که امروزه میدان حسن‌آباد خوانده می‌شود، و پیش از سال ۱۲۸۴ قمری (سال توسعهٔ تهران در عهد ناصرالدین‌شاه)، باغی بوده در شمال باختری پایتخت که توسط میرزایوسف آشتیانی صدراعظم وقت احداث گردیده، و آن را به‌نام پدرش میرزاحسن نامگذاری کرده بود.

۸۳. حسن‌آباد:

این ده جزء دهستان سولقان از بخش کن شهرستان تهران به‌شمار می‌آید، و در کنار راه فرعی تهران ـ کن ـ ۵ کیلومتری جنوب خاوری کن ـ واقع شده، و در فرهنگ جغرافیایی تعداد سکنهٔ آن ۱۳۵ تن ذکر گردیده، و دارای قنات و محصولات آن اندکی غلات، انجیر، انار، سیب‌زمینی و میوه‌های دیگر است.

۸۴. حسن‌آباد صنیع‌الدوله:

در خاور امام‌زاده قاسم شمیران واقع و جزء آن‌محل به‌شمار می‌آید، و به‌نام محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله که به آبادی آن پرداخته، مشهور شده، و قبلاً به باغ درویش موسوم بوده است.

۸۵. حکیمیه:

نام دیگر امامیه است، که در فهرست نخستین نام آن ذکر شده است.

۸۶. دروس:

ده جزء بخش شمیران شهرستان تهران

۴ کیلومتری جنوب خاوری تجریش

دامنه ـ سردسیر ـ سکنه ۵۰۰ تن ـ شیعه ـ فارسی

قنات ۲ رشته ـ غلات، بن‌شن ـ شغل زراعت و گله‌داری و کارگری در کارخانه مهمات‌سازی ارتش

دبستان و چند شماره تلفن خصوصی ـ از برق سلطنت‌آباد استفاده می‌کند ـ در تابستان حدود ۵۰ خانوار از شهر برای استفاده از آب و هوا در این مکان سکونت می‌نمایند. راه ماشین‌رو (فرهنگ جغرافیایی ایران، جلد نخستین، صفحهٔ ۱۸۸).

این ده از آبادی‌های کهن و باستانی به‌شمار می‌رود، و از آثاری که در سال ۱۳۲۱ شمسی به‌دست آمده، قدمت آن را تا هزارهٔ دوم پیش از میلاد نشان می‌دهد.

۸۷. دولاب:

از روستاهای بسیار دیرین و باستانی بوده، که پیش از گسترش تهران، بیرون از شهر و در جنوب خاوری آن قرار داشته، و اکنون در درون شهر تهران همهٔ آثار خود را از دست داده و مستحیل شده است.

در تاریخ طبرستان ورویان نوشتهٔ مرعشی، نام دولاب تهران بدین‌گونه به‌میان آمده که بهنگام نبرد منوچهر پیشدادی با افراسیاب، در اراضی دولاب سپاهیان افراسیاب اردو زده بوده‌اند، واین قدیمی‌ترین اثری است که در آن اسمی از تهران

نبز برده شده است.

۸۸. زرگنده:

قصبه جزء بخش شمیران شهرستان تهران

۳ کیلومتری جنوب تجریش، سر راه شوسه اسفالته تهران تجریش متصل به قلهك

در دامنه ـ سردسیر ـ سکنه حدود ۳۰۰۰ نفر ـ در تابستان به ۴۰۰۰ نفر می‌رسد ـ شیعه ـ فارسی

آب از رشته قنات، در بهار از رودخانهٔ دربند حقّابه دارد ـ محصول غلات، انواع میوه‌جات سردسیری ـ برای مصرف خود ـ شغل زراعت و کسب و کارگری در کارخانهٔ مهمات‌سازی و ضرابخانه ـ کارخانهٔ رنگ‌سازی دارد ـ از پست قلهك استفاده نموده و در حدود ۳۰ شماره تلفن دارد ـ ساختمان ییلاقی سفارت شوروی در این قصبه است ـ امامزاده قدیمی به نام امامزاده اسماعیل دارد ـ مزرعهٔ الهیه جزء این قصبه است (فرهنگ جغرافیایی، جلد اول، صفحهٔ ۱۰۴).

زرگنده به خانوادهٔ خانم فخرالدوله ـ مادر دکتر علی امینی ـ تعلق داشته، و محمدعلی میرزا شاه مستبد قاجار به‌هنگام فتح تهران و سقوط استبداد صغیر در همین زرگنده به سفارت روس پناهنده گردید.

نام زرگنده فزون براین حادثهٔ تاریخی، از این نظر که کمیتهٔ آهن برای روی‌کار آوردن رضاخان میرپنج و طرح کودتای اسفند ۱۲۹۹ در این قصبه تشکیل جلسه می‌داد، در تاریخ معاصر ایران به‌میان آمده، تا جایی که کمیتهٔ آهن را برخی از مورخان کمیتهٔ زرگنده نیز ضبط کرده‌اند.

۸۹. سلیمانیه:

سلیمانیه، قبلاً دهی بوده به نام اصفهانك که پیشینهٔ دیرپایی داشته و مجاور روستای قدیمی دولاب بوده است. زمانی که ناصرالدین‌شاه، سلطنت‌آباد را احداث کرد سه رشته قنات اصفهانك را برای مصرف سلطنتت‌آباد ضبط نمود، و اراضی زراعتی و باغات آن خشك گردید. چندی بعد اراضی اصفهانك را عضدالملك قوانلو خرید، و در آن باغ بزرگی احداث کرد وقنات تازه‌ای حفر نمود، که باغ جدید توسط آن قنات مشروب می‌گردید. و این محل به نام پسرش امیرسلیمان‌خان قوانلو، سلیمانیه نامگذاری کرد.

بعد از شهریور ۱۳۲۰ حسن وثوق (وثوق‌الدوله) باغ سلیمانیه را که در شرف

ویرانی بود به ثمن بخس خرید، و بهنگام نخست‌وزیری برادرش (احمد قوام) ـ قوام‌السلطنه ـ با اعمال نفوذ میلیونها متر اراضی اطراف را به نام اراضی سلیمانیه به ثبت رساند، و هم‌اکنون اراضی تهران نو، میدان وثوق و غیره، از زمین‌هایی است که وثوق‌الدوله به نام خود به ثبت رسانده بود، و ورثه او از برکت این تجاوز آشکار به حقوق مردم، هر متر این زمین به بهای گران به مردم فروختند، و ثروت بی‌حسابی را، مفت و رایگان به چنگ آوردند.

گورستان مسیحیان نیز در اراضی سلیمانیه قرار گرفته است.

۹۰. شیان:

ده جزء بخش شمیران شهرستان تهران

۷ کیلومتری جنوب خاوری تجریش ـ ۳ کیلومتری خاور سلطنت‌آباد

در دامنه ـ معتدل ـ سکنه ۸۰ نفر ـ شیعه ـ فارسی

قنات ـ غلات، بن‌شن، صیفی ـ شغل زراعت و گاوداری

راه مال‌رو ـ از طریق ازگل و اقدسیه ماشین می‌رود. (فرهنگ جغرافیایی ایران، جلد اول، صفحهٔ ۱۲۹).

۹۱. عباس‌آباد:

محدودهٔ وسیعی را شامل می‌شد که از خاور به قصر قاجار و از باختر به یوسف‌آباد و از شمال به تپه‌های داودیه و از جنوب به باغ صبا ختم می‌گردید، در این محدودهٔ وسیع، حاجی ملّاعباس معروف به حاج میرزا آقاسی صدراعظم محمدشاه قاجار، اقدام به حیازت نموده، تأسیسات و بناهایی به‌وجود آورده، و نام خود را بر روی آن گذاشته، عباس‌آباد نامید و خود نیز در آنجا سکونت داشت.

بعدها این اراضی به تصرف دولت درآمد و جزو اراضی خالصه شد، و تا این اواخر پادگان و تأسیسات نظامی در آن دایر بود و هم‌اکنون ایستگاه نخستین مترو در اراضی عباس‌آباد احداث می‌شود، و مصلّی تهران نیز در همین اراضی به‌وجود آمده است.

۹۲. عشرت‌آباد:

اکنون فقط پادگان نظامی از اراضی آن باقی مانده است. ناصرالدین‌شاه بعد از مراجعت از سفر اول خود از اروپا، باغ وسیع و عمارت عشرت‌آباد را بنا نهاد، بعدها از اهمیت این محل کاسته شد و به دولت انتقال یافت و چندی مرکز تیپ یکم پیاده بود.

در عصر رضاشاه که ثبت رسمی اراضی به نام اشخاص مرسوم گردید، مهدی‌قلی هدایت (مخبرالسلطنه) که شش سال نخست‌وزیری رضاشاه را به‌عهده داشت، بخشی از اراضی عشرت‌آباد را با جعل سند به‌نام خود به‌ثبت رساند، و سند مالکیت پلاك ۶۷۹۸ ـ بخش ۲ ـ را به‌دست آورد، و از این‌راه ثروت بادآورده‌ای را به جیب زد.

۹۳. فرمانیه:

اکنون از نقاط خوش‌آب و هوای شمال تهران به‌شمار می‌رود، و در شمال رستم‌آباد و چیذر واقع شده، محل تابستانی سفارت ایتالیا در اراضی آن قرار گرفته است.

۹۴. قاسم‌آباد:

ده کوچکی است از بخش شمیران شهرستان تهران

سکنهٔ آن ۵۰ نفر است (فرهنگ جغرافیایی ایران، جلد اول، صفحهٔ ۱۵۵).

در کتاب المآثر و الآثار، نامی از این ده به‌میان آمده، و مالك آن را محمدحسن‌خان معروف به محقق نموده است. در کتاب طرائق الحقایق نیز بهنگام شرح مسیر تهران به لشگرك و لواسان از این ده اسم برده شده است.

۹۵. قصر قاجار:

در کتاب اسامی دهات کشور نوشته شده است:

قریهٔ قصر قاجار مرکز تلگراف بی‌سیم و دستگاه فرستندهٔ رادیو می‌باشد، و زندان شهربانی نیز در آن ساخته شده، و هم‌چنین قسمتی از پادگان مرکز در آن تمرکز دارد. (جلد اول، صفحهٔ ۲۳۵).

قصر قاجار را فتحعلی‌شاه در سال ۱۲۱۳ قمری (۷۹۸ میلادی) ـ سال دوم پادشاهی خود ـ بنا نهاد و ژوبر فرستادهٔ ناپلئون که در سال ۱۸۰۶ میلادی به تهران آمده بود، به توصیف آن پرداخته است.

۹۶. کن:

آبادی کن گرچه در طرح محدودهٔ ۵ ساله و ۲۵ ساله تهران نیامده است لیکن کوی کن و زیباشهر در قلمرو اراضی آن واقع شده و از خدمات شهری داخل محدوده برخوردارند، از سوی دیگر بعد از انقلاب ساختمانهای زیادی در پهنهٔ اراضی کن بنا گردیده، و گسترش تهران از سوی غرب به‌تدریج اراضی کن را می‌بلعد.

کن از آبادی های باستانی است و نامش در بسیاری از متون کهن آمده، و شخصیت های نام‌آوری نیز از آن برخاسته است.

۹۷. نعمت‌آباد:

این روستا جزء دهستان غار غربی بخش ری می باشد و قسمت قابل توجهی از اراضی آن داخل محدودهٔ ده ساله قرار گرفته است. این آبادی در کنار راه رباط‌کریم واقع شده، و سکنهٔ آن را ۱۷۳ تن نوشته‌اند. از قنات و سیلاب رودخانهٔ کن استفاده می کند. محصولاتش غلات، صیفی و چغندر قند است.

۹۸. نیاوران:

ده جزء بخش شمیران شهرستان تهران

دامنه ـ سردسیر ـ سکنه ۶۷۰ نفر ـ تابستان به ۱۰۰۰ نفر می‌رسد ـ شیعه ـ فارسی

قنات و رودخانهٔ دارآباد ـ غلات، بن‌شن، میوه‌جات ـ شغل زراعت، کسب و باغبانی.راه ماشین‌رو ـ از بناهای زمان ناصرالدین‌شاه دارد.

مزرعه حصارولی ـ باغ شاهی آجودانیه جزء این‌ده منظور شده است.

بیمارستان مسلولین دکتر یزدی بین این‌ده و حصارولی واقع است.

تابستان های سال‌های قبل مردم بیشتر از حالیه برای استفاده از هوا به این‌ده می‌آمدند ولی از تاریخ تاسیس بیمارستان مسلولین کمتر می‌آیند. در حدود ۱۷ باب دکاکین مختلفه و راه شوسه به تجریش دارد. (فرهنگ جغرافیایی ایران، جلد اول، صفحات ۲۲۶ ـ ۲۲۷).

فرهنگ آبادی های ایران نام باستانی نیاوران را، کردوی ذکر کرده است (کردوی نام برادر بهرام چوبینه بوده است).

۹۹. ونک:

ده جزء بخش شمیران شهرستان تهران

۴ کیلومتری باختر تجریش ـ ۸ کیلومتری شمال باختر تهران

دامنه ـ سردسیر ـ سکنه ۸۰۶ ـ شیعه ـ فارسی ـ تاتی.

آب از ۵ رشته قنات و در بهار از رودخانهٔ اوین ـ درکه حق‌آبه دارد.

محصول:غلات، اسپرس، مختصر بن‌شن، گردو، انار و انواع میوه‌جات. توت ونك معروف است

شغل زراعت. در حدود ۱۵ باب دکاکین مختلفه و دو باب نانوایی دارد.

راه شوسه به تهران دارد و همه‌روزه اتوبوس رفت و آمد می نماید.
تابستان در حدود ۱۰۰۰ خانوار از تهران به این‌ده آمده و ساکن می‌شوند
دبستان دارد. (فرهنگ جغرافیایی ایران، جلد اول، صفحهٔ ۲۳۵).

ونك نیز از روستاهای باستانی است، و به نوشتهٔ دکتر حسین کریمان در کتاب تهران در گذشته و حال نام ونك در شرح احوال مهاجران سادات، در کتاب منتقلة الطالبیه آمده، و هم‌چنین به نوشتهٔ همین مؤلف در باب «مذهب زیدیه» مردم این آبادی صاحب‌النقس مطالبی آورده است.

۱۰۰. یوسف‌آباد:

آبادی یوسف‌آباد وسیلهٔ میرزا یوسف آشتیانی صدراعظم احداث گردیده بود، بعدها بیمارستان شماره ۲ ارتش در اراضی آن احداث گردید ـ در جنگ جهانی دوم نیز باغ یوسف‌آباد یکی از اردوگاههای نگهداری اسرای لهستانی بود، که توسط نیروهای نظامی انگلیس اداره می‌شد.

از سال ۱۳۳۴ به‌بعد اراضی یوسف‌آباد بین کارمندان دولت که در مرکز خدمت می‌کردند تقسیم گردید.

۱۰۱. قزل‌قلاع:

فزون بر آبادی‌هایی که در کام تهران بزرگ فرو رفته، چهار قلعهٔ نظامی که به نام قزل‌قلاع خوانده می‌شد، و هرکدام وسعت درخور توجهی داشتند در جریان گسترش تهران، به‌جای اینکه به‌عنوان یادمان‌های تاریخی آن‌ها را حفظ و حراست نمایند، تخریب نمودند، و هم‌اکنون ساختمان وزارت کشور در خیابان دکتر فاطمی و میدان تره‌بار مجاور بزرگ‌راه جلال‌آل‌احمد در محل قلاع یاد شده، احداث گردیده، و قلعه چهارمی نیز که در شمال میدان تره‌بار واقع شده، بنای نیمه‌تمام از یك مجموعهٔ ورزشی را در منظرهٔ بیننده قرار می‌دهد.

لازم به‌یادآوری است بزرگترین قلعه‌ها که اکنون بزرگ‌راه جلال‌آل‌احمد آن را به دونیم کرده و بخش شمال میدان تره‌بار گردیده، بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به زندان بازداشت‌شدگان سیاسی تبدیل شد، و بسیاری از آزادمردان و میهن‌پرستان و شخصیت‌های مذهبی در این زندان مورد بازداشت و شکنجه قرار گرفتند. وحشت حمّام خرس آن هنوز در اذهان بازداشت‌شدگان باقی است.

نام و نشان بازارها، بازارچه‌ها و گذرها

بازارهای معروف تهران عبارت بودند از:

* بازار توتون‌فروشها: (که اکنون از آن تنها دالانی، به نام دالان توتون‌فروشها باقی مانده است.)
* بازارچه میرزاها: که کارشان نوشتن نامه برای اقوام و دوستان مراجعه‌کنندگان یا نگارش شکایت به ادارات و دیوان‌خانه‌های دولتی بود.
* بازار کلاه‌فروشها: در این بازار انواع کلاههای ماهوتی، پشمی، عرق‌چین‌های نمدی، فینه‌های ترک، کلاه‌پوستهای بخارایی و غیره فروخته می‌شد.
* بازار کفاشها: که هنوز بخشی از آن باقی است، و مدخل ورودی آن از سبزه‌میدان بود، و از بازارهای مهم دارالخلافه به‌شمار می‌رفت، و اکنون باقی ماندهٔ آن یکدستی خود را از دست داده، و فروشگاههای گوناگونی در آن به‌وجود آمده است.
* بازار فرش‌فروشها: اورسل در سفرنامهٔ خود، بازار فرش‌فروشها را دیدنی‌ترین و جالب‌ترین بازار دنیا معرفی کرده است. به‌نظر می‌رسد، تنها صنفی که توانسته بازار تهران را قبضه کند، همین صنف فرش‌فروشها، استقبال کشورهای اروپایی از فرش‌های بافت ایران، که از حیث تنوع نقشه، طرح، رنگ‌آمیزی و بافت در دنیا بی‌نظیر است، سبب گسترش این صنف در تهران گردید. امروزه، فزون بر تعداد کثیری از سراهای فرش‌فروشی که بخش وسیعی از بازار و محلات اطراف آن‌را فرا گرفته مغازه‌های فرش‌فروشی،در بازار کفاشها، بازار خیاطها، بازار عباس‌آباد، بازار کبابی‌ها، بازار چهل‌تن، بازار سید اسماعیل، و بسیاری از کنار

و گوشه‌های بازار بزرگ تهران گسترده شده است.

* بازار کفن‌فروشها: این بازار نیز از جالب‌ترین بازارهای تهران بود، چون غسالخانه و گورستان تهران در سر قبر آقا قرار داشت، در کنار این گورستان (باغ فردوس ـ خیابان مولوی) بازار کفن‌فروشها بود. در این بازار، انواع کفن‌های مشهدی، کربلایی، قمی و کفن مخصوصی با آیات قرآنی به‌فروش می‌رفت.

نزدیك این بازار، بازار سنگ‌تراشان قرار داشت، که در آن سنگ‌قبر می‌فروختند، در گوشه و کنار برخی از گورستانهای قدیمی نظیر ابن‌بابویه و امامزاده عبدالله هنوز هم مغازه‌های سنگ‌تراشی کم و بیش وجود دارد.

* بازار حِرّاج: که به بازار سمسارها نیز شهرت داشت، و وجه تسمیه آن، به این سبب بود، که سابقاً اجناس عمده را در آن حراج می‌کردند، و نکته جالب این بود که در بعضی مواقع پیش می‌آمد، که اموال دولتی را برای پرداخت حقوق کارمندان در بازار حراج، به معرض فروش می‌گذاشتند (حراج اموال دولتی بیشتر در زمان قاجاریه که وضع مالی دولت روبه وخامت می‌گذاشت، صورت می‌گرفت).

* بازار امیر: از بازارهای مشهور تهران بود، و کسبهٔ آن صراف‌ها بودند، در این بازار مبادلات ارزی و تبدیل پول‌های طلا و نقره صورت می‌گرفت و بعضی از صرافان این بازار سیار بودند، و کیسه‌های پول به‌دست می‌گرفتند، و از جایی به جای دیگر می‌رفتند، و به معاوضه و تبدیل پول می‌پرداختند ـ این بازار از بناهای میرزا تقی‌خان امیرکبیر بود، و به‌همین جهت بازار امیر نامیده می‌شد.

* بازار خیاطان: بازار امیر را بازار خیاطها نیز می‌گویند، و سبب آن است که پیش از صرافان، معروفترین خیاط‌های پایتخت در این بازار قرار داشتند، و چون در آن زمان هنوز چرخ خیاطی به ایران نیامده بود، خیاطان این بازار با نخ و سوزن لباس و پوشاك می‌دوختند. بعدها مظفرالدین‌شاه، بهنگام مراجعت از سفر فرنگ یك خیاط قفقازی به تهران آورد، که ده دستگاه چرخ خیاطی به‌همراه داشت، و لباس درباریان را با ماشین خیاطی می‌دوخت. در آغاز کار با مخالفت عده‌ای از روحانیون روبرو شد، ولی بعداً با آن موافقت نمودند، و کم‌کم استفاده از چرخ خیاطی در بازار خیاطان متداول گردید، به‌کارگیری چرخ خیاطی زمینهٔ رواج مدهای خارجی را در ایران فراهم ساخت، و به‌تدریج کت و شلوار و بلوز

و دامن، جای عبا، ردا، سرداری و بالاپوش را گرفت.

* بازار آهنگران: آثار این بازار هنوز به‌جای خود باقی است. این بازار بین خیابان‌های سیروس و بوزجمهری قرار داشت. آهنگران تنها به ساختن بیل و کلنگ و نعل ستور اشتغال داشتند.
* بازار ارسی‌دوزها: که امروز به‌نام بازار پاچنار موسوم است ـ شاخه‌ای از بازار کفاشان بود.
* بازار مسگرها: در این بازار، که در ضلع شرقی بازار بزرگ تهران قرار داشت، به پیشه‌وران مسگر اختصاص داشت، علاوه بر ساختن دیگ‌ها و ظروف کوچك و بزرگ مسی، آب‌گردان، قاشق و غیره، عده‌ای نیز به قلم‌زنی روی ظروف مسی مشغول بودند، که با مهارت و دقت خاصی نقش و نگارهای زیبا روی آنها پدید می‌آوردند.

علاوه بر اینها، تعدادی بازارهای اختصاصی وجود داشت، که امروز به‌طور کلّی از بین رفته و جای خود را به صنوف دوران معاصر داده‌اند، که ذکر همهٔ آنها، از حوصلهٔ این تاریخچه کوتاه بیرون است.

* * *

در تهران تعدادی نیز بازارچه وجود داشت که معروفترین آنها عبارت بودند از:

* بازارچه زعفران‌باجی: در فاصله خیابان‌های مولوی و سیروس
* بازارچه مروی، در کوچه‌ای به‌همین نام روبروی شمس‌العماره ـ جنب دبیرستان مروی
* بازارچه نایب‌السلطنه: متعلّق به کامران‌میرزا ـ در خیابان ری
* بازارچه حمام نواب، متعلق به حسینعلی‌خان نواب، در خیابان شاه‌آباد (جمهوری کنونی)
* بازارچه عطرفروشها: اورسل، در سفرنامهٔ خود می‌نویسد: در بازارچهٔ عطرفروشان تهران بوی سنگین و گیج‌کنندهٔ عطرها تمام فضای آن‌را فرا گرفته بود.
* بازارچه آقا: از بازارچه‌های معروف تهران بود، به یکی از سرکردگان به‌نام حاج نایب متعلق بود.
* بازارچه سقاباشی: در خیابان عین‌الدوله (ایران) قرار داشت و منسوب به پدر علی‌اصغرخان اتابك (امین‌السلطان) بوده است.

* بازارچه مرغ‌فروشها: در این بازارچه که در حد فاصل بازار حراج و بخشی از خیابان بوذرجمهری قرار داشت، مرغ‌ها و جوجه‌ها را در داخل سبدهای استوانه‌ای، برای فروش عرضه می‌کردند، و هم‌چنین انواع تخم‌مرغ در آنجا فروخته می‌شد.
* بازارچه ایلچی: نزدیك باغ ایلچی.
* بازارچه کربلایی عباسعلی: بین خیابان البرز و خیابان حافظ (شاهپور سابق) این شخص در عهد ناصرالدین‌شاه گمرك‌چی تهران بود.

در تهران قدیم، تعدادی نیز «گذر» وجود داشت، که بعضی از آنها هنوز هم، به حیات بی‌رمق خود ادامه می‌دهند، و در آن ایام این گذرها پاتوق جوانهای محلات تهران بود.

معروفترین گذرهای تهران عبارت بودند از:

* گذر مستوفی (مستوفی‌الممالك): صدر اعظم عهد ناصرالدین‌شاه و پدر حسن مستوفی.
* گذر قلی: بین بازارچه مُعیّر و خیابان خیام

این دو گذر، در حدّ فاصل درخونگاه (درخانقاه) واقع در خیابان بوذر جمهری و کوچه مستوفی و پاچنار (خیابان خیام) قرار داشتند.

* گذر فیل‌خانه: در آخر خیابان خیام
* گذر پاچنار: در خیابان خیام ـ نزدیکی‌های سیدنصرالدین
* گذر تقی‌خان: در خیابان سپه بود، که اکنون میدان موزه شده است.
* گذر لوطی صالح: (معاصر کریم‌خان زند) در فاصلهٔ شمال خیابان مولوی و گذر وزیر دفتر
* گذر خرکچی‌ها

این دو گذر نیز در نزدیکی بازار و خیابان مولوی بودند.

* گذر سید ولی: نزدیك بازار کفاشها و مسجدی به‌همین نام قرار داشت.
* گذر سیداسماعیل: در حوالی خیابان سیروس واقع بود.
* گذر هفت‌تن: مجاور با محدوده چهل‌تن قرار دارد، و از نشانهٔ قدیمی آن چنار کهنسالی است که هنوز سربرافراشته، بر گذشت زمان نظاره می‌کند.
* گذر چهل‌تن: در شرق بازار بزرگ، نرسیده به میدان سیداسماعیل بود.
* گذر وزیر دفتر: بین خیابان شاهپور و کوچه وزیر دفتر (میرزا هدایت‌الله پدر

دکتر محمد مصدق).

* گذر آقا شیخ هادی:

این دو گذر با اندك تغییری به همان شکل و وضع باقی مانده‌اند، که به عنوان نشانه‌ای از سنت‌های قدیمی در برابر نوآوری‌های عصر کنونی، در تهران خودنمایی می‌کنند.

* گذر چهارسو چوبی: این گذر به موازی ضلع غربی، خیابان شاهپور (پایین از میدان) و مجاور خیابان معروف به بلورسازی قرار دارد، و به خیابان مولوی نیز منتهی می‌شود ـ این گذر را بازارچه چهارسو چوبی نیز می‌گویند.

گذرها، معمولاً بازارچه‌های بی‌سقف بودند، و چون سقف این گذرها را با چوب پوشانیده‌اند، به گذر چوبی معروف شده، و خانقاه نعمت‌اللهی تهران نیز در ضلع غربی این گذر قرار دارد.

تکیه‌های معروف آن‌زمان به‌این قرار بوده‌اند:

تکیه حاج رجبعلی ـ میرزا حسن حکیم‌باشی ـ زنبورك‌خانه ـ درخونگاه ـ دباغخانه ـ منوچهرخان ـ رضاقلی‌خان عباسعلی ـ قمی‌ها ـ حیاط شاهی ـ سهراب‌خان ـ میران ـ همت‌آباد ـ حاجی باقر ـ چهل‌تن ـ آقا بهرام ـ مدرسه مسجد حوض ـ افشارها ـ نوروزخان ـ سرپولك ـ کرمانی‌ها ـ خداآفرین ـ عودلاجان ـ زرگرها ـ لوطی‌علی‌خان ـ پهلوان‌شریف ـ ملاقدیر ـ عربها ـ خلج‌ها ـ خشتی ـ هفت‌تن ـ دانگی ـ حاجی میرزا آقاسی ـ قاطرچی‌ها ـ حمّام خانم ـ صاحبدیوان ـ پیرزن ـ ابوالقاسم شیرازی ـ عربها (واقع در محلهٔ عربها) ـ بربری‌ها ـ وزیر ـ تکیه سلطنت‌آباد ـ سید نصرالدین (ناصرالدین) ـ تکیه نیاوران ـ تکیه ولی‌خان ـ تکیه سپهسالار ـ تکیه قورخانه.

امامزاده‌ها و بقاع متبرکهٔ تهران

* سید نصرالدین(سید ناصرالدین): واقع در ضلع غربی خیابان خیام نرسیده به میدان محمدیه، کتیبه های این بقعه از نظر تاریخی حائز اهمیت است. قدیمی ترین تاریخ موجود در این بقعه سال ۹۹۳ هجری است که در کتیبه‌ای بر روی قطعهٔ طویل چوب به خط ثلث برجسته نوشته شده و بالای پنجرهٔ آهنین در پشت ضلع شمالی ضریح نصب گردیده است.
* امامزاده زید: این بقعه در محلهٔ بازار، و در انتهای جنوبی بازار کنونی بزازها یا بازار امیر، میان چهارسوق کوچك و انتهای بازار اُرسی دوزها واقع گردیده. تاریخ صندوق بقعه سال ۹۰۲ است، و در این تاریخ خاندان آق‌قویونلو در این حدود فرمانروایی داشته‌اند. لطفعلی خان آخرین پادشاه جوان زندیه در جوار این امامزاده مدفون است، سیدمحمدتقی مصطفوی در مقالهٔ خود مندرج در اطلاعات ماهانه، شمارهٔ ۷ (۴۳ مسلسل) سال چهارم مهرماه ۱۳۳۰، صفحه ۲۱، متن لوحه‌ای را که برروی قبر وی نصب گردیده، نقل کرده قسمتی از آن به‌شرح زیر است:

«در روزگار پادشاهی محمدجعفرخان، لطفعلی خان مأمور خطهٔ لار و سواحل خلیج شده بود. چون پدرش به‌قتل رسید، به پایتخت آمد، و آنجا را در بهار سال ۱۲۰۳ هجری از مدعیان سلطنت خالی نمود، و خود در همان تاریخ به پادشاهی نشست، و تا ربیع‌الثانی سال ۱۲۰۹ هجری سلطنت نمود، تا در پنجم ربیع‌الثانی سال ۱۲۰۹ در بم به‌دست حکمران آنجا گرفتار و کور گردید. طولی نکشید، که خان

نابینای زند در تهران مابین ۰ اههای جمادی‌الآخر و رجب سال ۱۲۰۹ هجری در سن ۲۲ سالگی به‌قتل رسید، و سپس در امامزاده زید تهران به‌خاك سپرده شد.»

* امامزاده یحیی: این بقعه در جنوب شرقی محلّهٔ عودلاجان، در کوچه‌ای به‌همین نام واقع است. بنای آن در پاییز سال ۱۳۲۰ شمسی از روی نقشهٔ قدیمی تجدید ساختمان گردید. در این بقعه، صندوق مرقد عتیقه و نفیسی نصب است، که تاریخ آن ۸۹۵ هجری است، و ظاهراً به‌دستور ملکشاه غازی لواسانی در دورهٔ آق‌قویونلوها ساخته شده است.

مرقد امام‌زاده محمد نیز در مجاورت این بقعه قرار دارد.[۱]

* امامزاده سید اسماعیل: این بقعه در مجاورت خیابان سیروس و جنوب شرقی خیابان بوذرجمهری قرار گرفته، و با محلهٔ اصلی چال‌میدان نیز چندان فاصله‌ای ندارد. بنای کنونی آن در زمان محمدشاه غازی ساخته شده یکی از کتیبه های آن تاریخ غره ذی‌حجه سال ۱۲۶۲ را نشان می‌دهد. کتیبهٔ دیگری به خط نسخ برجسته وجود دارد، که به تاریخ غرهٔ جمادی‌الاول سال ۸۸۶ هجری قمری است، که به زمان آق‌قویونلوها مربوط می‌شود، و به‌ظاهر این قدیمی‌ترین تاریخی است که در بناهای کهن تهران به‌چشم می‌خورد. به نوشتهٔ سیدمحمدتقی مصطفوی باستانشناس ایرانی، احتمال دارد که در تهران بناهای قدیمی‌تری نیز وجود داشته باشد، ولی فاقد تاریخ‌اند.[۲]

در تهران غیر از این چهار بقعهٔ تاریخ‌دار، بقاع دیگری وجود دارد، که به‌سبب نداشتن تاریخ بنا قدمت آن مشخص نیست، برخی از آنها عبارت است از:

* بقعهٔ سیدولی: که در ضلع شرقی منتهی‌الیه بازار ارسی‌دوزها واقع شده و مدخل اصلی صحن از در جنوبی آن روبروی مدرسهٔ شیخ عبدالحسین می‌باشد، بنای بقعه نوشته و کتیبه‌ای ندارد.

* امامزاده ابراهیم: در گود زنبورك‌خانه، و در کنار تکیه آن قرار دارد، که به گفتهٔ مردم امامزاده ابراهیم از فرزندان امام هفتم شیعیان است.[۳]

* بقعهٔ امامزاده روح‌الله: این بقعه در خیابان باب همایون قرار دارد و لوحهٔ

---

۱. تهران در گذشته و حال، دکتر حسین کریمان، صفحهٔ ۱۴۷، انتشارات دانشگاه ملّی.

۲. اطلاعات ماهانه، شمارهٔ ۵ (۴۱ مسلسل)، مرداد ۱۳۳۰، سال چهارم، صفحهٔ ۴

۳. اطلاعات ماهانه، شمارهٔ ۱ (۶۱ مسلسل)، سال ۶، فروردین‌ماه ۱۳۳۲، صفحهٔ ۳۴

کاشی‌کاری بالای آن تاریخ ۱۳۱۱ قمری را نشان می‌دهد.

* بقعهٔ هفت‌تن: این بقعه نزدیك گذر لوطی صالح واقع است، و فاقد نوشتهٔ تاریخی است، و بنای ساده و مختصری دارد.
* بقعهٔ چهل تن: این بقعه در بازار، خط فاصل چهارسوق بزرگ و سیداسماعیل واقع است. بنای آن چهارگوش، و دارای طاق گنبدی کوچك می‌باشد، طرز ساختمان نشان می‌دهد، که باید از بناهای عصر فتحعلی‌شاه باشد، و از سوابق تاریخی آن اطلاعی در دست نیست.
* پیر عطّار: عدهٔای آن‌را زین عطّار می‌دانند، و در ناحیهٔ عودلاجان و در محلهٔ معروف به کلیمیان واقع است، قدمت تاریخی و نوشته‌ای ندارد، سیدمحمدتقی مصطفوی باستانشانس ایرانی بنای آن را به عهد فتحعلی‌شاه منتسب می‌داند.[1]
* بقعهٔ کوچك هفت‌دختران: این بقعه در محلهٔ قدیمی سرچشمه نزدیك تکیهٔ رضاقلی‌خان، در ضلع غربی، اواسط خیابان سیروس واقع شده، و اشعاری که به خط نستعلیق روی کاشی سفید نوشته شده، در آن نصب کرده‌اند.
* امامزاده سید اسحاق: این بقعه در کوچهٔ خدابندلو، در خیابان ناصرخسرو واقع شده، و مردم محلّی آن‌را «قدمگاه چهارده معصوم» هم می‌خوانند.
* امامزاده حسن: در اراضی معروف به جِی‌علیا و بریانك واقع شده، و اکنون داخل شهر تهران، در انتهای خیابان قزوین، در یك مسیر انشعابی قرار گرفته است. این بقعه، در زمانهای نه‌چندان دور از زیارتگاههای عمومی خارج از تهران به شمار می‌رفت.
* امامزاده عبدالله (جی علیا): به مسافت مختصری دورتر از بقعهٔ امامزاده حسن و به فاصلهٔ کوتاهی از سمت جنوب شرقی پادگان جی واقع شده، و از زیارت‌گاههای مورد علاقهٔ مردم تهران خصوصاً اهالی محلات جدیدالاحداث غربی و جنوب غربی تهران می‌باشد.[2]
* بقعهٔ چهل تن (دولاب):

در محل قدیمی قریهٔ دولاب واقع شده، و امروز داخل شهر تهران قرار گرفته، بنای آن خشتی چهارگوش و ساده است. در دوران اخیر ایوانی با پوشش ضربی بر مدخل بقعه افزوده‌اند. بنا به نظر سیدمحمدتقی مصطفوی باستانشناس ایرانی اصل

---

۱. اطلاعات ماهانه، سال چهارم، شمارهٔ ۹ (۴۵ مسلسل)، آذر ۱۳۳۰، صفحهٔ ۴

۲. آثار تاریخی تهران، سید محمدتقی مصطفوی، چاپ اول، سال ۱۳۶۱، انجمن آثار ملّی، صفحهٔ ۲۰۳.

بنای بقعهٔ قدیم‌تر از عهد صفویه می‌باشد، و طاق آن‌را در عصر قاجاریه تجدید بنا نموده‌اند، فاقد هر نوع نوشته است.

اماکن زیارتی بسیاری با نامهای چهل تن، هفت تن، چهل دختران، هفت دختران، دوازده امام، هفتاد و دوتن، جوانمرد و امثال آن در نقاط مختلف ایران وجود دارد، که تحقیقات روشن و دقیقی در جهت آنها به‌عمل نیامده است.[۱]

* امامزاده اهل بن علی (دولاب):

این بقعه نیز در جنوب دولاب واقع شده، و دارای گنبد دوپوشی است، که حکایت از مهارت سازندهٔ آن دارد. قسمت کمی از بالای گنبد با کاشی فیروزه‌رنگ کاشی‌کاری شده، و بقیهٔ آن آجری است.

مردم محلّی آن‌را امامزاده گل‌زرد می‌نامند، و در زیارت‌نامه تصریح شده که از پسران امیرالمؤمنین و برادر حسنین است.

دولاب، از قراء قدیمی سرزمین ری بوده، و در تاریخ بیهقی چنین آمده‌است:

«... و چون به‌ری رسیدند، امیر محمود به دولاب فرود آمده، به راه طبرستان نزدیك شهر، و امیرمسعود به علی‌آباد لشگرگاه ساخت بر راه قزوین، و میان هر دو لشگر مسافت نیم‌فرسنگ بود.»[۲]

چنانچه از این نوشته پیداست، دولاب در قرن چهارم هجری روستای آباد و معموری بوده، و در آن‌هنگام نیز که لشگریان سلطان‌محمود غزنوی بر آن فرودآمده، آباد بوده است. لیکن امروز، تهران بزرگ آن را نیز همچون روستاهای دیگر به‌کام خود کشیده است، چهار لرزاده، خیابان صدالاشراف، و خیابان‌های پیرامون آن از اراضی قریهٔ دولاب می‌باشد.

* امامزاده لویزان

بر فرازتپه‌ای در شمال لویزان، که آبادی شمس‌آباد نامیده می‌شود واقع شده. اصل بقعه بنای قدیمی و ساده‌ای است، که تقریباً به‌همان حال نگهداری شده است و در عصر قاجاریه بر چهار طرف آن ایوان ساده‌ای افزوده شده، و روی تمام بنا شیروانی زده‌اند، در این بقعه مرقد چهار برادر به اسامی ابوطالب، رضا، رحیم و سالم فرزندان شیث از نوادگان امام زین‌العابدین می‌باشد.

این امامزاده دارای موقعیت زیبا و منظرهٔ دل‌پسندی است، که مشرف به

---

۱. مأخذ یاد شده، صفحهٔ ۲۴۰.

۲. آثار تاریخی تهران، صفحهٔ ۲۲۳.

آبادی‌ها و باغات شمیران است.

آنچه که در سطور و صفحات پیشین به‌میان آمده، به گذشتهٔ تهران تعلق دارد، که آگاهی بر آنها بر هر شهروند تهرانی لازم و ضرور است، امّا مسائل و مشکلاتی که شهرنشینان تهرانی امروز و فردا با آن دست به گریبانند، مباحثی است که در آخرین بخش کتاب به‌شرح آن خواهیم پرداخت. لیکن قبلاً دربارهٔ «آب، نان و امنیت شهری تهران» سخنانی را مطرح کرده‌ایم که در بخش بعد (سوم) به‌نظر خوانندگان خواهد رسید.

بخش سوم

پیشینهٔ تاریخی مباحث سه‌گانه

آب، نان و امنیت شهری

در تهران

اشاره

در این بخش عمده‌ترین مطالب به مباحث سه‌گانهٔ «آب، نان و امنیت (انتظامات) شهری» تهران اختصاص یافته و سعی بر آن داشته‌ایم، تا آنچه را که در این بخش ارائه می‌دهیم همچون مطالب سایر بخشها جامع، دقیق، موثق و مطمئن باشد و به عنوان مرجع قابل وثوق مورد استفادهٔ پژوهشگرانی قرار گیرد که در این زمینه به تحقیق می‌پردازند. برخی از رویدادها نیز که رابطه‌ای با مطالب مباحث این بخش داشته و راقم سطور خود شاهد زندهٔ آنها بوده، در خلال مقوله‌ها آورده‌ایم.

بر این باوریم که این گونه شواهد عینی چنانچه به‌صورت مکتوب درآید، می‌تواند به روشنگری گوشه‌های تاریك تاریخ معاصر ایران بینجامد... تا داوری خواننده چه باشد؟

فصل اول

آب

۱. نگاهی گذرا به پیشینهٔ تاریخی آب تهران
۲. خاطره‌ای از دیدار با محمد مسعود مدیر روزنامهٔ مرد امروز در رابطه با آب تهران و پی آمدهای وخیم آن
۳. حرفه‌ها و مشاغل در رابطه با آب
۴. سخنی دربارهٔ قنات‌های تهران
۵. شرح اجمالی قنات‌های تهران
۶. ضرورت لوله‌کشی آب تهران
۷. تاریخچه‌ای از لوله‌کشی آب تهران

۱. نگاهی گذرا به پیشینهٔ تاریخی آب تهران[1]

از همان تاریخی که آقا محمد خان قاجار، تهران را به پایتختی خود برگزید، و نهادهای اداری و دولتی در این شهر استقرار یافت و شهرنشینی در تهران رو به گسترش نهاد، مسئلهٔ تأمین آب مشروب پایتخت به عنوان یك مشکل اساسی رودرروی دولتیان قرار گرفت.

تنها راهی که آن روزها برای حل این مسئله وجود داشت احداث قنات و افزایش تعداد قنوات بود. تأمین آب از مجرای قنات از روزگاران پیشین در سرزمین نیمه خشك میهن ما، مورد توجه گردانندگان و مسئولان نظام دولتی بوده است. قنات چه برای تأمین آب مورد نیاز کشاورزی و چه برای شرب اهالی ساکن شهرها، تنها راه چاره برای حل مشکلات کم‌آبی به شمار می‌رفته است. و در کمتر کشوری این چنین به احداث قنوات پرداخته شده است. اشخاص خیّر و نیکخواه همواره بخشی از ثروت خود را در امر احداث قنات مصروف می‌داشته‌اند و آب قنات را برای مصرف عموم وقف می‌کرده‌اند. گاهی نیز اعتباری برای تنقیه و لاروبی مجاری قنات اختصاص می‌داده‌اند، که غالباً عواید املاك و مستغلات وقفی بود.

تهران از نظر موقعیت ویژهٔ جغرافیایی جزو معدود شهرهای بزرگ دنیا و شاید هم تنها کلان شهر جهان است، که در منطقهٔ خشك و استپی قرار گرفته، و از درون و حاشیهٔ آن رودخانه‌ای عبور نمی‌کند، و همین امر پی‌آمدهای دیگری به وجود آورده، که ما در مبحث دیگر به شرح آن پرداخته‌ایم. چنین موقعیتی سبب شده که

---

۱. در تألیف مبحث «آب» از راهنماییهای ارزندهٔ دوست فاضل و فرهیخته آقای مهندس مهدی حشمتی مدیر عامل شرکت ساختمانی ایتال سقف بهرهٔ فراوان برده‌ام. جا دارد در همین‌جا از ایشان سپاسگزاری نمایم.

از همان آغازین سال هایی که تهران عنوان مرکزیت ایران را یافت و جمعیت آن رو به فزونی گذاشت، مشکل آب پیوسته مبتلابه مردم این شهر باشد.

* * *

برای نخستین بار در عصر محمد شاه قاجار، حاج میرزا آقاسی صدراعظم درویش مسلك وی، به اندیشهٔ رفع اساسی مشکل آب تهران افتاد. توجه او معطوف به بهره برداری از آب رودخانه های جاجرود و کرج گردید.

بدین ترتیب پیشینهٔ تأمین حقابه از رودخانه های کرج و جاجرود، و اندیشهٔ انتقال آب از این رودخانه ها به شهر تهران، به صدارت حاج میرزا آقاسی ارتباط می یابد. به دستور او عملیات بهره برداری از آب رودخانه جاجرود شروع شد، لیکن در عمل با اعتراض دهقانان ورامین و شکایات آنها روبرو گردید، دهقانان معترض بودند که با انتقال آب رودخانه، جلگهٔ جنوبی تهران گرفتار کمبود آب کشاورزی و احیاناً بی‌آبی خواهد شد. ناگزیر به‌دستور حاج میرزا آقاسی طرح استفاده و انتقال آب از رودخانه جاجرود به حالت تعلیق درآمد.[۱]

لیکن برای انتقال آب رودخانهٔ کرج به تهران، دو رشته نهر حفر گردید، که آثار نیمه تمام نهر اوّلی به نام نهر حاج میرزا آقاسی هنوز هم باقی است، پنج کیلومتر از نهر کنونی کرج در شمال قریهٔ وردآورد از مجرای قدیمی نهر احداثی حاج میرزا آقاسی می گذرد.[۲]

نهر دوم تا یافت آباد کشیده‌شد، که هم اکنون نیز مورد استفاده است، لیکن به دلایل بسیار از جمله سنگ‌اندازی‌هایی که دربارهٔ اقدامات عمرانی و اصلاحی حاج میرزا آقاسی می‌شد، انتقال آب رودخانهٔ کرج نیز متوقف شد و حاج میرزا آقاسی بعد ها در اطراف شهر تهران اقدام به حفر قنوات متعددی کرد که آن هم به بهانهٔ کندی پیشرفت کارو برخی نیز به سبب عدم توفیق در رسیدن آب به تهران، با انتقادات دشمنان به کمین نشستهٔ حاجی روبرو گردید.

در اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه که صدارت ایران را شخصیت اصلاحگرا و نامدار، میرزا تقی‌خان امیر کبیر به عهده داشت، دنبالهٔ کار حاج میرزا آقاسی را در

---

۱. احتمال بسیار وجود دارد، که دشمنان حاج‌میرزا آقاسی که به‌طور عمده هواداران و سرسپردگان استعمار انگلیس بودند، و در رأس آنها فراماسونرها قرار داشتند، در تحریك دهقانان برای اعتراض و طرح شکایات آنها در نزد محمدشاه بی‌تأثیر نبوده‌اند.

۲. آب تهران، صفحهٔ ۵

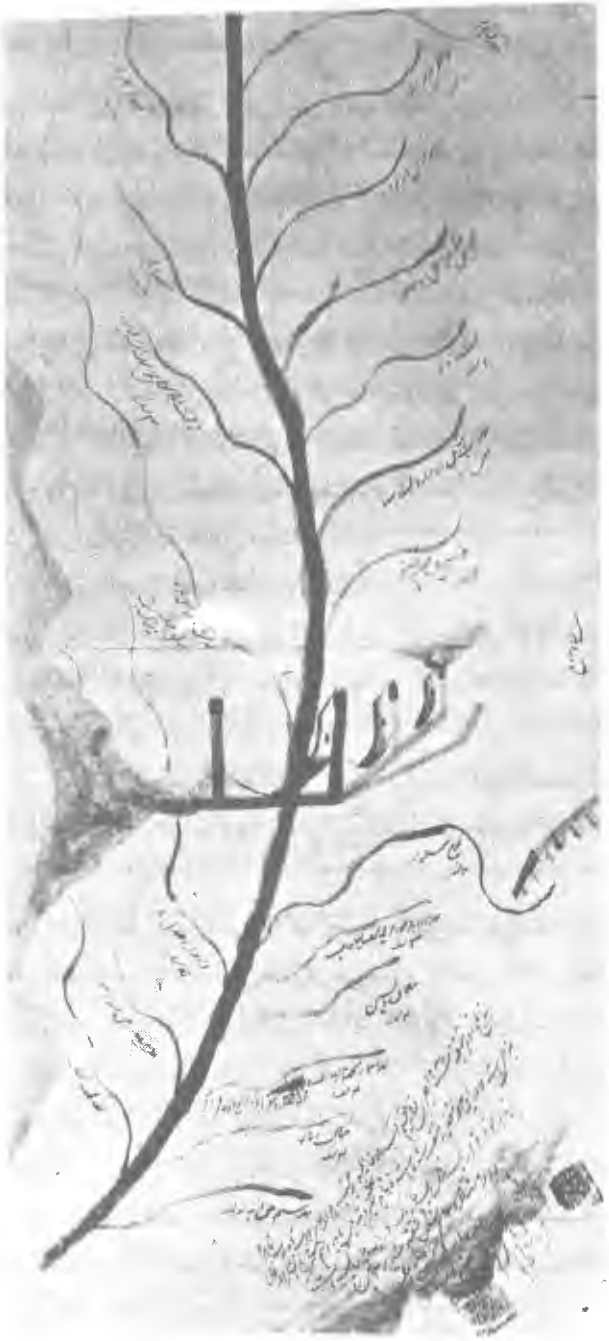

تصویر قسمتی از تقسیم‌نامهٔ آب رودخانهٔ کرج که اصل آن ممهور به مهر امیرکبیر می‌باشد.

انتقال آب رودخانهٔ کرج به تهران گرفت و به اندیشهٔ تأمین آب تهران از رودخانهٔ کرج برآمد.

برابر تقسیم نامه‌ای که به مهر امیرکبیر باقی است، رودخانهٔ کرج به ۸۴ سهم تقسیم گردید و نه سهم آن به عنوان حقآبه تهران اختصاص داده شد. منتها توطئه‌ای که رجال انگلوفیل علیه وی چیده بودند، امیرکبیر از صدارت معزول و به کاشان تبعید گردید، سپس توسط ایادی جیره‌خوار انگلیس در باغ فین کاشان به قتل رسید، و امیرکبیر فرصت آن را نیافت که خود شاهد تحقق اقدامات نیکخواهانهٔ خویش باشد. ولی کاری که او شروع کرده بود به ثمر نشست، و آب رودخانهٔ کرج به تهران رسید، و مردم را شادمان ساخت. گرچه خود او نبود تا ذوق و شوق مردم تهران را از کار خیری که بنیان گذارده بود، ببیند، اما اهالی حق شناس که رسیدن آب رودخانهٔ کرج را به تهران مرهون تصمیم و اقدام اصلاح‌گرانهٔ امیرکبیر می‌دانستند از ذکر خیر بانی آن، غافل نماندند.

روزنامهٔ اتفاقیه در شمارهٔ دهم خود نوشت:

مردم که هیچ‌وقت در خانه‌های خود اینطور آب جاری ندیده بودند و با آب چاه یا آب دستی سقاها گذران می‌کردند، حوضها و گودی‌ها در خانهٔ خود ساخته، از آب جاری پر کرده و همگی سیراب گردیده‌اند.[۱]

احمد امین نیز که در عصر ناصرالدین شاه در ایران بوده‌است، از مشکل کم آبی تهران در یك قرن پیش، و از چاهها و قنواتی که با خرج زیاد احداث شده بوده، چنین یاد کرده است:

مجرای آب ها در داخل شهر، بر خلاف خارج شهر سرپوشیده نیست، هر هفته یا پانزده روز یکبار آب در محلات شهر جاری می‌شود. عموم اهالی محل در اطراف جوی‌های آب جمع شده، و به شستن لباس و سایر لوازم مشغول می‌شوند، و پس از آنکه آب را بدین نحو آلوده ساختند، حوض و آب انبار خود را از این آب مملوّ می‌سازند و آب مشروب مردم از آب آلوده تأمین می گردد.[۲]

آب مشروب اهالی تهران، به آن نحو که احمد امین نوشته، در جویهایی که شستن لباس و ظروف در آنها متداول بوده، جریان داشته، سپس وارد منازل می‌گردید، و در حوضها و آب انبار ذخیره می‌شد. ناگفته پیداست که چنین آبی از

---

۱. نقل از تاریخ اجتماعی ایران، تألیف راوندی، صفحهٔ ۳۵۴

۲. مقالهٔ ایران در سال ۱۳۱۱ هجری قمری، ترجمهٔ غروی، در مجلهٔ بررسی‌های تاریخی، سال اول، شمارهٔ ۴

نظر سلامت افراد و بهداشت عموم تا چه حدّ بیماری‌زا و زیان آور بوده است! دکتر فوریه طبیب فرانسوی ناصرالدین در کتاب سه سال در دربار ایران از وضع آب مشروب تهران اینگونه یاد نموده است:

آب مشروب تهران، مثل غالب شهرها، ازقنات است، و چون از البرز می‌آید از شمال به جنوب جاری، و غالباً در تابستان، فقرا دچار بی‌آبی می‌شوند.

به نظر فوریه، طرز توزیع آب در تهران ظالمانه و غیر صحّی است، و مجاری روباز سبب انتشار امراض گوناگون می‌شود، او هم چنین مطالبی از چگونگی تحصیل یخ در زمستان و انبارکردن آن در گودال‌های زیرزمینی برای فصل تابستان به‌میان آورده، و غیر بهداشتی و آلوده بودن آن را یادآور شده است.[1]

دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه که نزدیك به پنجاه سال به طول انجامید، همزمان و مقارن با آغاز مرحلهٔ امپریالیستی در کشورهای استعماری جهان بود. بسط سرمایه‌داری وابسته و تسلطّ سرمایه‌داران خارجی بر منابع ملّی و طبیعی کشور در عصر پادشاهی وی، سیاه‌ترین ستم وابستگی را برای ملت ایران پدید آورد، و همپای آن نیز، تهران گسترده‌تر و جمعیت شهرنشین فزونتر گردید. خندق‌های قدیم پر شد، و باغ‌های نگارستان، بهارستان، سپهسالار و لاله‌زار جزو شهر گردید، و محلات تازه‌ای به نام‌های حسن‌آباد، قنات‌آباد، خانی‌آباد و قاجاریه به وجود آمد. کم آبی بار دیگر به‌عنوان مشکل اساسی شهروندان تهرانی، چهرهٔ خود را نشان داد، تا جایی که ناصرالدین به «کنت دو مونت فرنت» رئیس شهربانی وقت[2] دستور داد به اتفاق دو نفر از مهندسین به نام‌های علی خان و سلیمان‌خان دربارهٔ آب‌های پیرامون شهر به بررسی و مطالعه بپردازند، و نظرات خود را به شخص شاه گزارش دهند.

این سه تن، پس از مدّتی بررسی و تفحّص برای تأمین آب شهر تهران پیشنهاد نمودند که آب رودخانهٔ لار به جاجرود منتقل، سپس آب جاجرود را به تهران انتقال دهند، و با افزودن آب رودخانهٔ لار به جاجرود، دیگر دهقانان جلگهٔ جنوبی تهران دچار توهم بی آبی احتمالی نخواهند شد، و مانعی در انتقال آب به وجود نخواهد آمد.

---

۱. مأخذ یاد شده، به نقل از تاریخ اجتماعی ایران، تألیف راوندی، جلد پنجم، صفحهٔ ۳۵۸.

۲. پیشینهٔ اجتماعی و انگیزهٔ استخدام و گماردن این بیگانه را در رأس شهربانی و در همین بخش در مبحث مربوط به امنیت شهری تهران نگاشته‌ایم.

این پیشنهاد مورد موافقت ناصرالدین‌شاه قرار گرفت، لیکن در عمل و اجرا با فقدان اعتبار مالی دولت روبرو شد. مسئولان دولتی به این فکر افتادند که برای اجرای این طرح، از اهالی تهران استمداد گردد. بدین منظور اعلانی برای آگاهی مردم از سوی شهربانی چاپ و منتشر شد، لیکن با استقبال مردم روبرو نگردید، و طرح استفاده از آب رودخانهٔ لار مسکوت ماند.

همچنین از فحوای مطالب مندرج در سالنامهٔ ۱۳۰۶ بلدیّه (شهرداری) تهران، چنین برمی‌آید، که در اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه چند تن از اروپائیان موفق به اخذ امتیاز حفر چاه عمیق شدند و در شمال شهر مقدمات آن را فراهم ساخته و شروع به حفر چاه نمودند، این اقدام نیز نتیجهٔ مطلوب به بار نیاورد.

در سالنامهٔ یاد شده، آمده است:

«متهٔ چاه‌کنی شکست و به‌علت نبودن طرق شوسه و اشکالات فوق‌الطاقه که در حمل و نقل آلات و ابزار فراهم بود، پس از تحمل خسارات از تعقیب مقصود مأیوس شدند.»

چون مسئلهٔ کم‌آبی روز به‌روز محسوس‌تر و نیاز عمومی بیشتر می‌شد، میرزا عیسی وزیر تهران و میرزا یوسف‌خان مستوفی‌الممالك و جمعی از اشراف و درباریان وقت، اقدام به حفر چند رشته قنات نمودند، که تا اندازه‌ای در رفع نیاز عمومی و کمبود آب شهر مؤثر افتاد. این قناتها، تا پیش از لوله‌کشی تهران همچنان مورد استفاده شهروندان تهرانی بود.

* * *

در سال ۱۳۰۶ در آغازین سال‌های سلطنت رضا شاه، که پویش شهر نشینی شکل تازه‌ای یافت و گسترش شهر آغاز گردید، و جمعیت تهران بار دیگر رو به فزونی نهاد، مشکل کم‌آبی، بار دیگر بر سر زبانها افتاد. دولت وقت به تعقیب جدی انتقال آب از رودخانهٔ کرج به تهران پرداخت و مجرای خاکی به طول ۵۳ کیلومتر که بخش عمدهٔ آن به صورت قنات حفاری شده بود، آماده گردید، و از سال ۱۳۱۰ شهرداری تهران با بهره‌برداری از آب رودخانهٔ کرج، تا حدی نیاز عمومی شهروندان تهرانی را به آب برطرف ساخت.

مجرای خاکی قادر بود حدّاکثر تا ۱۶۰ سنگ[1] آب را انتقال دهد، لیکن در

---

۱. مقیاسی برای آب، و آن عبارت است از عدّهٔ معینی لیتر در هر ثانیه - (فرهنگ معین)، از قرار یك متر در هر سه ثانیه.

مواقع بارندگی که گل و لای آب زیاد می‌شد، ظرفیت انتقال آب مجرا تقلیل می‌یافت.

از نوشتهٔ آب تهران چنین برمی‌آید، که در سال‌های ۱۳۱۶ و ۱۳۱۹ برای لوله‌کشی تهران از سوی دولت مناقصه‌هایی صورت گرفت، ولی به سبب اشتعال نایرهٔ جنگ جهانی دوم، به نتیجهٔ مثبت و عملی نرسید،[1] سپس در سال ۱۳۲۴ و بعد در سال ۱۳۲۵ که جنگ جهانی خاتمه یافته بود، بار دیگر اندیشهٔ لوله‌کشی تهران در برنامهٔ دولتها گنجانیده شد، و سرانجام در آبان‌ماه سال ۱۳۳۴ تأسیسات سازمان آب تهران افتتاح گردید، و شهروندان تهرانی از انشعابات لوله‌کشی تهران بهره‌مند گردیدند.

ما، در مبحثی جداگانه به پیشینهٔ تاریخی لوله‌کشی تهران خواهیم پرداخت.

۲. خاطره‌ای از دیدار محمد مسعود مدیر روزنامهٔ مرد امروز در رابطه با آب تهران و پی‌آمدهای وخیم آن

از سالهای ۲۴ ـ ۱۳۲۵ به بعد، آب کرج ـ محل امروزی بلوار زیبای کشاورز که هنوز آب کرج به عنوان یادمانی در میانهٔ آن جاری است- یکی از مراکز گشت و گذار و تفریحی شهروندان کم‌درآمد و میانه‌حال شهر به شمار می‌رفت. مردم عصرها و روزهای تعطیلی گروه گروه بدانجا روی می‌آوردند، تا هواخوری و پیاده روی کنند، و احیاناً روی نیمکت‌های یکی دو قهوه‌خانه‌ای که در ضلع جنوبی دایر شده بود، بنشینند و چای بنوشند، یا از فروشندگان دوره‌گرد و بساطی‌ها بستنی، بلال و غیره بخرند و همانجا بخورند.

در یکی از روزهای تعطیلی تابستان گویا ۱۳۲۶ بود که راقم سطور نیز به همراه دوست شاعرم عبدالله کتابی برای قدم‌زدن به آب کرج رفته بودیم، در نزدیکی‌های خیابان فعلی ۱۶ آذر، آب نهر در شکافی که در آن تعبیه شده بود، به سوی خیابان پایین سرازیر بود، جوانکی در آنجا پیراهن خود را می‌شست و آن روزها این یك منظرهٔ عادی بود.

یکباره متوجه شدیم مردی عبابه‌دوش به جوان پرخاش‌گری می‌کند و بدوبیراه می‌گوید. نزدیکتر رفتیم، علت پرخاش و ناسزاگویی را پرسیدیم، مرد عبابه‌دوش

---

۱. مأخذ ذکر شده، صفحهٔ ۴۹.

گفت: به این جوان می‌گویم مرگ از این زندگی بهتر است، اگر جرأت داری خود را حلق‌آویز کن! و چنانچه شهامت این کار را نداری به ارتفاعات البرز برو ـ با دست خود کوهها را نشان می‌داد ـ و خود را از آنجا به پایین پرتاب کن و از شرّ این زندگی خود را وارهان!

ما که از این توصیهٔ نابه‌جا و غیر معقول حیرت زده شده بودیم، مرد عبابه‌دوش به صدا درآمد و خطاب به ما گفت: از آنچه می‌گویم تعجب نکنید، رفتار شرم‌آور این‌ها هم مرا بستوه آورده، و هم خود آن‌ها را در بند اسارت جهل به شکلك در آوردن زندگی وا داشته است. آیا مرگ از این زندگی بهتر نیست؟ بعد خود را معرفی کرد و گفت: من محمد مسعود هستم و منزلم همین نزدیکی‌هاست، و آبی که اینها لباس‌های آلودهٔ خود را می‌شویند به منزل من می‌آید، و ما را هم آلوده می‌کند، و این آلودگی دهها بیماری پیش‌بینی نشده و ناشناخته نیز در پی می‌آورد.

* * *

آشنایی ما با محمد مسعود، به یك رابطهٔ دوستی انجامید، و همین که متوجه شد، دوست من شعر می‌سراید و در هجاگویی نیز دستی دارد، از درگیری و مبارزهٔ قلمی خود با قوام‌السلطنه ـ آن روزها نخست وزیر مقتدر ایران بود ـ سخن‌ها گفت، و از دوست من خواست تا شعری در مایهٔ هجا علیه قوام‌السلطنه و متناسب با کاریکاتوری که کشیده شده و قوام را در حالی که پا روی «حلب نفت» نهاده، بسراید، تا در یکی از شماره‌های بعدی مرد امروز زیر کاریکاتوری که به توصیف آن پرداخته بود، چاپ شود.[1]

این آشنایی، پی‌آمدها و گرفتاری‌هایی برای ما به وجود آورد، که بعد از چهل و دو سه سال در سطور آینده اجمالاً اشاره خواهد شد.

* * *

---

۱. ما، از مسعود رمز «حلب نفت» را زیر پای قوام سئوال کردیم، سخنانی را با حرارت بسیار برزبان آورد، که دریچهٔ تازه‌ای از رموز دنیای سیاست و جدال خونین نفت، پیش روی چشم ما که جوان بودیم و کم‌تجربه، باز کرد. از جمله گفت: ضرب‌المثل متداول فارسی «به خاطر دستمالی قیصریه را آتش می‌زنند» به دنیای گذشته تعلق دارد. اکنون پنجاه‌سال است به خاطر قطره‌ای نفت دنیا را به آتش و خون می‌کشند، و این کار را کسانی می‌کنند که دستکش سفید بر دست دارند، ولی مردم از پس پردهٔ جهالت آن را نمی‌بینند، لعنت بر جهل، هراس از جهل!

من و دوستم آن روزها در یکی از مسافرخانه‌های خیابان سپه آن روز ـ اکنون میدان موزهٔ ایران باستان در جایگاه آن احداث گردیده ـ اتاقی را در اجارهٔ خود داشتیم، و به کارهای نوشتنی نیز در همانجا می‌پرداختیم.

سه چهار روز بعد از آشنایی با مسعود، با مرد میانسالی در مسافرخانه روبرو شدیم، که تا آن روز وی را ندیده بودیم، خود را به ما نزدیك کرد و سلامی دادو چنان گرم گرفت که گویی سالهاست با ما مراوده و دوستی دارد. او را به اتاق خود دعوت کردیم، از حال و روز و کاسبی‌اش پرسیدیم. داستان رقت‌انگیزی را بیان کرد، و مدعی شد که در یکی از بخش‌های استان فارس پیشه‌ور و صاحب سرمایه‌ای بوده، و به دستور برادران قشقایی اموال و ثروتش به غارت رفته، و اکنون برای طرح شکایت به تهران آمده، و در این مسافرخانه به‌طور موقت سکنا گزیده است. و در ادامهٔ سخنش اظهار داشت که در روزنامهٔ اطلاعات نزد عباس مسعودی رفته و شکایت خود را مطرح کرده، و بی‌آنکه به شکایتش ترتیب اثر بدهد، او را به نزد ناصر ذوالفقاری ـ آن روزها شهردار تهران یا معاون شهرداری بود ـ فرستاده، و یادداشتی هم داده تا از بودجهٔ شهرداری کمکی بکند. ناصر ذوالفقاری نیز وی را از شهرداری رانده است.

دوست من که تحت تأثیر داستانسرایی این مرد ناشناس قرار گرفته بود، بالبداهه این دوبیتی را خواند:

دانی که چرا کنند آقایی — مسعودی و ذوالفقاری و قشقایی؟
چون هر سه ز مرکز و ز شمال و ز جنوب — هستند غلام خاص آمریکایی!

مرد ناشناس که آدم با سوادی به نظر می‌رسید، از بدیهه‌سرایی دوستم تعریفها کرد، که چگونه هر سه نفر را که وی نام برده بود، در یك مصراع گنجانیده، و ماهیت سرسپردگی آنان را نیز نشان داده‌است.

* * *

این نکته را باید بگویم که شعر مورد نظر محمدمسعود را دوستم سروده، و من آن را با خط پاکنویس کرده بودم، و قصد داشتم عصر همان روز که پنجشنبه بود برسانم، تا به چاپ سپرده شود، و روز شنبه که روز انتشار مردامروز بود، نشر یابد.

مرد ناشناس ساعتی پیش ما بود، و یکی‌دوبار از آبدارخانهٔ مسافرخانه برایش چای آوردیم، بعد از رفتن وی شعر را که روی میز، داخل پاکت گذارده بودم، نیافتم

و هر چه کاغذها و یادداشتهایی را که روی میز ولو بود، گشتیم شعر را نیافتیم، کاوش ما بی‌تنیجه ماند، افکارمان مغشوش گردید و شعر پیدا نشد که نشد.

آن روز فرصت آن را نیافتم تا دگر بار شعر را پاکنویس کرده و به مسعود برسانم. صبح روز جمعه متوجه شدیم که مسافرخانه در محاصرهٔ مأمورین مسلح پلیس قرار گرفته، و محرمعلی‌خان سانسورچی معروف شهربانی به همراه یك مأمور مسلح وارد اتاق ما شد، و همهٔ نامه‌ها، و کاغذها و دفترها را جمع‌آوری کرد و همراه ما به شهربانی برد. در آنجا ناگهان چشممان به همان شخص ناشناس افتاد، که خود را پیشه‌ور قلابی معرفی کرده، و آن داستان جعلی را درست کرده، و ما را اغفال نموده بود. گویا وی مأموریت داشته، تا مدرکی از ما به‌دست آرد و مجوز بازداشت ما باشد.

به هر صورت نزدیکی های ساعت ۸ صبح بود، که ما را به اتاق افسر نگهبان ادارهٔ کارآگاهی بردند، تحویل دادند و رسید گرفتند.[1]

---

۱. ما ماهها پیش از دستگیری در جمع دوستانی که رفت و آمد داشتیم، با شخص میانسالی آشنا شدیم، که وی را «صفا» صدا می‌کردند، ما هم او را با همین نام می‌شناختیم. هنگامی که ما را به اتاق افسر نگهبان ادارهٔ کارآگاهی هدایت کردند، ناگهان چشمم به «صفا» افتاد که در پشت میز نشسته بود، بعد از پاسخ به ادای احترام مأمورین بدرقه و خوش و بش با محرمعلی‌خان، بی‌آنکه نگاهی به ما بکند، ما را تحویل گرفت و رسید داد.

در یك لحظه این وسوسه در جان من چون خاری خلید، که نکند این «بابا» ما را لو داده، ولی فوراً متوجه این نکته شدم، که او از فعالیت مطبوعاتی و فرهنگی ما اطلاعی نداشت. سرانجام اتاق که خلوت شد، رو به او کرده، گفتم:

ـ شما این جا چه می‌کنید.

ـ با خنده پاسخ داد: من افسر شهربانی هستم، نامم مصطفی و شهرتم مصفاست و دوستان «صفا» صدایم می‌کنند.

ـ این را به ما نگفته بودی؟

ـ سئوال نکرده بودید. سپس صدای خود را آهسته کرد و نجواکنان گفت: شما هر دو جوان هستید، از اینکه شما را به اینجا آورده‌اند، دچار خوف و هراس نشوید چون امروز جمعه است نزد من هستید، و فردا هم هر چه پیش‌آید نگران نباشید، اتهام شما جنبهٔ مطبوعاتی دارد و به همین جهت محرمعلی خان را مأمور دستگیری شما کرده‌اند. وانگهی اینجا جایی است، که مدرس‌ها و فرخی‌ها آمده‌اند.

ـ این سخنان چنان روحیهٔ مرا تغییر داد، که صبح روز بعد در گفتگو با سرتیپ صفاری بی‌هراس آنچه را که می‌خواستم گفتم. شاید همین برخورد سبب شد، که ما را به نزد قوام‌السلطنه نبرند، و هم‌چنین این احتمال وجود داشت، که صفا در غیاب ما مطالبی به سرهنگ حسام‌وزیری گفته بود، که در آزادی ما مؤثر

فردای آن روز سر و کلّهٔ محرمعلی‌خان پیدا شد، و ما را از افسر نگهبان تحویل گرفت، نخست نزد سرتیپ صفاری رئیس شهربانی، سپس پیش سرهنگ حسام وزیری رئیس ادارهٔ کارآگاهی بردند.

سرهنگ شعر را به من نشان داد، در حاشیهٔ کاغذ چشمم به خطی افتاد که نوشته بود، این دو نفر را دستگیر و نزد من بیاورید. احتمالاً خط قوام بود.

نکتهٔ حیرت انگیز این بود که محرمعلی‌خان یکی از دفترهای مرا، جدا از همهٔ اوراق و کاغذها با خود داشت، و این دفتر تمرین زبان انگلیسی بود، که آن روزها در آموزشگاه شبانهٔ آریا در سه‌راه بوذر جمهری به آموزش این زبان مشغول بودم، محرمعلی‌خان مدعی بود، که این نوشته‌ها همه روسی است، و مرتب آن را به رخ من می‌کشید و می‌گفت: مدرك گیر آوردم!

هر چه تأکید کردم که مطالب این دفتر کلمات پیش پا افتادهٔ انگلیسی است به خرجش نمی‌رفت و سفت و سخت آن را چسبیده بود. دفتر را جدا از اوراق و کاغذها به سرتیپ صفاری داد و گفت، قربان این‌ها نوشته‌های روسی است. او با یك نگاه آن را روی میز پرتاب کرد.

ما، بعد از چند روز بازداشت و تحقیق وقتی متوجه شدند، به هیچ گروه

بوده است.

کتابی در ستایش از شخصیت انسانی صفا مخمسّی ساخت، که دو بند آن را بعد از چهل و دو سه سال هنوز به یاد دارم. با احتمال اینکه صفا دیگر در قید حیات نیست (آن روزها نزدیك به چهل سال سن داشت و از آن به بعد نیز او را ندیدم) و کتابی نیز نقاب بر خاك کشیده، به یاد آن دو، ابیات را در زیر می‌آوریم:

نگهبان که در آن کاخ مونس ما بود جوان کامل و با ذوق و شوخ و رعنا بود
به نام مصطفی و شهرتش مصفا بود صفا و راستی از صورتش هویدا بود
فرشته بود تو گویی مکان به دنیا کرد

صفا چقدر جوانمرد و با وفایی تو چه پاك طینت و خوش‌خلق و بی‌ریایی تو
میان جمع یکی شمع روشنایی تو سزای مدحی و هم لایق ثنایی تو
بزرگیِ تو «رعیت» ز حق تمنا کرد

منظور از کاخ ـ کاخ شهربانی، و میان جمع «جمع افسران شهربانی» است.

ما دربارهٔ علت دستگیری خود به این نتیجه رسیدیم، که محمد مسعود داستان آشنایی با ما را، و اینکه قول گرفته، که شعر هجا علیه قوام‌السلطنه سروده شود، با یکی از کارمندان خود در میان نهاده و احتمالاً آدرس ما را هم به او داده، و آن عامل نفوذی، جریان را گزارش کرده. جز این هیچ دلیل معقولی بر باز داشت ما متصور نبود. ما، بعد ها با یك احتمال قریب به یقین، این عامل نفوذی را شناختیم که مدارج بالایی از تحصیل را نیز در پرتو حمایت‌های غیر مستقیم مقامات در باری طی کرد، و به مقاماتی نیز دست یافت.

سیاسی وابسته نیستیم و آنچه را که یادداشت‌های ما هست، انگیزه‌ای جز ابراز تأثر شخصی از اوضاع نابسامان کشور نیست، آزاد کردند، و تعهد گرفتند به دفتر مردامروز مراجعه ننمائیم. این آزادی حکم یك معجزه را داشت. چون محتوای شعر سروده شده بسیار تند بود، و به‌طور مستقیم قوام‌السلطنه نخست‌وزیر مقتدر وقت مورد عتاب قرار گرفته بود.

دو بیت آخر شعر چنین بود:

غافل است از انتقام خلق این دژخیم مست — یا که پندارد به خواب او ملّت هوشیار را
هان مشو غافل «رعیت» از مکافات عمل — باش تا در گردنش بینی طناب دار را

شادروان کتابی در شعر «رعیت» تخلص می‌کرد، و بیشتر به شعر کلاسیك علاقمند بود.[1] متن دست نوشته دیوان وی که نسخهٔ منحصر به فرد بود، جزو سایر اوراق توسط شهربانی ضبط گردید. قلمزن نیز بعد ها فرصت آن را نیافت که دیوان کتابی را از آرشیو شهربانی پس بگیرد.

۳. مشاغل و حرفه‌هایی در رابطه با آب

از روزگاران پیشین در پایتخت‌های ایران (قزوین ـ اصفهان و تهران) و در شهرهایی که جمعیّت بیشتری داشتند و آب آنها منحصراً از قنوات و آب‌انبارها تأمین می‌گردید، حرفه‌ای پیدا شد، که در ایران به نام «سقا» معروف بود، که واژهٔ

---

۱. زنده‌یاد کتابی روزگار را با شوربختی به پایان برد و در سال ۱۳۵۰ شمسی دیده از جهان فرو بست. او در یك منظومهٔ بلند، حال و روز خود را به نظم کشیده بود، برایم خواند. چند بیتی را که در خاطرم مانده به‌عنوان ذکر خیر از این شاعر آزاده و ناکام در زیر می‌آورم:

بگذرد روزم به سختی زیر برق آفتاب — بر امید شب که آساید دمی فکر خراب
کاش روزم طی نمی‌شد آه از این بخت سیاه — چون شب آید وقت خواب افتد به جانم پیچ و تاب
رنج روح اندوه دل طغیان کند هنگام شب — چار عنصر در وجود آید به جوش و انقلاب
خلق گشتم در محیطی کاندر او باشد وجود — دزدی و نیرنگ و کذب بی حدّ و حساب
مردمی ظاهر مسلمانند و لیکن خود نیند — معتقد بر هیچ دین و رسم و آیین و کتاب
کارشان دزدی و مذهب سکّه و آئین دروغ — رسمشان بر زیر دستان ظلم و جور است و عتاب
گویا در لوح هستی شد رقم روز نخست — کس نمی‌بیند حقیقت را در ایران جز به خواب

محرمعلی خان نیز بعدها با من سلام و علیکی داشت و گاهی هم نسخه‌ای از کتابهایی را که از چاپخانه‌ها جمع می کرد، برای مطالعه به من می‌داد، از جمله مطالعهٔ کتاب اعادهٔ دادرسی را که جنایات بسیاری از دولتمردان ایران در آن بازتاب یافته بود، مرهون وی هستم.

فارسی آن مفهوم آب‌فروش، آب‌دهنده و یا آبکش را دارد.

در دوران قاجار یکی از مشاغل آبدارخانهٔ سلطنتی، سقاباشی «رئیس سقایان» بود، و خود این امر بیانگر وجود یك حرفه به نام «سقایان» در ایران بوده است، و در بعضی از شهرها نیز افرادی با عنوان «سقاباشی» نامیده می‌شدند، که سرپرست صاحبان حرفهٔ سقایی آن شهر به حساب می‌آمدند.

تا جایی که راقم سطور به تحقیق و تفحص پرداخته، سقّایی در ایران اشکال متنوعی داشته، و در رده‌بندی گروهی، در سه شکل متفاوت از هم متمایز بوده‌اند:

۱. نخست گروهی از سقایان بوده‌اند، بی‌آنکه در پی اجر و مزد باشند، تنها برای کسب صواب و نیّت خیر در ایّام عزا و روزهای محرم به سقایی مشغول می‌شده‌اند. این گروه معمولاً نوجوانانی بودند، که بنابه‌میل و توصیهٔ پدر و مادر خود و برای ادای نذری که آنها کرده‌بودند[1]، سقایی می‌کردند، و اغلب پابرهنه و با پیراهنی به رنگ سبز و علامت برنجی بر سینه و لوازم آب‌دهی در دست، در کنار دسته‌های عزادری و یا اجتماعات اماکن متبرکه سرگرم دادن آب به تشنگان می‌شدند، و جمله‌هایی از قبیل به‌یاد شهیدان لب تشنهٔ کربلا بنوش، بر شمر لعنت، برزبان می‌راندند.

۲. در روزگاران گذشته، بعضی از افراد که برای تأمین معاش دستشان از همه‌جا کوتاه می‌شد، و نمی‌خواستند و یا نمی‌توانستند گدایی بکنند، به نوعی سقایی روی می‌آوردند، که اندکی از دریوزگی آبرومندتر بود.

در کتاب حاجی بابای اصفهانی می‌خوانیم که در دوران زندگی پرماجرای خود، وقتی که دستش از همه‌جا کوتاه می‌شود، و در تأمین معاش درمی‌ماند، به سفارش یکی از دوستانش به سقایی ـ از همین نوع ـ روی می‌آورد. این نوع سقاها افراد تنبل و بیکاره‌ای بودند، به جای اینکه تن به کارهای سخت بدهند، و شرافتمندانه از راه زحمت نان بخورند، به راه ساده‌تری که چندان تفاوتی با گدایی نداشت روی می‌آوردند، مشك و کاسه‌ای تهیه کرده، آب‌فروشی می‌کردند.

---

۱. بعضی از پدر و مادران که دارای فرزند ذکور نمی‌شدند و یا زنان نازا، در اماکن متبرکه نذر می‌کردند، چنانچه صاحب پسر شدند از هفت سالگی به‌یاد شهدای کربلا، آن‌ها را به سقایی وادارند. برخی از این افراد تا سنین کهنسالی هم در روزهای عزا و دههٔ محرّم به سقایی مشغول می‌شد. هنوز هم گاهی در کنار دسته‌های عزاداری با چنین نوجوانان و مردان میانسال و کهنسال روبرو می‌شویم، که نذر پدر مادر خود را به‌جای می‌آورند و سقایی می‌کنند.

حاجی بابای اصفهانی در سخن خود ماهیت فریبکار این سقّایان را به خوبی نشان می‌دهد. او می‌گوید:

دوستم گفت: به یاد لب تشنهٔ شهید کربلا سقا شو، و آب بفروش، امّا بدان که در ظاهر باید عملت در راه خدا و فی‌سبیل‌الله باشد، با این همه، باید ملتفت کار خود باشی، و تا پولی در مچت ننهند، یك قطره آب نباید به کسی بدهی. هر وقت کسی آب خواست و مشغول نوشیدن است، باید به زبان چاپلوسی و با مضامین آبدار بگویی نوش جان!...عافیت‌وجود!... هر چه می‌گویی به اسم خدا و پیغمبر بگو، دیگر کاری نداشته باش. من خودم نیز چندی پیش، در همین شهر... سقا شدم و از درآمد سقایی یك قاطر خریدم و اکنون اینم که می‌بینی.

او می‌گوید:

به گفتهٔ قاطرچی عمل کردم و مشکی خریدم و بند زنجیری... طاس چهل قل هواللّهی دست و پا کردم[1] و زنگوله و منگولهٔ بسیار بر آن آویختم... آب آلوده و بدبوی آب‌انبارها و سقاخانه‌ها[2] را به نام آب زلال می‌فروختم... انعام و احسان زوّار هم بی‌شمار بود.[3]

سومین نوع سقایی: سقایانی بودند که تأمین آب قهوه‌خانه‌ها، مسافرخانه‌ها، نانوایی‌ها، آشپزخانه‌ها و مراکز دیگر نظیر کبابی‌ها، چلوخورشتی‌ها و یا خانه‌ها را به عهده داشتند. اینان مردم زحمتکشی بودند، که به اتکای توان و نیروی جسمی به سقایی رو می‌آوردند. برخی از آنان صاحب چهارپایانی بودند، که مشك‌ها را برروی آنها می‌نهادند و به توزیع آب در اماکن موردنظر می‌پرداختند. هریك از این سقاها در قلمرو معینی به توزیع آب مشتریان خود مشغول می‌شدند، و مشك‌های خود را نه‌از آب‌انبارها، بلکه از سرچشمهٔ اصلی و مظهر قنوات پرمی‌کردند، و مشتریان نیز با شناختی که از سقای خود داشتند، مطمئن بودند آبی را که او می‌آورد، در خور اطمینان و قابل شرب است، و اگر روزی این سقا بیمار می‌شد و

---

۱. وقتی در پی تحقیق سقایی بودم، دوستی یکی از این طاسهای سه‌تکه‌ای را که درون و بیرون آن به طرز زیبایی کنده‌کاری شده و اشعار و آیاتی با خط زیبا در آن حکّ شده، به من هدیه کرد، و می‌گفت: بیش از چند نسل است که این طاس در خانوادهٔ آنهاست.

۲. سقاخانه، به طرق گوناگون ساخته می‌شد، و گاهی نیز بر بالای بعضی از آنها قبّه‌ای از ورقه‌های برنجی زده می‌شد. آب را در درون آن ذخیره می‌کردند، و افراد تشنه می‌نوشیدند، و در نظر عامّهٔ مردم سقاخانه‌ها متبرك بودند.

۳. اقتباس از کتاب حاجی بابای اصفهانی تألیف جیمز موریه، ترجمهٔ میرزا رجب اصفهانی، صفحهٔ ۴۶.

بر سر کار خود نمی‌رفت، آن روز عزای مشتریان بود. زیرا، از سویی سقایان محلات دیگر حاضر نمی‌شدند برای یك یا دو روز به‌طور موقت به مشتری غریبه آب بفروشند، و از سوی دیگر مشتریان سقای اصلی مطمئن نبودند آبی را که به سقای دیگر سفارش می‌دهند از همان مظهر و کهریزی آورده شده باشد، که سقای خودشان می‌آورد. به‌هرحال این سقایان، در روزگار خود نقش توزیع آب، سازمان کنونی آب را به‌عهده داشتند. مردمی بودند صبور، پرکار، زحمتکش، قانع و راست‌کردار.

* * *

در کنار حرفهٔ سقایی که توزیع آب آشامیدنی مورد نیاز اهالی شهرها را عهده‌دار بودند، حرفهٔ دیگری نیز در رابطه با «آب» وجود داشت و آن شغل «میرابی» بود، که توزیع آب مصرفی منازل نیز به‌عهدهٔ آنان بود. میرابی نیز دو نوع بود: نخست میراب باغها که به تقسیم سهمیهٔ آب هریك از باغات شهرها نظارت داشتند، و دیگری میراب‌هایی بودند در اختیار «بلدیه» شهرداری شهرها. اینان آب محلّات را که از هر ده یا پانزده روز یکبار به محلّه‌ای داده می‌شد، زیر نظر می‌گرفتند تا آبی که برای پرکردن حوض‌ها، گودی‌ها و آب‌انبارهای منازل می‌رفت از حدّ نیاز خانه‌ها تجاوز نکند. برداشت آب مصرفی منازل معمولاً شبها انجام می‌شد، تا آب تمیز و دست نخورده باشد.

میرابها نیز وردست‌هایی داشتند که آنان را «نایب» می‌نامیدند، و این نایبان در غیاب میراب شبها به کوچه‌ها و منازل سر می‌زدند، که برداشت بیش از حدّ موردنظر نباشد. در روزگاران پیشین این نایبان با چراغ موشی و بعدها با فانوس بادی به کار شبانهٔ خود مشغول می‌شدند.

شغل نایبی که بعدها در شهرداری به‌وجود آمد و در برزن‌های شهرداری به کار احداث ساختمان و تنظیف کوچه‌ها نظارت داشتند، بازماندهٔ همان عنوان نایبی دوران قدیم بود.

* * *

تحوّلات ناشی از شرایط زمان، همچنانکه درشگه‌چی‌ها را بعد از پیدایش تاکسی از دور خارج کرد، این سقایان و میرابها نیز با پیدایش گاری‌های مخصوص حمل و توزیع آب، به تدریج از صحنهٔ اجتماع کنار رفتند، و جای خود را به کسانی دادند، که آن روزها بشکه‌دار خوانده می‌شدند.

روزگاری نه چندان دور، در همین تهران بشکه‌داران برای خود کیا بیایی داشتند، و صنف زورمندی به‌حساب می‌آمدند. بشکه‌داران با گاری مخصوصی که دارای دو چرخ بود، و روی بشکهٔ بزرگ آهنی تعبیه شده‌بود، آب حمل می‌نمودند. این بشکه‌ها در سطح فوقانی دریچه‌ای داشت که آب را از قنات‌های معین توسط تلمبه وارد بشکه می‌کردند، و به هنگام فروش از شیری که در پهلوی بشکه نصب شده‌بود، سطل سطل به مشتریان تحویل می‌دادند. اتحادیه بشکه‌داران ترتیبی داده‌بود، که هر بشکه‌دار فقط از قنات تعیین شدهٔ خود، آب بردارد.

سورچی (راننده) آنها هم گاری بشکه را هدایت می‌کرد، و هم آب را به مشتریان خود در محلات معین می‌فروخت، و از ورود به حریم بشکه‌دار دیگر خودداری می‌کرد.

سورچی‌ها همگی مردمان عامی، بی‌سواد، و از فرهنگ و مدنیت شهرنشینی عاری و بی‌خبر بودند، و به رغم زحمت زیاد و کار طاقت‌فرسا، توان رسیدن به سر و وضع خود را نداشتند، و اغلب نیز روحیهٔ بزن‌بهادری خود را به رخ مشتریان می‌کشیدند.

نتیجهٔ زحمت این افراد به جیب آنهایی سرازیر می‌شد که مالك یك یا چند گاری و یا به‌اصطلاح آن‌روز بشکه‌داران بودند.

چون «آب» نیز همانند نان جزو نیازهای عمومی و روزانهٔ مردم بود، بشکه‌داران نیز همچون صاحبان نانوایی‌ها آلت دست دولتیان بودند[1]، تا در صورت لزوم بمثابه اهرم قوی بر ایجاد فشار بر اقشار محروم از وجودشان استفاده شود.

با لوله‌کشی شهر تهران، حرفهٔ بشکه‌داری نیز از بین رفت، فقط در لابلای سطور تاریخ اجتماعی و کتابهایی چون کتاب حاضر، نامی از آنان باقی ماند. خروج جبری صنف بشکه‌داران از صحنهٔ اجتماع، تعدادی از حِرَف و مشاغل را نیز با خود از دور کار و فعالیت خارج کرد. بعضی از صاحبان این مشاغل یا برای جستجوی کار و تعقیب حرفهٔ خود به شهرستان‌ها روی آوردند، یا برای همیشه حرفهٔ خود را رها کرده، به سراغ کار تازه رفتند.

از مشاغل و حرفه‌هایی که همراه با بشکه‌داری از عرصهٔ اجتماعی تهران برای

---

۱. در مورد رابطهٔ صاحبان نانوایی‌ها با دولتها، و نقش آنان در رویدادهای سیاسی و اجتماعی در مبحث جداگانه بحث خواهیم کرد.

همیشه خارج و به سینهٔ تاریخ سپرده شد، می توان از علافی، نعلبندی، خاموت سازی، چرخ سازی (مخصوص گاری و درشگه)، کاروانسراداری ـ این کاروانسراها دارای اصطبل مخصوص برای نگهداری اسبها بودند ـ و آهنگری (سازندهٔ نعل اسب و بشکه های آب) و غیره نام برد. در کنار ترك فعالیت کسبی بشکه داران، تعدادی از قهوه خانه ها و بساطی ها نیز که در مجاورت قناتها برای بشکه داران غذا و چای و... تهیه می کردند، تعطیل گردیدند.

* * *

در پایان یادآوری این موضوع نیز لازم است: صاحبان و مالکان بشکه ها، چون از امکانات مالی خوبی برخوردار بودند، و هریك سالها از قِبَل زحمت سورچی ها، سودهای سرشاری اندوخته بودند، با از بین رفتن حرفهٔ بشکه داری، راه تازه‌ای برای کسب درآمد بیشتر یافتند.

تهران که از سال ۱۳۳۴ از لوله‌کشی و آب تصفیه شده بهره‌مند گردید، روز به روز بر دامنهٔ گسترش تهران افزوده شد، و در اینجا و آنجا محلات تازه‌ای پدید آمد. این محلات و ساختمان ها خارج از محدودهٔ لوله‌کشی بودند، و نیاز به آب داشتند، و در برخی از این نقاط سالها طول می کشید، تا آب لوله‌کشی به مناطق جدیدالاحداث راه یابد. بدین سبب در منازل تازه آب‌انبارها احداث می گردید، و از طریق نصب تلمبه های برقی آب ذخیره شده در آب‌انبار به لوله های داخلی ساختمان پمپاژ می شد.

مالکان و صاحبان بشکه ها، به تانکرداری روی آوردند، و این بار به جای سورچیان گاری، رانندهٔ تانکر استخدام کرده، و به کار گماردند. هر کدام از آنان قلمروی در محلات تازه در اختیار خود گرفته، و دفتری دایر کردند و با دولت نیز وارد مذاکره شده، در مناطق معینی اجازه استفاده از آب لوله‌کشی به‌دست آوردند، و با اعلان در روزنامه های کثیرالانتشار و ذکر شماره تلفن آمادگی خود را برای تحویل آب لوله‌کشی به منازل اعلام نمودند. با یك تلفن همان روز یا روز بعد تانکر آب در جلو خانه ها حاضر و آمادهٔ تحویل بود. آب تانکرها در آب انبارهای منازل تخلیه می شد، و بهای آن نیز نقداً دریافت می گردید.

چه بسا هنوز بقایای این تانکرداران در گوشه و کنار تهران باشد... به‌درستی نمی دانیم!

۴. سخنی دربارهٔ قنات‌های تهران

هم‌چنانکه در مبحث پیشین یادآور شدیم، پیش از لوله‌کشی تهران، آب مصرفی و آشامیدنی شهر تهران فزون بر آب رودخانهٔ کرج از قنوات تأمین می‌شد و بیشتر این قنات‌ها نیز وقفی یا خصوصی بودند.

پژوهش دربارهٔ قناتهای تهران مؤیّد این است که تا آغاز سلطنت رضاشاه، تهران از ۴۸ رشته قنات مشروب می‌شده است، و از سال ۱۳۱۰ پس از بهره‌برداری از آب رودخانهٔ کرج، تعدادی از این قناتها از حیّز انتفاع افتاد، و چون لایروبی در مجاری آنها صورت نگرفت، به تدریج خشك شد و نام و نشان خود را از دست‌داد، و معدودی را نیز تغییر مجرا دادند، و از آب آنها در مزارع و باغهای حوالی تهران استفاده نمودند.

تا آغاز بهره‌برداری از تأسیسات سازمان آب تهران، بیش از ۲۶ رشته از این قنوات به مصرف آب شهر می‌رسید و دایر بود، تعدادی از قنات‌ها نیز مربوط به حوالی و محدودهٔ شمیران بود، و آب آنها در همان محدودهٔ خود مورد استفاده واقع می‌شد.

به نظر کارشناسانی که با امور آب تهران سر و کار داشتند، آب قنواتی که در تهران به مصرف می‌رسید حدود ۶۰ تا ۷۰ سنگ (۷۵۰ لیتر در ثانیه) بوده است.

دکتر حسین کریمان استاد دانشگاه در کتاب تهران در گذشته و حال فهرست بسیار ناقصی از این قنوات را ارائه داده که اندر خور نام کتاب نمی‌باشد، او می‌نویسد:

از قنوات حوالی تهران و شمیران، که اکنون دیگر نام و نشانی از آنها نمی‌یابیم، می‌توان این‌ها را نام برد:

قنات عین‌الحیات، که آب آن به شهر می‌آمد، قنات گلمان‌درّه، قنات زرافشان در بالای باغ صبا ظاهر می‌شد، قنات ارغوانیه، قنات قلعه‌ونك، قنات فرمانفرما، و هم‌چین قنات شاه، که آب‌نمای آن پشت ساختمان مرکزی بانك سپه، روبروی بازداشتگاه موقت شهربانی بود.[1]

---

۱. دکتر حسین کریمان، این فهرست ناقص را از کتاب زندگی حاج میرزا آقاسی تألیف حسین سعادت‌نوری، صفحهٔ ۱۵۸ عیناً استنساخ کرده، و بدون ذکر مأخذ در کتاب خود آورده است. کتاب زندگی حاج میرزا آقاسی قبلاً به‌صورت سلسله مقالات در ماهنامهٔ یغما به چاپ رسیده بود، سپس از سوی وحید نیا جمع‌آوری و چاپ شده است.

لیکن به رغم این فهرست ناقص، ما شرح اجمالی از ۲۶ رشته قناتی را که تا پیش از لوله‌کشی، مورد مصرف اهالی تهران بود، برای آگاهی پی‌جویان مسائل گذشتهٔ شهر تهران در زیر می‌آوریم، این شرح از چند مأخذ تاریخی از جمله کتاب آب تهران که دارای اعتبار ویژه‌ای است اقتباس و مقابله شده‌است.

۵. شرح اجمالی قنات‌های تهران

قنات الهیّه: این قنات از اراضی حشمتیه به سوی جنوب غرب سرازیر می‌شد، و در شرق خیابان نظام‌الملك ادامه یافته، و در مقابل کوچه شکوفه، به خیابان گرگان نزدیك شده، سپس با ژرفای ۵ متر در امتداد پیاده‌رو غربی خیابان گرگان جریان پیدا کرده، آنگاه خیابان مازندران را قطع نموده، و وارد کوچهٔ پشت مسجد شده، بعد خیابان فخرآباد را قطع کرده و در پارك امین‌الدوله ظاهر می‌گشت. آب‌دهی در حدود یك سنگ بوده‌است.

قنات باغشاه (ناصریه): از غرب تهران شروع شده، خیابان سلسبیل را قطع کرده، به سوی شرق وارد، خیابان نواب در عمق ۵ متر و خیابان خاقانی را در ژرفای ۴ متر و خیابان غربی دانشگاه جنگ را قطع کرده، آنگاه وارد باغشاه می‌شد، و ظاهر می‌گشت.

قنات بهاء الملك و ناصرالملك: از اراضی باغ صبا سرازیر می‌شد، از نبش جنوب شرقی باغ «پروتیوا» گذشته، و از زیر امجدیه رد شده، و در امتداد خیابان بهار پایین می‌رفت، و خیابان ایرج را در ۵۰ متری خیابان مفتح (روزولت سابق) قطع می‌کرد، سپس همان خیابان را در مقابل کوچهٔ نیك در عمق ۴ متری قطع نموده، و در امتداد خیابان مفتح به سوی جنوب سرازیر می‌گردید، و در زیر پیاده‌روی شمالی خیابان انقلاب (شاهرضای سابق) به سوی غرب می‌رفت و تا خیابان رشته‌سازی ادامه می‌یافت و از آنجا به سوی جنوب منحرف شده، خیابان انقلاب را قطع کرده، و در جنوب خیابان انقلاب از یك کوچه شش متری عبور نموده، وارد باغ بهاء الملك می‌شد و در آنجا ظاهر می‌گشت. آب‌دهی حدود یك سنگ بوده، و دهها سال پیش خشك شده بود.

قنات بهارستان: از حشمتیه به سوی خیابان نظام‌الملك جاری می‌شد، و این خیابان را پایین کوچهٔ عظیم‌پور در ژرفای ۶ متری قطع می‌کرد، سپس از زیر منازل شرقی خیابان عبور می نمود، و در ۶۰ متری خیابان گرگان در عمق ۴ متری به سوی شرق جاری می‌گشت. در این نقطه در ژرفای ۶ متر در امتداد خیابان گرگان به سوی دروازه شمیران سرازیر شده، و در میدان دروازه شمیران در امتداد خیابان‌های

کیوان و مازندران منحرف گشته، آنگاه در بین خیابان دروازه شمیران و کوچه مسجد از زیر منازل عبور می نمود، بعد به سوی جنوب ادامه می یافت، و خیابان خورشید (فخرآباد) را در ژرفای ۵ متری قطع کرده، و از آنجا وارد ساختمان‌های خانم فخرالدوله (مادر دکتر علی امینی) می‌شد، و بار دیگر در مقابل کوچهٔ علایی در عمق چهارمتری به شرق خیابان نظامیه وارد می‌گردید، سپس در امتداد خیابان نظامیه به سوی جنوب می‌رفت، و در نبش خیابان ژاله (سابق) و نظامیه (جنوب شرقی) ظاهر می‌گشت. آب‌دهی در حدود یك سنگ و نیم بوده است.

قنات بریانك: از شرق بیمارستان پانصد تختخوابی (امام خمینی) در ژرفای حدود ۱۳۰ متر عبور می‌کرده آنگاه وارد خیابان کارگر (امیرآباد) می‌شده، و از میدان انقلاب (۲۴ اسفند سابق) می‌گذشته، و در حدود ۳۰ متر پایین آن میدان، به سمت باختر انحراف پیدا می‌کرد، و از آنجا به خط کاملاً مستقیم تا خیابان کاوسی می‌آمد، سپس انحرافی به سوی جنوب غرب پیدا می نمود، بعد از ادامه راه، در باغ حسام‌الدوله در کوچه رودخانهٔ بریانك ظاهر می‌گشت.

ژرفای آن در محل تلاقی با قنات وزیری (شرق خیابان سلسبیل) ۶ متر، و در محل تقاطع با قنات نجف‌آباد (جنوب خیابان شاهرخ)، ۵ متر بوده، و آب‌دهی این قنات حدود ۱۰ سنگ برآورد گردیده بود.

قنات پامنار: از میدان تیراندازی پادگان عباس‌آباد، به سوی عمارت «ویتاکولا» آمده، و در عمق ۳۰ متر ساختمان مذکور، آن را قطع، سپس وارد منازل می‌شد، آنگاه خیابان شمیران را عرضی قطع می‌کرد و از سوی شرق به محاذات خیابان شمیران به سوی پایین سرازیر می‌گشت، بعد خیابان‌های آمل و حقوقی را به ترتیب قطع می‌کرد، و از زیر خیابان انقلاب در عمق ۲۰ متری می‌گذشت، سپس به سوی شرق متمایل شده، و خیابان هدایت را در ژرفای ۱۷ متری در قسمت غربی خیابان صفی علیشاه قطع می نمود،به موازی خیابان صفی‌علیشاه به فاصله ۱۰ متری غرب آن به سمت جنوب سرازیر می‌گردید. آنگاه خیابان ابوریحان را در عمق ۵ متری و شاه‌آباد (جمهوری قسمت الف) را در نبش خیابان صفی‌علیشاه در ژرفای ۴ متری قطع می‌کرد، و عمق آن در اوّل خیابان اکباتان اندکی بیش از ۲/۵ متر می‌شد، سپس وارد منازل گشته، و کوچهٔ خواجه‌نوری را در نزدیکی حمام نظامیه قطع و خیابان برق را نیز در مقابل کوچهٔ نویدی قطع می‌کرد، بعد داخل کوچه پشت بدنه می‌شد، و به سمت خاور ادامه می یافت، و در شمال شرقی ادارهٔ بازرگانی شوروی

آب نما می‌گردید. این قنات نیز به سبب لایروبی نکردن آبِ در خور توجه نداشت.

قنات جلالیه: از سمت شمال باختری سرازیر می‌شد، و خیابان امیرآباد را در ۲۵۰ متری پارك لاله قطع می‌نمود، و در حدود ۴۰ متری خاور خیابان امیرآباد، به موازی خیابان به سمت جنوب متمایل شده، و نهر کرج (بلوار کشاورز) را قطع نموده، و در شمال باختری دانشگاه ظاهر می‌گشت. آب‌دهی این قنات چندان نبود، و به یك دوم تا سه‌چهارم سنگ می‌رسید.

قنات حاج علی‌رضا: از اراضی شمالی قصر قاجار به سوی عشرت‌آباد آمده، و از وسط عشرت‌آباد گذشته، و در غرب خیابان سپاه به فاصله ۱۰ تا ۱۵ متری از زیر منازل عبور کرده، و خیابان انقلاب را در ۵۰ متری باختر خیابان سپاه قطع می‌کرد، آنگاه از زیر منازل عبور نموده، و خیابان ۲۰ متری را در ۱۵۰ متری خیابان سپاه و خیابان هدایت را در ۲۰ متری دروازهٔ شمیران به عمق ۱۰ متر قطع می‌نمود، سپس به محاذات خیابان دروازه شمیران به پایین آمده، و در جنوب خیابان ژاله (شهدا) به سمت خاور خیابان در عمق ۶ متری در امتداد خاور خیابان نظامیه به سوی جنوب سرازیر می‌گشت و در برابر کوچهٔ مسجد سپهسالار به عمق ۴ متری می‌رسید، و در همین مسیر جریان می‌یافت، تا در جنوب شرقی سرچشمه ۲/۵ متر عمق پیدا می‌کرد، و در آنجا به دو رشته تقسیم می‌شد.

یك رشته آن در امتداد شرق خیابان به سوی جنوب سرازیر می‌گشت، و در مقابل تکیهٔ رضا قلی‌خان به سمت غرب خیابان رفته آب نما می‌شد.

رشتهٔ دوم، در امتداد خیابان برق (به فاصله ۱۰ متری جنوب آن) اززیر منازل به سوی شرق رفته و کوچهٔ میرزا محمود وزیر را در عمق ۱/۵ متری قطع می‌کرد، سپس در امتداد کوچهٔ حمام قوام‌الدوله، پایین رفته، و در خیابان مولوی ظاهر می‌گشت.[1]

---

۱. وی فرزند حاج محمد ابراهیم‌خان کلانتر شیراز ملقب به اعتمادالدوله نخستین صدراعظم فتحعلی‌شاه بود. نقطه نظرهای سیاسی اعتمادالدوله با سیاست آن روز دولت استعمار انگلیس سخت در تضاد بود. بقای او در مقام صدراعظم ایران، اساس نقشه‌های دیپلماسی انگلیس را که مقاصد توسعه‌طلبانه و تجاوزکارانه علیه سرزمین افغانستان و تضعیف بنیهٔ دفاعی دولت ایران از اهداف اوّلیه آن بود، مورد مخاطرهٔ جدی قرار می‌داد.

این بود که حقوق‌بگیران انگلیس و فراماسون‌ها توطئهٔ بسیار شوم و رذیلانه‌ای علیه وی طرح کردند، و ذهن فتحعلی‌شاه را با نامه‌های ساختگی چنان مشوش کردند، که دستور داد در یك روز اعتمادالدوله و تمام اعضای خانوادهٔ وی را قتل‌عام نمایند. بدین ترتیب اعتمادالدوله نخستین شخصیت نامدار و میهن‌دوست ایرانی است که در مقام صدراعظمی در مسلخ استعمار انگلیس با همهٔ اعضای خانواده‌اش قربانی شده‌است.

مورخان ماسونی چهرهٔ این قربانی استعمار را چنان مخدوش ساخته‌اند، که جز محمود ـ محمود مؤلف ←

آب‌دهی این قنات در بهار حدود ۷ سنگ و در پاییز ۵ سنگ بوده‌است.

قنات سردار: در امتداد خیابان اصلی نارمك (خیابان فعلی که منتهی به جاده اصلی آبعلی می‌شود) رو به پایین آمده، و در شمال کوچهٔ عظیم‌پور عمق آن بالغ بر ۴ متر بوده، در ۵۰ متری کوچهٔ عظیم‌پور، به سمت باختر منحرف شده، به منازل وارد می‌گردید، و از آنجا به آسیاب سردار رفته، آسیاب را چرخانیده، و با عمق ۸ متر خارج می‌گشت، سپس خیابان آسیاب‌سردار را قطع می‌نمود، بعد کمی منحرف گشته، وارد قسمت غربی خیابان (منتهی به جادهٔ آبعلی شده، و در امتداد خیابان سرازیر شده، و خیابان مازندران را در مقابل کوچهٔ روزبه عراقی در عمق ۴ متری قطع می‌کرد، و از آنجا به سمت غرب منحرف شده از زیر منازل عبور وکوچهٔ قدوسی را در عمق ۲ متری در مقابل کوچهٔ مولوی قطع، و وارد منازل غربی کوچهٔ قدوسی شده، آنگاه کوچهٔ واحدی را نیز قطع و در امتداد غربی کوچهٔ آسیاب پایین رفته، سپس وارد آسیاب والی می‌شد، و در عمق ۸ متر از آسیاب خارج، و در امتداد مسیر سابق به سمت جنوب سرازیر و خیابان دربند را در عمق بیش‌از ۴ متر قطع، و در محل تلاقی با خیابان زرین به دو رشته تقسیم می‌شد.

یك رشتهٔ آن به سمت جنوب غربی سرازیر می‌شد و خیابان خورشید را در عمق ۳/۵ متر قطع و در شمال خیابان ژاله (شهدا) و نبش غربی خیابان ایران ظاهر می‌گردید.

رشتهٔ دوم در امتداد خیابان زرین‌نعل به سمت خاور پیش می‌رفته، و خیابان شهباز (۱۷ شهریور شمالی) را در مقابل کارخانهٔ برق در عمق ۲/۵ متر قطع و وارد کارخانه می‌شد، سپس از ضلع جنوبی آن در عمق دومتری خارج و خیابان فرح‌آباد (پیروزی کنونی) به فاصلهٔ ۱۰۰ متری میدان ژاله (میدان شهدا) قطع می‌کرد، آنگاه به سمت اکبرآباد رفته، ظاهر می‌گردید.

آب‌دهی این قنات در بهار ۵ تا ۶ سنگ، و در پاییز ۴ تا ۴/۵ سنگ بوده است.

تاریخ ۸ جلدی روابط سیاسی ایران و انگلیس هیچ یك از تاریخ‌نویسان بی‌نظر معاصر نتوانسته‌اند عمق توطئه را کشف و به مردم بشناسانند، و دین خود را به این شخصیت جان‌باخته و خانمان‌برباد رفته ادا کنند.

از وی تنها دو فرزند خردسال زنده ماندند، یکی همین حاج‌علیرضا است که در نوجوانی وی را اخته کرده، و در سنین میانسالی بار دیگر مورد توجه فتحعلی‌شاه قرار گرفت، و در دربار وی به مناصب عالی رسید، و کارهای نیکی از خود به‌یادگار گذاشت، که یکی از آنها احداث همین قنات است.

برای آشنایی از جریان توطئه علیه خاندان اعتمادالدوله کتاب نخستین کارگزاران استعمار در ایران اثر قلمزن را بنگرید.

قنات سفارت انگلیس: از اراضی قزل سرازیر می‌شده، بالای نهر کرج (بلوار کشاورز) خیابان ولیعصر را قطع کرده، به محاذات همان خیابان به فاصلهٔ ۴۰ متری شرق آن به سوی جنوب سرازیر شده، سپس کوچهٔ شقاقی را در ژرفای ۱۱ متر قطع می‌نمود، آنگاه خیابان‌های حافظ، و طالقانی را قطع کرده، وارد اراضی دبیرستان البرز شده، بعد به سمت جنوب خاوری متمایل و در داخل دبیرستان البرز «پاکنهٔ»[1] به عمق ۸ متر داشته، سپس به سوی جنوب شرق ادامه می‌یافته، و خیابان حافظ را در ۵۰ متری شمال خیابان انقلاب در عمق ۵ متری قطع، و خیابان انقلاب را در مقابل کوچهٔ سرشار در عمق ۴ متری قطع می‌کرده (در این قسمت با قنات سفارت شوروی تقاطع پیدا کرده، و از زیر آن عبور می‌نمود) و سمت جنوب شرق متمایل شده، و از زیر منازل گذشته، کوچه دربند و کوچه‌های فرعی شمالی ـ جنوبی دیگر را قطع کرده، و در محل تلاقی خیابان غزالی و پارس به سمت جنوب پایین آمده، آنگاه خیابان چرچیل (نوفل لوشاتو) قطع نموده، وارد محوطهٔ سفارت انگلیس می‌شد. آب‌دهی این قنات در حدود یك‌دوم تا سه‌چهارم سنگ بوده‌است.

قنات شاه: از اراضی طرشت به سمت خاور می‌آمده، و در امتداد شمال خیابان شکوفه، خیابان‌های سلسبیل، نواب و خاقانی و خیابان غربی دانشگاه جنگ (خیابان کمالی) را قطع کرده، و از زیر دانشگاه جنگ گذشته، خیابان پشت دانشگاه را قطع و از زیر دبیرستان نظام عبور کرده، خیابان سی‌متری را در جنوب میدان پاستور قطع و در امتداد سی‌متری میدان پاستور ادامه یافته، کوچه منصوری (در این قسمت قنات کریم‌آباد را قطع و از زیر عبور می‌نموده) و خیابان فلسطین (کاخ سابق) را قطع و وارد کاخ سلطنتی شده، سپس خیابان ولیعصر را قطع کرده، و در جنوب خیابان جامی داخل منازل ادامه یافته، و در مقابل خیابان قابوس وارد خیابان شده، در مقابل خیابان رازی وارد منازل جنوب خیابان جامی شده، در برابر خیابان استخر وارد جامی شده، و خیابان حافظ را در چهارراه عزیز خان قطع و داخل خیابان سوم‌اسفند (سرهنگ سخائی) می‌گشته، و در امتداد آن خیابان ادامه می‌یافته، خیابان قوام‌السلطنه (۳۰ تیر) را در مسیر خود قطع کرده، و تا مقابل در وزارت جنگ می‌رفته، سپس در عمق ۴ متری به سوی جنوب منحرف گشته، و از زیر ادارهٔ دارایی عبور کرده، و در برابر ضلع شمال غربی شهربانی خیابان ثبت را

---

۱. پله‌هایی که برای رسیدن به آب قنات کنده می‌شده. (فرهنگ معین).

قطع، و وارد شهربانی و ادارهٔ ثبت اسناد شده در محل تلاقی خیابان موزه و برمك وارد خیابان موزه شده، در اینجا شیرهایی برای استفادهٔ بشکه‌ها تعبیه شده بود (پشت ساختمان مرکزی بانك سپه)، سپس از زیر بانك عبور کرده، خیابان سپه (امام خمینی) قطع و در محوطه قورخانه آب‌نما می‌گشته، و در آنجا انشعاباتی پیدا می‌کرده، و در عمق‌های ۱ تا ۲ متر خیابان خیام، ارك و بخشی از بازار را مشروب می‌ساخته است.

آب‌دهی این قنات حدود ۱۰ سنگ بوده‌است.[۱]

قنات سفارت شوروی: سرچشمهٔ این قنات دو رشته بوده، که یك رشته از اراضی آبشار و یك رشته دیگر از اراضی امیرآباد به سوی تهران سرازیر می‌شده‌اند، در محل معینی در امتداد شمال خیابان یوسف‌آباد و جنوب شرق یخچال بهجت‌آباد هر دو رشته به‌هم متصل شده به سمت جنوب خاوری متمایل و خیابان‌های خبیر و تخت جمشید (طالقانی) را در ژرفای ۷ متر و در ۱۰۰ متری خاور خیابان ویلا، و این خیابان را در بین کوچهٔ سهرابی و دامغان در عمق ۶ متری قطع می‌کرده، آنگاه به سوی جنوب باختری متمایل می‌شده و خیابان انقلاب (شاهرضا) را در نزدیکی خیابان سرشار قطع می‌نموده، و در عمق سه‌متری در شمال باختری سفارت آب‌نما می‌گشته است.

آبدهی این قنات حدود ۲ سنگ بوده است.

قنات کرج امین‌الملکی: از اسماعیل‌آباد کرج شروع می‌شده، به سوی شرق سرازیر می‌گشته و به محاذات جادهٔ قدیم کرج ـ تهران، روانه گشته، از شمال کوچهٔ زورخانه گذشته، وارد خیابان هفت‌چنار می‌گشته، سپس به سوی جنوب سرازیر و داخل میدان بریانك گشته (در عمق ۶/۵ متری) آنگاه در امتداد خیابان بریانك به سمت شرق تا اواسط خیابان آمده، وارد منازل شمالی خیابان شده، و خیابان نواب را در عمق ۶ متری قطع کرده، و در امتداد کوچهٔ شاد، خیابان سالاراعظم را نیز قطع می‌کرده، و از دیوار غربی دخانیات، وارد آن مؤسسه شده، سپس خیابان کبریت‌سازی را در عمق ۴ متری قطع، و از داخل منازل گذشته، خیابان مخصوص را قطع و وارد گاراژ اشکودا می‌شده، و در امتداد خیابان قزوین وارد منازل شمالی

---

۱. این قنات یکی از پرآبترین قناتهای تهران بوده، و تا افتتاح تأسیسات آب تهران، برای تأمین آب آشامیدنی اهالی تهران مورد بهره‌برداری بود، و از عمده‌ترین محل آب‌برداری بشکه‌داران به شمار می‌رفت، که آن روزها از مراکز دیدنی بود.

آن شده، کوچه کلانتری را قطع و در خاور کوچهٔ کلانتری، خیابان قزوین را در عمق ۲/۵ متری قطع می‌کرده، سپس وارد خیابان اورنگ می‌شده، و خیابان سی‌متری را قطع و از داخل منازل به سمت کوچهٔ اسلامی می‌رفته، انگاه کوچه را قطع به کوچهٔ قلمستان داخل گشته، رو به جنوب سرازیر، سپس وارد خیابان حاجی عبدالصمد شده، و در امتداد آن از قسمت شمال خیابان عبور کرده، خیابان امیریه را قطع، و در امتداد خیابان سراب‌وزیر تا اوّل خیابان بلورسازی جریان می‌یافته، سپس وارد خیابان بلورسازی گشته، رو به جنوب سرازیر، وارد کوچهٔ چهارسوق چوبی می‌شد، و تا چهار سوق چوبی ادامه یافته، آنگاه به جنوب منحرف، و در امتداد کوچهٔ سعادت، خیابان مولوی را قطع، و در شمال آن آب نما می‌شده است.

آب‌دهی این قنات حدود دو سنگ بوده است.

قنات کریم‌آباد: از آسیاب دوم فرمانفرما گذشته، به سمت شرق می‌آمد، به محاذات جادهٔ طرشت از زیر اراضی و منازل شمال آن عبور کرده، و نرسیده به خیابان نواب به سوی شرق متمایل و به موازات خیابان نشاط و در شمال آن از خیابان و منازل عبور نموده، خیابان‌های نواب و خاقانی را قطع، داخل خیابان نشاط شده، و نرسید به خیابان باستان، خیابان نشاط را قطع کرده، وارد منازل شده، و در شمال حشمت‌الدوله خیابان‌های باستان و گلشن را قطع نموده، سپس خیابان حشمت‌الدوله را کمی بعد از خیابان پیروز قطع، و از زیر منازل وارد کوچه سلامت شده، آنگاه خیابان سی‌متری را قطع کرده، از داخل منازل ادامه می‌یافت، تا خیابان پاستور را در غرب کوچهٔ عنصری قطع نموده، داخل کوچهٔ عنصری می‌شد، سپس به سوی جنوب سرازیر شده، و در شمال خیابان سپه در عمق ۴ متری به سمت خاور رفته، و وارد دانشکدهٔ افسری گشته، آب نما می‌شده است.

آب‌دهی این قنات حدود ۳/۵ تا ۴ سنگ بوده است.

قنات کوثریه (فرمانفرما): از اراضی کن سرچشمه می‌گرفت، پس از عبور از طرشت، در نتیجه وارد شدن به تنورهٔ آسیاب دوم فرمانفرماژرفای بیشتر پیدا می‌کرد، آنگاه در امتداد شمالی خیابان طرشت به سمت خاور به فاصلهٔ سی‌متری خیابان سرازیر می‌شد، و در مقابل لولاگر وارد خیابان طرشت شده، در محل تلاقی خیابان طرشت و حشمت‌الدوله، داخل حشمت‌الدوله شده، از پیاده‌رو جنوبی خیابان حشمت‌الدوله گذشته، خیابان سی‌متری را قطع کرده، و ادامه می‌یافت، تا اینکه مقابل کوچهٔ بیهقی در ژرفای ۴ متری به سوی جنوب منحرف شده، و در محل

تقاطع کوچهٔ عنصری و خیابان پاستور ظاهر می‌شده است.[۱]

آب‌دهی این قنات حدود ۶ سنگ بوده است.

قنات علاءالدوله: از شمال خاوری تهران سرچشمه می‌گرفت، در قدیم در باغ «پروتیوا» ظاهر می‌شد، ولی بعداً در مسیری که شرح داده می‌شود، جریان پیدا کرد. از اراضی باغ صبا سرازیر شده، قنات مهدی‌آباد را قطع، وارد خیابان بهار می‌گردید (در شمال باغ پروتیوا عمق آن سه متر بوده)، ولی در ضلع جنوب غربی باغ پروتیوا ژرفش بیشتری پیدا می‌کرد، و ژرفای آن به ۸ متر می‌رسید، سپس به سمت غرب منحرف شده، و از زیر امجدید گذشته، کوچهٔ شارع را مقابل کوچهٔ ملك‌الشعراء قطع، و در امتداد شرق بهار پایین آمده، خیابان ایرج را قطع، و داخل منازل می‌شد، آنگاه خیابان مفتح (روزولت سابق) را در مقابل کوچهٔ کیوان قطع، سپس به سمت جنوب باختری متمایل شده، خیابان انقلاب (شاهرضای سابق) را در فاصلهٔ ده‌متری شرق خیابان لاله‌زارنو قطع کرده، بعد به سمت جنوب منحرف شده، به فاصله ۱۰ متری شرق لاله‌زار از زیر منازل ادامه پیدا کرده، در مقابل چهارراه کنت، لاله‌زارنو را قطع و جریان می‌یافت، سپس به سمت غرب خیابان رفته، و از پیاده‌رو غربی به‌سوی جنوب می‌آمده، و خیابان اسلامبول را در عمق ۴ متری قطع می‌کرده، و در اوّل کوچه خندان داخل منازل آب‌نما می‌شده است.

آب‌دهی این قنات در بهار حدود ۱ تا ۱/۵ سنگ و در پاییز در حدود ۱۰ تا ـ ۱۵ سیر می‌شده است.

قنات مخصوص: از اراضی داودیه به سمت جنوب غرب سرازیر می‌گشته، و از شمال یخچال بهجت‌آباد عبور کرده به سمت خیابان ولیعصر می‌رفته و در آنجا خیابان شقاقی را در فاصلهٔ ۶۰ متری خیابان ولیعصر در عمق ۴ متری قطع کرده، به سمت جنوب باختری سرازیر می‌شده، و در خیابان فیروزگر، از روی قنات سفارت انگلیس ردّ گشته، خیابان ولیعصر را در شمال کوچه گیلانشاه قطع، سپس از زیر اراضی سفارت سابق افغانستان عبور کرده، خیابان صبا را به فاصله ۶۰ ـ ۷۰ متری شمال طالقانی (تخت جمشید سابق) قطع، و به چهارراه خیابان طالقانی (تخت جمشید سابق) می‌رسید، آنگاه از خاور خیابان فلسطین (کاخ سابق) ـ قسمتی از پیاده‌رو، و کمی از داخل منازل و قسمتی از اتومبیل‌رو ـ جریان می‌یافت

---

۱. این قنات در غرب تهران، از منابع مهم تأمین آب سهمیه بشکه‌داران به شمار می‌رفت و پس از آب قنات شاه، دومین قنات بزرگی بود، که مصرف آب ساکنان غرب و جنوب غربی تهران را تأمین می‌کرده است.

و در مسیر خود، خیابان پاستور را قطع و داخل کاخ سلطنتی می‌شد.

آب‌دهی آن در بهار ۷ تا ۸ سنگ و در پاییز به یك سنگ می‌رسید.

قنات مهدی‌آباد (قنات سفارت آمریکا): از اراضی باغ صبا سرازیر می‌گشت، در شمال باغ «پروتیوا» و شرق خیابان بهار در عمق ۳/۵ متر به‌دو قسمت تقسیم می‌شد:

یك رشتهٔ آن از منازل شرق خیابان بهار می‌گذشت، در جنوب باغ «پروتیوا» به سمت غرب منحرف شده و وارد خیابان بهار می‌گردید. در محور خیابان مذکور به سمت جنوب ادامه می‌یافت، و از گوشهٔ شمال شرقی بیمارستان شماره ۲ ارتش، داخل بیمارستان می‌شد و ظاهر می‌گشت.

رشتهٔ دوم در شمال باغ پروتیوا خیابان بهار را قطع کرده، به سمت جنوب غرب منحرف شده، از زیر اراضی بایر و باغ پروتیوا عبور کرده، در ۱۰۰ متری شرق خیابان مفتح (روزولت سابق) وارد کوچهٔ ورزشگاه می‌گردید و در امتداد کوچه مذکور جریان می‌یافته، و وارد خیابان مفتح (روزولت) می‌شده، و در شرق خیابان پایین آمده، و در مقابل دیوار شمالی سفارت آمریکا خیابان دکتر مفتح را قطع، سپس داخل سفارت آمریکا شده، و آفتابی می‌گشته است.

آب‌دهی قنات در حدود ۲/۵ تا ۳ سنگ بوده است.

قنات مهرگرد: سرچشمهٔ آن دو رشته بوده، یك رشته از ۲۰۰ متری شمال آب کرج (بلوار کشاورز) از سمت خیابان ولیعصر شروع شده، به سمت خاور می‌آمده، و رشتهٔ دیگر از زیر اراضی استخر بهجت‌آباد شروع می‌شده و به سمت جنوب باختری امتداد می‌یافت. این دو رشته در صد متری شمال خیابان بهجت‌آباد و چهل متری غرب خیابان حافظ به‌هم متصل شده، به موازات خیابان حافظ به فاصلهٔ ۴۰ متری غرب آن به سمت جنوب می‌آمد. خیابان‌های بهجت‌آباد و طالقانی (تخت‌جمشید) و داریوش و اراضی دبیرستان البرز را قطع، و خیابان انقلاب (شاهرضای سابق) را نیز در ۳۰ متری غرب میدان قطع، و به سوی جنوب خاوری متمایل شده، در گوشهٔ نبش خیابان حافظ و ارفع (خیابان تالار رودکی کنونی)، خیابان حافظ را قطع و از گوشهٔ شمال باختری سفارت شوروی وارد آن شده، و از ۳۰ متری باختر خیابان قوام‌السلطنه (خیابان میرزا کوچك‌خان کنونی) از سفارت خارج، و خیابان چرچیل را قطع، سپس خیابان‌های قوام‌السلطنه و کوچه‌های مسعود و گوهرشاد را قطع، و خیابان جمهوری (شاه سابق) را در ۲۰ متری شرق

گوهرشاد قطع و کوچهٔ شیروانی را در اواخر آن قطع می نمود، و وارد بانك ملی شده، سپس در ۵۰ متری باختری خیابان فردوسی از بانك خارج شده، کوچهٔ فروشگاه شهر و روستا را قطع، و سوم‌اسفند را در ۴۰ متری فردوسی قطع، و از زیر منازل گذشته، وارد پیاده‌رو بانك رهنی می‌شد، سپس ازپیاده‌رو شرق خیابان فردوسی امتداد می یافت، تا میدان امام خمینی (توپخانه ـ سپه) می‌رسید، و از زیر حوض غربی گذشته، آنگاه از زیر (در وسط) وزارت پست و تلگراف عبور نموده، وارد حیاط ورزش دارالفنون می‌شد، و در آنجا دو رشته می‌گردید. یك رشتهٔ آن خیابان آذر را قطع، و در وزارت دارایی ظاهر شد، به قصر گلستان می‌رفت و رشتهٔ دیگر وارد خیابان ناصر خسرو شده، و از پیاده‌رو غربی به سمت جنوب منحرف ـ در مقابل خیابان آذر در عمق ۴ متری ـ در پیاده‌رو مقابل شمس‌العماره در عمق یك‌متری آفتابی، و اراضی پایین آن قسمت کوچهٔ مروی را مشروب می‌کرد.

آب‌دهی این قنات در حدود ۵ ـ ۶ سنگ بوده است.

قنات نجف‌آباد: از جنوب اراضی طرشت سرچشمه می‌گرفت، و خیابان خوش را در جنوب خیابان مرتضوی قطع، سپس وارد منازل شده، بعد به سمت جنوب شرقی روان‌می‌شد. خیابان خوش را در شمال خیابان شاهرخ به فاصله ۶۰ متر قطع، و داخل منازل شده، سپس خیابان شاهرخ را در شرق خیابان خوش قطع کرده، و از آنجا ادامه یافته، کوچهٔ باغ را در شمال خیابان سینا قطع و داخل منازل می‌گردید. کوچهٔ خاکباز را درشمال خیابان سالار قطع، و از منازل عبور نموده، و در شمال دیوار دخانیات خیابان‌های سالار و هاشمی را قطع، سپس در امتداد دیوار دخانیات به سمت خاور منحرف و داخل کبریت‌سازی می‌شد. در امتداد کبریت‌سازی رو به پایین سرازیر گشته، و در حدود ۴۰ متری شمال خیابان قزوین، به منازل وارد می‌گردید، سپس در شمال خیابان فزوین از درون منازل تا میدان قزوین امتداد می یافت، و در میدان قزوین به سوی جنوب، روبروی بیمارستان فارابی از غرب به شرق خیابان سی‌متری عبور می‌کرد، آنگاه داخل منازل شده، از نبش کوچهٔ اسلامی و قلمستان گذشته، به خیابان سراب‌وزیر وارد می‌گردید، در جنوب خیابان مذکور امتداد پیدا می‌کرد، و در میدان شاهپور به عمق ۸ متر می‌رسید، و از میدان شاهپور در امتداد خیابان مسیر خود را به جنوب ادامه می‌داد، تا در چهارراه قوام‌الدوله ژرفای آن ۲ متر می‌شد سپس در امتداد خیابان مولوی، به طرف میدان محمدیه (اعدام) می‌آمد، و در میدان محمدیه عمق آن به ۴ متر افزایش می‌یافت. از آنجا

کوچه های خرابات، کوزه‌گری و منازل جنوبی خیابان مولوی را بین میدان محمدیه و کوچه مقابل وزیر نظام مشروب می‌کرده است.

یك انشعاب در میدان قزوین از آن جدا می‌شد، و به محاذات خیابان سی‌متری ازمنازل باختری این خیابان به مسیر خود ادامه و در مقابل کوچهٔ قنات آفتابی می‌شد.

آبدهی آن در قدیم حدود ۱۰ سنگ بوده، و بعد به دو سنگ کاهش یافته بود.

قنات نظامیه: از شمال خاوری تهران سرچشمه می‌گرفت و به طرف جاده تهران نو (آن روزها به خیابان نارمك معروف بود) سرازیر می‌شد، در غرب خیابان مذکور داخل منازل شده، کوچهٔ عظیم‌پور را به عمق ۶ متر و کوچهٔ شکوفه را در عمق ۳/۵ متری به فاصله ۵۰ متری خیابان نارمك قطع کرده، از خیابان آسیاب سردار به فاصله ۱۰۰ متری سه‌راه نارمك در ژرفای ۱/۵ متر گذشته، و آسیاب نظام‌الملك را در شمال خیابان انقلاب گردانده، و به عمق ۸ متر پایین می‌رفته، سپس خیابان انقلاب (شاهرضا) را در عمق ۶ متری قطع، آنگاه وارد منازل شده، خیابان مازندران به عمق ۳/۵ به فاصله ۱۰۰ متری غرب خیابان قدوسی، نزدیك کوچه واحدی قطع، بعد به درون منازل وارد شده، و کوچه‌های واحدی و سعیدالملك را نیز قطع، و از خیابان کیوان در ۱۲۰ متری شرق میدان مازندران گذشته، سپس دومین آسیاب نظام‌الملك را گردانده و ۸ متر ژرفا پیدا می‌کرد. آنگاه خیابان خورشید (فخرآباد) را در فاصله ۱۵۰ متری شرق میدان دروازه‌شمیران در عمق ۷ متری قطع کرده، وارد پارك امین‌الدوله می‌شده، و در جنوب کوچهٔ قائن و مقابل کوچه دانشسرای عالی، خیابان نظامیه را از شرق به غرب قطع می‌کرده ـ در این نقطه قنات بهارستان را قطع کرده، و از زیر آن می‌گذشت ـ سپس از قسمت غربی خیابان نظامیه پایین آمده، و در مقابل خیابان ژاله (شهدا) به ژرفای ۴ متر می‌رسیده، آنگاه از امتداد خیابان نظامیه تا میدان بهارستان پایین آمده، و در آنجا منحرف گشته، از زیر میدان عبور نموده، در جنوب میدان بهارستان (لقانطهٔ سابق) آب نما می‌شده است.

آب‌دهی این قنات حدود یك سنگ بوده است.

قنات یوسف‌آباد و بهجت‌آباد: از یوسف‌آباد به سمت خاور می‌آمده، خیابان مفتح (روزولت سابق) را قطع می‌کرده، و در شمال باغ «پروتیوا» به دو بخش تقسیم می‌شده، و یك قسمت آن ظاهر می‌گشته و قسمت دوم ژرفش پیدا می‌کرده، و به

سمت جنوب خاوری منحرف، و از زیر باغ پروتیوا گذشته، سپس خیابان بهار را در عمق ۱۱ متری در نبش جنوب خاوری باغ قطع کرده، و از زیر منازل عبور نموده، کوچه طباطبایی مقدم را در عمق ۵ متر قطع، آنگاه در مقابل کوچهٔ شامبیاتی دو رشته می‌شده است. (در اینجا از مجرای باغ صبا به آب آن افزوده می‌شده).

یك رشته آن به سمت جنوب رفته، خیابان طالقانی (تخت‌جمشید) و کوچهٔ زرین را در عمق ۴ متری قطع، و در قسمت شمالی کوچهٔ ایرج آفتابی می‌شده است.

رشته دیگر به سمت جنوب خاوری رفته، در مقابل خیابان مازندران مجدداً دو مجرا می‌شده، که یك مجرا خیابان شمیران را قطع و به سمت خاور منحرف، و خیابان حقوقی را قطع، و در کوچه آبتین، باغ منصور شریف آب‌نما می‌گشته، و مجرای دوم در امتداد خیابان شمیران پایین رفته، و در مقابل کوچهٔ حقوقی دو قسمت می‌شده است.

یك قسمت آن به مسیر خود ادامه داده، خیابان انقلاب (شاهرضا) را قطع کرده، و در نهر جنوبی آن ظاهر می‌شده و قسمت دیگر در مقابل کوچهٔ حقوقی ژرفش پیدا کرده و در عمق ۶ متری خیابان شمیران را قطع، و در خاور آن به سوی جنوب امتداد می‌یافت، سپس خیابان انقلاب (شاهرضا) را در عمق ۵ متری قطع می‌کرده، و در باغ سپهسالار سابق (شمال چهارراه ولی‌آباد) آب‌نما می‌شده است.

قنات یوسف‌آباد و بهجت‌آباد در آسیاب گاومیشی به‌هم می‌رسیده‌اند.

آب‌دهی قنات یوسف‌آباد ۸ ـ ۹ سنگ بوده، که بعدها در اراضی یوسف‌آباد به مصرف می‌رسیده است.

قنات بهجت‌آباد ۱/۵ تا ۲ سنگ آب داشته، که آن هم بعدها در قسمت‌های شمالی بهجت‌آباد مصرف می‌گردید.

* * *

تعدادی از قنات‌ها نیز در روزگار پیشتر مورد استفاده شهروندان تهران بوده، بعدها مجاری آنها تغییر داده شد، و اغلب به مصارف خصوصی و زراعتی می‌رسید.

این قنات‌ها عبارت بودند از:

قنات مبارك‌آباد و مخلص‌آباد: نصف آب این قنات در مقابل زندان قصر آب‌نما می‌شد و نیمهٔ دیگر در مبارك‌آباد و مخلص‌آباد ظاهر می‌گشته است.

قنات شهاب‌الملك: که مظهر آن در عشرت‌آباد و قصر بوده است.

قنات آکبرآباد: از درهٔ نی‌زار فرح‌زاد سرچشمه می‌گرفت، سپس به سمت

جنوب آمده، واز باختر قبرستان آمریکایی‌ها وارد کوچه گلزار می‌شد، و ظاهر می‌گشت.

قنات صدقیه

قنات شاهك

قنات رحمت‌آباد.

مظهر این سه قنات تغییر داده شده بود، و آب آنها به مصرف زراعت قریهٔ طرشت می‌رسید.

قنات‌های صفرآباد و جمشیدیه: در پادگان و باغ جمشیدیه، برای مصرف آبیاری و سربازخانه مورد استفاده قرار می‌گرفت.

* * *

ما، در اینجا شرح اجمالی قنات‌های تهران را به پایان می‌بریم، و به سراغ تاریخچهٔ لوله‌کشی آب تهران می‌رویم، تا ببینیم چه ماجراهایی را پشت سر نهاده، و امروز شهروندان تهرانی بدون تشویش خاطر از فقدان آب، بی‌آنکه در مصرف آن صرفه‌جویی و رعایت اعتدال را مرعی دارند، ریخت و پاش می‌کنند، در حالی که با آگاهی از گذشتهٔ آب تهران، هر قطرهٔ آن جوهر حیات شهروندان تهرانی است که قدرش را نمی‌شناسند.

۶. ضرورت لوله‌کشی آب تهران

فزونی روند بی‌رویه و حساب‌نشدهٔ مهاجرت به تهران، به ویژه پس از شهریور ۱۳۲۰ ـ در اثنای جنگ جهانی دوم ـ بدان‌جا انجامید، که سلامت شهروندان تهرانی از لحاظ آب مصرفی و آشامیدنی مورد نیاز، نه تنها از نظر کمبود و کمیّت آب، بلکه بیشتر از جهت غیربهداشتی و آلودگی آب مورد استفاده، با سرعت شتابنده، در معرض خطر جدّی قرار گرفت، و نمونهٔ آن مرگ و میر ناشی از اشاعهٔ و تسّری بیماری کشندهٔ «تیفوس» بود.

دیدار افراد سرشناس خارجی از ایران و چاپ مشاهدات آنان در مطبوعات کشورهای غربی، و باز تاب گستردهٔ آن‌ها در روزنامه‌های تهران، سبب شرمساری دولتهای وقت، و سرشکستگی ملت ایران می‌شد. به خصوص که دولتها به هنگام روی کار آمدن در برنامه‌های خود وعده و وعیدهایی در زمینهٔ لوله‌کشی آب تهران، به مردم می‌دادند، و بی‌آنکه آنها را عملی سازند، کنار می‌رفتند، و بر خشم و

نارضایتی عمومی می‌افزودند.

تا جایی که در سال ۱۳۲۴ جمعی از بازرگانان ثروتمند تهران شرکتی با سرمایهٔ پنجاه میلیون ریال تأسیس کردند، و هدف آنها این بود که در شهر تهران اقدام به لوله‌کشی آب کنند، سپس تأسیسات خود را به شهرداری تهران واگذار نمایند.

انعکاس این اقدام در عرصهٔ رقابت‌های اقتصادی و اجتماعی که غالباً ریشه دربند و بست‌های پنهانی داشت، سبب پیدایی هواخواهان و مخالفان اجرای این طرح گردید. روزنامه‌های ستاره، نوروز ایران، ارس و کشور به پشتیبانی شرکت تازه تأسیس لوله‌کشی تهران برخاسته، و با انتشار مقالاتی این اقدام را یك گام بزرگ و مثبت در جهت تأمین بهداشت عمومی تلقی کرده، و بانیان آن را ستودند، ولی روزنامه‌هایی نیز به مخالفت با آن برخاستند، که انگیزهٔ مخالفت برخی از آنها چنان مضحك و کودکانه بود، که در بررسی انگیزه و علت آن هیچ دلیل معقولی بر مخالفت آنچنانی آنها نمی‌توان یافت.

مطالب روزنامهٔ کبوتر، در این باره از همه شنیدنی‌تر و خواندنی‌تر بود!

این روزنامه در شماره ۱۸ شهریور ماه ۱۳۲۴ خود شرح مفصلی در مخالفت با تشکیل شرکت خصوصی سرمایه‌داران ایرانی برای لوله‌کشی آب تهران چاپ کرد، که حاوی پیشنهادات بسیار مضحك و خنده‌آور بود.

اجمالی از نوشتهٔ این روزنامه را در زیر می‌آوریم:

«اصلاح و اتمام کارهای واجب‌تر بسیار است، که انجام آنها خیلی لازم‌تر است، و فعلاً شهرداری نیازی به لوله‌کشی آب ندارد، بلکه ممکن است شرکت مزبور با یك دهم این سرمایه کلیهٔ جوی‌ها و نهرها و حوضچه‌های آب جاری شهر و اطراف آن را به طریف مطلوب و طبق نقشهٔ صحیحی با مصالح و لوله‌های سیمانی از مظهر قنوات و سرچشمه‌ها بسازند، و از حیف ومیل شدن نیمی از آب‌های فعلی شهر جلوگیری کنند، و تا آنجا که ممکن است روی نهر و جویهای شهر را بپوشانند، که آب جاری شهر نیز تمیزتر شود.»

به‌دنبال این مطالب افزوده بود:

«... یك عمل را به‌طور کامل انجام دادن بهتر از انجام هزارها کار ناقص است. در شهری که تمام کارهایش ناقص و معطل است نیاز به لوله‌کشی و تمرکز آب ندارد، لوله‌کشی و اینگونه اقدامات مدرن و جدید بماند برای زمانی که شهر

جدیدی در کنار رودخانه (!) ایجاد شود و در آنجا عمل کنند.»

این‌گونه نوشته‌های مضحك بعضی قلم به‌دستان جیره‌خوار، که ریشه در حق و حساب‌دهی (و حق و حساب‌گیری) با بشکه‌داران و برخی بند و بستهای پنهانی داشت، سبب گردید که مؤسسین شرکت از تعقیب آرمان خود منصرف، و خود را منحّل اعلام نمایند.

* * *

به هر صورت، بازتاب سوء نوشته‌های خارجیان، از جمله ویندل ویلکی کاندیدای معاونت ریاست جمهوری آمریکا از سوی حزب دمکرات، که صراحتاً اعلام کرده بود، مایعی که در جوی‌های کنارهٔ خیابان‌های تهران جاری است، به هر چیزی شباهت دارد جز آب! و مردمی که ظروف و لباس‌های خود را در چنین مایع آلوده شستشو می‌دهند و گاهی نیز به عنوان آب آشامیدنی از آن استفاده می‌کنند به دوازده نوع بیماری مخصوص آب آلوده مبتلا می‌شوند، مردمی مریض، ناسالم و بیمارگونه هستند. دولتهای وقت را بر آن داشت که برای رهایی از این مخمصه، نسبت به لوله‌کشی آب تهران اندك مسئولیتی احساس کنند، مشکلات و موانع را در اجرای طرح لوله‌کشی سریع‌تر حّل کنند.

در اینجا باید به نکته‌ای نیز اشاره کرد، و آن اینکه شهر تبریز در سال ۱۳۲۵ در یك زمان چند ماهه لوله‌کشی شده بود، و دهها سال پیش نیز شهرهایی چون بیرجند و آبادان از آب لوله‌کشی استفاده می‌نمودند و این یك عامل روحی و شماتت‌انگیز برای دولتیان بود، که در راستای چند ساله و به رغم ادعاها قادر به حّل مشکلات و موانع لوله‌کشی آب تهران نشده بودند. و عمده‌ترین مشکل در فراراه این طرح فقدان اعتبار مالی و ارز خارجی بود. با وجود این بسیاری از مشکلات مالی مربوط به طرح لوله‌کشی آب تهران، در دوران حکومت دکتر محمد مصدق حل و فصل گردید، که شرح آن در مبحث بعدی (تاریخچهٔ لوله‌کشی آب تهران) خواهد آمد.

۷. تاریخچه‌ای از لوله‌کشی آب تهران

پیدایش اندیشهٔ لوله‌کشی و رهایی از آلودگی گستردهٔ آب تهران، از خطری که از این راه متوجه شهروندان تهرانی می‌شد، مایه می‌گرفت. رفته‌رفته مسئولان رده بالای دولتی برای رهایی از مخمصه‌ای که آلودگی آب در بهداشت به وجود

می‌آورد، به فکر لوله‌کشی آب تهران افتادند.

چنین فکری از سال ۱۳۰۱ به‌وجود آمد و هواخواهانی یافت که اصرار داشتند باید شهرهای ایران و مقدم بر همه تهران لوله‌کشی شود. مقارن همین ایام در بعضی از شهرهای ایران از جمله مشهد، بیرجند و آبادان برای تهیه و توزیع آب، اقدام به لوله‌کشی گردید.

در کتاب آب تهران نوشته شده است:

شیوع بیماری‌های ناشی از آب‌های آلوده، و تلفات فوق‌العاده‌ای که هر چند یکبار مردم دچار آن می‌شدند، اولیای امور را متوجه امر بهداشت کرد.

در فروردین ماه ۱۳۰۳ مستشار بلدّیه (شهرداری) تهران، پس از مطالعه‌ای که راجع به آب و برق شهر به‌عمل آورد، طرحی تهیه نمود، و آن را به کفیل بلدیه وقت ارائه کرد، که بنا بر آن چنانچه سدی بر روی رودخانهٔ جاجرود احداث گردد، از نیروی حاصله، برق شهر تأمین، و از آب ذخیرهٔ سّد کمبود آب شهر جبران خواهد شد.

طرح پیشنهادی پس از تأیید کفالت بلدّیه، برای تصویب به هیأت دولت تقدیم گردید. در مادهٔ دوم این طرح قید شده بود که «حق احتکار آب و بستن سدّ انحصاراً به بلدیه واگذار شود، تا آب و الکتریسیته لازم شهر را تهیه نمایند.»

دربارهٔ فواید اقتصادی این طرح خاطرنشان گردیده بود «بدیهی است اجرای این پروژه وسیلهٔ ایجاد کار برای بیکاران خواهد شد، و در نتیجه در وضعیت معاش ساکنین تهران بهبودی حاصل خواهد شد، و مهمتر از همه اینکه آب پاك و تمیز که از نقطه نظر صحّی (بهداشت) حائز اولین درجهٔ اهمیت است خواهد داشت.»

طرح یاد شده در هیأت دولت مطرح گردید، چون اعطای امتیاز می‌بایست قبلاً به موافقت کمیتهٔ امتیازات برسد، برای رسیدگی و شور به کمیتهٔ مذکور محول گردید، ولی در آنجا مورد تصویب واقع نشد.

در همین تاریخ یك تبعهٔ آلمانی به نام «اسر» پیشنهاد تازه‌ای به دولت داد، و تقاضای امتیاز انحصاری جهت کشیدن و دایر نگهداشتن سیم نقاله (دکو ویل) از تهران تا دماوند، و از تهران تا ورامین و از تهران تا زیاران نموده بود. درهمین پیشنهاد ادّعا شده بود «به علاوه نقشه کافی تهیه شده، که از سد جاجرود لوله کشیده، آب خوراکی تصفیه شده برای تهران بیاورد، و هزینهٔ آن را نیز به‌طور دقیق برآورد نموده است.»

این پیشنهاد نیز در کمیتهٔ امتیازات مطرح و مورد بحث و مذاکره قرار گرفت، و در بعضی از مواد آن نیز حرج تعدیلی صورت گرفت، ولی در پایان آن اظهارنظر شده بود، که: «بنا به اظهار نظر وزیر مختار آلمان «اسر» موفق به یافتن سرمایه در آلمان شده است، بنابراین فعلاً مسکوت بماند.»

بدین ترتیب این پیشنهاد نیز به دلایل یاد شده معوق ماند.

در تابستان سال ۱۳۰۳ خورشیدی آب قنات‌های تهران در اثر کاهش و کمی بارندگی بهاره روبه نقصان نهاد، و کم‌آبی بیش از سال‌های پیش محسوس گردید. شهرداری برای رسیدگی به مشکل کم‌آبی تهران و پیدا کردن راه‌حل عملی و معقول، به تشکیل کمیسیونی مرکب از نمایندگان وزارت فواید عامه، اعضای فنی ارتش و عده‌ای از مردمان بصیر و آگاه در شهرداری تهران، اقدام نمود، و مذاکراتی انجام گرفت، که تلخیص آن در گزارش شهردار تهران بازتاب یافته، و در مورد جبران کمبود آب چنین نتیجه‌گیری شده بود:

«این نقیصه جز به کشیدن لوله که مانع از اتلاف آب، و دارای هزاران محسنات دیگر است امکان ندارد.»

شهرداری نیز بی‌آنکه بتواند اقدام عاجل و مؤثری دربارهٔ کمبود آب تهران معمول دارد، تصمیمات کمیسیون را معوق گذاشت.

پس از سه سال، بار دیگر در سال ۱۳۰۶ مشکل کم‌آبی و کمبود آب تهران، مسئولان دولتی را به تأمل و اندیشه واداشت، و در پی نشستهای مکرّر صاحب نظران، سرانجام تصمیم به پی‌گیری اندیشهٔ حاج میرزا آقاسی و اقدام عملی امیرکبیر دایر به انتقال آب رودخانه کرج در حدّ رفع نیاز عمومی تهران گرفته شد، که ما، در مبحث مربوط به «نگاهی گذرا به پیشینهٔ تاریخی آب تهران ـ در مقدمهٔ همین بخش» به شرح اجمالی این موضوع پرداخته‌ایم. بحث مجدد را در این زمینه زاید می‌دانیم.

* * *

پس از انتقال آب رودخانهٔ کرج به تهران، عده‌ای از مهندسان شرکت «کامپاکس» که در پروژهٔ احداث راه‌آهن به کار پرداخته بودند، طرحی برای لوله‌کشی آب تهران، به شهرداری تهران تسلیم کردند. چون کارشناسان فنی شهرداری این طرح را با تناسب جمعیّت، گسترش شهری و نیازمندی‌های عمومی مناسب ندیدند، و آن را رَدّ کردند.

بعد از گذشت چند سال مجدداً در سال ۱۳۱۴ سخن از لوله‌کشی تهران به میان آمد و پیشنهاداتی از جانب چند کمپانی خارجی از جمله: شرکت لوله‌کشی آب فرانسه، شرکت اشتال اونیون اوتوولف آلمانی، و لانای چکسلواکی دربارهٔ لوله‌کشی آب تهران، به شهرداری رسید، و شهرداری وقت به ادارهٔ فنی شهرداری دستور داد که کمیسیونی از متخصصان و اشخاص بینا و آگاه با قید دو فوریت تشکیل دهد و جوانب پیشنهاد را به خصوص از نقطهٔ نظر فنی بررسی و نتیجه را گزارش دهد.

این کمیسیون، بعد از یك هفته بحث و گفتگو و بررسی، اظهار نظری به شرح زیر داد:

«چون لوله‌کشی آب شهر بایستی با توجه به وسعت و جمعیت و سایر جهات کنونی و آتی تهران به‌عمل آید، لهذا شهرداری باید پس از تبادل نظر و مشاوره با اهل فن، شرایط فنی و دفتر مشخصاتی برای لوله‌کشی تهیه نموده، و انجام آن را به مناقصه بگذارد.»

در پی اظهار نظر متخصصان کمیسیون، شهرداری تهران، دفتر مشخصات فنی آگهی مناقصهٔ لوله‌کشی آب شهر را تدوین و منتشر نمود. مهلت تسلیم پیشنهادها تا روز ۲۳ اسفندماه ۱۳۱۵ تعیین شده‌بود. منتها تا مهلت مقرر بیش از دو پیشنهاد به شهرداری واصل نگردید. ناگزیر مهلت یکبار تا روز ۲۳ اردیبهشت ۱۳۱۶ و بار دیگر ۱۳ خرداد ماه همان سال تمدید گردید.

در تیر ماه ۱۳۱۶، به دستور نخست‌وزیر وقت، کمیسیونی با شرکت نمایندگان وزارت دارایی، وزارت کشور، ادارهٔ کل تجارت (سلف وزارت بازرگانی)، کفیل شهرداری و مسئولین امور مالی شهرداری تشکیل شد، تا سه فقره پیشنهادات واصله را رسیدگی نمایند.

سه فقره پیشنهادهای رسیده به سه شرکت زیر تعلق داشت:

۱. شرکت لانای چکسلواکی به مبلغ ۴۷/۵۰۰/۰۰۰ ریال و ۳۱۸/۸۰۰ لیرهٔ انگلیسی؛

۲. رژی عمومی راه‌آهن «فرانسوی» به مبلغ ۲۱/۵۰۰/۰۰۰ ریال و ۷۱۸/۸۸۰ لیرهٔ انگلیسی؛

۳. ایتباگ آلمانی به مبلغ ۲۳/۵۰۰/۰۰۰ ریال و ۴۸۱/۳۰۰ لیرهٔ انگلیسی؛

بنا به تصمیم کمیسیون بررسی و مطالعه، مقرر گردید، که پیشنهادات در یك کمیسیون فنی مرکب از مهندسین وزارت کشور، وزارت راه، ادارهٔ کل صناعت (سلف

وزارت صنایع و معادن) و شهرداری احاله شود. کمیسیون فنی در چندین جلسه که تشکیل داد، نتوانست موضع روشنی اتخاذ کند، و اعلام نماید که کدام یك از پیشنهادها بر دیگری ارجحیّت دارد، لاجرم مطالعات خود را متوقف کرد.

موضوع بار دیگر در تاریخ ۱۱ دی‌ماه ۱۳۱۶ از سوی دولت پیگیری شد، و سرانجام مقرر گردید، کمیسیون دیگری با شرکت وزرای دارایی، کشور و صناعت در وزارت دارایی تشکیل شود، و به بررسی پیشنهادهای رسیده، بپردازد.

اعضای این کمیسیون، پس از شنیدن گزارش‌های رئیس امور شهرداری‌ها و مهندسان فنی شهرداری تهران، چنین برداشت کردند که در پیرامون لوله‌کشی تهران مطالعات کافی و لازم به‌عمل نیامده، بدین‌جهت به رئیس ادارهٔ امور شهرداری‌ها در وزارت کشور و دو نفر از مهندسین اختیار داده‌شد، که ضمن مطالعهٔ جوانب امر، در صورت لزوم از شرکت‌های پیشنهاد دهنده برای رفع هر نوع ابهام توضیحات تکمیلی خواسته شود، و نتیجهٔ مطالعات خود را به وزارت کشور گزارش دهند.

رئیس ادارهٔ امور شهرداری‌ها، در جریان مطالعات خود، نامه‌ای از شرکت رژی عمومی راه آهن (فرانسوی) ـ یکی از شرکت‌های پیشنهاد دهنده دریافت داشت، به این مضمون: که به واسطهٔ گرانی مصالح لوله و غیره در اروپا، قیمت‌هایی که در پیشنهاد خود برآورد کرده‌اند متناسب با شرایط روز نیست، و باید تجدید نظر گردد.

این هیأت سه نفری در اول اسفندماه ۱۳۱۶ مطالعات خود را به‌پایان رسانید، و در گزارشی که به وزارت کشور تسلیم کرد، نوشت:

«پیشنهاد شرکت ایتباگ آلمانی مربوط به لوله‌کشی با لوله‌های فولادی از لحاظ فنی و مالی جمعاً در درجهٔ اول قرار می‌گیرد، یعنی از حیث قیمت حائز حداقل و از لحاظ فنی هم ۷۸ درصد مشخصات فنی موضوعه را حائز می‌باشد، و در درجه دوم لوله‌های چدنی که از طرف شرکت فرانسوی پیشنهاد شده است قرار می‌گیرد، و در درجهٔ سوم لوله‌های بتونی که شرکت لانای چکسلواکی پیشنهاد نموده است قرار خواهد گرفت.»

در پایان این گزارش تصریح شده بود:

«که امضاکنندگان ذیل متفقاً عقیده‌مند می‌باشند که برای لوله‌کشی آب تهران پیشنهاد شرکت ایتباگ مربوط به لوله‌های فولادی به صلاح و صرفه شهرداری است، ولی راجع به دستگاه تصفیهٔ عمومی ترتیبی که شرکت فرانسوی در پیشنهاد

خود در نظر گرفته است، بهتر از طرز تصفیهٔ پیشنهاد شرکت ایتباگ است، و می بایستی قبول نمایند که تصفیهٔ آب را به ترتیب پیشنهادی شرکت فرانسوی به عمل آورد، و هم‌چنین ضمانت سه‌سال که شرکت ایتباگ پیشنهاد نموده، به نظر کافی نیست، و باید مثل پیشنهاد شرکت فرانسوی لااقل برای مدت ده‌سال ضمانت نماید.»

بدین ترتیب در سال ۱۳۱۶ به رغم کوشش‌هایی که برای سر و سامان دادن به کار لوله‌کشی تهران صورت گرفت، نتیجه‌ای به‌دست نیامد.

* * *

در سال ۱۳۱۷، در حالی که کمپانی‌های پیشنهاد دهندهٔ منتظر اعلام تصمیم شهرداری (به‌نمایندگی دولت ایران) بودند، در تهران هنوز بحث داغ نمایندگان شهرداری، و وزارتخانه‌های دارایی و کشور بر محور این موضوع ادامه داشت که جنس لوله‌هایی که در لوله‌کشی به‌کار گرفته خواهد شد از فولاد یا چدن باشد؟

سرانجام در جلسهٔ مردادماه ۱۳۱۷ برتری لوله‌های چدنی بر فولادی محرز گردید، و مراتب به نخست‌وزیر گزارش داده شد، لیکن وزارت دربار، با این تشخیص کمیسیون به مخالفت برخاست و از طریق دفتر مخصوص به نخست‌وزیر ابلاغ کرد، لوله‌ها باید فولادی باشد، و برای این منظور انتشار آگهی مجدد مناقصه لازم و ضروری است.

در پی وصول این دستور ـ که آن روزها می‌بایست بی‌چون و چرا اجرا شود ـ برای چندمین بار آگهی مناقصه انتشار یافت، و آخرین مهلت قبول پیشنهادها نیز روز بیستم شهریور ۱۳۱۸ تعیین شد، و روز دوم مهرماه ۱۳۱۸ پیشنهادها باز مورد بررسی قرار گرفت، و نتیجهٔ آن به این شرح به نخست‌وزیر گزارش گردید:

۱. شرکت ایران و اشکودا
۲. شرکت ساختمانی یولیوس برگر
۳. شرکت رژی ژنرال (ترافرك) فرانسوی
۴. ماریوس والانتین از بروکسل

بررسی دقیق این پیشنهادها نشان داد که هر یك از آنها با ایراداتی توأم است، و با متن مناقصه مطابقتی ندارند.

این زمان با اشتعال نایرهٔ جنگ جهانی دوم همراه بود، نخست‌وزیر در پنجم مهرماه به شهرداری نوشت: «لازم است این موضوع عجالتاً مسکوت بماند، تا

وسائل ارتباط و حمل و نقل بین ایران و اروپا نظمی به‌خود گرفته، و پس از دریافت پیشنهادات دیگر تصمیم لازم گرفته شود.»

شرکت رژی عمومی راه‌آهن فرانسه که خود را برندهٔ مناقصه می‌دانست، به اقداماتی متوسل شد تا شاید دولت ایران را به اجرای طرح وادار نماید، لیکن از تشبثات خود نتیجه‌ای نگرفت، زیرا شهرداری بودجهٔ لازم برای عقد قرارداد در اختیار نداشت، و از دولت خواست که معادل مبلغ قرارداد را یکی از بانک‌ها وام اعتباری در اختیار شهرداری بگذارد. انجام درخواست شهرداری در کش و قوس قوانین و مقررات مملکتی چندان به طول انجامید، که اوضاع جهانی وخیم‌تر و بحرانی‌تر گردید.

ادامهٔ مذاکرات و تبادل نامه‌ها در زمینهٔ لوله‌کشی آب تهران، گهگاه ادامه می‌یافت، تا اینکه در سال ۱۳۲۳ برای همیشه کنار گذارده شد.

* * *

چنانکه در مبحث پیشین اشاره شده بود، در خردادماه ۱۳۲۴، گروهی از بازرگانان ایرانی شرکتی به نام شرکت سهامی آب تهران، با سرمایهٔ پنجاه‌میلیون ریال تشکیل دادند، و آمادگی خود را برای لوله‌کشی آب تهران کتباً به شهرداری اعلام نمودند.

پیشنهاد این شرکت در انجمن شهر تهران نیز مورد تأیید قرار گرفت، و به شهرداری اجازه داده شد برای لوله‌کشی آب تهران با شرکت جدیدالتأسیس وارد مذاکره شده و قرارداد لازم را بدون مراجعه مجدد به انجمن شهر منعقد نماید.

شهرداری تهران نیز در روز پانزدهم مردادماه ۱۳۲۴ قرارداد با شرکت سهامی آب تهران ـ که هنوز به ثبت رسمی نرسیده بود ـ در دفترخانهٔ شمارهٔ ۳۹ تنظیم نمود.

ولی همانطوریکه قبلاً اشاره کرده بودیم به سبب مخالفت‌ها و نشر مطالب بدخواهانه در بعضی جراید که آغاز گردیده بود، شرکت یاد شده در ۲۴ بهمن ۱۳۲۴ طی نامه‌ای که به شهرداری نوشت، انصراف خود را از لوله‌کشی آب تهران اعلام کرد، و شرکت سهامی آب تهران بی‌آنکه بتواند نیت خیر بانیان خود را جامهٔ عمل بپوشاند، منحل گردید.

ما یکبار هم متذکر شده بودیم، که «بده و بستان» های رایج در عرصهٔ فساد اجتماعی، و ابراز نظرهای بدخواهانه در برابر اهداف نیکخواهانهٔ این شرکت، زمینهٔ

ناکامی و انحلال آن را فراهم ساخت. جرایدی که به مخالفت با برنامه‌های این شرکت قد علم کرده بودند، ریشه‌های ناپیدا، در فعالیت‌های مخالفت‌آمیز صنف زورمند بشکه‌داران داشت. بهداشت عمومی یك میلیون انسان ملعبهٔ امیال سودجویانهٔ گروهی قرار گرفته بود، که مدعی راهنمایی جامعه بودند! لیکن آزمون‌های تاریخی نشان می‌دهد، که پایداری در برابر تحولات جبری اجتماعی از عهدهٔ هیچ نیروی توانمند جامعه ساخته نیست.

* * *

در سال ۱۳۲۵ در دوران زمامداری احمد قوام، موضوع لوله‌کشی آب، بار دیگر به عنوان یك مسئلهٔ حادّ روز مطرح گردید.

بعد از انحلال شرکت سهامی آب تهران، کمیسیونی در شهرداری تهران مأموریت پیدا کرد، که پیرامون «طرق مختلف انجام لوله‌کشی» به مطالعه بپردازد. بر اساس نظریهٔ این کمیسیون، گزارشی به نخست‌وزیر داده شد، و احمد قوام نخست‌وزیر وقت در زیر این گزارش نوشت: «اعلان مناقصه کمپانی خارجی داده شود.»

پس از یك رشته تبادل نامه‌ها و اظهار نظرها، بالاخره تصمیم گرفته شد، این بار مناقصه به عنوان «پیمانکاری شرکت‌های خارجی» انتشار یابد، و پیشنهاددهندگان با دریافت «درصدی معین به عنوان حق‌العمل» به لوله‌کشی آب تهران بپردازند.

پیشنهادات واصله در ۲۳ مهرماه ۱۳۲۵ در جلسه‌ای که در شهرداری تشکیل یافته بود، باز گردید، و هفت کمپانی شرکت کننده، پیشنهادهای خود را با «درصد» زیر داده بودند:

۱. سر الکساندر گیب	۷/۵ درصد
۲. کامپاکس	۱۵ درصد
۳. والانتین	۳/۴۹ درصد
۴. سنتاب	۶/۶۰ درصد
۵. لانا	۳/۸۰ درصد
۶. رژی ژنرال	۹ درصد تا سه میلیون برای مازاد ۶ درصد
۷. تجارتخانهٔ سهیم	۴ درصد به‌اضافهٔ حقوق مهندسین.

بر مبنای پیشنهادهای ارائه شده، شرکت بلژیکی والانتین حائز حداقل

پیشنهاد بود. کمیسیون در نوبت اول شرکت بلژیکی، و در نوبت بعدی شرکت لانارا برنده دانست، و مقرون به صرفه تشخیص داد.

شرکت انگلیسی سر الکساندر گیب، در ۲۹ مهرماه، نامه‌ای به نخست‌وزیر فرستاد، و به تشخیص کمیسیون اعتراض کرد که محتوای پیشنهادهای آن مورد بررسی دقیق فنی قرار نگرفته، در حالی که مصالح و منافع دولت ایران ایجاب می‌کند که به مفادّ این پیشنهاد امعان نظر دقیقتری به‌عمل آید!

بالاخره اعتراض شرکت سر الکساندر گیب، و توصیه‌های پشت پرده، و اعمال نظرهای دیپلماسی بیگانه بدانجا منجر شد، که کمیسیون دیگری برای رسیدگی به پیشنهادها تشکیل شود، و در کمیسیون دوم پیشنهادات سر الکساندر گیب مناسب‌تر از دیگر پیشنهادها تشخیص داده شد، و در بیست و هفتم آبان‌ماه ۱۳۲۵ قراردادی بین شهرداری تهران و نمایندهٔ تام‌الاختیار سر الکساندر گیب به امضاء رسید، و طرح لوله‌کشی تهران به این شرکت متنفذ انگلیسی واگذار گردید.

* * *

متعاقب امضای قرارداد، مسئلهٔ تأمین اعتبار و نحوهٔ پرداخت آن به‌عنوان مشکل تازه مطرح گردید. سرانجام با صدور تصویبنامه‌ای شرکت سهامی عمران تهران، مرکب از نمایندگان وزارت دارایی، شهرداری و بانك ملی ایران به وجود آمد، و مقرر گردید، بانك ملی اعتبارات مورد نیاز را در اختیار شرکت عمران قرار دهد.

دومین مشکلی که در فراراه طرح لوله‌کشی قرار داشت، تعیین محدودهٔ تهران و اراضی مورد نیاز لوله‌کشی بود، که تکلیف مالکیت آنها از لحاظ قانونی روشن گردد. مبادله نامه‌ها در رفع مشکلات موجود، سال ۱۳۲۶ را سپری ساخت.

در اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۷ فکر تازه‌ای پیدا شد، بدین معنی که لوله‌کشی بدون تأمین کسری آب مورد نیاز تهران، کار بیهوده و باطلی خواهد بود. کمیسیونی که بدین منظور تشکیل شده بود، نظر داد که «ساختمان سدّ کرج برای جمع‌آوری سیلاب از لحاظ تأمین کسری آب شهر، کمال ضرورت را دارد.»

سال ۱۳۲۷ نیز بر این روال سپری شد، و مسئلهٔ ساختمان آبگیر کرج و خرید لوله‌ها و سایر ملزومات، و تصویبنامه مربوط به تعیین محدودهٔ شهر، همچنان افکار مسئولان امور را به‌خود مشغول داشت.

در اوایل سال ۱۳۲۸، سرانجام لوله‌های چدنی و فولادی به تهران رسید، لیکن مشکل حقوقی اراضی مورد نیاز تصفیه‌خانه‌ها و غیره کماکان لاینحل مانده بود.

در این سال در پی یك رشته اقدامات و مکاتبات، مسئلهٔ تأمین اعتبار مالی برای پرداخت بهای لوازم خریداری شده، سامان یافت. شرکت سهامی عمران تهران منحل شد، و بانك ملی جایگزین آن گردید، و اعتبارات مالی را در اختیار شهرداری قرار داد. طرح تصویبنامهٔ حدود شهر که در حقیقت حکم آئین نامهٔ قانون توسعهٔ معابر را در مورد لوله‌کشی داشت، از تصویب هیأت وزیران گذشت. در بهمن ماه سال ۱۳۲۸ سازمان لوله‌کشی آب تهران به صورت یك سازمان قانونی درآمد، که دارای اعتبارات مالی و فنی بود. تمرکز امور در این سازمان سبب شد که اقدامات در مسیر تازه‌ای قرار گیرد، و امیدواری بیشتری در مردم پدید آید، که سرانجام به آرزوی خود خواهند رسید.

در ۲۸ اریبهشت ماه ۱۳۲۹ قرارداد الکساندر گیب برای مدت سه‌سال و پنج‌ماه دیگر تمدید شد، و بررسی‌های تاریخی از اسناد و اوراق بازمانده نشان می‌دهد، که سال ۱۳۲۹ در جریان لوله‌کشی تهران نظم و ترتیبی پدیدار شد، و این خوش بینی و امیدواری به وجود آمد، که در مدت معهود، نتیجهٔ مطلوب حاصل خواهد شد.

* * *

سال ۱۳۳۰، که دوران نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق آغاز گردیده بود، پاره‌ای از جراید برای کارشکنی و توقف عملیات اجرایی لوله‌کشی، به نشر مطالب خلاف حقیقت دست زدند، از جمله به این شایعه دامن می‌زدند، که «لوله کشی خلاف اصول فنی صورت گرفته، و خیابان‌هایی که لوله‌کشی شده، باید بار دیگر خراب شود.» گر چه دولت دکتر مصدق به این شایعه پراکنی‌ها اهمیت نشان نمی‌داد، ولی اخلال گری‌ها و کارشکنی‌ها در اشکال گسترده در روزنامه‌ها ادامه داشت.

ذکر یکی دو مورد از نوشته‌های روزنامه‌های آن روز تهران، نحوهٔ شایعه پراکنی بین مردم، کارشکنی علیه دولت را نشان می‌دهد.

روزنامهٔ مبارز در شمارهٔ ۴ به تاریخ اول تیرماه ۱۳۳۰ چنین نوشته بود:

«شخص مطلع و صاحب نظری می‌گفت: شنیده‌ام در بعضی قسمت‌های لوله‌های زیرزمینی آب، موّاد محترقه کار گذاشته شده، که روز مبادا به جای آب تهران را دچار حریق کنند.» (!!)

روزنامهٔ سیاست شرق نیز در همان ماه تیر از قول آلمانی‌هایی که به ایران آمده

بودند، مصاحبه‌ای را منتشر ساخت، که اجمال آن چنین است:

«از آلمانی هایی که چندی قبل برای بعضی مذاکرات فنی به ایران آمده بودند، پرسیده شد، که چه چیز تهران نظر شما را بیش‌از چیزهای دیگر جلب کرد.

گفتند: این خیابان‌ها که مثل خیابان‌های بمباران‌شدهٔ دورهٔ جنگ است.

توضیح داده شد: که می‌خواهیم لوله کشی کنیم، و به منظور کار گذاشتن لوله‌ها این کار را کرده‌ایم.

گفته بودند: مگر نمی‌توانستید پانصدمتر پانصدمتر خیابان‌ها را بکنید و لوله‌ها را کار بگذارید، و رویش را بپوشانید و بعد پانصد متر دیگر را شروع کنید.»

روزنامهٔ ارادهٔ ملت در یازدهم تیرماه ۴۰ نوشته بود:

«آقای سرلشگر زاهدی وزیر کشور، آقای زند مدیر کل بانك... ای مردم ستمدیده که مالیات و عوارض می‌دهید... جایی که هنوز لوله‌کشی نشده غارت و چپاول شروع شده است.»

روزنامهٔ گفتنی‌ها در شانزدهم مردادماه ۱۳۳۰ نوشت:

«چرا سپهبد احمدی سناتور و مأمور رسیدگی به کار لوله‌کشی در مورد متوقف شدن لوله‌کشی سکوت اختیار نمود.»

روزنامهٔ نجات در شمارهٔ شانزدهم مردادماه ۱۳۳۰ نوشت:

«رسوایی و افتضاح ادارهٔ لوله‌کشی هم بلند شد.»

مجلهٔ اطلاعات هفتگی نیز، ضمن تأیید قسمتی از اقدامات ثبت سازمان لوله‌کشی، شکایت یکی از شهروندان تهران را چاپ کرده بود، بدین مضمون:

«حضرت آقای رئیس لوله‌کشی، ما که می‌دانیم همهٔ این حرفهای شما دروغ است، ما عادت کرده‌ایم که در کنار خیابان‌ها و وسط کوچه‌هایمان آب روباز ببینیم و حظّ کنیم (!!) حالا شما می‌خواهید آب ما را هم توی لوله کنید.»

در این میان بانك ملی ایران نیز مدّعی شد که وضع ریالی ما اجازهٔ اعطای اعتبار بیشتر را نمی‌دهد، و بانك با وضع کنونی اصلاً قادر به دادن اعتباری نمی‌باشد.

در تاریخ ۳۱/۸/۱۰ از سوی نخست‌وزیر (دکتر محمد مصدق) دستوری صادر گردید به این مضمون «که برنامهٔ جدیدی با توجه به امکانات مالی و مضیقهٔ ارزی کشور تهیه گردد، و مدت کار طولانی‌تر پیش‌بینی شود، به قسمی که بانك ملی

ایران قادر به پرداخت مخارج باشد.»

برنامهٔ جدیدی که در اجرای دستور نخست‌وزیر تدوین گردید، و به ضمیمهٔ آن بودجه‌ای به مبلغ ۱۷۰ میلیون ریال برای بقیهٔ سال ۱۳۳۱ در نظر گرفته شده بود، مورد موافقت قرار گرفت، و به این ترتیب مجدداً کار لوله‌کشی به‌راه افتاد.

* * *

با سقوط دولت دکتر مصدق در پی کودتای ۲۸ مردادماه ۱۳۳۲، در نیمهٔ دوم سال رکود اجباری در امر لوله‌کشی پدید آمد، به این ترتیب وقتی که سال ۱۳۳۲ رو به اتمام می‌رفت، سازمان آب تهران با مضیقهٔ مالی مواجه گردید، با این حال تا سقوط دولت قانونی مصدق ۸۵ درصد ساختمان آبگیر کرج، ۸۳ درصد نصب لوله‌های فولادی کرج به تهران، و ۶۵ درصد ساختمان کانال کن، ۸۰ درصد ساختمان، ۹۵ درصد حفر قنات شیان به انجام رسیده بود، و ۴۷۵ کیلومتر لولهٔ چدنی نیز در داخل شهر نصب و آزمایش شده بود.[1]

بقیهٔ کارها در سال ۱۳۳۳ و در نیمهٔ اول ۱۳۳۴ به‌پایان رسید و در آبان‌ماه ۱۳۳۴ بهره‌برداری از تأسیسات آب تهران به‌طور رسمی گشایش یافت.

---

۱. رئوس مطالب این تاریخچه از سیر جریان لوله‌کشی در تهران، از کتاب آب تهران اقتباس و بقیهٔ مطالب با آن مطابقه شده است.

فصل دوم

نان ـ نانوایی در تهران

۱. نگاهی به پیشینهٔ تاریخی گندم، جو، نان و نانوایی
۲. گندم و نان، به منزلهٔ حربهٔ سیاسی دولتها
۳. بلوای معروف نان در دورهٔ نخست وزیری رضاخان پهلوی
۴. سر دستگان نانواهای تهران بازیچهٔ دولت قوام
۵. نقشهٔ رزم‌آرا دربارهٔ نان و نانوایی تهران
۶. پیشینه‌ای از پیدایی و رواج اقسام نان در تهران
الف: نان لواش
ب: نان تافتون
ج: نان سنگک
د: نان بربری باکویی و افغانی
ه: نان بولکی و فانتزی و سایر نان‌ها
۷. نگاهی به پیشینهٔ مراحل تبدّلات سوخت «تنور پخت نان» در نانوایی‌های تهران
۸. خاستگاه اجتماعی صاحبان نانوایی‌ها و کارگران نانوا و «کاست حرفه‌ای» در تهران

۱. نگاهی به پیشینهٔ تاریخی گندم و جو و نان و نانوایی

در مقدمهٔ بخش نان و فرهنگ نانوایی در کتاب «تاریخچه‌ها» که زیر نام اطلاعات عمومی سپیده انتشار یافته[1]، چنین نوشته شده است:

از روزی که بشر کشت و زرع را فرا گرفت، و به کشاورزی پرداخت، گندم، به عنوان نخستین دستاورد انسان، جایگاه ویژه‌ای در تغذیهٔ آدمیان پیدا کرد، و تا کنون هیچ یك از فراورده‌های دست کاشت بشری، نتوانسته جای گندم را بگیرد.

در کنار نخستین ره‌آورد کشت و زرع، حرفه‌ای به‌وجود آمد، که از دیر باز تأمین تغذیهٔ اجتماعات بشری را به عهده گرفت، و ما در ایران، آن را «نانوایی» می نامیم.

* * *

نقش گندم، در جوامع اولیه چنان حائز اهمیت بوده، حتی برای یافتن «وزن» مناسب که پذیرش آن برای همگان مقبول و میسر باشد، به «گندم» روی آوردند. چون گندم غذای عمومی و روزانهٔ مردم بود، وزن حاصل از محاسبهٔ آن، بدون هیچ اشکالی توانست مورد قبول همگان قرار گیرد، و به همین سبب نخستین بار «گندم» مأخذ محاسبهٔ وزن قرار گرفت، و اوزان دیگر نیز از روی آن تعیین گردید.

---

۱. این کتاب، زیر عنوان اطلاعات عمومی سپیده اثر قلمزن، شامل ۲۵ بخش، و هر بخش مباحث ویژه‌ای را مطرح ساخته، و آگاهی‌های سودمندی را در اختیار خواننده می‌گذارد، در سال ۱۳۶۷ از سوی انتشارات سپیده چاپ و نشر یافت، و در اندك زمانی نایاب گردید، و بازار سیاه پیدا کرد، احتمالاً در سال ۷۰ از جانب ناشر تجدید چاپ گردد. جلد دوم آن نیز در دست تألیف است، شاید تا پایان سال از سوی «نشر اشاره» انتشار یابد.

اهمیت «گندم» و در کنار آن «جو» به‌ویژه در سرزمین ما که از نقاط اولیهٔ کشت غلات در جهان به شمار می‌آید، در تغذیهٔ عمومی نقش درجهٔ اول را داشته، و هنوز هم در ایران به عنوان اولین مادهٔ حیاتی در زندگی مردم شمرده می‌شود. دولتهای ایران، بخصوص بعد از «انقلاب مشروطیت» همواره سعی بر آن داشته‌اند، تا جایی که مقدور است نگذارند زمینهٔ ذخایر گندم در انبارهای دولتی رو به کاهش بگذارد، تشویش و ناراحتی عمومی را موجب گردد. بعدها نیز که ساختن سیلوها متداول گردید، ذخیره و نگهداری گندم از آماج‌های اصلی سیاست عمومی دولتها به‌شمار آمد، بر این اساس، نان، همواره به صورت «یك حربهٔ سیاسی» مورد سوء استفادهٔ دولتهای جابر بوده است.

* * *

کتاب کشاورزی و مناسبات اراضی در ایران در عهد مغول اثر تحقیقی پروفسور پطروشفسکی، محقق و ایران شناس صاحب نام شوروی، اطلاعات سودمندی دربارهٔ نباتات مزروع ایران، از عهد باستان به بعد در اختیار خوانندهٔ کتاب می‌گذارد، از جمله می نویسد:

«فلات ایران یکی از باستانی‌ترین مناطق کشاورزی جهان است. در ضمن حفریات و پژوهش‌های باستان‌شناسی، که در تخت جمشید، دامغان و دیگر نقاط به عمل آمده، دانه‌های گندم و جو، که پنج تا شش هزارسال عمر دارد، دیده شده است. با استناد به کشفیات مزبور، می توان گفت که در هزارهٔ چهارم پیش از میلاد، کشاورزی در فلات ایران رواج داشته، به گفتهٔ هرودت، در زمان هخامنشیان، زراعت عمده و اصلی ایرانیان گندم‌کاری بوده است. هرودت از کشت کنجد، و استرابون از زرع جو و گندم و یونجه و درخت انجیر و درختان میوهٔ گوناگون و تاك در نقاط مختلف ایران یاد می‌کند...»[1]

مؤلف کتاب تاریخ اجتماعی ایران می نویسد:

مهمترین غلاتی که در ایران از دیرباز تا کنون کشت می‌شود، گندم و جو است.

هم‌چنین مؤلف کتاب علم و فلاحت ضمن تشریح اجناس گندم در ایران نوشته است:

گندم، در ایران به سه گونه کشت می‌شود، آنچه در اراضی «آبی» کشت

---

۱. جلد اول، صفحهٔ ۲۱۵، مأخذ یاد شده.

می شود، و آنچه در اراضی «دیم» کشت می‌شود، و آنچه به هنگام فراوانی آب رودخانه‌ها، در اراضی دره‌ها و در «زمین مغاك» کشت می‌گردد[۱]

حمدالله مستوفی مؤلف نزهة القلوب نیز از گندم و جو و ارزن، تحت عنوان کلی «غله» یاد کرده و نوشته است:

گندم در همهٔ نقاط ایران ـ بدون اینکه مازندران و گیلان را مستثنی سازد ـ کشت درجه اوّل به شمار می‌آید و از غلات کردستان، زنجان، اردبیل، همدان، ری، قزوین، قم، فارس و اصفهان به تفصیل سخن می‌گوید و مختصات اقلیمی و نوع غلّهٔ هر ناحیه را از جهات مختلف یادآور می‌شود.[۲]

از متون بازمانده چنین بر می‌آید، که در روزگاران پیشین، نان جو نیز غذای اصلی محرومان و بینوایان و تهی‌دستان بوده است، چنانکه سعدی فرزانه گوید: «ای سیر تو را نان جوین خوش ننماید.»

یا باباطاهر، عارف دانای همدان، آن دوبیتی معروف را سروده، و در آن از قرص نان جو آلوده به‌خون که نصیب بینوایان شده، زبان به اعتراض گشوده است.

* * *

در روزگاران پیشین، که هنوز آثار و عوارض عصر «ماشینیزم» به حریم زندگی انسان‌ها راه نیافته بود، و وسیلهٔ انتقال کالاها منحصر به چهارپایان بود، به هنگام خشکسالی، حمل گندم از مناطق گندمزار به نقاط قحطی‌زده به سهولت میسر نبود، بدین جهت قحطی های وحشتناکی در ایران پدیدار می‌گشت، و مردم درمانده و ناتوان را گروه‌گروه به کام مرگ سیاه می‌کشید.

از قحطی هایی که در دوران معاصر در ایران بروز کرده، و کشتار وسیعی را در پی داشته، قحطی معروف سال ۱۲۸۸ است. متعاقب آن نیز قحطی دیگری به‌وجود آمد، که مقارن با بحبوحهٔ جنگ جهانی اول بود. در این قحطی دوم، تنها نقطه‌ای که در ایران از خطرات مرگ و میرهای ناشی از قحطی در امان ماند، آستارا و طالش و بخشی از خلخال بود. شهردار وقت آستارا ـ که آن روزها از گمرکات معتبر شمال به شمار می رفت ـ انبارهای غلّه را که متعلق به غیر مسلمانان بود، با کسب نظر موافق علمای مذهبی، مصادره کرد، و با توزیع کوپن میان اهالی، آن را جیره‌بندی نمود، و با این ابتکار به مقابله با قحطی برخاست، و جان بسیاری از هموطنان را

---

۱. تاریخ اجتماعی ایران، جلد سوم، صفحهٔ ۲۲۷.

۲. همان مأخذ، همان صفحه.

نجات داد.

قحطی دیگر در سال‌های ۱۳۱۲ ـ ۱۳۱۳ در بخش‌هایی از ایران پدیدار شد، و انتقال سریع گندم به مناطق قحطی زده، آن را مهار کرد، و آسیب جانی به بار نیاورد.

در سال‌های ۱۳۲۱ ـ ۱۳۲۲، کمیابی و گرانی گندم، سبب پیدایش قحطی گردید، و بلوای نان را در ۱۷ آذرماه ۱۳۲۱ در تهران پدید آورد، که در مبحث مربوط به آغاز زمامداری محمدرضاشاه پهلوی به آن اشاره کرده‌ایم.

* * *

رابطهٔ مستقیم «گندم» با هستی و زندگی انسانها، سبب شد که از همان آغازین پیدایی آن، در نزد مردم «تقدس» خاصیّ پیدا نماید، و از «برکات الهی» به شمار آید. بدین جهت، خانواده‌هایی که در شهرها از درآمد نسبی برخوردار بودند، سعی بر آن داشتند که این «برکت خدایی» در منازلشان همیشه وجود داشته باشد.

در خانه‌ها، در گوشهٔ مطبخ «آشپزخانه» ـ به جایی که گفته می‌شد که فزون بر طبخ غذا، در آنجا نان هم می‌پخته‌اند ـ جایگاه ویژه‌ای برای نگهداری گندم یا آرد ساخته می‌شد، که آن را «کندو» می‌نامیدند. هر خانوادهٔ شهرنشین میانه حال به هنگام برداشت گندم (فصل خرمن) به اندازهٔ نیاز سالانهٔ خود گندم می‌خریدند، سپس در آسیابهای شهری آن را آرد می‌کردند، و در کندوهای خانگی برای مصرف تدریجی ذخیره می‌نمودند.

هر خانواده نان مورد نیاز دو ـ سه ماههٔ خود را یکجا پخت می‌کردند. بعد آنها را خشك کرده، و در جای معینی به نام «تابو» می‌نهادند، و هر بار مقدار مورد استفاده را برمی‌داشتند، و ساعتی پیش از مصرف نان‌ها را دانه دانه با دست آب اندکی می‌پاشیدند ونمناك می‌کردند، و روی آن را می‌پوشاندند، و بعد سر سفره می‌آوردند.

نخستین نانواها زنانی بودند، که در این خانه‌ها به پخت نان مشغول می‌شدند.

* * *

همپای گسترش شهرها، و فزونی روند پویش شهرنشینی، نانوایی نیز به عنوان حرفهٔ مورد نیاز جوامع شهری در شهرها پدیدار گشت.

پژوهش‌های اخصاصی ما در مورد پیشینهٔ نان و نانوایی تهران، مؤیّد این است که نانوایی از همان زمانی که تهران توسط آقامحمدخان قاجار به پایتختی ایران

برگزیده شد، و جمعیّت آن از بیست‌هزار نفر تجاوز نمی‌کرد، نانوایی نیز در زمرهٔ مشاغل فعال برای تأمین نان روزانهٔ اهالی وجود داشته است.

نانوایی از مشاغل پر زحمت و توانفرساست، کارگران شاغل در نانوایی‌ها، سریعتر از سایر مشاغل به پیری زودرس دچار می‌شوند. در روزگاران پیشین، نانوا، که صاحب دکان نانوایی بود، خود پخت نان را به‌عهده داشت و به اصطلاح امروز «شاطری» می‌کرد. هر گاه در امنیت شهرها ـ به‌هر دلیلی ـ اختلالی پیش می‌آمد، و موقعیت حکمرانان به‌خطر می‌افتاد، بلافاصله برای زهر چشم گرفتن از مردم، به سراغ نانوایان می‌رفتند، نانوایان همواره مورد گزند و آزار حکومتگران ستمگر زمانهٔ خود بودند.

اغلب که بر اثر فشار عمال دولتی یا به سبب کم‌آبی و خشکسالی زمینهٔ گندم در بازار کمیاب می‌شد، نخستین آسیب این پدیدهٔ جبری را نانوایان متحمل می‌شدند، گندمی که در اینگونه موارد به شهرها وارد می‌گردید، بیشتر نامرغوب و یا از حدّ معمول گرانتر عرضه می‌شد، و عوارض نامرغوبی و گرانی بهای نان تنها متوجه نانوایان می‌گردید. حاکمان جابر، به‌جای کشف علت و از بین بردن ریشه‌های آن، خشم و غضب خود را علیه معلول سرازیر می‌کردند، و برای تعدیل نارضایتی عمومی و جلب نظر اهالی، نانوا را به کیفر می‌رسانیدند.

ما، یك نمونه از این قبیل ستمگری‌های وحشتناك را که در دورهٔ شاه‌عباس صفوی روی داده، در زیر می‌آوریم.

تاورنیه، جهانگرد فرانسوی، در سفرنامهٔ خود می‌نویسد:

«از عادات شاه‌عباس یکی آن بود، که می‌خواست از همه‌چیز و همه‌جا آگاه باشد، و چون به گزارش‌های وزیران خود اطمینان نداشت، با تبدیل لباس به گردش می‌رفت و از دکانها خرید می‌کرد، تا مطمئن شود که کم‌فروشی و تقلّب در وزن نمی‌کنند. از آن جمله شبی به لباس روستایی از دیوانخانه خارج شد و به بازار رفت، از یك دکان نانوایی نان خرید و از دکان کبابی گوشت کباب شده‌ای گرفت، و به کاخ شاهی بازگشت. در دیوانخانه امر کرد ترازو آوردند... از نان ۵۷ درهم و از گوشت ۴۳ درهم کم بود.

... شاه به جمعی، مخصوصاً به داروغهٔ اصفهان خشم گرفت، به‌طوری که می‌خواست شکم‌های ایشان را پاره کند، امّا به شفاعت جمعی از بزرگان، از گناه ایشان چشم پوشید، سپس فرمان داد که در میدان اصفهان شبانه تنوری ساختند و

سیخی بلند فراهم کردند. بامداد روز دیگر کبابی و نانوا را به دستور وی گرفتند و گرد شهر گردانیدند. کسی پیشاپیش ایشان جار می‌زد که این نانوا و کبابی امروز به جرم کم‌فروشی در میدان شهر پخته و کباب خواهند شد، پس از آن خبّاز (نانوا) را در تنور افکندند، و کبابی را به سیخ کشیدند و آوازهٔ این سیاست در تمام ایران منعکس شد.»[1]

* * *

شاه عباس صفوی، در دوران سلطنت خویش، حتی از جنایت علیه خاندان خود نیز روگردان نبود چنانکه به جلّاد دستور می‌دهد، سر دو تن از فرزندانش را ـ تنها به این بهانه که در بین مردم خواهانی یافته بودند ـ از بدن جدا کند. وی نیز بیدرنگ دستور شاه را اجرا می‌کند، آنگاه که بر سر عقل می‌آید و به ندامت وجدان گرفتار می‌شود، جنون تازه‌ای بر او دست می‌دهد، به جلّادی که سر دو فرزند او را ـ به دستور خود وی ـ بریده بود فرمان می‌دهد که سر فرزندان خودش را نیز ببرد، و جلّاد نیز با شقاوت و بی‌رحمی فرمان شاه را بی‌چون و چرا اجرا می‌کند، و سر فرزندان بی‌گناه خود را می‌برد، و به حضور شاه می‌آورد.[2] پادشاهی که با فرزندان خود چنین کند ناگفته پیداست که با مردم چه‌ها کرده است.

۲. گندم و نان، به منزلهٔ حربهٔ سیاسی دولتها

چنانکه قبلاً نیز گفته شد، نان در میهن ما از دیرباز غذای اصلی اقشار زحمتکش به شمار می‌رفته، و اکنون نیز در سطوح پایین جامعه «قوت غالب» مردم را نان تشکیل می‌دهد.

رابرت گرانت واتسون مورخ انگلیسی که در عهد ناصرالدین‌شاه به ایران سفر کرده، بعدها نیز سمت دبیری سفارت انگلیس را در تهران به‌عهده داشته، در کتاب خود موسوم به تاریخ ایران در دورهٔ قاجاریه وضع طبقات زحمتکش را در عهد ناصرالدین‌شاه به تفصیل بیان کرده، و دربارهٔ کار، مزد، و نان به عنوان غذای عمدهٔ کارگر در تهران چنین نوشته است:

«... کارگر برای هر روز کار در تهران، مزدی معادل پنج و نیم تا پانزده پنس (معادل یازده شاهی تا یك قران) بسته به فصول سال دریافت می‌دارد. از مبلغی که روزانه به‌دست می‌آورد، معمولاً نصف یا سه چهارم آن را به صبحانه و شام و پوشاك

---

۱. مأخذ پیشین، صفحهٔ ۷۷۹، مأخوذ از تاریخ اجتماعی ایران، صفحهٔ ۳۹۰.

۲. زندگانی شاه عباس، تألیف نصرالله فلسفی را بنگرید.

اختصاص می‌دهد، و باقی را اگر خرج دیگری نداشته باشد برای زمستان پس‌انداز می‌کند، و یا برای زنش می‌فرستد. کارگر ایرانی به‌طور کلی عیالوار است، و غذای عمدهٔ کارگران نان است، که در تهران معمولاً به نرخ یك‌من هشت‌شاهی (چهار پنس) فروخته می‌شود.»[1]

* * *

از آنجا که نان عمده‌ترین غذای مردم به شمار می‌رفته، و در همهٔ فصول سال نیز بدون وقفه به این نوع تغذیه نیاز داشته‌اند، پابه‌پای گسترش شهر تهران تعداد دکان‌های نانوایی نیز افزایش می‌یافت، و در کنار آن تجارت گندم، در ردیف سودآورترین رشتهٔ سوداگری، رونق به سزایی داشته، ولی سوداگران گندم، هیچگاه در نزد مردم از احترام در خور یك کاسب معمولی نیز برخوردار نبوده‌اند. آنان به حکم خصلت سود جویی که در نهاد بیشتر سوداگران است، گندم را در انبارها احتکار می کردند، و به انتظار فرصت مناسب می‌ماندند، و همین که میزان بارندگی اندکی کاهش می‌یافت، به امید اینکه ناسازگاری طبیعت زمینه‌ساز کمبود گندم خواهد شد، قیمت را بالا می‌بردند، و بازار سیاه به وجود می آوردند، و سودی که از این راه به جیب این بازرگانان محتکر سرازیر می‌شد، در واقع نوعی سوداگری مرگ بود، که با جان هموطن خود می کردند. زیرا فشار کمیابی گندم و گرانی قیمت آن، تنها بر دوش افراد معیل و زحمتکش جامعه سنگینی می کرد. به همین جهت نیز در چنین مواقعی دولتها نیز فرصت را برای ابراز وجود غنیمت می‌شمردند، و آگهی‌های «غلاظ و شدّاد» منتشر می نمودند، و به محتکران گندم خط و نشان می کشیدند، که چنین و چنان خواهند کرد، در حالی که عملکرد دولتها علیه محتکران و سوداگران مرگ هرگز از حدود انتشار «اعلان‌ها» تجاوز نمی کرد، در این میان فقط نانوایان که دیوارشان کوتاهتر و دستشان از همه جا کوتاه بود، کیفر می‌دیدند، و یا جریمه می‌شدند.

در یك اعلان دولتی که در پنجم ماه رجب سال ۱۳۱۷ در عصر قاجار منتشر شده، چنین می‌خوانیم:

اعلان شمارهٔ ۴ اخطار به احتکارکنندگان غلّات:

برحسب امر... جهانمطاع... به تمام اهالی دارالخلافهٔ‌تهران اعلام می‌شود، از

---

۱. مأخذ یاد شده، صفحهٔ ۳۳.

تاریخ انتشار در این اعلان که پنجم شهر رجب المرّجب است، لغایت پنجم شعبان، هر کس از عالی ودانی... در انبارها غله و گندم احتکار کرده باشد، باید به میان میدان یا هر محل دیگری در معرض فروش گذارده به قیمت عادلهٔ روز بفروشند، وهر گاه پس از انقضای مدت یك ماه، کسی غلّهٔ خود را به میدان نیاورد، و از حکم دولت تمرد کرد، به موجب صورت صحیحی که به‌دست آمده...که در کجاها غله ذخیره و حبس و احتکار گردیده است...بدون هیچ ملاحظه، انبارها شکافته و غله‌ها را بیرون ریخته، به هر قیمتی که صلاح دانند، خواهند فروخت...کسانی که نان خور دارند، فقط تا مقدار ده خروار آرد، برای مصرف خانهٔ خودشان نگاه دارند، و زاید بر آن را بفروشند تا مورد مؤاخذه و مجازات و خسران نگردند.[1]

* * *

مفاد «اعلان‌های دولتی» که نمونه‌ای از آن را نقل کردیم، ظاهراً با «اخطار و هشدار» به محتکران غلات توأم بوده، ولی در عمل متضمن هیچ تهدید جدی علیه منافع آنان نبوده، و تأثیری در تعدیل بهای گندم نداشته است.

دولتها گهگاه فقط برای «خودنمایی» در سخن، نه «اعمال قدرت» در عمل، به انتشار این نوع «اعلان‌ها» دست می‌یازیده‌اند، تا این توهم در اذهان ساده پدیدار شود، که دولت مراقب ارزاق عمومی بوده، و مانع اجحاف و تعدی بازرگانان گندم خواهد شد.

عدم توانایی دولتها در برابر اجحاف سوداگران گندم و محتکران ارزاق عمومی از آنجا ناشی می‌شد، که دولتمردان بر جسته، خود، از فئودال‌ها و مالکان درجهٔ اول کشور بوده‌اند. تولید غلات و عرضهٔ آنها به بازار در قلمرو حاکمیت آنان صورت می‌گرفته، و سوداگران گندم، نقش کارگزاران و یا شرکاء ملّاکان و فئودال‌ها را در معاملات ارزاق عمومی داشته‌اند!

بدیهی است انتظار اینکه دولتهای وقت با چنین ساختار طبقاتی، علیه منافع خود قدّ علم کنند دور از منطق و قوانین حاکم بر جامعه بوده است.

چنانکه مشهور است، احمد شاه قاجار، گندم حاصل از روستاهای متعلق به خود را، در انبارها احتکار می کرده، حتی در مواقع نایابی و کمیابی گندم آنها را نمی‌فروخته، تا قیمت آن را به بالاترین حدّ ترقی برسد!

---

۱. مجلهٔ بررسیهای تاریخی، سال پنجم، شماره۱، صفحهٔ ۲۲۶.

۳. بلوای معروف نان در دورهٔ نخست‌وزیری رضاخان پهلوی

در صفحات پیشین یاد آور شدیم که گاهی دولتها برای پیشبرد مقاصد مورد نظر خود، در مسئلهٔ نان شهر تهران، پنهانی دست به تحریکاتی می‌زدند، تا اوضاع را آشفته و مردم را مضطرب نموده، و در پناه این بازیگری‌های اهریمنی به آماج های سیاسی خود دست یابند، و به اصطلاح از آب گل آلود ماهی بگیرند، که یك نمونهٔ آن به هنگام نخست‌وزیری سردار سپه «رضاخان پهلوی» در تهران به اجرا گذارده شد، و هدف اصلی آن نیز دستگیری، تعقیب مخالفان و تحکیم موقعیت سردار سپه بوده است و در اجرای این نقشه نیز که به‌دست دولتیان طرح و پیاده شد، رضاخان پهلوی به آخرین هدف خود دست یافت، و سلسلهٔ قاجار را منقرض و خود بر اریکهٔ پادشاهی نشست.

این حادثهٔ تاریخی، در اوراق تاریخ معاصر ایران به عنوان «بلوای نان» ضبط گردیده، و ما، اجمال آن را در زیر می‌آوریم:

در اواخر شهریور ۱۳۰۴، سهمیهٔ آرد نانوایان تهران کمتر از حدّ معمول داده شد، پیش از آن ایادی مرموزی که با شهربانی در رابطه بودند، در شهر شایعه‌ای را دامن می‌زدند، که امسال قحطی خواهد شد، و محصول غلّه به اندازهٔ مصرف سه ماهه کفایت نخواهد کرد، و در میان مردم نگرانی، وحشت و اضطراب می‌آفریدند. اشاعهٔ کمی محصول توأم با کم کردن سهمیهٔ نانوایان، سبب شد که مردم به دکان‌های خبّازی هجوم بیاورند. شهربانی خود در ایجاد ازدحام در نانوایی‌ها دست فعّالی داشت، از جمله این که همه‌روزه همان عناصر مرموز شهرت می‌دادند، که در فلان محلّه در دکان نانوایی زنی زیر دست و پا تلف شده، در فلان جا بچّه‌ای خفه گشته، و یا بهمان خانواده دو شب بی آنکه بتوانند نانی به‌دست بیاورند گرسنه خوابیده‌اند، و در محله‌ای سه نفر از گرسنگی جان سپرده‌اند، و نظیر این شایعات با تحریکاتی که پنهانی و محرمانه به عمل می‌آمد تأثیر شدیدی در روحیهٔ مردم کرده، و نگرانی فوق‌العاده‌ای ایجاد نمود.

در محلات شهر و به ویژه محلّهٔ چاله میدان و در میان زنان آن محلّه ـ که به تهور و شجاعت معروف بودند ـ وسیلهٔ عدّه‌ای ناشناس تحریکات و تبلیغات وسیعی به‌عمل آمد، که مسئول تمام بدبختی‌های ما دولت سردار سپه است، و باید جمع شده، به مجلس شورا بریزیم، و علیه دولت قیام کنیم، تا نانی به‌دست آوریم. سردار

سپه می‌خواهد مردم را گرسنه نگاه دارد، تا مطیع او باشند. چنین تبلیغات و تحریکات تأثیر خود را بخشید، و زمزمه‌های مخالف علیه مجلس و دولت از هر سو بلند شد. سر انجام روز پنجشنبه دوم مهر با پول زیادی که از سوی عمال محرمانهٔ شهربانی بین سردستگان محلات و هوچی‌های بازار تقسیم شده بود، ناگهان چندین هزار زن به طرف مجلس هجوم برده، و فریاد می‌زدند، نان می‌خواهیم، دنبال آنان نیز عدّهٔ زیادی مرد بودند.

این جمعیت تحریك شده، خیابان جلو مدرسه و مسجد سپهسالار (مدرسه ومسجد شهید مطهری) و مجلس را اشغال کرده سپس به‌داخل مجلس هجوم برده، نمایندگان را مورد تهدید، هتاکی و اهانت قرار دادند، زنان نیز زبان به هرزه‌درایی و ناسزاگویی گشودند. جوّ ترس و وحشت بر مجلس حاکم گردید. برخی از نمایندگان درصدد فرار از معرکه بر آمدند. وضع غیر عادی سبب شد، که مدرس - نمایندهٔ مردم تهران - به مجلس پیشنهاد کند که از دولت بخواهند به این هرج و مرج خاتمه دهد، و جمعیت را متفرق نماید. هم‌چنین به نگهبانان مجلس دستور داده شد، از ورود مهاجمین به‌داخل مجلس جلوگیری کنند.

سردار سپه که با ایادی و همفکران خود، این غائله را برای اجرای مقاصد شوم خویش بر پا کرده بود، در میان نمایندگان مجلس همدستانی داشت، که اخبار را پنهانی به وی می‌رساندند، همین که متوجه شد، نمایندگان مجلس مرعوب شده و جا خورده‌اند، به اجرای دومین مرحلهٔ نقشه خود - کشاندن سربازان به میدان معرکه، تیراندازی و کشتن مردم، سپس انداختن گناه آن به گردن مجلسیان - پرداخت. تعداد زیادی سرباز مسلح با تجهیزات لازم به جلو مجلس فرستاد و مسلسلها روی ستون در آهنی مجلس کار گذاشته شد، همچنانکه اشاره شد هدف این بود که وانمود کند نمایندگان مجلس خواستار مقابله با مردم هستند، ولی پیش از آنکه دستور گشودن آتش به روی مردم به اجرا در آید، مدرس به‌همراه عده‌ای از نمایندگان به میان مردم آمد، و با نصیحت و موعظه به متفرق کردن مردم کوشید، و آن روز بی آنکه حادثهٔ شومی روی دهد، غائله پایان یافت.

روز بعد، سوم مهر، باز هم به همان ترتیب روز پیشین عده‌ای از مردم که در مضیقهٔ تغذیه بودند، به منزل بعضی از روحانیون شهر رفته، و سعی داشتند، آنان را علیه دولت وادار به اقداماتی نمایند، عدّه‌ای نیز مجدداً به مجلس هجوم برده، و بنای هو و جنجال را گذاشتند، لیکن در این روز هم کاری از پیش نبردند و متفرق

شدند.

صبح روز چهارم مهر، مردم در جلو منزل دو تن از روحانیون اجتماع و ازدحام نموده، و از بدی وضع نان شکوه و شکایت کرده، و بنای داد و فریاد را گذاشتند. در منزل حاج آقا جمال اصفهانی جمعیتی نزدیك به دو هزار تن، و جلو منزل امام جمعه تهران بیش از چند هزار تن و هم‌چنین در محوطهٔ مسجد شاه عدّهٔ زیادی گرد آمدند. زنان محلهٔ چاله میدان نیز در این روز بیش از روزهای پیش تظاهر و خودنمایی کردند. دختر حاجی کلانتر نامی که از زنان سرشناس چاله میدان بود و در بین زنها نفوذ به سزا داشت، چادر نماز خود را به کمر بسته، و با چوب نیم سوخته در پیشا پیش زنان به حرکت در آمد، و عدهٔ زیادی به دنبال او روان شدند. در جلو مجلس جمعیت از بیست و چند هزار نفر تجاوز می کرد. تعدادی از آنان داخل مجلس شده، و نسبت به چند نفر از نمایندگان تعرض کرده، فحاشی و بی‌حرمتی نمودند و به بعضی از آنها ضرباتی نیز آوردند.

مؤلف تاریخ بیست ساله از حادثهٔ این روز چنین یاد می کند:

«... مدرس با اجازهٔ اکثریت مجلس به رئیس دولت اطلاع داد، که نسبت به رفع غائله فوراً اقدام کند - مدرس آن روز هرگز فکر نمی کرد، که تمام این بازیها را در پشت پرده سردار سپه راه انداخته، و همدستان وی صحنه گردانان این بلوا هستند - سردارسپه فوراً عدهٔ زیادی نظامی و سرباز مسلح به جلو مجلس فرستاد، بار دیگر مسلسلها آمادهٔ تیراندازی به سوی جمعیت گردید.

سردار سپه نیز خود به مجلس آمد، و هنگام عبور از وسط جمعیت، مورد دشنام ازدحام کنندگان قرار گرفت (این پرخاشگری علیه رضاخان نیز صحنه سازی بود تا سوء ظنی علیه وی در میان نمایندگان مجلس پدید نیاید). مدرس پهلوی سردار سپه ایستاده بود، و در این اندیشه بود، که جمعیت را به چه وسیله متفرق نماید. نزدیك در مجلس آمده، و بالای ستون مجلس رفت، خواست به‌وسیلهٔ نطق و بیان مردم را متفرق کند، ولی از آنجایی که مادهٔ این ازدحام از جای دیگر مستعد بود، مردم حرف‌های او را قطع کرده، شروع به اهانت نمودند، عده‌ای هم فریاد می کردند ما شاه را می‌خواهیم و سردار سپه را نمی‌خواهیم.

مدرس، برای رفع غائله به سردار سپه اجازه داد، که نظامیان چند تیر هوایی شلیك کنند. سردار سپه که خود منتظر چنین موقعیت مساعدی بود، دستور تیر اندازی داد، تیری به سر یك سیّد که جلو جمعیت بود، اصابت کرد، چند نفر

نیز زخمی شدند، مردم عقب نشستند، آنگاه جنازهٔ سیّد را برداشته، به سوی مسجد جمعه حرکت کردند، در این غائله دو سه نفر مقتول و سی ـ چهل نفر زخمی شدند. عدّه‌ای به طرف سفارتخانه‌ها روی آورده، و قصد تحصن داشتند که نظامیان مانع شدند.

به‌هر حال سربازان به نام اجرای دستور مجلس تا عصر آن روز جمعیت را از خیابان‌های تهران متفرق کرده و از هیچ نوع رفتار و اعمال خشونت آمیز علیه مردم خودداری نمی کردند، همهٔ آنها نیز به حساب مجلس گذارده شد.[1]

* * *

عصر آن روز بحث پیرامون حادثه در مجلس آغاز شد، نمایندگان هم صدا شده و می گفتند محرکین غائله باید دستگیر شوند. طرح موضوع ـ که در متن نقشه سردار سپه قرار داشت ـ، او را به مقصود خویش نزدیکتر ساخت. سردار سپه اظهار داشت که بدون اعلان حکومت نظامی، تحقیق در اطراف حادثه و شناسایی مسبّبان و دستگیری و پیگرد آنان مقدور نخواهد بود، و با این سخن حق به جانب توانست نمایندگان مجلس را فریب دهد و اجازهٔ برقراری حکومت نظامی را از مجلس بگیرد.

روز پنجم مهر ماه، حکومت نظامی در تهران بر قرار شد، و اعلامیهٔ بلند و بالایی منتشر ساخت، و در آن آمده بود که مردم بر اثر تحریك و اغوای عدّه‌ای ماجرا جو به مجلس شورای ملی حمله کرده، گویا قصد سوء علیه چند تن از نمایندگان را داشته‌اند. دولت در اجرای دستور مجلس ناچار گردید، که از این ماجرا جلوگیری نماید. چون در اثر این اقدام و تجری مردم عده‌ای کشته شده‌اند، اینك بر حسب تصویب مجلس مقرر است حکومت نظامی به شدت به مورد اجرا گذاشته می‌شود، و به دستور مجلس مسببین بلوا دستگیر خواهند شد.

عبارت اعلامیهٔ حکومت نظامی به گونهٔ ماهرانه تنظیم یافته، مدرس و سایر نمایندگان مردمی واقعاً فکر می کردند، که این اعلامیه با کمال حسن نیت نشر یافته، و دولت درصدد تعقیب و دستگیری عاملان اصلی این غائله است. در حالی که مسببین درجه اوّل این بلوا سرهنگ محمدخان درگاهی رئیس شهربانی، و خود سردار سپه و عمّال پنهانی آنها بود.

---

۱. اقتباس از صفحات ۳۷۳ ـ ۳۷۷ (به‌اختصار) مأخذ یاد شده، جلد سوّم.

به هر تقدیر در اجرای مقررات حکومت نظامی تمام مخالفین سردار سپه و تمام دوستان و همفکران مدّرس و تعداد زیادی از افراد سرشناس و هم‌چنین تمام عناصری که در یك سازمان پنهانی علیه سردار سپه متشکل شده و فعالیت می‌کردند ـ شهربانی قبلاً لیست آنها را به دست آورده بود ـ دستگیر شدند، و بالاخره هر کسی را که احتمال می‌رفت، مخالف طرح نقشهٔ آیندهٔ سردار سپه باشد، به آسانی دستگیر نموده و زندانی کردند.

حکومت نظامی تنها به دستگیری مخالفان سردار سپه در تهران اکتفا نکرد، بعد از سه روز که از استقرار حکومت نظامی می‌گذشت، از سوی شهربانی به تمام شهربانی‌های شهرستان‌های مهّم نظیر تبریز و مشهد و غیره تلگرافی اطلاع دادند، که چون مسلم گردیده در بلوای روز چهارم مهر، فلان شخص مقیم آن شهر نیز مداخله داشته، فوراً دستگیر نمایند. در صورتی که هنوز خبر بلوای نان تهران به شهرستان‌ها نرسیده بود، تا عده‌ای به نام همدستی با محرکین تهران، در شهرستان‌ها توقیف شوند.

بدیهی است که دستگیر شدگان شهرستان‌ها هم جزو لیست سیاه شهربانی بودند، و منظور از گرفتاری آنها هم، جلوگیری از فعالیت‌های بعدی آنان بود، که احتمال می‌دادند در اجرای نقشه‌های طرح شدهٔ سردار سپه، ممکن است سنگ‌اندازی کنند.

به هر حال سردار سپه با ایجاد بلوای نان، یکّه‌تاز میدان سیاست شد، و به‌این بازی ماهرانه با یك تیر چند نشان زد.

در پی بلوای نان حدود ۸۰۰ ـ ۹۰۰ نفر از سر جنبانان محلات و دسته‌های سیاسی تهران و شهرستانها، و درباریان طرفدار احمد شاه، و مخالفان سر سخت سردار سپه دستگیر و به زندان افکنده شدند.

سردار سپه با ایجاد بلوای نان، هم مجلس را مرعوب کرد، هم قدرت خود را نشان داد، هم حسّ تنفر و انزجار مردم را نسبت به نمایندگان مجلس بر انگیخت، هم مخالفان خود را دستگیر و زندانی کرد، و هم از ـ حرکت احمد شاه به ایران ـ که هدف عمدهٔ این بازی بود ـ جلوگیری نمود. احمد شاه مرعوب شرایط تازه‌ای که در تهران پدید آمده بود، شد، و قدرت تصمیم حرکت به ایران، از وی سلب گردید.

دو ماه بعد از این بازی‌ها بود، که سردار سپه (رضاخان پهلوی) توانست مجلس مؤسسان را در پانزدهم آذرماه ۱۳۰۴ تشکیل دهد، و سرنوشت محتوم

سلسلهٔ قاجار را به رأی نمایندگانی که مبعوث خود وی بود، بگذارد، و آن را منقرض، و دودمان پهلوی را برای پنجاه و چند سال بر اریکهٔ قدرت و سلطنت بنشاند!

۴. سر دستگان نانواهای تهران بازیچهٔ دولت قوام

سال های ۱۳۲۰ ـ ۱۳۳۲ رویداهای بی شماری بر میهن ما گذشته، که در نشیب و فراز مبارزات ضدّ استعماری ملت ایران، هر یك از این رویدادها، جایگاه ویژه‌ای دارند. ماهیت حقیقی و نقش فریبکارانهٔ ایادی بیگانگان در پیدایی بسیاری از این رویدادها، هنوز هم مکتوم و ناشناخته مانده، و تحقیق ژرفناك و اندر خور دانایی مردم ایران دربارهٔ شناسایی و شناخت ماهوی این پدیده‌ها صورت نپذیرفته است. بررسی و ریشه‌یابی این رویدادها، اندر خور کتاب حاضر نیست. فرصت، فراغت و کتاب دیگری را می طلبد.[۱]

ما در این مبحث به بررسی یك مورد از این رویدادها می پردازیم، که رابطهٔ مستقیم با مقوله های مورد بحث کتاب دارد. شاید این نخستین بار است، که به بررسی بنیادین رویدادی پرداخته می شود، که تاکنون در تاریخ معاصر ایران همچنان مجهول و ناشناخته مانده است. راقم سطور خود شاهد زنده‌ای از تکوین رویدادی است، که بررسی آن را در این مبحث آغاز می کنیم.

* * *

نخست باید به این نکته اشاره کنیم، که تا سال ۱۳۲۱ ـ آغازین سال زمامداری محمدرضا پهلوی ـ دکان های نانوایی در تهران از حدود ۳۰۰ باب تجاوز نمی‌کرد. در سال ۲۱ تا ۱۳۲۲، از یك سو فزونی مهاجرت مردم به تهران، و از سوی دیگر کمبود گندم در بازار ـ به سبب گسیختگی امور حمل ونقل در سطح کشور ـ سبب ازدحام مردم در جلو نانوایی‌ها شد، تا جایی که بلوای نان در ۱۷ آذر ماه ۱۳۲۱ در تهران به یك شورش عمومی تبدیل گردید ـ ما در مباحث پیشین به چگونگی آن اشاره کرده‌ایم. با وجود تصمیمات دولت دایر به اعلام یك وهله تغذیهٔ رایگان ودادن دم پختك به تهی دستان و بینوایان شهری، ازدحام مردم در جلو نانوایی‌ها روز به روز بیشتر می گردید. یکی از اقدامات نادرست و بی مطالعه‌ای که برای رفع ازدحام

---

۱. نقش فراماسون‌ها در تاریخ معاصر ایران، جلد پنجم، اختصاص به بازنگری رویدادهای این دوران دارد، این کتاب در آینده به زیر چاپ خواهد رفت.

مردم و حل مشکل نان، از سوی دولت به اجرا درآمد، افزایش تعداد نانوایی‌های تهران بود.

در یك فاصلهٔ زمانی کوتاه، تعداد دکان‌های نانوایی از ۳۰۰ باب به ۸۰۰ باب افزایش یافت. منتها نانوایی‌های جدید، چون بدون دریافت سهمیه آرد دولتی پخت می‌کردند، به نانوایان «آزاد پز» معروف شده بودند، درحالی که نانواهای قدیمی از ادارهٔ غله برای پخت روزانه سهمیهٔ آرد می‌گرفتند. تفاوت نرخ آزاد پزان با سهمیه‌داران دولتی سبب شد که به جای بهبود کیفیت نان، وضع از پیش نیز بدتر شود، ونان نا مرغوب و گاهی نیز نا مأکول به‌دست مردم برسد.

از سوی دیگر با فزونی تعداد نانوایی‌های آزادپز، و افزایش سطح دستمزدها، و تقلیل بازدهی نیروی کار ـ به سبب بالا رفتن تقاضا برای به کارگیری کارگران ماهر ـ منجر به کاهش قابل ملاحظهٔ سود نانوایان سهمیه‌دار گردید، و همزمان با آن تقلبات از جمله استفاده از گندم‌های نامرغوب، کم فروشی و گران فروشی نیز با شدّت بیشتری رواج یافت. در میان این رقابت‌های ناسالم و سود جویانه، تنها شهروند تهران بود، که دود ظلم به چشمش می‌رفت. از یك سو نان را به قیمت گران می‌خرید، از سوی دیگر کیفیت نازل نان سبب نامأکولی و دورریزی آنها می‌شد.

* * *

شهروند تهرانی سال ۲۱ تا ۱۳۲۵ را با تغذیهٔ نان‌هایی که به شرح اجمالی آن اشاره شد، روزگار را سپری کرد.

سال ۱۳۲۵ در عرصهٔ رقابت‌های سیاسی داخلی و بین‌المللی، به ویژه تضاد منافع دو دولت امپریالیستی در صحنهٔ کارزار پنهانی در ایران، برای کسب قدرت در جناحین هیأت حاکمه، سال پر حادثه‌ای بود. آمریکا امپریالیسم قدرتمند نوخاسته می‌خواست مواضع نیرومندی در هرم فوقانی نظام دولتی ایران به‌دست آرد. انگلیس به اتکای ایادی ریشه‌دار و خاندان‌های طراز کهن، همچنان کوشش می‌کرد اهرم‌های قدرت را در درون هیأت حاکمه در دست خودنگاه دارد. احمد قوام (قوام السلطنه) که به عنوان سکاندار پیش برَندهٔ دیپلماسی آمریکا به مقام نخست وزیری دست یافته بود، به شگردها و ترفندهای تازه‌ای هم به سود تحکیم قدرت آمریکا در ایران عمل می‌کرد، و هم به پراکنده کردن نیروهای سیاسی و ایجاد تفرقه و شکاف در میان تشکل کارگران سرگرم بود.

اجرای نقشهٔ دوم به سیاهی لشگر نیاز داشت، تا در پناه آنها به آماج‌های مورد نظر دست یابد. در پی دست‌یابی به چنین هدفی بود، که احمد قوام نخست وزیر مورد حمایت آمریکا در شب نهم تیر ماه ۱۳۲۵ از رادیو ایران موجودیت «حزب خود ساخته و آمریکا خواسته» را به نام «حزب دمکرات ایران» اعلام کرد ـ این حزب بعدها به نام ـ حزب صد روزه ـ موسوم گردید.

صحنه‌گردانان این حزب «قوام ساخته و آمریکا خواسته» حسین مکّی، مظفر بقایی، عباس شاهنده (مدیرروزنامهٔ فرمان)، علی اکبر موسوی (وزیر دادگستری دولت قوام)، ابوالحسن حایری‌زاده، مظفر فیروز، عمیدی نوری و...و در کنار آنها گروهی از اوباشان و چاقوکشان حرفه‌ای نظیر مجیدی (مدیر باشگاه ورزشی ببر در خیابان منیریه ـ این شخص بعدها در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیز فعالیت خائنانه‌ای داشت، دکتر مصدق و یاران او، توسط گروه مجیدی به فرمانداری نظامی برده شدند)، اسماعیل شله (تلکه بگیر)، ابو تراب دادگستر، امیر موبور، تقی افراخان، اسکندر سرابی...بودند، که ذکر هویت همهٔ آنان در این مقال نمی‌گنجد.

نکتهٔ درخور توجه این است، که از میان سردمداران حزب دمکرات، حسین مکّی، مظفر بقایی، عمیدی نوری و ابوالحسن حایری‌زاده، بعدها خود را در میان رهبران نهضت ضد استعماری ایران به رهبری دکتر مصدق «جا» زدند، و در اوج مبارزات مردم ضربات سهمگینی به آن وارد کردند، و زمینه‌سازی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، و سقوط دولت قانونی دکتر محمد مصدق به‌دست آنان فراهم شد.

* * *

پیش از تشکیل حزب دمکرات قوام، گروهی از صاحبان نانوایی‌های سهمیه‌دار ـ بخصوص بربری‌پزها ـ که هر یك صاحب چندین دکان نانوایی بودند، همچنان با نانوایان آزاد پز در جدال و ستیز بودند، و وجود این نانوایی‌ها را عامل کاهش درآمد خود می‌دانستند.

سر دستگان این گروه که سر و سرّی با کارگزاران قوام داشتند، با راهنمایی ایادی دولتی و به بهانهٔ حمایت از صنف نانوایان تهران، در نوزدهم اردیبهشت ۱۳۲۵ اجتماعی با شرکت چهل نفر از صاحبان نانوایی‌ها در منزل سید عباس موسویان ـ وی حاحب چندین باب دکان نانویی بود ـ تشکیل یافت، و در آنجا با قید سوگند به قرآن، هم قسم شدند که از دولت قوام به‌هر ترتیبی شده حمایت نمایند.

این گروه تا نهم تیر ـ روز اعلام تشکیل حزب دمکرات قوام ـ توانستند عدّه‌ای را به دور خود جمع کرده، و زیر نام «کمیتهٔ نانواهای تهران» متشکل نمایند.

اهداف مدّون این کمیته بر سه اصل زیر استوار بود:

۱. تقویت از دولت جناب اشرف قوام‌السلطنه.

۲. اقدامات اساسی برای بهبود وضع درآمد دولتی.

۳. جلوگیری از ازدیاد دکان‌های آزادپزی.[۱]

چنانکه از فحوای اهداف مدّون کمیته بر می‌آید، آنان فرصت طلبان و سودجویانی بودند، که فقط و فقط به خاطر تأمین سود بیشتر و تحکیم موقعیت اجتماعی خود، بازیچهٔ دست دولت قوام شده بودند، هیچ نوع آرمان انسان‌گرایی و نیکخواهی جامعه چون بهبود وضع معیشتی کارگران نانوایی، بهداشت دکان‌ها و غیره در آن به چشم نمی‌خورد.

در رأس این کمیته شخصی به نام حاج مهدی اسکندری قرار داشت ـ تعداد دکان‌های بربری پزی وی در تهران به ۵۰ باب رسیده بود ـ و هم‌چنین افراد دیگر مانند سید عباس موسویان، حاج امیر نوایی نژاد، حسن مختاریان، حاج احمد کریم‌خان زندی، علی عباس اسکندری، حسین میرلطیفی، مصطفی شراره، مجتبی میربابایی، علی کاظمی، تراب سیف، ارباب غلامحسنی پهلوان، میرآقا سیف، کاظم میرلطیفی، حسن ونایی، بیوك ونایی، آقاجان ملکی، حسن مدامی، محمدعلی رحیمی و کریم ربیعی، که از اعضای فعال کمیته به شمار می‌رفتند، همگی صاحب بیش از چند واحد نانوایی بودند.

این گروه فرصت طلب و سودجو، بر مبنای برنامهٔ از پیش طرح شده، اوّلین تلگرام شهری را صبح روز نهم تیر به قوام‌السلطنه مخابره کرده، و آمادگی کمیته را برای عضویت در حزب دمکرات اعلام کردند.

متن تلگرام آنها چنین بود:

جناب اشرف آقای قوام‌السلطنه نخست وزیر محبوب ملت ایران

رونوشت روزنامهٔ اطلاعات

«شب گذشته مژدهٔ تشکیلات حزبی که دلیل بر وطن پرستی آن جناب است، سران کمیتهٔ نانوایان تهران را به هیجان انداخته، با اینکه تا به‌حال وارد هیچ حزب و دسته‌ای نشده‌اند، افتخاراً استدعا دارند در اولین شمارهٔ حزب دمکرات ایران، این

---

۱. هدف کمیتهٔ نانوایان تهران که در بالا نقل شد، عیناً از سالنامه‌ای که کمیتهٔ نانوایان در سال ۱۳۲۶ انتشار داده بود، استنساخ گردیده است.

تشکیلات را بپذیرند.

نهم تیرماه ۱۳۲۵ ـ کمیتهٔ نانواهای تهران. امیر نوایی نژاد ـ عباس موسویان ـ مهدی اسکندری.

قوام‌السلطنه نیز ۹ روز بعد در تلگرام جوابیه نوشت:

کمیتهٔ نانواهای تهران!

پاسخ تلگراف (تلگرام) شهری مورخ ۲۵/۴/۹ از تمایلی که نسبت به ورود در حزب دمکرات ایران ابراز نموده‌اید، خوشوقتی حاصل است. دفتر حزب برای ثبت نام در دسترس آزدایخواهان و میهن پرستان (!!) می باشد. قوام‌السلطنه.

* * *

نکتهٔ دیگری که در رابطه با این کمیته باید بگوییم، این است، بیشتر اعضای این کمیته افراد بی‌سواد و یا کم سواد بودند. به ویژه حاج مهدی اسکندری که نقش درجهٔ اول را در جریانات روز بازی می‌کرد، و پول‌ها نیز به‌دست وی خرج می‌شد فقط اندکی سواد خواندن را داشت[1]، لیکن ایادی مرموز، رکن‌الدین همایون‌فرخ را برای نوشتن مطالب مورد نیاز کمیته (متن تلگرام عنوان قوام نیز توسط وی تهیه شده بود، نارسایی در نحوهٔ نگارش از متن آن هویداست) در کنار وی گماشته بودند ـ حقوق او را نیز مهدی اسکندری از خود می‌پرداخت ـ در تمامی عکس‌هایی که از اعضای کمیته در تظاهرات گوناگون برداشته شده بود، تصویر روشنی از رکن‌الدین همایون فرخ در کنار آنها دیده می‌شود.[2]

---

۱. راقم سطور در سال‌های بعد، مهدی اسکندری را دوبار در منزل دوستان دید، و از نزدیك با نحوهٔ تفکر و روحیات و اخلاق وی آشنا شد، او را مردی فرصت طلب، پر حرف، بی‌سواد و سودجو یافت. درك وی از سیاست عمومی ایران و جهان بسیار کودکانه بود، او با خودنمایی و تظاهر به فعالیت‌های ضد ملی خود، سعی می‌کرد توجه دیگران را به سوی خویش جلب نماید، تنها نقطهٔ روشن زندگی او در عرصهٔ فعالیت‌های سیاسی، مخالفت با خودکامگی فئودال زنجان، محمود ذوالفقاری بود، که آن هم ریشه در اختلافات ملکی داشت.

۲. رکن‌الدین همایون‌فرخ (عضو لژ فراماسونری تهران ـ صفحهٔ ۶۷۹ جلد سوم فراماسونری در ایران، نوشتهٔ اسماعیل رائین) فرزند عبدالرحیم همایون فرخ ـ مؤلف کتاب دستور جامع زبان فارسی ـ که به برکت اعمال نفوذ فراماسونرها برندهٔ جایزهٔ اول سلطنتی گردید. در حالی که محتوای این کتاب نسبت به آثار بزرگوارانی چون عبدالعظیم قریب، استاد علی‌اکبر دهخدا و محمد معین سطح بسیار نازلی دارد.

رکن‌الدین همایون فرخ، بعد ها حافظ خراباتی و کتاب‌های دیگری را در همین زمینه منتشر ساخت، و اکنون نیز در آمریکا به پاداش خدمات گذشته روزگار خوشی را می‌گذراند.

اگر صفحات کتاب اجازه دهد یکی از عکسهای وی را با اعضای کمیته منتشر خواهیم کرد.

اعضای این کمیته به سر دستگی حاج مهدی اسکندری در تمام حرکت‌هایی که آن سال علیه منافع مردم و پیشبرد مقاصد دولت امپریالیستی آمریکا در عرصهٔ سیاسی ـ اجتماعی راه اندازی می‌شد، نقش بیشتاز را عهده‌دار بودند. هر چند گاه یکبار اتوبوس‌هایی را با سرنشینانی از کارگران ناآگاه نانوایی‌های خود، در خیابان‌های تهران به حرکت در می‌آوردند، که پیشاپیش آنها چندین اتومبیل سواری پوشیده از گل و مزّین به عکس قوام‌السلطنه و شاه، با سرنشینی اعضای کمیته حرکت می‌کردند، وشعارهایی به هواداری از قوام و حزب وی سر می‌دادند، هدف آنها از این نمایش‌های ساختگی ارعاب مردم و چشم غره به احزاب سیاسی بود، که با قوام و نقش حزب او به مبارزه بر خاسته بودند. در همهٔ این بازیهای کارناوالی معدودی فرصت طلب و سودجو و نیز مهدی اسکندری و در کنار وی رکن‌الدین همایون فرخ، دیده می‌شد.

این کمیته به هنگام ورود تفنگچیان محمدحسن‌خان امیرافشار، از همین نمایش‌ها ترتیب داده و در مقر کمیته نیز قربانی‌هایی در مقدم این فئودال بی‌رحم و دائم‌الخمر زنجان ذبح کردند.[1]

اعضای این کمیته، همهٔ این بازی‌ها و بساط‌ها را به نام نانوایان تهران راه می‌انداختند، در حالی که از ۸۰۰ باب دکان نانوایی فقط ۱۷۰ باب به آنان تعلق داشت. رنجی را که نانوایان و کارگران زحمتکش نانوایی‌های تهران از بازی‌ها و نقش‌آفرینی‌های این گروه تحمل می‌کردند، قابل بیان نیست، تا جایی که یکی از نانوایان به ستوه آمده به نام «احمد» علیه اجحاف و زورگویی حاج مهدی اسکندری

---

۱. محمدحسن‌خان امیر افشار فرزند جهانشاه‌خان فئودال ستمگر خمسه‌ای بود. او همیشه مست ولایعقل بود. در مقرفرمانروایی خود روستای کرسف ـ از توابع شهرستان خدابنده ـ دستگاه شبه سلطنتی داشت. همواره نوکری با سینی آمادهٔ مشروب، پشت سر وی حرکت می‌کرد، تا هر وقت‌خان میل به مشروب کرد، بلافاصله در دسترس او باشد. وی در دورهٔ پانزدهم از حوزهٔ انتخابیه خدابنده، سر از صندوق انتخابات در آورد و نماینده شد، ولی هرگز برای یکبار هم پا به مجلس نگذاشت و آن را دون‌شأن خود می‌دانست. وی تفریحات و سرگرمی‌های خاصی داشت که عفت قلم اجازه شرح همهٔ آن را نمی‌دهد. به یك مورد اشاره می‌کنیم: گهگاه دستور می‌داد دختری را در حضور وی لخت بکنند و به روی زمین بخوابانند، آنگاه دانه‌های جو بر روی موهای زهّار او می‌ریخت، و بزغاله‌ای را برای خوردن جوها به آن سو هدایت می‌کرد، که با کنده شدن موها و فریاد دختر همراه بود، خان یغماگر از این تفریح لذت می‌برد. در واقعیت دردناك آنچه را که اشاره کردیم، ذره‌ای تردید هم نباید داشت هیچ مطلبی را بدون تحقیق کافی به روی کاغذ نیاورده‌ایم. این خان سرانجام مشئومی داشت. یکی از فرهنگیان شریف زنجان می‌گفت: جان خان هنوز به سردی نگراییده بود، که با چشمان باز شاهد غارت اموال خود توسط نوکرانش بود.

به مبارزهٔ رویاروی برخاست، و در پاتوق‌های کارگران نانوایی‌ها به افشاگری کارهای وی پرداخت. حاج مهدی اسکندری برای رهایی از «شرّ» احمد، به ایادی خود دستور داد، در یکی از قهوه خانه‌های نزدیك چهارراه حسن‌آباد که پاتوق کارگران لواش پزی بود، وی را با ضربات چاقو از پا در آورند. بعد هم این اتهام را بر وی بستند که در صدد سوء قصد به جان حاج مهدی اسکندری بوده، چون او را نیافته، خود را با ضربه‌های چاقو مجروح کرده است (!!)[1]

* * *

در جشنی که احمد قوام نخست وزیر وقت به مناسبت صدمین روز تأسیس حزب دمکرات ترتیب داده بود، بیشترین فعالیت را در تهران، همین حاج مهدی اسکندری بعهده داشت.

در آن روز حاج مهدی اسکندری یك کاروان اتومبیل سواری به راه انداخته بود، که همگی با گل تزیین داده شده بودند، و یك اتومبیل پر از گل نیز در پیشاپیش آنها حرکت می‌کرد، و گلها را به افتخار رهبر محبوب خود، میان تماشاچیان پرتاب می‌کرد.

روزنامه‌های خبری عصر تهران آن روز نوشته بودند:

«کمیتهٔ نانواهای تهران، با شعارهای مختلف نخستین دسته‌ای بود که از برابر نخست وزیر رژه رفت و دسته گل‌های متعددی تقدیم رهبر محبوب حزب گردید، که با شعارهای گوناگونی تزیین یافته بود.

آقای مهدی اسکندری در تنظیم رژه آن روز خدمات و زحمات فراوانی کشیدند، و ایشان بودند که هنگام عبور اتومبیل از برابر رهبر محبوب خود، با فریاد رسا ـ که دل خائنین را به لرزه انداختهٔ بود (!!) ـ فریاد می‌کشیدند: زنده باد رهبر محبوب ما جناب آقای قوام‌السلطنه! زنده باد میهن پرستان! مرگ بر خائنین وطن فروش!

* * *

اعضای این کمیته گستاخی را به‌جایی رساندند، که به نام شهروند آگاه و زحمت‌کش و تحصیل کردهٔ تهرانی، کاندیداهایی برای انتخابات دورهٔ پانزدهم مجلس معرفی نمودند، و با خریدآرا، و جمع شناسنامه‌ها و تقلباتی که از روی

---

۱. آن روزها راقم سطور برای دفاع از مظلومیت این شخص، طرح شکایت به دادسرا و نوشتن نامه‌های وی را به مقامات دادگستری به‌عهده گرفت، و زمینهٔ برائت او را فراهم نمود، از آن تاریخ دیگر او را ندیده است.

ایادی قوام صورت گرفت، همان کاندیداتورهای کمیتهٔ نانوایان تهران به مجلس راه یافتند.

در ۲۱ دی ماه ۱۳۲۵، رأی‌گیری برای انتخابات دورهٔ پانزدهم، در تهران آغاز شد. از یك هفته پیش حاج مهدی اسکندری، مخارج انتخاباتی را در قلمرو فعالیت‌های کمیته تقبل نموده، و یکصد هزار ریال نقداً به عنوان پیش پرداخت داده بود، و در آن روز شش اتومبیل سواری برای جابه‌جایی سریع افراد در حوزه‌های رأی‌گیری آماده کرده، و تعدادی اتوبوس نیز افراد را از مراکز معین به محل رأی‌گیری می‌آورد.

اعلامیهٔ شمارهٔ ۲ این کمیته بر بدنهٔ اتوبوس‌ها چسبانده شده بود، و اسامی کاندیداها نیز بر روی تخته سه لایی‌های بزرگ، که بالای اتومبیل‌ها قرار داده بودند، با خط درشت نقش بسته بود.

اعلامیهٔ شمارهٔ ۲ کمیتهٔ نانوایان تهران چنین بود:

هم میهنان

کمیتهٔ نانوا های تهران، قبل از اعلام اخذ آراء به وسیلهٔ انتشار بیانیه کاندیدای خود را به عموم اهالی محترم تهران معرفی و اعلام نموده است.

کمیتهٔ نانوا های تهران به‌طوری که ضمن اعلامیه خود اطلاع داد در اثر مجاهدت و فداکاری های بی نظیر جناب اشرف آقای قوام‌السلطنه رهبر محبوب و فداکار حزب دموکرات ایران و لیاقت و شایستگی افراد کاندیدای حزب کلیهٔ آراء خود را تقدیم و از کلیهٔ همشهریان محترم که علاقمند به اصلاحات حقیقی کشور و حفظ تمامیت ارضی ایران عزیز و تحکیم مبانی مشروطیت و آزادی و محو اصول میلیتاریسم و قلدری و دیکتاتوری می باشند انتخاب این آقایان را تقاضا و ضمناً یادآور می‌شود که انتخابات دورهٔ پانزدهم با نهایت آزادی در جریان و با مشاهدهٔ جریان انتخابات از نزدیك می توان به حقیقت امر پی برده و صحت و سقم شایعات را دریافت.

نامزدهای نمایندگی دورهٔ پانزدهم مجلس شورای ملی از طرف کمیته نانواهای تهران:

۱. جناب آقای دکتر آشتیانی
۲. جناب آقای دکتر علی امینی
۳. جناب آقای ملك‌الشعراء بهار

۴. جناب آقای مهندس خسرو هدایت
۵. جناب آقای دکتر رضا زادهٔ شفق
۶. جناب آقای عباس مسعودی
۷. جناب آقای ابوالحسن صادقی
۸. جناب آقای عبدالحسین نیک‌پور
۹. جناب آقای علی وکیلی
۱۰. جناب آقای سید علی بهبهانی
۱۱. جناب آقای دکتر جلال عبده
۱۲. جناب آقای سید هاشم وکیل

کمیته نانوایان تهران روز پنجشنبه ۸ اسفند ماه ۱۳۲۵ به مناسبت پیروزی صددرصد کاندیداهای خود در انتخابات تهران (!!) مجلس جشنی با حضور امیر علایی وزیر کشاورزی دولت قوام و نمایندگان منتخب تهران (!!) و عده‌ای از مدیران جراید ترتیب داد، و مهدی اسکندری خطابه‌ای را که رکن‌الدین همایون فرخ تهیه کرده بود، قرائت کرد، و از جناب اشرف آقای قوام‌السلطنه رهبر میهن پرستان ایران! اظهار قدردانی نمود و مشروح جریان این جشن در شماره ۱۱۷۸ روزنامهٔ کیهان چاپ گردید.

* * *

با پایان گرفتن مأموریت قوام در عرصهٔ سیاسی ایران، این کمیته نیز همانند حباب کف صابون فروکش کرد، ولی حاج مهدی اسکندری و دیگر سردستگان که عهده‌دار این بازی اغواگرانه شده بودند، در نزد مقامات دولتی منزلتی یافتند، و در دور بازی‌های بعدی باز هم از وجود اینان استفاده شد. چون خارج از محدودهٔ مقال ماست از ذکر و شرح آنها خودداری کرده، و بحث خود را، در مقولهٔ مورد بحث به‌پایان می‌بریم.

۵. نقشهٔ رزم آرا دربارهٔ نان و نانوایی تهران

سپهبد حاجیعلی رزم آرا که برای دستیابی به آماج‌های بلند پروازانه، با حمایت آمریکا و انگلیس بر مسند نخست وزیری دست یافته بود، برای حل مسئلهٔ نفت و تجدید قرارداد، اجرای یك نقشهٔ پیچیده‌ای را در سر می‌پرورانید، که احتمالاً در سلسله مراتب کشور داری، به بالاترین مقام، یعنی سلطنت دست یابد ـ

ما، در مبحث تهران در دورهٔ رزم آرا اشارتی به بخشی از زمینه‌های عینی نقشهٔ پنهانی وی داشتیم.

رزم آرا که مدتها در مقام ریاست ستاد ارتش خدمت می‌کرد، موقعیت ویژهٔ این پست مهّم این امکان را به وی داده بود، که برای مقاصد بعدی خود، و روزهای مبادا، نفوذ معنوی بسیار در میان سران ایلات و عشایر به‌دست آورد. در منازل خان‌ها و روسای عشایر لرستان و برخی مناطق عشایر نشین دیگر، عکس‌های امضا شدهٔ رزم آرا که همراه با جملات دلجویانه و محبت آمیز اهدا شده بود، دیده می‌شد.

رزم آرا با هوشمندی و فراست خود می‌دانست، که اجرای هر طرح، توطئه و کودتایی در رابطه با دگرگون سازی نظام و دستیابی به قدرت فائقه، بدون زمینه سازیهای مطمئن در تهران، قرین ناکامی و شکست خواهد بود.

این بود، که طرح‌های مورد نظر خود را در مناطق جنوبی تهران به اجرا در آورد، و سازمان عمران جنوب تهران را تشکیل داد، و با سخنرانی‌های پر شور درصدد جلب نظر اقشار تهی دست و کم درآمد و زاغه نشین برآمد، و در این میان طرحی نیز برای بدست‌گیری سررشتهٔ غذای اصلی اکثریت مردم، یعنی نان ریخته بود، که هیچ مشابهتی با عملکرد دولتهای پیشین نداشت. حالا ماهیت طرح وی چه هدفی را تعقیب می‌کرد، و از اقدام غیر معمول خود چه نتیجه‌ای را انتظار داشت؟ ما به درستی نمی‌دانیم.

در این باره بهتر است، عین مطلبی را که جعفر مهدی‌نیا مؤلف کتاب زندگی سیاسی رزم‌آرا در رابطه با آرد، نان و نانوایی نوشته است، نقل نمائیم:

رزم آرا در بدو زمامداری این نفوذها را کافی به مقصود نمی‌دانست (منظور مؤلف، نفوذهایی است که رزم آرا در میان ایلات و عشایر، افراد ارتش، و رجال سیاسی و اجتماعی به‌دست آورده بود.) در نظر گرفت نان تهران و نان مملکت را زیر نظر مستقیم خود بگیرد. مدتی بین دارایی و شهرداری تهران که دکتر نامدار یکی از هم عهدان رزم آرا در رأس آن قرار داده شده بود، بر سر موضوع ادارهٔ نان شهر کشمکش بود. رزم آرا دستور داده بود در امر نان شهر مستقیماً از خودش کسب دستور کنند. رئیس نان، در تشکیلات وزارت دارایی که یکی از ادارات عادی و معمولی آن وزارتخانه است، می‌بایست هر روز در دو نوبت به حضور رزم آرا برود، و جریان کار را مستقیماً گزارش بدهد، و مستقیماً از خود وی دستور بگیرد.

کم کم ادارهٔ سیلوی تهران نیز تابع دستور مستقیم نخست وزیر شد، و رؤسای این دو اداره در سیاست کلّی خود که تامین نان یك میلیون نفر جمعیت پایتخت باشد، با وزارت دارایی کاری نداشتند، و مستقیماً از شخص رزم آرا دستور می‌گرفتند. دستگاه نخست وزیری علت این دقت نظر را توجه به آسایش و رفاه اهالی گذاشته بود، ولی افراد دور اندیش و باریك بین نقشه‌های عمیق‌تری در این اقدامات می‌دیدند، و از جمع همهٔ اینها یعنی ـ نفوذ در عشایر ـ نفوذ در ارتش ـ تقسیم مشاغل قوای انتظامی بین بستگان و چگونگی عهد و پیمانها و دخالت شدید و نفوذ کامل در امر نان قوت لایموت، در پی حوادث و نقشه‌های عمیق‌تر می‌رفتند.

همین سوء ظن‌ها بود، که مقامات بالا را به عکس‌العمل واداشت، و اندك اندك فکر خنثی کردن کارهای رزم آرا پیش آمد.[1]

۶. پیشینه‌ای از پیدایی و رواج اقسام نان در تهران

تهران در بستر تاریخ دویست سالهٔ خود که عنوان پایتخت ایران را پیدا کرد و با رشد غول‌آسا و موج شتابندهٔ مهاجرین همراه بود، پذیرای مشاغل خدماتی گوناگونی شده است، و در آن میان مسئلهٔ خوراك و در رأس آن تأمین «نان» از اهمیت ویژه‌ای بر خوردار بوده است. دولتها برای جلب نظر مردم و حفظ موقعیت در افکار عمومی، نظارت دقیق‌تری نسبت به تأمین «گندم» و حرفهٔ «نانوایی» داشته‌اند، و ما در مباحث پیشین اشکال و صور مختلف مداخلهٔ دولتها را در امر «نان» نشان داده‌ایم.

در رابطه با تأمین نان تهران، انبار گندم نیز به عنوان یك واحد فعال دولتی، مورد توجه دولتهای وقت بوده، گردانندگان و مسئولان انبار گندم، از مشاغل مهم دولتی در تهران شمرده می‌شد.

چنانکه مؤلف المآثر و الآثار اسامی مسئولان انبار غلهٔ دارالخلافهٔ تهران را در زمرهٔ مشاغل مهّم «اجزاء حکومت جلیله دارالخلافه» در کتاب خود آورده، و چنین معرفی کرده است:

ریاست ادارهٔ انبار غله: حاجی آقا یوسف سقاباشی؛

سررشته‌دار: میرزا حسن؛

---

۱. مأخذ یاد شده، صفحهٔ ۳۳۰.

مشرف: میرزا ربیع؛
مباشر و عمله‌جات از قپاندار، فراش و غیره: ده نفر.[۱]

* * *

قرائن نشان می‌دهد، که از اقسام نان‌های موجود، به احتمال بسیار نان‌های لواش و سنگک، از همان زمان که جمعیت شهر از بیست هزار نفر تجاوز نمی‌کرد، در شمار اولین اقسام نان‌های مصرفی اهالی تهران بوده است.

پخت لواش پیشینهٔ دیر پایی در میان ایرانیان دارد، و نان سنگک نیز در زمان شاه عباس صفوی توسط شیخ بهاءالدین عاملی معروف به شیخ بهایی[۲] ابداع گردید. با چنین سابقه‌ای در دورهٔ چندساله‌ای که آقا محمدخان بعد از تاجگذاری در تهران، در ایران سلطنت کرد، این دو نوع نان وجود داشته است، لیکن نان تافتون، که بعدها در شمار نان اختصاصی اهالی تهران در آمد، قدمت کمتری دارد، و در زمان ناصرالدین شاه، با استفاده از طرح نان بربری افغان به وجود آمده است (به هنگام بحث پیرامون نان تافتون در این باره توضیح خواهیم داد.)

در زمان ناصرالدین شاه، که مرحلهٔ اولیهٔ توسعهٔ شهر تهران در عصر وی آغاز گردید، نان مورد مصرف اهالی تهران نیز تنوع پیدا کرد.

مؤلف المآثر و الآثار در باب هشتم که اختصاص به شرح ترقیات و تبدّلات عادات و رسوم و صناعات و... عصر ناصرالدین شاه دارد، اشارهٔ‌گذرایی نیز به رواج انواع نان کرده و نوشته است:

«شیوع انواع نان‌های فرنگی، که خبّازان مسلمین می‌پزند و می‌فروشند.»[۳]

هم چنین از رواج انواع نان‌های شیرین چنین یاد کرده است:

«که عمود مادهٔ آن بادام است و قند، و نان‌های بسکوید (بیسکویت) که بادام ندارد و اقسام اچارها و اشکال قرص‌ها و الوان مرباها.

---

۱. مأخذ پیشین، صفحهٔ ۳۹۶.

۲. بهاء الدین محمد بن حسین عاملی (منسوب به جبل عامل لبنان) معروف به شیخ بهایی دانشمند پرآوازهٔ عهد شاه‌عباس بزرگ، تألیفات وی به زبان عربی و فارسی ـ اعم از کتاب و رساله ـ بالغ بر ۸۸ جلد می‌شود، که از معروفترین آنها می‌توان، دو مثنوی فارسی نان و حلوا و شیر و شکر، جامع عباسی (در فقه)، خلاصة الحساب، تشریح الافلاک، کتاب اربعین (به عربی) و کشکول را نام برد. وی طراح منارجنبان اصفهان بوده، تنظیم و تقسیم آب زاینده رود، که از لحاظ علم آبیاری در نوع خود بی‌نظیر است که توسط شیخ بهایی صورت گرفته، و نشانه‌ای از احاطهٔ او بر کلیهٔ علوم زمان خود بوده است.

۳. همان مأخذ پیشین، صفحهٔ ۱۵۳.

در این ساعت که نگارنده این رواج را به رشتهٔ اندراج می‌کشد، از اسامی اصناف این نان‌ها و شربت‌ها و غیرها که بیشتر به ایران تازه آمده، و بعضی به بازار تازه رفته است فردی نصب‌العین دارد مشتمل بر هفتاد و اند قلم.»[۱]

* * *

به هر صورت اکنون اقسام نانی که در تهران متداول می‌باشد، و هر خانواده‌ای بنا به میل و ذائقهٔ خود نوعی از آن را می‌طلبد، عبارتند از:

۱. نان لواش (تنوری ـ ماشینی)
۲. نان تافتون (تنوری ـ ماشینی)
۳. نان سنگك
۴. نان بربری (باکویی)
۵. نان بربری (افغانی)
۶. نان بولکی
۷. نان قندی ـ روغنی ـ سوخاری ـ شیرمال
۸. نان‌های معروف به فانتزی.

از آنجا که هر یك از اقسام نان‌ها پیشینهٔ خاصی دارد، و افراد شاغل در رشتهٔ تولیدی هر یك از آنها از خاستگاه اجتماعی ویژه‌ای برخوردارند، ما، برای آگاهی خواننده، اجمالی از پیشینهٔ پیدایی نان‌ها و خاستگاه اجتماعی کارگران و صاحبان نانوایی‌ها را در صفحات بعد می‌آوریم.

الف. نان لواش:

لواش، نوعی نان است، که از قدیم‌ترین ایام در ایران متداول بوده، و به سبب خوش خوراکی ظرافت ظاهری، مرغوبیّت پخت، قابلیت نگهداری و خوش طعمی و سریع‌الهضم بودن مطلوب همگان است، و با وجود عرضهٔ انواع نان‌ها در بازار، هنوز هم نان لواش به علت امتیازات ویژهٔ خویش، بیش از سایر اقسام و انواع نان‌ها خواستار دارد.

در روزگاران پیشین، که شهر تهران به گستردگی و فزونی جمعیت امروزی نبود، تردّد مسافران نیز کمتر بود. بیشتر ساکنین شهر علاقه داشتند، که نان مورد

---

۱. همان مأخذ پیشین، صفحات ۱۶۶ـ۱۶۷.

نیاز هر وهلهٔ غذایی خود را داغ و تازه بخرند، و اهالی تهران در اینمورد خاص زبانزد سایر شهرهای ایران بودند، و شایع بود که هیچگاه در سفرهٔ تهرانی‌ها، نان برای وهلهٔ دیگر باقی نمی‌ماند.

لیکن گسترش شهر و افزایش جمعیّت و هجوم مسافرین موجب شد که خرید نان داغ و تازه از نانوایی‌ها، با دشواری مواجه گردد. ایستادن در صف‌ها و منتظر نوبت ماندن، یکی از این مشکلات و دشواری‌ها است. برای خیلی‌ها، کمی وقت اجازهٔ این کار را نمی‌دهد، و یا حال و حوصلهٔ ایستادن و به انتظار ماندن در صف‌ها را ندارند، ناگزیر لواش «آماده» می‌خرند، و همین امر باعث پیدایی «شغل خاصی» شده است.

عدّه‌ای از مهاجرین روستاها، پخت صبحگاهی نانوایی‌های لواش پزی را می‌خرند، و در نقاط معیّنی از شهر، که حالت «پاتوق» فروش را پیدا کرده، آنها را در بسته بندی‌های نایلونی به قیمت گرانتر از معمول به خریداران عرضه می‌کنند.

اینان نیز به تبعیت از سودجویی فردی، که به‌صورت بیماری اخلاقی به همه جا تسری یافته، برای فروش نان دست به تقلباتی می‌زنند، که دور از انتظار هم نیست. نخست به توصیهٔ این‌ها «کندهٔ خمیر نان» کوچکتر از استاندارد و وزن تعیین شده از سوی شورای آرد و نان شهر، گرفته می‌شود و نان‌ها وزن کمتر از حدّ معمول دارند، ـ در این تقلب نانوایان هم به سودای سود بیشتر سهیم‌اند؛ دوم اینکه نان‌های پخت اوّل به سبب سردی تنور و ابتدای کار، اغلب حالت و ظاهر نامطلوبی دارند. نان فروشان دوره‌گرد، این نان‌هارا در نایلکس‌ها و کیسه‌های نایلونی «زر ورقی رنگ» معروف به «زرد چوبه‌ای» قرار می‌دهند، و به سرنشینان اتومبیل‌ها که فرصت باز کردن و دیدن آنها را ندارند می‌فروشند!

وجود یخچال و فریزر در منازل نیز، نگهداری نان لواش را ـ بی‌آنکه مانند سابق کپك بزند و غیر قابل استفاده شود ـ میسّر ساخته، وبه رونق بازار فروشندگان دوره گرد لواش افزوده است.

منتها همانطوریکه اشاره کردیم، پخت نا مرغوب صبحگاهی سبب شده، که خریداران این لواش‌ها دور آن را کنده و دور بریزند، سپس در فریزر یا یخچال جا بدهند، بدین جهت ریخت و پاش دور لواشها، زیان عمده‌ای را متوجه بودجهٔ دولتی می‌نماید، زیرا که آرد با سوبسید در اختیار نانوایان قرار می‌گیرد.

* * *

پختن نان لواش در نانوایی‌های شهر، در تنورهایی که به حالت «ایستاده و با اندکی متمایل به جلو» کار گذاشته شده، انجام می‌گیرد، شاطر در حالت سر پا در کنار تنور قرار می‌گیرد، و به پختن آن مشغول می‌گردد.

لیکن از چند سال پیش به این سو، به پیروی و تأسّی از طرز پخت نان لواش در روستاها، در بعضی از لواش پزی‌ها طریقهٔ «پخت نشسته» متداول شده. در این نوع پخت، دهانهٔ تنورها همسطح زمین قرار دارد، و کارگران نیز در حال نشسته به کنده‌گیری و چونه‌زنی و غیره مشغول می‌شوند. شاطر نیز مانند سایر کارگران با حالت نشسته به پخت لواش می‌پردازد. این نوع لواش، که به لواش زمینی معروف است، به سبب بزرگی تنور، هم از لحاظ مرغوبیت پخت و هم به علت بزرگ بودن لواش، خواستاران بیشتر پیدا کرده است.مشکل بزرگ این نوع لواش، شرایط دشوار پخت آن برای شاطرها می‌باشد چون شاطرها برای هر یك نان می‌باید چهار بار «دولا و راست» شوند، و ادامهٔ این کار در ساعت‌های متمادی (غالباً ۱۷ ساعت در روز ـ برخی از شاطرها نانوایی را اجاره می‌کنند برای سود بیشتر، پخت زیادتر دارند، و آرد اضافه بر سهمیه را نیز از دیگر نانوایی‌ها که پخت کمتری دارند با بهای آزاد می‌خرند) موجب بروز «کمردرد» و «ضعف گردش خون در پاهای به‌هم قلاب شده» می‌شود.

چندی است این لواش پزهای زمینی متوجه خطرات ناشی از پخت نشسته، شده‌اند، و ابتکاری به خرج داده‌اند، که شاطر در حالت ایستاده به کار خود می‌پردازد. طریقهٔ آن چنین است، که محاذی تنور زمین را کنده و به صورت گودال در آورده‌اند، و شاطر درون آن ایستاده به پخت نان مشغول می‌شود.

ناگفته نگذاریم، که لواش پزهای زمینی نیز، به رغم سال‌های اوّل پیدایی خود، دیگر نان چندان مرغوبی تولید نمی‌کنند، نان لواش زمینی نیز هم کوچك و هم نامرغوب شده، و کیفیت مطلوب گذشته را ندارد.

نوع سومی از نان لواش نیز به بازار آمده، که به لواش ماشینی معروف است. به علت ضخامت نان، مغز آن ناپخته می‌ماند و طعم گوارایی ندارد، بدین جهت از استقبال خوبی برخوردار نشده، نتوانسته جانشین لواش‌های تنوری دست پخت شود، مگر اینکه در آینده از سوی سازندگان این ماشین‌ها، ابتکارات تازه‌ای به کار گرفته شود، و با رفع این نقیصه، نان‌ها مغز پخت گردند، در آن صورت احتمالاً خوشایند ذائقهٔ ایرانی خواهد شد.

نوع چهارمی از نان لواش ـ که آن هم به‌صورت ماشینی تولید می‌شود ـ به بازار آمده، که ظاهری بسیار متفاوت با لواش ماشینی دارد. این لواش که زیر و روی آن به‌خوبی پخته شده، و به اصطلاح گل انداخته، بسیار خوش خوراك و مطلوب ذائقه است. این نان‌ها را به صورت خشك شده و دربسته بندی مقوایی با رعایت جوانب بهداشتی به خریداران عرضه می‌کنند، و با استقبال عمومی نیز رو به رو گشته است. منتها مرکز تولید آن در جادهٔ تهران نو قرار دارد، و فقط در محل تولید فروخته می‌شود. وجود صف طویل برای خرید آن، نشانهٔ استقبال عامهٔ مردم از این نوع لواش است، و به هر مشتری نیز بیش از یك بسته فروخته نمی‌شود.

چون عرضهٔ این لواش به هیچ وجه متناسب با تقاضا نیست، ساکنان مناطق دیگر تهران از وجود این نان مرغوب بی‌خبرند، و اگر آگاه هم باشند، امکان مراجعه به آن محل دور برای همه کس مقدور نمی‌باشد.

مسئولان امر باید ترتیب توزیع آن را در تعاونی‌های محلّی بدهند، تا به سهولت در دسترس همهٔ علاقمندان قرار گیرد.

* * *

ب. نان تافتون:

نان تافتون یا تفتان، نانی است ضخیم‌تر از لواش به شکل هندسی دایره مانند یا اندکی شبیه بیضی، و به علّت ضخامتی که دارد باید در تنور داغ به حالت «تافته» در آید، و نامگذاری آن نیز به همین سبب است.

این نان احتمالاً تغییر شکل یافتهٔ همان نان بربری افغان است (در مورد نان بربر افغان متعاقباً توضیح خواهیم داد)، چون از لحاظ تاریخی قدمتی ندارد، و از عصر قاجاریه متداول شده، و محل عمدهٔ پخت آن نیز تهران است، و در سایر شهرها رواج کمتری دارد، به همین جهت به نان تهرانیهای بومی نیز شهرت دارد. گرچه در برخی از شهرهای شرقی ایران نیز متداول می‌باشد، آن را بعدها از تهران به آنجا ها برده‌اند، نان تافتون نیز همانند نان بربری افغان در تنور پخته می‌شود.

دلیل اینکه نان تافتون را با اندکی تغییر شکل، مشابه نان بربری افغان تلقی می‌کنیم این است که هم اکنون افغان‌های مهاجر در نقاطی از تهران نانواییهایی به راه انداخته‌اند، که از لحاظ شکل ظاهری شبیه تافتون، ولی اندکی کلفت‌تر و گوشه های کشیده تری دارد این همان نان بربری افغان است. ما در مبحث نان بربری

باز هم به سابقهٔ تاریخی و پیشینهٔ رواج آن در ایران اشاره خواهیم کرد.

ما دو نمونه از این نانوایی‌ها را در حول و حوش خیابان خواجه عبدالله انصاری و خیابان زمرد دیده‌ایم. اولی در خیابان خواجه عبدالله انصاری در کنارهٔ مسیل منتهی به باغ مهران و دومی در انتهای خیابان زمّرد پشت مسجد و حسینیّهٔ ارشاد قرار دارد، و همهٔ گردانندگان آندو نانوایی نیز از مهاجران افغانی هستند.

دو - سه سالی است که بعضی از تافتونی‌های تهران، تنور نان پزی خود را به سیستم «فرگردون» - که ساخت ایران است - تبدیل کرده‌اند، که هم از لحاظ سهولت کار و هم از نظر بهداشتی به مراتب از روش پخت تنوری بهتر است، و چون تمام سطح نان در معرض حرارت یکسان قرار می‌گیرد، فزون براینکه مغزپخت می‌شود، همهٔ سطح نان نیز یکنواخت می‌پزد، و نسبت به نان تافتونی تنوری ظاهر مرغوبتری دارد و ریخت و پاش و دور ریزی آن نیز بسیار اندك است.

ما، در پی پژوهشهای خود، در روزهای متفاوت، از تعداد خریداران این نان سئوالاتی داشتیم. همگی بر این عقیده بودند، که با وجود ظاهر آراسته و مغز پخت بودن، طعم تافتون تنوری را در ذائقهٔ آنها ندارد، و احتمالاً مردم هنوز به خوردن آن عادت پیدا نکرده‌اند.

ج. نان سنگك:

پیدایی این نوع نان را از لحاظ تاریخی به دوران صفوی نسبت می‌دهند. افسانهٔ نانوشته‌ای حکایت از این دارد، که شاه عباس (پادشاه مقتدر صفوی) ضمن یك سلسله اقداماتی در زمینهٔ خدمات شهری، در صدد برآمد، که برای ترفیه حال مردم - اعمّ از لشگری و کشوری - نان و خورش[1] روزانه تهیه نماید.

هم چنانکه در مبحث «نگاهی به پیشینهٔ تاریخی گندم، جو، نان و نانوایی» همین فصل اشاره کردیم، مردم عادت داشتند که نان لواش مورد نیاز چند ماههٔ خود را در تنورهای خانگی پخته و ذخیره نمایند، و هم چنین در فصل زمستان قورمهٔ گوشت گوسفند، بز، گوساله و گاو تهیه می‌کردند، که به اصطلاح امروزی حالت «کنسرو گوشت» را داشت، و آن را در ظروف مخصوصی نگاه می‌داشتند، و در فصولهای زمستان، پاییز و اوایل بهار به مصرف می‌رسانیدند، و تابستانها که میوه

---

۱. خورشت: خوردنی، طعام، غذا - آنچه با نان یا برنج خورند - فرهنگ معین، جلد اول، صفحهٔ ۱۴۵۵.
ضمناً در زیر واژهٔ خورشت، آن را به صورت «خورش» نیز ضبط کرده است.

فراوان بود، غذای اغلب خانواده‌های کم درآمد و تهی‌دست نان و میوه بود.

بدیهی است، تهیهٔ این نوع نان خورش، فزون بر یك نواختی و کهنه بودن، غالباً موجب بیماریهای مختلف می‌شد، وانگهی تهیهٔ آن‌ها اعمّ از نان یا قورمه برای خانواده‌های تهی دست ـ که اکثر شهرنشین‌های شهرهای بزرگ را تشکیل می‌دادند ـ میسّر نبود.

پادشاه صفوی برای رفاه حال این گروه از تهی دستان و کم درآمدها و هم چنین سپاهیان خود، که در اردوهای جنگی و ساخلوها[1]، و مسافرتها نیاز به نان و خورش موقت و فوری داشتند، به این فکر افتاد، چنانچه در هر شهری نانوایی باشد که به اندازهٔ احتیاج و مصرف سربازان نان گرم و داغ تهیه کند، و غذای گرمی باشد که نان خورش آنان شود، علاوه بر خوش خوراکی و پسند ذائقه، از ابتلاء به بیماریها نیز جلوگیری خواهد کرد. این بود، که برای چاره جویی از شیخ بهایی (متفکر بزرگ اسلامی عصر صفوی ـ وی را در پانوشت صفحات پیشین معرفی کرده‌ایم) استمداد نمود.

شیخ بهایی، بعد از تفکر و تعمق، تنور سنگکی را ابداع نمود. اهل فن را نظر این است، که این ابداع و اختراع با چنان دقت و ظرافت طرح گردیده، که پس از گذشت چند سال هنوز هم با همان صورت اولیه و طراحی شده مورد استفاده می باشد. نانی که از تنور سنگکی به دست می‌آید، سهل‌الهضم، خوش خوراك، مطبوع، و یکی از مأکول‌ترین نانهاست.

ناگفته نباید گذاشت، شیخ بهایی علاوه بر ابداع تنور نان سنگکی، برای تهیهٔ خورشت گرم و تازه «بریانی» را پیشنهاد کرد، که هنوز هم در شهر اصفهان یکی از خوراك های متداول و معمول می باشد، و در کنار اغلب نانوایی‌های سنگکی، دکان‌های بریان پزی نیز دیده می‌شود.

تنور و نان سنگکی که هر روز در معرض مشاهدهٔ ما قرار دارد، و ظاهراً عادی و ساده به نظر می‌رسد، ریزه کاری‌ها و رموز خاصی دارد، که فقط از راه کار، سابقه و تجربه به‌دست می‌آید، و بدون تجربهٔ ممتد و اشتغال مداوم در حرفهٔ سنگکی، کسی نمی‌تواند عهده‌دار پخت آن شود.

تهیهٔ خمیر نان سنگك و برداشتن آن از درون تغار خمیر، چانه‌گیری و پهن

---

۱. قرارگاه نظامی ـ پادگان.

کردن روی پارو، بردن آن به تنور مهارت و ویژگیهایی دارد، که فرصت پرداختن به آن در حوصلهٔ این مقال نیست.

د. نان بربری باکویی و افغانی:

نان بربری در اصل به بربرهای افغان تعلق دارد[1]، که بنا به ضبط استاد دهخدا، در اواخر عهد قاجاریه، چند تن بربر آن را در تهران رواج دادند.

ولی باید در نظر داشت آن نان بربری که بدین صورت در لغت نامهٔ دهخدا ضبط گردیده، این نان بربری نیست که امروزه، پخت آن در تهران و سایر شهرهای ایران متداول می باشد. نان بربری که افغانیها رواج دادند و مخصوص ایل بربر افغان است شبیه تافتون، منتها بلندتر، ضخیم‌تر و دو گوشهٔ آن کشیده‌تر است، و در تنور زمینی پخته می‌شود، و از همان دوران قاجار در تهران بویژه شرق ایران و ـ بالاخّص در شهر مشهد رواج یافته، و هیچ نسبتی با نان بربری متداول امروز ندارد.

تنور نان بربری کنونی یك متر و اندی بالاتر از سطح زمین و با آجر ساخته می‌شود، و حالت «فر بزرگ» را دارد، که در هر وهله پخت گنجایش ۵۰ ـ ۶۰ نان را داشته، و یکجا پخته می‌شود. این نان بربری که امروزه در تهران و اغلب شهرهای ایران متداول است، سوغاتی شهر باکو ـ پایتخت آذربایجان شوروی ـ است.

پیش از انقلاب ۱۹۱۷ ایرانیان بخصوص آذربایجانی‌ها برای کار در چاههای نفت باکو و سایر مشاغل به شهرهای روسیه رفت و آمد می‌کردند ـ چنانکه امروزه اهالی جنوب ایران به امیر نشین‌های سواحل جنوبی خلیج‌فارس می‌روند ـ آنان پخت نان بربری را در آنجا یاد گرفته، نخست در بعضی از شهرهای آذربایجان رواج دادند، سپس در تهران و سایر شهرهای ایران متداول گردید.

در برخی از شهرهای آذربایجان از جمله زنجان، نان بربری را تا ۴۰ ـ ۵۰ سال پیش «باکی پنجه کَشیدهٔ باکو» می نامیدند. یعنی نان «پنجه کشیدهٔ باکو». علّت تداول این اصطلاح نیز برای آن بود، که شاطر به هنگام پهن کردن خمیر بر

---

۱. بربر، ایلی است ساکن سرحد ایران و افغان (لغت نامهٔ دهخدا ـ زیر نام بربر). تا جایی که تحقیقات ما نشان می دهد، سابقهٔ تاریخی این ایل به دوران مغول می‌رسد. این ایل را در افغان «هزاره‌ای» و در ایران «بربر» می‌گویند.

روی میز مخصوص مقابل فر، و پیش از آنکه روی پارو قرار دهد، با نوك انگشتان خود آن را شیار می‌داد، تا شکل مخصوص خود را در موقع پختن پیدا کند،[۱] به چنین جهاتی آن را «پنجه‌کشِ باکو» می‌گفتند. در دیگر شهرهای آذربایجان آن را «صومی»[۲] و در گیلان «پیرووی»[۳] که مأخوذ از زبان روسی است می‌نامند، که خود نشانهٔ رواج این نان از طریق باکو، در گیلان می‌باشد.

هـ. نان بولکی و فانتزی، و سایر نان‌ها

نان بولکی از شناخته شده‌ترین نوع نان فری است، که در تهیهٔ انواع ساندویچ‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد. پخت نان فری تقریباًاز سال ۱۳۱۰ شمسی[۴]، در ایران متداول و معمول گردیده است.

هم چنانکه از نام نان فری بر می‌آید، تنور آن به صورت «فر» می‌باشد، یعنی به فرم اجاق‌های فرنگی ساخته می‌شود.

در سیستم فرهای قدیمی، موتور فرپزی شبیه «پریموس» بود. فشار بخار، نفت را به حالت گاز در می‌آورد، و حرارت حاصله فر را گرم، و برای پخت نان آماده می‌ساخت.

اکنون در سیستم نان‌های فر پزی تحولات بنیادی روی داده، و مدرن‌تر شده، و دیگر مشکلات فرهای قدیمی را ندارد، و اغلب نیز اتومات و یا نیمه اتومات می‌باشند.

نان بولکی نیز همانند نان «بربری» از سوغاتی‌های ایرانیان مهاجر می‌باشد، که پس از بازگشت به ایران آن را متداول کردند.

سیستم فری‌پزی امروزی به نام «نان‌های فانتزی» معروف شده، و متد قدیمی به کلی متروك شده است.

مولّد حرارت در این سیستم مدرن، برقی است، و کار کردن روی آنها نیز بسیار ساده می‌باشد، و نیازی به تخصص و مهارت ندارد، علاوه بر اینکه مشکلات

---

۱. اکنون به جای اینکه با انگشتان خمیر بربری را شیار دهند، در بسیاری از نانواییهای بربری پز، با آلت چوبی دندانه‌دار این کار را انجام می‌دهند.

2. Somy

3. Pirvoy

۴. سالنمای کمیتهٔ نانواهای تهران، چاپ ۱۳۲۶، صفحهٔ ۱۸.

مربوط به تهیهٔ کارگران فنی را ندارند، سود سرشاری نیز نصیب آنان می‌گردد، که به هیچ وجه متناسب با نرخ سرمایه‌گذاری نیست.

اکنون در سیستم جدید، همهٔ اقسام نان از قبیل، نان سبوس‌دار بی نمك، شیرین، روغنی، سوخاری و غیره را در شکل‌های مختلف و قالب‌های متنوع ـ بستگی به میزان استقبال مشتریان ـ می توان پخت، و تنوع آن چنان است، که امروزه به نان‌های «فانتزی» مشهور شده است. ارائهٔ انواع نان با سیستم فرپزی مدرن سبب شده بازار نان‌های روغنی و قندی و شیرمال که توسط تافتونی‌ها پخته و عرضه می‌شد به کلی کساد گردد.

نان فری مایهٔ مخصوصی دارد، که هم خوش طعم و هم آن را سهل‌الهضم می نماید. این مایه، گل درختی است که در شمال ایران می‌روید و به نام «خمل» معروف است. در گذشته فرپزی‌ها آن را خود تهیه می‌کردند، و اکنون گویا این مایه از طریق سازمان غله و نان به‌طور آماده در اختیار نانوایان گذارده می‌شود.

نان فری، بیشتر مطبوع ذائقهٔ خارجیان مقیم ایران بوده، و مصرف آن را نسبت به انواع دیگر نان‌ها ترجیح می‌دهند. البته افزایش تعداد نانواهای فری‌پزی در تهران، نشان می دهد، که تهرانی‌ها نیز کم کم به مصرف آن عادت بیشتری پیدا می‌کنند.

۷. نگاهی به پیشینهٔ مراحل تبدّلات سوخت «تنور پخت نان» در نانواییهای تهران

دربارهٔ سوخت «تنور پخت نان» نیز در راستای زمان تغییرات و تبدلاتی پدید آمده، و این تحول موجب از بین رفتن پیشه‌هایی، و پیدایش شغل‌های خدماتی تازه‌ای شده است.

در روزگاران پیشین، در شهرها از خارهای بیابانی برای سوخت تنور استفاده می‌شد ـ به استثنای دو استان گیلان و مازندران که موهبت جنگل آنها را از مشکل سوخت بی‌نیاز کرده است ـ و خار کنی نیز حرفه‌ای بود که عدّه‌ای در شهرها و خوش نشین‌های روستاها با آن ارتزاق می‌نمودند ـ در متون کهن و افسانه‌های قدیمی، داستان‌هایی از خارکنان به میان آمده است ـ افزار کارخارکنی نیز یك تیشه و طناب و یك یا چند الاغ بود. خارهایی که در میدان شهرها عرضه می‌شد، توسط نانوایی‌ها یا افرادی که در منازل خود نان خانگی تهیه می‌کردند، خریداری می‌گردید، چون در فصل زمستان تهیه و عرضهٔ خار ممکن نبود، نانوایان، خار مورد

نیاز شش ماهه را در اواسط فصل پاییز ـ که به‌واسطهٔ خشك شدن خار موسم خارکنی بود ـ یکجا می‌خریدند، و در محوطهٔ رو باز که عنوان انباری را داشت، برای روزهای مبادا ذخیره می‌کردند.

در پنجاه سال اخیر، به تدریج مصرف مازوت (نفت سیاه) در نانوایی‌های شهر جای خار را گرفت، گرچه طعم نان‌ها نیز تغییر یافت، و از نظر بهداشتی نیز چندان مطلوب نبود، زیرا ذرّات ریز و غیر قابل رؤیت موّاد نفتی، روی نان‌ها «نشست» می‌کرد ـ بخصوص زمانی که تنظیم سوخت مشعل مختل می‌شد، وجود ذرات مواد نفتی محسوس‌تر بود ـ بهر صورت در نوع خود تحولی بود، و مردم نیز به اقتضای زمان مجبور به پذیرش آن و تغییر ذائقهٔ خود بودند. بدین ترتیب بود، که حرفهٔ خارکنی از بین رفت، و خارهای بیابانی نیز از شرّ تیشهٔ خارکن‌ها نجات یافتند. لازم به یادآوری است، که کندن خارهای بیابانی از ریشه، موجب به‌هم خوردن بافت زمین و فرسایش خاك می‌شد، و در موقع وزش بادهای موسمی، ذرات لایهٔ خارجی خاك به هوا بر می‌خاست، و باعث نابودی بافت سطحی خاك می‌گردید، و به تدریج خواص طبیعی رشد و نمو گیاهان خودرو در این اراضی از بین رفت، که آسیب‌های بعدی آن به زمین‌های کشاورزی وارد می‌شد ـ هم اکنون نیز قطع و ریشه‌کن کردن بوته‌های بیابانی در حواشی کویر، همین خطر را متوجه اراضی، زراعتی روستاهای مجاور می نماید، و موجب پیشروی کویر به سوی آبادی‌ها و زمین‌های کشاورزی می‌گردد. اصولاً یکی از علل گسترش کویرها در سرزمین ایران اشتغال هزار و چند صد ساله، به خارکنی و کندن بوته‌های بیابانی بوده است.[1]

مصرف مازوت در نانوایی‌ها، مشاغلی نظیر مشعل‌سازی و در کنار آن توزیع موّاد نفتی در تانکرها و «بشکه‌های گاری» را پدید آورد، که در آن گروهی به عنوان پیمانکار، راننده، صاحبان ماشین‌های تانکر و آهنگر و غیره مشغول به کار شدند.

بعدها نیز طرح استفاده از مازوت ـ به سبب غیر بهداشتی بودن ـ کنار گذاشته شد، و نانوایی‌ها با بهره‌گیری از ابداع مشعل‌های تازه، سوخت خود را به «نفت سفید» تبدیل کردند، که به مراتب از وضع گذشته بهتر بود.

با طرح احداث لوله‌کشی گاز در شهرها، نانوایانی که در تهران در مسیر طرح

---

۱. آشنایی هر شهروند ایرانی با خطرات ناشی از پیشروی کویر و انهدام جنگلها، یك هدف فرهنگی و اجتماعی است ما، توصیه می‌کنیم کتاب جنگلها و گسترش کویرهای ایران ـ در رابطه با جامعه و فساد دولتها اثر قلمزن را حتماً بخوانید، تا از آنچه که در این مسیر بر میهنمان گذشته، آگاه گردید.

لوله‌کشی گاز قرار داشتند، وسائل سوخت تنور را، به گاز سوز تبدیل نموده‌اند، که از لحاظ بهداشت بسیار مفید و مؤثر است، و در دیگر نانوایی‌ها نیز اکنون از نفت سفید استفاده می‌شود، که تبدیل آن نیز ـ همچنانکه گفتیم ـ یك اقدام بجا و مفید بوده، و از لحاظ بهداشتی نیز خدمت به سزایی به شهر و شهروندان تهران نموده است.[۱]

۸. خاستگاه اجتماعی صاحبان نانوایی‌های تهران و کارگران نانوایی و «کاست حرفه‌ای در تهران»

در کلان شهری چون تهران، که شهروندان آن از مهاجران شهرستانی و روستایی سراسر ایران تشکیل یافته، و خانواده‌های اصیل بومی در درون سیل مهاجرت، بخصوص در چهل ـ پنجاه سال اخیر که روند شتابناکی داشته، مستحیل شده‌اند، به‌طوری‌که خانوادهٔ تهرانن «ناب و خالص» را به ندرت می‌توان یافت.

امواج مهاجران شتابنده به سوی تهران از چهار گوشهٔ کشور، سبب شده که یك نوع «کاست حرفه‌ای» از گرههای اجتماعی متفاوت و خاستگاه‌های معین، در عرصهٔ فعالیت‌های اقتصادی پدید آید، که به بروز تضاد فرهنگ شهرنشینی و شهرزیستی در تقابل با «کاست‌های حرفه‌ای» انجامیده است.

این «کاست‌های حرفه‌ای» هر یك حامل بارهای فرهنگی خاستگاه‌های اجتماعی خود هستند: بینش‌ها، کردارها، رفتارها، کنش‌های فرهنگی و گرایش‌های اجتماعی ویژهٔ آنان، در زندگی روزمرّه مردم فشارهای نامتعادلی را به وجود می‌آورد، که در فرهنگ شهرنشینی و مدنیت شهرزیستی، باز تاب‌های منفی آن، حتی در کارایی و عملکرد واحدهای مسئول نظام شهری، ضرایب بدی را بر جای می‌گذارد.

اگر بخواهیم مجموعهٔ اثرات ناخوشایند فرهنگی و اجتماعی پدیدهٔ

---

۱. در زمنیهٔ نان و فرهنگ نانوایی، تاریخچه‌ای را نگاشته‌ایم، که در کتاب «تاریخچه‌ها» زیر عنوان اطلاعات عمومی سپیده در سال ۱۳۶۷ از سوی مؤسسهٔ انتشاراتی سپیده، چاپ و نشر یافته است کسانی که علاقمند اطلاعات بیشتر در مبحث نان و فرهنگ نانوایی باشند، می‌توانند به کتاب یادشده ـ گرچه در حال حاضر نایاب گردیده و احتمالاً تجدید چاپ خواهد شد ـ مراجعه نمایند. ما، قسمتهایی از انواع نان را از همان کتاب اقتباس کرده‌ایم. جلد دوم کتاب زیر عنوان اطلاعات عمومی اشاره از سوی مؤسسهٔ نشر اشاره به زیر چاپ خواهد رفت.

«کاست های حرفه‌ای» مورد بحث و بررسی قرار دهیم از مسیر موضوع اصلی دور خواهیم شد، لیکن برای نشان دادن واقعیت وجود چنین «کاست های حرفه‌ای» به چند مورد اشاره خواهیم کرد.

تا جایی که ما در پی تحقیق بوده‌ایم، تاکنون دربارهٔ خاستگاه اجتماعی صاحبان حِرَف و مشاغل در تهران، و هم چنین در زمینهٔ «کاست حرفه‌ای» که اینان پدید آورده‌اند، پژوهشهای متدیك علمی صورت نپذیرفته است. در حالی که شناخت خاستگاه اجتماعی، مشخصات فرهنگی و مدنیت شهرزیستی بسیاری از صاحبان مشاغل، می‌تواند در تنظیم برنامه‌های آینده‌گرایانه، پروژه‌های زیر ساختی، توزیع عادلانهٔ امکانات آموزشی، طرح‌های تربیتی و اخلاقی و حلّ بسیاری از مسائل اجتماعی از جمله ترویج فرهنگ مالیاتی و دریافت مالیات‌های واقعی از صاحبان این حرفه‌ها مؤثر افتد، و بودجه سنگین ادارهٔ امور شهری از دوش خانواده‌های کم‌درآمد برداشته شود، آنان که با تشکیل «کاست‌های حرفه‌ای» بیشترین منافع را دارند، ملزم به پرداخت آن گردند.

ما، در زمینهٔ مورد بحث، تنها کتابی را که دیده‌ایم، خاستگاه کارگران تهران نام دارد، که در شهریور ۱۳۵۷ از سوی دانشکدهٔ علوم اجتماعی و تعاون «مؤسسهٔ تحقیقات و مطالعات اجتماعی» انتشار یافته، و محتوای آن، شامل شرح کلی در موضوع مورد بحث است، و یك رشته آمارهای عددی را ارائه داده، که در شناخت مسئلهٔ مورد نظر نمی‌تواند مؤثر باشد.

الف. «کاست حرفه‌ای» دارندگان مشاغل نانوایی:

۱. صاحبان نان بولکی و فانتزی: بر مبنای پژوهشهای ما، نخستین کسی که نان «بولکی» را در تهران رواج داده شخصی به نام حاج عزت‌الله شهریوری، اهل روستای شهریور، تابع شهرستان اردبیل بود.

از آن به بعد، اغلب اهالی روستای شهریور اردبیل به این حرفه روی آوردند. اکنون اکثریت صاحبان این حرفه را در تهران تشکیل می‌دهند. اینان یك نوع «کاست حرفه‌ای» به وجود آورده‌اند، که افراد خارج از خاستگاه اجتماعی آنان کمتر می‌توانند در این حرفه سرمایه‌گذاری کنند، مگر اینکه با یکی از افراد این روستا شریك گردند. به سبب سود سرشاری که عاید صاحبان این حرفه می‌شود، هر نوع موانع را به اتکای قدرت مالی از پیش پای خود بر می‌دارند. برای آگاهی از

رقم درآمد ثابت این حرفه متذکر می‌شویم شخصی را می‌شناسیم که فقط در یك چهارم یك مغازهٔ نان فانتزی سهیم است، و نسبت به یك چهارم سهم خود ماهانه «پانصدهزار ریال» به‌طور مستمر دریافت می‌نماید. این بازدهی به هیچ وجه تناسبی با سرمایه‌گذاری اولیهٔ وی ندارد. با این حساب آنهایی که یك واحد مستقل و یا چند واحد دارند، رقم درآمدشان روشن است. در حالی که سقف حقوق یك کارمند عالی رتبه از ۸۵۰۰ تومان تجاوز نمی‌کند.

۲. صاحبان نانوایی‌های بربری‌پزی: اکثراً از اهالی دو روستای «خوئین» و «سعیدآباد» زنجان هستند[1]، و بعضی از اینان صاحب چندین باب دکان نانوایی در نقاط مختلف تهران می‌باشند ـ ما نقش آنها را در دورهٔ زمامداری قوام نشان دادیم ـ تنها ده درصد بقیهٔ صاحبان این دکان‌ها، متعلق به اهالی سایر شهرهای آذربایجان و یا روستاهای مجاور در روستای یاد شده می‌باشد.

۳. نانوایان لواش‌پزی: این نانوایی‌ها نیز بیشتر به مهاجران زنجانی تعلق دارد، و تنها تعدادی از لواش‌پزی‌های زمینی ـ که شرح آن در مباحث پیشین داده شد ـ به اهالی سایر شهرستان‌های آذربایجان متعلق است.

۴. نانوایان سنگکی: صاحبان این نانوایی‌ها بیشتر از اهالی قم می‌باشند.

ب. کاست حرفه‌ای کارگران نانوایی:

۱. کارگران لواش‌پزی: این کارگران اعمّ از شاطر، خمیرگیر، کنده‌گیر و چونه‌زن، به‌طور عمده از اهالی روستاهای طارم زنجان و روستای زرین‌آباد، و برخی از روستاهای حول و حوش این روستا هستند.

ما در پژوهشهای خود، تنها در یك نانوایی لواش‌پزی زمینی ـ واقع در خیابان پاکستان، منشعب از خیابان دکتر بهشتی، به شاطری برخورد کردیم، که اهل روستایی در مجاور قریهٔ معروف «مامان» میانه بود. در گفتگو با وی دریافتیم، که تنها دو تن از اهالی میانه به شاطری لواش‌پزی زمینی در تهران اشتغال دارند، و یکی از آن دو نیز این حرفه را ترك کرده، و تنها همین شاطر از اهل میانه باقی مانده است.

---

۱. این دو روستا، مجاور هم، و در ۴۸ کیلومتری جنوب شهر زنجان و در مجاورت جادهٔ شوسهٔ زنجان ـ بیجار قرار دارد. روستای زرین‌آباد در ۳۰ کیلومتری زنجان و در کنار همین جاده قرار گرفته است. ساختمان این جاده چند سالی است به پایان رسیده، و اسفالت شده، و جزو جاده‌های درجهٔ اول کشور به شمار می‌رود.

۲. کارگران بربری‌پزی: عمدتاً از اهالی همان دو روستای «خوئین» و «سعیدآباد» هستند، و تعدادی از اهالی روستاهای مجاور آن دو روستا، به این حرفه روی آورده‌اند.

۳. کارگران سنگکی: اغلب کارگران و شاطران سنگک پزی، همچون صاحبان آنها اهل قم می‌باشند.

* * *

این فرصت را مغتنم شمرده، به کاست‌های حرفه‌ای و خاستگاه اجتماعی برخی از مشاغل تهران نیز اشاره می‌کنیم.

ج. کاست‌های حرفه‌ای و خاستگاه اجتماعی برخی از صاحبان مشاغل:

۱. خواربارفروشی‌ها: کوچندگان شهرک‌های خامنه، دریان، شبستر و زنور آذربایجان اکثر مشاغل خواربارفروشی و توزیع موّاد غذایی را در بازار و خیابان‌ها را به‌دست دارند ـ مغازه‌های دو نبش خواربارفروشی‌های تهران به آنان تعلق دارد.

۲. فرش‌فروشی: نائینی‌ها، اراکی‌ها، قمی‌ها، تبریزیها و کاشانی‌ها و تعدادی از کوچندگان زنجان در بازار و خیابان‌ها، فروش فرش‌های دستباف را در اختیار دارند، بازرگانان صادر کنندهٔ فرش نیز عمدتاً از میان اینان برخاسته‌اند.

۳. تعدادی از اهالی قریهٔ بزرگ «مهربان» سراب آذربایجان به گونی فروشی و چتایی روی آورده‌اند.

۴. اهالی قریهٔ مجدآباد فراهان، نسخه پیچی و ادارهٔ امور فروش داروخانه‌های تهران را به انحصار خود در آورده‌اند، و بعضی از آنان نیز داروخانه‌هایی را اجاره نموده، و رأساً اداره می‌نماید.

۵. نطنزی‌ها نیز، عمدتاً بنگاه‌داری و سرایداری کالاهای بازرگانی را در سراهای تهران به‌عده گرفته‌اند، و کارگران این بنگاهها و سراها نیز اغلب نطنزی هستند.

۶. شیرینی پزی‌ها و قنادی‌های تهران از چندین دههٔ پیش در اختیار یزدی‌ها و آذربایجانی‌ها بود، و به تدریج افراد دیگری نیز از شهرستانها به این کار اشتغال دارند، با وجود این اکثریت با آذربایجانی‌ها می‌باشد.

۷. بسازو بفروش‌های تهران نیز که در چندین دههٔ پیش اکثریت آنان را یزدی‌ها تشکیل می‌داد، چون افراد شاغل در این رشته تابع نظام امور صنفی

نیستند، و کار آنها نیز در سطح شهر پراکند و گسترده است، و از سویی سود سرشار و سرسام‌آوری دارد، افراد متفرقه به این حرفه روی آورده‌اند.[۱]

۸. اهالی روستاهای ترك زبان قزوین نیز سرایداران فرش‌های دستباف هستند، و نگهداری فرش‌های بازرگانان صادر کنندهٔ فرش با آنهاست.

د. خاستگاه‌های اجتماعی برخی از کارگران

اهالی روستاهای تار و کشار نطنز ـ قصابهای تهران یا سلاّخی گاوی را در اختیار دارند.

* * *

در پیرامون کاست‌های حرفه‌ای و خاستگاه‌های صاحبان مشاغل که برای نخستین بار مطرح کرده‌ایم باید این توضیح را بدهیم، که طرح موضوع به این صورت، به مفهوم یك قاعدهٔ کلی و قطعی نیست، بلکه نظر ما از طرح آن بیشتر بر این محور دور می‌زند، که برای شناخت ویژگی‌های شهر تهران، اقتصاد معیشتی طیف وسیعی از شهروندان تهرانی، ساختار فرهنگی و اخلاقی صاحبان مشاغل و حرفه‌هایی که خاستگاه واحدی دارند، و تاثیر آن بر زندگی اجتماعی مردم، تحقیقات اجتماعی گسترده‌ای از سوی صاحب نظران، کارشناسان و پژوهشگران متخصص صورت پذیرد و نتایج حاصله می‌تواند در بسیاری از برنامه‌ریزی‌های شهری و پاسخگویی به نیازهای حیاتی شهروندان تهرانی و کشف انگیزه‌های مهاجرت اهالی روستاها و شهرهای معینی از ایران و زمینه‌های از پیش آمادهٔ اشتغال آنان، به برنامه ریزان کشور کمك و یاری برساند.

---

۱. شخصی را می‌شناسیم که تا ۱۵ـ۲۰ سال پیش بساط پارچه فروشی در کنار جرز یکی از مغازه‌های بازار تهران می‌گسترد، بعد از روی آوردن به حرفهٔ بساز و بفروشی، میلیونها ثروت به‌هم‌زده، با اینکه برای چند پشت نیز زندگی تأمین شده‌ای دارد، باز هم نمی‌تواند به زندگی راحت خود ادامه دهد، و هم اکنون در یکی از خیابان‌های تهران بیست دستگاه خانه می‌سازد.

با شخص دیگری در جریان تحقیق خود روبرو شدیم، که اقامت کشور سوئد را داشت ـ احتمالاً حقوق پناهندگی هم می‌گیرد ـ با این حال در تهران به این کار پر سود اشتغال دارد.

فصل سوّم

پیشینهٔ تاریخی امنیت (انتظامات) شهری تهران

۱. نگاهی به انتظامات و امنیت شهری تهران در روزگاران پیشین
۲. نقش اجتماعی لوطیان تهران و رابطهٔ پنهانی آنان با کلانتران شهر
۳. تأسیس ادارهٔ پلیس تهران در عهد ناصرالدین شاه
۴. نظمیهٔ تهران در زمان سلطنت مظفرالدین شاه و آستانهٔ مشروطیت
۵. رابطهٔ پدیدهٔ مشروطیت با انتصاب یپرم‌خان به ریاست نظمیهٔ تهران
۶. یپرم کی بود؟ و نقش او در مقام رئیس نظمیه تهران چی و چگونه بود؟
الف: بیوگرافی کوتاهی از یپرم
ب: ریشهٔ حزب راستگرای داشناکستیون از کجا آب می‌خورد؟
ج: همدستی یپرم در ایجاد فاجعهٔ پارک اتابک و قتل‌عام مجاهدین تبریز و تیرخوردن ستارخان
د: نقش یپرم در تخته بند کردن مجلس دوره سوّم، تعقیب و دستگیری آزادیخواهان
۷. نظمیه تهران و مستشاران سوئدی
۸. کمیته مجازات و مجموعه تلویزیونی هزاردستان
۹. شهربانی تهران و امنیت اجتماعی در عصر رضاشاهی

۱. نگاهی به انتظامات و امنیت شهری تهران در روزگاران پیشین

در متون کتابها وادبیات فارسی و دواوین شعراء با واژه‌هایی چون داروغه، شحنه، محتسب، عسس، گزمه، شبگرد، شاطر، میرشب، و یا کلمات ترکیبی مانند داروغه‌خانه، ورچین ورچین، بگیرو ببند، یا قاضی‌الحاجات و غیره برخورد می‌کنیم، که در روزگاران پیشین در زمرهٔ اصطلاحات متداول عامّهٔ مردم بوده، و امروزه در محاورات روزمره دیگر کسی از این واژه‌ها نمی‌شنود، و اکنون در فرهنگ عمومی، مردم با واژه‌هایی نظیر پلیس راهنمایی، افسر کشیك، کلانتری، آگاهی، پاسگاه و غیره آشنایی دارند، و مفاهیم ذهنی یا مضمون اجتماعی و علت ساختاری آنها را نیز می‌دانند.

بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم، در پی تکامل اجتماعی شهری و پویش شهرنشینی سازمان‌ها و مشاغلی پید آمده‌اند، که در گذشته راه و رسم دیگر و عناوینی خاصی داشته‌اند، و شهروندان کم سن و سال تهرانی آگاهی چندان دقیقی از عملکرد و چگونگی فعالیت آنها ندارند.

در این مبحث کوشش ما این است، که طرحی ـ ولو کمرنگ ـ از پیشینه و نحوهٔ فعالیت و خدمات روزمرهٔ دستگاهی که امنیت شهری را در تهران بر عهده داشت، ارائه دهیم.

در روزگار گذشته ادارهٔ امور امنیتی شهر به عهدهٔ داروغه بود، که زیر نظر اداره‌ای به نام «دیوان بیگی» ـ ادارهٔ حکومتی ـ فرمانداری ـ که در رأس آن «بیگلربیگی» (فرماندار حاکم) قرار داشت، انجام وظیفه می‌کرد، و واحدهایی که در اختیار داروغه بود، محتسب، عسس، شحنه، گزمه و شبگرد نامیده می‌شدند.

چهار سوق شهرها، مرکز عملیات و فرماندهی شبانهٔ داروغه محسوب می‌شد، و هم اکنون چهار سوق بزرگ تهران واقع در بازار تهران یادمان بازمانده از دورانی است که مقر شبانهٔ داروغه‌های تهران بود.

میرشب، نیز یکی از مناصب مهم کشوری بود، و دارندهٔ چنین مقامی از شأن و احترام ویژه‌ای برخوردار بود، و چنانکه از عنوان آن پیداست، میرشب، حاکم شبانهٔ شهر بود. او بود که رمز «اسم شب» را تعیین می‌کرد، و هر کسی که به اقتضای شغلی یا هر دلیل دیگر مجاز به تردّد شبانه بود، رمز اسم شب به وی داده می‌شد، که بتواند در ساعات ممنوعه در شهر رفت و آمد نماید.

هر شهر فقط دارای یك منصب «میرشبی» بود، و بنا به نوشتهٔ اعتماد السلطنه مؤلف کتاب المآثر و الآثار در چهل سال اول پادشاهی ناصرالدین شاه، افراد زیر به ترتیب سمت «میرشب» تهران را عهده‌دار بوده‌اند.

میرزا فضل‌الله‌خان تفرشی، میرزا جعفرخان (پسر وی) و آقا علی اکبر تبریزی.

هم چنین مؤلف المآثرو الآثار اسامی «بیگلربیگی»های تهران را در چهل اول سلطنت ناصر الدین شاه، بدینگونه معرفی کرده است:

عیسی‌خان قاجار بیگلربیگی، نواب اردشیر میرزا رکن‌الدوله، نواب محمدتقی میرزا نصرت‌الدوله، نواب کامران میرزا نایب‌السلطنه (فرزند ناصر الدین‌شاه).

هر بیگلربیگی، یا حاکم تهران، پیشکار یا معاونی داشت که آن روزها وزیر نامیده می‌شد. ـ میرزا عیسی وزیر یا میرزا محمودوزیر، از وزرای مشهور تهران بودند، که بعضی آثار از آنان بجا مانده، و کوچه میرزا محمود وزیر هنوز هم وجود دارد. ـ

کلانتر شهر زیر نظر وزیر تهران خدمت می‌کرد، و هر محله نیز کدخدایی داشت، که دستورات کلانتر را به اجرای می‌گذاشت و مجموع صاحبان این عناوین، سازمان «دیوان بیگی» را تشکیل می‌داد، که مسئولیت حفظ نظم شهر به عهدهٔ آنان بود. دستگیری بزهکاران، تنبیه خاطیان در قلمرو مسئولیت آنان بود، و امور مربوط به شهرداری نیز که آن روزها «احتسابیه» نامیده می‌شد، دخالت می‌کردند.

* * *

در آن روزگاران نظم و نسق حفظ امنیت شهر در شب بدینگونه بود، هر شب سه ساعت پس از غروب آفتاب ـ معمولاً ۸ شب ـ در میدان ارگ طبّالان مخصوص

طبل ها را می نواختند. برخاستن صدای طبل ها به این معنی بود، که کسبهٔ بازار بایستی تا یك ساعت بعد از شنیدن صدای طبل ها، دکان ها و مغازه را تعطیل کنند ـ نواختن این طبل ها را اصطلاحاً ورچین ورچین می گفتند ـ یك ساعت پس از «ورچین ورچین» بار دیگر طبل ها همراه با شیپور به صدا در می آمدند، که آن را «بگیرو ببند» می نامیدند، بعد از «بگیر و ببند» دیگر کسی حق عبور و مرور از بازار و حوالی آن را نداشت، و داروغهٔ شهر در محل فرماندهی شبانهٔ خود در چهار سوق شهر مستقر می شد، و آمادهٔ دریافت گزارش ها و رسیدگی به وضعیت بزهکاران و دستگیرشدگان می گردید.

در آن زمان چون تهران فاقد نیروی برق بود، شبها، تاریکی مطلق بازار ار فرا می گرفت، و به همین سبب نگهبانی از بازار و کالاهای تجارتی اهمیت بسزایی داشت. در نتیجه به محض انعکاس صدای طبل و شیپور «بگیر و ببند» یك عده از گزمه ها و شبگردهای مشعل به دست در داخل بازارها به حرکت در می آمدند، و عدهٔ دیگر نیز در پشت بام های بازار به گشت شبانه و نگاهبانی می پرداختند، و گشتی های پشت بامها با صدای «یا قاضی الحاجات» به همدیگر ندای آشنایی می دادند، کلمهٔ «یا قاضی الحاجات» چنان به گوشها آشنا بود، که در بعضی از شهرهای ایران، مأمورین انتظامی را «قاضی الحاجات» می نامیدند.

میرشب نیز در مقر «دیوان بیگی» حضور می یافت، و سرگرم رسیدگی به امور امنیت شبانهٔ شهر می گردید.

همزمان با اعلام «بگیر و ببند» دروازه های پایتخت نیز گشوده می شد. گزمه ها، شحنه ها، عسس ها مشغول نگهبانی می شدند.

داروغه ها افراد بی رحم، سنگدل و شقاوت پیشه بودند، احکام بسیار سخت می دادند، التماس مقصرین در دل سخت آنان بی اثر بود.

چارلز جیمز ویلس مؤلف کتاب ایران آنطور که هست دربارهٔ برخورد داروغه ها با بزهکاران و حدود اختیارات آنان چنین می نویسد:[1]

داروغهٔ هر شهر و یا رئیس پلیس آنجا به احکام بسیار سخت حکم می کند، و خود آنها بسیار سخت دل و قسی القلب هستند، که به هیچ وجه التماس مقصرین را

---

۱. این کتاب با ترجمهٔ سید عبدالله، و ویراستاری جمشید دودانگه و مهرداد نیکنام و تغییر عنوان، زیر نام تاریخ اجتماعی ایران ـ در عهد قاجاریه از سوی مؤسسهٔ انتشاراتی زرین در سال ۱۳۶۳ تجدید چاپ گردیده است.

مقرون اجابت نمی‌دادند، و از خوشبختی آن که مشارالیهم فقط همین قدر مأذون هستند که مردمان اراذل و مستان را تنبیه و سیاست بنمایند، و از جهت تمام مقصرین یك تنبیه معین نموده‌اند، و آن این است که مقصر بدبخت را چوب می‌زنند و غذا نمی‌دهند، ولی هر گاه مقصر ایشان قدری صاحب ثروت باشد، در آن وقت مادامی که مشارالیه پول خرج می‌کند، ایشان با او مانند مهمان رفتار می‌نمایند، و همین که پول او تمام شد، آن وقت با او همانطور رفتار می‌کنند که با مقصر می‌کنند. در ایران مقصر را بسیار بد می‌گذرد، و در اول کار هر چه پول و یا لباس داشته باشد باید تسلیم داروغه نماید، و پس از آن هم پاهایش را مغلول[1] و گردنش را زنجیر کرده، و در محبس بسیار تنگی که شبیه مسکن جانوران است در نزد محبوسین محبوس می‌گردد... خلاصه داروغه شهر همین قدر که شخص مقصر را دستگیر و آنچه شاید و باید از او مأخوذ داشت و در کمال اطمینان مطلع گردید که حالا نباید مقصر مزبور چیزی داشته باشد در آن وقت او را از زندان بیرون آورده و فرار می‌دهد، ولی داروغه اگر اطمینان کامل و صحیح داشته باشد، که هنوز مقصر را از مال و منال رمقی باقی است، آن‌وقت به مقصّر یادآور می‌شود اگر می‌خواهی که از قید و زنجیر مستخلص گردی، آنچه که داری بیاور و با هم نصف کنیم، چنانچه مقصر به خواست داروغه گردن ننهد، فی‌الفور او را به حاکم شهر تسلیم می‌دارد و معلوم است که حاکم شهر مقصر مزبور را یا مورد شکنجه و تنبیه و یا محبوس می‌دارد.

خلاصه داروغهٔ هر شهر به قدرت بی‌مروت است که حتی از عارض هم رشوه مأخوذ می‌دارد و اغلب اتفاق می‌افتد که عارض مشارالیه چون رفتار داروغهٔ بی‌مروت را نسبت به محبوسین به درجهٔ بسیار سخت ملاحظه می‌کند فی‌الفور مبلغی پیشکش او می‌کند، که او یکی از آن بدبخت‌ها را مستخلص سازد، و همین رفتار ناگوار مشارالیه اسباب آن گردیده است که تقریباً هیچ یك از رعایای ایرانی در مقام نزاع و غیره به آنها رجوع نمی‌نمایند، و از خوشبختی نوعی اتفاق افتاده است که داروغه مشارالیه به غیر از دزدان و غارتگران و قماربازان و مستان و زنان فاحشه به کس دیگری قادر نیست که تحکّم و تنبیهات لازمه را مجری دارد.[2]

* * *

---

۱. مغلول، کسی که غل و زنجیر به گردنش انداخته شده و دستش نیز بسته باشد، هم چنین به کسی که سخت تشنه باشد نیز اطلاق می‌گردد.

۲. مأخذ پیشین، صفحات ۸۳ ـ ۸۵.

با وجود شیوه‌های خشن و بی‌رحمانه‌ای که داروغه‌ها در اجرای مقررات قانونی با بزهکاران و خاطیان اجتماعی از خود نشان می‌دادند، و نمونهٔ آن را مؤلف کتاب ایران آنطور که هست خود دیده و به تصویر کشیده، و ما در سطور پیشین به نقل آن پرداختیم، در هر یك از محلات تهران اجامر و اوباش و الواطی عرض وجود می‌کرند، که داروغه‌ها و کلانتران را یارای مقابله با آنان نبود.

این اجامر و اوباش، یکّه تازان محلات تهران به شمار می‌رفتند، و هر یك در حریم محلهٔ خود، برای خویش «کیابیا» و نوچه‌هایی داشتند، و اغلب از راه «باجگیری» سیورسات زندگی را فراهم می‌نمودند، و از حمایت اشراف و اعیان نیز برخوردار بودند. بعضی از پیشکسوتان «بزن بهادرها» و «قداره بندان» نیز عنوان لوطیان محلات را داشتند و داستان لوطیگری برخی از اینان، زبانزد مردم بود، و هریك به فراخور شهرت و پیشکسوتی خود، احترامی آمیخته به ترس در نزد اهالی محلهٔ خویش داشته‌اند. از آن جمله لوطی صالح در گذری به همین نام (هنوز هم با همان مشخصه دوران قدیم در شرق بازار عباس‌آباد تهران باقی مانده) زندگی می‌کرد، و از لوطیان سرشناس تهران به شمار می‌رفت، و در نزد مردم حتی اعیان و اشراف روزگار خود تقربی داشت.

در ایام سوگواری و روزهای تاسوعا و عاشورا، که دسته‌های عزادار در محلات تهران به راه می‌افتاد، گروه لوطیان و اجامر در رأس دسته‌ها قرار می‌گرفتند، و در واقع گردانندگان اصلی آنها بودند. چون محلات تهران با همدیگر اختلاف داشتند و علت اصلی آن نیز عقده‌هایی بود از داستان کهنهٔ «حیدری - نعمتی»، که گاهی حق تقدم در ورود دسته‌ها به اماکن متبرکه ـ نظیر امامزاده یحیی ـ سبب، «سرگشایی» این عقده‌های قدیمی می‌شد، و نزاع‌های دسته جمعی به وجود می‌آورد.

اعتماد السلطنه، در روزنامهٔ خاطرات، ضمن وقایع ششم محرم ۱۳۰۲ قمری، از اجامر و الواط عهد ناصرالدین شاه چنین یاد کرده است:

«... در مراجعت در بین راه، به دستهٔ الواط سرچشمه برخوردم که با قمه و چوب و چماق سینه زنی می‌کردند، مهمتر پدر سوختهٔ من، که جلو بود، می‌خواست راه را باز کند، او را کتك زیاد زدند، از ترس، از درشکه پایین آمدم، به سوراخ زیر دکان پناه بردم تا حضرات رفتند، آن وقت آهسته بیرون آمدم...»[1]

---

۱. مأخذ پیشین، صفحهٔ ۳۲۴.

اعتماد السلطنه در جای دیگر از محرم سال ۱۳۰۴ اینگونه یاد نموده است:

«هنگام رفتن به روضه خوانی امین‌السلطان با یك دسته‌الواط که با قمهٔ برهنه "شاخسین و اخسن" گویان می‌آمدند، مواجه می‌شود، و همینکه آنها را می‌بیند، فرار کرده، به اتاقی پناه می‌برد. میزا ملکم خان ناظم‌الدوله نیز با او بوده است...»[1]

عبدالحسین انصاری در کتاب زندگانی من نقش اجتماعی اوباشان و اجامر را در اواخر دوران قاجاریه چنین به تصویر کشیده است:

«... هر محلّه‌ای در حقیقت در دست یك عده اوباش بود که بیشتر قداره بند بودند، و بعضی اوقات، اینها مست می‌کردند، و یا خودشان را به مستی می‌زدند و با قمهٔ برهنه اقبال اقبالِ فلان می‌گفتند، و رعب و وحشتی در دل مردم ایجاد می‌کردند، نه پلیس بود نه داروغه‌ای که جلو این اشخاص مزاحم را بگیرد.

الواط، شب در کوچه‌ها عربده می‌کشیدند و کسی جرأت نداشت از خانه‌اش بیرون برود، گاهی صدای گزمه‌ای از دور شنیده می‌شد که داد می‌زد، آی سیاهی، کیستی؟... الواط محلهٔ ما، در اتاقهای مخروبه و دالانهای تاریك نیمه تمام، چه فسق و فجوری مرتکب می‌شدند، تنها خدا آگاه است.

اینجا پاتوق قمار بازهای محلهٔ ما بود، اینجا پردهٔ عصمت‌ها دریده می‌شد...»[2]

* * *

شهروندان تهران روزگاری بس دراز در پناه ظلمت گستر قلدر بازی‌های اوباشان و لوطیان و رفتار خشن و بی‌رحمانهٔ داروغه‌ها، گزمه‌ها، شحنگان زندگی را بسر آوردند، تا اینکه ناصرالدین شاه در سال‌های ۱۲۷۷ تا ۱۲۸۷ به دلیل بروز قحطی و بیماری و با هرج و مرج و ناامنی که در تهران پدید آمد، متوجه شد بدون وجود یك سازمان منظم پلیسی قادر به حفظ امنیت نخواهد بود، به فکر تأسیس ادارهٔ پلیس برآمد که در مباحث بعدی به شرح آن خواهیم پرداخت.

۲. نقش اجتماعی لوطیان تهران و روابط پنهانی آنان با کلانتران شهر

دکتر هینریش بروگش سفیر پروس (آلمان) در کتاب خود به نام سفری به دربار سلطان صاحب‌قران (۱۸۶۱ـ۱۸۵۹) دربارهٔ نقش اجتماعی لوطیان چنین می‌نویسد:

---

۱. همان مأخذ، صفحهٔ ۴۵۹.

۲. مأخذ یاد شده، صفحهٔ ۴۲ ـ ۴۳ به اجمال، نقل از جلد سوم تاریخ اجتماعی ایران، راوندی، صفحهٔ ۵۹۲.

از همهٔ طبقات خطرناکتر طبقهٔ لوطی‌ها و جاهل‌های محلات تهران است. آنها دائماً درصدد سوء استفاده هستند، و به محض اینکه مورد برای اعتراض پیش‌آید و دکان‌ها و بازارها بسته شوند، آنها دور هم جمع می‌شوند و به راه می‌افتند و شروع به غارت اموال مردم و حمله به خانهٔ پولداران می‌کنند و گاهی معترض زنان و کودکان هم می‌شوند. آنها در زمان آرامش و ثبات، زندگی خود را از راه باج‌گیری و قداره‌کشی تأمین می‌کنند و در زمان شلوغی هم به جماعت مخالف ملحق می‌شوند و در لباس آنها به چاپیدن و غارت اموال مردم می‌پردازند و با این کار لطمهٔ بزرگی هم به مخالفان می‌زنند. لوطی‌ها کار ندارند، روزها یا خوابند و یا در کوچه‌ها و بازار و سرگذرها به ولگردی مشغولند ولی شبها بیکار ننشسته، دست به دزدی و قاچاق می‌زنند. از بین بردن آنها برای دولت و مقامات انتظامی قاعدتاً نباید کار دشواری باشد، ولی مشکل اینجاست که بیشتر اوقات، خود مقامات انتظامی هم با لوطی همدست و شریك و باج‌بگیر از آنها هستند، چنانکه در اوایل ماه فوریهٔ سال ۱۸۶۱ بود که معلوم شد کلانتر تهران، محمود خان، که در حدود هفتاد سال داشت و از سی سالگی مشغول خدمات دیوانی شده بود با دسته‌ای از لوطی‌ها محرمانه ارتباط دارد، و از آنها مرتب باج و رشوه می‌گیرد و در نتیجه معترض اقداماتشان نمی‌شود. وقتی مدارك ارتباط محمود خان کلانتر را ناصرالدین شاه دید، آنقدر عصبانی و خشمگین شد که دستور داد سر محمود خان را در حضور خودش ببرند. سپس جسد او را هم به دم یك قاطر بستند و دور شهر برای عبرت دیگران گرداندند. البته این مجازاتی هولناك و وحشیانه بود، ولی چاره‌ای نیست، در مقابل یك جنایت هولناك و حشیانه باید مجازات شدید و سخت هم باشد که موجب عبرت دیگران شود و از نظایر آن جلوگیری کند، و در این موارد فقط ترس و وحشت است، که ممکن است لوطی‌ها و جنایتکاران را از کار خود باز دارد، ولی ناگفته نماند که همراه محمود خان عدّه‌ای از لوطی های همدست او هم مجازات شدند و سر آنها را بریدند. در میان لوطی‌های اعدام شده یك لوطی بود که قبلاً به خاطر شرارت و دزدی هر دو دست او را قطع کرده بودند، و با این حال به کار خود ادامه می‌داد و با ارتباط نزدیك با کلانتر، با خیال راحت هر کاری را که می‌خواست انجام می‌داد.[1]

* * *

---

۱. مأخذ اشاره شده ـ صفحهٔ ۱۸۷، جلد اول این کتاب توسط مهندس حسین کردبچه به فارسی ترجمه شده، و مؤسسهٔ اطلاعات در سال ۱۳۶۷ آن را منتشر نموده است.

باید در نظر داشت، میرزا تقی‌خان امیر کبیر پس از احراز مقام صدارت، یکی از نخستین پیشگامان استقرار نظم و امنیت در تهران بود. او به هنگام سفارت چهار ساله‌اش در کشور عثمانی، با ادارات دولتی آن کشور آشنا شده بود، برای ایجاد نظم و امنیت در تهران دستور داد، حدود چهل قراولخانه ـ به مفهوم امروزی کلانتری یا پاسگاه انتظامی ـ در نقاط مختلف تهران دایر گردد، و همین برنامه را در سایر شهرهای بزرگ ایران نظیر مشهد، اصفهان، شیراز و تبریز نیز به‌مورد اجرا گذاشت.

منتها توطئهٔ دشمنان ملّی اجازه نداد که این شخصیت اصلاحگرا به خدمات خود ادامه دهد، و آروزهای ملی را برآورده سازد. چنانکه می‌دانیم، او بر اثر سعایت رجال بیگانه‌خواه از صدارت عزل و به کاشان تبعید گردید، و در باغ فین کاشان به دست یکی از توطئه‌گران به نام حاج علی‌خان حاجب‌الدوله رشتهٔ حیاتش از هم گسیخته شد.

بعد از وی میرزا آقاخان نوری فراماسونری که تابعیت انگلستان را داشت به صدارت منصوب گردید، و از محرم سال ۱۲۶۸ تا محرم ۱۲۷۵ هجری قمری زمام کشور را به‌دست گرفت. او همزمان با انتصاب خود به صدارت از سفیر انگلیس کتباً درخواست کرد، تابعیت او را تا زمانی که در صدارت باقی است به حال تعلیق درآورد، و سفیر انگلیس، آن جملهٔ معروف را که در تاریخ ایران به عنوان مظهر حقارت ملی ثبت گردیده، در حاشیهٔ درخواست او نوشت، بدین مضمون: «این احمق نمی‌داند که تابعیت انگلیس به صد تاج کیانی می‌ارزد.»

دوران صدارت این مزدور بیگانه ـ که نوادگان و نبیرگانش تا همین چندی پیش زیر نام خانوادگی خواجه نوری بر ملت ایران تبختر می‌فروختند ـ یکی از سیاهترین ادوار تاریخ ایران در عصر قاجار به شمار می‌رود. رشتهٔ امنیتی که میرزاتقی‌خان امیرکبیر پایه‌گذاری کرده بود از هم گسست، و بسیار از اقدامات اصلاح طلبانهٔ وی به حال خود رها شد و لوث گردید. امنیت شهری مختل شد. لوطیان و اجامر و اوباشان محلات تهران زشت کاری‌های خود را از سر گرفتند و با همدستی کلانتران عرصه را بر مردم تنگ کرده، جان و مال و ناموسشان را مورد تجاوز قرار دادند.

پس از وی، میرزا محمدخان سپهسالار، که قبلاً فرماندهی کشیکچی‌ها را به‌عهده داشت، و از رجال هم جنیس باز به شمار می‌رفت، به قدرت رسید، و به

رغم کوشش‌هایی که برای ایجاد امنیت و حفظ نظم کرد، کاری از پیش نبرد.

پس از میرزا محمدخان سپهسالار، جای وی را فراماسونر سرشناس دیگری به نام میرزا حسین‌خان سپهسالار ملقب به مشیرالدوله گرفت. وی در سال ۱۲۸۴ هجری قمری به مقام صدارت رسید، وبه ظاهر سعی می‌کرد که چهرهٔ خدمتگزار و اصلاح طلب و تجدد خواه از خود ارائه دهد و مسجد سپهسالار، که در نظام جمهوری اسلامی «مدرسهٔ عالی شهید مطهری» نام گرفته، از آثار اوست[1] لیکن این فراماسونر دلبستهٔ انگلستان مأموریت دیگری داشت که زمینه‌های اجتماعی را برای پیشبرد مقاصد امپریالیستها آماده‌تر سازد. بعضی از اهل قلمان بی‌نظر درست به همین علت که آماج‌های سیاسی او ناشناخته مانده، وی را به سبب برخی کارهای سطحی و روبنایی ستوده‌اند.

م. حسن بیگی تدوینگر کتاب تهران قدیم در مبحث «استقرار نظم و ایجاد ادارهٔ نظمیه» به هنگام بحث از زمامداری میرزا حسین‌خان سپهسالار «مشیرالدوله»[2] به ستایش از خدمات وی پرداخته و نوشته است:

«... اشتیاق زیادی به تغییر وضع سیاسی ایران داشت، و یکی از مهم‌ترین اقداماتش ایجاد تشکیلات نوین دادگستری به منظور احقاق حق مردم بود.»

---

۱. ساختمان سابق مجلس شورای ملی و نیز محل فعلی کتابخانه شماره یك، از مجموعهٔ بناهای او می‌باشد.

۲. در میان رجال دوران معاصر ایران شش تن لقب مشیرالدوله داشته‌اند، که هر شش تن از مؤسسین یا اعضای لژهای فراموشخانه و فراماسونری ایران بوده‌اند، و اعمال و خدمات آنان تنها در جهت حفظ منافع و پیشبرد مقاصد انگلستان بوده، این شش تن عبارتند از:

۱. مهندس میرزا جعفرخان مشیرالدوله، در شهر لندن به عضویت فراماسونری درآمد، سالها سفیر ایران در عثمانی و برخی مقامات عالیهٔ دیگر بود؛

۲. شیخ محسن خان معین‌الملك (مشیرالدوله) مستشار ایران در پاریس، وزیر مقیم در دربار انگلستان، ۱۸ سال سفیر ایران در عثمانی؛

۳. یحیی معتمدالملك (مشیرالدوله) برادر میرزا حسین خان سپهسالار، چهارمین شوهر عزت‌الدوله خواهر ناصرالدین شاه؛

۴. میرزا حسین خان سپهسالار مشیرالدوله؛

۵. میرزا نصرالله خان نائینی «مشیرالدوله» صدر اعظم عصر استبداد، کسی که با گرفتن ده هزار پوند لیره، به صورت مجلس مرزی سیستانی رسمیت داد، و حقوق ایران را از بین برد، و قرارداد نفت دارسی نیز به‌دست وی منعقد شد.

۶. میرزا حسن خان‌پیرنیا «مشیرالدوله» فرزند میرزا نصرالله خان نائینی، عامل سرکوب قیام خیابانی و نهضت جنگل.

و به دنبال مطلب بالا از زبان و قلم گروهی از صاحب نظران!! ـ بی‌آنکه مأخذ نوشتهٔ خود را ارائه دهد و هویت آنان را معرفی کند ـ می نویسد:

«... نکتهٔ مثبت ایام زمامداری میرزا حسین خان، تدوین و تنظیم نخستین قانون اساسی ایران در روزگاران قبل از مشرطیت و قانون نامهٔ مکمل آن در ده اصل است، که طی آن تصریح شده بود جان، مال، عرض و ناموس قاطبهٔ اهالی ایران باید از هرگونه تجاوز و تعدی محفوظ ماند.»

«هم چنین طبق این قانون حق دخالت در کارهای قضایی از کلیهٔ مقامات اجرایی سلب و عهدهٔ دادگستری گذاشته شده، و اختیارات وضع قانون نیز از قوهٔ اجرایی مجزا گردد.»[1]

به رغم ستایش مؤلف کتاب تهران قدیم، دوران زمامداری میرزا حسین‌خان سپهسالار جزو «عصر بی‌خبری» و «عصر امتیازات» به شمار می‌آید، و انگیزهٔ برنامه های روبنایی این شخصیت ماسونیك ریشه در استراتژی و آماج های سیاسی دیپلماسی انگلستان داشت، و هیچ یك در خور دفاع و توجیه نمی باشد. محتوای کتاب اجازهٔ پرداختن به جزئیات آن را در این مقال نمی‌دهد، همین قدر می توان اشاره کرد، که دولت ایران به توصیه و تأکید وی امتیازی به رویتر داد، که تمام منابع تولید ثروت کشور پهناور ایران را به مدت هفتاد سال شامل می شد.

واگذاری همهٔ منابع ثروت ایران به‌وسیلهٔ میرزا حسین‌خان سپهسالار «مشیرالدوله» با کمك و همیاری میرزا ملکم‌خان «ناظم الدوله» و مؤسس و رئیس فراموشخانه و فراماسونری در ایران به «بارون ژولیوس رویتر» حتی برای خود انگلیسی ها و سیاستمداران آن کشور باور ناکردنی بود. باید بگوییم که رویتر دارندهٔ امتیاز نیز عضویت فراماسونری انگلستان را داشت.

میرزا حسین‌خان سپهسالار، بعد از یك دورهٔ طولانی صدارت، در اوایل ماه شوال سال ۱۲۹۷ هجری قمری از مقام خود معزول گردید و مدتی به‌صورت تبعید در قزوین بسر برد، سپس به حکومت خراسان و نیابت تولیت آستان قدس رضوی منصوب و عازم مشهد گردید.

اعتمادالسلطنه در کتاب منتظم ناصری نوشته است:

«میرزا حسین‌خان سپهسالار والی مملکت خراسان در ۲۱ ذی حجه ۱۲۹۸ به

---

۱. مأخذ یاد شده، صفحهٔ ۲۳۸.

مرض دردپا و سوء مزاج در سن ۵۷ سالگی دعوت حق را لبیك گفت.»

دربارهٔ مرگ سپهسالار، مورخان عصر قاجار سعی کرده‌اند، آن را طبیعی جلوه دهند، در حالی که سپهسالار پس از ورود به مشهد اولین کاری که کرد، ساختن مقبره‌ای برای خودش بود، و معروف است که تعجیل او در این کار بیشتر از آن جهت بود که می‌دانست عاقبت ناصرالدین شاه او را به قتل خواهد رساند.[1]

* * *

فاصلهٔ دهساله ۱۲۷۷ ـ ۱۲۸۷ هجری قمری از ادوار دهشتبار پادشاهی ناصرالدین شاه به شمار می‌رود. در این دهسال قحطی و مجاعه چهرهٔ وحشتناك خود را با بی‌رحمی تمام به مردم ایران نشان داد، و به دنبال آن بیماری وبا بروز کرد و تلفات سنگین و بی‌حسابی به‌بار آورد.

استویك نمایندهٔ سیاسی انگلستان در سال ۱۸۶۱ (۱۲۷۸ قمری) راجع به قحطی تهران چنین می‌نویسد:

«در ۲۸ ماه فوریه که شاه از عمارت ییلاقی به تهران مراجعت می‌نمود، با چشم خود مشاهده می‌کرد که چندین هزار مرد و زن گرسنه و بینوا اطراف دکان‌های نانوایی را احاطه نموده، آه و نالهٔ آنها بلند است. شاه از مشاهدهٔ این اوضاع وحشت زده شد و به قصر خود رفته حکم داد، درهای عمارت قصر را محکم بستند. روز دیگر، ازدحام مردم زیاد شد، بالاخره شاه غضبناك شده، دستور داد کلانتر شهر را به طناب انداختند، روز دیگر، لباس قرمز پوشیده بر تخت سلطنت جلوس کرد، باز ازدحام مردم تخفیف پیدا نکرده بود.»[2]

این کلانتر که در متن نوشتهٔ نمایندهٔ سیاسی انگلیس اشاره شده، همان محمودخان نوری است، که بعد از افشای رابطهٔ وی با لوطیان و اوباشان شهری به دستور ناصرالدین شاه به طرز فجیعی به قتل رسید، و به‌دنبال اعدام کلانتر، هر روز گروهی از کدخدایان محلات تهران را تنبیه می‌کردند، و این مسئله تا حدودی باعث تخفیف ناآرامی‌ها شد.

متعاقب این بلوا و افشای رابطهٔ کلانتر شهر با لوطیان و اوباشان شاه تصمیم گرفت برای مقابله با شرایط اضطراری و سرکوب سریع مردم بستوه آمده، یك سازمان متشکل امنیت شهری تشکیل دهد، که در مبحث بعدی به شرح آن خواهیم پرداخت.

---

۱. عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، صفحهٔ ۵۷.

۲. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ج ۲، صفحهٔ ۷۵۷ ـ ۷۵۸.

۳. تأسیس ادارهٔ پلیس تهران در عهد ناصرالدین شاه

مؤلف کتاب المآثروالآثار دربارهٔ ایجاد پلیس می نویسد:

این اداره در دولتهای مغرب زمین و ینگی دنیا اهمیت عظمیٰ دارد، و حتی در دولت انگلیس اگر کسی بر پلیس تجرّی کند و تجاسر ورزد واجب‌القتل است، چنانکه در سفرنامهٔ فرنگستان از نگارش یمین شاهنشاه ایران زمین تصریح شده؛

و چون موکب مسعود صاحبقرانی از سفر فرنگ ثانی مراجعت گزید، کنت دومنت‌فرت را که مستخدم گردیده بود بفرمود تا این اداره را در نهایت اهتمام مشتمل بر کثرت و ازحام تشکیل داد، و با اسلحهٔ خاص و ملبوس مخصوص طبقات تابین را برآیین اروپا برآراست.

اینك شغل شحنگی شهر و پاس بیوتات و اسواق دارالخلافه با این گروه انبوه می باشد، و الحق در سدّ طریق سرقت و حفظ نظام عام این اداره را مدخلیتی تمام است و فی‌الحقیقه بندگان شهریار جهاندار شطری از قدرت خویش بدرقهٔ این کار قرار داده در تقویت جانب و اجراء مقتضیات آن از هر بابت حتی افاضهٔ سطوت و مهابت هیچ دقیقه فرو نگذارده.

در این تاریخ مدیر مشارالیه خود دارای لقب نظم‌الملکی و امتیاز امیر تومانی است و اجزاء و اعضایش صاحبان مراتب و مواجب دیوانی.

این رباعی را در تحذیر تبعهٔ ابلیس از یاسای ادارهٔ پلیس گفته‌اند که:

زنها حذر کنید رندان ز پلیس — یك جو نرود به خرج ایشان تدلیس
در کندهٔ کنت دومونت‌فرت خواهد مرد — در چرخ اگر کند خطایی برجیس[1]

شیخ‌الرئیس قاجار متخلص به افسر که از شاهزادگان فراماسونر بود، در پاسخ رباعی فوق، رباعی مشهور زیر را سروده بود:

همدست شود اگر به ابلیس پلیس — در چرخ عطاردش شود خفیه نویس
یك مو نشود ز خایهٔ رندان کم — گر ناوه شود تمام خاك پاریس

* * *

چنانکه از نوشتهٔ مورخ عصر ناصرالدین شاه برمی‌آید، ناصرالدین شاه در

---

۱. مأخذ یاد شده، صفحهٔ ۱۶۴.

دومین مسافرت خود به کشورهای غربی، در کشور اتریش، از این دولت خواست که چند نفر افسر کارشناس امور پلیس و امنیت شهری را به استخدام دولت ایران درآورده، و روزانهٔ کشور ایران نماید. در پی این درخواست دولت اتریش هم پس از مدتی مطالعه یك نجیب‌زادهٔ ایتالیایی را که در امور پلیسی دارای اطلاعاتی بود، به ناصرالدین شاه معرفی نمود.

کنت «آنتوان دومونت‌فورت» پس از ورود به تهران به بررسی وضع شهر پرداخت، و ضمن گزارشی به ناصرالدین شاه اعلام کرد، که با چهار صد پلیس پیاده و شصت پلیس سواره می‌تواند امنیت شهر تهران را به نحو رضایت بخشی تأمین نماید.

شاه با درخواست وی موافقت کرد، و به میرزا یوسف مستوفی‌الممالك (صدر اعظم وقت) دستور داد که از محل خرج‌های غیر لازم، هزینهٔ ادارهٔ پلیس را تأمین نماید.

پس از تدارك مقدمات کار، روز شانزدهم ماه ذی‌قعده سال ۱۲۹۵ هجری قمری اولین تابلوی شهربانی تهران بر بالای سر در ساختمانی واقع در ضلع جنوب غربی میدان توپخانه (محل بعدی ادارهٔ پلیس) نصب گردید.

متن تابلو عبارت بود از: «ادارهٔ جلیلهٔ پلیس دارالخلافه و احتسابیه».

در روز گشایش ادارهٔ پلیس تهران ناصرالدین در مراسمی که به همین مناسبت برگزار شده بود، شرکت کرد و به این ترتیب تهران برای نخستین بار دارای پلیس شد.

در آغاز کار، همچنانکه از متن تابلو برمی‌آید، وظایف شهربانی و امور شهرداری (احتسابیه) توأمان در یك سازمان متمرکز بود، و ریاست آن را «کنت دومونت‌فورت» به‌عهده داشت، که از نظر سلسله مراتب اداره، تابع ادارهٔ حکومتی تهران بود ـ آن زمان حکومت تهران با کامران میرزا پسر شاه و نایب‌السلطنه بود.

کنت‌دومونت در مدت کوتاهی رشتهٔ امور هر دو اداره را بدست گرفت، و قدرتمندانه به اجرای وظایف خود پرداخت، و اختیارات حاکم تهران را در نظارت بر امور این دو اداره محدود کرد، و موجب نارضایی کامران میرزا گردید. او درمقام نایب‌السلطنه و فرزند شاه سعی می‌کرد ذهن پدرش را نسبت به کنت‌دومونت مشوب و تیره سازد، و زمینهٔ برکناری وی را فراهم نماید. لیکن در سعایت خود علیه کنت موفق نگردید.

کنت دومونت فورت سال بعد، مقرراتی برای حفظ نظم و امنیت شهر تهران تدوین کرد، و آن را از نظر ناصرالدین شاه گذرانید، که مورد موافقت قرار گرفت و به مرحله اجرا درآمد، بعدها این مقررات مدّون به «کتابچهٔ قانون کنت» معروف گردید. چندی بعد، ادارهٔ پلیس تهران به صورت وزارت نظمیه درآمد، و چهرهٔ تازه‌ای به‌خود گرفت و دارای سازمان منظم و ادارات ثابتی شد.

لرد کرزون در کتاب ایران و قضیهٔ ایران مشاهدات خود را از پلیس تهران چنین ترسیم کرده است:

«پلیس تهران تهران نیك جالب توجه و عدّهٔ آنها بالغ بر سیصد نفر است که کنت ایتالیایی مونت فورت تشکیل داده واداره می‌کند. وی از خدمت لشگری بمبا در ناپل باز نشسته و در اتریش مقیم شده بود و شاید از جانب امپراتور و یا شخصاً به خدمت شاه ایران درآمده است. این نظرات پلیس پیوسته در پاسدارخانه که در سراسر شهر پراکنده است دیده می‌شوند و اونیفورم سیاه با یقه و سر دست مغزی دار مخملی بنفش بدون شك بسیار جالب و زیبا است. امّاعجیب ترین منظره در خیابان های تهران که از مختصات آنجاست، هیکل شاطرهاست که هر کجا شاه می‌رود، آنها از جلو کالسکه یا اسب او دوان دوان می‌روند و در نظر بیگانه‌هایی که با تاریخ درباری ایران آشنا نباشند، سخت جالب توّجه و حیرت‌انگیز می نمایند.»[1]

* * *

---

۱. مأخذ یاد شده، جلد اول، صفحهٔ ۴۳۹.

دکتر فرایر در سال ۱۸۷۶ لباس شاطرها را چنین تعریف کرده: شاطرها یگانه کسانی‌اند که دستار خود را با پرآرایش می‌دهند، زنگولهٔ کوچکی به کمر خود می‌بندند، چماقی در دست و غاشیهٔ ارغوانی رنگ قلاب دوزی بر دوش و چارق بر پا دارند. نیم تنهٔ چسبان و شلوار دراز تا پایین زانو دارند.

در دورهٔ صفویان، شاطرها مقامی بالاتر از خدمهٔ تشریفاتی داشتند، در آن ایام شاطرها وابسته به صنفی بودند که در آن احراز مقام شاطر باشی مستلزم امتحانات سختی بود که فقط برای افرادی میسر بود که در دشوارترین مسابقه‌ها شرکت کنند و توفیق یابند. آنها می‌بایست در حال دویدن دوازده تیری را که یك به یك از ستونی به فاصلهٔ یك فرسخ از دروازهٔ کاخ شاهی اصفهان انداخته می‌شد، جمع‌آوری کنند و بدین قرار می‌بایستی از بامداد تا شامگاه مسافتی را در حدود سی وشش فرسخ یا۱۰۸ میل طی کنند.

شاردن در ۲۶ مه ۱۶۶۷ ناظر یکی از این مراسم بوده، و چنین تعریف کرده است که در آن مورد شاطر کامیاب تقریباً چهارده ساعت جهت پیمودن مسافت لازم در حرکت بود. وی نام دوندهٔ دیگری را در عهد شاه‌صفی یاد می‌کند، که همان مسافت را در دوازده ساعت پیموده بود.

تاورنیه می نویسد: شاطرها از دوره‌های خیلی پیش بوده‌اند. نام آنها به‌وسیلهٔ سیاح ونیزی جوزفا باربارو دویست سال قبل از شاردن در تبریز ذکر شده است و بدون تردید یادگاری از دوران بسیار قدیم‌اند.

به رغم مخالفت‌ها و شایعه‌پراکنی‌ها و کارشکنی‌هایی که کامران میرزا حاکم تهران و ایادی او و برخی از وابستگان به محافل دربار علیه «کنت دومونت» راه انداخته بودند، او بر مبنای مقررات مصوبه و ضوابط تعیین شده، با شدّت و قدرت کامل در حفظ امنیت شهر می‌کوشید، به ویژه نسبت به قداره‌بندان، لوطیان، ولگردان مشروبخواران، دزدان، زنان بدکاره و سایر بزهکاران اجتماعی بی‌هیچ گذشتی سخت‌گیری نشان می‌داد، نام «کنت» لرزه براندام آنان می‌انداخت.

کنت، برای جمع‌آوری و تمرکز زنان ولگرد و فاسد، محلی را در جنوب تهران به نام «چال سیلابی» تدارك دید، گرچه با مقاومت‌ها و واکنش‌هایی روبرو شد، قداره‌بندها، بزن‌بهادرها، لوطی‌ها و دیگر اشرار و اوباش شهری که از این تصمیم و اقدام کنت، زیان می‌دیدند، شروع به عکس‌العملهای گوناگونی کردند، از آن جمله می‌گویند، که اسماعیل بزاز (مقلدّ معروف) را تحریك کردند، تا در حضور شاه به تقلید کنت پرداخته، و او را مسخره کند، و از این دردناکتر، به‌دستور کامران میرزا، دختر کنت را عدّه‌ای از اوباشان شهری دزدیده، و به محلّهٔ «چال سیلابی» که برای تمرکز زنان ولگرد اختصاص داده شده بود، بردند. با وجود این کنت دومونت بی‌توجه به همهٔ این واکنش‌ها و مخالفت‌ها، و بدون کمترین تغییر در روش قاطعانهٔ خود، با جدیت تمام کار خود را انجام داد، و از پراکندگی آنان در سطح شهر که سبب اشاعهٔ بیماری‌ها و انحراف جوانان و مزاحمت زنان نجیب می‌شد، به شدت جلوگیری کرد.

* * *

کنت، هم‌چنین ترتیبات منظم و مقررات تازه‌ای برای زندان و زندانیان وضع و به مورد اجرا گذاشته بود.

به‌موجب آیین‌نامهٔ داخلی زندان، محکومان می‌بایست لباس ویژهٔ زندان بپوشند، و هریك شمارهٔ مخصوص داشته باشند، و مکلف بودند در برابر دستورات زندانبانان مطیع بوده و تخطی ننمایند. هنگام ورود به زندان اشیاء زندانیان از آنان تحویل و ضبط می‌گردید، و در موقع ترخیص به آنها مسترد می‌شد ـ این کار تا امروز نیز در زندان‌ها متداول است.

فریاد کشیدن، بلند صحبت کردن بهنگام کار برای زندانیان ممنوع بود، ساعات منظم برای خواب، کار و غذا خوردن در نظر گرفته شده بود، و زندانیان موظف به رعایت آنها بودند.

کنت، پس از تشکیل ادارهٔ نظمیهٔ در تهران، در نقاط معینی از شهر «کمیسریا»[1] که شبیه سازمان امروزی کلانتری‌ها بود، به وجود آورد. مسئولان و کارکنان کمیسریا، بنا به تعالیم دریافتی سعی می‌کردند اختلافات محلی و شکایت‌ها را به طریق آشتی جویانه فیصله دهند، و طرفین دعوا با رضامندی از کمیسریا خارج گردند. چنانچه کوشش مسئولان در زمینه آشتی جانبین دعوا به نتیجه نمی‌رسید، آنگاه بر اساس اظهارات آنها پرونده‌ای تشکیل می‌دادند، و پس از تحقیق و استشهاد محلی و اخذ شهادت از گواهان پرونده را تکمیل کرده، برای رسیدگی به محکمهٔ خلاف ـ که یکی از سازمان‌های وابسته به نظمیه بود ـ همراه طرفین دعوا می‌فرستادند.

* * *

در آیین اجرایی پلیس تهران، یا همان «کتابچهٔ قانون کنت» موارد جالبی به عنوان ضوابط اجرایی تعیین گردیده بود، که برای شناخت جرائم اجتماعی آن روز، و برخورد پلیس تهران چند مورد را بطور مثال در زیر می‌آوریم.

فصل ششم: ادارهٔ جلیلهٔ نظمیه باید از عدهٔ نفوس و اراده و قصد ورود آن‌ها بدین شهر کاملاً مستحضر و مطلع باشند. مردمانی. که سالها در این پایتخت بدون حرفه و شغل و نوکری متوقف و ساکنند، راه معاش خود را معلوم کنند، و در صورتی که استعداد کار و شغلی را دارا بودند، برای هر یك کار و شغلی تعیین خواهد شد.

فصل هفتم: کسانی که در این شهر شغلشان فقط منحصر به نوکری است، باید با اطلاع و استحضار رئیس ادارهٔ نظمیه مشغول نوکری شده، و از برای هر یك به اندازهٔ خرج و لیاقت شهریه و مرسوم معیّن گردد، تا لفظ مداخل که دزدی واقعیَ و حقیقی از اموال آقای بیچاره است، از دهان نوکر افتاده و ضمناً نوکر هم به اندازهٔ گذران و معاش به حق خود رسیده، بعضی دزدی‌ها از قبیل گم شدن سر غلیان یا بردن سرداری از صندوقخانه و غیره که بدون جهت اداره مسئول است، کم یا موقوف شود.

فصل یازدهم: شعبده باز و معرکه‌گیر و مارگیر، به ملاحظه اینکه جوان‌های مردم را

---

۱. تا سال‌های ۱۳۱۴ ـ ۱۳۱۵ شمسی، کلانتری را کمیسری و کلانتران را کمیسر می‌نامیدند، پس از وضع لغات تازه توسط فرهنگستان ایران، این اسامی نیز تغییر یافت.

گمراه نکرده و از کسب و کار باز ندارند، باید نقالی نکنند که حسین کرد چه قسم قلاب انداخت و جعبهٔ جواهر را برد. چه این حرف‌ها اسباب تشویق جهال به دزدی و شرارت است و باید ممنوع باشد.

فصل شانزدهم: اجزاء بانك رهنی بدون استحضار ادارهٔ نظمیه مأذون و مختار نباشند چیزی را قبول کرده و پول بدهند، زیرا که ممکن است اسباب مسروقه را مردم به بانك گرو گذارده و پول بگیرند.

فصل هفدهم: برای تریاك‌کشان مالیات و گمرکی گزاف قرار داده شود، تا اینکه کسی از داخلهٔ مملکت قادر به کشیدن تریاك نباشد، و متدرجاً این بلای عظیم از بین خلق مرتفع گردد.[1]

* * *

محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، که خود در روزهای نخست از هواداران جدّی «کنت دومونت‌فورت» بود به تدریج زیر تأثیر تلقینات محافل درباری یا به علل دیگر که بر ما پوشیده است، تغییر عقیده داد، و در روزنامهٔ خاطرات ذیل یادداشت‌های شوال سال ۱۳۰۵ هجری قمری نوشت:

«... در این مدت هشت نه سالی که ادارهٔ پلیس تهران تشکیل شده، و قریب چهارصد هزار تومان پول دولت مخارج آن شده، تنظیمات شهری وبلدی همان است که بوده، و تنها فرقی که کرده این است که آن وقت‌ها کدخدایان محلات غالباً مردمان سالخوردهٔ با تجربه و متدین بودند، حال جوان‌های فرنگی مآب هستند.»

همین مؤلف درکتاب المآثروالآثار ذیل اجزاء حکومت جلیلهٔ دارالخلافه، سازمان ادارهٔ نظمیه و پلیس دارالخلافه را در زمان ریاست «کنت دومونت فورت» به شرح زیر نقل کرده است:

نظم‌الملك کنت دومونت‌فرت امیر تومان ـ رئیس کل ادارهٔ پلیس
عباسقلی خان اعتماد نظام، مأمور خدمت حضرت والا
میرزا ابو تراب خان سرتیپ اول (سوشف) نایب کل ادارهٔ پلیس
میرزا سید یوسف سرتیپ دوم، مستشار اول اداره
میرزا محمد حسین‌خان سرتیپ، رئیس محلهٔ عودلاجان
عباسقلی‌خان سرتیپ، رئیس محلهٔ دولت.

---

۱. کتاب تهران قدیم، صفحهٔ ۲۴۲.

میرزا حسن پسر مرحوم حاجی میرزا تقی کلانتر، سرهنگ و مستشار اداره
میرزا آقاخان سرهنگ آجودان، رئیس و رئیس سوارهای ادراه
میرزا عبدالرحیم خان، کلانتر و مستشار اداره
آقا لرخان سرهنگ، ناظم مأمورین اداره
میرزا حسن‌خان سرهنگ، داروغهٔ بازار
حاجی میرزا محمدعلی‌خان سرهنگ، رئیس محلهٔ چاله میدان
میرزا سید احمد سرهنگ، رئیس محلهٔ بازار
میرزا محمدعلی‌خان نایب سرهنگ، منشی باشی اداره
میرزا ربیع، رئیس مجلس استنطاق
میرزا محمود، رئیس گردش‌های شهر
میرزا هدایت، رئیس مخزن اداره
هاشم‌خان، نایب اول محلهٔ عولاجان و صاحب منصب اداره
میرزا رحیم، صاحب منصب و نایب اول محلهٔ دولت.
میرزا علی نقی‌خان نایب اول محله چاله میدان و صاحب منصب
میرزا جعفر، نایب اول محلهٔ بازار
میرزا علی‌خان، نایب اول چهار سوق و تمام بازارهای شهر
میرزا علی، منشی اطاق محاکمات یومیه
میرزاآقا، منشی اطاق جنایات
میرزا اسماعیل، منشی راپورت‌های شهر
میرزا مهدی، مأمور نظم راه‌آهن
عدد کلیهٔ اجزاء پلیس، چهارصدو دونفر.[1]

* * *

کنت «آنتوان دومونت فورت» با سازمانی که خود به وجود آورده بود و شرح آن گذشت، از سال ۱۲۹۵ تا روز سه‌شنبه سوم رجب سال ۱۳۰۹ هجری قمری در مقام رئیس پلیس تهران به اجرای وظیفه‌ای که در حفظ و امنیت تهران به عهده گرفته بود، پرداخت، و سر انجام بر اثر دسیسه و تحریك و تفتین عدّه‌ای از درباریان که در رأس آنان کامران میرزا فرزند شاه و حاکم تهران قرار داشت، از سمت خود معزول گردید، و ادارهٔ

---

۱. مأخذ یاد شده، صفحات ۳۷۶ ـ ۳۷۷.

انتظام امور شهری و برقراری امنیت تهران به ایرانی‌ها سپرده شد، و نظم و ضابطه‌ای که کنت دومونت در راستای چهارده سال خدمت در مقام رئیس نظمیهٔ تهران به وجود آورده بود، به دست خودی‌ها از مسیر طبیعی خود منحرف گردید، و نظمیه به مرکز زد و بند با دزدان و بزهکاران اجتماعی تهران درآمد، و به گفتهٔ جعفر شهری (شهری باف) گردانندگان امور انتظامی تهران شریك دزد و رفیق قافله شدند.

از داستانی که «م ـ حسن بیگی» در کتاب تهران قدیم آورده، مؤید درستی نظر جعفر شهری مؤلف کتاب شکرتلخ می باشد.

او می نویسد:

«معروف است: حاجی کرمعلی نامی یك زوج قالیچهٔ ابریشمی و یك جفت شمعدانش به سرقت رفت و با توصیهٔ یکی از دوستانش به خانهٔ رئیس نظمیه رفت و وقتی به اتاق پذیرایی وی راهنمایی شد، قالیچه‌های خود را کوبیده به دیوار و شمعدان های فیروزه نشانش را بر سر بخاری دید، و هرچه رئیس نظمیه دلیل حضورش را پرسید جوابی نداد، تا اینکه بالاخره در اثر سماجت بی‌اندازهٔ او گفت: برای حل دو معما خدمت رسیده بودم، که جواب یکی را از قالیچه های روی دیوار و جواب آن دیگری را از شمعدان های لب بخاری گرفتم.»[1]

* * *

مورخان دلبسته یا وابسته به دودمان قاجار، بعدها سعی کردند، که آثار سوء دسیسه ها و تحریك های عوامل کامران میرزا و سایر وابستگان به دربار را که منجر به عزل کنت دومونت گردید، از اذهان مردم بزدایند و چنین وانمود کنند، که گویا کنت خود استعفا داده، و به میل شخصی از کار کنار گرفته، و معزول نشده است، و برای توجیه ادعای خود نیز داستانی درست کردند بدین مضمون: که در زمان ریاست نظمیهٔ کنت مقرر شده بود مردم از ساعت ۱۲ شب تا ۵ صبح از منازل خود خارج نشوند، و اتفاقاً یك شب که کنت به گشت‌زنی در شهر و سرکشی محلّات مشغول بوده، شخصی را می بیند که در ساعت ممنوعه عبایی بر دوش افکنده و بقچه‌ای زیر بغل دارد. کنت مرد را متوقف نموده، و به او می‌گوید: مگر خبر نداری که طبق دستور رئیس نظمیه الان رفت و آمد در شهر ممنوع است؟ مرد جواب می‌دهد: من از نظمیه چیزی سر در نمی‌آورم و مطیع بوق حمام هستم که الان به صدا درآمده و

---

۱. مأخذ ذکر شده، صفحهٔ ۲۵۰.

می‌روم تا غسل کنم... و می‌گویند که کنت همان روز نزد ناصرالدین شاه رفته استعفا می‌کند و می‌گوید: در این شهر یا من باید دستور بدهم یا بوق حمّام!

ناگفته پیداست که این داستان جعلی و ساختگی است، و چنانچه واقعیت هم داشته باشد، واکنشی که کنت در برابر گفتهٔ آن شخص عامی از خود نشان داده، به هیچ وجه با روحیهٔ سختگیر و مقاوم او مطابقتی ندارد، و همین نکته بیانگر ساختگی بودن آن داستان است.

* * *

در پایان این مقال باید به این موضوع نیز اشاره کنیم، که کنت دومونت به همراه زن اتریشی و دو پسر و یك دختر خود نخست نزدیك سر تخت بربریها (پشت عمارت ظل‌السلطان - معروف به پارك مسعودیه که بعدها محل وزارت آموزش و پرورش گردید) سکنا نمود، چند سال بعد مقداری از اراضی باغ لاله‌زار را که متعلق به ابراهیم خان ظهیرالدوله بود، خرید و در آنجا کاخ و باغ مناسب احداث نمود، و محل سکونت خود را به این محل انتقال داد، و مدت ده سال در آنجا اقامت گزید.[1]

این باغ در جبههٔ غربی لاله‌زار قرار داشت، و چهارراه کنت نیز به مناسبت مجاورت کاخ و باغ کنت نامگذاری گردیده بود.

۴. نظمیهٔ تهران در زمان سلطنت مظفرالدین شاه و آستانهٔ مشروطیت

نظمیهٔ تهران بعد از برکناری کنت‌دومونت فورت، زیر نفوذ محافل درباری و صدر اعظم مرتجع و بیگانه خواه میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان (اتابك) که ثروت‌های ملی ایران را در عرصهٔ رقابت جهانخوران بین‌المللی به حرّاج گذاشته بود، اداره می‌شد. همان فساد، بی‌بندو باری و بی‌اعتنایی به مسئولیت‌های اخلاقی، اجتماعی و ملّی که بر مجموعهٔ نظام استبدادی در رأس این اداره قرار می‌گرفت و مجری مقاصد ضد اجتماعی سردمداران رژیم می‌شد.

پس از ترور ناصرالدین شاه و آغاز دوران پادشاهی مظفرالدین شاه، تهران از نظر تقسیم بندی انتظامی به پنج محله و هر محله به چند پاتوق تقسیم شده بود، هر محله دارای یك کدخدا بود، و هر پاتوق را نیز یك نایب و چند تن پلیس اداره

---

۱. دارالخلافه تهران، صفحهٔ ۲۱۱.

می‌کردند. این محلات و پاتوق‌های تابعه آنها عبارت بودنداز:

۱. محله عودلاجان دارای چهار پاتوق ـ این محله بعداً به ناحیه عودلاجان تغییر یافت، که عمدتاً دارای دو محلهٔ پامنار و محلهٔ کلیمی‌ها شد.

۲. محلهٔ سنگلج دارای نه پاتوق

۳. محلهٔ دولت دارای ده پاتوق

۴. محلهٔ بازار دارای پنج پاتوق

۵. محلهٔ چاله میدان دارای شش پاتوق

ضمناً هر پاتوق نیز مشتمل بر چندین گذر بود، هر یك از گذرها نیز اغلب به نام یکی از افراد سرشناس خوانده می‌شد.

از مشهورترین گذرهای آن روز، گذر مستوفی، گذرآقا شیخ هادی، گذر لوطی صالح، گذر بابا نوروز علی، گذر تقی‌خان و امثال آنها بود.

در میان محلات تهران، محلهٔ یهودیان از نظر شرایط بهداشتی و امکانات زندگی وضع نامساعدتر و زننده‌تری داشت.

در کتاب پلیس خفیهٔ تهران تالیف «مرتضی سیفی‌قمی تفرشی» تصویری که از محلهٔ آن روز کلیمیان، تهران ارائه شده، چنین است:

«محلهٔ کلیمی‌ها در ناحیهٔ عودلاجان دارای کوچه‌های باریك، پر پیچ و خم و بدون سنگفرش بودند، در این ناحیه زرتشتیان آتشکده‌ای نیز بنا نموده‌اند. در وسط محلهٔ یهودی نشین میدان کوچکی بود به نام «سرچال» که زبالهٔ منازل را در آن جا می‌انباشتند. بلندی کود زباله‌ها گاهی از ارتفاع منازل آن حدود بالاتر می‌رفت. گرمای خورشید و کنش واکنش‌های شیمیایی در آن انباشته بوی گند ایجاد می‌نمود و زنبور و مگس فراوان برفراز آن تودهٔ عظیم در جولان بودند، و حشرات آزادانه به انتقال جرثومه و میکروب می‌پرداختند.

در محلهٔ یهودی‌ها همه چیز صبغهٔ محلی گروهی داشت، از بزاز و رمال گرفته تا دعانویس و جادوگر و دلال همه یهودی بودند.

محله یهودیان کوچه‌های مسقف[1] و خانه‌های گود و دخمه‌گونه داشت و همه

---

۱. آن روزها اکثر کوچه‌های قدیمی تهران مسقف بود، از جمله اقداماتی که کنت دومونت در زمان ریاست نظمیه خود برای امنیت تهران کرد، خراب کردن طاق‌های کوچه‌ها بود، دزدان هنگامی که مورد تعقیب مأموران کنت قرار می‌گرفتند به راحتی می‌توانستند از روی این طاق‌ها از خانه‌ای به خانه‌ای بگریزند، و از چنگ پلیس کنت خود را نجات دهند.

چیز از آرخالق[1] گرفته تا نفیس ترین عتیقه‌ها یا گرانبها ترین کتب خطی در انحصار آنان بود. دلالان یهودی این اشیاء و آثار را به قیمت‌های نازل خریده و به قیمت گزاف به موزه‌های معتبر جهان می‌فروختند. محلهٔ سرچنبك که سرپیچ هم گفته می‌شد، زیر دست محلهٔ یهودیان قرار داشت.»[2]

* * *

نظمیهٔ تهران تا آستانهٔ مشروطیت، از یك سو همچون دست افزار سرکوبگری برای حفظ ثبات رژیم مطلقهٔ سلطنتی در اختیار عناصر مرتجع و وابستگان دربار قرار گرفت، و هدف عمدهٔ آن نیز تعقیب و پیگرد عناصر آزاده و مبارزی بود، که از راه انتشار شبنامه‌ها و شرکت در جلسات پنهانی، علیه حکومت ستمشاهی قاجار می‌رزمیدند، و از سوی دیگر چونان گذشته، با اوباش و اجامر محلات تهران سروسرّی داشتند، و این رابطه‌های پنهانی به گسترش فساد اجتماعی، سرقت اموال و دسترنج مردم، ایذاء و آزار اهالی نیز دامن می‌زد، و در واقع آن اصطلاح «شریك دزد و رفیق قافله» دربارهٔ سردمداران و گردانندگان این تشکیلات امنیت شهر مصداق واقعی پیدا می‌کرد.

صدور فرمان مشروطیت از سوی مظفرالدین شاه، هیچ نوع تغییری در ساختار اداری نظمیه و بهبود روابط عمّال آن با مردم پدید نیاورد، و اوضاع به همان روال سابق ادامه داشت. در ایّام پادشاهی محمدعلی میرزا وضع بدتر گردید. بخصوص پس از کودتای محمدعلی شاه و بمباران مجلس و بر چیده شدن بساط نیم‌بند مشروطیت و آغاز عصر استبداد صغیر، نظمیهٔ تهران نیز به آلت دست حکومت نظامی تهران درآمد، و در تعقیب و دستگیری آزدایخواهان و مشروطه طلبان و تحویل آنان به دژخیمان باغشاه ـ که حکومت آزادی‌کش محمدعلی میرزا در آنجا استقرار یافته بود ـ نقش فعالی به عهده گرفت.

قیام مردم آزادهٔ تبریز علیه استبداد محمدعلی شاهی، به رهبری سیاسی مرکز غیبی و فرماندهی گرد دلاور آذربایجان (ستارخان سردارملی) و مقاومت دلاورانهٔ یازده ماههٔ آنان در برابر نیروی چهل هزار نفری دولتی به فرماندهی عبدالمجید میرزا عین‌الدوله و معاونت محمدولی‌خان تنکابنی سپهسالار، سپس اجرای نقشهٔ

---

۱. آرخالق: واژهٔ ترکی است، به قبایی گفته می‌شد، که در فصل زمستان و هوای سرد مورد استفاده قرار می‌گرفت، قد آرخالق کوتاه، و دارای آستر و رویه‌ای که قدری پنبه در میان داشته است.

۲. مأخذ یاد شده، صفحهٔ ۴۸.

دیپلماسی انگلستان برای حمله به تهران از سوی تفنگچیان بختیاری و مجاهدین گیلان، و سرانجام سقوط محمدعلی میرزا و پناهندگی وی به سفارت روس، و فتح تهران و آغاز عصر دوم مشروطیت ـ که شرح تفصیلی آن را باید در تاریخ خواند[1] ـ ادارهٔ امور نظمیهٔ تهران نیز به دست فاتحان تهران افتاد. در مبحث بعدی به اجمال آن خواهیم پرداخت.

۵. رابطهٔ پدیدهٔ مشروطیت با انتصاب یپرم‌خان به ریاست نظمیهٔ تهران

پدیدهٔ مشروطیت از مباحث پیچده و مهم تاریخ معاصر ایران است، که در بطن و راستای حاکمیت هفتاد و چندسالهٔ آن، رویدادهای بسیار تلخ و دردناکی بر میهن ما گذشته، و شرایط سیاسی حاکم و دولتهای دست نشانده هرگز اجازهٔ موشکافی، شناسایی و بررسی ژرفناك آن را در دوران گذشته به مورخان مردم‌گرا نداده، و بسیاری از رموز ناپیدای آن همچنان ناشناخته و مکتوم مانده است، و جز تاریخ مشروطیت اثر سید احمد کسروی ـ که تنها از نظر رعایت امانت در وقایع نگاری در خور ارزش است ـ و دو ـ سه کتاب تحلیلی دیگر، آثاری که سزایندهٔ این رویداد بزرگ تاریخی باشد، عرضه نشده است.

در تکوین و پیدایی مشروطیت گروهی از پروردگان مکتب بیگانه بر مبنای نقشه های از پیش طرح شده بازیگر نقش‌آفرین رویدادها بوده‌اند، از جمله آنها همین یپرم‌خان اولین رئیس نظمیهٔ تهران در عصر مشروطیت می باشد.

پیش از آنکه زیستنامه و مراحل عروج و اعتلای یپرم‌خان را ارائه دهیم و به شرح بازیگری های مرگ‌آفرین او بپردازیم، اجمالاً به نقشی که بازیگران پروردهٔ بیگانگان در پیدایی مشروطیت داشته‌اند اشاره می‌کنیم. از آنجایی که مرکز ثقل فعالیت اینان در تهران بوده، و سرنخ رویدادهای بعدی را نیز از تهران به دست داشته‌اند، بدون شناخت این پدیده ـ ولو اجمالی ـ عصارهٔ کلام و ژرفای سخن ما دربارهٔ نخستین رئیس نظمیهٔ تهران در عصر مشروطیت در خور شناسایی نخواهد بود.

* * *

---

۱. برای آگاهی راستین از بطن رویدادهای این دوران، کتاب را بطهٔ فراماسونری با صهیونیسم و امپریالیسم ـ فصل سوم، مبحث «ریشه‌های تاریخی انحراف بستر انقلاب مشروطیت» و هم چنین کتاب دولتها و دولتمردان ایران در عصر مشروطیت اثر قلمزن را بخوانید. کتاب اول نایاب و دومی در دو جلد انتشار خواهد یافت.

پدیدهٔ مشروطیت از همان آغازین مرحلهٔ تکوین آن، دارای دو خط مشخص و متمایز بوده، یك خط «اصیل و انقلابی» و خط دیگر «ساختگی و شبه انقلابی». سکان رهبری خط اصیل و انقلابی را آزادگان و خجسته‌گان و رادمردانی چون زنده یادان ثقةالاسلام «شهید نیکنام»، شیخ سلیم، کربلایی علی مسیو، ستارخان، باقرخان، یارمحمدخان کرمانشاهی و صدها تن دیگر چون اینان در کانون اصلی آن، آذربایجان به‌دست داشته‌اند، و سرنخ خط «شبه انقلابی و باسمه‌ای» به‌دست مهره‌هایی نظیر سپهسالار تنکابنی، علی‌قلی‌خان سردار اسعد، جعفرقلی‌خان سرداربهادر، سیدحسن تقی‌زاده، صادق مستشارالدوله، ابراهیم حکیم‌الملك، حسن مستوفی الممالك، میرزا کریم‌خان رشتی و غیره بوده است، که عمدتاً از تهران و در مرحلهٔ بعد از اصفهان و رشت این خط را در مسیر آماج‌های سیاسی و منافع اقتصادی انگلستان رهبری و هدایت می‌کرده‌اند.

اگر آوازهٔ پرشور انقلاب مشروطیت از فراز میهن ما گذشت، و احساسات ستایشگرانهٔ ملت‌های سرزمین‌های دیگر را بر انگیخت زادهٔ پایمردی مجاهدینی بود که در قلمرو خط اصیل انقلابی سیزده ماه در برابر قوای چهل هزار نفری عین‌الدوله، جانبازی‌ها و پایداری‌های دلاورانه از خود نشان دادند.

اگر پس از بمباران مجلس و کودتای محمدعلی میرزا، مشعل پرفروغ آزادی تاریکی‌ها را شکافت، و نور امید و ایمان بر دل‌های حرمان زدهٔ مردم ایران تابانید، شعلهٔ آن از محلّهٔ امیرخیز تبریز افروخته شده بود، که گُرد دلاور آذربایجان فرماندهی آن را به‌عهده داشت.

اگر فرزندان پاك باخته‌ای سرمایهٔ هستی خود را در راه پیکار برای بهروزی و رهایی مردم ایران عاشقانه نثار خاك وطن خود نمودند، و یا به‌دست دژخیمان بیگانه به بالای دار فرستاده شدند، همهٔ آنان به همین خط اصیل انقلابی تعلق داشتند.

اگر رویداد مشروطیت اثری ژرف در تاریخ ایران از خود بجا نهاد، و ضربت کوبنده‌ای بر پیکر رژیم استبدادی وارد ساخت، و باعث بیداری مردم وطنمان گردید، تنها به این سبب بود که پیشتازی آن را دلاوران مبارز و مجاهدان از جان گذشته آذربایجان به‌عهده داشتند، و متعلق به همان خط اصیل انقلابی بودند.

سخن آخر اینکه، اگر انقلاب مشروطیت از اهمیت بین‌المللی گسترده‌ای برخوردار شد، و در انگیزاندن پندارها و اندیشه‌های انقلابی سرزمین‌های استعمار

زده و مستعمره شرق نقش مؤثری ایفا نمود، مرهون همت والای پیکارگران خط اصیل انقلابی بود، که به هنگام رزم و رویارویی با دشمن زهرهٔ شیر را داشتند.

این خط اصیل انقلابی، پایگاه سیلاب خروشان انقلاب مشروطیت بود، تسرّی اندیشه های رزمجویانهٔ انقلابی آن به مستعمرهٔ زرخیز هند، بزرگترین خطر را علیه منافع غارتگرانهٔ امپریالیسم انگلیس به وجود می‌آورد.

خط شبه انقلابی از سوی استراتژیست های آینده نگر انگلیس برای این به وجود آمده بود، که گردانندگان سرسپردهٔ آن در گذرگاه مناسب زمانی، بستر اصیل انقلاب را تغییر و آن را به بیراهه بکشانند، یا از حرکت های فراگیر آن جلوگیری کرده و نگذارند از بستر دلخواه دیپلماسی انگلیس فراتر رود.

* * *

پس از اینکه کانون مرکزی انقلاب مشروطیت، با تحریك و توطئهٔ دیپلماسی انگلیس، در زادگاه خود به‌دست دژخیمان تزار به خاك و خون کشیده شد، سردمداران خط «شبه انقلابی و ساختگی» با رهنمود مقامات انگلیس به تهران حمله کرده، و آن را تصرف کردند، و به نام «رهبران مشروطه» بر اریکهٔ قدرت نشستند، و به نام مردم ایران فرمان راندند.

بررسی رویدادهای تاریخی عصر مشروطیت بیانگر این واقعیت است که گردانندگان این خط «شبه انقلابی» ـ که حدود ۱۶۵ نفر بوده و عضویت لژ فراماسونری بیداری را داشته‌اند ـ جز یکی دو نفر بقیه اعضای آن در پرتو حمایت پنهانی سفارت انگلیس از همهٔ مهالك رهیده، و هر یك سالها عهده‌دار مقاماتی چون وزارت، سفارت، نخست‌وزیری و غیره بوده‌اند.

اگر از سوی گروهی از پژوهشگران، مشروطیت ایران در مظان تهمت «یك کالای وارداتی» قرار گرفته، عملکرد خائنانهٔ این خط شبه انقلابی را در نظر داشته‌اند، بی‌آنکه متوجه تمایز این دو خط شده باشند، و به همین جهت نیز در نظر خود راه خطا رفته‌اند!

و اگر از جانب عدّه‌ای از محققان بی نظر، نهضت مشروطیت، بدون شناسایی عملکرد دستوری خط شبه انقلابی، به عنوان یك نهضت اصیل مردمی معرفی شده باشد، آنان نیز در ابراز نظر خود با خطای فاحش مواجه شده‌اند.

حقیقت این است که این دو خط، راه متمایز و جدا از هم داشته‌اند، خط اصیل انقلابی نهضت مشروطیت به رغم قربانیان فراوانی که داده بود، به آرزوهای شریف

انسانی خویش دست نیافت، و هرگز ثمرهٔ مبارزات خود را در مقام حکومتگران مشروطه بخشید، و گرفتار انتقام بی‌رحم خط شبه انقلابی گردید.

* * *

بیشترین کتاب های تاریخی که در راستای هفتاد و چند سال عصر مشروطیت در شرح رویدادها و پیدایی پدیدهٔ مشروطیت چاپ و نشر یافته، از سوی وابستگان به خط «شبه انقلابی و ساختگی» تألیف گردیده، و هدف همهٔ آنها استتار نقش کارگزاران بیگانه، و توجیه و القاء اغواگرانهٔ این نکتهٔ مهم بوده، که پدیدهٔ مشروطیت را یك حرکت واحد و منبعث از سوی آحاد ملت ایران معرفی کنند، و گردانندگان این خط «شبه انقلابی و ساختگی» را رهبران راستین مشروطه «جا» بزنند، تا استمرار حاکمیت آنان مقبول مردم قرار گیرد!

سوکمندانه باید اذعان کرد، که مغلطه بازی‌های قلم به‌دستان وابسته به حکومت‌گران، آنان را در توجیه اهداف اغواگرانهٔ خود نیز تا حدّی موفق نموده است.

در حالی که شواهد معتبر تاریخی در دست است، که رهبران و نیروهای اصیل انقلاب مشروطیت با کینه‌توزی خاصی به دست بازیگران خط دوم ـ کارگزاران استعمار پیر انگلیس ـ به نحو جانگدازی سرکوب، مقتول و نابود گردیدند، ثقةالاسلام ها، شیخ سلیم ها، فرزندان کربلایی علی مسیو، برادرزادگان ستارخان و بسیاری دیگر به دار آویخته شدند. ستارخان و باقرخان با نقشهٔ رهبران همین خط به تهران دعوت شدند و در یك توطئهٔ مرگبار در پارك اتابك به دست حاج علی قلی‌خان سردار اسعد و فرزندش جعفرقلی‌خان سرداربهادر ـ سردار اسعد دوم ـ و یپرم‌خان رئیس نظمیهٔ تهران مورد هجوم و حمله قرار گرفته، مجاهدین بسیار زخمی، مقتول و زندانی و تار و مار شدند.[1]

گردانندگان این خط مقامات عالیهٔ دولتی را، چون گوشت قربانی بین خود تقسیم کردند، و سهم یپرم‌خان در تقسیم غنایم، ریاست نظمیهٔ تهران شد.

ما، در مبحث بعدی نقش توطئه‌گرانهٔ یپرم‌خان را در مقام رئیس نظمیهٔ تهران ارائه خواهیم داد.

---

۱. برای آشنایی با ابعاد ناشناختهٔ رویدادهای دوران مشروطیت به منابعی که در مبحث پیشین معرفی کردیم مراجعه کنید.

۶. یپرم که بود؟ و نقش او در مقام رئیس نظمیه تهران چی و چگونه بود؟

الف. بیوگرافی کوتاهی از یپرم:

یپرم ـ داوید یانتس اسیر بیگیان، که در ایران به «یفرم‌خان» معروف شد، و پس از سقوط محمدعلی میرزا و استقرار حاکمیت اسمی مشروطه، به مقام ریاست نظمیهٔ تهران منصوب گردید، زادهٔ دیار بیگانه بود و هیچ نسبتی با ارامنهٔ ایران و هویت ایرانی نداشت، و در معنای روشنتر فاقد تبار و ملّیت ایرانی بود.

او، بین سال‌های ۱۸۶۵ـ۱۸۶۹ بی‌آنکه تاریخ تولد وی به تحقیق معلوم باشد، در روستای «بارسون» از روستاهای ارمنی نشین قراباغ گنجه از مادر زاده شد، و در سنین نوجوانی (۱۶ سالگی) با گروهی از جوانان ارمنی که هدفهای توطئه‌گرانهٔ آنارشیستی در سر می‌پرورانیدند، آشنا شد، و در سال ۱۸۸۷ میلادی به همراه یك دستهٔ مسلح ۲۵ نفری که آهنگ فرار به کشور عثمانی داشتند، توسط مرزداران ترازدستگیر گردید سپس همگی به سرزمین سیبری تبعید شدند. یپرم پس از سه سال اقامت در سیبری با سه تن از دوستانش از سیبری فرار کرد و از مرز خاوری روسیه خارج شد، و خود را به ژاپن رسانید، آنگاه به طرز مرموز به ارمنستان بازگشت و به عضویت حزب ارتجاعی و راستگرای داشناکستیون درآمد، سپس بنا به دستور حزب قراچه داغ (اهر ـ ارسباران) ایران در آذربایجان آمد، و در آنجا مقیم شد، دوبار محرمانه به ارمنستان سفر کرد، مسافرتِ دوم او چند ماه به طول انجامید، و بار دیگر در سال ۱۳۱۷ هجری قمری (۱۹۰۱ میلادی) به ایران مراجعت نمود، و این بار در تبریز اقامت کرد.

در این سال‌ها، یکی از اعضای مؤسس حزب داشناکستیون به نام رستم زوریان به همراه تعدادی از جوانان ارمنی آن سوی مرز به تبریز آمد، و پنهانی سازمان داشناك ها را به وجود آورد، یپرم نیز مأموریت یافت که به گیلان رفته و تشکیلات داشناك را در آنجا ایجاد نماید.

یپرم به‌ظاهر در شرکت راه‌سازی قزوین ـ رشت مشغول به کار گردید، ولی عملاً مأموریت او ایجاد تشکیلات داشناك‌ها در گیلان بود. در این میان عملیات راه‌سازی به پایان رسید، و یپرم با پولی که در اختیار داشت کورهٔ آجرپزی متعلق به «تورگوم» ارمنی را خرید، و به‌صورت ظاهر شغل آجرپزی پیشه کرد. لیکن فعالیت محرمانه و اصلی او بر محور ایجاد شعبهٔ داشناکستیون دور می‌زد، در سال ۱۳۱۹

هجری قمری شعبات این فرقهٔ مرموز پنهانی در شهرهای تبریز، اردبیل و گیلان دایر گردید.

* * *

در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۱۹ـ۱۳۲۵ هجری قمری که یپرم در لباس حرفهٔ آجرپزی سرگرم ایجاد شعبات داشناکستیون برای مقاصد بعدی استعمارگر پیر جهان بود، در تهران و سایر شهرهای ایران سلسله حوادثی تکوین می‌یافت، که برخی از این رویدادها با نقشه‌های از پیش طراحی شده پدیدار می‌گشت، و بعضی دیگر زادهٔ پویهٔ تاریخی و ستم اجتماعی و مولود مبارزات سیاسی اقشار محروم و تهی دست شهری بود. شاخص‌ترین رویدادهایی که با پیش زمینه‌های طراحی شده در عرصهٔ سیاسی تهران به وجود آمد، موضوع بست نشینی در سفارت انگلیس و متعاقب آن صدور فرمان مشروطیت بود.[1]

یپرم در این زمان، با داشناك‌هایی که بر محور شخصیت او اظهار وجود می‌کردند، در گیلان برای خود چهرهٔ سرشناسی شده بود، وداعیهٔ آزادیخواهی می‌کرد. او در دورهٔ استبداد صغیر با دو تن از مرموزترین چهره‌های سرشناس گیلان، که آنان نیز نقاب آزادیخواهی بر چهره زده و به کسوت انقلابی درآمده بودند، از مجاری معیّنی آشنا شد. این دو تن، یکی عبدالحسین‌خان سردار محیی (معزّالسلطان) فراماسونر نقش‌آفرین در نقشه‌های سرکوبگرانهٔ مجاهدین تبریز در پارك اتابك، و دیگری برادرش میرزا کریم‌خان رشتی (رئیس کمیتهٔ سری ستاررشت) بازیگر کار کشتهٔ وابسته به انتلیجنس سرویس انگلیس بود.[2]

ایجاد رابطه با این دو برادر، که به خط «شبه انقلابی و ساختگی» نهضت مشروطیت تعلّق داشتند ـ به مبحث پیشین مراجعه شود ـ و فعالیت مشترك آنان در عرصهٔ ترورهای سیاسی، یپرم را نیز که خود از مجرای دیگر سروسرّی با عوامل

---

۱. به منابع توصیه در صفحات پیشین مراجعه شود.

۲. این دو برادر به اتفاق سه برادر دیگر در رأس فرماندهی مجاهدین و فداییان گیلان قرار گرفتند، با طرح میرزا کریم‌خان رشتی، محمدولی‌خان تنکابنی سپهسالار، معاون عین‌الدوله در اردوی چهل هزار نفری تبریز، به ریاست مجاهدین و فداییان گیلان رسید، و در لباس مشروطه خواهی به توصیهٔ جرج چرچیل کاردار سفارت انگلیس، حمله به تهران را آغاز کرد.

این دو برادر بعدها به توصیهٔ کمیتهٔ زرگنده (یا کمیتهٔ آهن) به عنوان عاملان نفوذی به نهضت جنگل راه یافتند، و نقش ویرانگرانه‌ای در به شکست کشانیدن این نهضت مردمی بازی کردند، کتاب نقش فراماسون‌ها در رویدادهای تاریخی و اجتماعی ایران ـ جلد دوم، را بنگرید.

بیگانه داشت، به صورت چهرهٔ فعال شبه انقلابی درآورد، و به هنگام حمله به تهران فرماندهی گروهی از داشناك‌ها را به عهده گرفت، و عنوان غیر رسمی «سردار» را پیدا کرد. با چنین پیشینه‌ای بود، که یپرم بعد از فتح تهران و سقوط محمدعلی میرزا از سوی گردانندگان «خطّ شبه انقلابی» که سر رشتهٔ امور کشور را به دست گرفته بودند، به ریاست نظمیهٔ تهران برگزیده شد، تا نقشه‌های بعدی را به دلخواه استعمارگران به اجرا درآورد.

ب. ریشهٔ حزب راستگرای داشناکستیون از کجا آب می‌خورد؟

حزب داشناکستیون در سال ۱۸۹۰ میلادی توسط تنی چند از جوانان ارمنی که از مظالم تزار و بیدادگری سلاطین عثمانی علیه قوم ارمن به ستوه آمده بودند، به طور سری در ارمنستان تشکیل گردید. مرامنامهٔ این حزب کسب استقلال ارمنستان و ایجاد کشور واحد از سرزمین‌های ارمنی نشین عثمانی و روسیه بود.

از بنیان‌گذاران این حزب که تبعهٔ روسیهٔ تزاری بودند، سه تن در ایران شناخته شده‌اند، و آنان گریستاپور میکائیلیان، سیمون زاداریان و رستم زوریان بودند. رستم بارها به ایران سفر کرده و در تبریز فعالیت‌هایی داشته است. داشناك که در زبان ارمنی معنای متحد و متفق را دارد، در مفهوم سیاسی و آرمانی این حزب جنبهٔ تروریستی و انقلابی پیدا کرده بود.

از بررسی اوراق و اسناد تاریخی و پی‌گیری و شناسایی خط سیر فعالیت‌ها و عملکرد کادر مرکزیت این حزب چنین بر می‌آید، این سازمان که در بدو موجودیت و آغاز فعالیت، خود را تندرو و انقلابی می‌شناسانید، خیلی شتابزده در مسیری قرار گرفت، که هیچ رابطه‌ای با آرمان گرایی خلق ارمن نداشت، و به عنوان کارگزار متحد فراماسونری انگلیس چرخش ۱۸۰ درجه‌ای پیدا کرد، وبه یك حزب راستگرا، و به صورت عنصر نفوذی فعال در درون نهضت‌های مردمی در خدمت به منافع جهانی سرمایه‌داری به فعالیت مخفی پرداخت، و راه و رسمی خلاف مصالح ملی ملت‌های ایران و ترکیه پیش گرفت، و سر نخ رهبری آن نیز به دست سرمایه‌داران مرتجع ارمنی افتاد.

حزب داشناکستیون در سال ۱۹۰۳ کمیتهٔ سری خود را در شهر استانبول به وجود آورد، در سال‌های بعد به اقتضای شرایط مساعد تاریخی، فعالیت مخفی خود را آشکار ساخت، و با حزب به ظاهر تندرو جوانان ترك (اتحاد و ترقی) که

رهبری آن را مصطفی کمال پاشا (آتاترك) به‌عهده داشت، ائتلاف کرد، و در شورش سال‌های ۱۹۰۷ـ۱۹۰۸ عثمانی که منجر به گشایش پارلمان گردید، افراد این حزب در ترور و ایجاد وحشت و ارعاب نقش حساسی بازی کردند.

باید به این نکتهٔ مهم توجه داشت، که حزب «اتحاد و ترقی» به رهبری آتاترك، با حمایت پنهانی فراماسونرها و کمك مالی یهودیان توانست فعالیت خود را در سراسر ترکیه گسترش دهد، و زمینهٔ کامیابی و پیروزی خود را فراهم سازد.[1]

شعبهٔ داشناکستیون در ایران نیز، که یپرم‌خان از گردانندگان کاردان و فعال آن به شمار می‌رفت، در راستای همان اهدافی فعالیت می‌کرد، که شاخهٔ عثمانی آن درپیش گرفته بود، یعنی اتحاد و همبستگی با فراماسونها و پیشبرد مقاصد سیاسی و منافع اقتصادی امپریالیسم انگلیس.

از سال ۱۹۱۷ به بعد، که اتحاد جماهیر شوروی به وجود آمد، داشناك‌ها به مانند حربه‌ای از ناسیونالیسم شونیستی گمراه‌گرانه در دست سوداگران جهانی، علیه نظام شوروی به کار گرفته شدند، و تنها در جریان مبارزات ضدسلطنتی و ضدامپریالیستی ملت ایران در سال ۱۳۵۷، که منجر به سقوط رژیم پهلوی و بنیان‌گذاری جمهوری اسلامی گردید، بازماندگان داشناك‌های ایرانی بخود آمدند، و متوجه این حقیقت تلخ تاریخ شدند، که پیش از هفتاد و چند سال آلت اجرای مقاصد بیگانگان بوده‌اند!. از آن تاریخ به بعد، ما، همه‌ساله شاهد تظاهرات پرشور هموطنان ارمنی خود، علیه عاملان قتل عام ارامنه در آوریل ۱۹۱۵ هستیم، که خود نشانهٔ رشد سیاسی و بیداری و آگاهی ارمنیان هموطن از رویدادهای تاریخی است.

---

۱. تئودور هرتصل پدر روحانی و سیاسی صهیونیسم جهانی، بعد از انتشار کتاب خود به نام دولت یهود در سال ۱۸۹۵، و تشکیل نخستین کنگرهٔ صهیونیستها در شهر بازل سوئیس در سال ۱۸۹۷، با سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی دیدار کرد، و به او پیشنهاد نمود که در ازای دریافت سی‌میلیون لیرهٔ استرلینگ، اجازهٔ مهاجرت صدهزار تن از یهودیان انگلیس را به فلسطین بدهد. سلطان عبدالحمید این پیشنهاد را به شدت ردّ کرد، و گفت: اجازه نمی‌دهد یهودیان به فلسطین دست یابند، اگر قصد تشکیل دولت قومی دارید، سرزمین‌های وسیعی در آفریقا وجود دارد به آنجا مهاجرت کنید. متعاقب ردّ این پیشنهاد، یهودیان و فراماسونرها و داشناك‌ها مبارزات پر دامنه‌ای را علیه سلطان عبدالحمید آغاز کردند. و عمده‌ترین توجه آنها کمك مادی و معنوی به حزب «اتحاد و ترقی» بود، و با تلاشی و تجزیهٔ امپراتوری عثمانی و سقوط عبدالحمید، یهودیان بنا به وعده‌ای که مصطفی کمال پاشا به آنان داده بود، به آرزوی دیرین خود رسیدند. برای آگاهی از ژرفای رویدادهای آن دوران کتاب نقش فراماسونها در تاریخ معاصر ایران ـ جلد چهارم، اثر قلمزن را مطالعه کنید. این کتاب در آیندهٔ نزدیك از سوی انتشارات «نشراشاره» چاپ و منتشر خواهد شد.

ج. یپرم در مقام رئیس پلیس تهران و همدستی در فاجعهٔ پارك اتابك

سحرگاه روز سه‌شنبه ۲۴ جمادی‌الآخر ۱۳۲۷ ـ ۲۵ تیرماه ۱۲۸۸ خورشیدی، نیروهای تحت فرماندهی حاج علی قلی‌خان بختیاری (سردار اسعد) محمدولی‌خان تنکابنی (سپهسالار) از دو سو وارد تهران شدند، و سران آنها بهارستان را پایگاه فرماندهی فاتحان تهران قرار دادند.

یپرم نیز که با عدهٔ خود تحت فرماندهی محمدولی‌خان قرار داشت، با سربازان پادگان (قراولخانه) شاه‌آباد به زد و خورد پرداخت، تعدادی از افرادش کشته و مجروح شدند، و سرانجام بر نیروهای وفادار به محمدعلی میرزا فائق آمد، و جمعی از قزاقان و افسران که پایداری می‌کردند، از پا درآمدند.

هیأت مدیرهٔ انقلاب ـ متشکل از دوازده نفر که همگی از اعضای لژ بیداری بودند ـ یپرم را بلافاصله به ریاست پلیس تهران منصوب کردند. او نیز همراه افراد خود در پست تازه مستقر شد، و به عنوان یکی از بازوان مسلح هیأت مدیرهٔ انقلاب به تعقیب و دستگیری مخالفان پرداخت، و امنیت دلخواه فاتحان را در پایتخت ایران به وجود آورد.

دستگیری افراد سرشناش به بهانهٔ ضدیت با مشروطه طلبان، در واقع سرکوب و اعدام مخالفان فاتحان تهران، یعنی همان مخالفین فراماسونرها را در مدّ نظر داشت، دلیل روشن این امر، گردش آزادانهٔ عین‌الدوله دشمن شمارهٔ یك مشروطیت و مشروطه خواهان در خیابان‌های تهران بود. اگر بنا بود دشمنان مشروطه‌خواهان دستگیر و اعدام شوند، در رأس همهٔ آنان می بایست عین‌الدوله دستگیر و اعدام می‌شد، زیرا او در مقام آخرین صدر اعظم مستبد عصر استبداد دستور گشودن آتش به روی مردمی را که در مسجد جمعهٔ تهران اجتماع کرده بودند، داده بود، و سیزده ماه فرماندهی نیروی چهل‌هزار نفری دولتی را در محاصرهٔ تبریز به عهده داشت، و بسیاری از آزادیخواهان مشروطه طلبان را به کام مرگ سیاه فرستاده بود.

به هر حال یپرم، بعد از دو ـ سه ماه که در رأس پلیس تهران به سود هیأت مدیرهٔ انقلاب خدمت می‌کرد، از سوی فاتحان تهران مأموریت یافت، که به همراه جعفرقلی خان بختیاری (سرداربهادر ـ سرداراسعددوم) در رأس اردویی برای استقرار نظم و امنیت به زنجان و آذربایجان برود.

از کارهای ناروای سران این اردو، اُتراق کردن در تبریز، و فراهم کردن زمینهٔ

دامی بود، که برای اعزام ستارخان و باقرخان به تهران، و نابودی مجاهدین آذربایجان از سوی حکومتگران ماسونیك تهران تدارك دیده شده بود.

یپرم، پس از عزیمت اجباری ستارخان و باقرخان به تهران، در اواخر صفر سال ۱۳۲۸ هجری قمری به پایتخت بازگشت، و مورد تجلیل قرار گرفت، و در مقام رئیس پلیس تهران به ادامهٔ کار پرداخت. این بار او تغییراتی در ادارهٔ پلیس به وجود آورد، و برای افراد پلیس اونیفورم جدیدی تهیه کرد، و برای تأمین هزینهٔ اقدامات اصلاح‌گرانهٔ خود در سازمان اداری پلیس تهران، خودسرانه بر نوشابه‌های الکلی مالیات وضع کرد و بی‌آنکه به اعتراض وزارت دارایی وقعی بگذارد، به اخذ مالیات غیر قانونی ادامه داد. چون در حفظ امنیت دلخواه حکومتگران به موفقیت‌هایی دست یافته بود، ریاست ژاندارمری کشور نیز به او تفویض گردید.

* * *

ستارخان «سردار ملّی» که به بهانهٔ دعوت‌های مزورانه سردمداران رژیم تازهٔ مشروطه، به اجبار به تهران فرستاده شده بود، تا حدودی از خدعه و نیرنگ، تزویر و ریای دولتیان و میوه‌چینان انقلاب آگاهی یافته بود، بدین سبب پس از ورود به پایتخت تصمیم گرفت، که در تهران از هر نوع مداخله در امور دولتی و اظهار نظر نسبت به جریانات سیاسی روز بپرهیزد، تا «گزکی» به دست دوچهرگان که حاکمیت را قبضه کرده، و قصد نابودی دستاوردهای انقلاب در سر می‌پرورانیدند، ندهد. او به محض ورود به تهران اعلامیه‌ای به‌این مضمون صادر کرد:

«... محض اطلاع عموم اظهار می‌دارد، که من به جز از قانون، خویش و پیوندی ندارم، خود و کسانم از جان و دل مطیع قانون هستیم. اگر یکی از کسان اینجانب به خلاف معمول مصدر حرکتی شود، که مخالف با قوانین موضوعهٔ مملکتی باشد، مصادر امور بدون اینکه به اینجانب رجوع کنند، باید مقررات قانونی را دربارهٔ وی مجری دارند.»[1]

ولی این تدابیر هرگز نتوانست ستارخان و مجاهدین تبریز را از دامی که در فرا راه زندگیشان گسترده بودند برهاند. استراتژی حکومتگران ماسونیك این بود، که فرزندان انقلاب سرکوب و آثار باز مانده از مبارزات مسلحانهٔ انقلاب مشروطیت نابود گردد.

---

۱. قیام آذربایجان و ستارخان، تألیف اسماعیل امیرخیزی، صفحهٔ ۴۷۳.

نقش آفرینان حرکت‌های ضد ملی و مجریان فرامین خداوندان ماوراء بحار به طرح و اجرای توطئه‌ای پرداختند، تا در سایهٔ آن بتوانند نقشه شوم خود را پیاده کنند.

هنوز چند روزی از اقامت اجباری ستارخان در تهران نمی‌گذشت، که فضای سیاسی پایتخت با تشنج‌های ساختگی به آشفتگی گرایید، و سه ماه و اندی بعد، در روز ۲۴ تیر ۱۲۸۹ (۹ رجب ۱۳۲۸) سید عبدالله بهبهانی روحانی پیشرو مشروطیت، با نقشهٔ اهریمنی سیدحسن تقی‌زاده فراماسونر (استاد اعظم مادام‌العمر بعدی) به ظاهر از سوی دموکراتها (در باطن از جانب کارگزاران فراماسونری) ترور گردید.

۱۸ روز بعد (۹ مرداد ـ ۲۵ رجب) اعتدالیون هم به انتقام قتل بهبهانی، دو تن از دمکراتها (علی محمدخان تربیت و سید عبدالرزاق حکاك) را که جزو مجاهدین رشت بودند، ترور کردند.

وجود شواهد تاریخی بیانگر این است که این ترورها برای اجرای مقاصد بعدی حکومتگران ماسونیك پیش زمینه‌های فاجعهٔ پارك اتابك تدارك دیده شده بود، زیرا هفت روز بعد، سردار اسعد (حاج علیقلی‌خان) در مقام وزیر جنگ کابینه در مجلس شورا به ایراد نطقی پرداخت و ضمن آن گفت:

«... باید امنیت را در این مملکت پایدار کنم، اگر چه به کشته شدن پسر و برادرهایم باشد... امیدوارم به زودی زود یعنی تا یك هفتهٔ دیگر امنیت را چنان به شهر تهران اعاده بدهم، که کسی چنین امنیتی ندیده باشد.»[1]

این نطق گویای رموز دردناکی است، که در بطن رویداد بعدی به ظهور پیوست.

* * *

کابینهٔ فراماسونری حسن مستوفی (مستوفی‌الممالك) بر مبنای یك نقشهٔ از پیش طرح شده، مجاهدین را عامل اصلی ترورهای سیاسی معرفی کرد، و خلع سلاح آنان را سرلوحهٔ کار دولت قرار داد.

ستارخان روز دوازدهم مرداد، به مجلس شورا دعوت شد، تا در پیرامون خلع سلاح مجاهدین تحت فرماندهی خود به مذاکره بپردازد، و سر انجام قانونی از

---

۱. برای آگاهی از عمق فاجعهٔ پارك اتابك کتاب را بطهٔ فراماسونری با صهیونیسم و امپریالیسم، اثر قلمزن را بنگرید.

تصویب مجلس گذشت که جز سپاهیان و پاسبانان شهربانی هیچکس حق برداشتن تفنگ و ابزار جنگ نداشته باشد، و به مجاهدین اخطار گردید، تا ۴۸ ساعت دیگر باید سلاح‌های خود را تحویل دهند، و هر گاه مقاومت کردند، گوشمالی خواهند دید!

ستارخان در همانجا می‌گوید: من نخستین کسی خواهم بود که این قانون را به کار خواهم بست.

سردار ملی همان روز که از مجلس به پارك بر می‌گردد، خطاب به مجاهدین می‌گوید: هر چه زودتر بروید اسلحهٔ خودتان را زمین بگذارید و کاری نکنید که این کاسه و کوزه سر ما بشکند!

باید بدین نکته اشاره کنیم، که تصمیم دولت در مورد خلع سلاح مجاهدین یکجانبه و ظالمانه بود، و شامل همهٔ سلاح بدستان نمی‌شد، مجاهدین یپرم که رئیس نظمیه بود، و مجاهدین وابسته به حزب دمکرات که در دستگاه دولتی نفوذ داشتند، و سواران مسلح سردار اسعد و صمصام‌السلطنه بختیاری که مورد حمایت مستقیم سیاست خارجی بود از دستور خلع سلاح مستثنی شده بودند.

پیش از پایان ضرب‌الاجل ۴۸ ساعته، کابینهٔ فراماسونری مستوفی‌الممالك به سرعت دست به کار شد. بیش از دوهزار و صدوسی تن از سواره، پیاده، ژاندارم و پلیس (که هر دوی این نیرو به اضافه مجاهدین وابسته به یپرم در اختیار رئیس نظمیه قرار داشت)، قزاق و سواران بختیاری همراه با دو عراده توپ ماکزیم ویك عراده توپ بیابانی و دو شصت تیر به فرماندهی یپرم رئیس پلیس و جعفرقلی‌خان سردار بهادر فرزند حاج علی‌قلی‌خان سردار اسعد، پیرامون پارك اتابك ـ محل اقامت ستارخان و باقرخان و مجاهدین تبریز ـ مستقر کرد.

اینان بدون اینکه به ستارخان فرصت مذاکره با مجاهدین را بدهند، با یورش ناگهانی به پارك، بسیاری از مجاهدین و جانبازان انقلاب را که از آسیب گلوله‌های توپ محمدعلی میرزا جان به‌در برده بودند، به فرمان یپرم بازیگر مشکوك رویدادهای مشروطیت، و جعفرقلی‌خان فراماسونر، جان باختند. عدّهٔ زیادی مجروح شدند، و بیش از ۲۰۰ تن به سیاهچال‌های زندان فرستاده شدند، ستارخان از زانو تیر خورد، حتی لوحهٔ افتخار که مجلس شورا، به‌پاس جانبازی‌های ودلیری‌های بزرگمرد انقلاب ستارخان (سردار ملّی) و یاران همرزمش،به وی اعطا کرده بود، در این ماجرا به یغما رفت. یپرم، فاجعه‌آفرین سیاهترین صفحات تاریخ

جنبش مشروطیت، همچنان بر اریکهٔ قدرت ماند، تا فاجعهٔ دیگری را بیافریند، که در مبحث بعدی به شرح آن خواهیم پرداخت.[۱]

د. نقش یپرم رئیس پلیس تهران در تخته بند کردن مجلس دورهٔ سوم، تعقیب و دستگیری آزادیخواهان

یپرم که مزورانه خود به مجاهد بودن افتخار می‌کرد، سرانجام دست خود را «رو» کرد، و به اتفاق جعفرقلی‌خان سرداربهادر پسر سردار اسعد، فعالانه در سرکوب مرگبار مجاهدین تبریز و بی‌حرمتی به «ستارخان» شرکت نمود.

به نوشتهٔ مؤلف تاریخ بیداری ایران:

«خبر فاجعه پارك اتابك چون بمب در سراسر ایران و جهان ترکید، و آزادیخواهان را در بهت و اندوه عمیقی فرو برد. تلگرام‌های ملامت‌آمیز از هر سوی ایران و کشورهای بیگانه بر سر نمایندگان و وزراء باریدن گرفت، مردم تهران بازارها را با آنکه در شهر حکوت نظامی اعلام شده بود، بستند و لب به شکایت و اعتراض گشودند.»

«مردم که فهمیده بودند "ستارخان به جنگ خرسندی نداشته، و گرنه کار بدین آسانی پایان نمی‌پذیرفت" بیش از پیش خشمگین شده، به کسانی که روی عزیزترین مهمانان مردم پایتخت که چهارماه پیش شکوهمندانه از آنان استقبال و پذیرایی کرده بودند، آتش گشوده‌اند، نفرین می‌فرستادند.»[۲]

یپرم که در مقام رئیس پلیس تهران، یکی از دو فرماندهی بود که چنین خیره‌سرانه به روی مجاهدین آتش گشوده بود، ناگزیر گردید، در ماه ذیقعده از ریاست پلیس تهران استعفا دهد. به‌جای وی مظفراعلم «سردار انتصار» که از سوی یپرم ریاست ژاندارمری را به عهده داشت، به ریاست پلیس تهران برگزیده شد. با وجود این یپرم نفوذ خود را همچنان در پلیس تهران حفظ کرده بود.

در این هنگام، یپرم سرگرم سازمان دادن حزب داشناکستیون در تهران بود، و همهٔ آنهایی که دوروبر او بودند، به عضویت تشکیلات این حزب درآمدند.

* * *

---

۱. برای آگاهی از عمق فاجعهٔ پارك اتابك کتاب را بطهٔ فراماسونری با صیهونیسم و امپریالیسم اثر قلمزن را بنگرید.

۲ـ مأخذ یاد شده ـ صفحهٔ ۸۰

در بیستم اسفندماه ۱۲۸۹ شمسی برابر (۹ ربیع‌الاول ۱۳۲۹ قمری) که محمدولی‌خان تنکابنی (سپهسالار) ششمین کابینهٔ خود را در عصر مشروطیت تشکیل داد، بار دیگر یپرم به ریاست پلیس تهران منصوب گردید، و دکتر سهراب‌خان ـ معروف به ظهراب‌خان ـ را نیز به معاونت خود برگزید.

یپرم، این بار به پشتگرمی محمدولی‌خان تنکابنی، با خشونت بیشتر وارد عمل شد، نخست ادارهٔ تحقیق و چند ادارهٔ دیگر پلیس را خود سرانه بست، و کارمندان آن‌ها را با بی‌حرمتی (با لگد و پس‌گردنی) از نظمیه بیرون ریخت.

یپرم یکه‌تاز صحنه شده بود، و خیره‌سرانه دست به هر بیدادگری می‌زد، در جمادی‌الثانی ۱۳۲۹ به اتکای اختیاراتی که میرزا اسدالله‌خان مشارالسلطنه (قدیمی نوایی بعدی) از دولت گرفته بود، با عدّه‌ای پلیس در عدلیه را بست، وقتی قضات فرمان دولت را مطالبه کردند، یپرم دستور داد آنان را در برابر این گستاخی بازداشت نمایند.[1]

روزنامه‌های بهلول و چنته، یپرم را به سبب رفتار ناهنجار و روش خشونت‌آمیز که در اخراج کارمندان پلیس و توقیف قضات عدلیه سخت مورد نکوهش و انتقاد قرار دادند. وی به محض اطلاع از مندرجات این دو روزنامه، چند نفر پلیس و شماری مجاهد را فرستاد تا مدیران این دو روزنامه را گوشمالی دهند. مأموران خیره‌سر یپرم شماره‌های هر دو روزنامه را توقیف، و دفاتر آنها را غارت کردند، و میرزا محمود مدیر روزنامهٔ چنته را هم بازداشت نمودند.[2]

در ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۹، میرزا احمد خان مفتش (بازرس) وزارت مالیه (دارایی) که به موجب حکم رسمی وزیر مربوطه مأموریت پیدا کرده بود، به حساب صندوق پلیس رسیدگی کند، یپرم، حکم او را پاره کرد، و خود وی را نیز با سرودست شکسته از نظمیه بیرون راند.

همچنین اقتدارالسلطان نامی، مبلغی از وجوه وزارت جنگ را اختلاس کرده، و تحت پیگرد قانونی قرار گرفته بود. از سوی وزارت جنگ دستور جلب وی به پلیس تهران داده شد، یپرم در حالی که او را درخانهٔ خود مخفی کرده بود، به وزارت جنگ پاسخ داد: «که اقتدارالسلطان در تهران نیست.»

در کابینهٔ بعدی (هفتمین کابینهٔ محمدولی‌خان) که ۲۷ تیرماه ۱۲۹۰ برابر ۲۲

---

۱ و ۲. روزنامهٔ ایران، مورخ سوم سرطان ۱۳۲۹، نقل از کتاب رهبران مشروطه، جلد اول، صفحهٔ ۵۴۷.

رجب ۱۳۲۹ هجری قمری تشکیل گردید، به سبب وخامت اوضاع کشور، قانون حکومت نظامی به نجفقلی خان بختیاری صمصام‌السلطنه (برادر سردار اسعد) ـ که وزارت جنگ را به عهده داشت ـ سپرده شد، او نیز یپرم را به عنوان مجری فرامین حکومت نظامی برگزید.

یپرم با رفتار و کرداری که هیچ نشانه‌ای از رأفت، عطوفت، وظیفه شناسی و تعصب ایرانی در آن دیده نمی‌شد بر پلیس تهران حکومت می‌کرد، و در عین حال مجری دستورات حکومت نظامی نیز بود.

پس از رویداد غمبار فاجعهٔ پارك اتابك، حادثهٔ دیگری چهرهٔ مشئوم خود را در فرا راه زندگی مردم ایران نشان داد.

روز چهارشنبه هفتم آذرماه ۱۲۹۰ شمسی (هفتم ذی حجه ۱۳۲۹ قمری) اولتیماتوم روسها به دولت ایران تسلیم شد.

از نوشتهٔ مورخ‌الدوله سپهر در کتاب ایران در جنگ بزرگ چنین برمی‌آید، که دیپلماسی انگلیس در این تجاوز آشکار به حقوق ملی و استقلال سیاسی ایران، انباز روسها بوده است.

او می نویسد:

«... سفارت انگلیس به وثوق‌الدوله وزیر امور خارجه توصیه نمود، فوراً این تقاضا را قبول کنید و نگذارید تأخیر شود.»

در اولتیماتوم از دولت ایران خواسته شده بود:

۱. مستر شوستر مورگان و مسترلکوفر از ایران اخراج شوند.

۲. دولت ایران، پس از این بدون اطلاع دو دولت (انگلیس و روس) کسی را از بیگانگان برای کارهای دولتی استخدام ننماید.

۳. هزینهٔ رفت و آمد لشکرکشی روسها را که به رشت و انزلی نیرو آورده بودند، تعهدو بپردازد.

برای پاسخ به اولتیماتوم فقط ۴۸ ساعت به دولت ایران فرصت داده شده بود.

انتشار خبر اولتیماتوم در تهران، تبریز و رشت و دیگر شهرهای ایران توفانی از خشم و نفرت علیه روسها بر انگیخت، مردم آمادهٔ پیکار با تجاوزگران خارجی شدند.

مجلس شورای ملی تشکیل جلسه داد، تا به‌طور رسمی گزارش دولتی استماع

نماید. وثوق‌الدوله وزیر امور خارجه یادداشت سفارت روس را خواند، و از مجلس تقاضای رأی کرد.

مجلس پس از نطق پرشور خطیب توانا شیخ محمدخیابانی نمایندهٔ برگزیدهٔ مردم آذربایجان ـ به رغم نظر دولت ـ به ردّ اولتیماتوم رأی داد.

* * *

شب دوم دی‌ماه ۱۲۹۰ (محرم ۱۳۳۰ قمری) جلسهٔ هیأت دولت با حضور ابوالقاسم‌خان قراگوزلو همدانی (ناصرالملك) ـ نایب‌السلطنهٔ وقت ـ در دربار تشکیل شد. وثوق‌الدوله (حسن وثوق) وزیر امور خارجه گزارش مبسوطی از آنچه در مجلس گذشته بود، داد، و از ایستادگی دلیرانهٔ نمایندگان مجلس سخت نکوهش کرد. سپس یادداشتی که از پیش به امضای وزیران دیگر رسیده بود، به ناصرالملك تسلیم کرد. در این یادداشت از نایب‌السلطنه خواسته شده بود، که در مجلس شورای ملی را ببندد. درخواست هیأت وزیران ـ که قبلاً به‌طور پنهانی روی آن توافق شده بود ـ مورد قبول قرار گرفت، و دستور بستن مجلس را صادر کرد، و یپرم رئیس پلیس تهران مأمور اجرای آن شد.

* * *

روز سوم دی‌ماه ۱۲۹۰ شمسی، عدّه‌ای از تفنگچیان یپرم به مجلس فرستاده شدند. آنها نمایندگان را بیرون کردند، و چند نفر نگهبان در آنجا گماردند، که کسی را به مجلس راه ندهند.

فرمان بستن مجلس شورا و اجرای آن، حکم یك شبه کودتا را داشت. اساس مشروطیت نیم‌بند چند سالی از صحنهٔ سیاسی و اجتماعی ایران بر چیده شد. شعله‌های فروزان امید که از قلب مجلس با سخنوری رجال نامداری چون شیخ محمدخیابانی بر دل‌های تودهٔ محروم و رنجدیدهٔ وطنمان گرمی و حرارت می‌بخشید، به‌یکباره به خاموشی گرایید. روزنامه‌ها توقیف گردید. پیگرد و دستگیری و اعدام انقلابیون در سراسر کشور آغاز گشت. نوکران کمر بستهٔ امپریالیسم کهنه‌کار و عاملان نگون‌بختی ملت ایران، شادمان و پای‌کوبان در گورستان آزادی بر اریکهٔ قدرت کوس رسوایی و بدنامی را زدند، و لکّه‌های سیاهی بر صفحات تاریخ دوران معاصر ایران از خود بجای نهادند.

در این رویداد خونبار، نقش اجرایی یپرم پایه‌گذار حزب راستگرای داشناکستیون تهران و عنصر مشکوکی که در عرصهٔ وطنمان همپای فراماسونرها به

سود انگلستان فعالیت داشت از همه بیشتر بود.[۱]

۷. نظمیّهٔ تهران و مستشاران سوئدی

یپرم در تعقیب قوای سالارالدوله، در محلی به نام قلعه شورجه (۳۴ کیلومتری قروهٔ همدان) بر اثر اصابت تیر عبدالباقی‌خان چاردولی، خود و معاونش دکتر سهراب خان (معروف به ظهراب‌خان) کشته شدند[۲]، با مرگ او ریاست پلیس تهران موقتاً به «قاسم والی ـ سردار همایون» تفویض گردید، لیکن گروهی از افسران پلیس و مقامات اداری آن، همان گماشتگان یپرم بودند، که بعد از وی نیز همچنان بر پست های خود باقی ماندند، چون انتصاب اینان به مقامات پلیس تهران تنها به میل و ارادهٔ یپرم صورت گرفته بود، در تمام خلاف کاری‌های یپرم مشارکت داشته‌اند، و در جامعه از وجهه، خوشنامی و اعتماد برخوردار نبودند.

* * *

در سال ۱۳۲۷ هجری قمری، هیأتی از وزیران و دولتمردان در تهران دست به تشکیل انجمنی به نام «کمیسیون پروگرام» زدند. هدف بنیان‌گذاران انجمن این بود، که پیش از گشایش مجلس دورهٔ دوم برنامه‌ای برای اصلاح امور مالی و بهبود وضع ادارات دولتی تهیه کنند، و آن را به تصویب مجلس برسانند. در رأس این برنامه استخدام مستشاران خارجی برای وزارت مالیه (دارایی) و وزارت داخله (کشور) قرار داشت.

این برنامه مورد موافقت مجلس دورهٔ دوم قرار گرفت و به دولت اجازه داد، که نسبت به استخدام مستشاران خارجی اقدام نماید.

دولت برای استخدام مستشاران مالی به دولت فرانسه، و افسران انتظامی به دولت ایتالیا مراجعه کرد. آن دو دولت در نتیجهٔ اعمال فشار و تحریکات «روس و

---

۱. برای آگاهی از ابعاد این رویداد ضد ملی، کتاب رابطهٔ فراماسونری با صهیونیسم و امپریالیسم، از انتشارات مؤسسهٔ «نشر آینده»، اثر قلمزن را بنگرید.

۲. جنازهٔ یپرم به تهران آورده شد، و در آن روز به دستور دولت ادارات دولتی تعطیل گردید، جنازه با تشریفات نظامی و تجلیل بسیار تشییع و در تهران دفن شد. مجاهدین ارمنی که از قفقاز به ایران آمده بودند، پس از اینکه فرمانده خود را از دست دادند، به‌تدریج ایران را ترک کرده، و به‌دیار خود بازگشتند. یکی از همراهان یپرم که در ایران شخصی به نام «گیگو» بود که بعدها وارد ارتش شد، و تادرجهٔ سرهنگی ارتقاء یافت و در جنگهای لرستان علیه ایلات و عشایر شرکت نمود، و در اواخر به سبب ارتکاب خطاهایی از ارتش اخراج و زندانی گردید. از سرنوشت بعدی او بی‌خبریم.

انگلیس» به درخواست دولت ایران روی خوش نشان ندادند. دولت ایران به آمریکا و سوئد روی آورد، و به دنبال یك رشته اقدامات پیگیرانه، هیأت مالی شوستر مورگان از آمریکا، و هیأت نظامی ژنرال پالمارسون از سوئد به ایران وارد شدند.

ژنرال پالمارسون که از صاحب منصبان خوشنام و کاردان سوئدی بود، طرح ایجاد سازمان نوین ژاندارمری را به اجرا گذاشت، و آن را به صورت یك سازمان اروپایی درآورد.

هیأت افسران سوئدی به ریاست پالمارسون زحمات زیادی برای تربیت افسران و درجه‌داران ژاندارمری کشیدند، که بحث پیرامون اقدامات گستردهٔ پالمارسون بیرون از موضوع مقال ماست. تنها به این نکته اشاره می‌کنیم که ژاندارمری در جنگ بین‌المللی اول خدمات و فداکاری‌های زیادی از خود نشان داد.

دولت، پس از ملاحظهٔ آثار خدمات پالمارسون در ژاندارمری، به فکر استخدام مستشاران و مربیان سوئدی برای شهربانی افتاد. چندی بعد «وستداهل» به همراه عده‌ای به تهران آمد، و ریاست نظمیهٔ تهران به او سپرده شد.

وستداهل که با درجهٔ سرهنگی به استخدام دولت ایران درآمده بود، پس از آنکه شهربانی را از قاسم‌خان والی ـ سردارهمایون رئیس وقت تحویل گرفت، گروهی از پایوران شهربانی احتمالاً به بهانهٔ اعتراض به انتصاب وستداهل استعفا دادند.

هیأت مستشاری سوئدی پس از مطالعه و بررسی پروندهٔ استخدامی افسران شاغل در شهربانی، حدود شصت تن از آنان را اخراج کردند.

اولین گامی که وستداهل بعد از پاکسازی شهربانی و بررسی موقعیت شهر تهران برداشت، آموزش افسران و افراد پلیس بود.

وستداهل برای آموزش افراد پلیس و آشنایی آنان با وظایف خطیر پلیسی، تعداد ششصد نفر از پلیس‌ها را برای اخذ تعلیمات به پادگانهای باغشاه و یوسف، که ویژهٔ ژاندارمری بود، گسیل داشت، و فزون بر این، دو آموزشگاه اختصاصی پلیس دایر کرد، و مسئولیت آن را به یکی از مشاوران خود به نام «ارفاس» سپرد.

یکی از این آموزشگاهها، به آژان‌ها (افراد پلیس را آژان می‌گفتند) سواد خواندن و نوشتن زبان فارسی و شیوهٔ کار پلیس انتظامی را یاد می‌داد، و دیگری که به «مدرسهٔ آسپیرانی» موسوم بود، افراد پلیس را در رشته‌های آگاهی و کشف جرایم، و کار آگاهی تعقیب مجرمین سیاسی تعلیم می‌داد.

یکی از مشاوران وستداهل، به نام «برگدال» ریاست ادارهٔ تأمینات (آگاهی و کارآگاهی) و دیگری به اسم «ارفاس» ریاست پلیس اونیفرمه، (سرکلانتری) را عهده‌دار شدند.

چندی بعد همکاری میان وستداهل و ارفاس به دشواری انجامید. ارفاس ایران را ترك گفت، وستداهل دومین گروه از سوئدی‌ها را برای تکمیل کادر شهربانی به ایران دعوت نمود.

اعضای دومین گروه شامل افراد زیر بودند:

اریکسن، استولبرگ، شولبرگ، فوکل‌کلو، بیورلینگ و دختر خانمی به نام گو

وستداهل به همراه مشاوران خود، پس از بررسی وضع و موقعیت تهران، آن را از نظر انتظامی به ده ناحیه تقسیم بندی کرد، و در هر ناحیه یك کلانتری ـ که آن روزها کمیساریا خوانده می‌شد ـ تأسیس نمود.

کمیساریای دهگانه تهران عبارت بودند از:

کمیساریای شمارهٔ یك	در ناحیهٔ ارگ،
کمیساریای شمارهٔ دو	در ناحیهٔ دولت،
کمیساریای شمارهٔ سه	در ناحیهٔ حسن‌آباد،
کمیساریای شمارهٔ چهار	در ناحیهٔ سنگلج،
کمیساریای شمارهٔ پنج	در ناحیهٔ قنات‌آباد،
کمیساریای شمارهٔ شش	در ناحیهٔ محمدیه،
کمیساریای شماره هفت	در ناحیهٔ قاجّاریه،
کمیساریای شماره هشت	در ناحیهٔ بازار،
کمیساریای شمارهٔ نه	در ناحیهٔ عودلاجان،
کمیساریای شمارهٔ ده	در ناحیهٔ شهرنو.

این نواحی دهگانه که از سوی مشاوران سوئدی برای استقرار کلانتری (کمیساریا) تعیین گردیده بود، سالها به همین نحو اداره می‌شد، و این نشانهٔ دقت نظری بود که سوئدی‌ها در انتخاب نواحی از لحاظ ترکیب جمعیّت و خصوصیات محلّی و سایر مشخصهٔ نظم عمومی در مدّ نظر داشته‌اند.

خصوصیات این نواحی و محدودهٔ آنها به طور مشروح در کتاب پلیس خفیهٔ ایران تألیف سیفی قمی تفرشی آورده شده است، و ما نیازی به شرح و بسط قلمرو هر یك از کمیساریا ها را در اینجا نمی بینیم. علاقمندان می توانند به کتاب یاد شده

رجوع کنند.

* * *

در سال هایی که وستداهل به همراه گروه مشاوران سوئدی در مقام رئیس نظمیه، حفظ نظم و امنیت عمومی تهران را به‌عهده داشت، تهران شاهد رویدادهای بسیاری بود، از جمله آنها پیدایش «کمیتهٔ مجازات» را باید به شمار آورد.

در سال ۱۲۹۵ شمسی(۱۳۳۵ قمری) سه تن از ایرانیان که سری پرشور و قلبی پر از کینه از خائنان به وطن داشتند، با این پندار که عناصر خائن را خود رأساً از میان بردارند، اقدام به تجدید سازمان «کمیتهٔ مجازات» نمودند، که در سال ۱۲۹۴ شمسی تشکیل یافته بود، آن سه تن اسدالله‌خان ابوالفتح‌زاده[1]، محمد نظرخان مشکوةالممالك و منشی‌زاده بودند، که بعداً میرزا علی‌اکبر ارداقی (برادر قاضی ارداقی قزوینی که در دورهٔ استبداد صغیر به‌دستور محمد علی‌میرزا در باغشاه به وضع فجیعی به قتل رسید) و عمادالکتاب نیز برجمع آنها اضافه شدند.

گرچه اتخاذ شیوهٔ «تروریسم» در مبارزات اجتماعی و سیاسی، کار نادرست و نامطلوبی است، و نشانه‌ای از «آنارشیسم فکری» کسانی است که به این حرکت کور دست می‌زنند، و هرگز به ایدآل‌های خود نیز دست نمی‌یابند، با وجود این در میان اعضای کمیتهٔ مجازات میهن پرستان پرشوری وجود داشتند، که اعتلای وطن و قطع دست‌های عوامل ناپاك بیگانگان از آرزوهای شریف و انسانی آنها بود.

نخستین فردی که توسط اعضای این کمیته ترور شد، میرزا اسماعیل‌خان رئیس انبار غلّهٔ تهران بود. او در مدتی که پیشکاری دارایی بلوچستان و سیستان را به‌عهده داشت، مقادیر زیادی گندم به بهای ارزان به انگلیسی‌ها فروخت، و از این راه سودسرشاری به جیب زد، پس از بازگشت به تهران، اصلاً حساب دوران مأموریت خود را به وزارت دارایی پس نداد، و چون تکیه‌گاه اصلی او انگلیسی‌ها بودند، از مقامات دولتی کسی وی را تعقیب نکرد، تا جایی که روزنامه‌ها به صدا درآمدند، و علیه وی مقالات افشاگرانه‌ای منتشر نمودند. اسماعیل‌خان برای

---

۱. وی سرتیپ قزاقخانه، مردی شجاع، استوار و آزادیخواه و اصلاح طلب بود. زمانی که در قزاقخانه بود، همواره در برابر زورگویی‌های مافوق خود ایستادگی می‌کرد، و تن به بی‌عدالتی‌ها و دستورهای خلاف آنان نمی‌داد. بر اثر مقاومت او، در بریگاد قزاقخانه نظامنامه‌ای تدوین و به مرحلهٔ اجرا گذارده شد، آئین نامهٔ محاکماتی پیش از آن در قزاقخانه وجود نداشت. ابوالفتح‌زاده از قزاقخانه استعفا داد، و به فعالیت‌های سیاسی پرداخت.

تحکیم موقعیت متزلزل خود، به متین‌السلطنه مدیر روزنامهٔ عصر جدید نزدیك شد، و متین‌السلطنه در چند مورد از وی در روزنامهٔ خود هواداری و ستایش کرد، که باعث تحریك احساسات مردم گردید، و کمیتهٔ مجازات را وادار کرد، که او را در لیست سیاه خود وارد کند و مستحق اعدام تشخیص دهد. بدین‌گونه دومین ترور این کمیته علیه جان او صورت گرفت.[1]

فعالیت‌های تروریستی این کمیته از بهمن ماه ۱۲۹۵ تا مرداد ۱۲۹۶ شمسی تقریباً پنج ماه بود، و از ترور میرزا اسماعیل‌خان رئیس انبار غله شروع شد و به قتل منتخب‌الدوله[2] ختم گردید.

اولین بیان نامه‌ای که کمیتهٔ مجازات در مورد ترور میرزا اسماعیل‌خان رئیس انبار غله و متین‌السلطنه مدیر روزنامهٔ عصر جدید منتشر نمود، آرمان‌گرایی سران کمیته از خلال سطور آن مشهور است. و در بخشی از آن چنین آمده بود:

هموطنان!

ما جامعه را از وجود این عنصر... پاك کردیم، تا برای سایر اشخاص خیانت پیشه سرمشق باشد، و شاید رویّهٔ خود را عوض کنند. حقیقتاً کمال سرافکندگی و شرمساری است که دیده شود، که پایهٔ مملکت فروشی و جاسوسی و خدمت به اجانب در آن به جایی برسد که خود آن عوامل ناپاك هم خوب و بد خدمات ایران بر بادده خود را انتقاد می‌کنند، و از همه بدتر این قبیل افراد با افکار شیطانی و پلید خود تمام عناصر و دستجات وطن‌پرست را تخطئه نمایند. در یك اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی بسی حساس ـ چون امروز ـ که ملل دنیا با میلیون‌ها مرد و زن از هستی و استقلال وطن عزیز خود دفاع می‌کنند ـ جنگ‌های ۱۹۱۴ ـ ۱۹۱۸ ـ، بدبختانه در ایران سرشکسته، افراد و اشخاص از طریق جاسوسی، مملکت‌فروشی

---

۱. عبدالحمید ثقفی ملقب به متین‌السلطنه (برادر دکتر اعلم‌الدوله ثقفی)، از مشهد به نمایندگی دورهٔ دوم مجلس انتخاب گردید، و مدتی نایب رئیس مجلس بود، زمانی روزنامه‌های طلوع و مظفری را اداره می‌کرد، و سه سال آخر عمر خود روزنامهٔ عصر جدید منتشر می‌نمود. او اشراف‌زاده‌ای بود که تحصیلات ابتدایی خود را در پاریس و دورهٔ عالی را در دانشگاه آکسفورد انگلستان به‌پایان رسانیده بود. نخست مترجم سفارت ایران در استانبول بود، بعد از مراجعت به ایران مدتی در گمرکات جنوب مشغول کار بود، سپس با سمت امیرالبحری، کشتی دولتی ایران را به نام پرس‌پولی اداره می‌کرد. او از هواداران دو آتشهٔ انگلیس بود، و احتمالاً عضویت فراماسونری را داشت، و به هنگام مرگ ۳۹ ساله بود.

۲. منتخب‌الدوله (برادر دکتر امیر اعلم از فراماسون‌های سرشناس)، داماد حسن وثوق (وثوق‌الدوله) و از تبار اشراف ایران بود، و تحصیلات خود را در بیروت به‌پایان رسانیده، و در امور مالی متخصص بود.

و خیانت و جنایت پیش می‌روند و ترقی می‌کنند و کسانی که جاه‌طلبی و مقام دوستی چشمانشان را کور کرده است تا می‌توانند بیشتر ملت ایران را در قید اسارت و بردگی اجانب محصور و مقید می‌سازند. متأسفانه این اوصاف رذیله که در پیشگاه ملل بزرگ و اجتماعات مترقی، علامت کمال پستی و دنائت افراد است در کشور ما یکی از بزرگترین موجبات ترقی و افتخار به شمار می‌رود...

ما در جلوی چشم خود می‌بینیم که افرادی با هزاران حیله و نیرنگ صندلی‌های صدارت و وزارت را به چنگ می‌آورند، بدون اینکه کمترین علاقه‌ای به سرنوشت ملت و چگونگی احوال مملکت خود داشته باشند، و به محض اینکه فردی با تمهید مقدمات یا از طریق سیاسی یا توسل به جهات مذهبی زمام امور را به‌دست گرفت، اولین هدف او این است که نقش وطن‌فروشی را به‌خوبی ایفا کند.

هموطنان! با این ترتیب ما ناچاریم ملاك لیاقت؟! و حدود ظرفیت و کاربری و کاردانی متصدیان عالی رتبهٔ دولت و زمامداران را از مقدار خیانت و وطن فروشی آنان به دست آوریم، و مدتی است که در این زمینه مشغول مطالعه و سنجش هستیم و هر یك از افراد را به‌خوبی تشخیص داده‌ایم که با انجام چه خیانت‌ها و جاسوسی‌ها و با چه دست‌هایی به مقاصد پلید خود رسیده‌اند.

هموطنان! مجرب ترین و پخته‌ترین دیپلماتها در این مملکت کسانی هستند که به نیکوترین وجهی بتوانند نظرات جاه‌طلبانه و مغرضانه و خلاف حق و عدالت و انسانیت مأمورین و نمایندگان سیاسی دول زورگو و استعمار طلب را اجرا نموده، و رضایت خاطر آنها را اجابت نمایند...

... این قبیل افراد حتی خود را قهرمان میدان سیاست و بزرگترین نجات‌دهندهٔ مملکت معرفی می‌کنند و محل تردید نیست که وجود چنین عناصری عاری از شرافت در مملکت و سکوت مرگبار ملت در مقابل این دستهٔ خائنین و وطن‌فروشان از لحاظ سیاسی، امروز وضع ایران را وخیم‌تر و از لحاظ اجتماعی نیز به شمارهٔ وطن‌فروشان و جاسوسان می‌افزاید.

هموطنان! ساعت کار و عمل فرا رسیده است، نباید بیش‌از این اجازه داد که جاسوسان و وطن‌فروشان ذلت و سرافکندگی، در وطن را فراهم ساخته، و آن را در بدبختی و عذاب غوطه‌ور سازند.

اعضای کمیتهٔ مجازات، به‌یاری خداوند متعال تصمیم دارند که جان خود را در این راه فدا نمایند. بدین جهت به نام خدای ایران، و در راه تأمین سعادت و

خوشبختی افراد ملت، ما دست به کار شدیم و با اولین تیر انتقام کمیتهٔ مجازات میرزا اسماعیل‌خان اولین آکتر تئاتر وطن فروشی و جاسوسی و خیانت را به خاك و خون کشانیدیم، زیرا این مرد تصدی انبار غلّهٔ تهران را به عهده داشت، و به دستور اجانب و به منظور نظرات جاه‌طلبانهٔ خود در ایجاد قحطی مصنوعی در تهران باعث مرگ و میر عدهٔ کثیری گردید.

پس لازم بود که این شخص به سزای اعمال خود برسد و نقشهٔ خائنانه‌اش با او در خاك مدفون گردد، و نتواند خوشبختی و سعادت خود را در مذلت و بیچارگی و استیصال هم‌وطنان و قدرت و شوکت اجانب ببیند.

اکنون برای اولین بار مأموریت خود را اجرا کرده و اعلام می‌دارد کمیتهٔ مجازات با هیچیك از دستجات سیاسی داخلی و خارجی ارتباطی ندارد و اولین تشکیلات در ایران است که با یك پروگرام صحیح و مقدس و دور از تمام اغراض و نظرات شخصی شروع به کار نموده است.

کمیتهٔ مجازات تنها هدفش از بین بردن خائنین، جاسوسها و خدمتگزاران دستگاههای خارجی است بدون اینکه به شخصیت و مقام و دسته‌بندی آنها توجه داشته باشد.

کمیتهٔ مجازات مصمم است انتقام خون بیگناهان مملکت را از خائنین و عمال خارجی و جاسوسان بازستاند و باید همهٔ مردم اصلاح‌طلب و علاقه‌مند به بقای ایران عزیز این کمیته را به مثابهٔ دستی که از آستین منتقم حقیقی بیرون آمد ریشهٔ جاسوسی و وطن‌فروشی را از ایران برکنند.

کمیتهٔ مجازات از عموم هموطنان درخواست دارد که خیانتکاران را در هر لباس و هر مقام که می‌باشند معرّفی نمایند، در پایان کمیتهٔ مجازات با صدای بلند این جمله را به گوش خیانتکاران فرومی‌خواند:

سرزمینی که محل سکونت و آقایی ایرانیان با فرّ و افتخار بود، بیش از این نباید مرکز جاسوسی و خیانت عناصر پلید باشد، هرگاه شما نمی‌خواهید به مادر وطن ترحمی بکنید، به مادر و فرزندان و خواهران خود رحم کنید و بدانید در قرن بیستم دیگر نمی‌شود به خیانت و جاسوسی ادامه داد، در این قرن جاسوسی و بی‌شرافتی و وطن‌فروشی محکوم به مرگ است.[1] مهر و امضای کمیتهٔ مجازات

* * *

---

۱. اقتباس و تلخیص از کتاب اسرار تاریخی کمیتهٔ مجازات، صفحات ۳۸ـ۴۲.

اقدامات تروریستی کمیتهٔ مجازات چنان ترس و وحشت در دل خیانتکاران و کارگزاران وابسته به استعمار پدید آورده بود، که آرام و قرار و خواب راحت را از آنان سلب کرده بود. چنانکه یکی از رجال آن زمان تعریف کرده: که روزی در فصل خزان در منزل وثوق‌الدوله (حسن وثوق عاقد قرارداد ایران بر باددهٔ ۱۹۱۹) در تجریش بودیم، از قیافهٔ او وحشت و نگرانی زیاد به چشم می‌خورد، و گاه از صدای برگ درختان چنار که بر زمین می‌افتاد، دچار وحشت می‌شد، و چنین می‌پنداشت که کسی در پشت درختان انبوه باغ مخفی شده است.

مؤلف کتاب اسرار تاریخی کمیتهٔ مجازات در این باره می نویسد:

«کمیتهٔ مجازات در بادی امر طوری عمل کرد که همه خیال می‌کردند تروریست‌های آن همه جا بوده، و از کلیهٔ اعمال خائنین به وطن و خیانت‌های آنان مستحضر بوده و به همین جهت هر کس کمترین انحرافی در زندگی سیاسی و اداری خود مرتکب می‌شد بر جان خود ایمن نبود و تصور می‌کرد اسم او در لیست سیاه کمیتهٔ مجازات قرار گرفته و به سرنوشت دیگر متهمین دچار خواهد شد.

«مردمی که از دور ناظر اعمال و جریانات کمیته مجازات بودند هر یك دربارهٔ کمیتهٔ مذکور قضاوتها و تعبیراتی می‌کردند، که این طرز فکر افکار عمومی را بیشتر متوحش و مرعوب می‌کرد. به همین سبب کمیتهٔ مجازات در نظر مردم عامی طوری مهم و خطرناك جلوه کرده بود، که اگر احیاناً کسی قصد خیانت و یا اقدام علیه مصالح عمومی داشت، برای اینکه برگه‌ای از خود بر جای نگذارد تا مدتی از انجام آن منصرف و به هر طریقی که ممکن بود حفظ صورت ظاهر را می‌کرد.»[1]

همچنانکه از نخستین بیّانیهٔ کمیتهٔ مجازات استنباط می‌شود ـ ما بخشی از آن را در صفحات پیشین نقل کردیم ـ آماج اصلی تروریستهای کمیته، کارگزاران استعمار انگلیس در ایران بود، و افرادی هم که ترور شدند، از هواداران دوآتشه و

---

۱. بهادرالسلطنه و احمد کمال‌الوزرا (محمودی بعدی) ـ اعضای مؤثر کمیته با سازمان فراماسونری مرتبط بودند، آنها توانستند عناصر سرشناس فراماسونری را که نامشان در لیست سیاه بود، از تیررس تروریست‌ها دور نگهدارند. غلامحسین خان پیشخدمت حسن اسفندیاری (محتشم‌السلطنه) نیز با بعضی از اعضای کمیته مراوده داشت، و اخبار درونی را به اطلاع ارباب خود می‌رسانید. احمدعلی سپهر (مورخ‌الدوله) ـ مؤلف کتاب ایران در جنگ بزرگ نیز مورد اعتماد سران کمیته بود، و ظاهراً نیز چند روزی به همین مناسبت زندانی شده بود. سالار لشگر و سید مهدی فرخ (معتصم‌السلطنه) نیز با برخی از اعضای کمیته در رابطه بوده‌اند. عبدالحسین شفایی (فرزند عبدالکریم شفاءالملك) با وجود اینکه عضو کمیته بود، بعضی تصمیمات را پنهانی به وثوق‌الدوله گزارش می‌داد.

صحنه‌گردانان دیپلماسی انگلستان بودند، منتها کمیتهٔ مجازات نیز به مانند هر پدیده‌ای که در راستای حرکت‌های سیاسی و اجتماعی قرون نوزدهم و بیستم در ایران ظهور کرده، نتوانست خود را از حیطهٔ نفوذ عوامل پنهان فراماسونری دور نگهدارد. چند عنصر مشکوك به اشکال گوناگون و تاکتیك‌های ماهرانه یا به درون آن راه یافتند، و یا با جلب اعتماد سران کمیتهٔ مجازات، با آنان روابطی بهم زدند. این عوامل با شگردهای مخصوص خود، فزون بر اینکه کمیتهٔ مجازات را از مسیر آماج‌های اصلی منحرف نمودند، هویت اعضای آن را نیز شناسایی کرده، و در یك فرصت مناسب برای متلاشی کردن کمیته و نابودی اعضا و سران آن به تهاجم پلیسی دست زدند، و همگی آنان را دستگیر نمودند، پس از چندین ماه که در زندان نگهداشتند دو تن از اعضای آن به اسامی رشیدالسلطان (فرزند حسین‌خان خلخالی) و حسین‌خان معروف به لله در میدان توپخانه به دار آویخته شدند، و چند تن (حاج علی عسگر تبریزی، عبدالحسین شفایی، میرزاعلی زنجانی) به زندان محکوم گردیدند، و دو تن از سران اصلی یعنی اسدالله‌خان ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده را به بهانهٔ تبعید به کلات نادری به قزاق‌ها سپردند، و آنها نیز آن دو را در نزدیکی‌های دامغان به این دستاویز که قصد فرار داشتند، از پا درآوردند.

* * *

شهربانی وستداهل، نقش عمده در دستگیری اعضای کمیتهٔ مجازات به‌عهده داشت، و سر نخ کشف هویت و شناسایی اعضای کمیته نیز به دست عبدالله‌خان بهرامی رئیس تأمینات مرکز بود.

عبدالله بهرامی در کتاب خاطرات خود سعی بسیار کرده، تا نقش خود را در این باره پنهان نماید، و همهٔ کاسه و کوزه را سر وستداهل رئیس نظمیهٔ وقت و سایر کارکنان شهربانی بشکند. در حالی که شواهد تاریخی مؤیّد دخالت مستقیم وی در این ماجرا بوده، منتها هدایت گام به گام را فراماسونها به عهده داشته‌اند.

پیش از آنکه عبدالله بهرامی مسئولیت کشف و دستگیری اعضای کمیتهٔ مجازات را تقبل کند، او در مقام رئیس نظمیهٔ گیلان خدمت می‌کرد.

مؤلف کتاب اسرار تاریخی کمیتهٔ مجازات دربارهٔ انتصاب عبدالله بهرامی به ریاست تأمینات مرکز، می نویسد:

«... روزی از وزارت داخله (کشور) خبر رسید، که طبق پیشنهاد وستداهل رئیس نظمیهٔ وقت، عبدالله‌خان بهرامی رئیس نظمیه رشت به تهران منتقل و به

ریاست ادارهٔ تأمینات مرکز منصوب گردید، تا هر چه زودتر و با اختیارات وسیعی که به وی تفویض گردید، در مقام کشف کمیته برآید.»[۱]

نظمیهٔ تهران، پیش از انتصاب عبدالله بهرامی به ریاست تأمینات مرکز، دو تن از اعضای کمیته به اسامی احسان‌الله‌خان (دوستدار) و حاج اصغر تبریزی را دستگیر و زندانی کرده بود.

کمیتهٔ مجازات به حاج بابا اردبیلی مأموریت داد، که پاکتی را که ممهور به مهر کمیته بود، به عبدالله‌خان بهرامی برساند و پاسخ آن را دریافت دارد.

میرزا علی‌اکبر ارداقی عضو ارشد کمیته مأموریت داشت، که تعلیمات لازم را در این مورد به حاج بابا اردبیلی بدهد و او را آمادهٔ اجرای مأموریت کند. وی در یادداشت خود نوشته است:

«... حاج بابا اردبیلی را به منزل خود خواستم، و از مضمون نامه‌ای که باید به عبدالله‌خان بهرامی برساند او را آگاه ساخته و گفتم: پاکت را در ادارهٔ تأمینات به آقای بهرامی تسلیم نموده، پس از اینکه از مضمون آن اطلاع حاصل نمود، نامه را مجدداً از او پس گرفته و در حضور وی آن را سوزانیده و منهدم می‌کنی و سپس می‌گویی: «حالا می‌توانید مرا دستگیر نموده و یا اینکه پیغام کمیته را در اینجا یا منزل گوش می‌کنید» مضون نامهٔ کمیتهٔ مجازات خطاب به عبدالله بهرامی این بود: (حامل پاکت از طرف کمیتهٔ مجازات مأمور ارسال پیغامی است) و پیغام این بود:

«... کمیتهٔ مجازات می‌توانست مانند سردار رشید، نگذارد شما به هنگام مراجعت از رشت از پل منجیل عبور کنید، ولی چون تشخیص داد جوانی تحصیل کرده و در تاریخ زندگی اداری شما لکه‌ای وجود ندارد در این صورت مصلحت ندانست دست خود را به خون یك جوان فاضل ایرانی آلوده کند...»[۲]

حاج بابا اردبیلی، برابر تعلیماتی که به وی داده شده بود، با عبدالله بهرامی در ادارهٔ تأمینات دیدار کرد، و مقارن ظهر مراجعت نموده، گزارش اجرای مأموریت خود را به میرزا علی‌اکبر ارداقی داده و می‌گوید: «عبدالله‌خان بهرامی گفته است: "فردا صبح مجدداً به ادارهٔ تأمینات بروم و جواب کمیتهٔ مجازات را دریافت دارم."»

روز بعد، نزدیکی‌های ظهر پاکت لاك و مهر شده‌ای را که عبدالله‌خان بهرامی به عنوان کمیته به حاج بابا اردبیلی داده بود، به ارداقی تسلیم نمود.

---

۱. مأخذ یاد شده، صفحهٔ ۸۷.

۲. همان مأخذ پیشین، صفحهٔ ۸۸.

داستان شگفت‌انگیزی است، کمیتهٔ مجازات که با عملیات تروریستی خود هراس سهمگینی را بر دل دولتمردان و زورمندان جامعه انداخته بود، که از صدای ریزش برگهای درختان نیز بر خود می‌لرزیدند، با کسی که با اختیارات فوق‌العاده مأموریت انهدام کمیته را به عهده گرفته بود، ندانسته وارد بازی «موش و گربه» می‌شود، منتها بی‌آنکه متوجه شود در قالب گربه، نقش موش را بازی می‌کرد، و این بازی چنان نابخردانه می‌نمود، که با هیچ یك از اصول پنهان‌کاری، دوراندیشی، حزم و احتیاط یك تشکیلات سرّی و تروریستی درخورِ تطبیق نبود.

* * *

عبدالله بهرامی که این چنین خود را به موفقیت نزدیك می‌دید، دامی می‌گسترد و در نامهٔ اغواگرانهٔ خود، پس از مبالغه و خودنمایی در وطن پرستی و خدمتگزاری به مملکت، مدعی می‌شود، که هر خدمتی از سوی کمیته به وی ارجاع شود ـ ولو کنار رفتن از سمت اداری ـ آن را خواهد پذیرفت.

کمیتهٔ مجازات که فحوای نامه را نشانهٔ صداقت کردار و گفتار وی تلقی کرده، در پاسخ آن نامهٔ دوم را می‌فرستد، با این مضمون:

«... ارسال چنین مکتوبی از طرف رئیس تأمینات به کمیتهٔ مجازات که متهم به جنایتکاری است، دور از حزم و احتیاط بود، و چون نامهٔ شما به دست اشخاصی رسیده است، که نسبت به تو، امین‌تر از خود به خودت می‌باشند، لذا با اعادهٔ عین مکتوب شما اعلام می‌داریم، که کمیتهٔ مجازات نیازی به کمك و همراهی احدی ندارد و با استعفای شما هم موافق نیست، زیرا در نظر کمیته انجام وظیفه و خدمات صادقانهٔ مستخدمین صدیق و درست بالاتر از هر خدمتی به شمار می‌رود، ولی خواستیم شما را آگاه سازیم که با دستگیری افرادی به نام کمیتهٔ مجازات و بذل این همه فداکاری از طرف شما و سایرین نتیجه‌ای جز این نخواهد داشت که روزی یك لیرهٔ استرلینگ، هزینهٔ تعیّش خانم‌های... بیشتر تأمین گردد...»[1]

میرزا علی‌اکبر ارداقی عضو ارشد کمیته، در یادداشت‌های خود مطالبی نوشته، که بیانگر پندارهای رمانتیك گردانندگان کمیتهٔ مجازات است. او، اقدام بهرامی را در ارسال نامه به کمیته، دلیل تهور و بی‌باکی وی می‌شمرد، در حالی که اگر به جای برخورد احساسی، با منطق واقع‌گرایی به موضوع می‌نگریست، ممکن بود این سوء ظن بر ذهنش بنشیند: «آن یك روز فرصت برای ادای پاسخ چه جهت و

---

۱. همان مأخذ پیشین، صفحهٔ ۸۹.

دلیلی داشته؟، و اگر نامه با صلاحدید مقامات مؤثر مملکتی نوشته شده باشد، واکنش کمیته چه باید باشد؟»

متأسفانه از فحوای نامهٔ دوم کمیته و یادداشت‌های ارداقی چنین برمی‌آید، که سران کمیته بدون ژرف‌اندیشی انقلابی و تفکر منطقی، و بسیار ساده اندیشانه به مسئله می نگریسته‌اند، والاّ نامهٔ دوم را ـ متن آن در سطور بالا آورده شد ـ نمی‌فرستادند، و متحمل پی‌آمدهای وخامت بار آن نمی‌شدند.

* * *

نتیجهٔ منطقی که از تبادل نامه‌ها بین کمیتهٔ مجازات و عبدالله بهرامی می توان به‌دست آورد این است، که او، با شمّ پلیسی در می‌یابد، که تنها از راه جلب اعتماد سران کمیته، خواهد توانست آنها را شناسایی کرده، و دستگیر نماید.

دریافت نخستین نامه از سوی کمیتهٔ مجازات، به‌منزلهٔ بزرگترین روزنهٔ امید بود، که کلید حل معمای اسرارآمیز کمیته را در پی داشت. او ـ و راهنمایان پشت پرده‌ای وی ـ در همان یك شبی که برای پاسخ دادن به نامهٔ اوّلی کمیته فرصت گرفته بود، به این نتیجهٔ روشن رسیدند، که برای دستیابی به هدف، باید به‌هر ترتیبی شده، سوء ظن کمیتهٔ مجازات نسبت به او به اطمینان و اعتماد تردید ناپذیر مبدل شود. به همین منظور با یك شگرد پلیسی که «دام‌گستری و دانه‌پاشی» از خلال آن به‌خوبی هویداست، در پاسخ نامهٔ دوم کمیته، نوشت:

«... تا از طرف کمیتهٔ مجازات خدمت کوچکی به من رجوع نشود، اطمینان نخواهم داشت در شغل و پست خود باقی بمانم.»

او، از پیش مطمئن بود که کمیتهٔ مجازات درخواست آزادی دو تن از زندانیان خود را خواهد نمود، که پیش از انتصاب وی به ریاست تأمینات مرکز دستگیر و زندانی شده بودند، و احتمالاً با تبادل نظر قبلی موافقت مقامات مافوق را با آزادی آن دو جلب کرده بوده، زیرا این دو در ترورها شرکت مستقیم نداشته‌اند، و آزدای آنها به «کلّیت پرونده» لطمه وارد نمی‌کرد.

کمیتهٔ مجازات، همانطوریکه او پیش بینی کرده بود، پاسخ داد:

«... قبل از آمدن شما به تهران، مورخ‌الدوله سپهر و چند نفر دیگر به اتهام همکاری با کمیتهٔ مجازات دستگیر و پس از رسیدگی و بازجویی‌های طولانی و تشکیل پرونده‌های قطور زمانی معلوم خواهد شد که اینان بی‌گناه بوده، و هیچگونه انتسابی با کمیتهٔ مجازات نداشته‌اند، و چون نظمیه بعداً به اشتباه خود پی خواهد

برد لذا از هم اکنون شما را به حقیقت موضوع واقف نموده و مقتضی چنین می دانیم که قدغن فرمایید، این اشخاص بی گناه را فوری مستخلص سازند...»[۱]

عبدالله بهرامی با وصول این نامه،احسان‌الله خان (دوستدار) و حاج علی اصغر تبریزی و هم‌چنین احمدعلی سپهر (مورخ‌الدوله) را از زندان آزاد می سازند.

آزادی دو تن از اعضای وابسته به کمیتهٔ مجازات، بیش از پیش سران کمیته را به حسن نیت و نیکخواهی عبدالله بهرامی مطمئن‌تر کرد، در حالی که با اندك فراست و هوشمندی می شد تشخیص داد، که رئیس تأمینات در آن جوّ تحریك شده هرگز جسارت و جرأت آن را پیدا نمی‌کرد، که نامه‌ای را با آن صراحت بنویسد، و انجام خدمتی را مصرّانه بخواهد، که خود مبیّن همکاری و همفکری وی با کمیته تلقی می شد!

به‌هر صورت عبدالله بهرامی، پس از آزادی آن دو توانست با راهنمایی حاج بابا اردبیلی با سران کمیته ملاقات نماید، و آنها را دقیقاً شناسایی کند، سپس با نقشهٔ ماهرانه همگی را دستگیر، و به ترتیبی که گفته شد، متلاشی نماید. و بدین ترتیب به ماجرایی که ماهها در تهران بر دل دولتمران و رجال اجتماعی رعب و وحشت انداخته بود و در گذرگاه تاریخ معاصر آثاری از خود به‌جا نهاده پایان داده شد.

* * *

هیأت مستشاران سوئدی که با موافقت ضمنی دولت انگلیس از سوی دولت ایران استخدام شده بودند، تصور انگلیسی ها این بود، که خواهند توانست مقاصد خود را به وسیلهٔ افسران سوئدی به مرحلهٔ اجرا درآورند. امّا بعد از تشکیل ژاندارمری و شروع فعالیت افسران سوئدی، انگلیسی ها متوجه اشتباه خود شدند.

هم چنانکه جهانگیر قائم مقامی در تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران نوشته است:

«... افسران سوئدی دریافتند، که انگلیسی ها قصد دارند آنها را آلت اجرای مقاصد خود نمایند، آن هم نیات و مقاصدی که با اصول خدمتگزاری ایشان نسبت به دولت ایران وفق نمی داد.»[۲]

---

۱. همان مأخذ پیشین، صفحهٔ ۹۰.

۲. مأخذ یاد شده، صفحات ۴۳ ـ ۴۹، این کتاب با صفحات و تیراژ محدود، تألیف محمدرضا کرمی‌پور (دبیر دبیرستان‌های قزوین) و عضو انجمن کشوری، توسط کتابخانهٔ مرکزی قزوین در سال ۱۳۵۴ انتشار یافته است.

در کتاب علل استخدام مستشاران خارجی ـ از دول بیطرف می‌خوانیم:

«... سیاست انگلیس در مورد جلب مستشاران سوئدی به طرف خود دچار شکست شد، اجباراً از سیاست سازش صرفنظر نموده، به سیاست فشار توسل جسته، به دست نشاندهٔ بلژیکی خود به نام «هینسنس» دستور داده شد، از پرداخت مستمری هیأت مستشاران سوئد امتناع ورزد.»

«... انگلیسی‌ها، سوئدی‌ها را که قبلاً لایق می‌دانستند به‌باد تهمت و ناسزا گرفته، خائن قلمداد کرده و اتهام دزدی به آنها زدند، ولی مأمورین سوئدی در کار خود منظم بودند.»

«... دولت انگلیس که برای رسیدن به مقصدش که استعمار ایران بود، فیلم‌های مختلفی را علیه مستشاران سوئدی نمایش داد. دولتی که آنان را خادم افراد خطاب می‌کرد، هنگامی که در مقابل آن دولت سر تسلیم فرود نیاوردند، به اسلحه دزدی متهمشان نمود و آنان را خائن نامید.»

* * *

سرهنگ وستداهل سوئدی در چنین جو تحریک‌آمیزی که علیه سوئدی‌ها به وجود آمده بود، به خدمت خود در نظمیهٔ تهران ادامه می‌داد. چون خود را مستخدم دولت ایران می‌دانست، نسبت به کشف کمیتهٔ مجازات حساسیّت نشان می‌داد و مسئولانه برخورد می‌کرد، و در جلسات بازجویی از متهمان حضور می‌یافت، و ناآگاهانه آب به آسیاب دشمن می‌ریخت.

با وجود این از نوشتهٔ پژوهشگران چنین برمی‌آید، که وضع مأمورین شهربانی در دورهٔ سوئدی‌ها از نظر انضباط ظاهر خوب بود، و آژان‌های پلیس با ادب و نزاکت با مردم رفتار می‌کردند، امّا وضع زندگانی و مالی آنان رضایت بخش نبوده است.[1]

فرجام هیأت مستشار سوئدی را در نظمیه، در مبحث «نظمیهٔ عصر رضا شاهی» آورده‌ایم.

۸. کمیتهٔ مجازات و مجموعهٔ تلویزیونی هزار دستان

در کتاب حاضر مباحث فراوانی را، با هر آنچه که در گذرگاه تاریخ ایران، رابطه‌ای با تهران داشت، و ما از آن آگاه بودیم، مطرح ساخته‌ایم. اکنون فرصت

---

۱. پلیس خفیه ایران، صفحهٔ ۶۵.

دیگری یافته‌ایم تا دربارهٔ رابطهٔ مجموعهٔ تلویزیونی هزار دستان با کمیتهٔ مجازات یافته‌ها و دانسته‌های خود را با خواننده در میان نهیم، بدین امید که طرح سخنان تازه در این مبحث به ژرف نگری هم‌وطنان در شناخت رویداد های دوران معاصر یاری رساند.

سریال تلویزیونی هزاردستان ساختهٔ علی حاتمی بود ـ پیش از آن، مجموعهٔ تلویزیونی سلطان صاحبقران و چند اثر خوب دیگر از وی دیده بودیم.

این مجموعه بازتاب گسترده‌ای در جامعه از خود به‌جای نهاد، که با قضاوت‌های مخالف و موافق همراه بود. این مجموعه به تأیید مخالفان و موافقان از بهترین سریال‌های تلویزیونی ایران بود، که تا آن روز به نمایش گذارده شده بود.

بحث پیرامون عوامل تکنیکی این مجموعه از حدّ بضاعت ما بیرون است. لیکن شرکت هنرمندان پرتوان و نام‌آور تئاتر و سینما در این مجموعه، و ایفای نقش هنرمندانهٔ آنان برای هر بیننده ستایش‌انگیز بود.

آنچه که ما را واداشت در این مبحث به این مجموعهٔ تلویزیونی بپردازیم، نخست رابطهٔ مبحث پیشین «کمیتهٔ مجازات» با این مجموعه است؛ دوّم، برداشت نادرستی است که منتقدان «سینمایی» و آگاهان بر مسائل تاریخی از این سریال تلویزیونی و شناخت کاذب از شخصیت «خان‌مظفر» داشته‌اند.

چنانکه «مینو بدیعی» در کیهان ۱۵ تیر ۱۳۶۷، در عین حال که بازی هنرمندانهٔ بازیگران، دکورهای دیدنی، دیالوگ‌های شنیدنی آن را ستوده، پیام و محتوای آن را سخت مورد انتقاد قرار داده و نوشته است:

«... رئالیسم تاریخی در آن تحریف و مخدوش شده، و معنای شکست و سرکوب جنبش‌ها و حرکت‌های اجتماعی در جهت تغییر وضع و استقرار عدالت در کشور، آن نیست، که قدرت‌های سیاسی و دول استعمارگر جهانی می‌توانند ارادهٔ پیشروان و مبارزان یك ملت را بخرند؟ در این صورت نیازی به سازمان‌های پلیسی و امنیتی نخواهد بود.»

یاشار مالکی نیز در شمارهٔ دوم، آبان ۱۳۶۷ مجلهٔ چیستا یازده صفحه به بحث این مجموعهٔ تلویزیونی اختصاص داده است.

او نیز شکل اجرایی، بازآفرینی متن، فضاسازی، دکورهای معظم، زبان مطنطن و منثور گفتارها، به کارگیری موسیقی دلنشین و سایر خصوصیات تکنیکی این

مجموعه را از جمله عوامل جذاب و گیرا برای دیدن این مجموعه معرفی کرده، ولیکن پیام کلی این مجموعه را به انتقاد کشیده و نوشته است:

«... وقایعی را که حاتمی عمدتاً در این مجموعه، به عنوان دستمایهٔ کار برگزیده، از یك سو ریشه‌های تاریخی و واقعی دارند و از سوی دیگر زاییدهٔ ذهن و خیال نویسندهٔ متن (خود فیلمساز) هستند، به این ترتیب هم نیم نگاهی به تاریخ دارد و هم گذری بر داستان پردازی و افسانه؛ این، پایهٔ سردرگمی و آشفتگی متن است. چه، تلفیق نابجای تاریخ و افسانه، نتیجهٔ کار را به جایی رسانده است که سردرگمی و آشفتگی متن، دقیقاً به تماشاگر عادی منتقل می‌شود، و او را در برهوتِ بلاتکلیفی تشخیص و تفکیك واقعیت از افسانه رها می‌سازد.»

* * *

هم‌چنانکه از شناسنامهٔ مجموعه برمی‌آید، طرح و اجرای این مجموعهٔ تلویزیونی، چند سالی به‌درازا کشیده است، برای آشنایی با ژرفای سخنی که در پی خواهیم آورد، از نوشتهٔ یاشار مالکی یاری می‌گیریم و شناسنامهٔ مجموعه را در زیر می‌آوریم:

«... هزار دستان سومین مجموعه‌ای است که علی حاتمی بعد از مثنوی مولوی و سلطان صاحبقران برای تلویزیون ساخته است. نخستین خبر ساخته شدن این مجموعه، چند سالی پیش از پیروزی انقلاب، در نشریات و روزنامه‌های آن زمان به چاپ رسید. در آن هنگام عنوان «جادهٔ ابریشم» برای آن انتخاب شده بود و به پشتوانهٔ موفقیت سریال سلطان صاحبقران نیز گردانندگان وقت تلویزیون پذیرفته بودند، که میدان را در اختیار فیلمساز قرار دهند. اخبار مربوط به مجموعه، عموماً از همان ابتدا، گویای بلند پروازی بسیاری بود؛ استفاده از کارشناسان خبرهٔ اروپایی در ساخت مجموعه، بهره‌گیری از دکورهای معظم بی‌سابقه در تاریخ فیلمسازی و سریال سازی ایران، به کارگیری چهره‌های سرشناس تئاتر و سینما و... که در حین زمزمهٔ همین اخبار، محور اصلی کار، یعنی آقای حاتمی برای تکمیل و نگارش متن مجموعه، عازم پاریس شد و در یکی از هتل‌های آن اقامت گزید. خیزش انقلاب و تشدید خروش مردم، اخبار مربوط به این مجموعه را به سایه کشید. به همین دلیل، رنگ تبلیغات آن مدتها از اذهان شسته شد، امّا دو سه سالی بعد بار دیگر زمزمه‌ها آغاز گشت و نمایش قریب الوقوع آن با عنوان جدید «تهران، روزگارنو» وعده داده شد. مضمون اخبار و گزارش‌های پیش از پخش مجموعه نیز عمدتاً حاکی از تجمع

چهره‌های سرشناس تئاتر و سینما، استفاده از «اکساسوار» و دکورهای پر هزینه و... در مجموعه بود. سرانجام با تبدیل نهایی نام مجموعه به هزاردستان وعده‌ها به وفا نشست و حاصل کار در پانزده قسمت به نمایش گذاشته شد و عملاً نیز دیدیم که بهره‌گیری از اکساسوار و دکورهای بی‌سابقه، حضور چهره‌های پرتوان تئاتر و سینما و استفاده از هرگونه امکان گستردهٔ دیگر در امر فیلمسازی و... ادعای صرف نبوده، بلکه به واقع به طور حیرت‌انگیزی تمامی این امکانات در این مجموعه به کار گرفته شده تا بازگوی متنی باشند که آقای حاتمی ماهها برای نگارش آن دود چراغ خورده است.»

یاشار مالکی نیز در مقالهٔ مبسوط خود کوشیده است همانند مینو بدیعی، ماهیت تاریخی رویدادها را در این مجموعه مخدوش و تحریف شده، نشان دهد؛ و آن را مولود عواطف فردی و زاییدهٔ ذهن فیلمساز (علی حاتمی) معرفی کند. نکته‌ای که منتقدان دیگر نیز کم و بیش به آن پرداخته‌اند.

آنچه که بر گسترهٔ گمانه‌زنی و توّهم ذهنی منتقدان در انتقاد از این مجموعه دامن زده، و آن را از روال انتقاد طبیعی و سزاینده خارج ساخته، پیچدگی شخصیت اصلی داستان «خان‌مظفر» و قدرت بی‌چون و چرای اوست، تا جایی که هر یك از منتقدان، تعبیر ویژهٔ خود را از شخصیت تاریخی «خان‌مظفر» به تصویر کشیده‌اند.

یاشار مالکی با نقل «بیان آمیخته به طنز» یکی از منتقدین در نقد این مجموعه می‌نویسد:

«... خان‌مظفر، از آنجا که ظاهراً از شاهزادگان قاجاری است و مدت‌ها نیز حکمران کرمان بوده، پس می‌تواند "نصرت‌الدوله" ـ فیروز میرزا ـ فرمانفرما ـ باشد، امّا از آنجا که بر کمیتهٔ مجازات تسلط می‌یابد، پس می‌تواند "مخبرالسلطنه" نیز باشد، امّا در عین حال، دیگر ابعاد شخصیت او نشان می‌دهد، که در اصل موجودی است صرفاً زاییدهٔ ذهن فیلمساز.»

و به‌دنبال مطلب بالا افزوده است:

«... سیاست پیشهٔ قدرتمندی که قفل و بست هر واقعه و حادثه‌ای را به‌دست دارد، سرنوشت افراد را تعیین می‌کند؛ قادر است وزیر جابه‌جا کند؛ و حتی نخست وزیر بر سرکار آورد؛ امّا معلوم نیست که این درخت تناور پرشاخ و برگ؛ خود ریشه در کدام خاك و سر در چه آخوری دارد؟ و اصلاً چنین فرد قوی شوکت و قدر قدرت چرا اتاقکی در "گراند هتل" موهوم را جنت مکان قرار داده است؛ درحالی که

هیچ مضمون نمادگرایی نیز از این اقامت استنباط نمی‌شود.»

* * *

به گمان راقم سطور، دو علت اساسی، بربغرنجی و غموض شناخت خطوط کلی حرکت‌های تاریخی این مجموعه افزوده، و سبب شده نه تنها بسیاری از بینندگان تلویزیونی، حتی منتقدان تیزهوش ما نیز نتوانند، به درك و شناخت راستین آن نایل آیند.

نخستین علت، دوگانگی و پیچدگی زبان گفتاری این مجموعه است، سبب آن نیز این بوده، که طرح و اجرای این مجموعه در دو زمان کاملاً متفاوت ـ که از لحاظ ساختار نهادهای سیاسی ـ اجتماعی درست نقطهٔ مقابل هم بوده‌اند ـ صورت پذیرفته... طرح مجموعه، بخشی از نگارش، حتی قسمتی از فیلمبرداری ـ این حدس ماست ـ در زمانی که رژیم سلطنتی بر کشور حاکم بوده، انجام شده، و اجرای کلّی آن نیز بعد از پیروزی انقلاب با امکاناتی که به وجود آمده بود، تحقق یافته است.

دومین علت، که اساسی‌تر و مهمتر از علت نخستین است، ناآگاهی تماشاگران و منتقدان از تاریخ فراماسونری ایران است. چنانچه این مجموعه به همین صورت در رژیم سلطنتی آمادهٔ نمایش می‌شد، به رغم «سربسته بودن نقش فراماسونری» و «تمجید ضمنی و پوشیده از سردودمان پهلوی» هرگز اجازهٔ نمایش آن داده نمی‌شد.

اگر منتقدان احاطهٔ کافی بر شناخت تاریخ فراماسونری، و آگاهی لازم از نقش فراماسونرها در سرکوب و به شکست کشانیدن نهضت‌های مردمی سرزمین ما در دوران معاصر داشتند، هرگز دچار چنین توهمات ذهنی و گمانه‌زنی‌های خیال بافانه نمی‌شدند، که «خان مظفر» را مظهر نمادینی از فیروز میرزا یا مخبرالسلطنه و امثال آنها، تصور کنند.

این مجموعه، بخشی از تاریخ فاجعه‌بار فراماسونری ایران را ـ منتها به طور سربسته، پوشیده و نمادین ـ به تصویر کشیده، و از اینکه برای اولین بار به چنین سریالی پرداخته شده، کاری‌سترگ و درخور ارزش صورت گرفته که سزاوار تقدیر است، منتها ضعف بزرگ این مجموعه که از دید تیزبین منتقدان ما، به دور مانده این است، که بهره‌گیری از «دکورهای پر هزینه» به گونه‌ای است، که سردودمان پهلوی به طور ظریفانه، موجد « نوگرایی» و «مدرنیزاسیون» شناسانده می‌شود، در حالی

که رفورم اصلاحی یك سلسله اقدامات روبنایی بود، که فقط بنا به ضرورت تاریخی از جهت انطباق و هماهنگی با منافع سرمایه‌داری جهانی صورت گرفته بود.[۱]

امّا «خان مظفر» که در این مجموعه به عنوان مظهر سمبلیك از قدرت جهنمی فراماسونری، نقشه‌ها طرح می‌کند و نقش‌ها می‌آفریند، و بیننده را به شگفتی ناباورانه وا می‌دارد، در واقعیت امر وجود داشته است، فراماسونرها در نوشته‌های خود وی را با عنوان «پروفسور دکترامیرمظفرالدین (ارفع‌السلطنه) معروف به خان فرخ» معرفی می‌کنند.

او، با پنجاه سال سابقهٔ عضویت، صاحب بزرگترین مقام فرماسونری در ایران و دارای دستار سبز و پیش‌بند طلا بود و علی‌حاتمی با اندك تغییر و جابه‌جایی، ترکیبی از اسم واقعی او را در متن داستان آورده است.

علی مشیری محقق فراماسونرها، دربارهٔ این شخصیت ماسونی مطلبی نگاشته، که در شمارهٔ ۹۵ سال ۲۴ مجلهٔ خواندنیها به چاپ رسیده است، که عین آن‌را برای آگاهی خواننده نقل می‌کنیم:

«... اخیراً شخصیت ایرانی بسیار بزرگی در لندن به مرض سرطان در گذشته، که واقعاً باعث افتخار ایرانیان در تمام جهان بود. مشارالیه تنها ایرانی بود که دارای عالی ترین درجات فراماسونی در دنیا بود و درجهٔ او همردیف سلاطین و رؤساء جمهوری بود که ماسون می‌باشند. مشارالیه شخصی بود بسیار پاك، خداشناس ومذهبی، نام آن فقید پروفسور دکتر امیرمظفرالدین فرخ (ارفع‌السلطنه) بود که در ۹۱ سالگی در لندن در گذشت.»

در بهار ۱۳۳۸ شمسی (۱۹۵۹ میلادی) لژ روشنایی ایران[۲]، به مناسبت آغاز پنجاهمین سالگرد عضویت مظفرالدین (خان‌فرخ) در سازمان فراماسونری مجلس ضیافتی در تهران ترتیب داد، که اسماعیل رائین مؤلف کتاب سه جلدی فراموشخانه

---

۱. به مباحث پیشین صفحات مجدداً مراجعه شود.

۲. لژ روشنایی شیراز از جملهٔ قدیمی‌ترین لژهای فراماسونری ایران است، که به فرمان گراند لژ اسکاتلند در روز بیستم فوریه ۱۹۱۹ (۱۳۳۷ هجری قمری) در شهر شیراز توسط سرهنگ هنتر انگلیسی، در خانهٔ «فتح‌الملك شیرازی» تشکیل گردید، و مبلمان مخصوص لژ از هندوستان آورده شده بود، این لژ در اکتبر ۱۹۲۱ (آبان ۱۳۰۰ شمسی) رسماً تعطیل شد، ولی بار دیگر روز دوازدهم نوامبر ۱۹۲۲ (آبان ۱۳۰۱) زیر نظر لژ بزرگ اسکاتلند در هندوستان و با نام جدید «لژ روشنایی در ایران» تجدید حیات کرد، و در تهران به فعالیت پرداخت. جلسات ماهانهٔ این لژ در کلیسای انجیلی تهران ـ خیابان ۳۰تیر (قوام‌السلطنه سابق) تشکیل می‌شد.

و فراماسونری در ایران دعوتنامهٔ آن را در جلد سوم صفحهٔ ۱۱۸ کلیشه کرده، و ما، عیناً آن را نقل می‌کنیم:

دعوتنامهٔ استاد اعظم لژ روشنایی در ایران به مناسبت پنجاهمین سال فراماسونی خان‌فرخ

لژ روشنایی در ایران نمره ـ ۱۱۹۱ اس.س.

تهران ۵ آپریل ۱۹۵۹

سرور و برادر عزیز

به مناسبت آغاز پنجاهمین سالگرد عضویت برادر ارفع‌السلطنه (خان‌فرخ) در سازمان عالی فراماسونری، ضیافتی در روز دوشنبه ۲۰ آوریل ۱۹۵۹ در تهران کلوپ از ساعت ۶/۳۰ تا ۸/۳۰ بعد از ظهر منعقد خواهد بود.

از همهٔ برادران فراماسون و بانوان آنان دعوت می‌شود که در ضیافت کوکتل مشارالیه شرکت فرمایند. هزینهٔ شرکت برای هر یك از مدعوین ۱۵۰ ریال می‌باشد.

چنانچه جنابعالی مایل به حضور درین ضیافت باشید، خواهشمندیم موافقت خودتان را قبل از روز ۱۶ آوریل ۱۹۵۹ به اینجانب اطلاع دهید.

برادر وفادار شما. سی. ای‌فری. دبیر لژ روشنایی در ایران

* * *

احمد، خان‌ملك ساسانی نویسندهٔ پر احساس و دل سوخته‌ای که به افشای بسیاری از اسرار فراماسونری پرداخته، و فراماسون‌ها نیز تا جایی که در توان داشته‌اند، چهرهٔ او را مخدوش، و آثار گرانقدرش را بی‌ارج و بها قلمداد کرده، حتی «شبه نویسنده‌ای» نیز با نام «خان‌ملك»[1] در برابر وی تراشیده بودند، در کتاب دست‌های پنهان سیاست انگلیس در ایران نقاب از صورت شخصیت مرموز مظفرالدین، ارفع‌السلطنه (خان‌فرخ) برداشته، و او را به مردم ایران نمایانده است.

در آن دوره‌ای که بخش عمدهٔ رویدادهای داستان هزاردستان به وقوع پیوسته، به نوشتهٔ خان‌ملك ساسانی، ارفع‌السلطنه در هتل پاریس ـ معروفترین هتل و مهمانخانهٔ آن روز تهران ـ واقع در خیابان علاءالدوله (فردوسی امروز) سکونت داشته، و در حوادثی که آن روزها در تهران روی می‌داده نقش‌آفرینی می‌کرده است.

---

۱. این خان‌ملك قلابی به دنبال نام فامیلی خود پسوند «یزدی» داشت. او چهرهٔ خود را به سبك خان‌ملك ساسانی آراسته بود، و مداح سینه چاك رژیم شاهنشاهی بود. این مشابهت اسمی و ظاهری موجب گمراهی بسیاری شده بود.

خان‌ملك ساسانی می نویسد:

«... در اثنای جنگ جهانی اول، حسین‌خان اختر فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ افسری دولت عثمانی فرزند میرزاطاهر تبریزی مدیر روزنامهٔ اختر (چاپ استانبول) از سوی آلمانی‌ها به معیت یك جاسوسهٔ بلژیکی با چند صندوق بیست فرانکی طلا با مقداری تفنگ و فشنگ و دوربین و زین اسب به ایران فرستاده شده بود، تا یك نیروی ۱۵ هزار نفری در ایران تشکیل دهد، و در صورت لزوم به یاری عثمانی‌ها ـ که متفق آلمانها بودند، بشتابد.»[1]

حسین خان اختر، به سابقهٔ آشنایی که از استانبول با خان ملك ساسانی داشته، به دیدار او می رود و می‌گوید: یك انجمن سرّی به اسم «درفش کاویانی» تأسیس کرده، چندین نفر عضو گرفته، و از خان ملك ساسانی دعوت می‌کند، برای صرف ناهار و آشنایی با چند تن از اعضای حزب، به هتل پاریس برود.

خان‌ملك ساسانی در ادامهٔ مطلب نوشته است:

«... فردا، برای ناهار به هتل پاریس رفتم، غیر از خانم جاسوسهٔ بلژیکی که در صدر میز نشسته بود، سایرین عبارت بودند از: اسماعیل خان امیرمؤید سواد کوهی، وثوق‌السلطنه داور، علی اصغر زرین کفش، عبدالحمیدخان سردارمقتدر کاشانی[2] و میرزا رفیع ارفع‌السلطنه... »[3]

در حاشیهٔ مطلب خان‌ملك ساسانی باید این توضیح را بدهیم، که به غیر از اسماعیل خان امیرمؤیّد سوادکوهی (وی را سردار مؤیّد هم نوشته‌اند)، بقیهٔ افرادی که دور میز بوده‌اند، و از آنان نام برده، همگی از اعضای سرشناس فراماسونری بوده‌اند، و در مقام دولتمردان ایران در عرصهٔ خدمات دولتی هر یك به ارتکاب خیانت‌های غیرقابل بخشایش ـ در حدّ جنایت ملّی ـ دست یازیده‌اند.

بیچاره حسین خان اختر می خواسته یك انجمن سرّی ضد انگلیسی و هوادار

---

۱. مأخذ یاد شده، صفحهٔ ۸۸.

۲. وی همان کسی است، که در کمیسیون مرزی تعیین حدود سیستان ـ که به کمیسیون ماك ماهون معروف است ـ با گرفتن مبلغی رشوه از انگلیسی‌ها، به ذیل صورت مجلسی صحّه گذاشت، که حقوق آشکار اهالی سیستان در سهمیه بندی آب هیرمند، تضییع گردید، و هنوز هم مردم از این ستم بزرگ رنج می‌کشند. میرزا نصرالله خان نائینی (مشیرالدوله) در مقام وزیر خارجه ایران ده هزار پوند از این رشوه سهم خود را دریافت کرد.

۳. همان مأخذ پیشین و همان صفحه.

آلمان‌ها تشکیل دهد، به دامی که سازمان فراماسونری گسترده بود، می‌افتد. شاید هم دلخوش از آن بوده، که افراد مطمئن و نیکخواهی را به دور خود جمع کرده، تا در روز مبادا منشأ خدماتی به سود میهن خود باشند!

چندی بعد در تهران حادثهٔ مهاجرت پیش می‌آید[1]، وزیر مختار آلمان تصمیم به ترك تهران می‌گیرد و چند روز پیش از حرکت خود، حسین‌خان‌اختر را هم به همراه سرهنگ کنت‌کانتیس آتاشهٔ نظامی آلمان با عدّهٔ معدودی سوار و مقداری تفنگ و فشنگ و چند صندوق پول طلا از تهران به عزم کرمانشاهان (باختران) حرکت می‌دهد، و خانم جاسوسهٔ بلژیکی در تهران می‌ماند.

سرهنگ کنت‌کانتیس در بین راه مفقودالاثر می‌شود، و حتی از اسب و اسحله‌اش هم برگه‌ای به‌دست نمی‌آید. بعدها معلوم می‌شود که مأمورین انتلیجنس سرویس کلك او را کنده و شایع کرده‌اند، که او، خود را با اسب و اسلحه آتش زده است!!

حسین‌خان اختر، چندی در حدود ایران و عثمانی سرگردان می‌ماند،و پس از تصرف بغداد توسط قوای انگلیسی به سوریه می‌رود، و در آنجا آلمانها، نسبت به رفتار و کردارش مظنون می‌شوند، و در بیرون دروازهٔ شهر حلب به دار آویخته می‌شود.

امّا جاسوسهٔ بلژیکی که آلمانها همراه میرزا حسین‌خان اختر به ایران فرستاده بودند، بعد از پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ که پرنس دیمتری پسر عموی تزار به همراه عدّهٔ زیادی از ثروتمندان روسیه به ایران پناهنده گردید، از سوی سفارت انگلیس به عنوان مترجم معرفی شد، پس از چندی به دستور انتلیجنس سرویس به استانبول غریمت نمود.

* * *

خان‌ملك ساسانی در شناساندن تبار ارفع‌السلطنه، این مرد هزار چهره‌ای که در بسیاری از رویدادهای زمان خود نقش ضدّملی داشته، به افشاگری مهمی پرداخته و نوشته است:

ارفع‌السلطنه از پدر و مادر یهودی که ساکن کاشان بودند، به‌دنیا آمده، و نام

---

۱. برای شناخت رویداد بزرگ مهاجرت در جنگ جهانی اول، کتاب را بطهٔ فراماسونری با صهیونیسم و امپریالیسم، اثر قلمزن، از انتشارات نشرآینده را بنگرید.

او میرزا رفیع بوده است.[۱]

وی در جوانی به آمریکا می‌رود، و پس از بازگشت از آمریکا لقب ارفع‌السلطنه به خود می‌بندد، و با دختر مکرّم‌الدوله تفرشی عقد ازدواج بسته، و با سمت مترجم انگلیسی در نظمیه به کار می‌پردازد، مدتی بعد آن ازدواج را به‌هم می‌زند و به دعوت «لوکفر انگلیسی» با سمت مفتش کل مالیه به کرمان می‌رود، و از آنجا به شیراز انتقال می‌یابد، و در شیراز نام خود را مظفرالدین می‌گذارد، سپس با درجهٔ سرهنگی ریاست شعبهٔ انتلیجنس سرویس و جاسوسی پلیس جنوب را رسماً عهده‌دار می‌گردد.

در همان ایام با فروغ‌السلطنه خواهر علی‌اصغر حکمت (وزیر فرهنگ عصر رضاشاهی) ازدواج می‌نماید، و صاحب دختری می‌شود، آنگاه به تهران می‌آید، و در هتل پاریس سکنا می‌گزیند، و نام خود را (خان فرخ) می‌گذارد.

خان ملك ساسانی در ادامهٔ شناساندن او نوشته است:

در زمان وزارت فرهنگ علی‌اصغر حکمت، در دورهٔ دوم دانشجویی که برای تحصیل به اروپا فرستاده می‌شدند، دانشجویان ایران را با نظر و توصیهٔ ارفع‌السلطنه انتخاب می‌کرده‌اند.

هم‌چنین از سوی لژهای فراماسونری ایران، چندبار، مأموریت حضور در لژ عالی انگلستان به او داده می‌شود.[۲]

بنا به شواهد معتبری که ارائه شد، به روشنی در می‌یابیم، چنین شخصیت «هزارچهره» در همان تاریخی که حوادث هزاردستان روی می‌دهد، در تهران نقش‌ها می‌آفریده، بی‌آنکه به خاندان طراز کهن و یا دودمان پادشاهی متعلق باشد، و این «درخت تناور و پرشاخ و برگ» ریشه در خاك مستعد! سازمان فراماسونری، وسر در «آخور استعمار پیرانگلیس» داشته؛ و عجیب اینکه در هتل پاریس ـ که بعدها به گراند هتل نیز تغییر نام یافت ـ زندگی می‌کرده است و شگفت‌تر از همه

---

۱. از هزار چهره بودن این مرد همین بس، هنگامی که در هتل پاریس اقامت داشته، پدر و مادر او از آمدن فرزندشان به ایران آگاه شده بودند، با همان لباس روستایی در حالی که افسار الاغی به‌دست داشتند، به سراغ خود می‌آیند، و از دربان هتل او را می‌طلبند. ارفع‌السلطنه مقابل در هتل می‌آید، آنها را به فحش می‌بندد و کتك می‌زند، که عوضی گرفته‌اند. آن بیچاره‌ها التماس می‌کردند و می‌گفتند پسرجان سر حضرت موسی نزن، خدا را خوش نمی‌آید، که با پدر و مادر خود اینطور رفتار کنی. سرانجام به پیشخدمت‌های هتل دستور می‌دهد، آن دو را کتك زده و از آنجا دور سازند.

۲ـ همان مأخذ پیشین، صفحهٔ ۹۲.

اینکه نقشهٔ او، سبب قتل مرموز «سرهنگ کنت‌کانتیس ـ آتاشهٔ نظامی آلمان» در خاك ایران، و به دار آویختن «حسین‌خان اختر» در دروازهٔ شهر حلب سوریه می‌شود. چه با جلب اعتماد حسین‌خان اختر و قبول عضویت انجمن سرّی و ضدانگلیسی! «درفش کاویانی» از فعالیت‌های پنهانی سفارت آلمان و از جمله عزیمت آن دو آگاه گردیده بود، که در اختیار «اربابان» خود قرار می‌دهد! چنین فردی با چنان روابط زنجیره‌ای و امکانات گسترده آیا به‌سهولت نمی‌توانسته در «کمیتهٔ مجازات» نیز رخنه کرده و سرنخ را به‌دست خود گیرد و به جای «خان‌فرخ»، «خان‌مظفر» باشد!

شاید علی حاتمی نیز از چنین جریانات پشت پرده بی‌خبر بوده، یا آگاهی او تا همین حدّی بوده که به تصویر کشیده است.

* * *

در پایان این مبحث، سفارش ما (به اتکای برداشتی که از مقالات یاد شده داریم) به مینو بدیعی و یاشار مالکی و دیگر اهل قلمان راست کردار ایران، که اندیشه و آرزوی بهروزی و نیکبختی و آزادگی مردم ایران و داشتن کشوری مستقل، آزاد و فارغ از دخالت سلطه‌گرانهٔ بیگانگان را بر سردارند، این است، که برای درك راستین تاریخ وطنمان، تاریخ فراماسونری ایران را مطالعه کنند. بدون آگاهی ژرف از تاریخ فراماسونری ایران، امکان شناخت واقعی پدیده‌ها و رویدادهای تاریخ معاصر ایران، و بهره‌گیری از تجارب تلخ گذشته در جهت پی‌ریزی جامعهٔ سالم آینده، محال است.

در همین جا نکتهٔ دیگری را نیز یادآوری می‌کنیم: آگاهی، هشیاری و درایت امروز نسل ایرانی نسبت به ۵۰ ـ ۶۰ سال پیش آن چنان رشد و تعالی یافته، که چندان وجه اشتراکی بین این دو مرحلهٔ تاریخی (نسل دیروز و امروز) نمی‌توان یافت.

آزمون های تاریخی روشنگر این واقعیت است، که آن روزها حتی پیشروان و پیکارگران مبارزات سیاسی ـ اجتماعی در تحلیل رویدادهای روزگار خود اغلب با آشفتگی های فکری و سردرگمی ها و سرخوردگی ها روبرو بوده‌اند که نمونهٔ بارز آن را در توجیه تظاهرات ناسیونالیستی رضاخان سردارسپه، و افتادن به دام ترفندهای اهریمنان استعمارگر می بینیم.

بدون توجه به شرایط زمانی و مکانی در ساختار ذهنیّت شخصیّت‌ها و عینیّت پدیده ها، پیشروان حرکت‌های سیاسی و اجتماعی آن روز ایران را بر اریکهٔ آگاهی و هشیاری و خرد سیاسی و دانش اجتماعی نسل امروزین نشاندن (چون خود فرض

کردن) آنگاه از چنین دیدگاهی به شناسایی آنان و تحلیل رویدادهای تاریخی پرداختن،ضعف و شکست پیشروان را به محك کشیدن، خود نوعی ذهن‌گرایی و جزمیّت و روش غیر علمی در شناخت پدیده‌های روزگاران پیشین است، که گاهی نمونه‌های چنین برداشتی را در میان آثار و نوشته‌های قلمزنان نیکخواهِ روزگار خود نیز می‌بینیم.

۹. شهربانی تهران و امنیت اجتماعی در عصر رضاشاهی

اسناد روشنگرانهٔ تاریخی دربارهٔ شهربانی عصر رضاشاهی، از سوی پژوهشگان و نویسندگانی که به سرنوشت گذشته و آیندهٔ کشور خود دلبستگی داشته‌اند، در راستای ۴۰ ـ ۵۰ سال اخیر فراوان نشر یافته است.

سیر و مطالعه در شرح حال رجال ایران در دوران معاصر بیانگر این واقعیت دردناك تاریخی است، که بسیاری از شخصیت‌های آزاده، نیکخواه، آرماگرا و روحانی ایران در دوران سیاه بیست سالهٔ دیکتاتوری رضاشاه، قربانی دستگاه انسان‌کش شهربانی شده‌اند.

در سال‌های بعد از پایان جنگ جهانی اول، به دلایلی که در مباحث پیشین همین بخش به تفصیل بیان گردیده، طرح تسلط نو استعماری بر سرزمین ایران از سوی قدرتمندترین دولت استعماری وقت طراحی شد، و کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ رضاخان میرپنج با نقشه و رهنمود چند تن از افسران انگلیسی از جمله کلنل اسمایس و ژنرال ایرونساید و ژنرال دنسترویل و ... به ثمر نشست، و رضاخان میرپنج با کسب لقب «سردار سپه» مقام وزارت جنگ دولتهای اولیهٔ کودتا را در مونوپل خود گرفت، و از همان زمان نخستین اقدامی که در مرکز توجه او قرار داشت، تسلط به شهربانی تهران بود.

بدون تسلط کودتاگران بر شهربانی تهران، امکان اجرای طرحهای بعدی طراحان کودتا غیر ممکن می‌نمود.

نظام آیندهٔ ایران برای تثبیت موقعیت خود و تحکیم پایه‌های حکومت، به جوّ اختناق و ارعاب نیاز داشت. تنها اهرم فشاری که می‌توانست موقعیت دلخواه طراحان کودتا را در تهران فراهم آورد، شهربانی بود.

* * *

نیروی قزاق که تحت فرماندهی رضاخان میرپنج در شب سوم اسفند ۱۲۹۹ ـ با تبانی قبلی مقامات ژاندارمری ـ از طریق دروازهٔ قزوین وارد تهران شدند. به شهربانی و کلانتری‌ها حمله برده، افراد پلیس را خلع سلاح نمودند. تنها ادارهٔ پلیس انتظامی و کلانتری ۲ ناحیهٔ دولت، در برابر تهاجم کودتاگران اندك مقاومتی از خود نشان دادند.

به موجب شواهد تاریخی نیروی قزاق نخست ادارهٔ پلیس را هدف حملات خود قرار داده، و چند گلوله توپ به سوی ساختمان شلیك کردند، که بر اثر اصابت به سقف اتاق سر کلانتر و ریزش آوار نزدیك بود سر کلانتر ـ که از مشاوران سوئدی بود ـ کشته شود. سپس قزاقان متوجه شهربانی شده و آنجا را به اشغال خود درآورده، درِ زندان‌ها را باز کرده و زندانیان را آزاد نمودند.

سرهنگ وستداهل که در مقام رئیس نظمیه و مسئول امنیت تهران، از لحاظ حفظ ایمنی افراد تحت مسئولیت خود با مخاطرهٔ جدّی روبرو شده بود، همان شبانه شتابزده به ملاقات فرماندهان نظامی می‌رود، آنان از وی می‌خواهند که به افراد پلیس دستور دهد تا با نیروی قزاق همکاری نمایند. او پذیرش درخواست فرماندهان قزاق را به موکول به کسب اجازه از شاه می‌نماید.

سحرگاه روز سوم اسفند، رئیس نظمیه با احمدشاه تماس می‌گیرد، و او را در جریان مذاکرات شبانهٔ خود با فرماندهان کودتاگر قرار می‌دهد. از سوی احمدشاه دستور می‌یابد، که شهربانی برای حفظ نظم تهران با نیروی قزاق همکاری نماید.

بعضی از مورخان که به شرح رویداد شب کودتا پرداخته‌اند، بر این نکته تأکید کرده‌اند، که نقشهٔ کودتا، از پیش به آگاهی فرماندهان ژاندارمری و رئیس نظمیه تهران که سوئدی بودند، رسیده، و موافقت آنها برای عدم مداخله جلب شده بود.

تاریخ حیات یحیی، تاریخ احزاب سیاسی ایران، تاریخ احمدشهریور، از جملهٔ منابع معتبری هستند که در این باره به تفصیل سخن گفته‌اند.

محمد تقی بهار (ملك‌الشعراء) در تاریخ احزاب سیاسی ایران می نویسد:

«... قزاق که در قزوین لباس در بر نداشت، با لباس نو و کفش و سایر ملزومات و سازو برگ حسابی حرکت کرد؛ بین راه پولی هم بین آنها قسمت شد؛ در یکی از منازل (بین راه) صاحب منصبان قزاق نطق‌ها کردند؛ و از خدمات خود سخن گفتند و به تهرانیان حمله کردند و بار دیگر سردار تازهٔ خود را که در همان

روزها سرتیپ سوم شده بود؛ سردست بلند نمودند و خود را خدمتگزار شاه شمردند و سیدضیاءالدین هم در آن جلسه حاضر بود.»

«دولت ششصد نفر ژاندارم که حاضر مرکز بودند برای ممانعت قزاق به خارج شهر و حدود باغشاه گسیل داشت، سپس سرباز بریگاد مرکزی را برای نگاهداری خندق و همراهی با ژاندارم مأمور ساخت و اوّل شب به پاسبان‌های شهربانی نیز اسلحه دادند که در مرکز و کلانتری‌ها مواظب باشند.»

«ژاندارم مقارن غروب از شهر خارج و در باغشاه و یوسف آباد که مقر آنها بود مستعد شدند ولی به آنها تفنگ بی‌فشنگ داده شده بود[1]، رؤسای سوئدی با کودتا همراه بودند، ورنه ژاندارم بدون شك با تکیه به شهر می توانست قوای خستهٔ قزاق را در ساعت متفرق کند، خاصه که بریگاد مرکزی نیز پشتیبان آنان قرار می‌گرفت.»

بهار مطلب را چنین ادامه می‌دهد:

«... قزاق وارد شهر شد! ژاندارم دست در نیاورد. بریگاد مرکزی به اتفاق قزاق وارد شهر شدند. نزدیك سحر یك توپ از میدان مشق قدیم به ادارهٔ شهربانی شلیك کردند، و به یکی از اتاق‌های تأمینات خورد و قزاق به اتفاق جمعی از بریگاد مرکزی که با قزاق‌ها همداستان شده بودند، به نظمیه (شهربانی) ریختند و شلیك با تفنگ در ادارهٔ نظمیه و کلانتری‌ها آغاز شد و مدتی دوام داشت.»

«نظمیه تسلیم شد، محبوسین نظمیه به گمان اینکه بلشویك به شهر ریخته است از محبس بیرون ریختند و فریاد زدند: "زنده باد بلشویك" و یکی از آنها به تیر قزاق کشته شد.»

«ذخیرهٔ نظمیه و امانات غارت شد! یك محبوس فراری و یك پاسبان در مرکز شهربانی کشته شد دو پاسبان هم در کلانتری‌ها به قتل رسیدند و هفت تن مجروح شدند، که آنها هم به تدریج مردند.»[2]

احمد شهریور می نویسد:

«... این هنگامه و شلیك توپ مردم را بیمناك ساخت و زنان سقط جنین کردند، و به قول خود آنها، روی خون افتادند!...»

سرلشگر عبدالله‌خان امیرطهماسبی گفته است که:

---

۱. بهار این مطلب را به اتکای نوشتهٔ احمد شهریور، جلد دوم، صفحهٔ ۳ مطرح کرده است.

۲. مأخذ یاد شده، صفحهٔ ۶۸.

«من رئیس گارد مخصوص احمدشاه بودم، و با آنکه احمد شاه تقریباً از نقشهٔ کودتا مسبوق بود، بعد از شنیدن وضع شبانهٔ شهر خواست از فرح‌آباد فرار کند، من او را مانع شدم.»

بهار، جان کلام و سخن آخر را گفته است:

«چنین بود طرح یك دسیسهٔ سیاسی بزرگ، و پایتخت باقوایی که در او بود، این طور به تصرف جماعتی که خود را فروخته بودند، درآمد!»[1]

سرهنگ فیلارتف افسر روسی، فرمانده اصلی آتریاد همدان، و رئیس مستقیم رضاخان میرپنج که با کودتاگران همراهی نموده بود، در خاطرات خود می نویسد:

«... من چند بار به رضاخان گفتم: سرهنگ کلرژه ـ فرمانده لشگر قزاق مرکز ـ بازداشت شده، نمی تواند بیرون برود، در اتاق او را باز کن و داخل شو، و او تردید داشت و می ترسید. من در این اندیشه‌ام کسی که در آن موقع این اندازه شهامت نداشت، چگونه تغییر اخلاق داده، اینك پادشاهی می‌کند.»[2]

* * *

از روز سوم اسفند ـ صبح شب کودتا ـ افسران و افراد ادارهٔ تأمینات تهران و پلیس یونیفرمه (پلیس سیاسی ـ انتظامی) همکاری خود را با نیروی قزاق آغاز کردند، و به دستگیری و باز داشت رجال و دولتمردان و شاهزادگان قاجار که لیست آنها از پیش تهیه شده بود ـ اقدام نمودند.

به نوشتهٔ سیفی قمی تفرشی در کتاب پلیس خفیهٔ ایران:

از روز چهارم اسفند انتظام و امنیت شهر تهران به عهدهٔ نیروی مشترك قزاق و مأموران شهربانی تهران بود. گشتی های قزاق و پلیس در نواحی و محلّات شهر در حرکت بودند، و با تاریك شدن هوا از نظر روانی گهگاه به تیراندازی پراکنده مبادرت می نمودند.

از ذکر جزئیات حوادث بعد از کودتا، و نقشی که شهربانی در پیشبرد آماج های کودتاگران داشت، می گذریم. علاقمندان و پی جویان مسائل آن روز می توانند، به منابع یاد شده مراجعه نمایند.

با آغاز سال ۱۳۰۰، بی‌آنکه تغییراتی در وضع شهربانی داده شود، وستداهل سوئدی با درجهٔ امیری ریاست کل تشکیلات نظمیه را عهده‌دار بود، و رضاقلی‌خان

---

۱. همان مأخذ، صفحهٔ ۶۹.

۲. نقل از تاریخ احزاب سیاسی در ایران، صفحهٔ ۷۶.

(خسروی) معاونت وی را داشت. سرگرد شولبرگ سوئدی رئیس ادارهٔ تأمینات (آگاهی و کارآگاهی)، سرگرد فوکل‌کلو رئیس شهربانی قزوین، سرگرد دبرونی‌کوفسکی رئیس شهربانی مشهد، سرگرد بیورلینگ رئیس شهربانی تبریز، فزون بر افسران سوئدی یاد شده، چند سوئدی دیگر در شهربانی تهران به کار اشتغال داشتند.

به نوشتهٔ مؤلف کتاب پلیس خفیهٔ ایران:

«... روزبروز بر اقتدار و نفوذ سردار سپه افزوده می‌شد و نیروی قزاقخانه نیز به شمارهٔ قابل ملاحظه‌ای اضافه شد. سردار سپه می‌خواست از شهربانی تهران به عنوان یك نیروی مؤثر وابسته استفاده کند. از این رو همواره برای گسترش نفوذ خود در شهربانی تلاش می‌کرد، اما "وستداهل" رئیس مستشاران سوئدی نظمیه شخصاً بر این باور بود که شهربانی را باید طبق روّیهٔ متداول در کشورهای اروپا اداره کرد، از این رو شهربانی فقط باید، الزاماً می‌بایست شهربانی را توسط عناصر برگزیدهٔ خود اداره نماید، به همین جهت ضمن نامه شمارهٔ ۸۷۲۸ مورخ بهمن ماه ۱۳۰۰ به احمد قوام نخست وزیر وقت نوشت:

«... برای تکمیل اطمینان وزارت جنگ (رضاخان سردارسپه وزیر جنگ کابینهٔ قوام بود) از جریان امور نظمیهٔ تهران و گزارش‌هایی که همه روزه به این وزارتخانه (وزارت جنگ) می‌رسد، پیشنهاد می‌شود مقرر فرمایند ریاست نظمیه را به عهدهٔ محمودآقا سرتیپ، حاکم نظامی تهران، محول و موکول دارند، تا با اطلاع کاملی که مشارالیه در امور داخلی شهر دارد، مراقب جریان ادارهٔ (شهربانی) بوده و انتظارات متصوره را از هر جهت فراهم دارد.»[1]

احمد قوام (قوام‌السلطنه) که با دخالت بیش از حدّ سردار سپه در امور انتظامی و کشوری باطناً مخالف بود، به پیشنهاد وی ترتیب اثر نداد، متعاقب آن اختلاف میان وزارت جنگ و شهربانی بالا گرفت، و تا روزی که سردار سپه، خود به مسند نخست‌وزیری دست نیافته، و به اجرای مقصود موفق نشده بود، تحریکات علیه شهربانی ادامه داشت. روزنامه‌های طرفدار سردار سپه انتقادهای سخت و حملات بی‌جا بر ضد شهربانی و رؤسای سوئدی شاغل در ادارات شهربانی آغاز کردند، و اتهامات ناروا بر آنان وارد نمودند.

---

۱. همان کتاب، همان صفحه.

ادامهٔ شانتاژ و تحریك و سمپاشی ایادی سردار سپه بدانجا انجامید، که درمردادماه سال ۱۳۰۱ به‌دستور دولت «مُهرنان» ـ کوپن به مفهوم امروز ـ که به آژانها و کارکنان نظمیه داده می‌شد و به هنگام پرداخت حقوق، مبلغ آن کسر می‌گردید، ناگهان قطع گردید، بی‌آنکه علت و دلیل آن توضیح داده شود.

قطع مُهرنان، بهانه‌ای شد تا دستهای مرموز به تحریکات در میان افراد پلیس و اعضای نظمیه دامن بزنند، و آنان را آمادهٔ اعتصاب نمایند.

مؤلّف پلیس خفیهٔ ایران می نویسد:

«... عسرت و پریشانی حال مأمورین و ناکافی بودن حقوق ماهانهٔ آنان و سرانجام تحریکات سیاسی سبب تعطیل شهربانی تهران و اعتصاب مأمورین شهربانی قزوین گردید.»[1]

روزنامه‌های هوادار سردار سپه، با آب و تاب فراوان نارضایتی مأمورین پلیس را در صفحات خود منعکس می‌نمودند. انعکاس اخبار مربوط به اعضای نظمیه به گونه‌ای نشر می‌یافت که سبب دلگرمی آنان به سرپیچی و تمرد بیشتر، و بی‌اعتنایی نسبت به مسئولیت و وظایف قانونی در حفظ نظم و امنیت عمومی می‌گردید.

روزنامهٔ شفق سرخ که از سوی علی دشتی ـ هوادار دو آتشهٔ سردار سپه ـ اداره می‌شد، در شمارهٔ ۱۶ سال ۱۳۰۱، در مقالهٔ خبری خود زیر عنوان «تعطیل آژانها» چنین نوشته بود:

«... ابتدا آژان‌های کلانتری ناحیهٔ ۷ و ۸ برای مطالبهٔ حقوق معوّقه از پریروز پیش از ظهر از رفتن به پست‌های خود استنکاف کردند، و تا عصر امروز این استنکاف به سایر نواحی و شعب مرکزی نیز سرایت کرد.»

در ادامهٔ مطلب نوشته بود:

«... پریشب به واسطهٔ تعطیل آژان‌ها چندین مغازه در خیابان و بازار سرقت شدند و کسبه اجباراً در برخی از دکانها بیتوته نمودند. در نتیجهٔ این اعتصاب مبلغ ۲۵۰۰۰ تومان از سوی دولت پرداخته شد ولیکن تا غروب دیروز حضرات متقاعد نشده‌اند که تنها یك برج حقوق معوقهٔ خود را دریافت دارند. حقوق معوقهٔ آنان با این برج پنج ماه می‌شود.»

---

۱. مأخذ ذکر شده، صفحهٔ ۶۶.

مهدی قلی هدایت (مخبرالسلطنه) در کتاب خاطرات و خطرات نوشته است:
«...انگشتی در نظمیه تحریکی نمود. دست از کار کشیدند. مشیرالدوله ۲۵۰۰۰ تومان می‌دهد که فتنه بخوابد. می بایست قبلاً داده باشد.»[1]

حسن پیرنیا (مشیرالدوله) چهارمین کابینهٔ خود را ـ که آخرین دور فعالیت سیاسی او نیز به شمار می‌رفت ـ در ۲۴ خرداد ۱۳۰۲ شمسی تشکیل داد. وی همانند کابینه‌های پیش از خود، با همان مشکل اساسی که دیپلماسی کهنه‌کار انگلیس برای ملت ایران تدارك دیده بود، یعنی بازیگری‌های رضاخان سردار سپه روبرو شد. سرانجام در مهرماه ۱۳۰۲ در کاخ صاحبقرانیه به حضور احمدشاه رفت و استعفای دولت خود را تقدیم کرد، و راه را برای احراز ریاست وزرایی رضاخان سردار سپه هموار ساخت.

رضاخان سردار سپه نخستین کابینهٔ خود را در ساعات پایانی دورهٔ چهارم قانون‌گذاری به مجلس معرفی نمود. با آغاز ریاست وزرایی وی، ایام فترت نیز در پی آن شروع شد.

این فرصت مغتنمی بود، تا رضاخان بدون اینکه مرجعی موی دماغ او باشد، به اجرای نقشه‌هایی بپردازد، که سودای آن‌ها را بر سر داشت.

دورهٔ ریاست وزرایی رضاخان سردار سپه، دو سال به طول انجامید، و در این مدت چنان توطئه‌های ضدّملی طرح و به اجرا گذاشته شد، که هر یك در حدّ خود از بازی‌های شگفت‌انگیز تاریخ وطنمان به شمار می‌رود، و جا دارد، که نسل جوان آنها را بخواند، تا به ژرفای ترفندها و شگردهای ایادی استعمار در اغوای ملتی، بیشتر پی ببرد.

نخستین آماج‌های رضاخان در اولین دورهٔ نخست وزیری ـ او در مدت دو سال چهار کابینه تشکیل داد ـ سپردن مسئولیت پست‌های کلیدی و حسّاس دولتی به خونتاهای کودتا بود، و در رأس آنها دستیابی به نظمیه قرار داشت.

رضاخان سردار سپه، به بهانهٔ اینکه نظمیه حساب چند سالهٔ خود را با وزارت مالیه (دارایی) تصفیه نکرده، به سرهنگ محمددرگاهی ـ معروف به محمد چاقو ـ قلعه بیگی تهران (رئیس دژبان مرکز) مأموریت داد، تا دفاتر محاسبات شهربانی را توقیف نماید.

---

۱. صفحهٔ ۳۵۰، به نقل از مأخذ پیشین.

از سوی دیگر به وزارت داخله (کشور) دستور داد، کمیسیونی با شرکت چند نفر تشکیل دهد، تا محاسبات سه سالهٔ نظمیه را رسیدگی و نتیجهٔ آن را به وی گزارش دهند. کمیسیون مورد نظر رضاخان سردارسپه، تحت ریاست سرهنگ درگاهی تشکیل گردید، و بر مبنای نظر شخصی وی گزارشی تهیه و تسلیم شد، که پی‌آمد آن از پیش معلوم بود. به دنبال این گزارش، وستداهل سوئدی و سایر همکارانش از خدمت شهربانی ایران منفصل و برکنار شدند، و چندی بعد عازم دیار خود شدند،[1] و سردار سپه به یکی از اهداف خود، که آن روزها برای پیشبرد مقاصد وی بسیار مهمّ بود، رسید.

* * *

پس از برکناری سرهنگ وستداهل و سایر مستشاران سوئدی شاغل در نظمیه، ریاست شهربانی تهران به سرهنگ محمدخان درگاهی، یعنی همان قلعه بیگی تهران که مامور توقیف دفاتر محاسبات شهربانی شده بود و خونتای نظامی رضاخان به شمار می‌رفت، سپرده شد. درگاهی که بعداً به درجهٔ سرتیپی ارتقاء یافت، از بی‌فرهنگ‌ترین و گستاخ‌ترین نظامیانی بود، که در کودتا شرکت داشت.

عبدالله مستوفی، مؤلف کتاب شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجار در جلد سوم محمد درگاهی را چنین معرفی کرده است:

«... ریاست نظمیه بعد از وستداهل نصیب سرهنگ محمدخان درگاهی آن روز و تیمساردرگاهی امروز شد. این آقای سرتیپ که اسم فامیل درگاهی را به عنف و تشر رفتن به "دبستانی" نمایندهٔ کرمان به خود تخصیص داده بود[2]، همان است که در خردی هنگامی که در مدرسهٔ علمیه درس می‌خواند، سر هر کار پوچ برای رفقای خود چاقو می‌کشید و به همین جهت در مدرسهٔ علمیه به «محمدچاقو» ملقب شده بود. بعدها هم ماجراجویی او با سرلشگر ضرغامی موجب خانه‌نشینی وی گشت. او در زمان ریاست نظمیهٔ خود دسته‌گل فراوان به آب داده است و به

---

۱. سرهنگ وستداهل، در خیابان امیریه، بالاتر از انصاری، منزل داشت، و تا سی‌سال پیش کوچهٔ وستداهل به نام اصلی خود باقی بود. ژنرال پالمارسون و سرهنگ وستداهل گزارش‌های دقیقی از دوران خدمت خود در ایران به مقامات نظامی سوئد داده‌اند، که در آرشیو ادارات نظامی آن کشور ضبط است. اگر به گونه‌ای اجازهٔ نشر آنها از مقامات سوئدی گرفته شود، به روشن شدن بسیاری از نکات مجهول تاریخ آن روز ایران، کمک خواهد کرد.

۲. مأخذ یاد شده، صفحهٔ ۶۲۹.

جای کلاه، سرها برای صاحب‌کار برده است. انتصاب این شخص بی‌پروا که در کارهای او ابداً انصاف راهی نداشته، به عقیدهٔ من یکی از گناهان نابخشودنی سردار سپه است.»[۱]

مهدی بامداد در تاریخ شرح حال رجال ایران دربارهٔ درگاهی می نویسد:

«محمد درگاهی معروف به چاقو، پس از کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی و تغییر اوضاع به خدمت وستداهل سوئدی رئیس شهربانی خاتمه داده شد و نظمیه از طرف رضاخان سردار سپه وزیر جنگ وقت به درگاهی سپرده شد.[۲] درگاهی قریب به هشت سال رئیس شهربانی بود و در مدت ریاست شهربانی سخت با تیمورتاش وزیر دربار رقابت می‌کرد، و هر دو نفر باهم میانهٔ خوبی نداشتند و یکبار هم در ضمن گفتگو از تیمورتاش سیلی خورد و شاه موضوع را شنید و به روی بزرگواری خود نیاورد.»

در سال ۱۳۰۸ خورشیدی که زندان قصر اتمام پذیرفت، سرتیپ درگاهی شاه را برای افتتاح آن دعوت کرد و شاه هم رفت و زندان را افتتاح نمود، بعد که مراجعت کرد، به شاه گفتند که در دنیا معمول نیست که شاه زندان و این قبیل جاها را افتتاح کند، این عمل کار خوبی نبوده و دنیا پسند نمی‌باشد. روز بعد درگاهی توقیف، و به جای وی سرتیپ صادق‌خان کوپال (سالارنظام) به ریاست شهربانی منصوب شد. درگاهی چندی در دژبان زندانی بود و بعد او را به خانه‌اش بردند و در آنجا تحت نظر قرار گرفت و سپس آزاد گردید. وی در مدت ریاست ادارهٔ شهربانی قدرت زیادی مافوق نخست وزیر پیدا کرده بود.»[۳]

دربارهٔ علت زندانی شدن سرتیپ محمد درگاهی، نوشتهٔ مهدی بامداد نادرست است و مأخذ و سندیت تاریخی ندارد. سرتیپ درگاهی در مقام رئیس شهربانی رضاشاه، با وضع دلخراش زمینهٔ پرونده‌سازی و دستگیر و تبعید شادروان مدرس را فراهم نمود. از بازی‌های عجیب روزگار اینکه، خود دو روز پس از گشایش زندان

---

۱. رضاخان سردار سپه نیز مانند خونتای خود، محمود پهلوی از اعضای عالی رتبهٔ وزارت پست و تلگراف را وادار کرد که از نام «پهلوی» منصرف شود و آن را به رضاخان واگذارد. محمود پهلوی، پس از سلب اجباری نام فامیلی خود، نام محمود را انتخاب کرد، و به محمود ـ محمود معروف شد، کتاب ارزشمند تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در ۸ جلد از آثار اوست.

۲. در این باره، مهدی بامداد اشتباه کرده، سردار سپه پس از احراز ریاست وزرایی، وستداهل را برکنار کرد.

۳. مأخذ یاد شده، صفحهٔ ۲۴۲.

قصر جزو اولین سرشناسان دولتی بود، که به دستور رضاشاه دستگیر و زندانی گردید. مغضوب شدن وی بدین سبب بوده، که برخی از تصمیمات بعدی رضاشاه را علیه رجال دولتی که با وی در میان نهاده بود، افشا کرده بود. از جمله اینکه عبدالحسین تیمورتاش وزیر دربار در جریان مراسم افتتاح زندان قصر به شاه می‌گوید: رئیس نظمیه گفته است که این محبس خوابگاه ابدی داور و تیمورتاش خواهد بود. اگر منظور مبارك چنین است، با کمال طیب، غلام حاضر است که از این جا خارج نشده و در انجام میل مبارك تسریع نموده باشم.

می‌گویند: این بیان تأثیر شدیدی به شاه کرد، و مفهوم عبارت به او فهماند که رئیس نظمیه افشای راز نموده و به وی خیانت کرده است. دو روز بعد سرتیپ محمددرگاهی مغضوب و گرفتار گردید.

ما، از شرح جزئیات کارهای زشت و ناپسندی که سرتیپ درگاهی به دستور رضاشاه در راستای خدمت هشت سالهٔ خود در مقام رئیس شهربانی به آنها دست زد، خودداری می‌کنیم. مشتاقان می‌توانند کتاب دولتهای ایران در عصر مشروطیت ـ جلد اول، اثر قلمزن را مطالعه نمایند.

* * *

در دوران پادشاهی شانزده سالهٔ رضاشاه پهلوی، که با اعمال خشونت بار و دیکتاتوری بی رحمانه سپری شد، شهربانی تهران نقش عمده‌ای را در اجرای منویات ملوکانه! بازی کرد. در این مدت ۱۶ سال پنج تن از افسران خونتای رضاخان به ترتیب زیر ریاست شهربانی تهران را به‌عهده داشته‌اند.

۱. سرتیپ محمد درگاهی (معروف به چاقو) از ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۸ شمسی؛

۲. سرتیپ صادق کوپال (سالار نظام) از ۱۳۰۸ تا ۱۳۰۹؛

۳. سرتیپ فضل‌الله زاهدی (بصیردیوان) ـ سپهبد زاهدی بعدی، داماد مشیرالدوله، عامل کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از آذر ۱۳۰۹ تا اردیبهشت ۱۳۱۰ به مدت حدود ۵ ماه. وی به سبب شورش زندانیان قصر و فرار سیدفرهاد از زندان، برکنار گردید؛

۴. سرتیپ محمد حسین آیرم از ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۳؛

۵. سرتیپ رکن‌الدین مختاری از ۱۳۱۳ تا شهریور ۱۳۲۰.

در دوران ریاست شهربانی این پنج تن آن چنان رویدادهای هولناك و خونباری بر میهن ما گذشته، و آزادگان و خجسته‌گانی به دست و نقشه‌های اینان به شهادت

رسیده‌اند، که اگر به اختصار نیز به شرح آنها پرداخته شود، خود کتاب جداگانه‌ای را خواهد طلبید، که پرداختن به آن از دایرهٔ مباحث کتاب حاضر بیرون است.

هم چنانکه در سطور و صفحات پیشین اشاراتی داشتیم، پی جویان رویدادهای دوران بیست ساله، به ویژهٔ کارنامهٔ سیاه شهربانی تهران و زیستنامهٔ این پنج تن، می توانند به منبع یاد شده، و هم چنین کتاب‌هایی که در این زمینه چاپ و منتشر شده، و ما در پی گفتار به ذکر عناوین پرداخته‌ایم، از جمله کتاب‌های پلیس خُفیهٔ ایران، آرزو - یا تاریخ مفصل مشروطیت ایران (عنوان بعدی را ناشر روی آن گذاشته) و محاکمهٔ محاکمه‌گران مراجعه نمایند.

ما در اینجا مباحث بخش سوم را به پایان می بریم، و خواننده را به مطالعهٔ بخش چهارم (آخرین بخش) کتاب، که سیمای امروز تهران و مشکلات فردای آن، به تصویر کشیده شده، حوالت می دهیم.

بخش چهارم

سیمای امروز تهران

و

مشکلات فردای آن

ما، در این بخش کوشش کرده‌ایم، که ضمن شناساندن مشکلات عمومی، طریقهٔ رویارویی و برون رفت از تنگناها را نیز بنمایانیم، و راه‌هایی را که متضمن سلامت شهروند تهرانی در زندگیش باشد، نشان دهیم.

بخشی از مباحث این بخش، در کتاب تاریخچه‌ها ـ اثر دیگر قلمزن ـ که زیر نام اطلاعات عمومی سپیده در سال ۱۳۶۷ از سوی انتشارات سپیده چاپ و نشر یافته، آورده شده، که با تجدید نظر اساسی و افزودن مطالب تازه و نگرش نوین، به طرح دوبارهٔ آن پرداخته شده است.

فصل اوّل

ارثیهٔ شوم از نظام پیشین

۱. نگاهی به سیمای امروز تهران
۲. آلودگی هوا و محیط زیست تهران
۳. دودهای حاصله از منابع صنعتی و کوره های آجرپزی
۴. خطرات پیشروی کویر و تأثیر آن در آلودگی فضای تهران

۱. نگاهی به سیمای امروز تهران

تهران امروز، نه شباهتی به دیروز دارد، نه به روزگاران گذشته. شهری که بر دامنه های جنوبی البرز، در ناحیهٔ خشك و استپی گسترده شده، و با شهرك های وابستهٔ خویش منطقه‌ای به وسعت ۱۱۸/۴/ ۱۹ کیلومتر مربع را ـ در عرض شمالی بین ۳۵ تا ۳۶/۵ و در طول شرقی میان ۵۰ تا ۵۳ درجهٔ جغرافیایی ـ به کام خود کشیده، از نظر موقعیت جغرافیایی طبیعی با هیچ یك از شهرهای بزرگ دنیا در خور مقایسه نمی باشد.

بسیاری از شهرهای بزرگ دنیا نظیر لندن، پاریس، مسکو، توکیو،شانگهای و نیویورك در کنار اقیانوسها و دریاها قرار گرفته، یا رودخانه هایی از میانهٔ آنها در حال عبور است، این شهرها تحت تأثیر شرایط محیط جغرافیایی خود از مزیت های خاصی برخوردارند.

آلودگی هوا ناشی از تراکم جمعیت، تردّد اتومبیل ها و دود حاصله از کارخانه ها، در این شهرها زیر تأثیر پالایش جریان هوایی کنار دریا و رودخانه ها، تا حدّی اثرات زیانبار خود را از دست می دهند، و زندگی را برای ساکنانش مساعد می سازند. مسئولان شهری نیز با درك عمیق مسئولیت مهم اجتماعی خود به اقدامات اساسی در جهت سالم‌سازی محیط زیست از جمله ایجاد پارك ها، حفاظت درختها و نظایر آن دست می زنند.

لیکن تهران که از جنوب و جنوب شرقی مجاورت نزدیکی با کویر دارد، و خود در منطقهٔ خشك و استپی واقع شده، روز به روز شرایط متعارف زندگی را برای ساکنانش سخت و ناگوار می سازد، تا جایی که خطرات و عوارض سالهای آینده،

زندگی را از نظر تنفس هوای قابل تحمل که لازمهٔ ادامهٔ حیات آدمی است، غیر ممکن خواهد ساخت.

باید در نظر داشت، که آلودگی هوا تنها یك بعد خطری است که از چندی پیش چهرهٔ زشتش برای ساکنان آن شناخته شده، و خطرات دیگری که موجودیت تهران را تهدید می‌کند ابعاد فاجعه آمیزتری دارد.

تهران بزرگ با دوازده میلیون جمعیت،[1] تهران پایتختی با جمعیت بیش از هشت میلیون نفر[2] ـ که به احتمال زیاد رقم واقعی فزون بر این‌هاست ـ و وسعتی معادل ۵۷۰ کیلومتر مربع با فشارها و تنگناهای دیگری نیز روبرو است، که در سرفصل آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. آلودگی هوا و محیط زیست (به چند مورد مهم آن در مبحث جداگانه اشاره خواهیم کرد)؛

۲. امواج بی وقفهٔ مهاجرت؛

۳. ایجاد ترافیك در مسیرهای پر رفت و آمد؛

۴. نارسایی شبکه‌های آب و برق ناشی از گسترش شهر و تراکم جمعیت؛

۵. نابسامانی در امر توزیع کالاهای اساسی به همان دلایل پیش گفته.

هر یك از این سر فصل‌ها نیز یك سلسله مشکلات زنجیره‌ای را پدید آورده، که شرح جزئیات همهٔ آنها از محدودهٔ مقوله مورد بحث ما خارج است. لیکن کوشش خواهیم کرد به یکایك آنها ـ هر چند تند و گذرا ـ اشارهٔ اجمالی داشته باشیم، تا به مشکلات شهری که در آن زندگی می‌کنیم، بهتر و بیشتر آگاه گردیم.

* * *

بدون تردید، وضعیت نابسامان و تنگناهای کنونی تهران ارثیه‌ای است که از نظام پیشین به یادگار مانده، و در سالهای اخیر همانند نسوج سرطانی رشد کرده، و پیکرهٔ آن را فرا گرفته است. طبیعت ویژهٔ رژیم گذشته، که به ساختار اجتماعی ـ سیاسی منطبق و هماهنگ با آماجهای استعمارگران جهانی می‌کوشید، تهران را به چنان مرکزیت سیاسی ـ اقتصادی تبدیل کرده که با شیوه‌های منطقی و علمی برگرداندن آن به وضع عادی که با ضوابط اصولی مدنیت شهری سازگار باشد، بسیار دشوار، چه بسا ناممکن می‌نماید.

---

۱. کیهان، ۲۱ فروردین ۱۳۶۵.

۲. این رقم متکی به گزارش مرحلهٔ چهارم توزیع ستاد بسیج اقتصادی است. اردیبهشت ماه ۱۳۶۲.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در پی یك رشته برنامه‌ها و پروژه‌های استراتژیك و نواستعماری در جهت ساختار جامعهٔ مصرفی، گسترش شهرها و «ویرانی روستاها» آغاز شد. خیابانهای کج و معوج و کم عرض و کوچه‌های پر پیچ و خم از سالهای ۱۳۳۲ به بعد در عرصهٔ گسترش شهر در چهارگوشهٔ تهران چون قارچ های خودرو سر از خاك تیره برآوردند. چنین رشد نا معقول به‌روشنی مؤیّد این‌است که مسئولان رژیم، تا چه حدّ غیر مسئولانه با مسائل حیاتی جامعه برخورد می نموده‌اند، در عین حال نشان می‌دهد که نه تنها در شهرهای ایران، حتی در پایتخت ـ مرکز کشور ـ نیز هیچ گونه توجه اساسی به ضوابط برنامه‌ریزی شهری که اصل «آینده نگری» و رعایت نیازهای عمومی حداقل ۲۰ ـ ۳۰ ساله در آن التزام پذیر می نمود، نمی‌شده است. در برخورد با همین مسئلهٔ کوچك و به‌ظاهر کم اهمیت می بینیم که چگونه «سلامت، آینده و زندگی مردم» بازیچهٔ قدرتمندانی بوده است، که سرنخ هدایت کشور را به‌عهده داشته‌اند.

معادله‌ای که در این گسترش نامعقول شهرها ـ به‌ویژه شهر تهران ـ از دههٔ ۳۰ ـ ۴۰ به بعد به‌چشم می‌خورد، در یك سو حرص و آز، سودجویی، ثروت‌اندوزی و اسارت پول، و در سوی دیگر نادیده انگاری مسئولیت اجتماعی، اخلاقی، اداری، بی‌توجهی به حقوق قانونی مردم و مسائل شهری و میل مفرط به زندگی بهتر از مجاری ناسالم و رشوه‌خواری در مقامات دولتی، اساس معادله را تشکیل می‌دهد.

این یك بیماری روبنایی اجتماعی بود، که از سرشت رژیم مایه و ریشه می‌گرفت، و در عرف به نام «فساد» و در قوانین عنوان «جرم» را داشت، و به تنهایی مُبیّن آن معیارهای اخلاقی و ضوابط ناسالمی است که امروز مردم تهران را با مشکل لاینحل زندگی روبرو ساخته، و در سالهای بعد نیز مشکلات بیشتری را در پی خواهد داشت.

برای اینکه مفهوم مرکزیت سیاسی ـ اقتصادی تهران بیشتر در مرکز توجه خواننده قرار گیرد، از آمار اشتغالی که در سال ۱۳۵۹ گرفته شده، یاری می‌گیریم:

حقوق بگیر بخش دولتی	٪۴۲/۸
حقوق بگیر بخش خصوصی	٪۳۰/۷
کارکنان مستقل	٪۱۹/۷
کارفرمایان	٪۰۶/۷

چنانکه ملاحظه می‌شود در توزیع اشتغال تهران، عمده‌ترین رقم به کارکنان بخش دولتی و سپس بخش خصوصی اختصاص دارد. مفهوم روشن این آمار بیانگر این

واقعیت تلخ است که استخوان‌بندی اصلی ساکنان تهران را حقوق بگیران تشکیل می‌دهند، که در عین حال کارآمدترین نیروی انسانی جامعه نیز به شمار می‌آیند.

علی رغم ثبات نسبی درآمد، که از سال ۱۳۵۸ در میان حقوق بگیران وجود داشته، در شرایط تورّمی اقتصاد کنونی تهران، محدودیت‌های فراوانی برای این اقشار عظیم پیدا شده، و قدرت خرید آنها را به شدت کاهش داده است. لیکن خطر دیگری که مرکزیت سیاسی ـ اقتصادی تهران در همین رابطه پدید آورده این است، که هر نوع افزایش یا تغییر درآمد این اقشار وسیع تأثیرات کلّی و پیش‌بینی نشده‌ای در ایجاد تورم در تهران، و به سبب مرکزیت اقتصادی آن در سایر شهرهای ایران باقی می‌گذارد. اینها ثمرات تلخ بذری است، که حنظل‌کاران رژیم پیشین از سالها پیش پاشیده‌اند، و امروز شهرنشینان تهرانی، و مآلاً به طور غیر مستقیم سایر شهروندان ایرانی، آنها را درو می‌کنند!

با شناخت اجمالی که از سیمای امروز و وضعیت کنونی تهران پیدا کردیم، اکنون به بررسی مسائلی می‌پردازیم، که مشکلات آیندهٔ تهران در گرو حلّ آنهاست.

۲. آلودگی هوا و محیط زیست

انگیزه‌هایی که سبب پیدایی آلودگی هوای به‌درجات خطرناك کنونی شده، که گاهی از بالاترین حدّ استاندارد جهانی نیز تجاوز می‌کند، می‌توان در کادر زیر فرموله نمود:

الف. گازهای سمی ناشی از کثرت تردّد اتومبیل‌ها؛

ب. دودهای حاصله از کارخانجات صنعتی و کوره‌های آجرپزی؛

ج. خطرات ناشی از پیشروی کویر و ذرات معلّق ریگ‌های روان در هوا؛

د. اشتعال موادّ سوختی زاید.

اکنون هر یك از انگیزه‌های یاد شده را به اختصار مورد بررسی قرار داده، آثار و عواقب سوء آن را نشان می‌دهیم.

الف. گازهای سمی ناشی از کثرت تردد اتومبیل‌ها:

* افزایش اتومبیل‌ها ـ که به ضرورت نیاز روزانهٔ مردم نمی‌توان محدودیتی برای داشتن آن‌ها قائل شد ـ یکی از عوامل عمدهٔ آلودگی هوا در شهرها می‌باشد. چنانچه میزان آلودگی دودهای حاصله از سوخت بنزین از مرز استاندارد تجاوز کند، صدمات جبران ناپذیری به جانداران و گیاهان می‌رساند. به ویژه اغلب اتومبیل‌هایی که در خیابان‌های تهران تردد می‌کنند به سبب داشتن معایب فنی و

نقص احتراق، موادّ آلوده‌کنندگی آنها در فضای شهر پخش می‌شود، و کمتر مقام مسئولی خود را موظف به جلوگیری از رفت و آمد این اتومبیل‌ها می‌داند[1] فضای انباشته از گازهای سمی بخصوص گازهای زیر:

منواکسید کربن
اکسیدهای گوگرد
هیدروکربورها
اکسیدهای آزت

ایمنی و سلامت ساکنان را به‌طور جدّی در معرض خطر قرار می‌دهد، و عوارض ناگواری در ارگانیسم بدن به وجود می‌آورد، و کسانی که نارسایی قلبی یا تنفسی دارند، بیشتر از دیگران از چنین آلودگی هوا صدمه می‌بینند.

* افزایش موتور سیکلت‌ها نیز در نشر مواد آلوده کنندگی هوا نقش عمده‌ای را در تهران بازی می‌کنند. چون احتراق ناقص در این نوع وسائل موتوری بیشتر از اتومبیل‌ها می‌باشد، و دودهای سمّی که از اگزوز آنها بیرون می‌زند، فضای پیرامون خود را انباشته از گازهای سمی متراکم می‌نماید، و در هوای خشك تهران صعود این گازها به کندی صورت می‌گیرد، و ریه‌های افرادی که از کنار موتور سیکلت سواران عبور می‌کنند، غالباً آماج این گازهای سمی است.[2] از سوی دیگر سرنشینان موتورسیکلت‌ها برای کسب سرعت بیشتر به انرژی سوختی بالاتر نیاز دارند، و در نتیجه دود رها شده از دهانهٔ اگزوزها زیادتر شده، و سبب فزونی آلودگی هوا می‌شوند.

---

۱. علاوه بر احتراق ناقص ناشی از معایب فنی، در جا کار کردن اتومبیل در پشت چراغ قرمز چهارراه‌ها، و توقف مداوم تاکسی‌ها و مینی بوس‌ها برای پیاده و سوار کردن مسافرین، و افزایش سرعت موتور سیکلت‌ها، از عوامل عمدهٔ افزایش گاز سمی اکسید کربن و نشر آن در خیابان‌های تهران می‌باشد. برای آشنایی با اثرات زیان‌بار این گاز سمی به پانوشت صفحهٔ بعد مراجعه کنید.

۲. اکسید کربن که از احتراق ناقص مواد سوختنی به وجود می‌آید، به سبب اثر مسموم‌کنندگی آن، و میل ترکیبی شدیدی که با «هموگلوبین خون» دارد یکی از موادّ آلوده کنندهٔ مهم هوا می‌باشد. میل ترکیبی هموگلوبین خون انسان با اکسید کربن دویست برابر بیش از میل ترکیبی آن با اکسیژن است. بنابر این مقدار کمی اکسید کربن در هوای استنشاق شده می‌تواند مقدار معتنابهی از هموگلوبین خون را به «کربوکسی هموگلوبین» تبدیل نماید، در این حالت هموگلوبین دیگر نمی‌تواند عمل انتقال اکسیژن را به بافت‌های بدن انجام دهد. اثر مهم دیگر آن، جلوگیری از جدا شدن ملکول‌های اکسیژن و هموگلوبین خون است، که باعث کاهش عمل رساندن اکسیژن به بافت‌های بدن می‌گردد. از طرفی وجود اکسید کربن باعث کاهش نسبی گاز اکسیژن در خون می‌گردد، و در نتیجه نیروی محرکه انتشار اکسیژن در بافت‌های بدن کاهش می‌یابد (از مقدمهٔ سخن‌رانی مهندس وهاب بابازاده ـ ادارهٔ کل بهداشت محیط ـ در مورد اکسید کربن در هوای شهر تهران ـ در سمپوزیوم آلودگی هوا، هشتم اسفندماه ۱۳۵۰).

* تردد تریلی ها، کامیونها و تانکرها در سطح شهر و اتوبوسهای شهری و مینی بوسها که از سوخت گازوئیلی استفاده می‌کنند، مزید بر علّت شده، و درجهٔ استاندارد آلودگی هوا را بالا می برند بخصوص که اتوبوسهای شرکت واحد اتوبوسرانی به سبب فرسودگی، به روغن سوزی یا احتراق ناقص دچار شده‌اند، و دودهای رها شده از دهانهٔ اگزوزها به‌مراتب بیش از حدّ طبیعی و متعارف می باشند، و همین امر به تشدید و غلظت آلودگی هوا می‌انجامد.

* * *

دکتر پولاددژ معاون بررسی های منطقه‌ای شهرك های صنعتی، در تشریح علل عمدهٔ آلودگی هوای تهران چنین می گوید:

«... مشکل اصلی تهران صنعت آلوده و مزاحم نیست، بلکه باید توجه داشت که مسئلهٔ مهم آلودگی هوای تهران این وسائط نقلیه و خودروهای دودزا هستند، که در این زمینه نقش مؤثری دارند.»

وی معتقد است برای کنترل سلامت هوای تهران باید سازمان‌هایی نظیر شهرداری، ادارهٔ راهنمایی و رانندگی و سازمان ترافیك بیشترین نقش را ایفا نمایند، و در این رابطه از مشاهدات خود در اروپا شاهدی ارائه داده، و می‌گوید:

«من بیست سال در اروپا بودم و به عینه در آنجا شاهد بودم، که هر اتومبیلی کارت فنی داشت و رانندگان موظف بودند، که با کارت‌های فنی خود در سطح شهر تردّد کنند، در همان حال مأمورین انتظامی اگر اتومبیلی کارت فنی نداشت، آن را می خواباندند.»

«طبیعی است که هر اتومبیلی برای عبور و مرور در سطح شهر باید از نظر فنی کنترل شود، ولی در ایران به چنین مسئلهٔ مهّمی توجهی صورت نمی‌گیرد، و باید صدور کارت فنی برای هر اتومبیل از طریق سازمان‌های انتظامی و خدماتیِ شهری در اذهان عمومی که پذیرای آن باشند، اقداماتی انجام پذیرد.»

او، در این زمینه به مورد مهم دیگری نیز اشاره می‌کند:

«... مسئلهٔ دیگر هم عدم عبور و مرور وسائط نقلیهٔ سنگین نظیر کامیون‌های باری در ساعات مختلف روز در شهر است، آنطور که من می‌دانم در پایتخت‌های بزرگ دنیا به این قبیل وسائط نقلیه اجازه نمی‌دهند که در طول روز در سطح شهر رفت و آمد کنند. معمولاً زمان عبور و مرور وسایل نقلیه سنگین از ساعت ۱۰ شب تا ۴ صبح است. این قبیل مقررات برای جلوگیری از آلودگی شدید هوای شهرها

اتخاذ می‌شود، که در تهران هم باید به این مسائل توجه داشت.»[1]

از سوی سازمان حفاظت محیط زیست ـ به عنوان یك ارگان مسئول در قبال سلامت و تندرستی مردم و جامعه و محیط زندگی ـ دربارهٔ آلودگی هوا وسیلهٔ نقلیهٔ موتوری گازوئیل سوز (اتوبوس)، آماری ارائه شده، که ضرورت کنترل فنی اتومبیل و استاندارد بودن احتراق و سوخت آن را الزام آور می نماید.

این آمار که بر مأخذ سوخت یك دستگاه اتوبوس نمونه برداری شده، و سپس بر سه هزار دستگاه اتوبوس‌های موجود تهران، تعمیم و محاسبه گردید، نتایجی به شرح زیر ارائه می‌دهد:

اگر یك وسیلهٔ نقلیهٔ موتوری گازوئیل سوز (اتوبوس) به طور متوسط روزانه ۱۵۰ کیلومتر بپیماید و برای هر ۱۰۰ کیلومتر ۲۰ لیتر سوخت مصرف شود، وزن موّاد آلاینده از این طریق به قرار زیر است:

* کربن منواکسید برای یك اتوبوس ۱۳ کیلوگرم در روز و برای ۳۰۰۰ اتوبوس ۳۹ تن!

* هیدرو کربورهای سوخته برای یك اتوبوس ۱۰ گرم در روز و برای ۳۰۰۰ اتوبوس ۰/۰۳ تن!

* اکسیدهای ازت تخلیه شده برای یك اتوبوس ۱۲ کیلوگرم در روز و برای ۳۰۰۰ اتوبوس ۳۶ تن!

* اکسیدهای گوگرد برای یك اتوبوس ۵۴۰ گرم در روز و برای ۳۰۰۰ اتوبوس ۱/۶ تن!

سازمان حفاظت محیط زیست، با ارائهٔ این آمار نتیجه می‌گیرد، که چنانچه تیرگی دود تخلیه شده از اگزوز یك اتوبوس در حدّ استاندارد بوده و با ظرفیت مجاز تعیین شده از طرف کارخانه کار کند و قدرت موتور آن با توجه به فشار کار در شهر افزایش یابد، می تواند نقش مهمی در کاهش آلودگی هوای تهران داشته باشد.[2]

* * *

دکتر منوچهر احمد هاشمی، در مقاله‌ای زیر عنوان «تهران را دریابید ـ نظری به ترافیك و آلودگی هوای تهران» از تأثیر ترکیبات سربی که دراثر سوخت اتومبیلها به وجود می‌آیند، مطالبی را مطرح کرده که دانستن آن بر هر شهروند تهرانی لازم

---

۱. کیهان، یکشنبه سوم اردیبهشت ۱۳۶۸، شمارهٔ ۱۳۵۹۵، صفحهٔ ۵.

۲. همان مأخذ پیشین، همان صفحه.

است. ما اجمالی از نوشته او را در زیر می‌آوریم:

عدم توجه به ترافیك و آلودگی هوای تنفسی تهران، فاجعه به‌بار خواهد آورد.

تیرگی هوای اغلب خیابان‌های تهران مانند داخل تونل‌ها شده است.

موضوع ترافیك و مسمومیت محیط زیست شهر تهران از عمده‌ترین مسائل حیاتی این شهر ۸ میلیونی است.

در شمال تهران هوایی آلوده به دود و غبار، و در جنوب تهران غباری آلوده به هوا! شهر تهران را در خود فرو برده است.

جمعیت تهران و تردّد ترافیك شهر روز به روز افزایش می‌یابد. اگر اقدام جدّی برای بهبود محیط زیست تهران صورت نگیرد، آلودگی هوای تهران فاجعه‌انگیز خواهد شد.

تاکنون هیچ اقدام جدّی و محسوسی برای رفع آلودگی انجام نگرفته است، آیا واقعاً راه حلّی وجود ندارد؟

قریب یك ششم مردم کشور در تهران به سر می‌برند، بیش از ۲ میلیون دستگاه از انواع وسایل موتوری بنزین سوز و یا با سوخت گازوئیلی در تمام مدت شبانه روز در حال مسموم کردن هوای تنفسی شهر هستند.

مصرف فراورده‌های نفتی تهران سالیانه به حدود شش هزار و پانصد میلیون لیتر می‌رسد. علاوه بر تردّد وسایل موتوری، حدود ۵۰ درصد صنایع کوچك و بزرگ کشور نیز در تهران استقرار دارند و ضمناً اکثریت ساکنین تهران از وسایل خانگی نفت‌سوز استفاده می‌کنند.

تهران که روزی در ردیف مناطق خوش آب و هوای کشور به شمار آمده و در برگیرندهٔ دهکده‌ها و باغها و مزارع بود و به صورت دشت زیبایی بر دامنهٔ سلسله جبال البرز از مطلوبیّت خاص اقلیمی برخوردار بود، اکنون در ردیف آلوده‌ترین شهرهای جهان قرار گرفته است که علاوه بر سایر موّاد و آلودگی‌های حاصل از سوخت بنزین و دیزل، سالیانه بیش از ۹۰۰ تن اکسید سرب در هوای تهران پخش می‌شود.

تأثیرات محیط زیست آلوده بر روی انسان شامل تأثیرات روانی و تأثیرات جسمانی است. تأثیرات روانی محیط زیست، بخشی به علت اثرات سمی هوای آلوده بر روی دستگاه عصبی، مغز و نخاع، و بخشی هم به علّت تأثیرات نامطلوب سروصدا و همهمه و شلوغی، ترس‌های مستمر ناشی از مخاطرات تردّد و یا

رانندگی در تمام طول ایاب و ذهاب شهری مربوط می‌شود.

تأثیرات جسمانی محیط زیست آلوده به علّت ورود دایم مقادیر بیش از اندازه موّاد مضر و سمی از طریق تنفس در بدن است که مستقیماً موجب بیماری شده و یا زمینه‌ساز بیماریهای متعدد در دستگاه تنفسی و گردش خون مانند قلب، ریه و دستگاه جهاز هاضمه و غیره می‌باشد. یکی از موّاد سمی و مضری که در اثر سوخت موّاد قابل احتراق برای تأمین انرژی حرکتی خودروها به وجود می‌آید، پخش اکسید سرب در هوای تنفسی است.

شناخت عوارض و علائم ناشی از مسمومیت سرب تا به دوهزار سال قبل می‌رسد که در گذشته بیشتر در رابطه با فلزکاری و ذوب سرب در مورد کسانی که با این فلز سروکار مستقیم داشته‌اند، مشاهده می‌شده است.

از قرن هجدهم به بعد عوارض ناشی از جذب سرب توسط بدن مورد توجه بیشتری قرار گرفت، و از آن زمان تحقیقات بسیاری در این زمینه انجام شده است. نتیجهٔ این تحقیقات تا حدود زیادی برای جلوگیری از اثرات مسموم کنندهٔ سرب بر روی افرادی که در محیط‌هایی که در تماس بیشتر با سرب یا مواد سرب‌دار به سر می‌بردند مؤثر بوده است لیکن پیدایش و توسعهٔ ترافیك موتوری سرچشمهٔ جدیدی برای اشاعهٔ مسمومیت سربی به وجود آورد که این منبع جدید بر خلاف منابع گذشته که از محدودیت‌های مکانی و زمانی خاصی برخوردار بودند، دارای خصلت‌های زیر است:

۱. همه‌گیر بودن؛ ۲. افزایش سریع؛ ۳. عدم امکانات جلوگیری و مبارزه.

ورود مادهٔ سربی در بدن انسان، نه تنها از طریق هوای تنفسی، بلکه از طریق مصرف آب و خوردن غذاهای حیوانی و گیاهی نیز صورت می‌گیرد. طبیعی است که ذرات سرب پراکنده در هوا تدریجاً روی زمین‌های اطراف فرو می‌نشیند، بخشی این ذرات سربی با یون‌های سولفات و کربنات ترکیب شده، و بخشی دیگر نیز می‌تواند مستقیماً توسط ریشهٔ گیاهان جذب و داخل نسوج گیاهی شود. به همین جهت مزارع کشاورزی که در اطراف جاده‌های اتومبیل رو قرار گرفته‌اند خواه ناخواه بر حسب میزان ترافیك این خطوط ارتباطی، دارای آلودگی بوده و اگر از حدّ معینی تجاوز کند، قابلیت مصرفی خود را برای تغذیهٔ انسان از دست می‌دهند...

آزمایش‌های متعدد نشان می‌دهد که تنفس هوای آلوده به سرب روی سلول‌هایی از شش‌ها که برای مقابله با غبار هوا وارد عمل می‌شوند، تأثیر صدمه

بخش دارد.

تأثیرات سرب روی سلسله اعصاب دارای ابعاد گوناگون است. بعضی بیماریهای مغزی به خصوص در مورد کودکان موجب ضایعاتی می‌شود. گاهی نیز موجب کند شدن جریان عصبی دستگاه بدن می‌گردد، در مصارف کم، عارضه‌های رفتاری از قبیل فعالیت‌های مفرط، اقدام به نظافت‌های وسواس‌گونه و دایم تندخویی و پرخاشجویی مشاهده می‌شود.

کودکان و زنان باردار در وضعیت حساس‌تر نسبت به آلودگی‌های سربی قرار دارند.

اگر تکیهٔ کلام در این بحث بیشتر بر روی ماده سمی سرب پراکنده در هوای تنفسی به علت احتراق بنزین بوده است، به هیچ وجه به معنای بی‌توجهی و یا ناچیز شمردن سایر مواد زیان بخش و مسموم‌کننده ناشی از سوخت موتورها نمی‌باشد. ترکیبات سوختی دیگر نظیر اکسید ازت، اکسیدزغال، هیدروکربن‌های گازی شکل و سایر تولیدات اکسیدی، هم چنین دوده و مواد گوگردی و غیره که در اثر سوخت و موتورهای بنزینی و دیزلی در هوای تنفسی شهرها پراکنده می‌شوند، تماماً بر خلاف بهداشت و سلامت انسان عمل می‌کند، علاوه بر این‌ها مقدار بسیار زیادی از اکسیژن هوای تنفسی صرف سوخت و سوز موتورها می‌شود، که خود یك عامل عمدهٔ کاهش اکسیژن هوای شهرها است. بسیاری از ترکیبات ناشی از احتراق موتور تا مدتهای طولانی کیفیت خود را همچنان در طبیعت حفظ می‌کنند و بعضی تجزیه ناپذیرند.[1]

* * *

با شواهدی که از آمار سازمان حفاظت محیط زیست و نوشتهٔ دکتر منوچهر احمد هاشمی ـ که اهلیت علمی و پژوهشی هر دو شاهد غیر قابل انکار است ـ ارائه دادیم، تأثیر مخرب ترکیبات سربی ناشی از «سوخت و سوز موتورها» در ارگانیسم آدمی و سلامت شهروندان تهرانی به روشنی مشخص می‌گردد. علائم و عوارض مسمومیت سربی نیز عبارتند از: احساس ضعف، بی‌اشتهایی، خستگی، عصبانیت، تشنج، لاغری، سردرد، عوارض و اختلالات دستگاه گوارش (معده و روده‌ها)، حالت تهوع، عقب افتادگی عادت ماهانهٔ خانمها، تنگ شدن مجاری و

---

۱. روزنامهٔ اطلاعات، روز سه‌شنبه ۳ آبان ۱۳۶۷، شمارهٔ ۱۸۵۹۵، صفحهٔ ۶.

رگهای مثانه، کم‌خونی، اختلال در مغزاستخوانها، و ضعف عمل انبساط ماهیچه‌ها، که هر شهروند تهران نوعی از این تأثیرات مخرب را، خود به تجربه دریافته است.

اکنون آمار غیررسمی از تعداد وسایط نقلیهٔ «عمومی و خصوصی» را که در سطح شهر برای جابه‌جایی مسافر و انتقال بار در حرکت دائم هستند، و بخشی از آن در مطبوعات انتشار یافته، در زیر می‌آوریم، تا تنها یك بعد از ابعاد فاجعه‌بار آلودگی هوای تهران را، بهتر دریابیم:

۱. اتوبوس	۲۸۰۰ دستگاه
۲. تاکسی	۱۸۰۰۰دستگاه
۳. اتومبیل سواری	۱۸۰۰۰۰۰دستگاه
۴. وانت‌بار فعال پلاك نارنجی	۵۲۰۰۰ دستگاه
۵. وانت بار فعال پلاك سفید (شخصی)	۱۱۰۰۰۰ دستگاه
۶. اتومبیل‌های دارندهٔ مجوز عبور برای تردّد در محدودهٔ ترافیك	۲۷۰۰۰ دستگاه
۷. وانت‌بار پلاك دولتی (پلاك ۵۱)	۱۱۲۶۰ دستگاه[1]

در این آمار غیر رسمی، تعداد مینی‌بوس‌های فعال در خطوط مختلف تهران، هم‌چنین تعداد کامیون‌ها و کامیونت‌های مجاز متعلق به مؤسسات بارکشی‌های تهران، جرثقیل‌های وابسته به خدمات ساختمانی و حمل‌بار، تریلرها و کامیونهای حامل آجر، آهن و کالاهای تجارتی، همین طور موتور سیکلت‌ها، که جملگی نقش عمده‌ای در ایجاد آلودگی هوای تهران به عهده دارند، به میان نیامده، و چنانچه مجموع آنها بر آمار بالا اضافه شود، آنگاه تنها عمق یك بعد از ابعاد عوامل آلودگی هوای تهران نمایان خواهد شد.

* * *

راه‌های عملی و مؤثر برای مقابله با موّاد آلوده‌کنندهٔ هوا که از راه احتراق ناقص و دودزایی اتومبیل‌ها به وجود می‌آید، از سوی کارشناسان و صاحب‌نظران پیشنهاداتی شده است، از جملهٔ آنها به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

۱. تبدیل سوخت اتوبوس‌ها و مینی‌بوس‌ها و سپس سایر وسایل شخصی از بنزین و گازوئیل به گاز تصفیه شده.

---

۱. آمار منقول از مجلهٔ دنیای سخن شمارهٔ ۲۶، اردیبهشت ۱۳۶۸ و روزنامه اطلاعات شمارهٔ ۱۸۷۷۰، ۱۳ خرداد ۱۳۶۸ اقتباس گردیده است.

۲. اجباری کردن نصب دستگاه‌های تصفیه دود «کاتالیزاتور» برای عموم اتومبیل‌های شخصی و غیر شخصی.

۳. توسعهٔ وسیع شبکهٔ ارتباطی وسایل عمومی از طریق گسترش خطوط ویژه و غلبهٔ آن بر وسایل شخصی.

۴. اقدام به خرید و اشاعهٔ «مینی موبیل‌های الکتریکی» برای استفاده در داخل شهر.

۵. احداث خطوط مخصوص دو چرخه و تشویق و ترغیب استفاده از این قبیل وسایل مکانیکی غیر موتوری.

دکتر منوچهر احمد هاشمی معتقد است:

راههای متعدد دیگری نیز وجود دارد، که می‌توانند هم در نظم و سیستم ترافیك تهران اثرات مطلوب داشته باشند و هم ازفساد و آلودگی شهر جلوگیری به عمل آید.

برای بررسی و مطالعهٔ تمام راهها و سیستم‌های گوناگون بدیهی است که ایجاد یك مرکز مطالعاتی که در آن نمایندگان دفتر طرح و برنامهٔ نخست وزیری - شهرداری - شهربانی - سازمان حفاظت محیط زیست و مراکز تحقیقاتی دیگر با همکاری صاحب نظران شرکت داشته باشد، ضروری خواهد بود. شکی نیست که اکنون شهروندان از درهم ریختگی ترافیك و آلودگی فوق‌العادهٔ شهر شاکی و ناراضی هستند و چون امکان هرگونه تغییر و تحول در این مورد از حدود قدرت و توان فردی خارج و مستلزم اقدامات جدی دولت است، به ناچار همهٔ انتظارات به طرف تدابیر دولتی متمرکز می‌شود.[1]

* * *

مهندس سیف علی وفامهر مدیر صنایع وزارت برنامه و بودجه نیز پیشنهاد درخور توجهی ارائه داده و اعلام کرده است:

در ایران پیش از انقلاب به جای تحلیل مسئلهٔ آلودگی و تفکر برای یافتن راه‌حل‌ها، به مبارزه با صنعت پرداخته شده بود و ایجاد صنعت در محدودهٔ ۱۲۰ کیلو متری اصفهان ممنوع اعلام شده بود، در حالی که کارخانه‌ها، حتی در کشورهای صنعتی نقش کمی در آلودگی هوا دارند. از آنجا که حمل و نقل جزئی

---

۱. روزنامهٔ اطلاعات، شمارهٔ ۱۸۵۹۵، ۳ آبان ۱۳۶۷، صفحهٔ ۶.

از بخش خدمات است می توان آلودگی هوای تهران را ناشی از فعالیت های خدماتی دانست، که هر چه خدمات گسترش پیدا کند بر دامنهٔ آلودگی هوا افزوده خواهد شد.

وی، تنها راه حل مبارزه با آلودگی هوای تهران را استفاده از وسایل حمل و نقل عمومی برقی می‌داند، که علاوه بر عدم ایجاد آلودگی هوا، وسیله‌ای ارزان، سریع، بدون وابستگی و عمدتاً قابل ساخت در داخل کشور است.

دربارهٔ مزیّت استفاده از وسیلهٔ نقلیهٔ عمومی برقی توضیح می دهد، وسیلهٔ نقلیهٔ عمومی برقی که عمدتاً قطارهای زودگذر (سریع‌العبور) است، هم‌اکنون در تمامی کشورهای اروپایی متداول است، و حسن استفاده از این روش برای ایران عمر طولانی ریل و چرخهای فولادی آن است، که صنایع ایران قادرند بدون وابستگی هم ریل (در خط نورد ذوب آهن اصفهان) و هم چرخها را در کارگاه ماشین‌سازی اراك بسازند. در حالی که لاستیك خودروهای خیابانی حتی در صورتیکه تمام موادّ اولیهٔ مصنوعی آن توسط کارخانه های پتروشیمی و شیمیایی کشور ساخته شوند (که در حال حاضر تولید نمی‌شوند) باز هم ۵۰ درصد قیمت آنها مربوط به موّاد اصلی (کائوچوی طبیعی) وارداتی خواهد بود، زیرا که این محصول در کشورهای استوایی بوده، و در انحصار شرکت‌های چند ملیتی است، و این شرکتها با در انحصار داشتن کائوچوی طبیعی آن را به شش برابر قیمت اصلی می‌فروشند.

این کارشناس صاحب نظر معتقد است، که نمی توان انتظار داشت، مشکل آلودگی های هوای تهران با تکمیل مترو حلّ شود، بلکه باید حلّ مشکل آلودگی‌هوای تهران را در تغییر سیستم حمل و نقل درون شهری از وسایط نقلیهٔ موتوری به واگن ها و اتوبوس‌های برقی (سریع‌العبور) جستجو کرد. باید به خاطر داشت که اگر برای هر دستگاه خودرو حدود هشت‌هزار دلار سرمایه‌گذاری شده باشد، مجموع سرمایه‌گذاری در حمل و نقل تهران (که تعداد وسایط نقلیه موجود در آن از تعداد خودروهای کشور یك میلیارد و دویست میلیون نفری چین هم بیشتر است) حدود ده میلیارد دلار است، که هزینهٔ جاری سوخت، لاستیك، مصرف لوازم یدکی و تعمیرات ناشی از تصادفات آنها هم سالانه به رقمی حدود سه میلیارد دلار می‌رسد، در حالی که قیمت هر واگن برقی به‌انضمام سرمایه‌گذاری مربوط به ریل و ایستگاه یك میلیون دلار در نظر گرفته شود، با همان سرمایه‌گذاری می توان ده هزار

واگن برقی را در تهران و حومه به کار انداخت.[۱]

در شرایط کنونی که با کمبود برق روبرو هستیم، پیشنهاد این صاحب نظر دور از واقعیت به نظر می رسد، منتها می توان آن را به عنوان راه‌حل استراتژیك در دراز مدت، در برنامه های آتی کشور گنجانید.

لیکن مقدم بر همهٔ پیشنهاداتی که برای بهبود هوای تنفسی شهر داده شده، باید با قاطعیت هر چه شدیدتر جلو تردد اتومبیل هایی که با دودزایی و یا با احتراق ناقص فضای سطح شهر را به شدت می‌آلایند گرفت. چون اجرای چنین طرحی بدون پشتوانهٔ قانونی و همکاری همهٔ نیروهای مردمی عملی نیست، باید قانونی که متضمن مجازات های شدید علیه متخلفین و رانندگان اتومبیل های دودزا و سایر وسایط نقلیهٔ مشابه از جمله موتور سیکلت ها باشد، وضع و به‌مورد اجرا گذارده شود، و همراه با آن از طریق رسانه های گروهی و ارتباط جمعی، خطرات ناشی از دودزایی اتومبیل ها، مرتباً به مردم و رانندگان متخلف تذکر و یادآوری گردد.

هم‌چنین برای تسریع در ایجاد «مترو» به منظور رفع سریع آلودگی هوای شهر تهران، باید اقدامات فوری از سوی نهادهای مسئول صورت پذیرد ـ ما در مبحث ترافیك در اینمورد اشاراتی خواهیم داشت.

این توصیه را نیز، از بیان دکتر منوچهر احمد هاشمی نقل می‌کنیم:

ما امیدواریم با هشدارهای متعددی که تاکنون از سوی محققان و کارشناسان مختلف و به خصوص سازمان حفاظت محیط زیست نسبت به این موضوع داده شده است، پیش از آنکه فاجعهٔ آلودگی شهر به عنوان یکی از آلوده‌ترین شهرهای دنیا جبران ناپذیر شود، اقدامات لازم معمول گردد.

۳. دردهای حاصله از منابع صنعتی و کوره‌های آجرپزی

ما، در صفحات پیشین اشاره‌ای داشتیم مبنی بر اینکه وضع کنونی تهران ارثیه‌ای است که از رژیم پیشین باقی مانده، و برای اینکه چنین سخنی به عنوان «ضدیت احساسی» مورد مأویل قرار نگیرد، ناگزیر با طرح دو مسئلهٔ علمی، به اثبات این نکته می پردازیم که اصولاً شهر تهران و سایر شهرهای صنعتی نظیر قزوین، ساوه، اصفهان، یزد و غیره برای ایجاد مراکز صنعتی نامناسب‌ترین مناطق

---

۱. کیهان، شمارهٔ ۱۳۵۹۵، ۳ اردیبهشت ۱۳۶۸، صفحهٔ ۵.

بوده‌اند، چنانچه اندك دلسوزی و دلبستگی عاطفی نسبت به آیندهٔ مردم ایران وجود می‌داشت، مجتمع های صنعتی در نواحی مساعدتری ایجاد می‌شد، در آن صورت، تهران نه به مرکزیت اقتصادی غول‌آسایی تبدیل می‌گردید، و نه آلودگی هوا به مرز خطرزای کنونی می‌رسید، و بسیاری از ـ مسائل و مشکلات در شاخه‌های فرعی نیز هرگز پدید نمی‌آمد.

* * *

باید دانست که سیستم‌های فشار هوا ـ اعمّ از اینکه کم فشار یا پرفشار باشند ـ به‌طور دائم در حرکت‌اند، منتها سرعت حرکت از زمانی به زمانی دیگر متفاوت است. در طول مدتی که سیستم‌های فشار زیاد، از روی ناحیه‌ای در حال عبور است، یا مدتی در آن ناحیه حالت ایستایی پیدا می‌کنند، مناسب‌ترین موقع برای تراکم و ازدیاد موادّ آلوده است.

پژوهشهای علمی ثابت کرده است، که دائمی‌ترین و ثابت‌ترین سیستم‌های فشار زیاد در روی کرهٔ زمین، فشار فوق استوایی است بین عرض ۳۰ ـ ۴۰ درجهٔ جغرافیایی.

بنا به دلایل علمی این مناطق قدرت زیادی در جذب و نگهداری موادّ آلوده دارند. شهرها و مراکز صنعتی که در این مدار پیراگرد کرهٔ زمین ساخته شده‌اند، هم قابلیت جذب آلودگی شدید را دارند، و هم سبب تولید حالتی که به اصطلاح علمی «اسموگ»[1] نامیده می‌شود، می‌گردند. مراکز صنعتی شهر تهران و سایر مجتمع‌های صنعتی در دیگر شهرها، بدون توجه به چنین مبانی پر اهمیت علمی در مسیر سیستم‌های فشار زیاد دایر گردیده‌اند

* * *

مورد دوّم، در رابطه با نامناسب بودن گزینش تهران، به‌عنوان یکی از مراکز مهم صنعتی کشور، ویژگی های جغرافیایی خود تهران است. که در زیر سطور زیرین به اختصار به آن اشاره می‌کنیم.

تهران در دامنه‌های جنوبی رشته کوههای البرز واقع شده، با غروب آفتاب هوا به موازی خطوط ارتفاعی کوهها به‌طور ناگهانی رو به سردی می‌گذارد، و سردی ناگهانی هوا به تشکیل جریان فشار زیاد منجرّ می‌گردد، در حالی که هوای شهر

---

۱. غبارات آلوده‌ای را که به صورت مه در روی مناطق صنعتی و شهرها نشست می‌کند، و با چشم عادی قابل مشاهده است، اسموگ می‌نامند.

گرمای روز خود را هم چنان حفظ کرده است.

جریان فشار زیاد از سمت کوه‌های شمالی به سوی شهر تهران به وزش در می‌آید ـ این جریان هوا در تهران به باد توچال معروف است ـ گرد و غبار و آلودگی ایجاد شده روی شهر را به سمت جنوب می‌راند. وجود ارتفاعات در جنوب شرقی تهران مانع از حرکت و خروج و تخلیهٔ موادّ آلوده از فضای شهر می‌گردد. درنتیجه کلیّهٔ غبارات روی شهر در دامنه‌های ارتفاعات جنوبی و جنوب شرقی تهران به حالت متراکم باقی می‌ماند، و با دمیدن آفتاب ابتدا دامنه‌های ارتفاعات جنوبی گرم می‌شود، سپس به تدریج فضای شهر گرمای روز خود را باز می‌یابد، در چنین کیفیت طبیعی جهت جریان هوا تغییر می‌کند، و غبارات موادّ آلودهٔ متراکم، خلاف حرکت شبانه، در فضای شهر به سوی شمال رانده می‌شوند.

مطالعات چندین سالهٔ سازمان هواشناسی در این زمینه، که با عکس‌های زنده و گویا توأم است، چگونگی حرکت «گلباد»[1]ها را نشان می‌دهد.

به‌عنوان نمونه عکس‌های مطالعاتی و پژوهشی که در دو ماه از سال ـ دی ماه اول زمستان و تیرماه اول تابستان ـ در ۵ سال متوالی برداشته شده ـ و در سمپوزیوم آلودگی هوا در سال ۱۳۵۰ ارائه گردیده ـ به وضوح جریان متضاد دوگانه فوق را در معرض دید بیننده قرار می‌دهد.

این عکس‌های مستند بیانگر این است، که از شب تا ساعتی پس از دمیدن آفتاب جهت جریان هوا در تهران از شمال به جنوب، یعنی از ارتفاعات البرز به سمت جنوب است، و از ساعت ۱۲/۵ جهت حرکت هوا کاملاً عکس آن است، به‌عنوان دیگر از جنوب تهران به سمت شمال می‌باشد.

حوزهٔ فضایی تهران به دلیل ویژگی‌های جغرافیای و محاط بودن به یك سلسله ارتفاعات در محور شمالی، شرقی، جنوبی و غربی، و قرار گرفتن در عرض جغرافیایی بین ۳۰ ـ ۴۰ درجه، قدرت پخش، راندن و تخلیهٔ موادّ آلوده را فضای خود ندارد، بخصوص که کمبود میزان بارندگی برای شستشوی جوّ مزید بر علّت شده، و در نتیجه تغییر مداوم و شبانه روزی جهت باد از شهر به سوی دامنه‌های جنوبی البرز، و از ارتفاعات شمالی به سمت شهر موجب می‌گردد که موادّ حاصله از دودکش‌های منابع صنعتی و اگزوز اتومبیل وسایر ذرات متعلق در هوا به دفعات

---

۱. عکس‌هایی که از حرکت جریان هوا گرفته می‌شود، در اصطلاح هواشناسی «گلباد» نامیده می‌شوند.

از شمال به جنوب، و از جنوب به شمال در حرکت باشند، و این حالت به آسانی با چشم قابل رؤیت می باشد.[۱]

صبح های زود جنوبی ترین فضای تهران آلوده و غبارگونه است، حال آنکه در همان زمان دامنه های جبال البرز کاملاً صاف، تمیز و روشن است. چند ساعت بعد از دمیدن آفتاب، عکس جریان پدیدار می شود، و در حوالی ساعت ۱۰ صبح تا ۱۲/۵ غبارات و ذرات معلق در هوا و موادّ آلوده به سوی شمال شهر نقل مکان می نمایند. در این ساعات دامنه های سلسله جبال البرز به علت وجود قشری از غبار و هوای آلوده، که از سمت جنوب به سوی کوه حرکت کرده، از داخل شهر تیره و کدر می نماید، دیگر آن دورنمای صاف و روشن صبح زود را ندارد.

به چنین دلایل علمی اصولاً نمی بایست شهر تهران جزو مراکز صنعتی کشور درآید، یا آن چنان مرکزیت غول‌آسای اقتصادی پیدا کند، که کالاهای بازرگانی یکبار از بنادر و برخی شهرها به تهران منتقل گردند، و بار دیگر از تهران توزیع آنها به شهرهای ایران آغاز گردد. اینجاست که با قاطعیت می توان رژیم پیشین را به لحاظ بی برنامگی در گسترش شهرها، و پروژه های صنعتی ـ جدا از مباحث مربوط به مونتاژی بودن آنها ـ و بی توجهی به سلامت و آیندهٔ شهروندان ایرانی، مقصر واقعی دانست.

* * *

فزون بر دو دلیل علمی یاد شده، وزش دائمی بادهای آلیزه از سمت شرقی ـ در تهران باد ورامین از انشعابات همین باد است ـ و بادهای شمال غربی ـ این باد نیز در تهران به باد شهریار شهرت یافته ـ و هم چنین مجاورت تهران با کویر از دلایل عمدهٔ نامساعد بودن منطقه تهران به عنوان یکی از مراکز مهم صنعتی کشور

---

۱. ما را مجال آن نیست که در این مقوله از تأثیر گردوغبار و موادّ آلودهٔ فضای شهر روی بیماری‌ها به بحث اساسی بپردازیم، فزون بر اینکه چنین بحثی از محدودهٔ مقوله ما بیرون است، ما را آن صلاحیت علمی نیست که وارد مباحث پیچیده‌ای شویم که صرفاً با رشته‌های پزشکی مرتبط است. لیکن به اجمال می توانیم بگوییم که طبق نظر کارشناسان صاحب نظر آلودگی هوا نه تنها روی نسج اصییل ریه ـ که عضو مصرف‌کننده و ذخیره‌کنندهٔ هواست ـ سوء اثر دارد، بلکه روی مجاری هوایی یا برونشها، پردهٔ جنب و حتی عروق و مجاری و غدد لنفاوی ریه نیز اثر زیان بخش دارد، بیماریهای ریوی به‌طور کلی نزد کارگران جنوب و جنوب شرقی تهران فراوان‌تر است. هم چنین پژوهشهای خصوصی ما نیز حاکی است که ریزش مو منجر به طاسی سر به نشست موادّ آلوده در لابه‌لای موها در تهران بیش از سایر نقاط ایران است. عدم استفاده از کلاه در تشدید ریزش موها تأثیر مضاعف دارد.

به حساب می‌آید، که در بخش مربوط به خطر گسترش کویر در این مقوله و هم چنین اثرات دودهای متصاعد از کوره‌های آجرپزی جنوب شرقی تهران در آلودگی فضای شهر ـ زیر تأثیر جریان بادهای آلیزه ـ سخن خواهیم گفت.

۴. خطرات پیش روی کویر، و تأثیر آن در آلودگی فضای تهران

یکی از مسائل عمده‌ای که از مدتها پیش اندیشمندان ایرانی را به‌خود مشغول داشته، موضوع گسترش نامعقول و ناموزون تهران در مجاورت کویر می باشد، وزش دائمی بادهای «آلیزه»[1] در سطح کویر و قطع درختچه‌ها و بوته‌های کویری توسط ساکنان مجاور آن خطر گسترش کویر را به سوی تهران بزرگ فراهم آورده است. چون جهت طبیعی وزش دائمی بادهای آلیزه از سمت شمال شرقی به سمت جنوب غربی است، با تأثیر متقابل بادهای موسمی ـ که با تغییر جهت مداوم همراه‌اند ـ پیشروی و گسترش کویر به سوی غرب و شمال غربی نیز تسرّی یافته است.[2] چنانچه در بیست وچند سال آینده برنامه‌های دقیق و منظمی به‌طریقهٔ مالچ پاشی[3]

---

۱. بادهای آلیزه ـ بر خلاف بادهای مناطق معتدله که وزش نامنظم دارند ـ در تمام مدت سال در نواحی استوایی و روی اقیانوس‌ها بطور منظم جریان داشته، و در تبخیر آب و هوای مناطق معتدله نهایت درجه تأثیر دارند. جهت وزش بادهای آلیزه در نیمکره شمالی از سمت شمال شرقی به سمت جنوب غربی است، و معمولاً در دو طرف دایرهٔ استوا و حوالی ۳۰ درجهٔ عرض جغرافیایی ـ تهران بین ۳۰ ـ ۴۰ درجه عرض جغرافیایی واقع شده ـ با سرعت متوسط ۶ متر در ثانیه می‌وزد، حرکت شن‌های روان در کویرهای زیر تأثیر جریان بادهای آلیزه صورت می‌گیرد (باد و بادشکن، تألیف مهندس غلامعلی بنان و مهندس شفیع جوادی، صفحهٔ ۱۵.)

۲. از ۱۶۵ میلیون هکتار مساحت کشور، بیابانهای لم یزرع و غیر قابل استفاده و کویری در حدود ۴۰ میلیون هکتار تخمین زده شده است ـ چون نقشه‌برداری دقیق هوایی پیاده نشده است ـ و از این مقدار تقریباً ۱۲ میلیون هکتار به‌وسیلهٔ تپه‌های شنی پوشیده شده، که در حدود ۶ میلیون هکتار آن فعال است، به این معنی که در حال پیشروی بوده، و زمین‌های آباد را در معرض خطر جدّی قرار داده است. از آن جمله ۱/۵ میلیون هکتار تپه‌های شنی ساحلی را می‌توان به‌حساب آورد (از سخن‌رانی ش ـ نیکخو در سمپوزیوم آلودگی هوا ـ اسفندماه ۱۳۵۰).

۳. مالچ واژه‌ای است که در کشاورزی به‌کار بوده شده، و شامل پوشش محافظی به روی زمین یا پیرامون ریشهٔ گیاه است، این پوشش نه تنها سطح رویی خاك را در مقابل عوامل جوّی مانند باد و باران محافظت می نماید، بلکه فزون بر کمکی که به عدم انتقال دانه‌از جای خود می‌کند، با ایجاد سایه یا مانعی در مقابل باد موجب کاهش تبخیر مقداری از آب موجود در خاك می‌گردد. یکی از موادّی که در چند سال اخیر به عنوان مالچ در کشاورزی و تثبیت شن‌های روان به‌کار برده شده، فرآوردهٔ سنگین نفتی است. کاربرد مالچ نفتی ـ باقی مانده‌های نفتی که از تقطیر نفت خام به‌دست می‌آید ـ و اثر آن در تثبیت شن‌های روان از سال ۱۹۶۰ در کشورهای مختلف از جمله شوروی و انگلستان تحت بررسی قرار گرفته، و نتایج سودمندی داشته است.

در جهت تثبیت شن‌های روان و ایجاد بادشکن‌های کمربندی زنده[۱]، در محورهای جنوبی و جنوب شرقی تهران بزرگ به‌مورد عمل و اجرا گذارده نشود، عمده‌ترین خطر هجوم ذرات ریگ‌های روان به فضای تهران خواهد بود.[۲]

در تهران سه باد مشخص به شرح وجود دارد، که هر یك در هوای شهر دارای تأثیر خاصی است.

۱. باد شمال (N) که منشأ خیزش آن از درّهٔ توچال، و به همین سبب به نام باد توچال نیز معروف است ـ تأثیر این سیستم کم فشار را روی هوای آلوده تهران قبلاً توصیف کرده‌ایم.

۲. باد ورامین که از سمت خاوری تهران می‌وزد (E)، ـ در سطور آینده به تاثیر این باد روی هوا تهران اشاره خواهیم کرد.

۳. بادی که از باختر (W) می‌وزد، و به «بادشهریار» معروف است. این باد همان باد مشهور منجیل است، که مسافران شمال شدت وزش آن را در منجیل مشاهده کرده‌اند. این جریان هوا که از سیستم‌های پرفشار است ـ پس از عبور از دامنه‌های کوههای قاقازان و ورود به دشت قزوین به سوی کرج و شهریار (ساوجبلاغ) حرکت کرده،و از آنجا وارد فضای تهران می‌گردد، چون وزش آن به ویژه در فصل گرم تابستان و بهنگام عصر شروع می‌شود، و حاوی رطوبت زیاد است، موجب خنکی هوا می‌شود.[۳]

سال‌ها پیش که تعداد زیادی از کوره‌های آجرپزی در جنوب و جنوب غربی تهران قرار داشت، وزش این باد سبب انتقال دودهای مسموم‌کنندهٔ آنها به‌درون فضایی تهران می‌شد. این کوره‌ها هم به‌این علّت و هم از لحاظ گسترش شهر تهران ـ به اصطلاح مسئولان وقت به‌دلیل مدرنیزاسیون ـ تخریب گردید، و کوره‌های جدید در هاشم‌آباد جنوب شرقی تهران احداث شد. گرچه از شدت ورود دودهای آلودهٔ کوره‌های آجرپزی به فضای جنوبی شهر کاسته شد، لیکن به سبب موقعیت

---

۱. بادشکن‌هایی که با کاشت درختان احداث می‌گردد، در اصطلاح بادشکن زنده یا با روح می‌گویند.

۲. برای آشنایی با خطر هیولای سیاه کویر کتاب جنگلها و گسترش کویرهای ایران در رابطه با جامعه و فساد دولت‌ها اثر این قلمزن را بنگرید، (نشر آینده ـ ۱۳۶۷).

۳. برای آشنایی با بادهای ایران و شناخت نقش بادشکن‌ها در حفاظت محیط زیست کتاب باد و بادشکن‌ها تألیف مهندس غلامعلی بنان و مهندس شفیع جوادی، از انتشارات سازمان جنگلبانی ایران را بنگرید.

هاشم‌آباد و قرار گرفتن در مسیر وزش بادهای ورامین دودهای حاصله از دودکشهای کوره‌های آجرپزی در معرض وزش باد ورامین ـ که امتداد خنثی شدهٔ بادهای آلیزه است ـ باز هم دوده‌ها از گلوگاه جنوب شرقی به محدودهٔ فضای تهران رانده می‌شوند، منتها چون درجهٔ آلودگی هوا ناشی از منابع صنعتی و سایر مصارف و تجهیزات شهری بخصوص کثرت تردد اتومبیل‌ها بالا رفته، دیگر موضوع ورود دودهای کوره‌های آجرپزی به قلمرو فضایی تهران بزرگ، حساسیّت پیشین خود را از دست داده است.

در حالی که سلامت بخش عظیمی از مردم کشور، که در محدودهٔ تهران بزرگ زندگی می‌کنند، ایجاب می‌کند، که شبکهٔ وسیع حفاظتی از بادشکن‌های با روح ـ بخصوص درختان پهن بزرگ ـ در سراسر محدودهٔ جنوبی و جنوب شرقی تهران؛ همانند حصاری احداث گردد، تا گلوگاههای فضایی که در این قسمت از تهران بزرگ وجود دارد برای ورود هوای آلوده به‌طور طبیعی بسته شود.

فصل دوم

سوختنی‌های زاید و راه‌های رهایی

۱. اشتعال مواد سوختی و سوختنی زاید
۲. راه‌هایی برای رهایی از آلودگی‌های هوای تهران
۳. پیشنهاداتی در رابطه با رفع مشکلات و تنگناهای تهران

۱. اشتعال موّاد سوختی و سوختنی زاید

موادّ زایدی که قابلیت اشتعال دارد، و به نحوی به شعله‌های آتش سپرده می‌شود، در کادر مقوله قرار می‌گیرد، و شامل بسیاری از سوختنی‌ها است. از سوزاندن زباله‌ها توسط بعضی از کارگران رفت و روب شهرداری در گوشه و کنار شهر، تا موّاد زاید کارخانه‌ها و منابع صنعتی که در کوره‌های مخصوص سوزانده می‌شود، یا در خانه‌ها و تأسیسات و تجهیزات شهر مصرف می‌گردند اعمّ از آنچه که به مصرف سوخت زمستان به‌منظور ایجاد گرما می‌رسد، یا آنچه که به منظور طبخ و غیره به کار می‌برند، همگی به آلودگی هوای شهر می‌انجامد، و دودهای حاصله از آنها که با گازهای سمّی همراه است، در فضای شهر انباشته شده، و به دلایلی که قبلاً ارائه دادیم، مدتها به حالت «اینورژن»[1] برفراز شهر باقی می‌ماند، و اثرات زیان‌بار خود را به تدریج بر جان مردمی می‌نشاند، که روزگار وزمانه آنان را مجبور به ادامهٔ زندگی در شهر تهران کرده است.

در کشورهای دنیا از لحاظ حفظ محیط زیست و کاهش و کنترل آلودگی هوا، در مورد موادّ سوختنی زاید چاره‌اندیشی‌هایی شده است. گو اینکه موقعیت جغرافیایی شهرهای بزرگ دنیا به سبب مجاورت با دریا یا عبور رودخانه از وسط و

---

۱. Inversion: یك نوع حالت پایداری هوا در جوّ به‌صورت وارونه می‌باشد. معمولاً زمانی که وزش باد ضعیف یا هوا آرام است این حالت پیدا می‌شود، و غالباً از حدود غروب آفتاب شروع و تاکمی بعد از دمیدن خورشید صبحگاهی ادامه می‌یابد. علت آن است چون با غروب آفتاب تابش گرمازای خورشید نیز از بین می‌رود، هوا از سطوح فوقانی خود سردتر شده، در نتیجه سنگین‌تر می‌شود. هوای سنگین مجاور زمین در حالت پایداری و ایستایی «با وارونگی» کلیهٔ مواد آلودهٔ تولید شده را در خود حفظ می‌کند.

کنارهٔ آنها از ویژگی‌های پالایش طبیعی بهره‌مندند و تهران ـ با شواهدی که در ابتدای بحث ارائه شد ـ نه فقط فاقد چنین مزیتی است بلکه به علت محاط بودن به یك رشته ارتفاعات، و جریان دوگانه متضاد شب و روز ـ به‌شرح آن قبلاً پرداخته شد ـ حالت ایستایی و پایداری و مآلاً انباشت موادّ آلوده در فضای آن، از همهٔ شهرها بیشتر است، که خود این امر درجهٔ اهمیت توجه به مسئلهٔ «اشتعال موادّ سوختی و سوختنی زاید» را نشان می‌دهد.

متأسفانه حادثه‌ای که در روز پنجشنبه چهارم اردیبهشت ۶۵ به نام «باران سیاه» رخ داد بیانگر این است که تا چه حدّ مسئلهٔ سلامت شهروندان ساکن تهران، مورد بی‌توجهی و بی‌مهری برخی از مسئولان شهری می‌باشد. جا دارد ابعاد این حادثه که در شرایط آلودهٔ هوای تهران در حکم فاجعه بوده، به اختصار مورد بررسی قرار گیرد.

صبح روز پنجشنبه چهارم اردیبهشت، ناگهان هوای تهران تیره و تاریك شد، متعاقب آن چند دقیقه باران سیاه از آسمان باریدن گرفت، و بر سرو روی هر کسی هر چیزی می‌نشست، سیاهی چرب‌آلود از خود به‌جای می‌گذاشت.

روزنامهٔ کیهان ۵ روز بعد از وقوع حادثه در دو شمارهٔ پیاپی دهم و یازدهم اردیبهشت در ستون‌های صفحهٔ ۵ ـ از صفحات پر خوانندهٔ کیهان که به درج مسائل عمومی و پژوهشهای اجتماعی اختصاص دارد ـ در دو مقاله زیر عنوان:

تهران، هرنفسی که فرو می‌رود مخلّ حیات است،

و چون برمی‌آید مخرّب ذات...

در رابطه با باران سیاه، حق مطلب را تا جایی که مصلحت ایجاب می‌کرد، ادا نموده لیکن سخنانی نیز ناگفته مانده است.

کیهان می‌نویسد:

آنچه پنجشنبه پس از باران چند دقیقه‌ای بر سرو روی تهران نشست، همان است که ما، میلیونها سکنهٔ تهران، در هر بار نفس کشیدن به ریه‌های خود می‌فرستیم، دوده و چربی که با آب گرم و پودر و مایع پاك‌کننده به سختی پاك می‌شود، درون ریه‌ها و رگ‌های ما چگونه پاك خواهد شد؟ مردم و پزشکان می‌گویند: در همین چند روز آمار سکته و دیگر ناراحتیهای قلبی و ریوی در تهران بالا رفته، و کارشناسان می‌گویند: که این از تأثیر مستقیم هوای بسیار آلودهٔ شهر است و باز می‌بینیم که:

حوضچهٔ نفتی می‌سوزد و دود می‌کند، زباله‌های تهران چه داخل و چه خارج شهر می‌سوزد و دود می‌کند، دهها حلقه لاستیك و... می‌سوزد و دود می‌کند، نانوایی‌ها، حمام‌ها، کوره‌ها، تریلی‌ها، اتوبوس‌ها، سواری‌ها، کامیونها و... مدام نفس مسموم خود را در هوای تهران می‌دمند، و بعد به حرف متخصصان علوم آزمایشگاهی می‌رسیم که: «چند قطره باران سیاه تهران را گذاشتیم زیر میکروسکوپ، بیشتر از آب در آن فسفر و گوگرد و سرب و گاز انیدرید سولفور و... و... دیدیم» و مردم می‌گویند: «وقتی بارانی که فقط چند لحظه از هوای تهران گذشته و به زمین رسیده، اینقدر موادّ زاید دارد، پس ما که سالهای سال این هوا را می‌بلعیم زیر میکروسکوپ که هیچ، با چشم غیر مسلح هم می‌توان همهٔ اینها را درون امعاء و احشاء مان دید!»

و هی اعلامیه پشت اعلامیه که «افراد مسنّ، بیماران قلبی و ریوی و کودکان را نگذارید از خانه خارج شوند» اما بالاخره به قول مردم هوای تهران را باید با برنامه و اقدام عملی تصفیه کرد، و باز این سئوال تکرار می‌شود که «راستی تا به‌حال عملاً چه کرده‌ایم؟»

توی شهر که با مردم حرف زدیم یکی می‌گفت: چشمم می‌سوزد، مدام اشك می‌آید؛ دیگری می‌گفت: گلویم می‌سوزد و حالت زکام دارم؛ سومی حرفش این بود: که سینه‌ام سنگین شده و نفس به سختی بالا و پایین می‌رود؛ چهارمی از خستگی عمومی وناراحتی عصبی و سردرد و حالت تهوع می‌نالید؛ و پنجمی و ششمی و... و آمبولانسی آژیر کشان از میان ترافیك سنگین شهر تن می‌کشید و پیش می‌دوید تا بیمار سکته‌ای را به بیمارستان برساند، و پزشکی می‌گفت: «اکثر این ناراحتی‌ها می‌تواند ناشی از تنفس هوای بسیار آلودهٔ تهران باشد.»

کیهان سپس ادامه می‌دهد:

تا ساعتی که گزارش را می‌نوشتیم خبرها حاکی از ادامهٔ سوختن حوضچه‌های چند میلیون لیتری ضایعات پالایشگاه بوده، و شاید هم اکنون نیز شعله‌های آتش دهها تن گاز سمی و دودهٔ سنگین و سبك را به کام شهروندان تهرانی روانه می‌کند. هوای تهران همیشه آلوده بوده، و در صورت ادامهٔ سیاست‌های کنونی، آلوده‌تر خواهد شد. اما آنچه بیش از همه مردم را به فکر کردن در مورد آلودگی هوا و خطرات آن وا داشت، حادثه پنجشنبه بود.[1]

---

۱. کیهان، سه‌شنبه ۹ اردیبهشت ۶۵، صفحهٔ ۵.

مطالب بالا مشاهدات گزارش گونه‌ای است که خبرنگاران شهری کیهان بنا به شیوهٔ معمول روزنامه‌ها، به‌دور از هر نوع اظهار نظرهای دقیق علمی روی کاغذ آورده شده، ببینیم نظرات کارشناسان دربارهٔ این حادثه چه بوده است؟

مهندس حامدی کارشناس و محقق سازمان حفاظت محیط زیست چنین می‌گوید:

«به علّت شرایط خاص جغرافیایی تهران یعنی احاطهٔ کوههای بلند البرز و کاسه مانند بودن تهران در دو سوم روزهای سال، تهران با پدیدهٔ "انیورژن" یا "وارونگی هوا" مواجه است ـ ما در پانوشت صفحات قبل به تعریف این پدیده پرداخته‌ایم ـ در این مواقع آلودگی هوا به حداکثر خود رسیده و این موضوع در شبها و صبح زود بسیار چشمگیرتر است ـ نوشته‌های قبلی را بنگرید.

در تهران باد به‌ندرت می‌وزد، و شاید از این نظر شهر آرامی است. مطابق محاسبات و کشفیات انجام شده، ۷۰ درصد بادهای تهران ضعیف بوده، و سرعتی معادل نیم متر تا ۳ متر در ثانیه دارد[1]، و جهت آن متغیر می‌باشد. با این حساب برای رهایی از جهنم گازهای سمی در این شهر چند میلیونی حتی باد نیز مدد نمی‌کند.»

نامبرده ادامه می‌دهد:

«تهران در مواقع عادی هوایی کشنده دارد، و تنفس آن جان هزاران بیمار قلبی و سلامت کودکان را تهدید می‌کند، با وجود این دومین شهرآلودهٔ دنیا[2]، پنجشبه با

---

۱. این مطلب چنانچه در مقام مقایسه با شهرهای بزرگی که در مجاورت دریاها و یا در موقعیت‌های ویژهٔ جغرافیایی زیر تأثیر سیستم‌های فشار هوایی در معرض وزش دائمی بادهای سخت قرار دارند، گفته شده باشد: سخن درستی است. لیکن از این که باد به‌ندرت می‌وزد و یا تهران شهر آرامی است با توجه به بادهای درهٔ توچال (بادهای شمالی) و بادهای شهریار و ورامین که به توصیف آنها پرداخته شده، نمی‌توان تأیید کرد. هم چنین از اینکه سرعت باد در تهران ضعیف است در مورد بادهای شمالی (درّهٔ توچال) صدق می‌کند ولی اعلام اینکه سرعت بادهای تهران معادل نیم متر تا سه متر در ثانیه می‌باشد بر پایهٔ تحقیق استوار نیست. چون وزش باد از ۷/۵ تا ۹/۸ متر در ثانیه در درجه‌بندی بادها، عنوان «نسیم خنك» را دارد. در آن سرعتی که این کارشناس اعلام کرده، حتی حرکت «باد» نامحسوس است، و بادنما آن را نشان نمی‌دهد، و تنها وسیلهٔ حرکت دودها می‌توان تشخیص داد، که گویا بادی می‌وزد.

۲. اخیراً سازمان بهداشت جهانی اعلام کرده است، که تهران بعد از شهر «میلان» ایتالیا دومین شهرآلودهٔ دنیا از نظر هوای تنفسی است، امّا کارشناسان سازمان حفاظت محیط زیست مدّعی هستند، که به علت نداشتن ارتباط با سازمان‌های حفاظت محیط زیست کشورهای دیگر از جمله ایتالیا، نمی‌توانند، نظر سازمان بهداشت جهانی را تأیید کنند.

پدیدهٔ نوظهوری مواجه شد: «بر این شهر چند میلیونی باران سیاه بارید.»

مردم پنجشنبه که از خواب برخاستند دیدند هوا تاریک‌تر از هر روز است، انتظار برای روشن شدن هوا فایده‌ای نداشت. بسیاری چراغها را روشن کردند و ترس و واهمهٔ عده‌ای را گرفت. بارانی که بارید سیاه بود. برای خیلی‌ها «باران سیاه» تعجب‌آور بود. در بسیاری از نقاط تهران تنفس با سرفه‌های شدید توأم بود، اما هنوز کسی از علّت تیرگی هوا اطلاع نداشت. ابرهایی که آسمان را پوشانده بود نمی‌توانست تا این حدّ هوا را تیره کند. از آن گذشته سنگینی تنفس را دیگر نمی‌توان به حساب وجود ابر گذاشت، بالاخره مشخص شد تیرگی و آلودگی بیش از حدّ هوای تهران ناشی از سوختن ضایعات نفتی پالایشگاه در ۵۵ کیلومتری تهران، در نزدیکی حسن‌آباد بوده است.

مهندس محرمی نژاد، مسئول بخش آلودگی هوای سازمان حفظ محیط زیست، اینطور اظهار نظر کرده است:

حوضچه‌های نفتی که آتش‌سوزی آنها باعث آلودگی و تیرگی هوای تهران شد، در ۵۵ کیلومتری جادهٔ قدیم قم ـ تهران، در حسن‌آباد واقع است و معلوم نیست آتش‌سوزی آن عمدی و یا تصادفی بوده است.

او اضافه می‌کند:

من روز شنبه که از محل دیدن کردم دیدم که هنوز بقایای مواد نفتی در آتش می‌سوزد، و گفته می‌شود تاکنون ۱۲۰ میلیون لیتر مواد نفتی سوخته است.

حکیمیان مدیر کل دفتر تحقیقات زیست محیطی سازمان حفاظت محیط زیست در مورد علت انبار کردن ضایعات پالایشگاه در اطراف جادهٔ قم ـ تهران گفته است:

«قبلاً که پالایشگاه آبادان در مدار تولید قرار داشت ضایعات نفتی را ژاپنی‌ها می‌خریدند، اما با خارج شدن پالایشگاه آبادان ازمدار تولید، ظرفیت سایر پالایشگاها زیاد شد، در نتیجه ضایعات ناشی از پالایش روی دست پالایشگاه‌ها ماند، و علاوه بر پایین آمدن مصرف آن، راههای بازیابی مجددّ مواد نفتی از این ضایعات کمتر مورد استفاده قرار گرفت.»

وی به‌دنبال مطلب خود اضافه می‌کند:

«وظیفهٔ ما با توجه به جنبه‌های قانونی، جلوگیری و پیشگیری از این حوادث است. در مورد انبار کردن ضایعات پالایشگاه در تهران و اصفهان ما با مسئولین

مکاتباتی قبلاً کرده‌ایم و حتی گفته‌ایم اگر این مواد آتش نگیرد، انبار کردن آن بر روی خاك از نظر آلوده کردن خاك و آبهای زیرزمینی و کلاً از نظر زیست محیطی خطرناك است. در هر صورت ما هشدارهای لازم را داده‌ایم اما همیشه تا حادثه‌ای پیش نیاید، اهمیت آن مشخص نشده، و به آن توجهی نمی‌شود.»

دکتر رضا جمالیان کارشناس سازمان مبارزه با سرطان ایران چنین اظهار نظر کرده است:

«اصولاً در مورد آلودگی هوا در وسایل ارتباط عمومی به‌دو صورت کاملاً متضاد و متفاوت مسئله طرح شد. شکل اول خبر به این صورت بود که به علت عدم جریان هوا و افزایش دود شهری به اصطلاح علمی یك حالت «اسموگ» یعنی ترکیبی شبیه آغشتگی به دود و مه ایجاد شده است، و می‌دانیم این حالت بعضاً در شهرهای بزرگ از جمله چند سال قبل در لندن به وجود آمد و باعث بروز مرگ و میر در مبتلایان به امراض قلبی و تنفسی مزمن شد. البته با توجه به باران‌های چند روزهٔ قبل و جریان هوا در فصل بهار این صورت خبر صحیح به نظر نمی‌رسید. صورت دوم اعلام خبر این بود، که گویا آتش زدن ضایعات نفتی این حالت را به وجود آورده است. البته در سطح جهانی، هیدروکربورهای سنگین مثل مازوت و سنگین تر از مازوت مانند زباله‌های اتمی مسئله و مشکلی به وجود آورده است. برای اینکه نه می‌توان آنها را صادر و یا مصرف کرد،[1] و نه می‌توان آنها را به علت آلوده کردن منابع آب زیرزمینی دفن کرد، و شاید یك "فرد مبتکر" سوزاندن آنها را پیشنهاد و عمل کرده باشد.»

وی سپس از تأثیر آلودگی هوا بر اندام‌های آدمی چنین می‌گوید:

«مسلماً تنفس این هوا که در هر سانتی‌متر مکعب آن احتمالاً میلیون‌ها ذرّه معلق از ترکیبات نیم سوخته نفتی قرار داشت، می‌تواند خطرناك باشد. شاید دفاع طبیعی بدن بتواند این ذرات را دفع کند، اما مسلماً ادامه این روند نمی‌تواند به بسیاری از بیماری‌های تنفسی خطرناك و گاه مرگبار منجر شود.»

این کارشناس و محقق رشتهٔ سرطان از آلودگی هوا در رابطه با بیماری سرطان

---

۱. نظر این کارشناس در مورد مصرف مجدد یا دفن کردن زباله‌های اتمی درست است. امّا اینکه اظهار شده هیدروکربورهای سنگین مثل مازوت مصرفی ندارد، ناشی از بی‌اطلاعی است. چنانکه قبلاً ژاپنی‌ها آنها را می‌خریدند، وانگهی یکی از مصارف مؤثر آنها استفاده در طرح مالچ نفتی است که متعاقباً در این باره سخن خواهیم گفت.

نیز نظر دیگری دارد، وی می‌گوید:

«آلودگی هوا در ایجاد بسیاری از سرطان‌ها دخالت دارد، و در مورد آلودگی اخیر هوا باید معلوم شود، ماهیت موادّ آلوده‌کننده چیست؟ این آلودگی تنها با وارد شدن به راه‌های تنفسی شامل دهان، بینی، و ریه و... ختم نمی‌شود، بلکه با ایجاد پوششی بر سطح سبزیجاتی که در جنوب تهران کشت می‌شود، تولید خطر می‌کند. مشاهدهٔ عینی نشان می‌دهد که برگ، کاهو و سبزی‌ها را پوشش ظریف یا کلفتی پوشانده است، که این مواد با ورود به دستگاه گوارش عوارض بیشتری ایجاد می‌کنند. به‌هرحال اگر ایجاد آلودگی یك دفعه حتی به صورت زیاد باشد، مسئلهٔ چندانی ایجاد نمی‌کند. اما روند دائمی آلودگی هوا مسلماً به صورت یك سرطان‌زای قوی می‌تواند در ایجاد بسیاری از سرطان‌ها از جمله سرطان ریه دخالت کند. آمارهای سازمان مبارزه با سرطان در ۲۰ سال اخیر نمایانگر افزایش شدید سرطان ریه و سایر سرطان‌های مرتبط با دود است.»

«... البته نباید فراموش کرد روند دائمی آلودگی هوا در ایجاد بیماریهای علیل‌کنندهٔ تنفسی نیز می‌تواند مؤثر باشد...»

* * *

در رابطه با ایجاد حوضچه‌های خاکی برای تمرکز مواد سنگین نفتی و سوزاندن آنها ـ به‌هر دلیلی اعمّ از فقدان مشتری برای خرید یا عدم مصرف ـ مسائلی مطرح است، که در مقالات کیهان نیز مسکوت گذارده شده، در این فرصت سعی می‌کنیم اشارهٔ اجمالی به این مسائل داشته باشیم.

نخست اینکه: فشار ناشی از تمرکز ۱۲۰ میلیون لیتر مواد سنگین نفتی در هر یك از حوضچه‌های خاکی موجب نفوذ آنها به لایه‌های زیرین خاك شده، که مآلاً آلودگی آبهای زیرزمینی را سبب می‌گردد، در حالی که اهمیت موضوع ایجاب می‌کرده از سوی مسئولان پالایشگاه و وزارت نفت با توجه دقیق و اساسی، چاره‌اندیشی‌های فوری به‌عمل آید.

دوم اینکه: نظرات مقامات مسئول نشان می‌دهد، که راههای بازیابی استفادهٔ مجدد از این مواد سنگین هرگز مورد توجه نبوده است. در حالی که یکی از بهترین مادهٔ مالچی برای تثبیت شن‌های روان، استفاده از مواد سنگین و ضایعات نفتی است، نه تنها از لحاظ اقتصادی با صرفه‌ترین مواد مالچی در سطح جهانی شناخته شده، بلکه از نظر عملیات فنی نیز مطلوب‌ترین آنهاست. چون از هر مادهٔ دیگری

که بر روی شن‌های روان پاشیده می‌شود، مواد سنگین نفتی چسبندگی ذرات شن و نگهداری آنها در برابر نیروی شدید باد، به‌ویژه حفاظت رطوبت خاك و پروراندن بذرهای گیاهی موثرتر است.

پرسش عمده‌ای که از سوزاندن این مواد سنگین نفتی بر ذهن آدمی تداعی می‌شود این است، که چرا مسئولان طرحهای تثبیت شن و مالچ به فکر استفاده از این ذخایر عظیم نبوده‌اند؟ در حالی که با محتوای این حوضچه‌ها می‌شد میلیونها هکتار از تپه‌های شنی را تثبیت کنند.

به هر صورت پیدایی چنین حادثه‌ای ـ که اثرات مخرّب آن را شرح دادیم ـ مرزهای خطر را از لحاظ آلودگی شدید هوای تهران ـ به‌عنوان دومین شهر آلودهٔ جهان ـ در پیش‌روی مقامات مسئول و میلیونها انسانی که در تهران بزرگ زندگی می‌کنند، گشوده است.

کی و چگونه برای مقابله با چنین خطری به اقدامات اساسی دست خواهند زد؟ پرسشی است که آینده پاسخ آن را خواهد داد!

۲. راه‌هایی برای رهایی از آلودگی هوای تهران

برای سالم‌سازی محیط زیست تهران و رهایی از آلودگی هوا، صاحب‌نظران در گذشتهٔ دور و نزدیك پیشنهادات و توصیه‌هایی کرده‌اند، که رئوس آنها در مطلب زیر فرموله شده است:

«تعیین استانداردهای سخت‌گیرانهٔ هوای پاك، منطبق با اصول اقتصاد مهندسی، با هدف جلوگیری شدید از زیان‌های وارده.»

بسیاری از کارشناسان صاحب‌نظر در تعیین استانداردهای سخت‌گیرانه، عقیدهٔ مشترك دارند لیکن اجرای این نظرات نیاز به تحقیقات و بررسی‌های وعمیق و همه جانبه‌ای دارد، تا هیچ موردی از عوامل آلودگی محیط در تدوین «استانداردهای سخت‌گیرانه» از نظر دور نماند.

لیکن به‌عقیدهٔ ما اجرای چنین نظری به‌دلایل مختلف از جمله اختلاف بافت فرهنگی ساکنان تهران ـ اعمّ از شهرنشینان یا مجریان مسئول ـ نمی‌تواند نتایج مطلوبی در پی داشته باشد چون کمتر افرادی را می‌بینیم که به مسئولیت‌های اخلاقی و اجتماعی خود در مدنیت شهری آگاه باشند یا اینکه خود را پای‌بند چنین مسئولیت‌هایی بداند.

برای اینکه سخن ما به ادعای مجرد تعبیر نشود، به چند مورد فهرست‌وار اشاره می‌کنیم:

۱. کارگران رُفت و روب و نظافت‌چیان شهری، بخشی از زباله‌های جمع‌آوری شده را در حوزه‌ای که مسئولیت نظافت آن را به‌عهده دارند ـ به میل و هوس خویش به شعله‌های آتش می‌سپارند، تودهٔ متراکم دود و ذرات موادّ آلودهٔ نیم سوز در معرض وزش باد در هوای اطراف پراکنده می‌گردند.

۲. نظافت‌چیان حاشیهٔ خیابان‌ها و پیاده‌روها با جاروهای بلند دستی گردوخاك را در هوای صبحگاهی به هوا می‌فرستند، و مازاد خاك‌ها را نیز به مجاری آبها می‌ریزند ـ برخی از مجاری با سنگ‌های بتونی معروف به «دال» پوشانده شده و از هر چند متر دریچه‌های آهنی تعبیه گردیده، که در مواقع گرفتگی مجراها از آنها استفاده شود ـ روفتگران خاك‌ها را به درون این دریچه‌ها می‌رانند، تا جایی که در مجاری که آبهای رونده ندارند، اغلب این روزنه‌ها از خاك مسدود گشته‌اند.

۳. رانندگان کمپرسی‌ها که موادّ زاید و آشغال را از کارگاهها و ساختمانهای احداثی به قصد حمل به خارج از شهر بارگیری می‌کنند، در تاریکی شب یا ساعات خلوت روز آنها را به حاشیهٔ بزرگراهها می‌ریزند.

۴. کنارهٔ دو طرف ابتدای بزرگ راه ساوه، از پل راه‌آهن تا کیلومترها بعد انباشته از موادّ زاید، ضایعات و آشغال است. وضع ظاهر تراکم آنها نشان می‌دهد، که وسیلهٔ کامیونهای کمپرسی تخلیه شده است.

چنین وضع ناهنجار و تمرکز موادّ زاید خارج شده از ساختمانها در حاشیهٔ اکثر بزرگراهها که موانع ورودی ندارند ـ اعمّ از جنوب، شمال، شرق و غرب ـ دیده می‌شود، که نشانه‌ای از بی‌فرهنگی کسانی است، که آنها را دور از دید مردم در چنین جاهایی تخلیه می‌کنند.

۵. مغازه‌داران حاشیهٔ خیابان‌ها، موادّ زاید و آشغال مغازهٔ خود را به‌جای اینکه در سطل سر پوشیده‌ای بریزند و در کیسه‌های زباله به مأموران مسئول جمع‌آوری آنها بدهند، در جویهای خیابان خالی می‌کنند، و هرکس می‌تواند هر روز شاهد موارد متعددی از چنین بی‌مبالاتی‌ها و آلودگی‌های محیط زیست باشد.

۶. همهٔ دستفروشان ـ چه آنانکه با وانت‌ها به صورت سیار و یا آنهایی که بطور ثابت مشغول فروش جنس‌های خود هستند ـ بخصوص سیگارفروش‌ها، موادّ زاید و بسته‌های خالی سیگار را لاقیدانه‌در حول و حوش محل فروش روی زمین رها می‌کنند.

۷. زنان خانه‌دار، بخصوص در کوچه‌ها و پس کوچه‌های جنوب و جنوب غربی و شرقی تهران، خاك‌های جارو شده درون خانه را به کوچه‌ها می‌ریزند.

۸. کارگران کارگاههای قالی شویی ـ بیشتر این کارگاهها در جنوب تهران قرار گرفته‌اند. قالی‌ها و قالیچه‌ها را پیش از شستشو با چوبهای کلفت به اصطلاح خودشان گردگیری می‌کنند. ذرات موجود در لایه‌های خواب قالی‌ها و قالیچه‌ها به هوا برمی‌خیزد، به آلودگی شدید فضای پیرامون خود می‌انجامد، سپس تحت تأثیر جریان هوایی دوگانه ـ قبلاً به‌شرح آن پرداخته‌ایم ـ به فضای مرکزی و شمالی شهر رانده می‌شوند، اگر تعداد قالی‌ها و قالیچه‌هایی که روزانه شستشو می‌شود، به اضافه تعداد کارگاههای قالی شویی را در نظر مجسم کنیم، به وسعت آلودگی تنها از این طریق، بیشتر پی خواهیم برد.

۹. در خیابان‌های شمالی در کنار جوی‌هایی که آب‌های رونده دارند، از هر چند قدم جوانکی با لنگی در حال چرخاندن در دست، رانندگان اتومبیل‌های سواری را برای شستشو فرا می‌خواند، آلودگی محیط زیست، با ریختن آشغال درون اتومبیل‌ها، نیازی به توضیح اضافی ندارد.

صاحبان با فرهنگ! این اتومبیل‌ها که به دست این بیکاران تمیز و شستشو شده‌اند! با چه احساس مسرّت در خیابان‌های تهران یکه تازی می‌کنند.

۱۰. دهها مؤسسات و کارگاههای کوچك و بزرگ در جنوب و حواشی تهران وجود دارند، که هر یك به گونه‌ای به افزایش آلودگی هوا و محیط زیست کمك می‌کنند. به‌طور مثال: نانوایی‌های تهران در همهٔ سطوح شهر کیسه‌های محتوی آرد به حاشیهٔ پیاده‌رو خیابان یا فضای آزاد کنار دکان‌های نانوایی روی هم انباشته می‌نمایند، نفوذ ذرّات از لایه‌های کیسه‌ها ـ که اغلب پارگی نیز دارند ـ یك امر طبیعی است.

۱۱. ضایعات و زباله‌های صنعتی: انبوهی آهن قراضه‌های اسقاطی، کوهی از پس مانده کارخانه‌ها، خرده‌های چرم، لاشه‌های چربی، قطعات ریز سنگ و چوب و... در گوشه و کنار شهر و یا در جاده‌های منتهی به شهر و... زمین‌های وسیع و پر شده از موادّ زاید و جامد کارخانه نه تنها به تشدید آلودگی هوا و محیط زیست و اشاعه بیماری‌ها می‌انجامد، بلکه به زشت کردن محیط زندگی شهری نیز کمك می‌کند.[1]

---

۱. این بند، از روزنامهٔ کیهان، شماره ۱۳۵۹۲، ۳۰ فروردین ۱۳۶۸، صفحهٔ ۵ نقل شده است.

۱۲. در حال حاضر طبق آمار موجود روزانه حدود ۹ هزار تن زبالهٔ خانگی و شهری در روز تولید می‌شود، که اگر به این میزان زبالهٔ ضایعات و مواد جامد صنعتی را نیز اضافه کنیم پربی راه نیست که بگوییم تهران بزرگ در انبوه زبالهٔ خانگی و صنعتی دست و پا می‌زند، و سیستم کارآمد و مؤثری هم برای دفع و ضبط زباله و هم چنین بازیابی ضایعات صنعتی ندارد و... واقعاً اگر به اقدامات زیست محیطی در این باره توجه کامل نشود، وای به حال ساکنان آیندهٔ تهران و فرزندان و نوادگان خانوارهای کنونی!...[1]

اگر شرح همهٔ آنچه را که به آلودگی محیط زیست و هوا می‌انجامد، بر صفحهٔ کاغذ آورده شود، مثنوی هفتادمن خواهد شد. وانگهی مشت نمونهٔ خروار است، و مشابه این اعمال ناهنجار نیز چنان فراوان است، که هرکس می‌تواند نمونه‌هایی از آن را در محیط کار و زندگی خود بیابد.

تا زمانی که فرهنگ شهرنشینی و مدنیت شهری به عنوان «اصل مهم زندگی اجتماعی» در جامعهٔ شهری پدید نیاید، وضع استانداردهای سخت‌گیرانه ـ به هر شکل و عنوانی ـ قادر به سالم‌سازی محیط زیست تهران نخواهد بود. به همین دلیل براین باور هستیم، که این چنین راه‌حل‌های تاکتیکی نمی‌تواند مشکل آلودگی هوای تهران را از بین ببرد، و محیط تنفسی سالم به وجود بیاورد، مگر اینکه پیشنهادات ما ـ که در پایان این مقوله به طرح آن پرداخته‌ایم و کارشناسان و صاحب‌نظران نیز مشابه آن را داده‌اند ـ روزی به مرحلهٔ عمل و اجرا درآید.

۳. مبحثی مهم در رابطه با رفع مشکلات و تنگناهای تهران

برای رهایی از شرّ آلودگی هوا، و ایجاد ایمنی و سلامت شهروندان تهرانی، و رفع مشکلات و تنگناهایی که در فرا راه ساکنان تهران و مسئولان امور شهری و نهادهای دولتی به ویژه در سال‌های آینده قرار دارد، راه حل‌هایی توسط صاحب‌نظران، کارشناسان و پژوهشگران و متخصصان جامعه‌شناسی شهری و امور اجتماعی پیشنهاد شده، و بخشی از این پیشنهادات مربوط به کثرت تردّد وسایط نقلیه و احتراق ناقص و دودزایی آنهاست که در مبحث پیشین تا جایی که مقدورات ما اجازه می‌داد، به طرح آنها پرداخته شد، و ما نیز نظرات چند تن از کارشناسان را

---

۱. از همان مأخذ پیشین و همان صفحه.

ارائه دادیم.

آنچه که بعد از مشکل هوای آلودهٔ ناشی از کثرت تردد اتومبیل (ترافیك) در پیش روی هر شهروند آگاه تهرانی خودنمایی می‌کند، چندین مسئلهٔ اساسی است، که حالت «گرهٔ کور» را پیدا کرده است، و تا برای حلّ و فصل آنها، اولویت‌هایی که متضمن طرح ریزی و اجرای برنامه‌هایی استراتژیك باشد در نظر گرفته نشود، و در رأس مسائل بنیادی و اقدامات حادّ مملکتی قرار نگیرد، آیندهٔ تهران، برای هر شهروند تهرانی دشواری‌های فزاینده‌ای ایجاد خواهد کرد، که هم‌اکنون دورنمای آن در منظر دید پژوهشگران و صاحب‌نظران و کارشناسان آزاردهنده و نگرانی‌آور است.

این مسائل عبارتند از:

الف. خطر آلودگی صدا (صوتی) در تهران؛

ب. خطر آلودگی محیط زیستی؛

ج. خطر پدیدهٔ مهاجرت و پی‌آمدهای و خامت‌بار آن؛

د. خطر کارگاه‌های کوچك مزاحم؛

هـ. خطر کارخانه‌های صنعتی؛

و. خطر تمرکز اقتصادی و مرکزیت اداری.

ما در سطور آینده ضمن شرح یکایك آنها، راه‌حلّ‌ها و نظرات خود را نیز ارائه خواهیم داد.

الف. دربارهٔ خطر آلودگی صدا (صوتی) در تهران، از نظر تأثیر نامساعد و مخربی که بر سلامت روحی و جسمی شهروند تهرانی می‌گذارد، ما، مبحث جداگانه‌ای را به آن اختصاص داده‌ایم، و باید این نکته را یادآوری کنیم چون برای نخستین بار مبحثی با این کیفیت دربارهٔ خطر آلودگی صدا، به‌میان آمده، جا دارد که شهروند تهرانی با ژرف‌نگری مسئولانه به مطالعهٔ آن بپردازد، و از خطری که از این سلامت او را مورد تهدید جدی قرار می‌دهد، آگاه گردد.

ب. خطر آلودگی محیط زیستی، ابعاد گسترده‌ای دارد، که ما بخشی از عوامل آلودگی محیط زیستی را در مبحث پیشین بیان کردیم، و بخش‌های دیگر آن را به هنگام شرح خطرات کارگاه‌های مزاحم و کارخانه‌های صنعتی خواهیم آورد. چون پدیدهٔ آلودگی محیط زیستی، خطری است که از درون دیگر پدیده‌های ناسالم جامعهٔ شهری‌زاده می‌شود، و ما، در این رابطه یازده مورد آن را در مبحث پیشین

نشان داده‌ایم.

ج. خطر پدیدهٔ مهاجرت و پی‌آمدهای و خامت‌بار آن، به‌مثابهٔ یك پدیدهٔ زنجیره‌ای در درون خود عوامل خطرزای بسیاری را پرورش می‌دهد، که هر یك از آنها نیز شاخه‌های فرعی متعددی به وجود می‌آورد، بدین جهت، ما فصل بعدی را که شامل دو مبحث بنیادین در رابطه با خطرات پدیدهٔ مهاجرت است، به این موضوع مهم اختصاص داده‌ایم، از این رو توضیح بیشتر را در این زمینه جایز نمی‌دانیم.

د. خطر کارگاه‌های مزاحم: این کارگاهها مزاحمت فراوان و گوناگونی را برای شهروندان تهرانی فراهم می‌آورد، صاحبان آنها نیز هیچ نوع احساس مسئولیت اخلاقی و فرهنگی و اجتماعی در ازای اعمال نادرست و ناسالم خود نمی‌کنند، بدین سبب عنوان «مزاحم» به آنها داده شده است.

ایجاد کارگاهها اعمّ از کوچك یا بزرگ، باید با رعایت ضوابط و موازین محیط زیست صورت پذیرد، لیکن در گذشتهٔ دور و نزدیك، بدون توجه به اهمیت این ضوابط در حفظ و ایمنی محیط زیست و سلامت شهروندان تهرانی، کارگاههایی در محدودهٔ شهر احداث گردیده و امروزه نه تنها سبب آلودگی هوا، خاك و صدا در تهران می‌شود، بلکه زباله‌ها و موادّ سمی آنها مزید بر علت شده، و به گفتهٔ کارشناسان زنگ خطر را با طنین بیشتر در تهران به صدا درآورده است.

کارگاههایی که توسط کارشناسان حفاظت محیط زیست آمارگیری و شناسایی شده‌اند، نشان می‌دهد که در تهران حدود ۱۹۰۰ واحد کارگاهی و صنعتی مزاحم وجود دارد، که بدون توجه به ضوابط فرهنگی، اخلاقی، اجتماعی و قانونی به کار خود ادامه می‌دهند. ما، آمار آنها را در زیر می‌آوریم:

۱. ریخته‌گری	۶۰۶ واحد
۲. اوراق‌چی	۲۸۲ واحد
۳. آبکاری	۲۳۷ واحد
۴. اتاق‌سازی تریلر و کمپرسی	۱۲۲ واحد
۵. اتاق‌سازی اتوبوس و مینی‌بوس	۱۰۲ واحد
۶. کاشی‌پزی	۱۲۳ واحد
۷. چرم‌سازی	۷۱ واحد
۸. صابون‌پزی	۵۲ واحد

۹. نقاشی روی بلور	۴۶ واحد
۱۰. بلورسازی	۵۳ واحد
۱۱. سنگ‌کوبی	۶۳ واحد
۱۲. سنگ‌بری	۱۷۰ واحد
۱۳. آجرپزی	۱۵ واحد
۱۴. خوراك دام و طیور	۲۰ واحد
۱۵. صنعت متفرقه	۱۰ واحد [۱]

این کارگاهها در ابعاد گسترده‌ای که شرح آنها رشتهٔ درازی خواهد بود، اثرات تخریبگر خود را نه تنها برتأثیر مستقیم در آلودگی محیط زیست شهری دارند، بلکه به طور غیر مستقیم نیز ـ از راه افزودن به آمار ترافیك ـ در میزان آلودگی هوای تهران می‌افزایند، خاك، آب و زمین را نیز به شدت می‌آلایند.

ما، در اینجا سطوری چند، از رشته‌های گزارشگران کیهان در گسترهٔ فعالیت اوارقچی‌های تهران را در زیر می‌آوریم، تا گوشهٔ بسیار کوچکی از اثرات آسیب‌زای یکی از این کارگاههای مزاحم را در معرض آگاهی خواننده قرار دهیم:

«... کارگاههای اوارقچی یکی از پُرترددترین و پررفت و آمدترین مراکز در سطح شهر به شمار می‌روند، که همه روزه غوغایی از رفت و آمد، آلودگی هوای ناشی از ترافیك زیاد، سروصدا و... پیرامون خود انتشار می‌دهند. اوراقچی‌ها، به تعبیری فضای وسیعی از شهر را با اتاقك‌های قراضهٔ اتومبیل‌ها و با انواع و اقسام وسایل و قطعات ماشین‌ها پر کرده‌اند، فضایی که می‌تواند پارك و جای بازی کودکان باشد. منطقه‌ای که قادر است به مجتمع‌های مسکونی برای مقابله با مسئلهٔ کمبود مسکن در تهران تبدیل شود. در شهری که در یك محله‌اش، صدها هزار نفر زندگی می‌کنند، این همه جا، این همه فضا نباید توسط اوارقچی‌ها پر شود. زیرا که این کارگاهها می‌توانند از دل شهر بیرون آمده، و به نقطه‌ای دور از شهر و در فضایی غیر مسکونی انتقال پیدا کنند. در گذرگاه‌های اصلی میدان شوش ـ یکی از میدان‌های قدیم جنوب تهران ـ گاراژهای اوراقچی‌ها، تودرتو و درهم گره خورده با انبوهی آهن قراضه ـ که حتماً میلیونها میلیون درآمد هم برای صاحبانش در بردارد (نه کارگرانش) ـ تصاویر ناهنجار و زشتی در برابر چشم قرار می‌دهد.»[۲]

---

۱. کیهان، شمارهٔ ۱۳۵۸۹، ۲۷ فروردین ۱۳۶۸، صفحهٔ ۵.

۲. همان مأخذ پیشین، همان صفحه.

به نوشتهٔ صاحب نظران در این بازارهای مکارهٔ «آهن قراضه» که طبیعتاً می تواند به نحو اصولی از طریق «باز ساخت» کارخانه‌ای مورد استفادهٔ صنایع داخلی قرار گیرد، آشفته بازاری از نرخ های کلان وسایل دست‌دوم، که نه «دست چندم» جریان دارد، و در کنار آن شلوغی ترافیك، آلودگی هوا، آلودگی زمین، آلودگی آب و آلودگی صدا و انبوهی از زباله ها، و تعارض اخلاقی و فرهنگی مراجعه کنندگان و...

هـ. خطر کارخانه‌های صنعتی: ما، بخشی از ابعاد آماج های اقتصادی ـ سیاسی احداث کارخانه های «مونتاژ» صنعتی را در جهان سوم، در مبحث مربوط به «پدیدهٔ مهاجرت» شرح داده‌ایم، و هم‌چنین در مباحث پیشین به ویژه در مبحث «اشتعال موادّ سوختی و سوختنی زاید» به‌طور مشروح از موقعیت نامناسب تهران در جهت صنعتی شدن، سخنانی به میان آورده‌ایم، که حتماً ملحوظ نظر خواننده قرار گرفته است.

مهندس هوشنگ مقبلی کارشناس وزارت صنایع و یکی از مجریان طرح احداث شهرك های صنعتی نیز مطالبی را مطرح کرده، که مؤیّد متون مباحث پیشین ماست.

او می گوید:

«... موقعیت جغرافیایی تهران به علت قرار گرفتن در دامنهٔ سلسله جبال مرتفع البرز و دارا بودن ارتفاع نسبتاً زیادی از سطح دریا و وجود ارتفاعات، و هم چنین کمبود بادهای شدید، شرایط نامناسبی را در امر راکد نگهداشتن منابع آلوده کنندهٔ هوا، ایجاد کرده است. با توجه به این موقعیت اقلیمی و جغرافیایی، وجود تعداد کثیری خودرو تا حدّ ۱/۵ میلیون دستگاه، اماکن مسکونی در حدّ ۱/۵ میلیون واحد، و وجود بیش از ۲۸۷ هزار واحد تولیدی، خدماتی، تجاری و صنعتی، آلودگی هوای این شهر را تا حدّ خطرناکی افزایش داده است.»[1]

دکتر هادی منافی سرپرست سازمان حفاظت محیط زیست، سی درصد از آلودگی هوای تهران را ناشی از صنایع می‌داند. البته این به معنای نفی سایر اثرات آسیب‌زای صنایع نیست.

وی می گوید:

«... سی درصد از آلودگی هوای تهران به صنایع و گرمکن های خانگی

---

۱. کیهان، شمارهٔ ۱۳۵۸۹، ۲۷ فروردین ۱۳۶۸.

اختصاص دارد. نوع آلودگی که صنایع در هوای تهران نشر می‌دهند بر دو قسم است: یکی تولید گازهای شیمیایی نظیر کربن دواکسید و گازهای ازت و غیره است و دیگری ذرات معلّقی که برخی از کارخانه‌ها نظیر کارخانه‌های مصالح ساختمانی مثل گچ و سیمان و آهك در فضا پخش می‌کنند. به نظر وی، اگر این قبیل کارخانه‌ها از تجهیزات درستی نظیر به کارگیری فیلترها استفاده کنند، سهم آلودگی را کاهش می‌دهند و به صفر می‌رسانند، اما در بسیاری موارد «فیلترها» خراب و کار نمی‌کند.»[1]

* * *

بیشترین موارد آلودگی صنایع ـ غیر از آلودگی هوا ـ آلودگی محیط زیستی به ویژه آلودگی آب می‌باشد در این قبیل موارد کارخانه‌ها و کارگاه‌هایی که با موادّ شیمیایی سرو کار دارند، سهم بیشتری در آلودگی آب دارند.

تهران بزرگ با چنین گستردگی و وسعت زیاد فاقد سیستم فاضلاب و یا اگوی شهری می‌باشد. فاضلابهای بسیار آلودهٔ صنایع در نهرهای فاضلاب تهران تخلیه می‌شود، و تماماً به سمت جنوب شهر جریان می‌یابد. این آب با چنین کیفیتی در اراضی کشاورزی مورد استفادهٔ آبیاری قرار می‌گیرد. فاضلابهای صنعتی که بدین‌گونه در سطح اراضی دشت تهران جاری می‌شود دارای مقادیر زیادی فلزات سنگین نظیر سرب، کروم، روی و مس است. آلوده بودن این آب در سال گذشته جنجال غیر قابل مصرف بودن محصولات کشاورزی دشت تهران را به وجود آورد، برای شهروند تهرانی در برابر کوهی از مشکلات زندگی، نگرانی تازه پیدا شد. گرچه با وعدهٔ ایجاد حفر ۴۵ حلقه چاه آب در اراضی کشاورزی جنوب تهران، هر چند سروصدای موضوع خوابید، اما جاری شدن فاضلابهای صنعتی به سبب وجود صنایع آلوده‌کننده در جنوب و نواحی مختلف تهران به قوت خود باقی است.

* * *

راقم سطور درکتاب «تاریخچه‌ها» که زیر عنوان اطلاعات عمومی سپیده در بهار سال ۱۳۶۷ چاپ و نشر یافت، در بخش مربوط به تاریخچهٔ تهران، یکی از راه حل‌هایی که برای رهایی تهران از شرّ آلودگی ارائه داده بود، انتقال صنایع از تهران بود.

---

۱. کیهان، شمارهٔ ۱۳۵۹۲، ۳۰ فروردین ۱۳۶۸.

از فروردین سال ۱۳۶۸ جسته و گریخته مطالبی در ارتباط جمعی و رسانه‌های گروهی در زمینهٔ ضرورت فوری انتقال صنایع آلوده‌کننده از تهران،نشر می‌یابد، که اگر از مرحلهٔ حرف و شعار بگذرد، و به مرحلهٔ «عمل و اجرا» درآید، موجب امیدواری بسیار در حل یکی از معضل‌ترین مشکلات تهران خواهد بود.

تردید در تحقق این طرح از آنجا بر ذهن هر محقق دلسوز می‌نشیند، که هفت سال پیش، یعنی دقیقاً از مرداد سال ۱۳۶۲، معاون نساجی و چرم وزارت صنایع به استناد مکاتبات ادارهٔ کل حفاظت محیط زیست استان تهران، احداث یك شهرك صنعتی را در محدودهٔ ۱۲۰ کیلومتری تهران جهت استقرار واحدهای چرمسازی و صنایع وابسته به آن پیشنهاد کرد. در خرداد ماه سال ۱۳۶۳ دفتر برنامه ریزی منطقه‌ای وزارت برنامه و بودجه، نتایج مطالعات اولیهٔ خود را روی ۱۷ منطقهٔ استان تهران منتشر ساخت.

از سوی دیگر وزارت صنایع لایحهٔ تأسیس شرکت شهرك‌های صنعتی را، پس از پیروزی انقلاب تهیه کرد. این لایحه که مشتمل بر یك ماده و نه تبصره بود، در سال ۱۳۶۲ از تصویب مجلس گذشت، و به دنبال آن دفتر طرح و برنامه شرکت شهرك‌های صنعتی ایران تأسیس گردید، و مناطق زیر:

۱. هشتگرد؛

۲. منطقه حسن‌آباد؛

۳. محور تهران و گرمسار؛

به ترتیب اولوت برای ایجاد شهرك‌های صنعتی تعیین گردید.

با اینکه اختیارات مربوط به واگذاری اراضی به متقاضیان، حدود، شرایط و نحوهٔ عمل آن به مسئولان شرکت شهرك‌های صنعتی تفویض گردیده، هنوز مجریان وکارشناسان قانون شرکت شهرك‌های صنعتی و کمیتهٔ انتقال صنایع درکش و قوس «ملاحظات جوانب اجرای قانون» دست و پا می‌زنند، و نتوانسته‌اند نسبت به ایجاد شهرك‌ها و انتقال صنایع گام‌های اولیه را بردارند، بوروکراسی حاکم بر نحوهٔ انتخاب و انتقال اراضی مورد نیاز و تبادل نظرهای مربوط به ایجاد تسهیلاتی نظیر کاهش یا معافیت از تعرفه‌های مالیاتی و گمرکی، و اختصاص سهمیهٔ ارزی، برقراری تسهیلات بانکی و مالی، هم چنین صدور پروانه و کارت شناسایی (به منظور تشویق صاحبان صنایع) دست اندرکاران و مجریان قانون را به خود مشغول داشته است.

گرچه مرکزی برای جمع‌آوری و انعکاس اعلام مرگ‌های ناشی از آلودگی هوا وجود ندارد، اما اگر هشدارهای سازمان هواشناسی را در مورد مرگبار بودن و سمیّ بودن هوا و خطر مرگ زودرس کودکان و سالمندان را در زمستان ۱۳۶۷[1] به خاطر بیاوریم، مسئولان و مجریان قانون شرکت شهرك‌های صنعتی و اعضای کمیتهٔ انتقال نباید بگذارند، کودکان «این نسل پرخروش و رهاگر آیندهٔ ایران» پیرمردان «نسل ارشدی که تاریخ پر تپش ملتی را در دوران معاصر رقم زده‌اند» و زنان کهنسالی که در دامان خود نسل میانسال کنونی را پرورانیده‌اند، قربانی سودجویی سوداگرانی شوند، که آلودگی فضای تهران را ملعبهٔ مطامع خود قرار داده، و بر مکنت و منال خویش می‌افزایند!

باید بسیار شتابنده در پی اجرای قانون و انتقال صنایع آلوده‌کننده از تهران باشند!

و خطر تمرکز اقتصادی و مرکزیت اداری تهران:

از جمله عوامل مهمّی که در گسترش بی‌رویهٔ تهران، افزایش جمعیت و فزونی مهاجرت نقش غیر قابل انکاری داشته‌اند، دو عامل «تمرکز اقتصادی و مرکزیت اداری تهران» در رأس سایر عوامل قرار دارند. نظام مورد نظر استعمار که طرح آن در کودتای ۱۲۹۹ ریخته شده بود، ایجاب می‌کرد که همهٔ قدرت اداری کشور در تهران تمرکز یابد. بدون چنین تمرکزی پی‌ریزی نظام آیندهٔ مورد نظر استعمارگران در آن روز، ممکن نبود.

هم چنین «آشفته بازاری» که تحت «تمرکز اقتصادی در تهران» به وجود آمد زاییدهٔ خصلت‌های اجتماعی ـ سیاسی رژیم پیشین بود. منتها از سال ۱۳۴۲ که رهبری سیاسی «تصمیم گیرنده» کشور به دست جناح آمریکایی هیأت حاکمه افتاد، بر روند تمرکز اقتصادی تهران دامن زده شد، تا جایی که بیشترین کالاهای تجاری و اگر به اغراق تعبیر نشود ـ همهٔ آنها ـ که از خارج ـ اعمّ از بنادر شمال و جنوب و یا راه زمینی ایران و ترکیه وارد کشور می‌شد، نخست به تهران حمل می‌گردید، سپس از تهران به سایر استانها انتقال می‌یافت. این دوباره کاری در توزیع کالاها، آسیب‌های جدّی در ابعاد مختلف به منابع مالی و اقتصادی و اجتماعی وارد می‌کرد، و مشکلات بسیاری را چه در تهران، چه در سایر استانها و شهرستانها پدید

---

۱. کیهان، شمارهٔ ۱۳۵۶۲، ۲۳ اسفندماه ۱۳۶۷، صفحهٔ ۱۲.

می‌آورد، از استهلاك جاده‌های اسفالته، فرسودگی کامیونها، تراکم کالاها، افزایش کاذب قیمتها گرفته،تا اختصاص فضاهای غیر لازم برای انبارها، پیدایی گسترده و نامعقول مشاغل بنگاهداری، باربری، سرایداری و غیره، و در کنار آنها تشدید آلودگی هوا، آلودگی صوتی، آلودگی محیط زیست، آلودگی خاك و... همه و همه مولود شیوهٔ نادرستی بود، که در جهت مرکزیت اقتصادی تهران، پیش گرفته شده بود.

گردانندگان رژیم پیشین از سال ۱۳۵۰ به بعد، به سبب مشکلاتی که تمرکز اداری تهران برای نظام دولتی پیش آورده بود، مطالعاتی در جهت انتقال بعضی از وزارتخانه‌ها نظیر «وزارت کشاورزی و منابع طبیعی» و «اصلاحات ارضی و تعاون روستایی» و سازمان‌هایی مانند «شیلات» و «جنگلها و مراتع کشور» و غیره به مراکز استانها انجام دادند، و حتی تصمیماتی نیز گرفته شد، منتها هیچگاه از مرحلهٔ حرف و «شعار» جلوتر نرفت.

* * *

راه چاره چیست؟

ما، در کتاب تاریخچه‌ها اطلاعات عمومی سپیده در بخش مربوط به تاریخچهٔ تهران، برای رهایی از تنگناها و مشکلات تهران اعمّ از آلودگی‌ها، یا فزونی جمعیت و روند غیر طبیعی مهاجرت‌ها، سه پیشنهاد به‌عنوان مؤثرترین راه چاره مطرح کرده بودیم.

یکی از این سه پیشنهاد، همان انتقال کارخانه‌های صنعتی است، منتها نه تنها صنایع آلوده‌کننده، بلکه همهٔ کارخانه‌های صنعتی موجود در تهران.

ما، معتقدیم باید بر اساس یك برنامهٔ دقیق و زمان‌بندی شده، زمینهٔ انتقال تدریجی کارخانه‌های صنعتی از تهران به یك یا چند منطقهٔ مساعد و مطالعه شده فراهم آید. به راستی هم این بهترین طریقه‌ای است که تاکنون ارائه شده. اگر مجموعهٔ ابعاد این طرح به دقت تحت بررسی قرار گیرد، فواید بی‌شماری که از اجرای آن نصیب جامعهٔ ایرانی خواهد شد، آن چنان است، که حقاً باید در عداد اهداف استراتژیك در رأس برنامهٔ دولتها گنجانده شود.

واقعیت‌های دردناك در آلودگی محیط زیست و هوای شهر تهران، فزون بر علل موقعیت‌های جغرافیایی و ویژگی‌های اقلیمی، ثمرهٔ فعالیت صنعتی ـ آن هم در شاخه‌های مونتاژ ـ و تراکم جمعیت همراه با سایر جاذبه‌های کاذبی است، که در

تهران وجود داشته است. تأمین سلامت مردم و توجه اندیشمندانه به فردای تهران ایجاب می نماید، که این توصیه ملحوظ نظران مسئولان مملکتی قرار گیرد.

افزون بر راه حلّ ارائه شده، برای رهایی از عواقب سوء آلودگی هوای تهران دو پیشنهاد بنیادی دیگر نیز به نظر می‌رسد، که اجرای هر یك از آنها، اعتبارات گزافی را می‌طلبد.

اگر در نظر داشته باشیم که تهران با ادامهٔ حیات خود در وضعیت کنونی، مشکلات بزرگی را در فراراه دولتها به وجود خواهد آورد، که نه فقط موجب جذب بی مورد اعتبارات کلان دولتی و درآمدهای عمومی، بلکه سبب پیدایش موانع عمده‌ای در مسیر پیشرفت‌های آینده و نظام کشورداری نیز خواهد شد. بدین جهت مصلحت عمومی جامعه و منافع اساسی و حیاتی جامعه اقتضا می‌کند، که از سوی مسئولان درجهٔ اول مملکتی برنامه‌های دقیقی برای خروج از بن‌بستی که در آینده فراراه دولتها خواهد بود، تنظیم و به اجرا گذارده شود، و در این مورد از نظرات و پیشنهادات کارشناسان سازمان ملل متحد و متخصصان شهرسازی سایر کشورها نیز می‌توان یاری گرفت.

موضوع از چنان اهمیت حیاتی برخوردار است، که به سادگی نمی‌توان از کنار آن گذشت، و مشکل را به حال خود رها کرد. به چنین جهات و دلایلی است که پیشنهاد اساسی خود رانیز ارائه می‌دهیم، هر چند می‌دانیم که اجرای آنها مستلزم صرف اعتبارات کلانی است، و در شرایط کنونی از حدّ امکانات دولت خارج می‌باشد، ولی سرانجام ناگزیر به اجرای آن خواهند بود.

نخست اینکه: اگر انتقال مراکز صنعتی از تهران ـ پیشنهاد اصلی ـ با محضورات عمده و موانع پیش‌بینی نشده‌ای همراه باشد، باید برای خارج کردن تهران از مرکزیت اداری و انتقال «پایتخت اداری» از تهران به شهر دیگر، و احداث شهری تازه برای «مرکزیت اداری کشور» برنامه‌ای با اولویت ویژه و زمان‌بندی شده تنظیم و به مرحلهٔ اجرا درآید.

دوم اینکه: چنانچه دو پیشنهاد ارائه شده به دلایلی غیر عملی به نظر آید، با استفاده از نظرات کارشناسان صاحب صلاحیت جهانی، باید پروژهٔ ایجاد کانال‌های هوایی، مورد توجه مسئولان مملکتی قرار گیرد. بدین معنی که قلل تعدادی از ارتفاعات شمال و شمال‌غربی تهران، تا حدّ پنجاه متر یا بیشتر ـ بنا به نظرات کارشناسان جهانی ـ برداشته شود، تا کانال‌های هوایی برای پیدایی سیستم طبیعی

جریان‌های هوا به وجود آید. پیدایش میدان‌های هوایی سبب خواهد شد که هوای سرد و مه‌آلود بخشی از مازندران وارد فضای منطقهٔ خشك و استپی تهران گردد، که خود بر اثر تصادم با هوای گرم به جابه‌جایی هوای معلق «اسموگ» تهران کمك خواهد کرد و سبب از بین رفتن «اینورژن» هوا در فضای تهران خواهد شد، و فشارهای حاصله خروج هوای آلوده و متراکم را از گلوگاه‌های جنوب تهران تسهیل خواهد کرد.[1]

---

۱. روزی پیشنهاد اخیر خود را با دوستی صاحب نظر در میان گذاشتم. وی اظهار داشت که در رژیم پیشین نیز از کارشناسان ژاپنی برای چاره‌جویی آلودگی هوای تهران دعوت به عمل آمده بود، و این کارشناسان نیز نظر مشابه قلمزن را ارائه داده بودند، که گویا به دلیل هزینهٔ گزاف از ادامهٔ مطالعاتی کارشناسان ژاپنی صرفنظر گردید. ما از چند و چون وجود چنین پروژه‌ای بی‌خبریم.

فصل سوّم

مهاجرت و محلات تازهٔ تهران و ترافیک

۱. پدیدهٔ مهاجرت به تهران و پی‌آمدهای آن
۲. پیدایش محلات تازه در رابطه با مهاجرت
۳. مسئلهٔ ترافیک در تهران

۱. پدیدهٔ مهاجرت به تهران و پی‌آمدهای آن

مهاجرت ـ به مفهوم جا به جایی جمعیت از روستا به شهر ـ پدیدهٔ دیرپایی است، که نقطهٔ آغازین آن به تکوین هسته‌های اولیهٔ شهرنشینی و پیدایی شهرها می‌رسد.[1] لیکن امواج بی‌وقفهٔ مهاجرت از شهرها و روستاها به سوی تهران، که موجب رشد غیر عادی جمعیت و گسترش ناموزون شهر گردید یك پدیدهٔ ناسالمی است که عمدتاً از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به بعد پدیدار گشته، و ریشه در استراتژی سلطه‌گرای بیگانگان داشته است.

باید به این نکتهٔ حساس توجه کرد، که افزایش جمعیت در شهرها از راه مهاجرت های انبوه، بدون زیر ساخت لازم و برنامه‌ریزی شده، و پیش از تأمین خدمات مورد نیاز، نه تنها ساخت اشتغالی بلکه ساختار مدنیت شهری و نظام حقوقی را به‌هم می‌زند و آن را به‌صورت ناهمگون در می‌آورد و در صورت ادامهٔ روند مهاجرت بی‌وقفه و فزونی آن، شکاف حاصله در بافت شهری و بار فرهنگی مهاجران روستایی چهرهٔ شهر را دگرگون می‌کند، و آن را با ساخت‌های مورد نظر خود همرنگ و هماهنگ می‌نماید،چیزی که دقیقاً پدیدهٔ مهاجرت در تهران به‌وجود آورد (در این باره بعداً سخن خواهیم گفت).

معمولاً رشد جمعیت در شهرها به دو صورت افقی و عمودی صورت می‌گیرد. در حالت رشد افقی ـ تجزیهٔ خانواده‌های ساکن به خانواده‌های بیشتر، از راه ساخت خانواده‌های جدید مشکل چندان مهم و لاینحلی پیش نمی‌آید، و چنین

---

۱. لازم به تذکر است که سخن ما در این مبحث تنها پیرامون مهاجرت داخلی به تهران می‌باشد.

رشدی با کنترل جمعیت خانواده یك امر طبیعی است و هر شهری به سبب هماهنگ بودن ساختار اجتماعی خانواده‌های نوپا، توانایی تحمل رشد افقی را دارد، و اما آنچه مهمّ است کنترل دقیق و برنامه‌ریزی شدهٔ رشد جمعیت به‌صورت عمودی است ـ مهاجرت از روستاها، یا سرمایه‌داران شهرستانی به متروپل «کلان شهر» این مسئله در کشورهای جهان سوم، از مسائل بسیار دست و پاگیر مسئولان به شمار می‌رود، و به‌صورت معضل لاینحلی درآمده است.

* * *

در یکی از آخرین کتابهایی که در زمینهٔ شهرنشینی در ایران در سال ۶۳ انتشار یافته، و بخشی از آن به «پدیدهٔ مهاجرت» اختصاص داده شده، دربارهٔ انگیزه‌های مهاجرت به تهران چنین آمده است:

«برنامه‌های عمرانی دولت برای ایجاد زیر ساخت‌ها و به‌دنبال آن فعالیت بخش خصوصی در زمینهٔ تولید و توزیع در شهرهای بزرگ آغاز گردید.

حاصل فعالیت‌های فوق، تمرکز بیشتر سرمایه و فعالیت‌های اقتصادی در شهرهای بزرگتر و بخصوص متروپل ـ منظور مؤلفان از به کارگیری این واژه «تهران» است، که کلان شهر ایران شمرده می‌شود ـ بود، که به‌موجب تمرکز و دگرگونی ساخت اشتغال، پیدایش و بسط سریع بعضی از حوزه‌های اشتغال گردید (مانند ساختمان‌سازی، صنایع و امور تجاری و مالی، خدمات آموزشی در اثر آموزش رایگان، افزایش جمعیت و آگاهی مردم و خدمات بهداشتی به‌دنبال آگاهی بیشتر مردم و بالا رفتن سطح زندگی)[1]، و در نتیجه موج جدیدی از مهاجرت شهر به شهر، یعنی از شهرهای کوچکتر و متوسط که در توزیع درآمد و سرمایه و اشتغال سهم کمتری داشتند، به شهرهای بزرگتر و بخصوص به متروپل آغاز گردید.[2]

مؤلفان کتاب در جای دیگر در همین رابطه می نویسند:

«بالاخره در کلّ، حاصل مهاجرت پویش نسبتاً سریع شهرنشینی و به عبارت دیگر شتاب سریع شهر نشینی در مدت زمانی کوتاه ـ در دهۀ ۵۵ ـ ۱۳۳۵ ـ در ایران بوده است، که موجب رشد فیزیکی شهرهای بزرگ و بخصوص متروپل

---

۱. مطلب بین دوکمان از خود مؤلفان کتاب است.

۲. کتاب شهرنشینی در ایران، صفحهٔ ۱۰۷. بخش عمدهٔ این کتاب به بررسی شهرنشینی در کاشان اختصاص دارد، ما در بخش دوم کتاب حاضر به مناسبت موضوع، در ردّ بعضی از نظرات مؤلفان توضیحات لازم را داده‌ایم.

گردیده است.»[۱]

تحلیل هایی که در متن کتاب یاد شده از سوی مؤلفان آن ارائه شده، خیلی سعی گردیده که وجوه شهرنشینی در ایران به عنوان «بازتاب مرحلهٔ گذار جامعهٔ ایران به سرمایه‌داری» معرفی شود، و شکل کار نیز به اصطلاح جنبه‌های «آکادمیك» پیدا کند.[۲]

حتی اگر بخواهیم با نگرش ساده و از یك بعد فرعی به مسئلهٔ «مهاجرت تهران» بنگریم، بازهم ارزیابی‌های حاصله آن نخواهد بود، که در این کتاب مطرح گردیده است. چون موضوع بسیار ریشه‌دارتر از آن است که به چنین «پیرایه‌ها و آرایه‌ها» آراسته گردد، وانگهی بهره‌گیری از معیارهایی که بر مبانی تئوریك فلسفی ـ اقتصادی غرب استوار است، نمی‌تواند گویای واقعیت‌های دردناکی باشد، که در پویش شهرنشینی بر میهن و مردم ما گذشته است.

در زمینهٔ انگیزه‌های سیاسی ـ اقتصادی مهاجرت به شهرها به ویژه تهران، سطوری چند از کتاب دولتمردان و دولتهای ایران ـ در فاصلهٔ دو انقلاب به عنوان شاهد می‌آوریم، تا خوانند از مقایسهٔ دو مطلب (از دو کتاب) ریشه‌های واقعی مهاجرت را در چارچوب تاریخ سیاسی دوران معاصر ایران دریابد.

در کتاب یاد شده ـ فصل هشتم ـ بخش مربوط به «محور محاسبات آمریکا در ایران» چنین می‌خوانیم:

«طراحان استراتژی تازهٔ آمریکا می‌خواستند در قلب خاورمیانه، در ساختار جامعهٔ ایران آن چنان تغییراتی پدید آید، که هم شرایط لازم برای اجرای برنامه‌های آتی و سرمایه‌گذاری‌های مؤسسات مالی و صنعتی آن کشور فراهم گردد، و هم گشایش زندگی بخشی از شهرنشینان به مرحله‌ای ارتقاء یابد، که قابلیت جذب کالاهای سری المصرف و استهلاکی ـ اعم از تولیدات داخلی یا کالاهای وارداتی ـ را در سطح گسترده‌تری پیدا کند، تحقق این آماجها ممکن نبود مگر اینکه زیر بنایی کشاورزی سنتی ایران به سیستم مورد نظر آمریکاییان تغییر یابد، و در نظام مدنیت شهرنشنی بنیادهای اجتماعی تازه و

---

۱. مأخذ یاد شده، صفحهٔ ۱۱۴.

۲. ما در اینجا نه قصد نقد کتاب، و نه نفی کلی نظرات نویسندگان آن را داریم. زیرا موضوع از مطلب مورد نظر ما به دور است. آنچه گفته شد یك نظر اجمالی است و دلیل آن نیز این است، که در پانوشت‌ها مطالعهٔ آثار «پل سینجر» و «جانسون» مکرراً توصیه شده است. ما برخی از نظرات مؤلفان را در توجیه «مدرنیزاسیون» توسط رضاشاه نادرست می‌دانیم، و علل آن را نیز در بخش دوم کتاب آورده‌ایم.

به‌ظاهر مردمی نظیر شوراهای داوری و خانه‌های انصاف و انجمن‌های استان، شهرستان و روستا که بعدها پدید آمد ـ توأم با ایجاد مراکز و نهادهای تفریحی و سرگرمی ـ چون کاخهای جوانان در شهرها و خانه‌های فرهنگ در روستاها ـ به وجود آید، و هدف عمدهٔ اجتماعی و سیاسی از اجرای چنین برنامه‌ها این بود، که خط سیر تفکر منطقی جوانان از نگرش‌های معنوی وانسانی و مبارزات اجتماعی به موضع انفعالی و مسیر دلخواه آنها ـ با جاذبهٔ التذاذ جسمانی ـ کشیده شود، و انجام چنین برنامه‌های استراتژیك نیز جز با اجرای یك سلسله رفرم‌های اغواگرانه با طرح عناوینی فریبنده و بی‌محتوا نظیر «تحدید مالکیت» و «دعوی توزیع عادلانهٔ ثروت عمومی» و «مشارکت عامّهٔ مردم در سرمایه‌گذاری‌ها» منتها زیر پوشش «ناسیونالیسم مثبت» و «سیاست مستقل ملّی» با هدف جلب حمایت بخش معیّنی از توده‌های شهری و روستایی تحقق ناپذیر می‌نمود.

اصلاحات ارضی مورد نظر که با هیاهوی تبلیغاتی گمراه کننده‌ای همراه بود، و رقبای جناح دیگر هیأت حاکمه آن را تعمدانه «تقسیم اراضی» وانمود می‌کردند، یك رفرم نیم‌بند در سطح روستاها بود، که در غایت امر تنها واگذاری اراضی آبی و دیمی روستاها به صاحبان نسق پیش‌بینی شده بود. اجرای چنین رفرمی سبب می‌شد، که خوش‌نشینان روستاها ـ که حدود یك سوم جمعیت روستانشین را تشکیل می‌داد ـ به‌عنوان نیروی غیر لازم و مازاد اعضای جامعهٔ روستایی ناگزیر به ترك روستاها و مهاجرت به شهرها شوند. گرچه این کوچهای اجباری موجب افزایش نرخ رشد بیکاری در شهرها می‌شد، ولی نیروی کار ارزان قیمت، و سهل‌الوصول در دسترس کارفرمایان و کارخانه‌های مونتاژ صنعتی ـ طرح احداث چنین کارخانه‌هایی نیز با مشارکت سرمایه‌گذاران خارجی برای سال‌های بعد ریخته شده بود،[1] و برخی نیز مانند کارخانه مونتاژ جیپ توسط جعفراخوان با مشارکت نسبی آمریکاییان در همان سال آغاز به کار کرده بود ـ قرار می‌گرفت.[2]

---

۱. مطلب نقل شده از بخشی اقتباس گردیده، که بحث اصلی آن پیرامون دولت دکترعلی امینی و سیاست آمریکا است بدین جهت بعضی افعال حالت زمان «آینده» دارد.

۲. طرح احداث کارخانجات مونتاژ صنعتی که از سوی امپریالیستها در کشورهای جهان سوم ـ با عنوان فریبکارانهٔ صنعتی کردن کشور ـ پیاده می‌شود. مؤلفان کتاب شهرنشینی در ایران از آن به‌عنوان «مدرنیزاسیون» نام برده‌اند. به‌هرصورت کارخانجات مونتاژ علاوه بر ایجاد وابستگی شدید، رشد ناسالم اقتصادی، تورم و گرانی،شهرها را عملاً به دو بخش مدرن و آلونك‌نشین تقسیم و روستاها را به ویرانه تبدیل می‌کنند. لیکن مهمترین آسیب صنعت مونتاژ در کشورهای جهان سوم این است که عملاً نیروی ابداع و ابتکار متخصصان بومی این کشورها را به‌تدریج به زوال می‌کشاند، و یك جمود فکری ـ در بعد علمی ـ

از سوی دیگر، فروش سهام کارخانجات دولتی به‌عنوان پشتوانهٔ اصلاحات ارضی، و پرداخت ارزش تقویمی روستاها به مالکان ـ ولو با محاسبهٔ ضرایب مالیاتهای پرداختی که دولت در نظر گرفته بود ـ موجب جذب سرمایه‌های شناور و پراکنده در مشاغل و کارهای خدماتی، و رشد نرخ اشتغال اقشار میان حال ـ در رشته‌هایی نظیر ساختمان‌سازی و غیره ـ و عامل نوزایی لایه‌های نوکیسه از طبقهٔ بینابین جامعه با درآمدهای بالا متوسط ـ به ویژه از راه بورس‌بازی زمین می‌گردید، که مآلاً گسترش بازار «عرضه و تقاضای کالاهای مصرفی» و «خروج موقت ایران از بحران مزمن اجتماعی» و «وابستگی شدید ایران به آمریکا» و مهمتر از همه «تسلط آمریکا بر شریانهای اقتصادی و مراکز سیاسی و نظامی ایران»، از نتایج بعدی این استراتژی و در متن برنامه‌ها ونقشه‌های از پیش تعیین شده قرار داشت.»[1]

اکنون که از ریشه‌های ناپیدای سیاست سلطه‌جویانه استعمارگران در رابطه با انگیزه‌های سیاسی مهاجرت و رشد نامعقول و ناموزون تهران آگاهی نسبی به‌دست آوردیم، باید ببینیم که چه عواملی سبب شد که تهران در میان شهرهای ایران به قطب «جاذب» درآمد، و مهاجرین روستاها و شهرهای کوچك و متوسط از هر سو، روی به تهران آوردند.

گسترش عمودی جمعیّت تهران معلول عوامل بسیاری بوده، که در میان آنها از وجوه مشخص زیر می‌توان نام برد:

۱. رواج یافتن فعالیت‌های پرسود خدماتی که بیشتر در زمینه‌های تجاری نقش واسطه را ایفا می‌کرد.

۲. پیدایش صنایع مونتاژ، رشد و گسترش آن در پیراگرد تهران.

۳. جذب و اشتغال بیکاران در کارخانه و کارگاهها.

۴. وجود مشاغل کاذب و امکانات کسبی برای دارندگان سرمایه‌های کوچك شهرستانی و خرده‌پا.

پدید می‌آورد. فقدان زمینه‌های توسعهٔ فکری (فرهنگی ـ علمی) در نزد صاحبان مهارت و متخصصان تکنولوژی جهان سوم، عامل تدریجی میرایی خلاقیت، نوزایی، ابداع و ابتکار می‌شود، و عواقب شوم آن نیز از پیش روشن است (این زیرنویس نیز عیناً از پانوشت همان کتاب که مطالب نقل می‌شود، اقتباس شده است).

۱. همان مأخذ پیشین.

۵. رکود فعالیت‌های کشاورزی در اثر اصلاحات ارضی ـ انگیزهٔ چنین رفرم ارضی را در صفحات پیشین توضیح داده‌ایم ـ و طرح انقلاب «امریکایی» معروف به «سفید».

۶. فقر عمومی در روستاها و وجود بیکاری مزمن و پنهان در میان روستاییان.

۷. تمرکز فعالیت‌ها و مراکز فرهنگی (علمی، ادبی، هنری، و غیره) در تهران.

۸. تراکم بیش از حدّ امکانات درمانی، بخصوص تجمع پزشکان متخصص و مراکز پیراپزشکی و تخصصی در تهران.

۹. اختلاف بسیار زیاد سطح زندگی بین مناطق شهری تهران و مناطق روستایی و عشایری دور افتاده و محروم کشور.

۱۰. وجود تسهیلات و امکانات زیربنایی از قبیل آب آشامیدنی سالم، برق، مخابرات، و غیره.

۱۱. تمرکز سازمان‌های اداری و دستگاههای اجرایی در تهران، و ناهماهنگی کامل آنها با شهرستانها و مناطق دوردست.

۱۲. وجود جاذبه‌های ظاهرفریب زندگی برای کوچندگان مرفّه و پولدار.

۱۳. جاذبه‌های شهری همانند فروشگاه‌های زنجیره‌ای، مراکز تفریحی جدید، باشگاهها و ورزشگاههای گوناگون و نظایر اینها.

موارد بالا بخشی از وجوه مشخص و عمدهٔ انگیزه‌های مهاجرت به «کلان شهر» ایران بوده است، که هر یك از این انگیزه‌ها خود مستلزم بحث بیشتر و پژوهش‌های ژرفتر می‌باشد. امّا نکته‌ای که باید پیرامون آن به بررسی بیشتر پرداخت این است، که روند این مهاجرت بی‌وقفه، چه عواقبی در شئونات شهری پدید آورده بود، و اثرات آن چه بود؟

نخست به دگرگونی که در بافت شهری به وجود آمد، اشاره می‌کنیم.

هجوم مهاجران روستایی، که حامل بارهای فرهنگی ویژه و سنت‌های محلی خود بودند، از یك سو از درون بافت شهری را دگرگون نمود، و در مناطقی از شهر به صورت فرهنگ غالب مدنی درآمد، و از سوی دیگر در بخش دیگری از شهر (معروف به بالانشینان شمال شهری) نیز «کاست شهری ویژه» با محلّات و کوی‌های اختصاصی پدیدار گردید، و فرهنگ ناب غربی در عرصهٔ زندگی و محیط زیستی

آنان تبلور چشم‌گیری یافت، که به غلط آن را «مدرنیزاسیون شهری» نام نهادند.[۱] در بینابین این دو گروه متضادّ، که هر یك چهرهٔ خاصی به شهر بخشیده بودند، اقشار متوسط شهری نیز در گسترهٔ وسیعی از شهر، با خصلت‌های مختصّ خورده بورژوایی و ویژگی‌های اخلاقی خویش و معیارهای دیرپای خانوادگی، به‌عنوان سومین گروه بزرگ در بافت اجتماعی تهران سررشتهٔ مشاغل خدماتی را به‌دست گرفته بودند، سرمایه‌داران خرده پای شهرستانها نیز که به تهران مهاجرت می‌کردند در درون این قشر عظیم جا می‌گرفتند، و شامل بازاریان درجه دوّم، مغازه‌داران خیابانها و کوچه‌ها، پیشه‌وران، دارندگان کارگاه‌های کوچك و صاحبان حرفه می‌شدند.[۲]

کارمندان دولت شاغل در سطوح زیرین اهرام سازمان‌های دولتی با ویژگی‌های اجتماعی و نگرش‌های خاص خود چهارمین گروه عمدهٔ ساکنان تهران بودند، که رقم چشم‌گیری از مهاجرین شهرستانی در میان آنها بودند (و هستند).

کارگران ثابت نیز پنجمین بخش عظیم از اجتماع چند میلیونی تهران را تشکیل می‌دادند و سهمِ عمدهٔ این گروه نیز به مهاجران روستایی و شهرهای کوچك تعلق داشت.

بررسی آمار دفتر برنامه‌ریزی امور اجتماعی و نیروی انسانی، پیش‌بینی مقدماتی جمعیت ایران وابسته به سازمان برنامه و بودجه سال ۱۳۶۱ نشان می‌دهد، که تهران ۱۶/۷ درصد جمعیت ایران را به خود اختصاص داده است.

در حالی که در سال ۱۳۵۵ جمعیت تهران نزدیك ۴/۵۳۰/۰۰۰ میلیون نفر

---

۱. هنوز هم این اصطلاح از سوی بعضی از نویسندگان در بررسی شهرها به‌همین مفهوم به کار برده می‌شود، کتاب شهرنشینی در ایران، چاپ آگاه رابنگرید. آنچه که «مدرنیزاسیون» خوانده می‌شود، یك «شبه مدرنیزاسیون» بود، که از اوایل مشروطیت در ایران رایج گردید. (بخش دوم کتاب حاضر را بنگرید).

۲. هم چنانکه در مبحث «کاست حرفه‌ای» یادآور شدیم. کوچندگان شهرك‌ها، روستاها و شهرها در قلمرو مشاغل معینی به فعالیت می‌پردازند، که ما چند مورد آن را در مبحث یاد شده معرفی کردیم. در این زمینه تحقیقات اجتماعی دقیقی صورت نگرفته، و بازتاب‌های اخلاقی و فرهنگی این «کاست‌های شغلی»، و انگیزهٔ روی‌آوری گروههای معیّن به مشاغل معیّن و پیدایی «کاست‌های حرفه و شغلی» شناسایی نشده است. جا دارد محققان جوان، در این باره به تحقیق عمیق‌تری بپردازند و نکات ممیّزه و حلقه‌های اتصالی آن را بر محور شغل و حرفهٔ معین شناسایی کنند. به‌طور مثال بسیاری از اهالی دریان‌نو چرا به خواربارفروشی و حرفهٔ لوکس فروشی (کریستال ـ لوستر)، و اهالی قریهٔ «کورعباس» اردبیل ـ این ده را با تلفظ عامیانهٔ کوراباز می‌نامند ـ به دستفروشی در خیابان استانبول و بعضاً به لوازم ساختمانی ـ صنعتی، و اهالی لواسان به شیشه‌بری، روی آورده‌اند؟ و بسیاری دیگر...

بوده که معادل ۱۳/۴ درصد جمعیت کل کشور را شامل می‌شد.

در آمارگیری سال ۱۳۵۹ شهر تهران رشد متوسط سالانهٔ جمعیت شهری حدود ۵/۳ درصد بوده، که نسبت به سال ۱۳۵۵ افزایش داشته است.

بافت اجتماعی تهران با چنین تاروپود ناهمگون، موجب تغییر الگوی باروری جمعیت شهری گردید، و این دگرگونی که دامنهٔ نابرابری‌ها را تا سر حدّ یك تضاد عمیق اجتماعی بالا برد، از الگوی باروری زنان روستایی کوچ کرده به تهران سرچشمه می‌گرفت.

چون امکانات شهری پاسخگوی نیازهای روزافزون عمومی نبود، داشتن «سرپناه» در تهران به صورت مسئلهٔ غامض روز درآمد. مهاجرین تهی دست از لاعلاجی به زاغه‌ها، آلونك‌ها و خانه‌های حصیری، کاغذی و حلبی ـ که فاقد همهٔ امکانات زندگی بود ـ روی آوردند. در گوشه و کنار حتی در قلب تهران محلّات فقیرنشین چون زخمی چرکین پیکرهٔ پایتخت را فرا گرفت.

بازتاب‌های این ناهمگونی‌ها با رشد غیر طبیعی جمعیت، نه تنها یك رشته مسائل بنیادین نظیر «شبکهٔ حمل و نقل شهری» و «توزیع کالاهای اساسی» و «تأمین مسکن» را به‌صورت نیاز فوری و مبرم روز در پیش روی مسئولان شهری قرار داد ـ که خود مبحث جداگانه‌ای است ـ بلکه موجب پیدایش ارزش‌های متفاوت در رفتار، کردارو منش‌های اخلاقی و انسانی در روابط عمومی و مناسبات بین شهری گردید، و در این میان رفتار و کردار نوکیسه‌گان (چون بورس‌بازان زمین، بسازوبفروشها، رباخواران و نظایر آن) به مال و منال رسیده، ناخوشایند ترین و نامناسب ترین پدیده‌ای است، که از درون بافت اجتماعی ناهمگون تهران‌زاده شده است. این قشر متنعم بی‌آنکه شناخت علمی از نحوهٔ استفاده از کالای اقتصادی «پول» را داشته باشند، یا با فرهنگ همزاد آن آشنا باشند، به اتکای قدرت کلان مالی به راحتی حقوق اجتماعی و قوانین و مقررات عمومی را زیر پا می‌نهادند، و خیابان‌های تهران و مراکز تفریح و خوشگذرانی جولانگاه نازپروردگان این قشر به اصطلاح تازه به‌دوران رسیده شده بود.

آنچه که از عواقب و اثرات «پدیدهٔ مهاجرت در تهران» در صفحات پیشین ترسیم گردید یك تصویر کمرنگ و نگرش گذرا از مکانیزم قشربندی و بافت ناهمگون اجتماعی تهران بود، در حالی که اثرات سوء مهاجرت چنان دامنه‌ای پیدا

کرده، که امروزه با ابعاد چندگانه خود اصلی ترین مشکل شهرنشینی در تهران را پدید آورده است، و هیچ یك از مشکلات کنونی و آینده تهران بدون ارتباط ارگانیك با پدیدهٔ مهاجرت، قابل شناسایی و بررسی نخواهد بود.

برای آشنایی با ابعاد دیگر پدیدهٔ مهاجرت، سخن خود را در این زمینه ادامه می‌دهیم.

در وهلهٔ اول باید به این مطلب توجه کنیم، که مهاجرت روستاییان به دوگونه «فصلی» و «دائمی» صورت پذیرفته است.

در مهاجرت فصلی روستاییان و افراد ایلات و عشایر از نقاط دور و نزدیك، بعد از پایان فصل کار در محل برای گذراندن دورهٔ بیکاری زمستانی و کسب درآمدهای اتفاقی راهی تهران می‌شوند، و بیشترین اینان چون عاری از حرفه و تخصص هستند، در مشاغل واسطه‌ای خدماتی نظیر دستفروشی، طوافی یا پادویی و شاگردی در کارگاه‌ها وفروشگاه‌های کوچك مصرفی یا کارهای ساختمانی مشغول می‌گردند و معمولاً پیش از آغاز سال نو، با سر و سوغات و پول‌های ذخیره‌ای خود عازم روستاها و مناطق مسکونی خود می‌شوند.

مهاجرت دائم: اغلب روستازادگان و فرزندان ایلات و عشایر بعد از چندبار مسافرت یا مهاجرت فصلی با راه‌ها کسب درآمد در تهران آشنایی پیدا می‌کنند، سپس برای تأمین حداقل سطح زندگی به طور دائمی رهسپار تهران می‌شوند، و پدیدهٔ مهاجرت موضوع مورد بحث ما مربوط به همین مهاجرت دائم می‌باشد.

این مهاجرت دائمی به سبب تهی دستی افراد مهاجر در مکانیزم قشربندی چهرهٔ چندگانه‌ای به تهران داده، و سبب شکاف بزرگ در بافت اجتماعی شهر شده، و به پیدایی نابرابری‌های فراگیر در همهٔ وجوه شهرنشینی منجر گردیده، و تضادّ اصلی را پدید آورده است. در رأس این تضادها قطب محلات فقیرنشین در گوشه و کنار جنوب تهران قرار دارد، که از امکانات شهری محروم مانده، و زندگی در آنجاها همانند روستاها می‌باشد.

این تضادها در بطن خود مسائلی را به وجود آورده، که سبب بروز تنگناها، محدودیتها و فشارها برای مسئولان شهری شده، تعادل و هماهنگی مدنیّت شهری را در تهران بزرگ به‌هم زده است. مهمترین آنها عبارتند از:

۱. نابرابری فراگیر در بافت شهر (به پی‌آمدهای رفتاری آن در صفحات پیشین اشاره کردیم)؛

۲. به‌هم خوردن تناسب مزد با درآمد افراد با هزینهٔ زندگی؛
۳. محرومیت از امکانات شهری بخصوص استفاده از مراکز درمانی بخش خصوصی، و در بعضی از مراکز درمانی دولتی؛
۴. بهم خوردن نسبت‌های مشاغل مورد نیاز؛
۵. پیدایی مشکلات در یافتن کار، واشتغال؛
۶. تراکم بیش از حدّ واحدهای مسکونی در مناطق جنوبی؛
۷. ایجاد مشکلات در ارائهٔ خدمات شهری (آب، برق و تلفن)؛
۸. پیدایش اختلال و مشکلات در شبکه‌های حمل و نقل عمومی شهری؛
۹. محدودیت‌ها و نارسایی‌ها در ایجاد فضاهای تنفسی (پارک‌های عمومی)؛
۱۰. آلودگی بیش از حدّ محیط زیست؛
۱۱. افزایش محلات آلوده به فقر (خانه‌های آلونکی)؛
۱۲. بروز تنگناها در ایجاد مراکز آموزشی (دبستان ـ دبیرستان)؛
۱۳. نارسایی و کمبود مراکز ورزشی (میادین تمرین فوتبال ـ والیبال و غیره)؛
۱۴. توسعهٔ شهرکهای خودرو، بدون ضوابط و اصول مدوّن شهری؛
۱۵. شکل‌گیری انواع نقض حقوق اجتماعی و مقررات شهری (نظیر اشتغال دارندگان اتومبیل سواری شخصی به مسافرکشی و غیره)؛
۱۶. بروز بحران‌های روحی ناشی از تنگناهای زندگی، و روی‌آوری به اعتیاد، و مآلاً توسعهٔ شبکهٔ قاچاق موادّ مخدر و شیوع جرایم اجتماعی؛
۱۷. گسترش مشاغل کاذب.

* * *

مهمترین شاخص تضاد موجود که حائز اهمیت خاصی است پیدایی تنگناها و نارسایی‌ها در امر آموزش می‌باشد، که آیندهٔ نسل جوان به امکانات برتر برخورداری از این حق طبیعی بستگی مستقیم دارد.

به نمونه‌ای از آماری اشاره می‌کنیم، که بیانگر وجود تنگناها و نارسایی‌ها در زمینهٔ مورد بحث می‌باشد.

به‌موجب آمارگیری که از مناطق مختلف تهران در سال ۱۳۵۹ توسط مرکز آمار ایران، به‌عمل آمده نشان می‌دهد، که موارد تبعیض تا چه حدّ غیر قابل ترمیم بالا رفته است.

* منطقهٔ ۱۷ تهران: دارای ۵ دبیرستان دخترانه و پسرانه، و یك بیمارستان

بوده است.

منطقهٔ ۷ تهران (در همان سال): از ۳۴ دبیرستان دخترانه و پسرانه، و ۱۲ بیمارستان بهره‌مند بوده است.

* منطقهٔ ۱۸ تهران (در همان سال) دارای ۲ آزمایشگاه و مرکز رادیولوژی و ۱۶ مطب پزشك عمومی و تخصصی.

منطقهٔ ۶ تهران (در همان سال): ۶۶ آزمایشگاه و مرکز رادیولوژی، و ۹۸۲ مطب پزشك عمومی و تخصصی داشته است.

* منطقهٔ ۱۴ تهران (در همان سال) تراکم جمعیت ۴۰۰۰۰۰ نفر

منطقهٔ ۵ تهران (در همان سال) تراکم جمعیت ۶۷۰۰۰ نفر.

در این آمار مقایسه‌ای که ارائه شد، تراکم جمعیت در دو منطقهٔ تهران (در یکسال) نشانهٔ تضاد آشکار بافت شهری و نابرابری فراگیر در محلات فقیرنشین و مرفّه بوده، که به روشنی چهرهٔ تهران را به دو قطب متمایز جنوب و شمال شهر تقسیم کرده، و در ساخت محیط شهری پی‌آمدهای بسیاری را به دنبال داشته است.

* * *

در کنار تنگناهای مربوط به امر آموزش، خود نظام آموزشی نیز در ایجاد زمینه‌های رشد مشاغل کاذب نیز، نقشی در خور بررسی دارد.

تکیهٔ نظام آموزشی بر محفوظات ذهنی، بی‌آنکه عملاً کاربردی داشته باشد، موجب می‌شود، دانش‌آموزان و حتی دانش‌آموختگانی که بعد از مدتی تحصیل روانهٔ بازار کار می‌شوند، فاقد کوچکترین مهارت‌های فنی باشند، حتی بسیاری توانِ نوشتن یك نامه بدون غلط املایی و انشایی را پیدا نکنند. ایجاد زندگی مستقل و نیاز به کسب درآمد و در مراحل بعدی کسب سودهای بدون زحمت، آنان را به مشاغل کاذب و غیر تولیدی سوق می‌دهد.

آثار ناشی از گسترش مشاغل کاذب، در بسیاری از عرصه‌های زندگی شهری به چشم می‌خورد، گستردگی قلمرو آن به گونه‌ای است، که از خرید کوپن‌ها و فروش سیگارهای ساخت عراق! گرفته تا توزیع موادّ مخدر و قاچاق را در برمی‌گیرد.

یکی از کارشناسان در مقالهٔ تحقیقی خود دربارهٔ شناخت سیمای «مشاغل کاذب» به ویژه رابطهٔ آن با مهاجرت چنین می نویسد:

الف. گسترش مشاغل کاذب، به جای به کارگیری نیروهای فعال و جوان در

فعالیت های تولیدی و صنعتی، آنان را در حرفه هایی مشغول به کار می کند که کمترین تأثیر را در تولید ملّی ندارند، جمعیتی که نیرو و توانش در جهت وابستگی استفاده می شود، تا استقلال.

ب. مشاغل کاذب دارای درآمدهای زیاد و بدون زحمت است، به مهارت و سازماندهی پیچیده‌ای نیاز ندارد و حتی در مواردی با سرمایه‌ای اندك، اداره می شود، از این رهگذر به سبب سودآوری این مشاغل، ارزش های اجتماعی در معرض خطر و استحاله قرار می گیرند و ارزش هایی چون کار و کوشش، حقیر و پست انگاشته خواهند شد.

ج. رشد روز افزون مشاغل کاذب آسیب های اجتماعی را نیز به دنبال دارد. در این قبیل مشاغل به دلیل تحرك، برخوردهای مکرّر و زمینه های اقتصادی و مساعد بودن به لحاظ ارزش های اجتماعی، شرایط گسترش کجروی بسیار فراهم است. حتی چنانکه مشهور است یکی از کانون‌های توزیع موادّ مخدر در ایران، در میان رده‌هایی از این نوع حرفه ها، قرار دارد.

د. مشاغل کاذب، با رشد خود، دور تسلسل به وجود می‌آورد: از یك سو مهاجرین و بخشی از شهرنشینان را به خود جذب می کند و سبب گسترش مهاجرت و بالمآل گسترش شهرنشینی می شود، و از دیگر سو، رشد شهرنشینی، افزایش مشاغل کاذب ـ ولو به طور کلی خدمات ـ را به‌دنبال دارد.

هـ. مشاغل کاذب با ایجاد حلقه های غیرضروری در روند تولید مصرف، و افزایش هزینه‌های تولید و توزیع، اثرات نامطلوبی بر تورّم دارند، از دیگر سو با پایین بودن میزان بهره‌وری، اینگونه حرفه ها از درآمدهای سرشاری برخوردار است. در میان نتایج این عملکرد می توان گفت، که مشاغل کاذب به اقشار پردرآمد و متوسط، سرویس می دهد و حال آنکه تاوان آن را اقشار کم‌درآمد می پردازند.[1]

نویسنده نتیجه‌ای می گیرد: که در تحلیل نهایی علل آن را باید در وابستگی کشورهای جهان سوم به نظام سرمایه‌داری جهانی جستجو کرد.

طبعاً آثار این نوع مشاغل کاذب به موارد یاد شده منحصر نمی شود، بررسی های اجتماعی ـ اقتصادی در این زمینه می تواند اثرات عمیق تری را آشکار کند، امّا همین چند نکته برای پی بردن به این مسئله کافی است که پدیدهٔ مشاغل

---

۱. کیهان، شمارهٔ ۱۲۸۴۲، اول مهر ۱۳۶۵، صفحهٔ ۱۵.

کاذب، پدیده‌ای ساختی ـ نهادی است، که ریشه‌های آن در توسعه نیافتگی کشورهای جهان سوم نهفته است. توسعه نیافتگی این کشورهاست که شهر، و مآلاً مشاغل کاذب و دیگر مشکلات را به دنبال می‌آورد. طبعاً درمان آن نیز برخوردی ریشه‌ای تر را می طلبد. برخوردی که در سطح بیرونی، دگرگونی نوع و کیفیت روابط اقتصادی ـ سیاسی را با مراکز جهانی، در سطح داخلی تغییر بینانی و انقلابی در ساختار اقتصادی ـ اجتماعی جامعه و جهت‌گیری مجدد آن را به نفع اقشار محروم و ستمدیده نشانه می‌گیرد. تنها چنین برخوردی، قادر به حل مشکلات توسعه نیافتگی است، و در پرتو حلّ آن پدیده‌های نامطلوب شهری نیز محو خواهند شد.

۲. پیدایش محلات تازه در رابطه با مهاجرت

همزمان با ورود نیروهای متفقین به ایران در جنگ جهانی دوّم؛ و سقوط دیکتاتوری رضاشاه اوضاع اجتماعی ـ اقتصادی شهرها گسیخته شد؛ و مهاجرت مردم به تهران بخصوص از شهرهای آذربایجان آغاز گردید.

نخستین محلّهٔ مهاجرنشین، از سال ۱۳۲۰ به بعد در اراضی جوادیه ـ جنوب غربی تهران به وجود آمد، و به‌تدریج گسترش پیدا کرد، و به‌طور عمده به‌صورت مسکن اختصاصی آذربایجانی‌های مهاجر درآمد. پا به پای آن توسعهٔ ناموزن و بی‌ضابطهٔ شهری در غرب و جنوب شرقی و شرق تهران و دیگر نواحی نیز شروع شد، و تهران در اندك زمانی چهرهٔ یك متروپل (کلان شهر) را پیدا کرد. از همان زمان مسئلهٔ مسکن به‌عنوان مشکل اساسی برای ساکنان تهران، چهره‌گشایی نمود.

تراکم جمعیت در زمان حکومت دکتر مصدق عرصه را بر شهرنشینان تهی دست چنان تنگ کرد، که ناگهان مردم در شرق تهران دست به تصرف عدوانی اراضی بایر زدند، و شروع به خانه‌سازی در اراضی متصرفی خود شدند، که به‌همین جهت به محلّهٔ «مفت‌آباد» معروف گردید.

در پی این هجوم بی‌سابقه، و خانه‌سازی بی‌ضابطه در اراضی مفت‌آباد، دولت‌آباد دستور داد، که در دو ناحیهٔ نازی‌آباد و نارمك که اراضی آنها خالصه و در تملك دولت بود، طرح شهرسازی با اصول و ضوابط مدنی پیاده شود. خیابان بندی‌ها و تقسیم اراضی و متدشهرسازی در دو منطقهٔ یاد شده به سرعت آغاز گردید، و عملیات خانه‌سازی در آنها شروع شد.

طرح شهرك سازی این دو منطقه می توانست الگویی مناسب برای ایجاد مناطق دیگر باشد. لیکن تنها تهران پارس با اصول «مدرنیزاسیون شهری» توسط هموطنان سرمایه دار زردتشتی احداث گردید، امّا در سال های بعد هر سه منطقهٔ «تهران پارس ـ نارمك و نازی‌آباد» مورد تجاوز بسازبفروش ها و معماران تجربی قرار گرفت. چون هیچ ضابطه‌ای بر شهرداری وقت تهران حاکم نبود، از راه اعمال نفوذ، تطمیع و رشوه خواری اراضی خانه های نازی‌آباد، نارمك و تهران پارس به قطعات کوچکتر تقسیم گردید، و خانه های قوطی کبریتی و معمارساز جانشین محاوط وسیع خانه های قبلی شد.

به پیروی از متد شهرسازی این سه منطقه، از سوی سازمان مسکن و بانك رهنی در چند نقطهٔ تهران نظیر فرح‌آباد، کوی های اختصاصی در اراضی محدودتر ساخته شد، که چاره‌ساز مشکل مسکن تهران نبود.

دولت های بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، که گسترش شهرها ـ به دلائلی که قبلاً ارائه شد ـ در رأس برنامهٔ آنها قرار داشت، در برابر روند گستردهٔ مهاجرت به تهران در پی یافتن راه‌حل هایی برای مشکل مسکن برآمدند، قانون تملك آپارتمان ها به مجلس برده شد، و آپارتمان سازی آغاز گردید. سکونت در آپارتمان ها ضوابط پیچیدهٔ تازه در شهرنشینی و مدنیّت شهری پدید آورد، به تدریج ایجاد مجتمع های بزرگ آپارتمانی در جنوب نازی‌آباد، و بهجت‌آباد و مناطق دیگر آغاز شد. از آن به بعد مجتمع های بزرگ دیگری چون افسریّه، کوی مکانیر، نیاوران، سعادت‌آباد و شهرك غرب و اکباتان درتهران سربرافراشتند، لیکن چنانکه می بینیم، هیچیك از این ها نتوانسته به مشکل مسکن تهران «سر و صورتی» بدهد، و موضوع «سرپناه» همچنان معضل عمدهٔ مهاجران تهران است.

بعد از انقلاب سال ۱۳۵۷ موج مهاجرت به تهران شدت گرفت، و اعلام نظرات حساب نشدهٔ بعضی از مقامات به روند هجوم مردم به تهران سرعت بیشتری بخشید، مشکلات عمومی فزون تر شد و اکنون مسئولان خدمات شهری هر یك به گونه‌ای با آثار و پی‌آمدهای این موج تازه درگیر شده‌اند.

گرچه مجتمع های بزرگ تازه در مناطق مختلف احداث گردیده، و اراضی وسیعی در میان متقاضیان توزیع شده، لیکن مسئلهٔ مسکن همچنان لاینحل مانده است.

در همین جا باید به این نکته اشاره کنیم. چند خانوادهٔ متمول و طراز کهن، که

بخش عمده‌ای از اراضی تهران متعلق به آنها بود، نقش اصلی را در به‌هم زدن اساس ضوابط شهرسازی و بدقوارگی و ناموزونی تهران به عهده داشته‌اند. ترویج بورس بازی زمین، ایجاد بازار سیاه برای افزایش قیمت اراضی، پیدایی مشاغل پرسود بساز و بفروشی، شهرك‌سازی و غیره با اهداف سودجویانه این خانواده‌ها رابطهٔ مستقیم داشته است.

هویّت تعدادی از این خانواده‌ها عبارت بودند از:

۱. خانوادهٔ نظام مافی	اراضی مهرآباد
۲. خانوادهٔ حسن مستوفی (مستوفی‌الممالك)	اراضی ونك
۳. خانوادهٔ عبدالحسین فرمانفرما	اراضی شرق و غرب تهران
۴. خانوادهٔ امینی (خانم فخرالدوله)	دروازه شمیران
۵. خانوادهٔ اسکندری (عباس)	اراضی طرشت
۶. خانوادهٔ هدایت (مهدی‌قلی مخبرالسلطنه)	اراضی دروس و دولت و عشرت‌آباد [1]
۷. خانوادهٔ وثوق (حسن ـ وثوق‌الدوله)	اراضی تهران نو [2]

* * *

در پایان این مبحث، به مسائل عمده‌ای که موج بی‌وقفهٔ مهاجرت در تهران پدید آورده، فهرست‌وار اشاره می‌کنیم:

۱. افزایش مشاغل دوره‌گردی: این مشاغل انواع مختلفی دارد، لیکن نوع ویژه‌ای که بعد از انقلاب ۱۳۵۷ بر آن اضافه شده، فروش سیّار کالا با وانت‌بارها است. فروشندگان با استفاده ازبلندگوهای دستی وقت و بی‌وقت با صدای دلخراش آسایش عمومی را سلب و امان مردم را بریده‌اند.

۲. افزایش دستفروشی، در این شغل کاذب نیز، سیگار فروشی هستهٔ اصلی تشکیل می‌دهد نارسایی در امر توزیع سیگار و ناکافی بودن آن سبب شده که از هر چند ده متر جوانکی با یك پیت حلبی تزئین شده با آرم سیگارها، به فروش سیگار خارجی اشتغال ورزد، و به‌علت بالا بودن قیمت سیگار درآمد قابل توجهی از این

---

۱. مهدی‌قلی هدایت (مخبرالسلطنه) به هنگام نخست‌وزیری خود در زمان رضاشاه اراضی پلاك شمارهٔ ۶۷۹۸ بخش ۲ تهران را با سندسازی و اعمال نفوذ تصاحب کرد.

۲. حسن وثوق اراضی شرق تهران را که جزو محدودهٔ سلیمانیه بود، در اوایل سال ۱۳۲۰ به ثمن بخس خرید، و با سندسازی و استفاده از نفوذ برادرش احمد قوام به هنگام نخست‌وزیری محدودهٔ آن را گسترش داد، و به چندین میلیون متر رساند. تهران نو از داخل همین اراضی پدید آمده است.

راه به جیب بزند. شبکهٔ دقیق قاچاق سیگار توزیع سیگار مورد نیاز این فروشندگان را به‌دست دارد. چنین افرادی را با وضع مقررات تشدیدی و سخت‌گیرانه ـ نظیر برخوردی که مأموران شهرداری دارند ـ نمی‌توان از ادامهٔ کار باز داشت، چون شبکهٔ توزیع سیگار ضررهای آنان را به‌هنگام جمع‌آوری سیگار توسط مأمورین پرداخت می‌کند. به‌همین علت روزبروز بر تعداد آنان بخصوص پشت چراغ قرمزها افزوده می‌شود، تنها از طریق توزیع سالم سیگار وسیلهٔ دخانیات می‌توان جلوی فعالیت مخفی قاچاق سیگار را گرفت.

۳. تشدید بیکاری نیروی انسانی غیر ماهر.

۴. افزایش مهاجرت به سبب رکود فعالیت‌های کشاورزی.

۵. کمبود شدید مسکن، که بخش عمده‌ای از درآمد حقوق بگیران «بدون مسکن» را می‌بلعد.

۶. افزایش موج بیکاری میان صاحبان مهارت و دارندگان تخصص.

۷. تشدید تورّم.

۸. نارسایی در توزیع کالاهای اساسی و مورد نیاز روزانه.

۹. اختلال در شبکهٔ حمل و نقل (به‌این موضوع جداگانه اشاره خواهیم کرد) و دهها مسائل دیگر.

چنین است اثرات سوء «پدیدهٔ مهاجرت» که در این فرصت تا حدودی که اطلاعات ما اجازه می‌داد، به‌شرح آن پرداختیم.

اکنون به مقوله‌ای دیگر از مشکلات اساسی تهران می‌پردازیم، و آن مشکل ترافیك می‌باشد. گرچه جدا از پدیدهٔ مهاجرت نیست لیکن جا دارد که در مبحثی جداگانه به‌شرح اختصاری آن پرداخته شود.

۳. مسئلهٔ ترافیك در تهران

تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ترافیك برای ساکنان تهران واژهٔ نامفهومی بود، نه تنها از ترافیك شهری خبری نبود، حتی جز برخی از «فرنگ رفتگان» با واژهٔ «ترافیك» آشنایی نداشتند. روند گستردهٔ مهاجرت به تهران و ازدحام جمعیت و تراکم بیش از حدّ در محلات جنوبی و پیدایش مشکل «مسکن» معضل پیچیدهٔ رفت و آمد را نیز در تهران پدید آورد.

از سالهای ۱۳۲۰ به بعد، شبکهٔ حمل و نقل عمومی منحصر به هفت خط

اتوبوسرانی بود، و این خطوط همگی به مقصد بازار ختم می‌شد. خطوط پر مسافر بازار ـ راه‌آهن، سپس بازار ـ میدان دروازه قزوین بود و آخرین خط نیز در مسیر بازار ـ دانشگاه رفت و آمد می‌کرد و مسافرین کمتری داشت. اتوبوس‌های این خطوط به مالکین خصوصی تعلق داشت، و کرایهٔ هر مسافر «یك ریال» تعیین شده بود، که توسط پارکابی‌ها ـ شاگردان اتوبوس‌ها ـ در حین حرکت از مسافرین جمع‌آوری می‌شد.

در کنار شبکهٔ اتوبوسرانی محدود تهران، درشکه‌ها نیز در حرکت بودند، و معمولاً از ۲ ریال به‌بالا ـ بسته به مسافت مورد نظر مسافر ـ کرایه دریافت می‌شد.

از سال ۱۳۲۶ به بعد نخستین بار تاکسی‌های کوچك معروف به «ب ـ ب ـ» در تهران به راه افتاد، و گویا متعلق به خانوادهٔ امینی (خانم‌فخرالدوله) بود. ابتکار استفاده از اتومبیل‌ها برای حمل نقل مسافر به‌جای درشکه، و استقبال مردم از آنها ـ کرایه هر نفر از مبدأ تا مقصد ۵ ریال بود ـ موجب کسادی بازار درشکه‌چی‌ها شد. اعتراض‌های دارندگان درشکه و رانندگان و صاحبان مشاغلی که از این ممرّ روزگار می‌گذراندند، تأثیری در جایگزینی اتومبیل نداشت، به‌تدریج درشکه‌ها از وسط شهر به محلات حومه‌ای و کناره‌های تهران منتقل شدند، و کم‌کم نیز به‌حکم جبر زمان، نو جای کهنه را گرفت و درشکه از گردونهٔ زندگی اجتماعی ساکنان تهران خارج شدند، و همراه با آنها نیز روال کسب وکار قشری از مردم به سینهٔ تاریخ سپرده شد ـ بخشی از این مشاغل عبارت بودند از علافی (کاه، جو و یونجه فروشی)، نعلبندی، کاروانسراداری، خاموت‌سازی (وسایلی که توسط آن اسبها به درشکه بسته می‌شدند) چرخ‌سازی و غیره.

با گسترش تهران به خطوط اتوبوسرانی نیز افزوده شد، ولی هنوز اتوبوسها به مالکین خصوصی تعلق داشت. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آثار هجوم بیشتر مردم به اتوبوسهای شهری ظاهر گردید لیکن از تشکیل صف‌ها خبری نبود، با رسیدن هر اتوبوسی به ایستگاه مردم بیکباره برای سوار شدن به سوی آن هجوم می‌بردند، و آنانکه از قدرت جسمانی قوی‌تر برخوردار بودند دیگران را زیر دست و پا می‌گذاشتند، و خود سوار می‌شدند!

از سال ۱۳۳۴ شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه با سرمایهٔ متعلق به دولت و تعدادی اتوبوسهای بنز که از آلمان وارد شده بودند، تشکیل یافت. شرکت‌های خصوصی بر چیده شدند، به‌تدریج بر تعداد اتوبوسها و خطوط

اتوبوسرانی افزوده گشت، لیکن چون بین روند مهاجرت و تعداد اتوبوس‌های مشغول به کار تناسبی وجود نداشت، دامنهٔ معطلی‌ها و اتلاف وقتها برای سوار شدن به اتوبوس‌ها روز به روز فزونی می‌گرفت، مردم به‌تدریج عادت کردند که صفهای انتظار تشکیل دهند، تا حق آنان‌که زودتر آمده‌اند یا ضعیف و ناتوانند ضایع نگردد. هر چه جمعیت تهران بیشتر می‌شد، ازدحام مردم زیادتر و ساعت‌های انتظار در صف‌ها طولانی‌تر می‌گشت، عصبیّت مردم در صف‌های طویل ایستگاه‌ها موجب برخوردها و بگومگوها و انتقاد آشکار از مسئولان امور می‌گردید.

در سال ۱۳۳۷ طرح احداث مترو در تهران به بحث و اظهار نظر در روزنامه‌های وقت کشید، و ضرورت ساختن مترو به دولت پیشنهاد گردید.

باید در نظر داشت آن موقع که طرح احداث مترو به‌عنوان بحث داغ در روزنامه‌ها مطرح گردید جمعیت تهران به دو میلیون نفر نمی‌رسید، و مشکل ترافیك نیز چندان مسئلهٔ «روز» نبود تنها اتلاف وقت مردم در صف‌های انتظار ایستگاهها، مصرف قطعات یدکی اتومبیل‌ها و استهلاك تدریجی آنها، سوخت وسایل نقلیه و آلودگی هوا سرچشمهٔ اصلی مباحث مربوط به احداث مترو را تشکیل می‌داد.

سرانجام نیز طرح ایجاد مترو از مرحلهٔ حرف و پیشنهاد گذشت، و احداث آن به فرانسوی‌ها واگذار گردید، و عملیات اولیهٔ ساختمانی آن نیز از قسمت شمالی (مصلّای بزرگ تهران) آغاز شد، لیکن پیروزی انقلاب و برخی مسائل حادّ روز موجب توقف عملیات پروژهٔ «مترو» شد.

طرح ترافیك ـ ممنوعیت ترددّ اتومبیل در محدودهٔ داخلی شهر ـ از سوی برخی از کارشناسان پیشنهاد و به‌مرحلهٔ اجرا درآمد. گرچه تا حدّی به رفع مشکل ترافیك در محدودهٔ درونی شهر کمك نمود لیکن چارهٔ اساسی به‌حساب نمی‌آید، این بود که بار دیگر حدیث کهنه و از یادرفتهٔ «مترو» بر سر زبانها افتاد، و گویا اقداماتی نیز از سوی دولت در این زمینه ـ تجدید عملیات ساختمانی مترو ـ به‌عمل آمده است.

اکنون که جمعیت تهران طبق آمار رسمی بالغ بر ۸ میلیون نفر شده ـ در آمارهای غیررسمی این رقم به ۱۲ میلیون نفر تخمین زده شده است ـ باز هم مسئلهٔ اتلاف وقت، و آلودگی هوا ناشی از نقص فنی و احتراق ناقص و کهنگی اتوبوس‌ها، هزینهٔ سنگین پرسنل اتوبوسرانی،تعمیرات اتوبوسها و تعویض قطعات یدکی مورد

توجه کارشناسان و مسئولان امور قرار گرفته و بررسی‌هایی انجام شده است. نتایج حاصله بیانگر این است، که تنها ضرر سالانهٔ حاصله از اتلاف وقت نزدیك به ۳۰ میلیارد تومان می‌باشد.[۱]

تنها چارهٔ راه برای رفع مشکلات ترافیك سنگین کنونی و خروج از بن‌بست پی‌آمدهای بعدی آن، احداث مترو تشخیص داده شده، امید است که این آرزو دیرپای مردم تهران به همت دولتمردان هر چه سریعتر جامهٔ عمل بپوشد، که فزون بر حلّ مشکل ترافیك در رفع آلودگی هوای مسموم‌کنندهٔ تهران نیز مؤثر خواهد بود.

* * *

در پایان این بحث، باید اشاره کنیم، سال ۱۳۶۸ صدمین سال مهندسی ترافیك در شهرهای جهان بود، و تعدادی از شهرهای بزرگ دنیا در کشورهای مختلف به همین سبب جشن‌ها و مراسمی را برگزار کردند. جا دارد که اجمالاً دربارهٔ سازمان ترافیك تهران، سخنانی را با خواننده در میان نهیم.

در پی اجرای طرح ترافیك، و محدودیت رفت و آمد اتومبیل در یك محدودهٔ ۲۳ کیلومتر مربّعی در تهران سازمانی در شهرداری تهران به وجود آمد، و مسئولیت امور ترافیك تهران نیز به عهدهٔ این سازمان نهاده شد.

هدف سازمان ترافیك تهران برقراری سیستم آمدوشد، جابه‌جایی ایمن، ارزان، سریع و راحت انسان و کالا از راه تدوین و اجرای سیاست‌ها و مقررات ویژه است.

مهندس امیرعضدی مدیر عامل سازمان ترافیك تهران دربارهٔ وظایف و اهداف این سازمان گفته است:

تدوین هماهنگ اهداف میان‌مدت سیستم حمل و نقل ترافیك در تهران بزرگ، همانند تدوین اصول و اهداف استراتژیك از وظایف قانونی سازمان ترافیك بوده، و نظارت بر برنامه‌ریزی و حسن جریان تحقق اهداف نیز از وظایف قانونی سازمان به شمار می‌آید. از مهمترین هدف میان مدت سیستم تأمین ایمنی و بهبود کیفی و کمی دسترسی‌های عابرین پیاده است، که در تهران بهای لازم به عابر پیاده در شهر داده نشده است. تنها کاری که برای عابر، آن هم به صورت ناقص انجام می‌شود، خط‌کشی محل‌های ویژهٔ عبور پیاده است، در حالی که خط‌کشی عابر پیاده بایستی

---

۱. کیهان، ۲۱ فروردین ۶۵، صفحهٔ ۵.

حتماً با نصب چراغ عابر پیاده همراه باشد.

کاهش تصادف‌ها (منجر به فوت، منجر به جرح و منجر به خسارت) از دیگر هدف‌های مربوط به طرح میان مدت سازمان است.

در شرایط کنونی آمار تصادف‌ها در مقاطع و محل‌های مختلف از طریق اداره راهنمایی و رانندگی دریافت و گردآوری می‌شود، و بر اساس مطالعات علمی روی این تصادف‌ها و مشخصات و ویژگی آنها، به این نکته پی برده می‌شود، که چه نوع طرح مهندسی باید پیاده شود، تا ازمیزان تصادف‌ها کاسته شود.

وی رواج بوروکراسی را یکی از علل ترافیك در محدودهٔ مرکزی شهر می‌داند و معتقد است:

بورکراسی و حرکت دادن نابجا و غیراصولی ارباب رجوع بین ادارات مختلف در نقاط مختلف شهر از مشکلات اساسی ترافیك تهران است. چنانچه سیستم‌های ارتباطی نظیر (تلفن، پست و دستورالعمل‌ها) به کار گرفته شود، یك سوم سفرهای روزانهٔ تهران به محدودهٔ ترافیك حذف خواهد شد.[1]

* * *

سازمان ترافیك تصمیم گرفت از نیمهٔ دوم سال ۱۳۶۸ از تردد وانت‌بارها در محدودهٔ مرکزی شهر جلوگیری کند و تنها برای آن عده که مشاغل آنها ایجاب می‌کند وارد محدوده شوند، مجوّز عبور صادر کند. گو اینکه چنین تصمیمی، اقدام به‌جا و معقولی است، زیرا بسیاری از بازاریان و پولدارها تنها به این خاطر که بتوانند به راحتی وارد محدودهٔ شهر شوند، از موقعیت عبور مجاز وانت‌بارها (پلاك سفید تهران) استفاده کرده، اقدام به خرید وانت‌بار نمودند، وسبب افزایش غیر عادی بهای آنها شدند. منتها باید در نظر داشت که چنین تصمیماتی فقط جلو سوء استفادهٔ عده‌ای را می‌گیرد ولی چاره‌ساز مشکل ترافیك تهران نیست، مگر اینکه هر چه سریعتر، ساختمان مترو ـ در جهات چهارگانه ـ به‌پایان برده شود، تا پاسخگوی نیاز عمومی شهروند تهرانی در امر ترافیك باشد.

از خبرهای مندرج در رسانه‌های گروهی و ارتباط جمعی چنین برمی‌آید، که برای پیشبرد عملیات ساختمانی مترو تصمیمات مقتضی اتخاذ گردیده است.

---

۱. کیهان، شمارهٔ ۱۸۷۷۰، ۱۳ خرداد ۶۸.

فصل چهارم

نارسایی‌ها و تنگناها و خطر سر و صداها

۱. نارسایی شبکه‌های آب، برق، تلفن ناشی از تراکم جمعیت در تهران
۲. مشکلات ناشی از توزیع کالاهای اساسی و پی‌آمدهای آن
۳. خطر سر و صدا (آلودگی صوتی) در تهران

۱. نارسایی شبکه‌های آب و برق و تلفن ناشی از تراکم جمعیت در تهران

یکی از پی‌آمدهای مهم و مسئله‌ساز تراکم بیش از حدّ جمعیت در تهران، پیدایش نارسایی‌ها و تنگناها در شبکه‌های آب و تلفن می‌باشد. بدیهی است در رده‌بندی فوریّت نیازهای عمومی، موضوع تأمین آب تهران در رأس آنها قرار دارد.

شهری به بزرگی تهران با تراکم جمعیت بخصوص در محلات جنوبی آن، برای حفظ بهداشت و تأمین نیازهای روزانهٔ خود، به آب فراوان نیاز دارد. کمبود منابع آبی و عدم تناسب منابع موجود آب با نرخ رشد روزافزون جمعیت، مشکل عمده‌ای را به وجود آورده است.

آب مورد نیاز تهران در حال حاضر از چهار منبع تأمین می‌گردد. جا دارد که دربارهٔ مشخصات هر یك از این منابع به اختصار توضیحی بدهیم.

۱. سدّامیر کبیر: این سدّ به فاصلهٔ ۶۳ کیلومتری تهران و ۲۳ کیلومتری جادهٔ کرج ـ چالوس در تنگهٔ واریان ـ شمال قریهٔ آدران ـ بر روی رودخانهٔ کرج بسته شده، و به نام سدّامیر کبیر نامگذاری گردیده است.

ساختمان این سدّ در سال ۱۳۳۵ شروع گردید، و در سال ۱۳۴۰ بهره‌برداری از آن آغاز شد. بخش اصلی نیازمندی‌های تهران از آب دریاچهٔ پشت سد تأمین می‌گردد.

۲. سدّ لتیـان: چون ذخیرهٔ آب دریاچهٔ سدّامیرکبیر به تنهایی برای تأمین آب مورد نیاز تهران کفایت نمی‌کرد، مسئولان وقت، ناگزیر به جستجوی منابع دیگری برآمدند، ایجاد سدّ بر روی رودخانهٔ جاجرود مورد توجه قرار گرفت.

محلّ این سد در فاصلهٔ ۳۵ کیلومتری شمال‌شرقی تهران به نام لتیان تعیین

گردید و ساختمان آن در سال ۱۳۴۳ آغاز شد، و بعد از سه سال به اتمام رسید و در سال ۱۳۴۶ بهره‌برداری از آن شروع گردید.

این سدّ آب رودخانهٔ جاجرود را در خود ذخیره می‌کند، و علاوه بر تأمین بخشی از آب آشامیدنی شهر تهران، اراضی زراعتی دشت ورامین را نیز مشروب می‌سازد.

۳. سدّلار: این سدّ که به عنوان سومین منبع تأمین‌کنندهٔ آب آشامیدنی تهران در نظر گرفته شده بود، بر روی رودخانهٔ لار ـ که خود شعبه‌ای از رودخانه هزار می‌باشد ـ ساخته شده، و قرار بود که قسمتی از آب آن به سدّلتیان وارد، و به شبکهٔ آبرسانی تهران منتقل گردد، و مازاد آن بخشی از اراضی مازندران شرقی را مشروب نماید.

متأسفانه در احداث این سدّ مطالعات دقیق زمین‌شناسی و جغرافیایی به‌عمل نیامده و بخش درخور توجهی از ذخایر آبی پشت سدّ از میان سنگهای آهکی کوههای اطراف به خارج نفوذ کرده، و موجب کاهش ذخیرهٔ پشت سدّ می‌شود. گویا در این مورد از سوی کارشناسان مطالعاتی صورت گرفته، و اقداماتی برای حلّ این مشکل در جریان است.

۴. چهارمین منبع تأمین آب تهران استفاده از آبهای زیرزمینی است که از طریق حفر چاههای عمیق به شبکهٔ توزیع آب منتقل می‌گردد.

به هر صورت چنانچه رشد عمودی و افقی جمعیت تهران با روند سال‌های اخیر ادامه یابد حتی با رفع مشکل سدّلار و ذخیرهٔ آب لازم در حدّ برنامه‌های پیش بینی شده نیز برای تأمین نیازمندی‌های تهران غیر کافی خواهد بود، و مشکلاتی که برای صاحب‌نظران نیز ماهیت و دامنهٔ آن روشن نیست پدید خواهد آورد، مگر اینکه مسئولان امر از هم‌اکنون به فکر چاره باشند.

برای اینکه اختلاف فاحش و عدم موازنهٔ تأمین منابع آب با مقدار مصرف آب مورد توجه خواننده قرار گیرد، به سهمیه‌بندی سالانهٔ منابع آب، و مصرف روزانهٔ آن در تهران اشاره می‌کنیم. یك نگرش ساده بین این دو می‌تواند درجهٔ اهمیت کمبود منابع آب را به‌روشنی نشان دهد.

الف. منابع آب:

۱. سدّامیرکبیر سالانه	۱۸۰ میلیون مترمکعب
۲. سدّلتیان سالانه	۸۰ میلیون مترمکعب
۳. سدّلار سالانه	۱۷۸ میلیون مترمکعب
۴. آب‌های زیرزمینی (چاه‌های عمیق) سالانه	۱۲۰ میلیون مترمکعب

مجموع این سهمیه‌بندی رقمی معادل ۵۵۸ میلیون متر مکعب در سال می‌باشد.

باید توجه داشت، که ارقام فوق بر اساس برنامه‌های پیش‌بینی شده تا سال ۱۳۷۰ برای تأمین نیازهای حداکثر جمعیت ۵۵۰۰۰۰۰ نفر بوده است.

در حالی که هم‌اکنون جمعیت تهران طبق آمار رسمی ـ مأخوذ از ستاد اطلاعاتی توزیع کوپن بسیج اقتصادی ـ بالغ بر ۸۰۰۰۰۰۰ نفر می‌باشد، و از سویی بسیاری از منازل تازه‌ساز در چند سال اخیر بدون داشتن کنتور آب، از شبکه‌های آبرسانی تهران استفاده می‌کنند.

ب. توزیع روزانهٔ آب:

در حال حاضر چهار تصفیه‌خانه با ظرفیت حداکثر ۲۱/۷ متر مکعب در ثانیه تصفیهٔ آب تهران را انجام می‌دهند.

۱. تصفیه‌خانهٔ شمارهٔ ۱ جلالیه — با ظرفیت ۲/۷ متر مکعب در ثانیه

۲. تصفیه‌خانهٔ شمارهٔ ۲ کن — با ظرفیت ۱۰ متر مکعب در ثانیه

۳. تصفیه‌خانهٔ شمارهٔ ۳ و ۴ تهران پارس — با ظرفیت ۹ متر مکعب در ثانیه

در وضعیت کنونی حدود ۲۵۰ کیلومتر مربع از محدودهٔ تهران در شمال، شرق و غرب و مرکز آن به‌وسیلهٔ آب تصفیه شده مشروب می‌گردد، و در جنوب تهران نیز حدود ۱۰۰ کیلومتر مربع در شهرك‌های مختلف به طریق غیر پیوسته اقدام به لوله‌کشی شده، و شبکهٔ توزیع آنها از طریق آبهای زیرزمینی تأمین می‌گردد.

بدین ترتیب آب مصرفی تهران از مجاری شبکهٔ توزیع بین حداکثر ۱/۹ و حداقل ۱/۲ میلیون متر مکعب در روز، در فصولهای گرما و سرما نوسان دارد.[۱]

* * *

تنگناهای شبکهٔ برق ناشی از تراکم جمعیت تهران نیز، در زمرهٔ مشکلات آتی تهران به‌شمار می‌رود.

میزان برق مصرفی نیز به تناسب افزایش جمعیت همچنان در منحنی نمایشی قوس صعودی را نشان می‌دهد، و مشکلات ناشی از افزایش مصرف برق نیز

---

۱. آمارهای سازمان آب تهران نشان می‌دهد، که در نخستین سال‌های تشکیل سازمان آب تهران، کلّ آب برداشتی سالیانه ۱۵۴ میلیون متر مکعب در سال بوده، و این رقم در سال ۱۳۵۷ به ۳۰۰ میلیون متر مکعب افزایش یافته، و در سال ۱۳۶۹ (تا دیماه ـ هنگام نگارش مطلب) به رقم ۶۲۳ میلیون متر مکعب رسیده است. با توجه به افزایش جمعیت و وجود خشکسالی و کاهش ذخایر آب، کمبود آب خطر مستقیمی است که تهران را به‌طور جدی تهدید می‌نماید.

پی‌آمدهایی چون خاموشی‌های نوبتی و غیره را پیش خواهد آورد.

* * *

شبکهٔ تلفن نیز زیر تأثیر افزایش بیش از حدّ جمعیت با تنگناهای ویژه‌ای روبروست. شرکت مخابرات که مسئولیت قانونی ادارهٔ امور شبکه‌های تلفن را به‌عهده دارد، نمی‌تواند به نیازهای عمومی و خصوصی متقاضیان تلفن پاسخی درخور زمان بدهد، در حالی که امروزه تلفن یك وسیلهٔ ارتباطی مهمی است. چنانچه میان عرضه و تقاضا توازنی پدید آید، می‌تواند حتّی در کم کردن بار سنگین ترافیك تهران نیز مؤثر باشد.

فیش‌های چند ساله‌ای در دست مردم وجود دارد، که شرکت مخابرات نتوانسته با برنامه‌ریزی‌های بنیادی، به خواسته‌های متقاضیان پاسخ مثبت بدهد. از سویی ایجاد سیستم شبکه‌های الکترونیکی (هفت شماره‌ای) که با اختلالات دائمی توأم است سبب نارضایتی دارندگان تلفن و مشترکین خود شده است. تا جایی که برخی از متصدیان «کاربر» آشکارا از درخواست برقراری ارتباط غیرمستقیم خانواده‌ها با خارج به دلیل هفت شماره‌ای! بودن تلفن امتناع می‌نمایند، و بهانه می‌آورند، که تلفن ۷ شماره‌ای را نمی‌توانیم بگیریم!

وقتی متصدیان و کارکنان رسمی شرکت مخابرات چنین بگویند، تکلیف مردم دیگر روشن است.

ما به این امید دل می‌بندیم که کارشناسان مخابرات بر مشکلات فنی فائق آیند، و ضمن افزودن بر شبکه‌های تلفن، موضوع نارسایی تلفن‌های الکترونیکی را نیز حلّ نمایند.

۲. مشکلات ناشی از توزیع کالاهای اساسی و پی‌آمدهای آن

تراکم بیش از حدّ جمعیت در تهران و گسترش نامعقول و بی‌رویّهٔ آن در مساحتی نزدیك به ۵۷۰ کیلومتر مربع با خیابانهای کم عرض، کج و معوج و کوچه‌های پر پیچ و خم، و پخش خواربارفروشی‌ها و تعاونی‌های توزیع و مصرف و فروشگاههای شهر و روستا در چنین وسعتی، مشکلات عمده‌ای را در توزیع کالاهای اساسی در تهران پدید آورده، و به گسترش مشاغل کاذب خدماتی رونقی بسزا داده است.

گرچه ایجاد انتظام در توزیع کالاهای اساسی در محدودهٔ تهران بزرگ کار

سترگی است، ولی سبب اتلاف انرژی انسانی و موجب زیانهای جنبی فراوان می‌گردد. بخصوص تراکم نامتعادل جمعیت در محلّات در سهمیه‌بندی کالاها و محاسبات توزیعی نیز بازتاب‌های منفی بسیار به وجود می‌آورد.

ضایعات ناشی از تردد اتومبیل‌های پخش موادّ غذایی و کالاهای اساسی، چه از نظر استهلاکی و چه از لحاظ آلودگی فضای شهری و چه بروز تصادفات احتمالی موجب هدر رفتن ساعات اضافی کار و زیانهای بسیار می‌شود، که کمتر مورد توجه قرار گرفته است. تازه مسائل و مشکلاتی که بدین طریق پدید می‌آید، یك بعد کوچك قضیه در بخش خدمات توزیعی است.

حجم کالاهای اساسی مصرفی برای جمعیت ۱۲ میلیونی، تأمین و انتقال آنها به تهران، ذخیره‌سازی این کالاها در انبارها و سردخانه‌ها، خود از مشکلات عمده‌ای است که یك سلسله پی‌آمدهای زیان بارِ زنجیره‌ای را به همراه دارد، و هر یك از عوارض جنبی این مسائل چنانچه موشکافی و به دقت مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد، بهتر می‌توان به فاجعهٔ گسترش نامعقول تهران و فزونی و تراکم جمعیت آن پی برد.

تراکم جمعیت ۱۲ میلیونی در محدودهٔ یك شهر سبب شده که بخش عمده‌ای از ساکنان آن در پی مشاغل پرسود خدماتی در رشته‌های موادّ غذایی و کالاهای خانگی باشند، که در تحلیل درست‌تر خود این عاملان خدماتی مسبّبان اصلی گرانی و نایابی ارزاق عمومی و کالاهای مصرفی خانگی به شمار می‌روند.

بازارهای سیاه کاذب کالاهای مورد نیاز مردم اغلب توسط عناصر فرصت‌طلب و سودجویی که در میان این قشر به فراوانی یافت می‌شود، به وجود می‌آیند. منبع واقعی تأمین کالاهای دستفروشان که بساط خود را هر روز در گوشه و کنار شهر می‌گسترانند، همین عناصر هستند. سودجویی و رفاه‌طلبی صاحبان مشاغل آزاد بخصوص فروشندگان کالاهای اساسی و مورد نیاز روزمرّهٔ مردم، علاوه بر اینکه این کالاها را از دسترس مصرف‌کنندگان کم‌درآمد دور می‌کنند، سبب تورم و گرانی و نایابی نیز می‌شوند، و مشکلات اصلی را هم برای «عامهٔ مردم» و هم برای «مسئولان امر» فراهم می‌آورند. اینان که دسترنج مردم را این چنین بازیچهٔ مطامع خود می‌کنند، تا بر اندوخته‌های خود بیفزاید، نه به توصیه‌های اخلاقی پای‌بندند، و نه با نظارت‌های مستمر و یا اجرای مقررات سختگیرانه می‌توان از ادامهٔ کار خلاف باز داشت. تنها از راه گسترش فروشگاه‌های شهر و روستا و فروشگاه‌های

بزرگ زنجیره‌ای و توسعهٔ فروشگاههای تعاونی و توزیع با مشارکت سرمایه‌ای مردم می‌توان به مقابله به آنها برخاست.

برای اینکه شیوه‌های ناسالم فروشندگان کالاهای اساسی را نشان دهیم، ناگزیر از یك توضیح تاریخی هستیم.

در آن ایّامی که مردم ویتنام سرگرم مبارزهٔ مسلحانه با امپریالیستهای آمریکایی بودند، بررسی های محققان اجتماعی و خبرنگاران خارجی حاکی از این بود، که در تمام طول سالهای جنگ هیچ یك از مغازه‌داران نه مبلغی بر بهای کالاهای خود افزودند، و نه مردم بیش از حدّ نیاز روزانهٔ خود، به فکر ذخیره کردن موادّ غذایی برآمدند. این پای بندی به اصول آرمانهای ملّی سبب شد که مردم ویتنام با هماهنگی در جبهه جنگ و درون شهرها ضربات سهمگینی بر دشمن ناخوانده وارد سازند، و او را مجبور به فرار از خاك و سرزمین خود بنمایند.

حال اگر آن شیوهٔ مطلوب مردم ویتنام را با نحوهٔ توزیع و فروش کالاهای اساسی مردم توسط فروشندگان تهرانی و شهرستانی بسنجیم، به سهولت در می‌یابیم که به بهانهٔ جنگ تحمیلی چه دماری از گُردهٔ مردم کشیده‌اند، تا جایی که مردم نیز از هول و ترس نایابی کالا، به هر چیزی که عرضه می‌شود هجوم می‌برند و ذخیره‌سازی می‌کنند. این کنش‌ها و واکنش‌ها موجب احتکار، گرانی و تورم در شرایط اقتصاد جنگی ایران شده، و خود به‌منزلهٔ ضربتی است که از پشت بر ملتی وارد آید.

* * *

به هر صورت گسترش مشاغل خدماتی در شهر چند میلیونی تهران با هیچیك از ضوابط و مبانی اصول علمی اقتصاد تطابقی ندارد، و می‌تواند به نارسایی‌ها و تنگناهای و سیعتری بی‌انجامد، مگر اینکه از راه گسترش فروشگاه‌های دولتی و تعاونی‌های مردمی محدودیت‌های طبیعی در زمینهٔ رشد نامعقول روی‌آوری به مشاغل خدماتی فراهم آید، و این تنها راه و چارهٔ کار است.

در نظر بیاوریم که استان تهران با ۶ شهرستان، ۱۹ بخشداری، ۴۰ دهستان اخیراً شهرستان قم نیز طبق مصوبهٔ دولت از استان مرکزی اراك منتزع و به استان تهران منضم شده است ـ با مساحتی معادل ۱۹/۱۱۸/۴ کیلومتر مربع (بدون احتساب مساحت شهرستان قم) نزدیك به نیمی از جمعیت کشور را در خود جا داده است.

تولیدات صنعتی در استان تهران به تناسب جمعیت آن بسیار ناچیز است، در حالی که پیشرفت و ترقی اجتماعی با نمودار ارقام تولید بستگی مستقیم دارد. برای مثال تنها ۲۸٪ صنایع کانی غیرفلزی در استان تهران تولید می‌شود،[۱] و به عبارت دیگر نزدیك به نیمی از جمعیت کشور کمتر از یك سوم تولید آن را در سطح ایران به‌عهده دارند. چنین عدم تناسب در صنایع دیگر با ارقام بسیار کمتر به چشم می‌خورد،[۲] که خودبه‌خود بیانگر این واقعیت تلخ است که تهران چون هیولایی سیری ناپذیر درآمد عمدهٔ کشور را به کام خود می‌ریزد بی‌آنکه نقش عمده‌ای در تولیدات اساسی مملکتی داشته باشد. فزون بر این‌ها، مشکلات بسیاری را نیز در توزیع کالاهای اساسی با هزینه‌های مضاعف هم در درون خود، و هم در سطح کشور پدید آورده است.

۳. خطر سروصدا (آلودگی صوتی) در تهران

باز هم سخن از تراکم جمعیت در میان است. جوش و خروش زندگی در تهران، عامل پیدایی یکی از زیان بارترین پدیده‌های تمدن ماشینی است، و آن ایجاد «سروصدا» می باشد، و روانشناسان جهان از آن به‌عنوان مهمترین پدیدهٔ «آلودگی شهرنشینی» نام می برند.

ازدیاد سطح صدا در تخریب بنیان سلامت بشر نقش عمده‌ای دارد، و در مفهوم علمی «آلودگی صوتی» وجه تسمیهٔ درستی است که بر آن گذارده‌اند.

دکترحسن‌کشی افشار، کارشناس صاحب نظر در این مورد می‌گوید:

---

۱. مهمترین صنعت کانی غیرفلزی سیمان است. در تهران ۲ کارخانهٔ سمیان وجود دارد: نخست کارخانهٔ معروف به سیمان شمال که در مسیر جادهٔ تهران ـ دماوند احداث گردیده‌و ظرفیت سالانهٔ آن ۶۰۰ هزار تن سیمان معمولی و ۱۰۰ هزارتن سیمان سفید می‌باشد؛ دوم کارخانهٔ سیمان ری که ظرفیت قدیمی آن سالانه ۱۰۰ هزارتن بوده، و با نصب دستگاهای جدید به ۶۰۰ هزار تن افزایش یافته است.

۲. مهمترین کارخانجات صنایع فلزی تهران عبارتند از:

ایران خودرو (ناسیونال سابق)، سایپا ـ تولید کنندهٔ اتومبیل‌های رنو ـ مزدا؛ خاور ـ تولیدکنندهٔ کامیونهای بنز؛ ارج، انیورسال، جنرال‌استیل، آردل، فیلکو، آزمایش، لوله و پروفیل ایران، لیلاندموتور، و شرکت مریخ.

صنایع برق نیز عبارت‌اند از:

پارس الکتریك، کارخانجات الکتریکی پیام (بلموندسابق)، شرکت تولید بلر، کابل‌سازی ایرکو، کارخانجات قوۀپارس و هم چنین، کارخانجات ایران‌یاسا ـ جنرال‌تایر و کیان‌تایر نیز به تولید لاستیك اشتغال دارند.

سطح صدای معمولی امروزه برای افراد عادی ۳۰ دسی بل تا ۷۰ دسی بل[1] قابل تحمل است ولی اگر به‌طور مستمر از ۶۰ دسی بل بالاتر رود، موجب ناراحتی گردیده و لطمات شدیدی بر ارگانیسم بدن آدمی وارد می نماید، از آن جمله از بین رفتن حس شنوایی است.

برای اینکه درجهٔ سطح صدا در نظر خوانندهٔ سطور درخور تشخیص و شناسایی باشد توضیح می‌دهیم که هواپیماهای جت نظیر کنکورد که صدای ناراحت کنندهٔ آنها سروصدای مردم را درآورد، به هنگام برخاستن از زمین ۱۵۰ دسی بل و موقع تماس چرخها با زمین معادل ۱۲۰ دسی بل می باشد.

بررسی علمی کارشناسان نشان می‌دهد، که در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۷ تنها ۱۶ دسی بل در اثر صداهای ماشینی دنیای صنعتی بر سطح صدا در محیط افزوده شده، ولی امروزه سالانه این سطح صدا به میزان ۲ درصد افزایش می یابد، و پیش بینی می‌شود که تا پایان قرن بیستم سطح صدا در جهان به دو برابر ارتقاء یابد. بدیهی است در این صورت قابل تحمل نخواهد بود، و ممکن است انسانها دچار عوارض جسمی و روانی گردیده، و حسّ تشخیص و شنوایی خود را از دست بدهند، و دچار صدماتی از قبیل کاهش نیروی فکری و عدم سلامتی گردند، که خود موجب تشدید و پیدایی جرایمی در حدّ جنحه و جنایت در جامعه‌های بشری شده، و آسیب‌های جدّی به نسل آیندهٔ انسان خواهد رساند.

بازهم به یك مورد از آزمایش‌های علمی که در مورد عواقب و اثرات زیان‌بار افزایش سطح صدا به‌عمل آمده، توجه کنیم.

آزمایش‌ها و تجارب مکررّ ثابت نموده در مراکزی که تعداد مراجعات آنها زیاد است نظیر دفاتر پست و غیره، اگر سطح صدا از ۷۵ به ۹۵ دسی بل افزایش یابد، اشتباهات مأمورین چهار برابر بالا می‌رود، و بهرهٔ کار به ۲۵ درصد تنزل پیدا می‌کند، که ساده‌ترین زیان‌های صوتی در اجتماع می باشد.

* * *

تهران یکی از شهرهای پرسر و صدای دنیا به شمار می‌رود، علاوه بر آلودگی های صوتی ماشینی، صداهای ناهنجار با کیفیت‌های بسیار نامطلوب از بوق های رنگارنگ اتومبیل‌ها گرفته تا گفت و گوهای غیر عادی مردم در

---

۱. واحد اندازه‌گیری سطح صدا به‌عبارت دقیق‌تر «بل» واحد حسّ شنوایی و دسی‌بل یکدهم آن می‌باشد. دستگاه اندازه‌گیری حدّت شنوایی را نیز «فونومتر» می نامند.

تاکسی ها، سرویس های عمومی و مراکز مراجعاتی نظیر پستخانه و تلفن خانه و غیره، و هم چنین صداهای گوشخراش فروشندگان دوره‌گرد و سیّار با بلندگوهای دستی اعصاب شنوندگان را به سختی زیر تأثیر خود قرار می‌دهند، و موجب ناهماهنگی در تعادل روحی عموم می‌شوند. عصبیت، بی‌حوصله‌گی، پرخاشگری به‌طور عمده مولود سروصداهای غیر عادی تهران است. به اصطلاح معروف «اعصاب همه خراب شده» خلق و خوی ساکنان تهران تغییر یافته به تندی و عصبیّت گرایش پیدا کرده است. تا جایی که بررسی های روزانه نشان می‌دهد تحمل، مقاومت و بردباری از مردم سلب شده، و به حالت «شکنندگی» رسیده، و با کمترین سخن ناملایم و گاهی حرف حق و بجا از جا در می‌روند، و کار به برخوردهای رکیك لفظی و حتی کتك‌کاری های نامعقول می‌انجامد. زنندگی این رویدادها هر بیننده را به سختی تکان می‌دهد.

ساکنان تهران هر یك روزانه با موارد متعددی از چنین مسائل روبرو می‌شوند، که حتی دیدن آن نیز در اعصاب بیننده تأثیر سوء می‌گذارد.

تأثیر نامطلوب سروصداهای غیر عادی در مشاغلی چون رانندگان تاکسی و اتوبوس های شهری، مغازه‌داران مجاور خیابان‌های پر رفت و آمد، مأموران شاغل در دفاتر پستی، تلفنخانه‌ها و نظایر آن را به روشنی می‌توان مشاهده کرد.

نکته‌ای که شاید کمتر مورد توجه مردم قرار گرفته این است که موقعیت ویژهٔ جغرافیایی تهران سبب می‌شود، که سروصدای غیر عادی تأثیر مضاعفی در اعصاب مردم بگذارد.

ما، در بخش مربوط به موقعیت جغرافیایی تهران به این موضوع اشاره کردیم، که تهران در منطقه خشك و استپی واقع شده، و هوای آن خشك و نامرطوب است.

بررسی های علمی ثابت کرده است که انتقال اصوات در چنین هوایی سریع تر و انعکاس آن بیشتر است.

در شهرهای صنعتی بزرگ دنیا نظیر نیویورك، لندن، توکیو، شانگهای که از نظر تولید صداهای ماشینی دارای شرایط مشابه با تهران و شاید پرسروصداتر ـ منهای گفتگوهای غیرعادی مردم ـ از آن هستند، به سبب مرطوبی و نمناکی هوا پخش صدا به سرعت انتقال تهران صورت نمی‌گیرد، و به همین دلیل انعکاسات و پژواك های آن نیز به مراتب قابل تحمل تر از تهران است.

* * *

مباحثی در این بخش از سیمای تهران طرح گردید، مسائل و مشکلاتی است که تهران امروز و فردا با آنها روبروست. ما با این اعتقاد که شناخت ابعاد و پی‌آمدهای آنها شاید شهرنشین تهرانی را به تأمّل وا دارد، تا خود را به‌سلاح رویارویی با خطرات احتمالی مجهز سازد، به‌اتکای پژوهشهای چند ساله به شرح یکایك آنها پرداختیم.

اکنون به مصداق ضرب‌المثل معروف که می‌گوید: «جمله را عیب بگفتی هنرش نیز بگو» باید ببینیم، تهران چه امکانات مساعدی برای ارضای خاطر شهروندان خود دارد؟ و در شرایط عصر «ماشینیزم» که انسان در منگنه‌ای از «عذاب روحی و جسمانی» قرار گرفته این امکانات تا چه حدّ می‌تواند به‌یاری «تهرانی» بشتابد و توان مقابلهٔ او را در پیکار زندگی بالا ببرد؟

در مقولهٔ بعد به عنوان آخرین گفتار، به بررسی این امکانات خواهیم پرداخت.

فصل پنجم

۱. امکانات مساعد زیستی در تهران
۲. اهمیت فضای سبز در تهران
۳. پارک طبیعت «پردیسان»
٤. کتابخانه‌های مهم تهران
۵. موزه‌های تهران
٦. آماری از نهادهای فرهنگی و اجتماعی تهران (میانگین سال‌های ٦۳ تا ۱۳٦۵)

۱. امکانات مساعد زیستی در تهران

انسان معاصر که به حکم جبر زمان، امکان زندگی در عصر پرتلاطم «ماشینیزم» را یافته به امکانات خاصی نیاز دارد، تا بتواند تعادل روحی و سلامت جسمانی خود را حفظ کرده، و قدرت پایداری و رویارویی با مسائل و مشکلات پیچیده و غامض زندگی را بیابد.

استفاده از مواهب طبیعت و بهره‌گیری از هوای پاك و سالم، در چنین عصری کلید رهایی روح و جسم انسان از قیدوبند بیماری‌های ناشناخته‌ای است، که زندگی شهرنشینی ـ بخصوص در شهر آلوده‌ای چون تهران ـ در کمین او نشانده است.

استمرار استنشاق هوای آلودهٔ تهران و زندگی در محیطی که علی‌رغم امکانات رفاهی، فاقد شرایط سالم زیستی است همگی دست به دست هم نهاده، و سبب بروز بیماری های ناشناخته‌ای می‌شود، که حتی نامی بر آنها نمی‌شناسیم، چه رسد به اینکه در پی درمانش باشیم.

میوه های مورد مصرف از سردخانه‌ها و موادّغذایی در قوطی های دربسته ـ که هر دو خواص طبیعی و طراوت و تازگی خود را از دست داده‌اند ـ همراه تأثیر صداهای ناهنجار و هوای ناسالم و آلوده، در کمین‌گاه زندگی سلامت شهروند تهرانی را نشانه گرفته‌اند.

تجربه نشان می‌دهد که تنها چارهٔ کار و رهایی از چنین مخمصه‌ای، تجدید رابطه با طبیعت و بهره‌یابی از هوای پاك کوهستان، استفاده از میوه‌های سردرختی و امساك از زیاده‌روی در خوردن گوشت است. باید در ساعات فراغت خود را به دامان

طبیعت بکشانیم، و گرهٔ کوری که تاروپود زندگیمان را با شهرنشینی پیوند داده از هم باز کنیم، تا با تجدید قوای روحی و جسمانی، توانایی مقابله در پیکار زندگی را بیابیم.

* * *

خوشبختانه تهران از این حیث مزایای استثنایی دارد، شهر تا دامنه‌های جنوبی جبال البرز امتداد یافته، و راه دستیابی به هوای تازه و سالم کوهساران را در دسترس تهرانیان قرار داده است.

اکنون کوه‌پیمایی به صورت گسترده در میان بسیاری از خانواده‌های تهرانی رواج یافته و روزهای تعطیل انبوهی از مردم ـ از پیرمردان تا جوانان، از زنان و دختران تا کودکان در مسیرهای کوه‌نوردی شمال به‌راه می‌افتند، و از قرارگاههای پایین تا آبشار دوقلو و توچال درآمد و رفت هستند. عدهٔ قابل توجهی نیز روزانه، یا یکروز در میان، یا هفته‌ای دوبار، عادت به کوه‌پیمایی کرده‌اند. روحیهٔ پر نشاط، بنیّهٔ جسمانی و طراوت چهرهٔ اینان، بیانگر تأثیر حیات‌بخش هوای کوهستانی در سلامت آنهاست.

فزون بر مسیرهای کوه‌نوردیهای شمال تهران، مراکز تفریحی نیز وجود دارند، که استفاده از آنها در حفظ سلامت تهرانی‌ها ثمر بخش است. مهمترین این مراکز عبارتند از:

اسکی در آبعلی، دزین و گاجره، دریاچه‌های پشت سد امیرکبیر و لتیان که در این دریاچه‌ها ـ بخصوص دریاچه سدّامیرکبیر ـ علاوه بر قایقرانی، از اسکی روی آب نیز می‌توان استفاده کرد.

از نقاط تفریحی دیگر و گردشگاههای عمومی تهران، که برای تجدید قوا و رفع خستگی می‌توان استفاده کرد، شامل نقاط زیر می‌باشد:

۱. گردشگاه‌های جنگلی شرق و غرب تهران؛

۲. آب‌های گرم معدنی در چشمه‌های بخش دماوند؛

۳. دریاچهٔ تار در بخش دماوند؛

۴. شکارگاه‌های قصرفیروزه (محدودهٔ حفاظت شدهٔ توسط سازمان حفظ محیط زیست)؛

۵. تله‌کابین توچال ـ با استفاده از قرارگاه‌های بین راه ـ؛

۶. پارک‌های ارم، ملت و لاله؛

۷. پارک‌های کوچك و بزرگ دیگر در گوشه و کنار شهر نظیر پارك ساعی ـ

پارك جهان نما.

برای اینکه خواننده از حدود و مساحت و محل گردشگاه‌های جنگلی تهران، که نقش عمده‌ای در تعدیل و تلطیف هوای پیرامون خود دارند، آگاهی یابد، در زیر نام آنها را می‌آوریم:

گردشگاه جنگلی چیتگر غرب تهران	مساحت	۱۴۵۰ هکتار
گردشگاه جنگلی خرگوش‌دره غرب تهران	مساحت	۲۰۵ هکتار
گردشگاه جنگلی مهرآباد	مساحت	۹۰ هکتار
گردشگاه جنگلی سرخه حصار شرق تهران	مساحت	۷۰۰ هکتار
گردشگاه جنگلی خجیر شرق تهران	مساحت	۱۴۰ هکتار
گردشگاه جنگلی تلو شرق تهران	مساحت	۴۰۰ هکتار
گردشگاه جنگلی لتیان شمال شرق تهران	مساحت	۳۰۰ هکتار
گردشگاه جنگلی دوشان تپه شرق تهران	مساحت	۳۷۰ هکتار
گردشگاه‌های جنگلی قرچك و سوهانك جنوب شرقی تهران		۹۰۰ هکتار
گردشگاه جنگلی لویزان شمال شرقی تهران	مساحت	۱۵۰۰ هکتار
پارك جهان نما	مساحت	۵۰ هکتار
پارك پالایشگاه تهران	مساحت	۲۸۰ هکتار

* * *

در پایان این مقال به مناسبت موضوع و به اعتبار یافته‌های پژوهشی خود، چند توصیهٔ مهم که درستی آنها را به تجربه دریافته‌ایم برای حفظ سلامت شهروندان تهرانی در زیر می‌آوریم:

* تعطیلات خود را در دامان طبیعت بگذرانید.

* به جای اینکه ایام فراغت و روزهای تعطیل را در سینماها، تماشاخانه‌ها یا محیط‌های سربستهٔ دیگر که آلوده به هوای ناسالم و پر از دود سیگار است ـ بگذرانید، به گردشگاه‌های جنگلی خارج از شهر یا به دامان طبیعت پناه برید.

* به جای تنفس هوای ناسالم و آلوده ـ که از چگونگی آن در مبحث مربوط به هوای آلوده تهران آگاهی یافته‌اید ـ از هوای پاك و سالم طبیعت، ولو برای ساعات محدود استنشاق کنید.

* اگر اندکی همت به خرج دهید، می‌توانید روزهای جمعه به کوه‌پیمایی در کوهستانهای شمالی تهران بروید. این کار را تا جایی که مقدور است با همهٔ اعضای

خانوادهٔ خود انجام دهید. فواید این ورزش چنان است، که بازیابی سلامت روح و جسم در اندك زمانی محسوس خواهد شد، احساس لذت و شادمانی حاصله از کوه‌پیمایی شما را به ادامهٔ این ورزش مفید عادت خواهد داد.

* از خوردن گوشت ـ بخصوص گوشت‌های یخ‌زده و مانده ـ حتی‌المقدور امساك کنید. دامنهٔ مضرات گوشت‌خواری در ارگانیسم بدن آدمی آن قدر وسیع است، که شرح آن اندرخور کتاب جداگانه‌ای است. همین قدر می‌توانیم بگوییم چون گوشت همیشه با مقدار زیادی چربی و کلسترول همراه است، عامل عمدهٔ سکته‌های مغزی، قلبی و بیماری نقرس می‌باشد، پرداختن به جزئیّات آن از موضوع مقال ما خارج است و به منابعی که در این باره مطالبی دارند، مراجعه کنید.

* تا جایی که مقدور است از میوه‌های جالیزی در خود جالیز، و از میوه‌های سردرختی، در پای درختان به‌صورت تروتازه استفاده کنید.

پیش از آنکه صفحات پایانی این فصل را به شرح کتابخانه‌ها و موزه‌های تهران که بازدید هر یك از آنها بگونه‌ای بنا به سلیقهٔ افراد ـ به ارضای خاطر دیدارکننده‌اش می‌انجامد، بپردازیم، بحث کوتاهی را دربارهٔ لزوم توسعه فضای سبز و پارك «پردیسان» اختصاص داده‌ایم، که آگاهی بر آن خالی از فایده نخواهد بود.

۲. اهمیت فضای سبز در تهران

ما، در کتاب نقش جامعه و دولتها در انهدام جنگلها و پیشروی کویرهای ایران[1]، به شرح تفصیلی اهمیت حیاتی جنگل و فضای سبز در تأمین سلامت افراد، ازدیاد آبها، پالایش هوای شهرها، رونق اقتصاد جامعه، افزایش تولیدات کشاورزی و به ویژه تغییر شرایط اکولوژیکی پرداخته‌ایم. اکنون نیز به مناسبت موضوع این فصل، ضمن توضیح اجمالی پیرامون فضای سبز، اشاره‌ای هم به پارك طبیعت «پردیسان» خواهیم کرد، که عملیات اجرایی آن از سال ۱۳۶۷ آغاز گردیده است.

نخست باید به این نکتهٔ مهمّ عمیقاً توجه داشت، که اگر چه معادنی نظیر نفت، طلا، مس، اورانیوم و سایر فلزات و شبه فلزات در زمرهٔ سرمایهٔ هر کشوری که چنین معادنی را دارا باشد، شناخته می‌شود، لیکن هیچ یك از آنها، سرمایهٔ

---

۱. این کتاب از سوی مؤسسهٔ انتشارات «نشرآینده» چاپ و نشر یافته، و از اردیبهشت ماه ۱۳۶۸ در تهران توزیع گردیده است. برای آگاهی از فاجعهٔ انهدام جنگلها و پیشروی کویرها و نقش دولتهای فاسد، مطالعهٔ کتاب را توصیه می‌کنیم. این کتاب به رغم عنوان آن دارای مباحث عمیق اجتماعی است.

اصلی کشور به شمار نمی‌آیند.

سرمایهٔ هر کشوری در درجهٔ نخست، خاك آن کشور به شمار می‌رود، و عامل عمدهٔ حفظ این سرمایهٔ بزرگ و ارزشمند، پوشش گیاهی، جنگل و فضای سبز می‌باشد. اگر ملتی دانسته یا ندانسته پوشش گیاهی سرزمین خود را نابود کند، یا جنگل و فضای سبز را از بین ببرد، فاجعه بار می‌آورد، و با دست خود تیشه به ریشهٔ بقای جامعهٔ خود زده است.

بی‌توجهی نسبت به حفظ پوشش گیاهی، منجر به از بین رفتن سالانهٔ میلیاردها تن خاك می‌شود، که در حقیقت ارزشمندترین سرمایهٔ کشور به حساب می‌آید. نمونهٔ بارزی از خسارت ناشی از انهدام پوشش گیاهی در سیل مخرب استان کرمان مشاهده شد، که کارشناسان زیان‌های وارده را بالغ بر ۱۲۰ میلیارد ریال تخمین زده‌اند.[۱]

حفظ پوشش گیاهی حتی در تأمین آب مصرفی تهران اهمیت حیاتی دارد. زیرا با از بین رفتن پوشش گیاهی آبخیزهای سدّهای لار، لتیان و کرج، باعث شسته شدن خاك‌ها و پر شدن زود هنگام مخازن سدّهای تأمین‌کنندهٔ آب مصرفی تهران می‌گردد. سدّ سفید رود در گیلان از نظر ارائهٔ نمونه، می‌تواند به قدر کافی گویای واقعیت سخن ما باشد.

عمر مفید سدّ سپید رود، با حوزهٔ وسیع آبگیر خود، از سوی کارشناسان صدسال پیش‌بینی شده بود، لیکن مسیر طولانی رودخانه‌های قزل‌اوزن و شاهرود که ذخیرهٔ سدّ را تأمین می‌کنند، به سبب عدم مراقبت‌های سختگیرانه در حفظ پوشش گیاهی آبخیزهای آنها، باعث فرسایش خاك، و ورود میلیونها تن خاك به درون مخزن عظیم سدّ گردیده، و طبق نظر کارشناسان، عمر آن را به یك سوم مفید پیش‌بینی شده، کاهش داده است.

حفظ پوشش گیاهی در سرزمین ایران که دارای اکوسیستم خشك می‌باشد، واجد اهمیت بسیاری است. متأسفانه بی‌توجهی عمومی سبب گردیده، که سالانه حدود یك میلیارد تن از خاك‌های اراضی کشور فرسایش یابد، و از راه بستر رودخانه‌ها و دریاها از کشور خارج شود، که عمده‌ترین سرمایهٔ اصلی کشور است، و به چنین سهولتی به نابودی کشیده می‌شود.

* * *

---

۱. اطلاعات، شمارهٔ ۱۸۷۰۷، ۲۰ اسفند ۱۳۶۷، صفحهٔ ۵.

از آنجا که تهران دومین شهر آلودهٔ جهان شناخته شده[1]، نقش فضای سبز و جنگل در شهر دودزده و نفس گرفتهٔ تهران، اهمیت حیاتی و درجهٔ اول دارد.

تحقیقات ما، نشان می‌دهد که طرح‌های درختکاری و ایجاد فضای سبز در تهران و پیراگرد آن، طی سال‌های اخیر روندی‌رو به رشد داشته است. مردم نیز به درختکاری در محاوط خانه‌های خود، نسبت به سال‌های پیش رغبت و اشتیاق بیشتر نشان می‌دهند. چنانکه در سال ۱۳۶۵ پنجاه هزار اصله نهال رایگان از سوی «سازمان جنگلها و مراتع کشور ـ سرجنگلداری استان تهران» در اختیار شهروندان تهرانی گذاشته شده بود، این رقم در سال ۱۳۶۶ به یك میلیون اصله نهال افزایش یافت، که در پنج نقطهٔ تهران به رایگان توزیع گردید.

هم چنین طرح جنگل‌کاری در اراضی سرخه‌حصار (شرق تهران) به شش هزار هکتار افزایش یافته، و مساحت جنگل‌های پیراگرد تهران نیز قرار است به دو برابر توسعه یابد، و از سوی دیگر در «ترقوزآباد» سی کیلومتری جنوب تهران ۱۵۰ هکتار طرح جنگل‌کاری به مرحلهٔ اجرا گذاشته شده است.

۳. پارك طبیعت «پردیسان»

مهمترین طرحی که برای بهبود کیفی و کمی آلودگی فضای تهران از سوی سازمان حفاظت محیط زیست (ادارهٔ کل حفاظت محیط زیست تهران) در نظر گرفته شده، ایجاد پارك طبیعت «پردیسان» است، که از اسفند ۱۳۶۷ عملیات اجرایی آن آغاز گردیده است.

واحد آموزش و روابط عمومی ادارهٔ کل حفاظت محیط زیست تهران، بولتنی دربارهٔ ویژگی‌های این پارك طبیعی و ضرورت ایجاد آن انتشار داده، و در آن چنین آمده است:

پارك طبیعی پردیسان با وسعت ۲۷۵ هکتار، در غرب تهران بزرگ ایجاد خواهد شد.

در وهلهٔ نخست باید این مجموعه را مرکزی آموزشی، پژوهشی و فرهنگی با هدف ایجاد امکانات برای مطالعه در زمینه‌های مختلف محیط زیست دانست. در مجموعهٔ پارك طبیعت پردیسان، در کنار فعالیت‌های علمی، امکاناتی نیز برای

---

۱. نخستین شهر آلودهٔ جهان، میلان ایتالیا شناخته شده است.

گذران اوقات فراغت به نحوی سازنده، در محیطی الهام‌بخش و آموزنده فراهم خواهد شد. به دیگر بیان پردیسان طرحی است چند منظوره برای ایجاد پیوند بین تفریح و گذران اوقات فراغت، توأم با آموزش، پژوهش، و پرورش روح و جسم با هدف اشاعهٔ آگاهی و بیدارسازی حسّ مسئولیت زیست محیطی در جامعه، زیرا ضرورت حفاظت از محیط زیست و ادراك هر چه عمیقتر مفهوم «زیستن در محیط زیست» ایجاب می‌کرد که جامعهٔ ما به شناخت محیط زیست و پیوندهای ناگسستنی عوامل درون آن هرچه سریع‌تر آشنا شود.

* * *

با توجه به وسعت امکاناتی که برای این مجموعهٔ علمی ـ تفریحی در نظر گرفته شده است، پردیسان قادر خواهد بود روزانه تعداد هفتادهزار نفر را درون خود جای دهد. با این حال، با توجه به روند افزایش جمعیت در کشور به ویژه در تهران، در آیندهٔ نزدیك ضرورت ایجاد چنین پارك‌هایی بیش از پیش رخ می‌نماید. زیرا «جمعیت ایران تا آخر سال ۱۳۶۷ به بیش از ۵۳ میلیون نفر خواهد رسید، و بر اساس این محاسبات، پیش‌بینی می‌شود که تعداد جمعیّت کشور ظرف ۱۸ سال آینده به حدود ۱۰۷ میلیون نفر می‌رسد.»[۱]

از سوی دیگر، در بین شهرها ایران، تهران از دیدگاه زیست محیطی، بیشترین بارهای محیطی را تحمّل می‌نماید. تهران با جمعیتی در حدود ۸ میلیون نفر از لحاظ بارهای محیطی، سرآمد کلّیه شهرهای ایران محسوب می‌شود، با این وصف اکنون هیچ نشانه‌ای که حاکی از تخفیف و یا بهبود شرایط زیست محیطی در این شهر باشد، مشاهده نمی‌شود.[۲]

* * *

در کنار سایر خواست‌ها، مقولهٔ «گذران اوقات فراغت» به نحوی سازنده و سالم، در زمرهٔ نیازهای اساسی یك جامعهٔ فعال و زنده به شمار می‌آید، زیرا لازمهٔ تداوم و پیشرفت توسعهٔ اقتصادی ایجاد جامعهٔ سالم و سازنده است، و این در صورتی امکان‌پذیر است که هماهنگی لازم بین برنامه‌های اقتصادی و رفاهی جامعه برقرار گردد.

گذران اوقات فراغت به صورت سالم موجب رفع خستگی ناشی از کار و

---

۱. اطلاعات، شمارهٔ ۱۸۷۰۷، ۲۰ اسفند ۱۳۶۷، صفحهٔ ۵.

۲. همان مأخذ پیشین، همان صفحه.

تعهدات اجتماعی و باعث سرگرمی و تفریح، و بالاخره موجد فضای رشد و پیشرفت و شکُفتگی شخصیت انسانی است.

در همین رابطه می بایست به شرایط بسیار حساس جوانان کشور اندیشید، که بیش از سایرین نیازمند تقویت روحیه و بنیهٔ فکری و جسمی خود می باشند.

گذران اوقات فراغت و برخورداری از محیطی سازنده برای تفریحات سالم، جوانان کشور را از روی آوردن به بسیاری از راه‌های مخرب و فاسدگذران اوقات، فراغت، مانند اعتیاد به دخانیات و موادّمخدر باز خواهد داشت. برای پاسخگویی به نیازهای علمی، تفرجی و رفاهی جامعه و به ویژه نسل جوان کشور نیز پردیسان بخشی از یك راه حل منطقی و بنیادی خواهد بود.

این ها نظرات و آرمان‌های نیکخواهانهٔ طراحان پارك طبیعت پردیسان است، ما هم همانند دیگر شهروندان آگاه تهرانی بدین امید دل می بندیم، که این طرح با اهداف و نیّاتی که ایجادگرانِ آن انتظار دارند، هر چه زودتر تحقق یابد و یك محیط مساعد برای گذران ساعات فراغت تهرانیان فراهم آید.

* * *

امّا هدف دیگری که ایجادگران پارك طبیعت پردیسان، از احداث آن تعقیب می کنند، بهبود شرایط کیفی و کمی آلودگی هوای تهران است. بولتن روابط عمومی و واحد آموزش ادارهٔ کل حفاظت محیط زیست استان تهران در این باره مسائلی مطرح کرده، که آگاهی بر آنها خالی از فایدت نخواهد بود.

در بولتن می خوانیم:

تهران به مرزهای بحرانی رسیده است.

شرایط زیست محیطی شهر تهران در بسیاری زمینه‌ها مانند آلودگی هوا، آلودگی آب، آلودگی صوتی و بسیاری دیگر از انواع بارهای محیطی، مدت‌هاست که از آستانهٔ مرحلهٔ «حسّاس» فراتر رفته و می‌رود تا مرزهای بحرانی را پشت سرگذارد. در این رابطه آلودگی هوا و بر هم خوردن تعادل اقلیمی تهران در مقیاس «بیوکلیماتیك»، مقوله‌ای است که ابعاد بسیار جدی به خود گرفته است.

تنها بر اثر سوخت بنزین در اتومبیل های بنزینی، روزانه بیش از شش هزارتن گاز منواکسیدکربن و پانصد و پنجاه تن هیدروکربورهای اشباع نشده، شصت و شش تن اکسیدهای ازت، سیزده تن دی‌اکسید گوگرد، و پنج تن سرب وارد هوای شهر تهران می شود، هم چنین متوسط غلظت ذرات معلق در هوای تهران حدود

۲۲۰ میکروگرم در متر مکعب اندازه‌گیری شده است که عملاً ۲/۹ برابر حدّ مجاز است.

با توجه به این موضوع، در کاهش آلودگی هوای شهر تهران نیز پردیسان قادر است ـ به لحاظ وسعت نسبتاً زیاد و فضای سبز غنی آن ـ نقشی ارزنده ایفا نماید.

از سوی دیگر، یکی از جهات اصلی بادها در تهران از غرب به شرق است. با توجه به این که محور تهران کرج، از لحاظ استقرار صنایع، یکی از فشرده‌ترین و در عین حال آلوده‌ترین مراکز صنعتی است، به هنگام وزش بادهای غربی شرقی، کلّ آلودگی هوای این منطقه صنعتی به درون شهر تهران منتقل می‌شود، در این شرایط، فضای سبز پردیسان می‌تواند در حکم یك فیلتر و بادشکن وسیع عمل کند و تا حدّ زیادی از ورود هوای آلوده به داخل تهران بکاهد.

وسعت فضای سبز پارك طبیعی پردیسان در حدود ۲۴۰ هکتار خواهد بود.

با توجه به اینکه یك فضای سبز به وسعت ۱۵۰ متر مربع قادر است اکسیژن مورد نیاز انسان را در طول سال تولید کند، می‌توان گفت: فضای سبز پارك طبیعت پردیسان قادر است به‌طور متوسط در حدود ۱۶۰۰۰ تن در سال گردوغبار هوای تهران را تصفیه کند، حتی خاك سالم و فعال پردیسان می‌تواند سالانه حدود ۱۳۶۰ تن منواکسیدکربن هوا را بگیرد.

تلطیف آب و هوا که فرایند تبخیر و تعرّق گیاهان است، یکی دیگر از اثرات اکولوژیك این مجموعهٔ علمی ـ تفرجی به شمار می‌آید که این اثر نیز به سهم خود باعث افزایش کیفیت زیستی در سطح تهران خواهد شد.

از سوی دیگر، پیش‌بینی شده است که در پارك طبیعی پردیسان حیوانات گوناگون نیز پرورش داده شود و این پارك به صورت زیستگاه طبیعی آنها درآید. از جمله گوزن زرد ایرانی که نادرترین گونه در جهان است، و جبیر، آهوی در معرض خطرِ کویری، در این پارك مورد حمایت قرار خواهد گرفت.

به هرحال، باید توجه داشت که گسترش و رشد روزافزون شهر، افزایش سریع جمعیت، مرکزیت مبادلات بازرگانی در شهرهای بزرگ، تمرکز روزافزون و بی‌رویه و نگران کننده از وسائط نقلیه گوناگون، به ویژه انواع اتومبیل‌های سواری بنزینی و استفاده بسیار زیاد از سوختهای فسیلی، از جمله سوختهای نفتی از قبیل مازوت، گازوئیل، بنزین، نفت‌سفید و غیره باعث از بین رفتن فضای سبز و جاذبه‌های طبیعی شده است، که نهایتاً، انسان دربند شهرهای بزرگ را با مشکلات و معضلات

فراوان مواجه کرده است.

محیط زیست شهر تهران با بیش از ۶۴۰ کیلومتر مربع وسعت و ۷/۵ میلیون نفر جمعیت و وجود منابع آلوده‌کنندهٔ بسیار، از قبیل ۱/۵ میلیون دستگاه وسیلهٔ نقلیه موتوری و تعداد زیادی واحدهای خدماتی، تولیدی، صنعتی و غیره و مصرف ۶۷۰۰ میلیون لیتر سوخت‌های نفتی در سال، و تولید ۸ هزارتن زباله در روز، با معضلات زیادی دست به گریبان است و در قبال این منابع عظیم آلوده‌کنندهٔ محیط زیست، هر شهروند تهرانی فقط از یك تا ۱/۵ متر مربع فضای سبز بهره‌مند می‌شود، که این میزان در مقایسه با استانداردهای مطلوب (۹ تا ۵۰ متر مربع برای هر نفر) نشان دهندهٔ فقر کامل شهر تهران از لحاظ فضای سبز است. با توجه به این مسائل است که ایجاد فضای سبز و درختکاری و به‌طور کلی مراقبت در حفظ سلامتی و شادابی محیط زیست طبیعی، به عنوان یك امر حیاتی و یك وظیفه اخلاقی و وجدانی برای هر شهروند تهرانی مطرح می‌شود و می‌بایست بیش از هر زمان دیگر مورد توجه قرار گیرد، در غیر این صورت دیری نخواهد پایید، که خود از غفلت و سهل‌انگاری خود در این امر حیاتی افسوس خواهیم خورد، و شاید آن زمان دیگر پشیمانی را سودی نباشد.

۴. کتابخانه‌های مهمّ تهران

۱. کتابخانهٔ ملّی

در مجاورت موزهٔ ایران باستان واقع شده، دارای مجموعهٔ مهمی از کتاب‌های خطّی، و چاپی است، و از نظر قانونی نیز مسئولیت جمع‌آوری و نگهداری کتابهای منتشره در سطح کشور را به‌عهده دارد، و تا چه حدّ در این امر مهم موفق بوده، بر عهدهٔ کسانی است که در این رشته به تحقیق پرداخته‌اند. سالن مطالعهٔ آن در تمام فصولهای سال ـ به جز تابستان که پیش از ظهرها باز است آمادهٔ مراجعه و علاقه‌مندان می‌باشد.

۲. کتابخانهٔ شماره ۱ (مجلس سابق شورای ملّی)

این کتابخانه، از غنی‌ترین کتابخانه‌ها در سطح کشور می‌باشد، و در مجاورت مسجد عالی شهید مطهری (سپهسالار سابق) واقع شده، دارای سالن بزرگ مطالعه، و بناهای مخصوص نگهداری کتاب است، و مسئولیت آن را

شخصیت دلسوز و صاحب نظر آقای حائری به‌عهده دارد، مراجعه در ساعات مختلف صبح و عصر به‌استثنای ایام تعطیلات ـ برای علاقه‌مندان آزاد است.

۳. کتابخانهٔ انجمن آثار ملی

این کتابخانه در مجموعهٔ بناهای قدیمی حسین پاشا معروف به امیربهادر، واقع در خیابان پل امیربهادر ـ پایین خیابان امیریه ـ قرار دارد، و توسط انجمن آثار ملی ایران اداره می‌شود. ساعات مراجعه قبل از ظهرها ـ به غیر از ایام تعطیل ـ آزاد است.

۴. کتابخانهٔ ملك

در بازار بین‌الحرمین، در ساختمان قدیمی حسین ملك قرار دارد. دارای کتب مهم و نفیس خطی و کتابهای چاپی است، و از سوی صاحب آن بر آستان امام هشتم شیعیان وقف گردیده، و در روزهای هفته ـ صبح و عصر ـ آمادهٔ مراجعهٔ علاقمندان می‌باشد.

۵. کتابخانهٔ شمارهٔ ۲ (مجلس شورای اسلامی)

این کتابخانه در یکی از کاخهای سابق در مجاورت ساختمان مجلس شورای اسلامی قرار دارد، و مسئولیت این کتابخانه نیز به‌عهدهٔ آقای حائری رئیس کتابخانه شمارهٔ ۱ می‌باشد، از نحوهٔ کار و ساعاتی که علاقمندان می‌توانند مراجعه نمایند اطلاع دقیقی نداریم.

۵. موزه‌های تهران

۱. موزهٔ فرش ایران: تقاطع خیابان دکتر فاطمی و کارگر، تلفن ۶۵۷۷۰۷ ـ ۶۵۷۶۴۶
در این موزه از جمله طرحهای قالی از استادان فن به تماشا گذارده می‌شود.

۲. موزهٔ آبگینه و سفالینه‌های ایران: خیابان جمهوری، تلفن ۶ ـ ۶۷۵۶۱۴و۶۷۸۵۴۵
مجموعه‌ای از آثار سفالینه و شیشهٔ ایران

۳. موزهٔ هنرهای ملی: میدان بهارستان، ساختمان وزارت ارشاد اسلامی
مجموعه‌ای از آثار هنرهای سنتی ایران

۴. موزهٔ هنرهای تزیینی: خیابان کریم‌خان زند، میدان ولی عصر، شمارهٔ ۹۷۲، تلفن: ۸۹۴۳۸۰ ـ ۲
در فرصت‌های مناسب نمایشگاه خط‌نگاری نیز در این موزه ترتیب داده می‌شود.
۵. موزهٔ رضاعباسی: خیابان دکتر شریعتی، زیر پل سیدخندان، ساختمان شمارهٔ ۹۷۲، تلفن ۳ ـ ۸۶۴۰۰۱
مجموعه‌ای از آثار تاریخی. در این موزه نمایشگاه‌های آثار هنرجویان کلاسهای هنری خود، و عکس‌های کاشی‌کاری و غیره نیز به اقتضای موقعیت‌ها و فرصت‌ها تشکیل می‌شود.
۶. موزهٔ پژوهش مردم شناسی: تجریش، مجموعهٔ فرهنگی سعدآباد
نمونه‌هایی از زندگی سنتی و قبیله‌ای، روستایی و شهری در ادوار مختلف
۷. موزهٔ مردم شناسی: میدان ۱۵ خرداد، جنب کاخ گلستان، تلفن ۵۲۲۰۷۰ ـ ۵۳۱۱۸۱؛ ویژگی‌های سنتی ایران
۸. موزهٔ هنرهای زیبا: تجریش، مجموعهٔ فرهنگی سعدآباد
مجموعهٔ نقاشی کلاسیك ایران و جهان
۹. فرهنگسرای نیاوران: نمایشگاه نقاشی از هنرمندان معاصر[1]
۱۰. موزهٔ صبا: خیابان ظهیرالاسلام، پلاك ۹۲، تلفن ۳۱۱۲۴۶
لباس‌های محلی ایران بر مجسمه‌های مومین
۱۱. موزهٔ هنرهای معاصر: خیابان کارگر، جنب پارك لاله، تلفن ۶۵۵۴۱۱ ـ ۶۵۳۲۰۰
۱۲. مجموعهٔ فرهنگی آزادی: میدان آزادی، تلفن ۵ ـ ۹۴۵۸۹۲
۱۳. کاخ موزهٔ ملت: تجریش، سعدآباد، مجموعهٔ فرهنگی سعدآباد، تلفن ۲۸۲۰۳۱ ـ ۵
۱۴. کاخ موزهٔ رجعت و عبرت: تجریش، سعدآباد، مجموعهٔ فرهنگی سعدآباد، تلفن ۲۸۲۰۳۱ ـ ۵
۱۵. کاخ موزهٔ سبز: تجریش، سعدآباد، مجموعهٔ فرهنگی سعدآباد، تلفن ۲۸۲۰۳۱ ـ ۵

---

۱. فرهنگسرای نیاوران در حقیقت عنوان موزه را ندارد، لیکن به‌سبب دایر کردن نمایشگاه‌ها در این فهرست آورده شد.

۱۶. موزهٔ علوم و فنون: تجریش، سعدآباد، مجموعهٔ فرهنگی سعدآباد، تلفن: ۵ ـ ۲۸۲۰۳۱
۱۷. موزهٔ زمین شناسی: میدان آزادی، خیابان معراج، سازمان زمین‌شناسی، تلفن: ۹۱۷۳۷۰ ـ ۹۱۷۳۱۹
۱۸. موزهٔ مجلس شورای اسلامی: میدان بهارستان، تلفن ۳۹۳۲۵۷
۱۹. موزهٔ گیاهان دارویی: خیابان انقلاب، خیابان خارك، شمارهٔ ۷۱، تلفن ۶۷۲۶۷۸
۲۰. نمایشگاه سیزده آبان: میدان امام خمینی، تلفن ۴۲ ـ ۸۹۱۱۴۰ ـ ۶۷۱۹۱۵
۲۱. موزهٔ شهدا: زعفرانیه، تلفن ۲۷۴۶۰۰
۲۲. موزهٔ کتابخانهٔ ملك: بازار بین‌الحرمین، تلفن ۵۲۰۴۹۲
۲۳. موزهٔ جواهرات: خیابان فردوسی، تلفن ۹ ـ ۳۱۰۱۰۰
۲۴. موزهٔ نظامی: تجریش، سعدآباد، مجموعهٔ فرهنگی سعدآباد، تلفن یادشده
۲۵. موزهٔ سکّه بانك سپه: خیابان امام خمینی، نرسیده به میدان امام خمینی، طبقهٔ ۶، اتاق ۶۱۴
۲۶. موزهٔ فرهنگ و مردم: خیابان بخارست، دوازدهم، شمارهٔ ۱۱، تلفن ۸ ـ ۶۲۴۰۵۷
۲۷. موزهٔ کاخ گلستان: میدان ۱۵ خرداد، تلفن ۵۶۱۰۱۰
۲۸. موزهٔ تمبر: خیابان امام خمینی، تلفن ۳۱۲۶۹۲
۲۹. نمایشگاه مرکز آفرینش‌های هنری: خیابان کارگر جنوبی، چهارراه لشگر، خیابان کمالی، نبش خیابان کاشان، تلفن ۵۴۲۴۰۰
۳۰. موزهٔ تاریخ طبیعی: تجریش، مجموعهٔ فرهنگی سعدآباد، تلفن یادشده
۳۱. موزهٔ علوم: دانشکدهٔ علوم دانشگاه تهران، تلفن ۱ ـ ۶۱۱۲۷۰ ـ ۶۱۱۱۲۶
۳۲. موزهٔ ایران باستان: خیابان امام خمینی، خیابان موزه، تلفن ۶ ـ ۶۷۲۰۱۱
۳۳. مؤسسهٔ تحقیقاتی گیاهان و نباتات و حشرات: خیابان ولی عصر، بزرگراه دکتر چمران، خیابان تابناك، تلفن ۱۶ ـ ۲۹۳۰۱۲
۳۴. موزهٔ کاخ مرمر: کاخ مرمر
۳۵. موزهٔ نگارستان:
۳۶. موزهٔ سنگ نبشته: تلفن ۳۰۳۷۱

۶. آماری از نهادهای فرهنگی ـ اجتماعی تهران

مباحث این فصل را به شناخت امکانات مساعد محیط زیستی تهران اختصاص

داده‌ایم و تا جایی که یافته‌ها و دانسته‌های ما اجازه می‌داد به شرح آنها پرداختیم، تا شهروند تهرانی در اوقات فراغت بتواند از آنها استفاده نماید، هم چنین چند توصیهٔ مفیدی را که خود اثرات آن‌ها به تجربت یافته بودیم، برای حفظ سلامت شهروندان تهرانی ارائه دادیم. اکنون در مباحث پایانی این فصل، آماری را از نهادهای فرهنگی و اجتماعی تهران که میانگین تهیهٔ آن بین سال‌های (۶۳ تا ۱۳۶۵) بوده، در زیر می‌آوریم.

این آمار در پایان مقالهٔ تحقیقی مجلهٔ دنیای سخن، شمارهٔ ۲۶، اردیبهشت ۱۳۶۸ آورده شده، که عیناً اقتباس گردیده است. منتها به اعتبار یافته‌های پژوهشی خود برخی از اشتباهات آن را تصحیح کرده، و تعدادی از نهادها را که خود تا پایان اسفند ۱۳۶۷ آمارگیری کرده‌ایم، بر آن افزوده‌ایم. هم‌چنین در مبحث «پی گفتار» نظر خود را نسبت به مقالهٔ مندرج در مجلهٔ دنیای سخن اعلام داشته‌ایم.

۱. موزه‌ها: تعداد ۱۴ (با حدود ۹۰۰ هزار بازدیدکننده) ـ تعداد موزه‌ها ۳۶ واحد می‌باشد، و طبعاً عدّهٔ بازدیدکنندگان نیز بالغ بر رقم مذکور خواهد بود.

۲. کتابخانه‌ها: کتابخانهٔ عمومی تهران ۱۴ واحد (با ۲۳۰ هزار جلد کتاب) ـ مهمترین کتابخانه‌های عمومی تهران ۵ باب می‌باشد و رقم کتاب‌های موجود در آنها نیز بیش از تعداد یاد شده می‌باشد، بقیهٔ کتابخانه‌ها بیشتر به کانون نشر کتاب کودکان تعلق دارد.

۳. پارک‌های عمومی بزرگ و کوچک: ۲۱۰ پارک (با مساحت ۱۳۰۰ هکتار).

۴. گردشگاههای جنگلی پیراگرد تهران: ۱۲ نقطه (مساحت آنها را در مبحث مربوط ذکر کرده‌ایم).

۵. مهمانخانه‌ها و مسافرخانه‌های تهران: ۲۵۷ باب.

۶. اتوبوس‌ها: وابسته به شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه ۲۸۰۰ دستگاه، تعدادی اتوبوس نیز به مؤسسات خصوصی حمل و نقل تهران تعلق دارد ـ نظیر شرکت اتوتوکل و غیره ـ که در آمار یاد شده، نیامده است.

۷. تاکسی‌ها: ۱۸۰۰۰ دستگاه (تاکسی سرویس‌هایی که در خطوط معین مشغول کارند در این آمار به‌حساب نیامده).

۸. بیمارستان‌ها: ۱۲۹ واحد (با ظرفیت ۲۱۲۰۰ تخت).

۹. درمانگاه‌ها، آزمایشگاه‌ها، داروخانه‌ها و بخش رادیولوژی: ۱۶۰۰ واحد.
۱۰. گالری‌های نقاشی: (در سال ۱۳۶۷) ۲۵ نمایشگاه.
۱۱. ازدواج‌ها: ۵۰۰۰۰ فقره ثبت شده.
۱۲. طلاق‌ها: ۸۳۰۰ فقره ثبت شده.
۱۳. مساحت شهر تهران: ۵۶۷ کیلومتر مربع (سازمان حفاظت محیط زیست مساحت تهران را در سال ۱۳۶۷ ـ ۶۴۰ کیلومتر مربع اعلام داشته)[1]
۱۴. مساحت تهران بزرگ: شامل تهران به اضافه بخش مرکزی ـ سرخه حصار: ۷۵۲ کیلومتر مربع
۱۵. جمعیت شهر تهران: شش میلیون نفر (در بولتن سازمان حفاظت محیط زیست ـ اداره کل حفظ محیط زیست تهران، ۷/۵ میلیون نفر اعلام شده است)[2]
۱۶. دبستان‌ها: ۱۳۳۰ باب (۶۵۰ هزار دانش‌آموز)
۱۷. مدرسهٔ راهنمایی‌ها: ۷۵۰ باب (۳۷۵ هزار دانش‌آموز)
۱۸. دبیرستان‌ها: ۴۶۰ باب (۲۴۵ هزار دانش‌آموز)
۱۹. مراکز آموزش عالی: ۴۳ مرکز (با ۶۶ هزار دانشجو)
۲۰. سینماها: ۸۰ واحد (با گنجایش ۴۵ هزار صندلی و ۲۵۰ هزار تماشاچی)
۲۱. مراکز نمایشی: ۶ مرکز (با تعداد ۷۵ نمایشنامه و تعزیه که در حدود ۷۰۰ اجرا داشته است.)
۲۲. ورزشگاه‌ها: ۴۰ ورزشگاه
۲۳. مساجد: ۱۲۰۰ باب

---

۱. روزنامهٔ اطلاعات، شمارهٔ ۱۸۷۰۷، ۲۰ اسفند ماه ۱۳۶۷، صفحهٔ ۵.
۲. همان مأخذ، همان صفحه.

فصل فرجامین

۱. پیشینه‌ای از نگارش املای «تهران» یا «طهران»؟
۲. پی‌گفتار (آخرین سخن)
۳. پیش از تهران چه شهرهایی پایتخت ایران بوده‌اند؟
۴. کتابنامه

۱. پیشینه‌ای از نگارش املای «تهران» یا «طهران»؟

فرجامین فصل تهران را با بحث کوتاهی پیرامون پیشینه‌ای از نگارش املای «تهران» یا «طهران» به پایان می بریم.

بررسی آثار گذشتگان و متون کهن و اسناد و اوراق تاریخی و دولتی نشان می دهد که تا آغاز عصر مشروطیت واژهٔ تهران با «ط» ـ که به طای مؤلّف یا طای عربی معروف است ـ نوشته می‌شد و تنها یکی دو تن از قدماء به ارجحیّت ضبط تهران با «ت فارسی» اشاراتی داشته‌اند.

نخستین بار، محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه مؤلّف کتاب مرآت‌البلدان (چاپ تهران، ۱۲۹۴، جلد اول) از صفحهٔ ۵۰۸ به بعد ضمن نقل نوشته‌هایی از معجم‌البلدان و زینت‌المجالس (تألیف مجدالدین محمدحسینی اصفهانی) و بستان‌السیاحه (تألیف حاج‌زین‌العابدین شیروانی) و جام جم (تألیف حاج معتمدالدوله فرهاد میرزا) تردید خود را در ضبط املای واژهٔ «طهران» ابراز داشته، و با قید اینکه در زبان فارسی مخرج «طا» نیست ترجیح می‌دهد که این شهر را با «ت» بنویسد. سپس برای صحت استنباط خود از علی‌قلی میرزا (اعتضادالسلطنه) وزیر علوم وقت که شخص متتبع و مطلع بوده یاری می‌جوید و برای تجویز نگارش تهران با حرف «ت فارسی» او را به حکمیت فردا می‌خواند.

لیکن ادبای روزگارش به استدلال وی در ارجحیّت نگارش واژهٔ تهران با حرف «ت» بی‌توجهی نشان می‌دهند، و بعد از کتاب یاد شده، تهران همواره با «طا» نوشته می‌شد، تا اینکه در سال ۱۳۲۴ که فرمان مشروطیت صادر شد، مسئله تعصّب ملّی در خط و زبان فارسی مطرح گردید، نخست روزنامه‌های وقت، سپس

به پیروی از آنها بسیاری از اهل قلم، اندیشهٔ نگارش تهران را با حرف «ت» پذیرا گشتند، و از آن تاریخ به بعد نوشتن هر دو املاء «تهران» و «طهران» در آثار نویسندگان متداول گردید.

ولی از سوی برخی از نویسندگان در راستای فعالیت‌های هنر و ادب کوشش‌های سختگیرانه‌ای به‌عمل می‌آمد، که زبان فارسی را از آلایش «حروف غیر فارسی» بپالایند، و سعی در ترویج نگارش تهران با حرف «ت» و طرد مطلق نوشتن آن را با حرف «ط» می‌نمودند.

این شیوهٔ نگارش که مقبول طبع بسیاری از قلم‌پردازان قرار گرفته بود، فراگیرتر شد، و تا سالها پس از استقرار مشروطیت ادامه یافت، تا اینکه در آغاز انتقال رژیم قاجار و اوایل سلطنت رضاشاه، یکی از ادیبان پیش‌کسوت وقت مقیم اروپا که در حلقهٔ عضویت سازمان سری فراماسونری نیز مقام شامخی داشت، و همین مسئله موجب شده بود، که او را به چنان جایگاه رفیعی در مرتبت علم و ادب برسانند، که کسی را جرأت مخالفت آشکار با نظرات تحقیقی وی نباشد. این شخص شیخ محمدخان قزوینی نام داشت، و پیشنام «علّامه» نیز زینت‌بخش نام او بود.[1] وی به ناگاه ضمن مقاله‌ای در مجلهٔ کاوه (سال دوم) چاپ برلین در انتقاد به مقالهٔ دیگری که در باب تاریخ تهران چاپ شده بود، به نگارش تهران با حرف «ت» مقرض شد، و با آوردن یك سلسله دلایل غیرمعقول مدعی گردید که املای تهران به شکل قدیمی خود «طهران» درست‌تر است.

همین که خبر چاپ چنین مقاله‌ای از محمدقزوینی به تهران رسید، مقالاتی در

---

۱. محمد قزوینی سال‌ها در پاریس اقامت داشت، تا اوایل سلطنت رضاشاه ماهانه صدتومان به عنوان تتبعات علمی از سوی وزارت فرهنگ به وی پرداخت می‌شد، این مقرری بعداً به دویست تومان افزایش یافت. وی در آغاز جنگ جهانی دوم همراه زن فرانسوی و تنها دختر خود به ایران بازگشت، بعد از یك یا دوسال اقامت در طبقهٔ دوم منزل سیدعلی شایگان از محل بیست هزارتومان مرحمتی! محمدرضاشاه، خانه‌ای در خیابان فروردین، کوچهٔ دانش، دست راست، در ششم خرید. دکتر قاسم غنی او را بسیار ستوده و دانشمند جامع‌الاطراف معرفی کرده است! این نکته را در همین جا باید بگوییم که دکتر قاسم غنی، محمد قزوینی، حسن اسفندیاری (محتشم‌السلطنه)، سیدنصرالله تقوی، علی‌اکبر دهخدا، دکتر رضازادهٔ شفق، حسین علاء، حسین سمیعی (ادیب‌السلطنه) که چندتن از آنان از فراماسونهای سرشناس بودند ـ به اتفاق سپهبد یزدان‌پناه در حضور محمدرضاشاه هر هفته روزهای سه‌شنبه جلساتی در کاخ مرمر بر پا می‌داشتند، که ظاهراً موضوعات آن بر محور ادبیات ایران دور می‌زده است. تشکیل چنین جلساتی در سال‌های نخستین سلطنت محمدرضا پهلوی به مدت چند سال، در ساختار زیر بنای تفکر اجتماعی و سیاسی وی بی‌تأثیر نبوده است.

تأیید نظرات وی نوشته شد، و در محافل ادبی تهران تحسین و تمجید از قزوینی زبانزد این و آن گردید.

تنها عدّهٔ معدودی از ادبای وقت نظیر «سعید نفیسی و کسروی» جرأت آن را داشتند که به رغم اظهار نظر محمدقزوینی، املای تهران را با «ت فارسی» بنویسند.

کسروی «عضو انجمن واژه‌شناسان جهان» همان موقع ضمن مقاله‌ای به این نکته اشاره کرد و نوشت:

«مقالهٔ دانشمند قزوینی ـ منظور شیخ محمدخان قزوینی است ـ تأثیر شگفتی کرده، که پس از نشر آن مقاله کمتر کسی به تغییر املای «طهران» جرأت می‌کند و نه تنها املای «تهران» و مانندهای آن که به انتشار و شیوع سریع پرداخته بود، دچار وقفه شد و دیگر کسی جرأت به‌کار بردن آنها را نکرد، و عقیدهٔ این دانشمند یکی از کشف مهمّ ادبی شمرده شد.»[1]

برای اینکه اهمیت سخن کسروی در تأثیر کلام محمدقزوینی بهتر نمایانده شود، به نوشتهٔ دکتر قاسم غنی در جلد سوم خاطرات وی اشاره می‌کنیم.

او می‌نویسد:

«... وقتی در صحبت و مباحثه کسی از قول میرزا محمدخان استشهاد می‌کند، دیگر حرف قطع می‌شود و در واقع حکم "قال ارسطو" را دارد. در قرون وسطی در بین فلاسفه، استشهاد از ارسطو قاطع مباحثه بود، میرزا محمدخان نیز یك نوع سلطنت روحانی و علمی داشت.»[2]

با وجود این، جدال لفظی بر سر نحوهٔ نگارش تهران، بین عدّه‌ای از فضلاء درگرفت، و اظهار نظرهای متضاد در ردّ و دفاع به درون مجلات روز کشید، و گاهی به چاپ مقالات مبتذلی نیز انجامید.[3]

برای اینکه خواننده این سطور از مفاهیم ذهنی و خود ساختهٔ علامهٔ فاضل در باب صحیح بودن املای تهران با «طای عربی» آگاهی یابد، اجمالی از تتبع وی را که از رشحات قلمش تراویده در زیر می‌آوریم، تا دانسته شود، که سایهٔ رفیع چه بلند پایگانی بیش از نیم قرن بر عرصهٔ ادب و هنر ایران گسترده شده بود (یا گسترانیده بودند!)

---

۱. چهل مقالهٔ کسروی: گردآورنده یحیی ذکاء، ناشر کتابفروشی طهوری، سال ۱۳۳۵، صفحهٔ ۱۸۴.

۲. یادداشت‌های دکتر قاسم غنی، جلد سوم، صفحهٔ ۱۸۰، ناشر کتاب فرزان، به کوشش حسین نمینی، سال ۱۳۶۲.

۳. مجلّه آینده، شمارهٔ ۱۸، سال دوم، صفحهٔ ۴۳۳، به مقالهٔ طهران را باید با «دال» نوشت مراجعه شود.

محمد قزوینی در مقالهٔ جنجال برانگیز خود این کشف مهمّ را مطرح کرده بود، که املای «طهران» و «طوس» و «اصطخر» و نظایر آن درست‌تر و بهتر می‌باشد، و دلایلی که بر صحّت کشف خود اقامه نموده بود، این بود که ایرانیان در زمان‌های دیرین دوگونه «ت» داشته‌اند. یکی همان «ت» که تا به امروز باز مانده، و دیگری «ت» یی بوده که صدای «ثقیل» داشته، و شبیه «طای عربی» بوده، که طهران و طوس و اصطخر و مانند این‌ها را با همین «ت ثقیل» می‌خوانده‌اند، و به همین جهت تازیان هم میانهٔ این نام‌ها با تبریز و امثال آنها فرق گذارده‌اند و تهران را با «طا» نوشته‌اند و تبریز را با همان «ت» به‌حال خود رها کرده‌اند. با چنین استدلال که بیشتر جنبهٔ ذهن‌گرایانه داشت تأکید کرده بود بهتر و درستتر آن است که ما طهران و طوس و اصطخر و طارم و مانند این‌ها را با همان «طای عربی» نگاه داریم و تبدیل حروف مذکور به«ت» فارسی مبنای درستی برای خود ندارد.[1]

نخستین شخصیت ادبی که به ردّ این تتبّع عالمانهٔ قزوینی پاسخ روشنی داد، شادروان سعید نفیسی بود، که سلسله مقالاتی محققانه از شمارهٔ یك تا چهار در مجلهٔ آینده (سال دوم) از وی به چاپ رسید، سپس سید احمد کسروی «واژه شناس و مورخ ایرانی» با نشر مقالهٔ مستدلی، یافته‌های تحقیقی قزوینی را، با ذکر شواهد مسلّم تاریخی مردود دانست. گرچه بعضی از ادبای ماسونی نظیر مجتبی مینوی به دفاع از نظرات قزوینی پرداختند، لیکن این جدال‌های قلمی و کشمکش‌های ادبی به تدریج فروکش کرد، تا جایی که بعد از شهریور ۱۳۲۰ در روزنامه‌ها و مجلات و کتابها و مراسلات دولتی نگارش واژهٔ تهران با «ت‌فارسی» عمومیت یافت، و مدعیان نیز زبان درکام کشیدند، و دم فرو بستند.[2]

---

۱. به این نکتهٔ ظرایف نیز باید توجه داشت که پیروان فرقهٔ «بهائیت» تهران را به طای عربی می‌نویسند، و مدعی‌اند که تهران زادگاه «بهاء» است و ارض «طه» و با چنین تعبیری، تغییر نگارش آن را با «ت‌فارسی» نشانه‌ای از تعصّب بی‌مورد ملّی می‌دانند.

از آنجایی که محمدقزوینی سالها پیش از چاپ مقالهٔ خود در مجلهٔ کاوه، و طرح دعوی درست بودن نگارش تهران با «طای‌عربی»، روابط نزدیکی با «عبدالبهاء» داشته، و هنگام اقامت رئیس فرقهٔ بهائیت در پاریس بارها دیدارهای خصوصی نموده و بر سفرهٔ اختصاصی وی دعوت می‌شده است ـ این مطلب را محمدقزوینی در وفیات به‌طور مشروح آورده است ـ لذا اقامهٔ دلایل مربوط به نوشتن تهران با «طای‌عربی» را با چنین روابطی، نمی‌توان بی‌ارتباط دانست.

۲. کسانی که خواهان آگاهی بیشتر در این زمینه باشند، و یا بخواهند به معنای لغوی تهران بهتر پی ببرند، می‌توانند به مقالات فاضلانهٔ سعید نفیسی در مجلّات آینده و کتاب چهل مقالهٔ کسروی مراجعه نمایند.

۲. پی‌گفتار

ما، در یادداشت پیوست کتاب نقش جامعه و فساد دولتها در انهدام جنگلها و پیشروی کویرهای ایران ـ منتشره از سوی انتشارات «نشر آینده» بهار ۱۳۶۸ ـ به هنگام معرفی اثر دیگری از قلمزن به نام «تاریخچه‌ها» که زیر عنوان اطلاعات عمومی سپیده چاپ و نشر گردیده، راجع به «تاریخچهٔ تهران» نیز اشاراتی داشتیم، و در آنجا متذکر شده‌ایم که دربارهٔ تهران کتاب‌های متعددی از سوی اهل قلمان که دارای مواضع فکری متفاوتی بوده‌اند، چاپ و نشر یافته است. هم‌چنین کتابهایی با عناوین گوناگون منتشر گردیده، که در متن آنها راجع به گذشتهٔ تهران توضیحاتی به‌میان آمده است.

کتابهایی که منحصراً و مستقلاً دربارهٔ تهران انتشار یافته، و از نظر تصفح در دسترس ما بوده عبارتند از:

۱. تاریخ تهران، از حجت بلاغی
۲. تهران در گذشته و حال، از دکتر حسین کریمان ـ استاددانشگاه
۳. دارالخلافه تهران، از ناصر نجمی «موسسه انتشارات امیرکبیر» چاپ اول ۱۳۴۸
تا چاپ چهارم ۱۳۵۶ این کتاب در خرداد ۱۳۶۲ از سوی انتشارات همگام، بصورت نامرغوب تجدید چاپ گردیده و قسمت‌هایی نیز حذف شده است
۴. آثار تاریخی تهران، از سیدمحمدتقی مصطفوی باستانشناس نامی ایران
۵. تهران قدیم، از م. حسن بیگی انتشارات ققنوس ـ زمستان ۱۳۶۶
۶. گوشه‌هایی از تاریخ اجتماعی تهران قدیم، از جعفر شهری (شهری‌باف)
۷. ایران قدیم، تهران قدیم، از ناصر نجمی

۸. تاریخچهٔ ساختمان‌های سلطنتی ارگ، از یحیی ذکاء
کتابهایی که بخشی از مطالب آنها با تهران ارتباط دارد
۱. خاستگاه کارگران تهران، از گروه جامعه‌شناسی شهری ـ دانشکدهٔ علوم اجتماعی و تعاون ـ سال ۱۳۵۷
۲. نقش بازار و بازاری‌ها در انقلاب ایران، از محمدعتیق‌پور، تیرماه ۱۳۵۸
۳. المآثر و الآثار، از محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، انتشارات اساطیر
۴. خاطرات عبدالله بهرامی، انتشارات علمی
۵. ایران و ایرانیان عصر ناصرالدین‌شاه، ترجمهٔ حسین کردبچه، انتشارات جاویدان
۶. سفری به دربار سلطان صاحبقران، دکتر هنریش بروگش ـ ترجمهٔ حسین کردبچه، انتشارات اطلاعات
۷. تاریخ اجتماعی ایران، تألیف مرتضی راوندی (هشت جلد)
۸. چهل مقالهٔ کسروی، گردآورندهٔ یحیی ذکاء
۹. قصران (کوهسران)، (۲ جلد) از دکتر حسین کریمان، انجمن آثار ملّی
۱۰. روزگار و اندیشه‌ها، از مرتضی مشفق کاظمی
۱۱. یادگار یک شب، از همان نویسنده
۱۲. با شرف‌ها، از ع ـ راصع (عماد ـ عصّار، مدیرمجلهٔ آشفته)
۱۳. ایام محبس، از علی دشتی
۱۴. شرح حال رجال ایران، از مهدی بامداد (۶ جلد)
۱۵. تاریخ بیست‌ساله، از حسین مکّی (۸ جلد)
۱۶. خاطرات من یا تاریخ صدسالهٔ ایران، از حسن اعظام قدسی (دوجلد)
۱۷. حیات یحیی، از یحیی دولت‌آبادی (۴ جلد)
۱۸. کتاب آرزو یا تاریخ مفصل مشروطیت ایران، از عباس اسکندری
۱۹. اوضاع اداری و اجتماعی دورهٔ قاجاریه، (۳ جلد)، از عبدالله مستوفی
۲۰. نیمه راه بهشت، از سعید نفیسی
۲۱. ایران آنطور که هست، از چارلزجیمزویلس، ترجمهٔ سیدعبدالله ـ این کتاب با نام تاریخ اجتماعی ایران ـ در عهد قاجار از سوی انتشارات زرین تجدید چاپ شده است.
۲۲. ایران و قضیهٔ ایران، از لرد کرزن، ترجمهٔ وحید مازندرانی (۲ جلد)

۲۳. تاریخ ایران، از ژنرال سرپرسی سایکس، ترجمهٔ فخرداعی گیلانی (۲ جلد)
۲۴. سفرنامهٔ جکسن، از ویلیامز جکسن ـ مترجمان فریدون بدره‌ای و منوچهر امیری
۲۵. ۱۸ هزار روز تاریخ ایران، از روزنامهٔ اطلاعات
۲۶. دایرة المعارف فارسی، از غلامحسین مصاحب
۲۷. ایران و ایرانی، از غلامرضا انصاف‌پور
و تعدادی کتاب‌های دیگر که در فهرست مآخذ و منابع معرفی خواهند شد.

کتابهایی که به موضوعات اختصاصی پرداخته، لیکن متون آنها رابطهٔ تنگاتنگی با تهران دارد، از آن جمله می‌توان از کتب زیر نام برد.

۱. نظم و نظمیه در دورهٔ قاجار، از مرتضی سیفی‌قمی تفرشی
۲. پلیس خفیهٔ ایران، از همان نویسنده
۳. پلیس سیاسی عصربیست‌ساله، از خسرومعتضد (تهرانی)
۴. آب تهران، از سازمان آب تهران ـ سال ۱۳۳۴
۵. فرهنگ جغرافیایی تهران، از دایرهٔ جغرافیایی ارتش.

هم‌چنین در گذشته و حال، بسیاری از مجلات راجع به تهران مطالب فراوانی نشر داده‌اند، که ذکر همهٔ آنها از حوصلهٔ این تحقیق و مقال بیرون است. ما، در اینجا فقط به نوشته‌های دو مجله در یك فاصله زمانی ۶۲ ـ ۶۳ ساله اشاره می‌کنیم.

نوشتهٔ نخست، سلسله مقالاتی است از نویسنده و محقق پرکار و آگاه ایران سعیدنفیسی، که از شمارهٔ ۱ تا ۴ سال دوم مجلهٔ آینده، دی‌ماه ۱۳۰۵ تا خرداد ۱۳۰۶ چاپ گردیده، و در پاسخ به نظرات محمدقزوینی که گویا از راه تتبع و استقراء به این نتیجه رسیده بوده، که املای تهران باید با «ط» نوشته شود، دلایل مستندی در ردّ نظریّهٔ وی ارائه داده، و از پیشینهٔ تهران سخنانی را به میان آورده، که اهل تحقیق را به کار آید.[1]

نوشتهٔ دوم، از مجلهٔ دنیای سخن، شمارهٔ ۲۶، اردیبهشت ۱۳۶۸ می‌باشد، که به مناسبت دویستمین سال پایتخت بودن تهران، مقالهٔ مفصلی در ۱۲ صفحه زیر عنوان فرهنگ تهران چاپ گردیده که از دیدگاه علمی نگارش یافته، و اطلاعات سودمندی در رابطه با ناهمگونی اجتماعی، تعارض فرهنگی شهروندان تهرانی،

---

۱. مبحث مربوط به پیشینهٔ نگارش املاء تهران در بخش چهارم کتاب حاضر را بنگرید.

دوره‌های رشد شهری، افزایش جمعیت از راه مهاجرت و تضاد آن با زیر ساخت‌های مورد لزوم ارائه داده و در خور توجه است گرچه برخی مصلحت‌اندیشی‌ها و ملاحظه‌گری‌ها بر بعضی از سطور آن سایه انداخته است.

* * *

هدف ما، از نگارش پی‌گفتار بدین مقصود بوده است، تا از وجود آن تعداد از کتاب‌هایی که، چه به‌طور مستقل و چه به گونه‌ای پراکنده، مطالبی را دربارهٔ تهران مطرح ساخته، و مورد مطالعه و بررسی راقم سطور قرار گرفته، خواننده و احیاناً اهل تحقیق را آگاه سازد.

محتوای این کتاب‌ها که از دیدگاه‌های متفاوت و در فواصل زمانی متناوب به رشتهٔ تحریر درآمده، و مسائل گوناگونی در زمینه‌های مختلف به نحوگسترده‌ای در آنها بازتاب یافته، در آشنایی با پیشینهٔ تهران، تحولات اجتماعی، پویش شهرنشینی، ساختار نهادهای دولتی، شناخت یادمان‌های تاریخی، رسوم و آداب محلّی و بسیاری نکات ناشناختهٔ دیگر، می‌تواند خواهندگان و جویندگان این نوع جستارها را یاری دهد.

ما، قصد آن نداریم که در این مقال پایانی بر «نیك و بد» اقوال، و «صحت و سقم» گفته‌ها، و «راستی و کژی‌های» محتوای تك‌تك این کتاب‌ها انگشت بگذاریم. چنین نقدی کاری است سترگ، و بیرون از حدّ بضاعت و حوصلهٔ راقم سطور. وانگهی پرداختن به آن، خود صفحاتی به حجم یك کتاب قطور را می‌طلبد، که تناسبی با مقولهٔ «کلام فرجامین کتاب حاضر» ندارد، منتها در سه مورد نسبت به محتوای دو کتاب و یك روزنامه نظراتی داریم، که اگر ناگفته بگذریم، چنین مساهله‌ای اندرخور شأن قلم، و شایستهٔ تعهد اخلاقی قلمزن نخواهد بود.

* * *

مورد نخست، در رابطه با کتاب تهران قدیم تألیف م. حسن بیگی است.

مؤلف در مقدمهٔ کتاب که عنوان «حاشیه‌ای بر متن» را بر آن نهاده، نوشته است:

«... افرادی نظیر سعیدنفیسی، حجت‌بلاغی، دکترحسین کریمان، جودت، جعفرشهری (شهری‌باف)، ناصر نجمی و دیگران پیرامون گذشتهٔ تهران و فراز و فرودهای آن پرداخته، و به هزار و یك دلیل که جای بحثش در اینجا نیست، نخواسته و یا نتوانسته‌اند، این مهمّ را مورد نگرش قرار دهند.»

کسی که با چنین دید نقادانه آثار دیگران را به محك کشیده، و همه را به یك چوب رانده، و محتوای آنها را نفی کرده، و آثار هیچ‌یك را با ذکر «هزار و یك دلیل» از جمله به این سبب که «در رژیم پیشین نگاشته شده» ـ بقیهٔ دلایل ارائه نشده ـ درخور شرایط حاضر ندانسته است، آن وقت همین مؤلف به رغم نفی آشکار و ردّ نوشته‌های اهل قلمانِ دوران گذشته، بخش عمدهٔ همان مقدمه را اختصاص به مقاله‌ای داده، که باستانی پاریزی در سال ۱۳۴۱ ـ یعنی ۲۹ سال پیش ـ نگاشته و در روزنامهٔ اطلاعات به چاپ رسیده است. نکتهٔ مهم اینکه نوشتهٔ ۲۹ سال پیش را نیز شاهد گفتار خود قرار داده، و با قید اینکه «امروز هم مصداق کاملاً عینی دارد»، آن را تأیید نموده است.

خواننده که با این تناقض گویی، آن هم در دنبالهٔ یك مطلب و در دو صفحهٔ پشت سرهم روبرو می‌شود، آیا نسبت به صداقت کلام و درستی تحقیق مؤلف کتاب دچار تردید نمی‌گردد؟

بررسی ژرفتر محتوای این کتاب نشان می‌دهد، که مطالب آن گردآوری زیرکانه‌ای است از همان کتاب‌ها که نام برده‌ایم، با این تفاوت که با یك رشته بی‌دقتی‌ها و مسامحه‌کاری‌ها نیز همراه است.

ما به دو مورد از این اشتباهات ـ که تنها در یك صفحه به چشم می‌خورد ـ اشاره می‌کنیم.

در صفحهٔ ۲۳۸ میرزا محمدخان سپهسالار معروف به کشیکچی‌باشی را با لقبِ «شیرالدوله» معرفی کرده، در حالی که وی چنین لقبی نداشته است.[1]

در همان صفحه مرگ وی را سال ۱۲۸۴ هجری قمری اعلام کرده، و از قول عده‌ای از محققان ـ بی‌آنکه هویت و اثر این محققان را معرفی کند ـ مرگ او را به وزیرکشی‌های ناصرالدین‌شاه نسبت داده، که هر دو مورد نادرست است.

* * *

مورد دوم، مربوط به کتاب پلیس سیاسی عصر بیست‌ساله تألیف خسرو معتضد، انتشارات جانزاده آبان ماه ۱۳۶۶ می‌باشد.

خسرو معتضد ـ کارمند سابق وزارت بهداری ـ که نام فامیلی وی به پسوند «تهرانی» ختم می‌شود، عباس مافی (پژوهشگر اسامی مستعار اهل قلمان) خسرو

---

۱. ما در مباحث پیشین هویت شش تن از رجال دولتی را که دارای لقب مشیرالدوله بوده‌اند، معرفی کرده‌ایم.

معتضد تهرانی را با نام مستعار «دکترماهیار» معرفی کرده، که زیر چنین نامی، مطالبی از وی به چاپ می‌رسیده است.

بدیهی است انتخاب نام «مستعار» یا به عبارت روشنتر نام «قلمی» از روزگاران پیشین در ایران و حتی جهان یك شیوهٔ متداول بوده، و امروز نیز همچنان در ایران و کشورهای دیگر رایج است.[1]

از این نظر بر «خسرو معتضد تهرانی» ایرادی نمی‌توان گرفت، که چرا نام مستعار برگزیده است، لیکن استفاده از تیتر دکترا در پیشنام مستعار، و معرفی اثر به قلم «دکترماهیار» کار ناپسند و ناروایی است، که خواه ناخواه خواننده را که هویت اصلی صاحب اثر نمی‌داند و نمی‌شناسد، در ارزیابی محتوای اثر به گمراهی می‌کشاند.

از سوی دیگر خسرو معتضد تهرانی به خانواده‌ای تعلق دارد، که افراد آن دلبستگی و وابستگی ویژه‌ای به دودمان پهلوی داشته‌اند. خودِ او به عنوان

---

۱. ما، تعدادی از اسامی مستعار یا «نام قلمی» اهل قلمان معاصر ایران و جهان را در زیر می‌آوریم، تا نشان دهیم به رغم اظهارنظر مغرضانهٔ یکی از صاحبان مجلات وابسته به فراماسونری (در جای دیگر به این نوشته‌ها پاسخ خواهیم گفت) انتخاب نام مستعار (نام قلمی) شیوهٔ متداول و رایجی است، و هرگز مورد اعتراض جامعهٔ ادبی نبوده است.

۱. رام= ر. اعتمادی = رجبعلی اعتمادی، متولد ۱۳۱۲
۲. دکترمنوچهر قاطع = منوچهر آزمون، متولد ۱۳۰۹
۳. دکتر ماندا = محمدعلی اسلامی ندوشن، متولد ۱۳۰۴
۴. ح. مقتصد = دکترحسن توانایان فرد، متولد ۱۳۲۲
۵. ح. ستوده = دکتر عبدالکریم سروش، متولد ۱۳۲۴
۶. الف. ن. پیام = اسماعیل نوری علاء، متولد ۱۳۲۱
۷. مهرداد اوستا = محمدرضا رحمانی، متولد ۱۳۰۶
۸. جلال‌زاده = جلال‌الدین فارسی، متولد ۱۳۱۲
۹. ت. ف. فرهاد = تورج فرازمند، متولد ۱۳۰۷
۱۰. تماشاچی = مهدی آذریزدی، متولد ۱۳۰۱
۱۱. ح. ا. مهران = دکترحسین ابوترابیان
۱۲. اوهنری = ویلیام سیدنی
۱۳. اندره موروآ = امیل هرزگ
۱۴. تنسی ویلیامز = توماس لانیز
۱۵. ماکسیم گورکی = بیشکوف آلکسی ماکسیموویچ
۱۶. ماری‌کوری = مانیا

سناریست بخش تاریخی تلویزیون رژیم پیشین، سریال تلویزیونی خاندان پهلوی را نوشته بود، که تجلیل و ستایش از دودمان پهلوی اساس آن را تشکیل می‌داد.

چنین فردی با چنان روابطی ـ که لزومی به شرح جزئیات آن نمی‌بینم ـ چه عاملی او را وا داشته که کتابی زیر عنوان پلیس سیاسی عصر بیست‌ساله تألیف نماید. انگیزهٔ واقعی از انتشار این کتاب چه بوده؟ به راستی مؤلف قصد افشای جنایاتی را داشته، که به دستور رضاشاه در دوران بیست‌ساله در سراسر ایران به وقوع پیوست، وانگهی مستندات کتاب چیست؟ و از چه منابع موثقی بهره‌گیری شده است؟

خسرو معتضد تهرانی در شرح «مأخذ و منابع» کتاب نوشته است:

«اساس مطالب مندرج در این کتاب، در اکثر موارد بر مبنای تحقیقات و مصاحبات و استقراء بوده است.»

تحقیقات از کجا؟ مصاحبات با کی؟ و استقراء چگونه بوده است؟

در بسیاری از صفحات کتاب ـ بیش از ۸ مورد ـ از کتاب خاطرات عبدالله بهرامی یا تقریرات وی سخن به‌میان آمده و مؤلف دربارهٔ وی نوشته است:

«... راهنمایی‌های ارزنده‌ای به من نمود. مردی با سواد، روشن، صاحب درك قوی و دنیا دیده بود، که علاوه بر سابقهٔ ریاست پلیس تأمینات، بعدها بارها به مقام معاونت وزارت و مناصب مهم دیگر رسید.»[1]

عبدالله بهرامی که این چنین مورد ستایش «خسرو معتضدتهرانی» قرار گرفته، اشراف‌زاده‌ای بود که از طفولیت در سایهٔ «لله‌گی و دایگی» غلام سیاهها و کنیزکان با ناز و تنعم پرورش یافته بود،[2] و از درد و رنج مردم و ستم حاکمان زمانه بی‌خبر بود، و آن چنان که خود اعتراف کرده، با معرّفی نامه‌ای که خود نوشته و امضای مدیر مدرسهٔ آلمانی را زیر آن جعل کرده و به مهر مدرسه ممهور نموده بود، از معلمی به ادارهٔ پلیس راه می‌یابد، و به سرعت مدارج ترقی را پیموده، از مترجمی به مقام ریاست تأمینات می‌رسد.

از جمله ترفندهای وی جلب اعتماد حاج بابا اردبیلی، و ترتیب ملاقات با سران مخفی کمیتهٔ مجازات بوده و به این ترتیب به هویت آنان دست می‌یابد، و با دستگیری آنها خدمت به سزایی به سود فراماسونرها و منافع انگلستان و دولت

---

۱. صفحهٔ ۵۳۶

۲. این مطلب را، عبدالله بهرامی با آب و تاب فراوان در کتاب خاطرات خود، شرح داده است.

فراماسونری حسن وثوق (وثوق‌الدوله) دست‌نشاندهٔ انگلیس انجام می‌دهد. مسئولیت غیرمستقیم قتل ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده (دوتن از سران کمیتهٔ مجازات) که به بهانهٔ فرار هدف تیر قرار گرفته و کشته شدند، به عهدهٔ عبدالله بهرامی است.

دوّمین مصاحبات! اشاره شده، تقریرات لطف‌الله ترقی مدیر مجلهٔ ترقی است، که به کرات در کتاب آمده است.

خسرو معتضد تهرانی، در این رابطه در همان مأخذ و منابع (صفحهٔ ۵۳۸) می‌نویسد:

«... شادروان لطف‌الله ترقی وکیل دادگستری و روزنامه‌نگار معروف و مدیر مجلهٔ ترقی، طی سال‌های ۴۳ تا ۱۳۴۵ همکاری مطبوعاتی با آن فقید داشته، و در ماههای مهر ۴۳ تا آبان ۱۳۴۴ سردبیری مجلهٔ متعلق به آن مرحوم را داشتم... گهگاه مرحوم ترقی مطالبی پیرامون رجال هفتادسالهٔ اخیر تقریر می‌نمودند، و من تقریرات ایشان را یادداشت می‌کردم.»

شاید در اصالت تقریرات لطف‌الله ترقی نیاز به توضیح بیشتر نباشد.

او زمین خوار معروفی بود، که بیست‌میلیون متر اراضی گوهردشت (رجایی شهر) و شهرك پردیس را به ثمنِ بخس تصاحب کرد، و از این راه بر ثروت سرشار خود افزود.

لطف‌الله ترقی از عمده‌ترین بورس‌بازان زمین و عامل گرانی قیمت اراضی در تهران بود، در شمال نیز فزون بر تصاحب اراضی مستحدثهٔ ساحلی، با سرمایه‌گذاری در طرح جنگلداری جنگلهای حوزهٔ ساری، منابع طبیعی کشور را به یغما برد، و مجلهٔ ترقی نیز در خدمت تحکیم پایه‌های سلطنت قرار داشت، و خود وی با استفاده از عنوان «وکالت» برای پیشبرد مقاصد زمین‌خواری و تحصیل ثروت و جمع‌آوری مکنت، نقشه‌ها طرح می‌کرد، و نقش‌ها می‌آفرید!

* * *

مصاحبات دیگر کتاب عبارتند از: تقریرات سرتیپ حسین سیهی ـ تقریرات علی هاشمی (فراماسونر) ـ به نوشتهٔ خسرو معتضد تهرانی، مدتها همکار مؤلف بوده و در یك اتاق می‌نشسته‌اند ـ تقریرات محمد جواد هوشمند مدیر روزنامهٔ سعادت بشر ـ تقریرات سعید شمس لاریجانی (سعیدالذاکرین ـ عموی معتضد تهرانی) ـ تقریرات محمدرضا شمس‌لاریجانی (معتمدالکتاب) ـ تقریرات سرهنگ عیسی شمس‌لاریجانی ـ تقریرات ابوالقاسم احمدزاده (تمکین) ـ تقریرات

مشیرهمایون شهردار ـ تقریرات حسن معاصر ـ تقریرات یکی از امرای بازنشسته ارتش؟

بخش دیگر از مطالب کتاب را ـ آن چنان که در فهرست مآخذ و منابع آورده شده ـ خاطرات این و آن دولتمرد وابسته به سازمان فراماسونری یا سرویس‌های جاسوسی تشکیل می‌دهد از جمله آنها:

خاطرات آلن دالس رئیس سازمان «سیا» ـ خاطرات مهدی قلی هدایت (مخبرالسلطنه) ـ خاطرات امین‌الدوله ـ خاطرات حاج سیاح ـ خاطرات فریدالملك همدانی ـ خاطرات عبدالله بهرامی ـ خاطرات سیدمهدی فرخ (معتصم‌السلطنه) ـ خاطرات دکتر محمد سجادی ـ خاطرات محسن صدر ـ خاطرات عبدالرحمن سیف‌آزاد ـ خاطرات آقابیگف ـ خاطرات ا. آهن؟ ـ خاطرات سرتیپ حسن یکرنگیان.

ناگفته پیداست که چنین تقریرات و خاطرات، فاقد سندیت تاریخی بوده، و از لحاظ منطق تاریخ‌نگاری بی‌ارزش است.

از تحقیقات و استقراء خسرو معتضد تهران چیزی دستگیرمان نشد؟!

* * *

به هرصورت چنانکه کتاب پلیس سیاسی عصربیست‌ساله که در سال ۱۳۵۸ در مجلهٔ سپید و سیاه به چاپ رسیده بود، و در سال ۱۳۶۶ به عنوان چاپ اوّل! از سوی انتشارات جانزاده به بازار عرضه شده ـ با کتاب‌هایی نظیر پلیس خفیهٔ ایران ـ ۱۲۹۹ ـ ۱۳۲۰ تالیف مرتضی سیفی قمی تفرشی،و کتاب محاکمهٔ محاکمه‌گران ـ عاملان کشتار مدرس، ارانی، فرخی یزدی، سردار اسعددوم و غیره، تألیف محمد گلبُن و یوسف شریفی، و کتاب آرزو تألیف عباس اسکندری، که در همان خط سیر شناساندن ماهیت جنایتکارانهٔ نهادِ پلیسی در رژیم سلطنتی رضاشاه ـ یعنی همان عصر بیست‌ساله ـ نگارش و تألیف یافته، مقابله و مقایسه شود، آنگاه حنای مؤلف کتاب پلیس سیاسی عصر بیست‌ساله رنگ می‌بازد، و انگیزهٔ نگارش آن فاش و برملا می‌گردد.

خسرو معتضد تهرانی، در مسیر فرصت‌طلبی‌ها که در روزگار ما به عنوان یك عارضهٔ بیماری اجتماعی ظهور کرده، آسمان و ریسمان را کنار هم نهاده، و رطب و یا بسی به هم بافته، تا در راستای همان سریال تلویزیونی ـ منتها با رنگ و روی اغواگرانه ـ مسئولیت همهٔ جنایات دوران بیست‌سالهٔ دیکتاتوری رضاشاه را به گردن

محمّد درگاهی‌ها، آیرم‌ها و رکن‌الدین مختاری‌ها بگذارد، که گویا تنها به خاطر تحکیم موقعیت خود و جلب نظر رضاشاه به چنین جنایاتی دست می‌زده‌اند، والاّ رضاشاه از وسعت این جنایات بی‌خبر بوده است؟!

به نوشتهٔ خسرو معتضد تهرانی:

«زمانی رضاشاه فهمید که شهربانی او، چه به روزگارش آورده است که صدای شلیك توپ‌های شهریور از آن خواب طولانی بیدارش کرد. (!!)...»

وی به جای اینکه بنویسد: «رضاشاه از ترس خشم مردم (از تهران به اصفهان) می‌گریخت نوشته است: که رکن‌الدین مختار که تا آن روز چون شیرغرانی می نمود، به مانند موشی از شهری به شهر دیگر درحال فرار بود!» آیا به راستی چنین بود؟ از کوزه برون همان تراود که در اوست.

ما، تنها بدان سبب که نسل جوان از تأثیر القایی و برهه‌ای این قبیل نوشته‌ها که هدفمندانه با وهمیات ذهنی دولتمردان و رجال بازیگر رژیم گذشته آمیخته شده، بر کنار بماند، به تحلیل اجمالی کتاب پلیس سیاسی عصر بیست‌ساله پرداختیم، والاّ سخن بر محور مؤلف کتاب بسیار است، و ما را مجال پرداختن به مسائل خصوصی نیست.

* * *

سومین و آخرین نظرما، مطلب کوتاهی است از ناصر نجمی در رابطه با دویستمین سال پایتخت شدن تهران، که در شمارهٔ ۱۳۴۶۷ روزنامهٔ کیهان مورخ یکشنبه ۲۲ آبان ۱۳۶۷ به چاپ رسیده است.

در این مطلب ۳۸ سطری چندین نکته به چشم می‌خورد، که ناگفته از آنها نمی‌توان گذشت.

نخست: نگارش املای تهران با «طای مؤلّف» است، که نه بار تکرارشده، تعمد و اصرار در نگارش تهران با «ط» این توهم را در ذهن خوانندهٔ آگاه پدید می‌آورد، نکند که ایشان هم آن را «ارض طٰه» می‌داند!

ـ به مبحث پیشینهٔ نگارش املای تهران در کتاب حاضر مراجعه شود. ـ

دومین مورد: اعتراض ناصر نجمی به دویستمین سال پایتخت شدن تهران است.

او نوشته است:

«... در رسانه‌های جمعی شنیده شد که طهران ـ وی به همین صورت نوشته ـ وارد دویستمین سال پایتخت شدن (بودن) خود شده است، و گویا به همین مناسبت

قرار است مراسمی برپا شود.»

آنگاه ادامه می‌دهد:

«...طبق اسناد و مدارك مسلم و قطعی که نگارنده در کتابهای: دارالخلافهٔ طهران ـ ایران قدیم و طهران قدیم و تهران عهد ناصری به آنها اشاراتی کرده‌ام، طهران در سال ۱۲۰۰ هجری‌قمری به وسیلهٔ آقا محمدخان قاجار به پایتختی انتخاب گردید، که با احتساب اینکه اکنون در سال ۱۴۰۹ هجری‌قمری می‌باشیم، از مرکز شدن این شهر دویست و نه سال تمام می‌گذرد...»

در حالی که به رغم ادعای نجمی اسناد تاریخی حکایت از آن دارد، که آقا محمدخان قاجار در سال ۱۲۱۱ هجری‌قمری برابر با ۱۷۸۹ میلادی درتهران تاجگذاری کرد و لقب شاهنشاه بر خود نهاد، و تاریخ پایتخت شدن تهران نیز سال ۱۲۱۱ هجری‌قمری است، نه سال ۱۲۰۰ هجری‌قمری، آنچنان که ناصر نجمی ادعا نموده است.

آقا محمدخان قاجار در سال ۱۲۱۱ هجری‌قمری در گوشه و کنار کشور با مدعیان سلطنت به خصوص با جانشین خاندان کریم‌خان‌زند، در جنگ و جدال بوده و عنوان پادشاهی را نداشته، تا تهران را به پایتختی خود برگزینند. تهران همزمان با تاجگذاری وی عنوان پایتخت ایران را پیدا کرد، و در این مورد هیچ شبههٔ حقوقی و تاریخی وجود ندارد، و از سوی مورخان ایرانی و محققان و شرق‌شناسان غربی و شرقی به تواتر مورد تأیید قرار گرفته است اصرار در اثبات یك نظر موهوم جز «جزمیّت فکری» تعبیر دیگری نمی‌تواند داشته باشد.

سومین مورد، اعتراضی است از سوی ناصرنجمی نسبت به برپایی احتمالی مراسمی در رابطه با دویستمین سال پایتخت بودن تهران.

ناصر نجمی به این بهانه، که تهران هنگام پایتخت شدن فقط بیست‌هزار جمعیت داشته، و حال تعداد آن از ۷ ـ ۸ میلیون هم گذشته، استحقاق آن را ندارد که مراسمی بر پا شود!

بدیهی است چنین توجیه و برداشتی، پندارآلود، غیر علمی و دور از منطق تاریخ‌نگاری است و ما لزومی به توضیح بیشتر در پیرامون آن نمی‌بینیم.

چهارمین و فرجامین مورد در رابطه با دویستمین سال پایتخت بودن تهران، سخن تازه‌ای است که ناصر نجمی آن را به نام خود مطرح ساخته، و نوشته است:

«... امروز ما در طهران به این مسأله برخورد نمائیم (می‌نماییم) که از یك سو

فشار و تراکم جمعیت، سخت نگران و اندیشناکمان کرده است، و از طرف دیگر عدم جریان رودخانه‌ای که در کنار آن که جزء ضوابط و شرایط اولیهٔ انتخاب یك شهر برای پایتخت شدن می‌باشد، همه چیزمان آلوده، و از نظر بهداشت محیط زیست مخاطره‌انگیز است، و از این گذشته وجود قلل شامخ سلسله جبال البرز که شمال تهران را بسته است، فضایمان را غیرقابل تنفس و استنشاق کرده است. پس باید به این نتیجه رسید که طهران هیچگاه شرایط طبیعی و غیر طبیعی (!!) را برای پایتخت شدن نداشته است، و شما اگر به پایتخت‌هایی چون:پاریس ـ لندن ـ برلن ـ بن ـ وین و غیره نظر بیافکنید خواهید دید که همه این پایتخت‌ها در کنار رودخانهٔ سن، تایمز، اودر، دانوب قرار گرفته‌اند...»

سپس نتیجه گرفته است: «آقا محمدخان که طهران را به پایتختی برگزیده بود، به جهات یاد شده فکر نمی‌کرد.»

مطالبی که در سطور بالا از عین نوشتهٔ ناصرنجمی نقل گردید، ما، در تصفح کتاب‌های سه‌گانهٔ وی، به هیچ یك از موارد فوق برخورد نکردیم. چنانچه ناصرنجمی به این مسائل ـ آن چنان که مطرح ساخته ـ واقف بود، می‌بایست در کتاب‌های خود، اشاراتی به آنها داشته باشد.

واقعیت این است، که همهٔ این مسائل به اضافه دهها موارد ناشناختهٔ دیگر از جمله خطرآلودگی صدا در تهران را راقم سطور برای نخستین بار در تاریخچهٔ تهران مطرح نموده، که در کتاب مجموعهٔ تاریخچه‌ها ـ زیر عنوان اطلاعات عمومی سپیده ـ در بهار ۱۳۶۷ چاپ و منتشر گردیده، و مباحث تفصیلی آن نیز در بخش چهارم کتاب حاضر آورده شده است.

چنین پیداست که ناصرنجمی پس از مطالعه تاریخچهٔ تهران و آگاهی بر موارد یاد شده، به این صرافت افتاده‌اند که در این باره نیز مطلبی به روزنامهٔ کیهان عرضه کنند، و چنانکه می‌بینید به نام «ناصرنجمی» نیز به چاپ رسیده، بی‌آنکه به مأخذ یافته‌های خود اشاره‌ای داشته باشد.

مطلب اخیر را فقط به صرف تذکر مطرح کردیم، تا نظر خوانندهٔ هوشمند چه باشد؟

پیش از تهران چه شهرهایی پایتخت ایران بودند؟

در فصل اول کتاب، این موضوع را یادآور شدیم که تهران از آغاز تاجگذاری آقامحمدخان قاجار، عنوان پایتخت ایران را پیدا کرد، و در سال ۱۳۶۸ هجری شمسی دویستمین سال پایتخت شدن را پشت سر نهاد و سوّمین سدهٔ حیات خود را آغاز کرد.

پیش از تهران قرنهای متمادی شهرهایی که تعداد آنها به بیست و دو شهر می‌رسد عنوان پایتخت ایران را داشته‌اند. این شهرها به ترتیب عبارتند از:

اکتابان، پاسارگاد، تخت‌جمشید، شوش، سلوکیه، صددروازه، ری، تیسفون، زابل، بخارا، گرگان، غزنین، تبریز، سلطانیه، هرات، سمرقند، تبریز، قزوین، اصفهان، مشهد و شیراز.

این نکته نیز درخور گفتن است، که کمتر کشوری در جهان وجود دارد، که به اندازهٔ ایران پایتختهای متعددی را در طول تاریخ برای خود انتخاب کرده باشد (اعمّ از کشورهایی که در جهان باستانی دولتهای بزرگی را به وجود آورده بودند، نظیر یونان، روم، مصر، بابل و آشور، یا کشورهایی که امروز در جهان وجود دارند.) شاید یکی از انگیزه های عمدهٔ این تغییر و تعویض پایتخت، موقعیت استثنایی ایران (در چهارراه خاورمیانه) و بروز رویدادهای بسیار در عرصهٔ تاریخ بوده است.

تیسفون، بیش از همهٔ شهرهای ایران ـ قریب ششصد سال ـ عنوان پایتخت ایران را داشته است. همچنین بسیاری از پایتختهای دوران گذشتهٔ ایران نظیر

تیسفون، بخارا، سمرقند و هرات در خارج از مرزهای جغرافیایی کنونی ایران قرار دارند.[۱]

برای آشنایی خوانندگان با گذشته و پیشینهٔ این شهرها، اشاره‌ای اجمالی به آنها می‌کنیم:

۱. اکتابان (همدان کنونی):

این شهر در دوران پادشاهی مادها پایتخت بوده،[۲] و در زمان تسلط آشوریها بر بخش غربی ایران، این شهر وجود داشته است.

پادشاه ماد، هفت دیوار بر دور شهر کشید، که هر دیواری بر دیگری مسلط بوده و بدین ترتیب هفتمین دیوار برهمهٔ آنها تسلط داشته و قصر پادشاهی در قلعهٔ هفتمین واقع بوده است. برجهای قلعه نیز رنگ طلایی داشته است.

برجهای سایر دیوارها را به رنگهای سفید، سیاه، زعفرانی، قرمز، آبی، بنفش و سبزرنگ کرده بودند، که در بابل رنگ سیارات سبعه محسوب می‌شد.

شهر اکتابان تا پایان دوران پادشاهی مادها، یعنی بیش از صد سال پایتخت بود.

در تواریخ آمده است، شبی آخرین پادشاه ماد خواب دید، که از شکم دختر او ماندانا درخت تاکی رویید، که تمام آسیا را فرا گرفت. از معبرین تأویل این خواب خواسته شد. آنها گفتند: دختر شاه پسری خواهد آورد، که همهٔ آسیا از جمله کشور ماد را مُسخّر خواهد کرد. شاه، پسر دختر خود را برای کشتن به وزیر خود سپرد. وزیر نیز او را به چوپانی داد تا سربه نیست کند. امّا چوپان او را نکشت و پنهانی بزرگ کرد، تا جوان برومندی شد، که همان کورش است.

۲. پاسارگاد:

کورش از پارس قیام کرد و علیه آخرین پادشاه ماد «ایش تویگو» شورید، سپس سرزمین ماد را ضمیمهٔ خاك خود کرد، و پاسارگاد را پایتخت خود قرار داد. در آنجا مقبره‌ای است، که قبلاً آن را قبر مادر سلیمان می نامیدند. امّا از زمان

---

۱ - یادداشتهای دکتر قاسم غنی، جلد ششم، صفحهٔ ۲۷۱ ـ ۲۷۴

۲ـ طبق نظر محققان تاریخ ماد، مدتی هم شهر «پراسیه» پایتخت مادها بوده است. از این شهر اکنون نام و نشانی باقی نیست. امّا احتمال می‌دهند، که حوالی تخت‌سلیمان قرار داشته است.

پادشاهی خانباباخان (فتحعلیشاه) به بعد، برمبنای نظر «سِر ویلیام اوزلی» برادر سفیر وقت انگلیس آنجا را مقبرهٔ کورش نام نهادند. در حالی که کورش در جنگ با طوایف ماساژیستها، در شمال شرقیِ ایران، در اعمال خاك دشمن کشته شد[1] و جسد وی نیز هرگز به پارس آورده نشد تا در پاسارگاد به خاك سپرده شود، مادام دولافوآ جهانگرد فرانسوی که همراه همسرش از این مقبره بازدید کرده، آن را متعلق به زن کورش می‌داند، که در حیاتِ شوهر مرده بود، و کورش به سبب علاقهٔ مفرطی که به زن متوفای خود داشت، آن مقبره را بر سرِ گورِ وی بنا نهاد.

لیکن در جشنهای ۲۵۰۰ ساله دیدیم، که کارگردانان این جشن، مراسمی را در کنار این آرامگاه برپای داشتند، و محمدرضا شاه پهلوی نیز با اشاره به این قبر موهوم آن جملهٔ معروف «کورش آسوده بخواب که ما بیداریم» را بر زبان آورد، و مورد تمسخر آگاهان به مسائل تاریخی قرار گرفت.

۳. تخت‌جمشید:

بناهای عظیم تخت‌جمشید، که در استان فارس، در محل مرودشت و در ۶۶ کیلومتری شمال شرقی شیراز، در زمان داریوش بنا گردیده بود، نمودار دوران پر رونقِ تاریخ ایران و مجد و عظمتِ شاهانِ هخامنشی به شمار می‌رود. پس از هجوم اسکندر مقدونی به ایران و شکست آخرین پادشاه هخامنشی، به تحریك «تأسیس» معشوقهٔ اسکندر قصور سلطنتی تخت‌جمشید به آتش کشیده شد، و اکنون ویرانه‌های آن که نشانه‌ای از عظمت گذشتهٔ ایران است در بیننده تأثیر شگفت باقی می‌گذارد، که سخت تأسف‌انگیز و عبرت‌افزاست.

۴. شوش:

این شهر در عهدِ هخامنشیان یکی از چهار پایتخت ایران شمرده می‌شد، و در استان خوزستان واقع است و اکنون یکی از بخشهای شهرستان دزفول به حساب می‌آید و پیش از جنگ تحمیلی ۱۸۶۷۸ نفر سکنه داشته، آثار تاریخی در شوش فراوان است و از سال ۱۸۹۷ توسط دِمُرگان فرانسوی حفاریهایی در آن صورت

۱ـ برای آگاهی از این ماجرای تاریخی، به کتاب «نخستین کارگزاران استعمار در ایران» اثر قلمزن مراجعه نمائید.

گرفته، و آثار گرانبهایی نیز کشف گردیده است.

به نوشتهٔ شادروان دکتر محمد معین، در قرن ۲۳ پیش از میلاد شهر شوش اهمیت بسزایی داشته، و تا اواخر قرن پنجم هجری نیز از شهرهای بزرگ ایران به شمار می‌رفته، و پس از آن رو به خرابی نهاده است.

۵. سلوکیه:

این شهر را جانشین اسکندر مقدونی، یعنی سلوکوس در نزدیکی بغداد بنا نمود، و آن را مقر پادشاهی خود قرار داد. این شهر نزدیك تیسفون بوده است.

۶. شهر صددروازه و تیسفون:

پادشاه اشکانی، همانند هخامنشیان، چهار پایتخت برای چهارفصل داشتند. نخست شهر صددروازه (دامغان)، سپس ری، بعد اکتابان و تیسفون بوده است.

شهر صددروازه از همهٔ آنها معتبرتر و مهمتر بوده است.

تیسفون، فزون بر دورهٔ اشکانی، در دورهٔ ساسانیان نیز به عنوان پایتخت ایران باقی ماند. مخصوصاً ساسانیها در آبادی آن سخت کوشیدند، و بناهای زیاد در آن به وجود آوردند، که در بعضی از آنها اثر معماری روم، و در برخی دیگر نیز معماری پیزانس آشکار بود.

طاق معروف کسری در این شهر بوده، و تا هنگام تسلط تازیان پایتخت ایران بود و قصیدهٔ معروف خاقانی که با این مطلع آغاز می‌شود:

هان ای دل عبرت بین از دیدهٔ نظر کن هان!

مولود تأثراتی است، که از دیدن ویرانه‌های طاق کسری بر شاعر پراحساس دست داده است.

۷. زابل، بخارا و گرگان:

در اوایل دوران تسلط اعراب، ایران بیش از دو قرن دراختناق کامل بود. بعضی از مورخان این دو سده را «دو قرن سکوت» نام نهاده‌اند.

در این دو قرن در هیچ نقطهٔ ایران حکمرانانی که مستقل و ایرانی باشند، وجود نداشت. کشور ایران در قلمرو خلافت اسلامی بود، نخست از دمشق پایتخت خلفای

اموی، سپس از بغداد مسندنشین خلفای عباسی اداره می‌شد، لیکن به تدریج نهضت‌های مردمی و ضدنازی اوج گرفت، و به تشکیل دولتهای مستقل محلی انجامید، و برای اولین بار پس از چیرگی اعراب، یعقوب‌لیث صفاری رویگرزادهٔ سیستانی حکومت ملی و محلی در سیستان تشکیل داد، و زابل را به پایتختی خود برگزید.

همزمان با تشکیل حکومت صفاریان، در ماوراءالنهر نیز سامانیان دولت مستقلی را به وجود آوردند، و شهر بخارا را به پایتختی برگزیدند.

آنها به تدریج ری، سیستان و خراسان را به تصرف خود درآوردند، و از سال ۲۵۰ تا ۳۸۹ پادشاهی کردند.

۸. گرگان:

این شهر مدتی پایتخت فرمانروایان آل زیار بود.

۹. ری:

این شهر که در دورهٔ اشکانیان، یکی از چهار پایتخت ایران به شمار می‌رفت در دورهٔ حکومت دیالمه (دیلمیان) نیز بار دیگر پایتخت شد.

۱۰. غزنین:

در سال ۳۵۱ هجری قمری، البتکین‌در آنجا مستقر شد. سپس غلام وی به نام سبکتکین قلمرو فرمانروایی را وسعت داد، و در سال ۳۸۷ فرزندش محمود غزنوی، پادشاهی بسیار مقتدری را به وجود آورد. شهر غزنین تا سال ۴۴۱ هجری قمری دارای اهمیت بود. این شهر اکنون در داخل کشور افغانستان قرار دارد.

۱۱. مراغه:

در دوران اولیهٔ تهاجم مغول به ایران، مغولان پایتختی در ایران نداشتند، و چنگیز در زاد و بوم خود بود، و از آنجا قلمرو فرمانروایی خود را اداره می‌کرد. پس از مرگ او، پسرش به ایران آمد.

هلاکوخان مشغول مراغه را پایتخت کرد و غنایمی را که پس از فتح‌الموت و تصرف بغداد به دست آورده بود، به آنجا منتقل نمود. رصدخانهٔ مراغه نیز از آثار

وزیر با تدبیر وی خواجه نصیرالدین طوسی است.

۱۲: تبریز و سلطانیه

پس از مرگ هلاکوخان، پسرش آباقاخان در سال ۶۶۳ هجری قمری به جای پدر بر تخت پادشاهی نشست و تبریز را به پایتختی خود برگزید.

خدابنده (اولجاتیو) نیز سلطانیه را پایتخت کرد. این شهر مدتها پایتخت ییلاقی ایلخانان مغول بود. اولجاتیو که مذهب شیعه را پذیرفته بود، معابد یهود و مسیحی را تبدیل به مساجد کرد، و سلطانیه دیگری نیز در نزدیکی شهر تیسفون ساخته بود.

سلطانیه در عصر ابوسعید بهادر فرزند خدابنده (اولجاتیو) رونق بسیار پیدا کرد و صنعتگرانی از چهارگوشهٔ قلمروِ کشورِ پهناورِ ایران به آنجا آورده شد، چنانکه در تواریخ آمده است پس از مرگ ابوسعید بهادر آخرین بازماندهٔ مغول در مقام پادشاهی، تنها در یك شب نزدیك به هفتاد هزار صنعتگر از شهر سلطانیه کوچ کردند.

۱۳. هرات و سمرقند:

تیمور گورکانی معروف به «تیمورلنگ» شهر سمرقند زادگاه خود را پایتخت خویش قرار داد، و به آبادی آن شهر پرداخت. امّا پس از مرگ وی، شاهرخ میرزا هرات را پایتخت کرد، و مدت ۴۳ سال این شهر پایتخت بود، و در زمان الغ بیگ بار دیگر شهر سمرقند پایتخت شد. در این هنگام همهٔ ساکنان سمرقند به زبان فارسی حرف می‌زدند.

در این شهر بود که با غیاث‌الدین جمشید و معین‌الدین کاشی «زیج» را ترتیب داد، ولی پسرش میرزا عبداللطیف، پس از سه سال سلطنت او را کشت.

۱۴. تبریز، قزوین و اصفهان:

شاه اسماعیل صفوی نخست شهر تبریز را به پایتختی خود برگزید، امّا پس از او، شاه طهماسب مقر پادشاهی را به شهر قزوین انتقال داد. این شهر مدت هفتاد سال پایتخت شاهان صفوی بود. سپس در عهد شاه عباس صفوی (کبیر) اصفهان پایتخت ایران شد. بسیار از آثار تاریخی که در اصفهان وجود دارد. مرهون

علاقمندی همین پادشاه به آبادی شهر اصفهان بود.

۱۵. مشهد و شیراز:

مشهد در عصر نادرشاه و اخلاف او مدتی پایتخت ایران بود. شیراز نیز فزون بر دورهٔ اتابکان فارس، در عصر کریم‌خان زند و اخلاف بعدی وی پایتخت شد. آثار تاریخی دودمان زند هنوز در گوشه و کنار شیراز باقی است.

کتابنامه

ردیف	عنوان کتاب	نام مؤلف یا مترجم	تاریخ نشر یا ناشر
۱.	قصران (کوهسران)	دکتر حسین کریمان	انجمن آثار ملی
۲.	ایران و ایرانیان	س. و. بنجامین ترجمهٔ حسین کردبچه	جاویدان
۳.	آثار البلاد و اخبار العباد	ترجمه عبدالرحمن شرفکندی (هه‌ژار)	اندیشهٔ جوان
۴.	چهل مقالهٔ کسروی	گردآوری یحیی ذکاء	طهوری
۵.	تاریخ طبرستان، رویان و مازندران	ظهیرالدین مرعشی	به‌اهتمام عباس شایان
۶.	مرآت‌البلدان (جلد اول)	اعتمادالسلطنه	۱۲۹۴
۷.	روضة الصفای ناصری	رضاقلی هدایت	۱۳۳۹
۸.	ایران و قضیهٔ ایران	کروزن، ترجمه وحیدمازندرانی	علمی و فرهنگی
۹.	نخستین کارگزاران استعمار در ایران	ح. م. راوش	بهاره
۱۰.	سه سال در دربار ایران	ترجمه اقبال آشتیانی	دنیای کتاب
۱۱.	تاریخ رجال ایران	مهدی بامداد	زوار
۱۲.	آثار تاریخی تهران	سیدمحمدتقی مصطفوی	انجمن آثار ملی
۱۳.	تهران در گذشته و حال	دکتر حسین کریمان	دانشگاه ملی ایران
۱۴.	دارالخلافهٔ تهران	ناصر نجمی	امیرکبیر
۱۵.	المآثر والآثار	اعتمادالسلطنه	اساطیر
۱۶.	خواجه‌های تاریخ	فواد فاروقی	خامه
۱۷.	سیری در سفرنامه‌ها	فواد فاروقی	عطایی

۱۸. ایران در گذشته و حال	(سفرنامه جکسن) امیری و بدره‌ای	خوارزمی
۱۹. ایران آنطور که هست	چارلز جیمز ویلسن[1]	زرین
۲۰. روزگار و اندیشه‌ها	مشفق کاظمی	ابن‌سینا
۲۱. یادگار یک شب	مشفق کاظمی	—
۲۲. کهنه سرباز	مصور رحمانی	رسا
۲۳. شهرنشینی در ایران	فرح حسامیان و سایرین	آگاه
۲۴. دولت و حکومت در ایران	دکتر شاپور رواسانی	شمع
۲۵. دیوان شهریار (دوجلدی)		زرین و نگاه
۲۶. پلیس خفیه در ایران	سیفی قمی تفرشی	ققنوس
۲۷. اسرار املاک شاهنشاهی	لطفعلی بریمانی	—
۲۸. تاریخ نهضتهای ایران	حسین کی‌استوان	—
۲۹. خاطرات برژکف	ترجمهٔ هوشنگ جعفری	نشر نو
۳۰. فرهنگ جغرافیایی کشور ـ بخش تهران		دایرهٔ جغرافیایی آرتش
۳۱. دولتهای ایران در عصر مشروطیت	ح. م. زاوش	اشاره
۳۲. دولتمردان ایران و ساختار نهادها در عصر مشروطیت	ح. م. زاوش	اشاره
۳۳. رهبران مشروطه	ابراهیم صفایی	جاویدان
۳۴. آبِ تهران	سازمان آب تهران	۱۳۳۴
۳۵. حاجی بابا اصفهانی	جیمز موریه ترجمهٔ میرزا حبیب اصفهانی	امیرکبیر
۳۶. صورة الارض	ابن حوقل	—
۳۷. تذکرهٔ هفت اقلیم	امین احمد رازی	—
۳۸. نزهة القلوب	حمدالله مستوفی قزوینی	—
۳۹. تاریخ اجتماعی ایران	مرتضی راوندی	امیرکبیر و چند ناشر دیگر
۴۰. زندگی حاج میرزا آغاسی	حسین سعادت نوری	وحید
۴۱. فرهنگ معین	—	امیرکبیر
۴۲. اطلاعات عمومی سپیده (تاریخچه‌ها)	حسین ـ ملکی	سپیده

۱. این کتاب با ترجمهٔ سیدعبدالله و ویراستاری جمشید دودانگه و مهرداد نیکنام و تغییر عنوان با نام تاریخ اجتماعی ایران، از سوی مؤسسهٔ انتشاراتی زرین در سال ۱۳۶۳ تجدید چاپ گردیده است.

۴۳. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران	پطروشفسکی ـ ترجمهٔ کشاورز	نیل
۴۴. زندگانی شاه‌عباس	نصرالله فلسفی	امیرکبیر
۴۵. تاریخ ایران در دوره قاجاریه	کرانت واتسون	—
۴۶. تاریخ بیست‌سالهٔ ایران، ج ۳	حسین مکّی	امیرکبیر
۴۷. نقش فراماسونها در تاریخ معاصر ایران، ج ۵	ح. م. زاوش	دست‌نوشته
۴۸. سالنمای کمیتهٔ نانوایان تهران		۱۳۲۶
۴۹. زندگی سیاسی رزم‌آرا	جعفر مهدی‌نیا	پاسارگاد
۵۰. لغت‌نامهٔ دهخدا	—	مؤسسه دهخدا
۵۱. جنگلها و گسترش کویرهای ایران	حسین ـ ملکی	آینده
۵۲. سفری به دربار سلطان صاحبقران	ترجمهٔ حسین کردبچه	مؤسسه اطلاعات
۵۳. شکر تلخ	جعفر شهری (شهری‌باف)	
۵۴. عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران	ابراهیم تیموری	اقبال
۵۵. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس (ج ۲)	محمود ـ محمود	اقبال
۵۶. سیاحت‌نامه شارون	محمد عباسی	امیرکبیر
۵۷. تهران دموکرات	دکتر رحمت مصطفوی	سلسله
۵۸. رابطهٔ فراماسونری با صهیونیسم و امپریالیسم (ج ۱)	ح. م. زاوش	آینده
۵۹. نقش فراماسونها در رویدادهای تاریخی (ج ۲)	ح. م. زاوش	آینده
۶۰. نقش فراماسونها در تاریخ معاصر ایران (ج ۴)	ح. م. زاوش	دست‌نوشته
۶۱. قیام آذربایجان و ستارخان	اسماعیل امیرخیزی	—
۶۲. اسرار تاریخی کمیتهٔ مجازات	جواد تبریزی	فردوسی اسلام ایران
۶۳. خاطرات عبدالله بهرامی	—	علمی
۶۴. تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران	جهانگیر قائم مقامی	—
۶۵. علل استخدام مستشاران از دول بیطرف	محمدرضا کرمی‌پور	کتابخانهٔ مرکزی قزوین

۶۶. فراماسونری و فراموشخانه در ایران (ج ۳)	اسماعیل رائین	امیرکبیر
۶۷. دست پنهان سیاست انگلیس در ایران	احمد ـ خان‌ملك ساسانی	بابك
۶۸. تاریخ احزاب سیاسی	محمدتقی بهار ـ ملك‌الشعرا	امیرکبیر
۶۹. خاطرات و خطرات	مهدی قلی هدایت (مخبرالسلطنه)	زوار
۷۰. شرح زندگانی من	عبدالله مستوفی	۱۳۴۵
۷۱. سمپوزیوم آلودگی هوا	مجموعهٔ مقالات	انجمن نفت ایران
۷۲. باد و بادشکن	مهندس بنان، مهندس جوادی	سازمان جنگلبانی ایران
۷۳. یادداشتهای دکتر قاسم غنی (۸ جلد)	به کوشش سیروس غنی	زوار
۷۴. یادداشتهای دکتر قاسم غنی، یك جلد	به کوشش حسین یمینی	فرزان
۷۵. تاریخ تهران	حجت بلاغی	—
۷۶. تهران قدیم	م. حسین بیگی	ققنوس
۷۷. ایران قدیم، تهران قدیم	ناصر نجمی	—
۷۸. تاریخچه ساختمانهای سلطنتی ارگ	یحیی ذکاء	—
۷۹. خاستگاه کارگران تهران	گروه جامعه‌شناسی شهری	دانشکدهٔ علوم اجتماعی
۸۰. نقش بازار و بازاریها در انقلاب ایران	محمد عتیق‌پور	
۸۱. باشرفها	ع. راصع (عماد عصار)	امیرکبیر
۸۲. ایام محبس	علی دشتی	
۸۳. خاطرات من یا تاریخ صدسالهٔ اخیر ایران	حسن اعظام قدسی	ابن‌سینا
۸۴. حیات یحیی (چهار جلد)	یحیی دولت‌آبادی	فردوسی
۸۵. کتاب آرزو یا تاریخ مفصّل مشروطیت ایران	عباس اسکندری	غزل
۸۶. نیمه‌راه بهشت	سعید نفیسی	صفی‌علی‌شاه
۸۷. دایرة‌المعارف فارسی	غلامحسین مصاحب	فرانکلین
۸۸. ایران و ایرانی	غلامرضا اتصاف‌پور	زوار
۸۹. نظم و نظمیه در دورهٔ قاجار	مرتضی سیفی قمی تفرشی	—
۹۰. پلیس سیاسی عصر بیست‌ساله	خسرو معتضد (تهرانی)	جانزاده

۹۱. کارنامهٔ زرین — صدمین کتاب دکتر میمندی‌نژاد
۹۲. کلاف سردرگم — صدویکمین کتاب بقلم دکتر میمندی‌نژاد
۹۳. چند پرده از زندگانی رجال معروف ایران — از انتشارات روزنامهٔ امید سال ۱۳۲۴

مجلات و جراید

مجلهٔ یادگار، سال چهارم، شماره ۱۰ ـ ۹
اطلاعات ماهانه، سال چهارم، شماره ۵ ـ ۹
روزنامهٔ اطلاعات، شمارهٔ ۱۹۳۳۶ ـ ششم خرداد ماه ۱۳۷۰
مجلهٔ چیستا، شمارهٔ دوم، آبان ۱۳۶۷
روزنامهٔ کیهان، ۱۵ تیر ۱۳۶۷
مجلهٔ خواندینها، سال ۲۴ شماره ۹۵
روزنامهٔ کیهان، ۲۱ فروردین ۱۳۶۵
روزنامهٔ کیهان، سوم اردیبهشت ۱۳۶۸
روزنامهٔ اطلاعات، سوم آبان ۱۳۶۷
دنیای سخن، شمارهٔ ۲۶ اردیبهشت ۱۳۶۸
روزنامهٔ اطلاعات، ۱۳ خرداد ۱۳۶۸
روزنامهٔ کیهان، سوم اردیبهشت ۱۳۶۸
روزنامهٔ کیهان، نهم اردیبهشت ۱۳۶۵
روزنامهٔ کیهان، سی‌ام فروردین ۱۳۶۸
روزنامهٔ کیهان، ۲۷ فروردین ۱۳۶۸
روزنامهٔ کیهان، ۲۳ اسفند ۱۳۶۷
روزنامهٔ کیهان، اول مهر ۱۳۶۵
روزنامهٔ کیهان، ۱۳ خرداد ۱۳۶۸
روزنامهٔ اطلاعات، ۲۰ اسفند ۱۳۶۷
مجلهٔ کاوه، سال دوم
مجلهٔ آینده، سال دوم شماره ۴ و ۱۸
۱۸ هزار روز تاریخ ایران، روزنامهٔ اطلاعات
مجلهٔ دنیای سخن، ۲۶ اردیبهشت ۱۳۶۸
روزنامهٔ کیهان، ۲۲ آبان ۱۳۶۷

با سپاس از خواننده که مشتاقانه و با شکیبایی مطالعهٔ کتاب را به پایان برده، موارد زیر را یادآور می‌گردد:

فزون بر مآخذ و منابع یاد شده، که دستمایهٔ ما در تألیف کتاب حاضر بوده، از یادداشتهای خصوصی و یادمانده‌های ذهنی نیز بهرهٔ فراوان گرفته‌ایم.

مآخذ و منابع بر مبنای بهره‌گیری آنها به ترتیب صفحات کتاب تنظیم گردیده، هیچ نوع مزیّتی از لحاظ «تقدّم و تأخّر» مورد نظر نبوده است:

به سبب ضیق وقت، متأسفانه فرصت تنظیم «فهرست اعلام» را نیافتیم، در چاپ بعدی نسبت به رفع این نقیصه اقدام خواهد شد.